

كشف الاسرار وعدة الابرار

(جلد هشتم)

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة الاحزاب الى آخر سورة فصلت

تالیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام : علی اصغر حکمت



مؤسسة انتشارات امیر کبیر

تهران ، ۱۳۸۲

میبدی، احمد بن احمد، قرن ۶ ق.
کشف الاسرار و عدة الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین
المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.

ج ۱۰
ISBN 964-00-0342-5 (ج. ۱) - ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی)
ISBN 964-00-0343-3 (ج. ۲) - ISBN 964-00-0344-1 (ج. ۳) - ISBN 964-00-0345-X (ج. ۴)
ISBN 964-00-0346-8 (ج. ۵) - ISBN 964-00-0347-6 (ج. ۶) - ISBN 964-00-0348-4 (ج. ۷)
ISBN 964-00-0349-2 (ج. ۸) - ISBN 964-00-0350-6 (ج. ۹) - ISBN 964-00-0351-4 (ج. ۱۰)
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.

مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره - ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. - ج. ۳.
تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. - ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. - ج. ۵. تفسیر سوره
یوسف الی آخر سوره الکهف - ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور - ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر
السجده - ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت - ج. ۹. تفسیر سوره الشوری الی آخر سوره الاحدید.
- ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. -
چاپ هفتم: ۱۳۸۲.

۱. تفاسیر عرفانی - قرن ۶ ق. ۲. تفاسیر اهل سنت - قرن ۶ ق. ۳. تفسیر فارسی - قرن ۶ ق. الف. انصاری، عبدالله
بن محمد، ۳۹۶ - ۴۸۱ ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی اصغر، ۱۲۷۱ - ۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر
خواجه عبدالله انصاری. ه. عنوان: تفسیر قرآن.

۲۹۷/۱۷۸

ک ۹ م ۱۰۰ / BP
۱۳۷۱

۷۷۹ - ۷۷۲ م

کتابخانه ملی ایران



کشف الاسرار و عدة الابرار (جلد هشتم)

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶

چاپ هفتم: ۱۳۸۲

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN: 964 -00-0341-7 (10 Vol.Set)

ISBN: 964 -00-0349-2 (Vol.8)

شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

شابک ۲-۰۳۴۹-۰۰-۹۶۴ (جلد هشتم)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

هو ————— ده

الحمد لله الذي صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوا من الجنة حيث نشاء

فنعم اجر العاملين (۱)

خدای را سپاس گوئیم که وعده خود وفا کرد و بنده خود قرین اصطفا کرد، زمین معرفت بمیراث انسان گذاشت تا از آسمان حقیقت و سحاب مکرمت باران رحمت بر فرق او ریخت و نور محبت در جان او آمیخت و شور عشق در دل او انگیخت، و این کتاب نامی پایان شد و این خطاب سامی بآخر رسید.

انا انزلنا عليك الكتاب للناس بالحق فمن اهتدى فلنفسه ومن ضل

فانما يضل عليها (۲)

اینک این سفر صواب و کتاب مستطاب که چون هشتمین مرتبه بهشت از تفسیر رشید الدین ابوالفضل المیبدی مجلد هشتم است؛ باب رحمت بروی خلق گشاده و فرشتگان قرب، قوائم کلمه الهی بردوش ارادت نهاده اند. و یحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانية (۳)

در این مجلد از سوره مبارکه الاحزاب و سبأ و الناطر و یس و الصافات و ص و الزمر و المؤمن و فصلت، کشف اسرار نموده و پرده اختفا از رخسار شاهد معنی گشوده، ابرار را مایه عدت و سیادت است و اجرار را ذخیره فضیلت و سعادت. الیه یصعد الكلم الطیب والعمل الصالح یرفعه (۴)

سروران دانشگاه طهران و عزیزان دانشکده علوم معقول و منقول بمصدق کریمه

الذين یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذين هدیهم الله و اولئک

هم اولوا الالباب (۱) در این عمل خیر و کار صواب بتشویق ما برخاستند ، تا این توفیق رفیق شد و انوار الهی هادی طریق گشت و بدستاری یاران موافق و رفیقان شفیق از آنجمله مخدومی دکتر مهدی محقق دانشیار دانشگاه تهران که در میدان طلب مرد و در طریق تحقیق ره نور داشت ؛ از مشرب رحیق مختوم بحمد الله کامیاب گردید.

لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک لهم مغفرة و رزق کریم (۲)

چه سعادت و عنایتی بالاتر و چه مرتبت و درجتی بالاتر از این که خداوند منان از شفاخانه احسان جان خسته ما را درمان بخشید **قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء (۳)** و این مجلد مخلص که بزبان عذب و لسان لطیف پیر طریقت شیخ الاسلام انصاری گفته شده و شاگردان مکتب او در آن خوض کرده و از زلال معارف آن سیراب گشته اند، اینک پس از هشت قرن افزون تر ، جمعی دیگر از عاشقان جمال و سالکن طریق وصال آن امانت الهی را بخوانند گان با ایمان و خواهند گان صاحب دل و وجدان باز میسپارند.

انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً (۴)

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند

وسطرت هذه المقدمة الشریفة حامداً مصلیاً فی السابع عشر من شهر جمادی الاولی سنة ثلاثمائة وثمانین بعد الالف من الهجرة النبویة .

علی اصغر حکمت ، وفقه الله و ارضاه

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۳ - سورة الاحزاب - مدینه

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى :- « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان ،
« یا ایها النبی » ای پیغمبر ، « اتق الله » بریزهیز باش از ناخشنودی خداوند خویش ،
« و لا تطع الکافرین والمنافقین » و نگر فرمان نبری ناگرویدگان و دو
روانان را ، « ان الله کان علیماً حکیماً ^(۱) » ، الله دانای است ، راست دانش از همیشه .
« و اتبع مایوحی الیک من ربک » و بر پی آن میرو که پیغام میکنند بتو
از خداوند تو ، « ان الله کان بما تعملون خبیراً ^(۲) » ، الله تعالی بآنچه میکنید داناست
[وزان آگاه از همیشه .]

« و توکل علی الله » و پشت بخدا باز کن [و کار با او ساز] ، « و کفی بالله وکیلاً ^(۳) » ،

و چون بسنده است الله کار سازی را [و سر بردن را] .

« ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه » الله هیچ مرد را دو دل نیافرید در

اندرون وی ، « و ما جعل ازواجکم الا لئلی تظاهرون منهن امهاتکم » و الله زنان
شما را که از ایشان [کس کس با کس کس] ظاهر میکنید مادران شما نکرد ، « و ما جعل

ادعیاءکم ابناءکم » و الله پسر خواندگان شما را پسر شما نکرد ، « ذلکم قولکم

بافواھکم » این پسر خواندن سخن شما است که بزبان خویش میگوئید ، « و الله یقول

الحق » و الله گفتنی گوید و سخن راست و بسزا ، « و هو یدل السبیل ^(۴) » ، و اوست

که راه مینماید و پسندیده پیدا میکند .

« ادعوهم لآبائهم » مردان را بپدران باز خوانید، « هو اقص عند الله » آنراست تراست و داد تراست نزدیک الله، « فان لم تعلموا آباءهم » اگر پدران ایشان نشناسید، « فاخوانکم فی الدین » برادران شما اند در دین [ایشانرا برادر میخوانید] « وموالیکم » و اگر شمارا مولاست مولا میخوانید آزاد کرده « و لیس علیکم جناح فیما اخطاتم به » و بر شما تنگی نیست در خطا که پیشرفت از شما، « ولكن ما تعددت قلوبکم » لکن تنگی در آن است که اکنون بقصد دل کنید و گوئید، « و کان الله غفورا رحیماً »^(۵)، و الله آمرز گاری بخشاینده است از همیشه .

« النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم » پیغامبر سزا تراست [و حق تر و نزدیکتر] بگروندگان از ایشان بخویشتن، « و ازواجه امهاتهم » و زنان اومادران ایشانند « و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض » و خویشاوندان سزاوارتر اند بیکدیگر [میراث بردن] « فی کتاب الله » در دین خدای، « من المؤمنین و المهاجرین » از همه گرویدگان هجرت کرده و هجرت نا کرده، « الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفاً » مگر که با کسان خویش از نا گرویدگان نیکوئی کنید در وصیت خویش که کنید « کان ذلك فی الكتاب مسطوراً »^(۶)، این حکم در دین خدای نبشته است بر خلق .

« و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم » گرفتیم از پیغامبران پیمان ایشان « و منك و من نوح » و از نوای محمد و از نوح « و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم » ، « و اخذنا منهم میثاقاً غلیظاً »^(۷) و پیمان ستدیم از ایشان پیمانی بزرگ استوار .

« لیسل الصادقین عن صدقهم » پیمان از بهر آن ستد تا فردا راست گویان را از راستی بپرسند، « واعد للكافرين عذاباً الیماً »^(۸)، و نا گرویدگانرا عذابی ساخت درد نمای سخت .

النوبة الثانية

سورة الاحزاب هفتاد و سه آیت است، و هزار و دویست و هشتاد کلمه و پنج هزار و هفتصد و نود و شش حرف. جمله بمدينه فرود آمد، مگر دو آیت بقول بعضی از مفسران و ذلك قوله «يا ايها النبي انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً» الى آخر الآيتين. و درين سورة دو آیت منسوخ است یکی «ولاتطع الكافرين و المنافقين و دع اذبيهم» نسخ منها «ودع اذبيهم» بآية السيف. ديگر آیت «لا يحل لك النساء من بعد» نسخت بقوله «يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك». و عن ابی بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الاحزاب و علمها اهله و ما ملكت يمينه اعطى الامان من عذاب القبر».

قوله «يا ايها النبي اتق الله» يأتي في القرآن الامر بالتقوى كثيراً لتعظيم ما بعده من امر اونهى، كقوله «اتقوا الله و ذروا ما بقى من الربوا»، «اتقوا الله و قولوا قولا سديداً»، «اتقوا الله و آمنوا برسوله»، و قول لوط: «اتقوا الله و لاتخزون في ضيفى». سبب نزول اين آیت آن بود كه ابوسفیان بن حرب و عكرمة بن ابی جهل و ابوالاعور السلمي از مكه برخاستند و بمدينه رفتند بعد از واقعه اخذود. در مدينه بسر ای عبدالله ابی منافق فرو آمدند، و از رسول خدا در خواستند تا ایشانرا امان دهد و با وی سخن گویند. رسول ایشانرا امان داد ایشان برخاستند و بحضرت مصطفی (ص) آمدند و بما ایشان عبدالله بن سعد بن ابی سرح بود و طعمة بن ابيرق و عمر خطاب در آن مجلس حاضر بود. ایشان گفتند: يا محمد! ارفض ذكر آلهتنا اللات و العزى و المناة و قل ان لها شفاعة لمن عبدها و ندعك و ربك. اين سخن بر رسول خدا صعب آمد و دشخوار، عمر گفت: يا رسول الله دستورى ده تا ایشانرا هلاك كنم و پشت زمين از ایشان پاك كنم. رسول الله فرمود يا عمر آهسته باش كه من ایشانرا امان داده ام. پس عمر گفت برخيزيد از حضرت نبوت كه شمارا در لعنت خدا آيد و غضب او. پس رسول عمر را فرمود تا ایشانرا از مدينه بيرون كند. آن ساعت جبرئيل فرو آمد و آیت آورد: «يا ايها النبي اتق الله» و لاتنقض العهد الذى بينك و بينهم» و لاتطع الكافرين، من اهل مكه يعنى

اباسفیان و عکرمه و ابوالاعور «والمناقضین» من اهل المدينة یعنی عبداللہ بن ابی و عبداللہ بن سعد ابن ابی سرح و طعمۃ ابن ایرق . و معنی «اتق الله» ای اثبت علی التقوی و دم علیہا ، کقولہ «یا ایہا الذین آمنوا آمنوا» و کالرجل یقول لغيره وهو قائم : قم هاهنا . ای اثبت قائماً ، و قيل الخطاب مع النبی (ص) والمراد به هو و امتہ ، بدلیل قولہ : «ان الله کان بما تعملون خبيراً» ذکرہ بالجمع . و قيل «ولاتطع الکافرين و المنافقين» فیما یسئلونک من الرفق بهم ولا فی غیرہ . و قيل و لاتطعمهم فیما یسئلونک من ابعاد الفقر آء عنک لیجاء لسوک . «ان الله کان علیماً» بما یكون قبل کونه «حکیماً» بخلفہ قبل خلقہ . و قيل : علیم بما یضمرونه من الخلف والغدر و بما یضمروه الفقر آء من الايمان والحق . حکیم فی نہیه ایاکم عن طاعتهم و مذاہبهم .

«واتبع ما یوحی الیک من ربک ان الله کان بما تعملون خبيراً» قرأ ابو عمرو و یعملون بصیراً ، بالياء فیہما و الباقون بالتاء .

«و توکل علی الله» ثق به فی جمیع امورك و لاتتکل علی غیرہ فی جمیع اسبابک و لاتخف الکفار .

«و کفی باللہ وکیلاً .» ای - اکتف به و کیلاً ، ای حافظاً لک ، کفیلاً برزقک ،

و دخلت الباء لانه بمعنی الامر وان کان فی لفظ الخبر .

«ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه» ابن آیت در شأن مردی فرو آمد نام وی ابو معمر الفهری ، اورا ذوالقلبین می گفتند از بہر آن کہ دعوی میکرد کہ : فی صدری قلبان ، اعقل بہما افضل مما یعقل محمد بقلبه . گفت در بروسینہ من دودل نہادہ اند تا دانش و دریافت من بیش از دریافت محمد باشد . روز بدر چون ہزیمت برہر کل افتاد ، بوسفیان اورا دید یک تا نعلین در دست و یک تا در پای ہزیمت میشد ، بوسفیان گفت : یا ابامعمر این چہ حالست کہ نعلین تائی در دست داری و تائی در پای ؟ گفت : من خود ندانستم . کہ چہ میکنم پنداشتم نعلین در پای دارم . بوسفیان گفت : اگر ترا بدو دل

دریافت بودی این حال بر تو پوشیده نگشتی . زهری گفت و مقاتل ، که این مثلی است که رب العالمین زد در حق کسی که زن خویش را ظاهر کند گوید . « انت علی کظهر امی ، و پسر خوانده که نسبت و اغیر پدر کند . میگوید چنانک مردی را دو دل نتواند بود زن مظاهر مادر وی نتواند بود ، تا اوراد و مادر بود ، و نه یک فرزند را بدو پدر نسبت کنند ، اما اورا دو پدر بود ، اینست که رب العالمین فرمود :

« و ما جعل ازواجکم اللانی تظاهرون منهن امهاتکم ، طلاق اهل جاهلیت این بود که با زن خویش میگفتند : « انت علی کظهر امی ، چون اسلام آمد و شریعت راست ، رب العالمین ، آنرا کفارت و تحله پدید کرد و سرع آنرا ظاهر نام نهاد . و معنی آنست که ما جعل نساء کم اللانی تظاهرون منهن فی التحريم کامهاتکم و لکنه منکر و زور ، و فيه کفارة نذکرها فی سورة المجادلة ان شاء الله . قرأ ابو عمرو و ابو جعفر و ورش عن نافع اللانی ، هاهنا و فی سورة المجادلة باشمام الیاء غیر مهموز . و قرأ ابن کثیر و یعقوب عن نافع بهمزة مختلصة بغیر یاء و قرأ الباقون ، و هم اهل الکوفة و الشام ، بالمد و الهمز و اثبات الیاء و کلها لغات معروفة . « تظاهرون ، بفتح التاء و الهاء و تشدید الظاء قرأه ابن عامر و بفتح التاء و الهاء و تخفیف الظاء قرأه حمزة و الکسانی و بضم التاء و تخفیف الظاء و کسر الهاء قرأه عاصم ، و قرأ اهل الحجاز و البصرة تظہرون بفتح التاء و تشدید الظاء و الهاء بغیر الف ، و الکَل بمعنی واحد . یقال ظاهر من امرأته و تظاهر و اظاہروا ظهر ، اذا قال لها انت علی کظهر امی .

« و ما جعل ادعیاء کم ابناء کم ، الدعی من تبنیته و ادعیته ابناً . و ذلك ان الرجل فی الجاهلیة کان یتبني الرجل فیجعله کالابن المولود ، و کانوا یورثون الادعیاء میراث الابناء . فابطل الله تعالی ذلك . قال مجاهد : نزلت الآية فی زید بن حارثة و کان زید من بطن من کنانة سبی فی صفره ، فصار عبداً للخدیجة ، فوهبته لرسول الله (ص) فاعتقه و تبناه قبل الوحی . و کان یقال له زید النبی و آخی بینه و بین حمزة بن عبد المطلب . فلما

تزوج النبي (ص) زينب بنت جحش وكان تحت زيد بن حارثة، قال المنافقون تزوج محمد امرأة ابنه و هو ينهى الناس عن ذلك فانزل الله تعالى هذه الآية ونسخ التبنّي .
 « ذاكم قولكم بافوا همكم » ، لاحقيقة له . يعنى قولهم زيد بن محمد و ادعاء نسب لاحقيقة له .

« والله يقول الحق » اى يقول ما يجب ان يقال و قيل : معناه ما يقوله الله هو الحق ،
 الواجب الذى من عدل عنه خالف الحق .

« و هو يهدى السبيل » اى - وهو يرشد الصحاب للصواب .

« ادعوهم لأبائهم » ، تقول العرب فلان يدعى لفلان يعنى ينسب اليه ، ووقوع اللام هاهنا للاستحقاق ، وكان ابن عمر يقول : ما كنّا ندعوا زيد بن حارثة الا زيد بن محمد حتى نزل القرآن « ادعوهم لأبائهم » .

« هو اقسط عند الله » اى اعدل و اصدق من دعائكم اياهم لغير آبائهم .

« فان لم تعلموا آباءهم فاخوانكم فى الدين » ، معناه : اذالم تعرفوا ابا حراً فقولوا هو اخونا فى الدين « ومواليكم » اذا كانوا معتقين و ليسوا بانيكم ، و قيل مواليكم اى بنو اعمامكم فان للدين لحمه كلحمه النسب ، و قيل : انه من الموالاة و المحبة ، اى فقولوا انه و لينا و من اوليائنا .

« وليس عليكم جناح فيما اخطاتم به » اى سهوتم فسيتم الى غير ابيه .

« ولكن ما تعمّدت قلوبكم ، ولكنّ الجناح فيما تعمّدت قلوبكم الخطاء ما كان قبل النهى فاما ما كان بعد النهى والبيان فهو عمد . قال الزجاج : معناه : - لا جناح عليكم فيما اخطاتم به من بادرة كلام تخرج من الفم ، فتقول يا بنى ، ولكنّ الجناح عليكم فيما تعمّدت قلوبكم فقصدتم النسبة الى غير ابيه وهو يعلم ، فالجنة عليه حرام .

« و كان الله غفوراً » للمخطى « رحيماً » فى رخصته . وسمع عمر بن الخطاب رجلاً يقول : اللهم اغفر خطاياى . فقال : ابن آدم استغفر للعمد ، فاما الخطاء فقد

تجاوز لك عنه

« النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم »، معنى اولى - اقرب واحق للصواب، وقيل معناه: حكمه انفذ عليكم من حكمهم على انفسهم. وقيل: هو اولى واحق بتدبير المؤمنين في امور دينهم و دنياهم منهم بتدبير انفسهم فاذا رأى احدى انفسه رأياً و رأى النبي (ص) له خلاف ذلك، فالاولى ان يترك رأى نفسه و يتبع ما رآه النبي (ص) له، لان ذلك املج للعامة و ابعد من الفساد و قيل لان انفسهم تدعوهم الى مافيه هلاكهم و النبي يدعوهم الى مافيه نجاتهم. وقيل سبب نزول هذه الآية ان رسول الله (ص) لما اراد غزوة تبوك و امر الناس بالخروج، قال قوم: - نستأذن آباءنا و امهاتنا فانزل الله سبحانه « النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم »، يعنى من آباءهم و امهاتهم. و قيل: النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم اى من بعضهم ببعض في نفوذ حكمه عليهم و وجوب طاعته عليهم. و عن ابي هريره: ان النبي (ص) قال ما من مؤمن الا و انا اولى به في الدنيا و الآخرة اقرؤا ان شتم النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم فايما مؤمن مات و ترك مالا فليمرثه عصبته من كانوا و من ترك ديناً او ضياعاً فليأتمني فانامولاه.

« وازواجه امهاتهم »، يعنى هن امهات المؤمنين في تعظيم حقهن و تحريم نكاحهن على التابيد، لافى النظر اليهن و الخلوة بهن، فانه حرام في حقهن كما في حق الاجانب. قال الله تعالى: « و اذا سألتموهن متاعاً فسألوهن من وراء حجاب »، و لا يقال لبناتهن اخوات المؤمنين و لا اخواتهن و اخواتهن اخوال المؤمنين و خالاتهم.

قال الشافعي تزوج الزبير اسماء بنت ابي بكر و هى اخت ام المؤمنين و لم يقل هى خالة المؤمنين. و اختلفوا فى انهن هل كن امهات النساء المومنات؟ قيل كن امهات المؤمنين و المومنات جميعاً. و قيل: كن امهات المؤمنين دون المومنات.

روى الشعبي عن مسروق: ان امرأة قالت لعائشة: « يا أمة، فقالت: لست لك بام، انما انا ام رجال كثر. فبان بهذا ان معنى الآية تحريم نكاحهن.

« واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض، » يعنى فى الميراث . قال قتادة : كان المسلمون يتوارثون بالهجرة وقال الكلبي : آخى رسول الله (ص) بين الناس فكان يواخى بين رجلين فاذا مات احدهما ورثه الآخر دون عصبته، حتى نزلت هذه الآية « واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله، » اى فى حكم الله « من المؤمنين » الذين آخى رسول الله (ص) بينهم « والمهاجرين » يعنى ذوالقربات بعضهم اولى بميراث بعض من ان يرثوا بالايمان والهجرة، فنسخت هذه الآية الموارثة بالمواخاة و الهجرة وصارت بالقرابة .

« الا ان تفعلوا الى اوليائكم معروفاً » اراد بالمعروف - الوصية والمعنى - الا ان توصوا لمن ليس لكم بوارث من المؤمنين، بما يجوز لكم الوصية به من اموالكم فيكون ذلك معروفاً من الامر جائزاً فى الدين، وقوله :- « الا ان تفعلوا » ليس هذا استثناءً من الكلام الاول انما معناه - لكن اى لكن فعلكم الى اوليائكم معروفاً جائز فى الشرع « كان ذلك » اى كان الذى ذكرت من ان اولى الارحام بعضهم اولى ببعض « فى الكتاب » فى اللوح المحفوظ « مسطوراً » مكتوباً و قبل اراد بالآية اثبات الميراث بالايمان والهجرة يعنى اولوا الارحام من المؤمنين والمهاجرين بعضهم اولى ببعض اى لا توارث بين المسلم والكافر ولا بين المهاجر وغير المهاجر ، « الا ان تفعلوا الى اوليائكم معروفاً » فالمراد بالاولياء هم الاقارب من غير المسلمين . اى الا ان توصوا لذوى قرابتكم بشئ و ان كانوا من غير اهل الايمان والهجرة . قال محمد بن الحنفية : هذه الآية اجازة للوصية للذمى . « كان ذلك فى الكتاب مسطوراً »، يعنى فى التوراة مسطوراً، اذا نزل رجل بقوم من اهل دينه فعليهم ان يكرموه ويواسوه وميراثه لذوى قرابته، وقيل « كان ذلك فى الكتاب مسطوراً » - يعنى فى دين الله موجباً . وفى بعض القراءة كان ذلك عند الله مكتوباً .

« واذ اخذنا » يعنى - واذ كر اذا اخذنا .

« من النبيين ميثاقهم » يعنى - اخذ الله عهد الانبياء عليهم السلام عند تحميلهم الرسالة على الوفاء بما حملوا من تبليغ الرسالات و اداء الامانات و تصديق بعضهم بعضاً و ايمانهم

بآیـرهم و تبشیر بعضهم ببعض. اخذ علی فوح ان یبشر بابرهم و علی ابرهیم ان یبشر بموسی و من موسی بعیسی و من عیسی بمحمد علیه الصاوة و السلام و ذاك علی لسان جبرئیل (ع). واستخلص موسی باسماءه كلامه بلا واسطة و اخذ الميثاق من محمد (ص) ليلة المعراج بلا واسطة، و كان له زيادة حال بان كان مع سماع الخطاب كشف الرؤية. قال مقاتل: اخذ ميثاقهم علی ان یعبدوا الله و یدعوا الی عبادة الله و یصدق بعضهم بعضاً و ینصحوهم لقومهم، و خص هؤلاء الخمسة بالذكر من بین النبیین لانهم اصحاب الكتب و الشرايع و اولوا العزم من الرسل و قدم نبینا (ص) فی الذکر لقوله (ص): «كنت اول النبیین فی الخلق و آخرهم فی البعث».

« و اخذنا منهم ميثاقاً غلیظاً » ای عهداً شديداً علی الوفاء بما حملوا و ذلك حين اخرجهم من ظهر آدم كالذر و انطقهم.

« لیستل الصادقین » یقول اخذ ميثاقهم « لیستل الصادقین عن صدقهم » یعنی عن مبلغین عن بلاغهم مثل قوله عز وجل « یوم یجمع الله الرسل فیقول ماذا اجبتم » و قوله لعیسی « انزلت قلت للناس » و الحکمة فی سؤالهم مع علمه انهم « صادقون تبکیت الکفار الذین ارسلوا الیهم » و قيل « لیستل الصادقین » عن عملهم لله عز وجل، و قيل لیستل القائلین « لا اله الا الله » عن صدق قولهم، ای يطالبهم بصدق هذه الكلمة هل قالوها عن علم منهم او قالوها علی وجه الغفلة و السهو و الجهل؟ و هل انوا بها خالصاً لله ام لغير الله.

« واعد للكافرين عذاباً الیماً » ای مولماً و هو عذاب النار.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « بسم الله الرحمن الرحیم » اسم عزیز، شفیع المذنبین، جوده بلاء المہتـمـین، مقصوده، ضیاء الموحـدین، عہوده، سلوة المحزونین، ذکره، حرفة المستمیعین شکره، ردآؤه، کبریاؤه سنآؤه، سنائه بهاؤه و بهاؤه علاؤه.

نام خداوندی که صنایع شیرین و بدایع زیبا کرد، سرائر عدم در صحرای وجود

آشکارا کرد، طبایع متضاد بسته آب و آتش و خاک و هوا کرد. از قطره باران لؤلؤ لالا کرد، از آب دهن غسل مصفی کرد، از فضلات طبیعت گاو، غنبر سارا کرد، آب زلال نتیجه سنگ خارا کرد، یاقوت احمر تعبیه صخره صفا کرد، عیش خلایق مهنا و اسباب بندگی مهیا کرد، هر چه بایست عطا کرد، و هر چه شایست پیدا کرد و آنچه کرد بسزای خویش نه بسزای ما کرد. الهی در ذات بی نظیر و در صفات بی یاری، عاصیان را آمرز گاری و مفلسان را راز داری، زیبا صنع و شیرین گفتاری، عالم الاسرار و معیوبان را خریداری، درمانده را دستگیر و بیچاره را دستیاری.

بیت

هراك سمير قلبی المستطار	و ذكرك فی مجاری السرجار
و كنت ملكت فی امری اختیاراً	فحكمك فی الهوی سلب اختیاری
ای مونس دیده باضمیرم یاری	اندر دل من نشسته بیداری
کرباد گری قرار گیرد دل من	از جان خودش مباد بر خورداری!

«یا ایها النبی» ای پیغامبر مطهر، ای مقتدای بشر، ای برج دلالت را ماه انور، ای درج رسالت را درّ ازهر، ای بر سر سیادت افسر، ای بر افسر سعادت کوهر، ای عنوان نامه جلالت نام تو، ای طراز جامه رسالت احکام تو، ای سرمایه دین کلام تو، ای پیرایه شریعت اوهام تو، ای فلک چاکر و ملک غلام تو، ای حاملان عرش و ساکنان فرش خدام تو.

بیت

سر سروران بسته دام تو	دل دلبران دفتر نام تو
بیک دم دو صد جان آزاد را	کند بنده یک دانه از دام تو
بساعقل آسوده دل را که کرد	سراسیمه یک قطره از جام تو

فرمان چیست از درگاه عزت به عالم نبوت؟

« اتق الله » پناه تقوی شو که همه نیکوئیها در تقوی است ، همه شایستگیها در تقوی است ، عالم تقوی را بدایت نیست ، هر که قدم در راه دین نهاد در هر مقامی که رسد او را از تقوی گزیر نیست ، از ابتداء انسانیت در کبر که ادنی الدرجات است تا انتهاء نبوت که اعلی الدرجات است ، همه را بتقوی فرمودند : قرآن مجید فرمود « یا ایها الناس اتقوا ربکم » ای نقطه انسانیت با تقوی باش که از وت گزین نیست . یا ایها النبی « اتق الله » ای نقطه نبوت پناه تقوی شو که بی تقوی هیچ کار روان نیست . ای سید الدرجات تقوی را نهایت نیست . آنچه در اول قدم پناهگاه تو آمد در تقوی ، در قدم ثانی گریزگاه تو آید که « حسنات المریدین سیئات المقرّبین » چون از آن قدم در کذری استغفاری میکنی و الیه الاشارة بقوله (ص) : « انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی الیوم سبعین مرّة » معاشر المسلمین ! تقوی سلطانی قاهر است هم درین سرای و هم در آن سرای ، جهد آن کنید بحماییت او شوید تا از رنج هردو سرای رستگاری یابید ، فردا که خلق سر از خاک بر آرند دوزخ را فرمان دهند تا سیاست خویش آشکارا کند ، هیچ کس از مکلفان از و نهجهد ، انبیا و اولیا و اصفیا همه را ثعبان وار بخویشتن کشد . قرآن عظیم از عموم این حال خبر داد که « و ان منکم الاواردها کن علی ربك حتماً مقضیاً » هیچ کس از شما نیست که نه در دوزخ شود و آنجا که قضاء ربوبیت است ، شدن شما در دوزخ حتم است و چون در شدید هیچ چیز از و نجات دهد مگر تقوی ، فتوی قرآن چنین است - « ثمّ تنجی الذین اتقوا » متقیان از و رستگاری یابند و آن دیگران که بر خود ظلم کرده اند که بی سرمایه تقوی از دنیا بیرون شده اند در چنگ قهر او بمانند ، نوحه و زاری در گیرند که « یا حسرتی علی ما قرطت فی جنب الله » ای جوانمرد ! هر چه تو امروز پناه او شوی همه با تو تالاب کورست ، چون ترا در لحد نهند باز گردد ، جز تقوی که درین سرای و دران سرای مصطفی (ص) گفت : « کلّ حسب و نسب منقطع یوم القیمة الاحسبی و نسبی فاین المتّقون » همه حسب هارا داغ کنند و همه نسبها را پی کنند و تقوی را گویند بیا که امروز

روز بازار تو است هر کرا از تو نصیبی بود در دنیا بر قدر نصیب او او را بمنزلی فرو آر،
 آشنایان خویش را « فی جنّات و نهر » فرو آر، خادمان خویش « فی معقد صدق » فرو آر،
 عاشقان خویش را در حضرت عنایت « عند ملک مقتدر » فرو آر، ما در ازل حکم چنان
 کردیم که « ان المتّقین فی جنّات و نهر، فی معقد صدق عند ملک مقتدر ». آشنایان تقوی
 کسانی اند که پناه طاعت شوند، از هر چه معصیت است و حرام پرهیزند، خادمان تقوی
 ایشانند که پناه احتیاط شوند، از هر چه شبهت است پرهیزند، عاشقان تقوی ایشانند
 که از حسنات و طاعات خویش از روی نادیدن چنان پرهیز کنند که دیگران از معاصی
 پرهیز کنند. **بوالقسم نصر آبادی** از خواص متّقیان بود، او را گفتند تقوی چیست؟ از
 حال خویش در تقوی خبر داد گفت: « ان یتقی العبد ماسوی الله »

فوله: « و تو گُل علی الله و کفی بالله و کیلا » التّو گُل مسکون القلب بوعده الحقّ. و
 قيل التّو گُل تحقّق ثمّ تخلّق ثمّ توثّق ثمّ تملّق، تحقّق فی العقیده و تخلّق باقامة الشریعة،
 و توثّق بالمقسوم، و تملّق بین یدیه بحسن العبودیة. تو کُل شرط ایمان است و عماد توحید
 و محل اخلاص و دخیل محبّت. قال الله تعالی: « و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین »،
 « انّ الله یحبّ المتوکلین »، « و من یتوکل علی الله فهو حسبه »، تو گُل از بنده آنکه درست
 بود که یقین داند که بدست کس چیز نیست، و زحیلت سود نیست و عطا و منع جز بحکمت
 نیست و، قسام مهربان است و غافل نیست. بویزید بسطامی با گروهی از مریدان بر
 تو گُل نشسته بودند مدّتی بگذشت که ایشانرا فتوحی بر نیامد و از هیچ کس رفقی نیافتند.
 بی طاقت شدند، گفتند: ای شیخ اگر دستوری باشد بطلب رزقی رویم؟ شیخ گفت اگر دانید که
 روزی کجاست روید و طلب کنید. گفتند پس تا الله را خوانیم و دعا کنیم تا این فاقه از ما بردارد؟
 گفتا اگر دانید که شما را فراموش کرده بر خوانید و دعا کنید، گفتند: ای شیخ بر تو گُل
 می نشینیم و خاموش می باشیم، گفتا: خدا را آزمایش میکنید تا هیچ می گوئید؟ گفتند ای
 شیخ پس حیل چیست؟ شیخ گفت: « الخیلة ترک الخیلة » حیل آنست که اختیار و مراد

خود در باقی کنید تا آنچه قضا است خود میرود.

ای جوانمرد! حقیقت تو کل آنست که مرد از راه اختیار برخیزد؛ دیده تصرف را میل در کشد، خیمه رضا و تسلیم بر سر کوی قضا و قدر زند، دیده مطالعت بر مطالع مجاری احکام گذارد تا از پرده عزت چه آشکارا شود و بهر چه پیش آید در نظاره حال. چون مرد بدین مقام رسد کلید کنج مملکت در کنار وی نهند، توانگر دل گردد و فردا که روز بازار و هنگام بار بود و خلق را بر عموم سؤال کنند که میفرماید: «فوربك لنسئلنهم اجمعین»، این جوانمردان که بر مقام تو گُل بر استقامت بودند و در منازل عبودیت صدق بجای آوردند، ایشانرا سؤال کنند، ولیکن سؤال تشریف نه سؤال تهنیف و سؤال عتاب.

و ذلک قوله: «لنسئل الصادقین عن صدقهم»، مصطفی را (مر) پرسیدند که کمال در چیست؟ جواب داد که: گفتار بحق و کردار بصدق. و گفته اند صدق را دو درجه است یکی ظاهر یکی باطن، اما ظاهر سه چیز است: در دین صلابت و در خدمت سنت و در معاملات حسبت و آنچه باطن است سه چیز است آنچه گوئی کنی و آنچه نمائی داری و آنجا که آواز دهی باشی و بدان که هر رونده که منازل راه دین برد و مقامات اعمال و احوال گذاره کند، بهر منزل که رسد فرض عین وی آنست که صدق از خود طلب کند و حقیقت ان از خویشتن بازجوید، و بظواهر آن قناعت نکند، تا آن مقام او را درست شود، زاهد در زهد و محبت در محبت و مشتاق در شوق و متوکل در توکل و خائف در خوف و راجی در رجا و راضی در رضا، و هیچ مؤمن از این احوال خالی نباشد، و رچه اندکی بود لکن ضعیف بود و چون قوتی در وی آید بتأیید الهی و مددی در پیوندد از توفیق ربانی او را در آن مقام صادق بهوالمشارالیه بقوله: «انما المؤمنون آمنوا بالله و رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا باهوالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون».

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «يا ايها الذين آمنوا» ای ایشان که بگرویدند «اذكروا نعمة الله عليكم، یاد کنید و یاد دارید نیکو کاری خداوند خویش بر خویشتن،» «اذ جاء تکم جنود» آنکه که بشما آمد سپاهها، «فارسلنا عليهم ريحا» فرو گشادیم بر ایشان بادی، «و جنوداً لم تروها» و [فرو فرستادیم بر^(۱) ایشان] سپاهی که شما ایشانرا نمی دیدید «و كان الله بما تعملون بصيراً^(۲)» و الله بآنچه [میکردند] و میکردید بینا بود.

«اذ جاءکم»، آنکه که بشما آمدند، «من فوقکم و من اسفل منکم» از زیر شما و از زیر شما، «واذ زأغت الابصار» و آنکه که چشمها در چشم خانها از بیم بگشت و کژ گشت، «و بلغت القلوب الحناجر»، و خواستید دلها که بگلو رسید، «و تظنون بالله الظنونا^(۱۰)»، و بخدای ظن می بردید آنچه میبردید

«هنالك ابتلى المؤمنون»، آنجا و آنکه که مؤمنان می آزمودند، «و زلزلوا زلزالاً شديداً^(۱۱)»، و بجنبانیدند ایشانرا جنبانیدنی سخت.

«واذ يقول المنافقون»، و آنکه که دورویان گفتند، «والذين في قلوبهم مرض» و ایشان که در دلهای ایشان بیماری بود، «ما وعدنا الله ورسوله»، و عهد نداد ما را خدا و رسول، «الا غروراً^(۱۲)»، مکر مکر و فریب.

«واذ قالت طائفة منهم»، و آنکه که گروهی از ایشان گفت، «يا اهل يثرب ای مردمان مدینه»، «لا مقام لكم»، نه جای شماست ای در، «فارجعوا»، باز گردید، «و يستأذن فريق منهم النبي»، و دستوری می خواهد جوقی^(۲) از ایشان از پیغامبر، «يقولون ان بيوتنا عورة»، و میگویند خانهای ما خالی است [و نااستوار از دزد می ترسیم]، «و ما هي بعورة»، و آن خانها خالی نیست و نااستوار، «ان یرویدن الا فراراً^(۱۳)»، ایشان نمی خواهند مکر گریختن، «و لو دخلت عليهم من اقطارها»، و اگر کرد بر کرد خانهای ایشان فرو گیرند و بر ایشان در آیند، «ثم سئلوا الفتنة»، آنکه از ایشان خواهند که از اسلام با پس آیند، «لا توها»، بآن آیند [که از ایشان خواهند و کافر شوند] «وما تلبثوا بها الا يسيراً^(۱۴)»،

و ایشان آنجا هیچ درنگ^(۱۱) نکنند مگر اندکی [یا مرتد شوند یا بگریزند]، «و لقد کانوا - عاهدوا الله من قبل، و نیز ایشان پیمان کرده بودند با خدای، پیش، «لایوتون الادبار» که پشتها برنگردانند، «و کان عهد الله مسئولاً (۱۵)، و پیمان خدای کوشیدنی است، «قل لن ینفعکم الفرار» گوی سود ندارد گریختن، «ان فررتهم من الموت او القتل» اگر گریزید از مرگ یا از کشتن، «و اذا لا تمتعون الا قليلاً^(۱۶)، و آنکه که گریزید زنده نگذارند شما را مگر اندکی.

«قل من ذا الذی یعصمکم من الله» گوی آن کیست که بجای دارد شما را و بکوشد از خدای، «ان اراد بکم سوءا» اگر خدای بشما بدی خواهد، «او اراد بکم رحمة» یا [آن کیست که مخدول کند] اگر الله بشما بخشایشی خواهد، «ولا یجدون لهم من دون الله، و ایشان خویشتن را نیا بند فرود از الله، «ولیا ولا نصیراً^(۱۷)» نه کارسازی و نه یاری.

«قد یعلم الله المعوقین منکم» میداند الله کار در بندان از شما، «و القائلین لاخوانهم، و ایشان که فرایاران خویش میگویند، «هلم الینا» که محمد گذار و بما آی، «و لا یأتون البأس الا قليلاً^(۱۸)، و بجنک نیایند مگر اندکی.

«اشحّة علیکم» خویشتن و توان خویشتن دریغ میدارند از شما [و بر شما زور میکنند وقت غنیمت بطمع]، «فاذا جاء الخوف» چون جنک آید، «رایتهم» ایشانرا بینی، «ینظرون الیک» مینگرند بتو، «تدور اعینهم» چشمهای ایشان در چشم خانها میگردد [از بیم]، «کالذی یغشی علیه من الموت» چون کسی در بیهوشی جان کند، «فاذا ذهب الخوف» چون جنک بشود، «سلقوکم بالنّمة حداد»

در شما گزارند زبانهای تیز «اشحّة علی الخیر» سخت خشک و حریص و بخیل بر مال این جهانی، «اولئک لم یؤمنوا» ایشان آنند که دلهای ایشان بنگر وید، «فاحبط الله اعمالهم، الله کردارهای ایشان تباه کرد، «و کان ذلك علی الله یسیراً^(۱۹)» و آن بر خدای آسان بود «یحسبون الاحزاب لم یذهبوا» منافقان میپندارند که سپاه دشمنان بنهرفته اند بهزیمت، «وان یأت الاحزاب» و اگر سپاههای دشمنان باز آیند، «یودوا لو انهم بادون

فی الاعراب «منافقان چنان دوست دارند و خواهند که بیابانیان بودندی»^(۱) از ایشان دور،
یسئلون عن انبائکم [در میان دشمنان] خبرهای شما می پرسیدندی [و از جنگ و از دشمن دور]،
«ولو کانوا فیکم» و اگر در میان شما بودندی^(۲) «ماقاتلوا الا قلیلاً»^(۳) باز جنگ
نکنندی^(۴) مگر اندکی.

«لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» در رسول خدا جای بردن پی
است و آساجستن نیکو، «لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر» آنکس را که می ترسد
از خدای و روز رستاخیز، «و ذکر الله کثیراً»^(۴۱) و خدای را یاد میکند فراوان،
«ولما رأى المؤمنون الاحزاب» و چون گرویدگان، راست سپاههای دشمن دیدند،
«قالوا» گفتند، «هذا ما وعدنا الله و رسوله» این آنست که خدا ما را وعده داده بود
و رسول او، «و صدق الله و رسوله» و راست گفت خدا و رسول او «و ما زادهم» و
نیفزود آن بلا ایشانرا، «الا ایماناً و تسلیماً»^(۴۲) مگر گرویدن و کردن نهادن و
خویشتن بسپردن.

النوبة الثانية

قوله: «يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم» فی کفایتہ ایا کم، امر الاحزاب
والاحزاب هم الاقوام الذين اجتمعوا على محاربة الرسول (ص) والمؤمنين فجاءوا وحاصروا رسول
الله بضعة وعشرين يوماً، و هم قريش و غطفان و يهود بنى النضير و قريظة و فارس لنا
عليهم ريحاً و هي الصبا. قال عكرمة: ان ربح الجنوب قالت ليلة الاحزاب للشمال: انطلقى
بنصر النبی (ص). فقالت الشمال: ان الحرة لا تسرى بالليل، و كانت الريح التي
ارسلت اليهم الصبا. قال النبی (ص) نصرت بالصبا و اهلكت عاد بالدبور. و
جنوداً لم تروها» هم الملائكة، ولم تقا تل الملائكة يومئذ فبعث الله عز وجل عليهم تلك الليلة
ريحاً باردة فقلعت الابواب و قطعت اطناب الفساطيط و اطفأت النيران و اكفأت القدور و
اجالت الخيل بعضها فی بعض و ارسل الله عليهم الرعب و كثر تكبير الملائكة فی جواب

۱- نسخه الف: دشمنان اندید. ۲- نسخه الف: شما ایندید. ۳- نسخه الف: نکنید.

عسکر هم حتی کان سیّد کلّ حیّ يقول « یا بنی فلان هلّم الیّ » ، فاذا اجتمعوا عنده قال :
« النجاء النجاء اتیتم لما بعث علیهم من الرعب » ، فانهمزوا من غیر قتال .

« وکان الله بما تعملون بصیراً » ، نزول این آیت در بیان قصه احزاب است و وقعه

خندق ، و شرح این قصه بر سبیل اختصار و شرط ایجاز آنست که :

چون رسول خدا علیه الصلوة و السلام و مؤمنان ، کعب اشرف را بکشتند ، و

یهود بنی النضیر را از مدینه بیرون کردند ؛ حبیبی اخطب و کنانه ابن الریع با

گروهی جهودان بر خاستند و رفتند سوی مکه و نفیر بر آوردند و از قریش

یاری خواستند بر حرب محمد . قریش ایشانرا اجابت کردند و در قبایل عرب آواز

دادند تا جمعی عظیم فراهم آمدند ، قریب پانزده هزار از بنی غطفان و بنی فزاره

و بنی کنانه و اهل تهامه و غیر آن . قریش بیرون آمدند و قائد ایشان ابوسفیان

بن حرب ، اسمہ صخر ثمّ اسلم یوم فتح مکه و حسن اسلامه . فزاره و غطفان بیرون

آمدند و مهتر ایشان عیینة بن حصن ، و هومن المؤاظة قلوبهم . خبر رسید به مدینه که

قبایل عرب مجتمع شدند و با جهودان قریظه و نضیر عهد کردند که دست یکی گیرند ^(۱)

و بر حرب محمد و اصحاب و ، هم پشت ^(۲) باشند . رسول خدا با یاران گفت : اکنون

تدبیر چیست ؟ سلمان گفت : من در دیار و نواحی پارس دیده‌ام که چون از دشمن بر

بیم باشند ، کرد بر کرد شهر خویش خندقی سازند دفع دشمن را . رسول علیه الصلوة و السلام

آن موافق داشت و فرمود تا خندقی کرد بر کرد مدینه فرو بردند چهل کز عرض آن و

ده کز قعر آن ، و باز برید هر ده مرد را از یساران چهل کز . و مهاجر و انصار در

سلمان خلاف کردند که سلمان مردی بافتوت بود . مهاجران گفتند : سلمان منّا و انصار گفتند :

سلمان منّا . رسول خدا گفت : نه آن و نه این « سلمان منّا اهل البیت » . عمرو بن عوف گفت : من بودم و

سلمان و نعمان بن مقرن المزنی و شش مرد انصاری ، و چهل کز ما را نامزد کرده و خط کشیده .

لختی فرو بردیم ، سنگی سخت پیش آمد که تبرها از آن شکسته گشت . سلمان رفت و رسول

خدا را از آن سنگ خبر داد . رسول پیامد و تبر از دست سلمان بستد و ضربتی زد بر آن سنگ و لختی از آن بشکافت و نوری عظیم از آن ضربت بتافت ، چنانکه همه نواحی مدینه روشن گشت ، کوئی چراغی روشن بیفروختند در شبی تاریک . رسول خدا تکبیری کرد و یاران همچنان تکبیر کردند . يك ضربت دیگر زد و نوری دیگر همچنان بتافت و رسول و یاران تکبیر کردند ، و سوم ضربت زد و نور بتافت و تکبیر کردند . رسول خدا گفت : در آن نور که اول بتافت قصرهای حیره و مدائن کسری بر دیده قدس ما عرضه کردند ، آنرا دیدم کانیاب الکلاب ، همچون دندان سگان . و در نور دوم قصرهای زمین روم دیدم و در سوم قصرهای صنعا کانیاب انیاب ، و جبرئیل آمد و مرا خبر داد که آنچه بتو نمودند در تحت قهر امت تو آرند و ملک امت تو آنجا برسد مسلمانان شادی کردند و گفتند : حمد آن خداوند را که ما را بر دشمن وعده نصرت و ظفر داد . و منافقان گفتند - معتب بن قشیر و عبدالله ابی و اصحاب وی : این عجب نگر که محمد ما را چه وعده میدهد ! فتح شام و فارس ما را وعده میدهد ! و وقت را زهره نداریم که از رحل خویش فراتر شویم ^(۱) ! این غرور است که ما را میدهد و میفریبد « ما وعدنا الله ورسوله الا غروراً » . انس مالک گفت رضی الله عنه : روز خندق ، یاران را دیدم مهاجر و انصار که بدست خویش تبر میزدند و کار میکردند که مزدوران و کارگران نداشتند و سرمای سخت بود آنروز ، و بخوشدلی آن رنج و دشواری همی کشیدند . رسول خدا علیه الصلوة و السلام که ایشانرا چنان دید ، گفت : « اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار و المهاجرین » . ایشان جواب دادند که :

نحن الذين بايعوا محمداً على الجهاد ما بقينا ابداً

و عن البراء بن عازب قال : كان النبي (ص) ينقل التراب يوم الخندق حتى اغبر

بطنه يقول :

والله لولا الله ما اهتدينا ولا تصدقنا ولا صدينا

فانزلن سكينۃً علينا و ثبت الاعدام ان لاقينا
ان الاولی قد بغوا علينا اذا ارادوا فتنۃً ابينا

چون خندق تمام شد ، لشکر کفار بمدينه رسيدند ، خندقديدند گفتند : اين عرب را نبودست . لشکر گاه بزدند و خندق در ميان هر دو فريق بود ، و در آن وقت يهود قريظه و نضير با رسول خدا عهد داشتند . يوسفیان ، حییّ اخطب را فرستاد بمردمان قريظه ، تا آن عهد که با محمد کرده اند نقض کنند ، و مهتر قريظه آن وقت کعب بن اسد بود . کعب چون شنيد که 'حییّ' آمد ، در حصار بيست استوار و اورا بخود راه نداد . حییّ گفت : در باز کن تا با تو سخنی بگويم . کعب گفت : باز کرد که من سخن تو نشنوم و عهدي که با محمد کرده ام نشکنم . حییّ با وی همی پيچيد و همی افزود تا او را بفريفت و نقض عهد کرد . خبر بر رسول خدا آمد ، رسول سعد معاذ که مهتر اوس بود و سعد عباده که مهتر خزرج بود بفرستاد تا حال باز دانند . ايشان رفتند و کعب اسد را و قوم وی راديدند حرب را ساخته ، باز گشتند و رسول را خبر کردند . رسول غمگين شد ، و کار بر مسلمانان صعب شد . سرما سخت بود و بیم دشمن و کرسنگی بغایت و منافقان متمرّد شدند و بعضی از ايشان همی کريختند و بهانه همی آوردند که « ان بيوتنا عورة » ، و قومی ظنهای بد همی بردند چنانکه الله فرمود : « و تظنون بالله الظنونا » . يکماه آنجا بماندند و ميان ايشان حرب نرفت ، پس رسول کس فرستاد به بنی غطفان برئيس ايشان عيينة بن حصن و حارث بن عوف ، و گفت : ثلثی از خرماي مدينه بشما دهم ، باز گرديد و قوم خود را ببريد . ايشان بدان رضا دادند و عهد کردند ، لکن هنوز عهدنامه ننوشته بودند ؛ رسول سعد معاذ را و سعد عباده را خواند و با ايشان مشورت کرد . سعد معاذ گفت : اگر باين وحی آمده سمعاً و طاعة ، و اگر وحی نيامده ، آن وقت که ما مشرك بوديم ياك خرما بر شوت با ايشان نداديم اکنون که رب العالمين ما را باسلام گرامی کرد و بصحبت تو عزيز کرد و از عذاب

دوزخ نجات داد، ایشانرا رشوت کی دهیم ۱۹ بعزت آن خدای که ترا براستی بخلق
فرستاد که بك خرما بایشان ندهیم مگر شمشیر، و بقضای حق رضا دادیم. رسول خدا
از آن سخن شاد شد، فرمود: من بدان میگفتم که عرب روی بایشان نهاده بودند، خواستم
تا لغتی از ایشان کم شوند. و در آن يك ماه که حصار مدینه بود، هیچ قتال نرفت
مگر آنکه:

روزی جوفی^(۱) سواران قریش نام ایشان عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابی
جهل و وهیب بن ابی وهب و نوفل بن عبد الله سلاح درپوشیدند و اسب درتاختند
درخند و عمرو بن عبدود مبارز قریش بود، بابطشی و قوتی و تر کبی تمام مبارزت خواست
و شمر گفت: علی بن ابیطالب (ع) پیش روی رفت. عمرو گفت: یا علی من نخواهم که تو بدست
من کشته شوی. علی گفت: من خواهم که تو بدست من کشته شوی. عمرو خشم
گرفت و از اسب فرو آمد و با علی بهم برآویختند، کردی از میان ایشان برآمد و با امداد تا نماز
پیشین. چون کرد باز نشست، علی ویرا کشته بود. رسول خدا فرمود: «لافتی الا علی و لا سیف
الا ذو الفقار». وهیب زره بیفکند و بگریخت. علی شمشیری زد بر زین و اسب وی،
زین و اسب بدو نیم کرد. پس دیگری از ایشان پیش آمد و کشته شد و نوفل را
بسنگ هلاک کردند و سه تن از کافران کشته شدند، و از صحابه رسول هیچکس کشته
نشد. عبدالرحمن بن ابی بکر هنوز در اسلام نیامده بود، بیرون آمد و مبارزت خواست
ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرا پیش آمد عبدالرحمن چون روی پدر دید، بر کشت.
پس با ابوبکر گفتند: اکرت پسر حرب کردی با تو، چه خواستی کرد تو با وی؟
ابوبکر گفت: بآن خدائی که یگانه و یکتاست که باز نکشتمی تا ویرا کشتمی یا او
مرا کشتی. سعد معاذ را تیری بر رک اکحل آمد، گفت: آلهی این خون را درین
رک نکه دار تا نخست قریظه را بمراد خود به بینم، آنکه اگر کشاده شود شاید.
خیمه ای بود که کودکان و زنان مسلمانان در آن خیمه بودند، جهودی کرد آن خیمه

میگشت با سلاح و قصد ایشان میکرد، صفیه عمه رسول از خیمه بیرون آمد عمامه بر بسته و عمودی بدست گرفته و بیک زخم آن جهود را بگشت، پس از آن راهها بسته شد و طعام عزیز شد و زنان و کودکان گریستن در گرفتند، مؤمنان ضعیف شده و منافقان از شادی کردن بیفراخته و رسول خدا علیه الصلوة و السلام این دعا همی کرد: «اللهم منزل الكتاب، سریع الحساب، اهزم الاحزاب». پس نهم بن مسعود بن عامر از بنی غطفان آمد بنزدیک رسول خدا و گفت: من مسلمانم و مسلمانی پنهان دارم، مرا چه فرمائی؟ رسول گفت: تو يك تن چه توانی کرد؟ مگر خدای: که «الحرب خدعة». پس این نهم بنزدیک قریظه شد و میان وی و میان ایشان در روز کار گذشته دوستی بود، گفت: مرا چه دانید و چون شناسید؟ گفتند: دوستی ناصح! گفت اکنون نصیحت من بشنوید! قریش و غطفان اینجا بیگانه‌اند، خانه و سرای ایشان از شما دور است، آمده‌اند تا اگر غنیمتی یابند در ربایند و اگر نه بگریزند و اندوه شما نخورند، پس شما تنها بمانید و با محمد طاقت ندارید. گفتند: راست همی گوئی نصیحت همی کنی، اکنون ما را چه باید کرد؟ گفت: چون ایشان شما را بحرب خوانند، گوئید ما ده تن خواهیم که برهن نزدیک ما فرستید تا شما پشت بر ما نکنید، تا آنکه که از محمد ایمن شویم. گفتند این صواب است و نیکو، ماهمین کنیم. پس نهم بنزدیک قریش شد و گفت شما دانید دوست داری من شما را و دشمنی من محمد را، و من شما را نصیحتی کنم اگر پذیرید. گفتند پذیریم و نصیحت تو شنویم. نهم گفت پس بدانید که جهود پشیمان شده‌اند از نقض عهد که با محمد کردند و اکنون کس فرستاد که تا محمد با ایشان صلح کند و محمد اجابت نکرد. ایشان گفتند ما ده تن را از بزرگان قریش بخوایم و بنزدیک تو فرستیم تا ایشانرا بکشی و با ما صلح کنی، محمد گفت این صواب است، اکنون ایشان از شما ده تن خواهند خواست، نگر که هشیار باشید و دانید که چه می باید کرد. از آنجا برخاست نهم و بنزدیک

غطفان شد و همین قصه با ایشان بگفت ، شب شنبه پیش آمد . قریش و غطفان ، عکرمه را فرستادند با گروهی مردمان و بنی قریظه را گفتند که مقام ما اینجا دراز شد و از طعام مردمان و علف ستوران در ماندیم ، فردا روز شنبه می باید که حرب را ساخته باشید تا از دویکی ظاهر شود و مردمان از بن تنگی و دشواری برهند . ایشان جواب دادند که فردا روز شنبه است و ما را روز شنبه روز طاعت است و حرب نکنیم و تاده تن از معتبران بما نفرستید ، ما جنک نکنیم و از نقض عهد شما ایمن باشیم . ایشان گفتند : صدق نعیم و نصح - راست گفت نعیم و نصیحت نیکو کرد . هیچ کس بایشان نفرستادند و همه پراکنده دل شدند و تفرق در میان ایشان افتاد . پس رسول خدا حذیفه را گفت : رو بمیان ایشان و باز دان که حال چیست و چه می سکاوند . حذیفه گفت : چون بمیان ایشان رسیدم ، باد عاصف دیدم بر ایشان مسلط شده و سپاه حق در ایشان افتاده ، باد خیمها بر میکند و بر سر یکدیگر همی افکند و ستوران همی رمیدند و بوسفیان در میان لشکر آواز همی داد که ای مردمان ، لشکر از کرسنگی و سرما و سختی بیچاره شدند و ستوران ضعیف شدند از بی علفی ، و قریظه عهدی که با ما داشتند از بیم محمد آن عهد بشکستند و این باد عاصف چنین بر ما چیره شده که با وی طاقت ندارد ، شما همه باز گردید که من باز گشتم . این بگفت و بر شتر نشست و شتر را زانو بسته بود ، از رعب که در دل وی بود چندان هوش نداشت که زانوی اشتر بگشادی پس از اشتر فرو آمد و زانوی وی بگشاد . حذیفه گفت اگر نه آن بودی که رسول خدا مرا گفته بود ، نگر که ایشانرا نیازاری ، ورنه من او را آن ساعت بکشتمی . لشکر همچنان در تاختن افتاده و جامه های اشتران و زین اسبان و خیمه و کالا همی انداختند و باد ایشانرا از پشت ستور همی ربود و می افکند و فریشتگان تکبیر همی گفتند و ایشانرا همی راندند . اینست که رب العالمین فرمود : « فارسلنا علیهم ریحاً و جنوداً لم تروها و کان الله بما تعملون بصیراً » .

« اذجاؤکم من فوقکم » ای - من فوق الوادی من قبل المشرق وهم اسد و غطفان و معهم طلیحہ بن خویلد الاسدی فی بنی اسد و حیی بن اخطب فی یهود قریظہ .
 « ومن اسفل منکم » یعنی - من بطن الوادی من قبل المغرب و هم قریش و کنانہ علیہم ابوسفیان بن حرب فی قریش و من تبعہ و ابوالاعور عمرو بن سفیان السلمی من قبل الخندق .

« واذ زانت الابصار » ای - مالت و شخصت من الرعب ، و قيل زانت عن کل شیء فلم ينظروا الا الى عدوہا . و قيل زانت ابصار المنافقین و رجال ضعيفة قلوبہم .
 « و بلغت القلوب الحناجر » ای - کادت تبلغ فان القلب اذا بلغ الحناجر مات الانسان . الحنجر - جوف الحلقوم ، و هذا على التمثیل عبرہ عن شدۃ الخوف .
 « فتظنون بالله الظنونا » - الالف زائدة المراد بها النصب ، لذلك حذفها من حذفها من القرآن و حذف الالف قرآءة اهل البصرة و حمزة و الباقون على اثبات الالف فی الظنون و الرسول و السبیل ، و القرآن عربی و العرب تحب ازدواج الکلام و تساوی القوافی و آیات السورة و آخرها على الالف . « وتظنون بالله الظنونا » ای - ظنونا مختلفة فالمخلص یظن ان الله ینجز وعده فی اعلاء رسوله على عدوہ و الضعیف یظن غیر ذلك لما یرى من کثرة العدو و المنافق یقول : « ما وعدنا الله و رسوله الا غروراً » .

« هنالك ابتلى المؤمنون » - العرب تکتی بالمكان عن الزمان و بالزمان عن المكان ، و التاویل ذاک حین ابتلى المؤمنون بالحصر و القتال لیتبین المخلص من المنافق .

« وزلزلوا اولئک الاشدیداً » ای - حرّ کواثریکاً شدیداً بلیغاً بالفتنة و التمهیص فثبتوا على ایمانہم ، و الزلزلة - شدة الحركة . این چنانست کہ عجم گویند : فلان کس را از جای بردند از خشم یا از بیم یا از خجل . روی ابوسعید الخدری قال : فلنا یوم الخندق یا رسول الله هل من شیء تقوله فقد بلغت القلوب الحناجر ؟ قال : « نعم ، قولوا اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا ، قال فقلناها ف ضرب وجوه اعداء الله بالریح فانهم رموا .

« واذقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض، شك و نفاق وهم معتب بن قشير و عبد الله بن ابي واصحابه : « ما وعدنا الله ورسوله الاغورراً ، اى - يعدنا محمد فتح قصور بالشام و فارس و احدنا لا يستطيع ان يجاوز رحله هذا و الله الغروراي - الباطل ، وقيل: قال رجل من المنافقين لرجل من المؤمنين: مامع محمد الا كلة رأس ولو كانوا لحماً لالتهمهم ابوسفیان .

« واذ قالت طائفة منهم ، اى - من المنافقين وهم اوس قبطی و اصحابه : « يا اهل يثرب » - يثرب ، اسم ارض المدينة فى جانب منها . و فى بعض الاخبار ان النبى (ص) نهى ان تسمى المدينة يثرب و قال هى طابة كانه كره هذه اللفظ . « لامقام لكم ، قرآءة العامة بفتح الميم ، اى - لامكان لكم تنزلون و تقيمون فيه و قرأ حفص بضم الميم و هو المصدر ، اى - لا اقامتلكم .

« فارجمعوا الى منازلكم عن اتباع محمد (ص) ؛ وقيل: فارجمعوا عن القتال الى مساكنكم . « ويستأذن فريق منهم النبى يقولون ان بيوتنا عورة ، اى - خالية ضايعة و هى مما يلى العدو و تخشى عليها السراق ، و قيل: « ان بيوتنا عورة » اى - معورة للسراق غير حصينة . يقال : اعورت بيوت القوم اذ ذهبوا عنه و اعور الفارس اذا بدامنه موضع خلل للضرب و الطعن و تقول عور المكان يعور عوراً و بيت عور و بيوت عورة و عورة اى - ذات عورة و العورة كل ما خيف عليه او كره انكشافه . و قرئ فى الشواذ « ان بيوتنا عورة » بكسر الواو اى - قصيرة الجدران يسهل دخول السراق عليها فكذبهم الله عز وجل فقال: « وماهى بعورة » ، اى - هى حصينة و ماهى بعورة ، وقيل: زعموا ان بها عدواً من جملة العسكر فبعث رسول الله (ص) فلم يجدها عدواً .

« ان يريدون الاقراراً » اى - ما يريدون بهذا القول الاقراراً من القتال ثم اخبر الله سبحانه عن الغيب الذى هو سوء نيات الذين قالوا « ان بيوتنا عورة » فقال ولودخل العدو

عليهم بيوتهم من جوانب المدينة يعني من اى جانب دخلت «ثم سئلوا الفتنة» يـ الارتداد والكفر و الكون مع المشركين على المؤمنين فى الحرب «لأتوها» يعنى لاعطوها و اجابوهم الى ذلك .

« و ماتلبثوا بها الايسيراً » اى - ماتلبثوا بالاجابه الا قليلا اى - اسرعوا الاجابة الى الشرك طيبة به انفسهم ، وقرأ اهل الحجاز «لأتوها» مقصورة يعنى لجاؤها و فعلوها و رجعوا عن الاسلام وقيل «ماتلبثوا بها» اى - بالمدينة بعد ذلك «الايسيراً» حتى ياتيهم الله بالعذاب .

« و لقد كانوا عاهدوا الله من قبل لا يولّون الادبار» يعنى بنى حارثه «مما يوم احد ان يفسلوا مع بنى سلمة فلما نزل فيهم ما نزل ، عاهدوا الله عز وجل ان لا يعودوا لمثلها ابدا فذكرهم الله ذلك العهد ، و قيل «من قبل» يعنى من قبل مجيء الاحزاب عاهدوا رسول الله (ص) وحلفوا لا ينهزمون ، فيولّون اعداءهم ادبارهم يقال لكل منهزم ولى دبره .
« وكان عهد الله مسؤلاً » اى - مطالباً به كما تقول سألت فلاناً حقى اى طالبت به .
ومنه قوله : « واذا المؤودة سئلت » اى طولبت بها ، وقيل ان العهد المسؤل ان يحاسبو يجازى عليه .

« قل ان ينفعكم الفرار ان فريتم من الموت او القتل ، الذى كتب عليكم لان من حضراجله مات او قتل . » و اذا لاتمّعون الا قليلا ، اى - لاتمّعون بعد الفرار الامدة آجالكم و هى قليل .

« قل من ذا الذى يعصمكم من الله » يمنعكم من عذاب الله « ان اراد بكم سوءاً » فى الدنيا او من عذاب الله فى الآخرة ، و قيل معناه : من يقدر على دفع قضاء الله فيكم « ان اراد بكم سوءاً » قتلاً او هزيمة او جراحة « او اراد بكم رحمة » هاهنا اضمار يعنى - ومن ذا الذى يخذلكم او يحرمكم ان اراد بكم رحمة و ظفراً و نصراً و غنيمه يعنى - فاذا علمتم ان الله لا دافع و لا راد لقضاء الله و لا مرد لامره فاعلموا انه لا يضرّكم الثبات ولا ينفعكم الفرار .

« ولا يجدون لهم من دون الله ولياً ، ای - قريباً ينفعهم » ولا نصيراً ، ای -

ناصرأ يمنعهم .

« قد يعلم الله المعوّقين منكم » ای - المثبطين الناس عن رسول الله (ص) .

« والقائلين لاخوانهم هلمّ الينا ، ارجعوا الينا و دعوا محمداً و اصحابه فلا تشهدوا

معه الحرب فاننا نخاف عليكم الهلاك . جاء في انّ المعوّقين كانوا رؤساء المنافقين قالوا

لا تباعهم يوم الاحزاب: دعوا هذا الرجل فانه هالك و اقبلوا نحونا .

« ولا يأتون البأس » ای - الحرب ، « الامليلا » رياءً و سمعةً من غير احتساب ولو

كان ذلك القليل لله لكان كثيراً .

« اشجةً عليكم » - جمع شحيح وهو البخیل ، ای - بخلاء عليكم بكلّ خير لا يحبون

ان ينالكم يا معشر المؤمنين من الله خيرٌ و لانصرُ و قيل بخلاء بالنفقة في سبيل الله و

النصرة ، و قيل بخلاء عند الغنيمة وصفهم الله تعالى بالبخل و الجبن ای - هم جبناء عند

اللقاء اشحاء عند العطاء و انتصب الشجة على الحال من قوله : « ولا يأتون البأس الا

قليلاً » ای - جبناء عند البأس اشجةً عند الانفاق على فقرآء المسامين و قيل نصب

على الذم .

« فاذا جاء الخوف » ای - خوف القتال « رأيتهم ينظرون اليك تدور اعينهم »

في احداقهم يميناً و شمالاً من الخوف و الجبن « كالذي يغشى عليه من الموت » ای -

كدوران عين الذي يغشى عليه من الموت ، وذلك انّ المغشى عليه من الموت يذهب عقله

في شخص بصره ، ای - يرمق ببصره مكاناً واحداً فلا يطرف .

« فاذا ذهب الخوف » ای انكشف الحرب و امنوا ، « سلقوكم بالسنة حدادٍ » - جمع

حديد ، ای - جادلوكم و خاطبوكم مخاطبة يرفعون بها اصواتهم في طلب الغنيمة يقولون:-

اعطونا ! اعطونا ! الحاحاً منهم ، وفي الحديث « ليس منا من سلق » ای - صاح في المصيبة ،

وتقول العرب: خطيب مسلاق و سلاق ای بليغ مصقع ، و قيل: سلقوكم ای - يطعنون فيكم

بالمعائب كذباً و زوراً ، من قول العرب : سلفت المرأة اى - صخبته .

« اشجة على الخير ، اى - عند الغنيمة يتشاحون المؤمنون ، و كرر - اشجة - لان الشح الاول يريد به البخل بالمعونة فى الحرب و لهذا قال « ولا يأتون بالبأس الا قليلاً ، و الثانى يريد به البخل بالمال و الغنيمة .

« اولئك لم يؤمنوا ، اى - من كان هذا صفته فليس بمؤمن .

« فاحبط الله اعمالهم ، قال مقاتل : ابطال الله جهادهم و قتالهم مع النبى (ص) « و كان ذلك على الله يسيراً ، اى - كان احباط اعمالهم على الله هيناً لانه الفعّال لما يريد .

« يحسبون الاحزاب لم يذهبوا ، اى - يظنّ المنافقون ان الاحزاب الذين تحزبوا على رسول الله (ص) من قريش و غطفان و قريظة لم ينهزموا ولم ينصرفوا عن قتالهم جنباً و فرقاً و قد انصرفوا ، و قيل : يظنّ المنافقون ان الاحزاب لم يذهبوا لاعتقادهم ان النبى (ص) لم يصدقهم فيما اخبرهم به من نصرة المؤمنين ، و ان الاحزاب لم يذهبوا عنهم الى مواضعهم و انما تأخروا عنهم لضرب من المكيدة .

ثم قال : « وان يأت الاحزاب ، اى - ان يعودوا ، « يودّ » هؤلاء المنافقون من شدة خوفهم و جنبهم انهم يتركون المنازل و ينجون بانفسهم فيكونون بادين اى - فى البادية مع الاعراب ، يقال : بدا ، يبدوا ، فهو باد اذا خرج الى البادية و لم يختاروا البادية لامنها و لكن ليتسع لهم مسالك الفرار ، و قيل : هم فى بعد النية عن نصرتكم بحيث لو عاودكم الكفار لكانت منيتهم ان يكونوا عنكم بعيداً فى بعض البوادي .

« يسألون عن انبائكم ، اى - اخباركم ، و قرأ يعقوب يسألون مشددة ممدودة اى - يتساءلون .

« ولو كانوا فيكم ، يعنى لو كان هؤلاء المنافقون فيكم .

« ما قاتلوا الا قليلاً ، يقيمون به عندهم فيقولون قد قاتلنا ، و قال مقاتل : « ما قاتلوا

الاقليلا ، يعنى - الارياء و سمعةً من غير حسبةٍ و ما لم يكن لله فهو قليل .

« لقد كان لكم فى رسول الله اسوةٌ حسنةٌ » ، قرأ عاصم : اسوة - حيث كان بضم الهمزة

و الباقون بكسر ها ، وهما الغتان ، اى - قدوةٌ صالحةٌ . يقال : لنا بكم اسوة وانتم لنا قدوة ، و

وقيل : الاسوة - المشاركة فى الامر ، و معنى الآية : من يتوقع الخير من الله و يرى ما

يصيبه من الشدأئد من جهته فمن حكمه ان يتعزى بالنبى (ص) و يرضى به اسوة ولا يكره ان

يصيبه مثل ما اصابه فيثبت معه حيث ثبت ولا يولى عنه ولا يطلب العلل كما فعله المنافقون .

قوله : « لمن كان يرجو الله » قال ابن عباس : يرجوا ثواب الله ، وقال مقاتل : يخشى

الله و اليوم الآخر ، يعنى يخشى يوم البعث ان رأى فيه جزاء الاعمال .

« و ذكر الله كثيراً » ، لانّ المنافقين لا يذكرون الله الا قليلاً . قال ابن جرير : هذا

عتاب من الله للمذين تخلفوا عن النبى (ص) بالمدينة يقول : كان الواجب ان يتأسوا و يكونوا

معه حيث كان فانّ من يرجو ثواب الله و رحمته فى الآخرة لا يرغب بنفسه عن رسول

الله (ص) و لكن يكون له به اسوة فيكون حيث كان . ثم وصف حال المؤمنين عند لقاء

الاحزاب فقال :

« ولما رأى المؤمنون الاحزاب » يعنى اجتماع الاحزاب على رسول الله (ص) .

« قالوا » تسليمًا لامر الله و تصديقاً لوعده : « هذا ما وعدنا الله و رسوله » و لهم

وعددهم الله و رسوله ان يصيبهم البلوى فى اموالهم و انفسهم فى قوله : « لتبلون فى اموالكم

و انفسكم » و فى قوله : « احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون » ، و

فى قوله : « ولنبلونكم بشىء من الخوف و الجوع ... » الآية ، و فى قوله : « ام حسبتم ان

تدخلوا الجنة ولما يأتكم مثل الذين خلوا من قبلكم » الى قوله : « الا ان نصر الله قريب » ، فلما

اشتدّ بهم الامر يوم الاحزاب لم يشكّوا فى الدين ، بل قالوا « هذا ما وعدنا الله و رسوله و

و صدق الله و رسوله » ، « و ما زادهم » ما نزل بهم من الشدأئد « الا ايماناً » تصديقاً لله

« و تسليمًا » لامر الله . و التسليم و الاسلام معناهما واحد ، و هو تسليم الامر الى الله و اسلامهم

و انقيادهم لما يأمرهم به و رضى منه بفضائه فيهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : - « يا أيها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم » ، ميفرمايد : ای شما که ایمان آوردید و رسالت پیغامبر قبول کردید و سر بر خط فرمان نهادید و بوفای عهد روز میثاق باز آمدید ، نعمتی که بر شما ریختم هم از روی ظاهر و هم از روی باطن حق آن بشناسید و شکر آن بگزارید هم بزبان هم بتن و هم بدل . شکر زبان آنست که پیوسته خدا را یاد میکند و زبان خود بذکر وی تر میدارد و چون نعمتی بر وی تازه میگردد الحمد لله میگوید . رسول (ص) یکی را گفت : چگونه ای؟ جواب داد که بخیر . رسول دیگر باره پرسید گفت : چگونه ای؟ گفت بخیر . سوم بار گفت : چگونه ای؟ گفت بخیر و الحمد لله . رسول فرمود که این می جستم که بگوئی الحمد لله . بزرگان دین و سلف صالحین یکدیگر را پرسیدندی تا جواب ، حمد و شکر باشد و گوینده و پرسنده در ثواب شریک باشند .

شبلې را پرسیدند ، شکر چیست ؟ گفت : شکر آنست که در نعمت منعم را بینی نه نعمت ، بوشادی و فرح که نمائی بردیدار منعم نمائی نه بردیدار نعمت ، آنکه این بیت بر گفت :

وما الفقر من ارض العشيرة ساقياً و لكننا جئنا بلقياءك نسعد

بنده باید که از نعمت دنیا بقدر کفایت قناعت کند و آن قدر سبب فراغت دین داند تا بعبادت و علم پردازد و طلب قرب حضوت الهیت کند ، این کمال شکر بود ، و نشان درستی این حال آنست که اگر نعمتی بدو رسد که او را از حق مشغول خواهد داشت ، بدان اندهکن شود ، چنانکه آن درویش صحابه ، سعید بن زید . عمر خطاب در روز کار خلافت از مال غنیمت هزار درم بوی فرستاد ، سعید چون بدید دلتنگ و اندهکن نشست ، عیال ویرا گفت چرا اندهکن نشسته ای؟ گفت از رسول شنیدم که : درویشان پانصد سال پیش از توانگران بهشت روند ، عمر خطاب مکر میخواست که مرا

از مرده ایشان بیرون کند . کهنه‌ای داشت ، آنرا پاره کرد و صرّها در بست و بدرویشان داد و شکر دل آنست که همه خلق را خیر خواهد و بر هیچکس حسد نبرد . و شکر تن آنست که اعضای خورده همه نعمت داند و بکار آخرت مشغول دارد .

درویشی از روزگار نا مساعد پیش **پیر طریقت** بنالید ، پیر گفت : ای ظریف درویش! دوست داری ترا چشم نبود و ده هزار درم در دستت بود؟ درویش گفت نه! پیر گفت: خواهی که عقلت نبود و همان ده هزار درم بود؟ گفت نه ، پیر گفت: ای مسکین بدو حرف ترا بیست هزار درم حاصلست ، ترا چه جای شکایت است ؟!

وقتی **مصطفی (ص)** با یکی از یاران بر در خانه منافقی بگذشت ، آواز نشاط و الحان شعر و طرب شنیدند و نیز خوانی دیدند آراسته و از چند گونه طعامهای لذیذ بر آنجا نهاده . این مرد رسول را گوید : ای مهتر عالم حکمت درین چیست که یاران موافق تو و دوستان مخلصان حضرت تو در آتش کرسنگی میسوزند و این منافقان بدین طرب و نازچنین زندگی میکنند ؟! گفت : ای مرد! هنوز این ذوق دنیا در سینه تو قبولی دارد، یا زینت او در دیده تو غروری می نماید ! حکمت درین آنست که تا از نعیم بهشت بی نصیب شوند « یرید الله الایجعل لهم حظاً فی الآخرة » .

« هنالك ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالاً شديداً » ، در خبر **مصطفی** است صلوات الله علیه که: حقّ جلّ جلاله دوستان خود را بیلا تعهد کند ، چنانکه شما بیمار را بطعام و شراب تعهد کنید ، و گفت : در فرادیس اعلی بسی درجات و منازل هست که بنده هرگز بجهد خود بدان نتواند رسید ، رب العزّة بنده را بآن بلاها که در دنیا بر سروی گمارد بدان رساند . و در خبر است که روزی رسول خدا با سمان می نگرست و می خندید و گفت عجب میدارم حکم ربانی و قضای الهی در حقّ بنده مؤمن ، که اگر بنعمت حکم کند ، رضاهد و خیرت وی در آن باشد ، و اگر ببلا حکم کند ، رضاهد و خیرت وی در آن باشد ، یعنی که برین بلا صبر کند و در آن نعمت شکر کند و در هر دو خیرت باشد . و گفته اند که حقّ جلّ جلاله ذرّیت آدم را هزار قسم گردانید و ایشانرا بر بساط محبت اشراف داد ، همه

را آرزوی محبت خاست . آنکه دنیا را بیار است و بریشان عرضه کرد . ایشان چون زخارف و زهرات دیدند مست ر شیفته دنیا گشتند و با دنیا بماندند ، مگر يك طایفه که همچنان بر بساط محبت ایستاده بودند و سر بگریبان دعوی بر آورده . پس این طایفه را هزار قسم گردانید و عقبی برایشان عرضه کرد ، ایشان چون آن ناز و نعیم ابدی دیدند ظل ممدود و ماء مسکوب و حور و قصور ، شیفته آن شدند و با وی بماندند مگر يك طایفه که همچنان ایستاده بودند بر بساط محبت ، طالب کنوز معرفت . خطاب آمد از جناب جبروت و درگاه عزّت که شما چه میجوئید و در چه مانده اید ؟ ایشان گفتند : «وانك لتعلم ما نريد» خداوندا ! زبان بی زبانان توئی ، عالم الاسرار و الخفیّات توئی ، خود دانی که مقصود ما چیست .

ما را ز جهانیان شماری دگر است در سر بجز از باده خماری دگر است
رب العالمین ایشانرا بسر کوی بلا آورد و مفاوز و مهالك بلا بایشان نمود ، آن
يك قسم هزار قسم گشتند ، همه روی از قبله بلا بگردانیدند که این نه کار ما است و ما
را طاق کشیدن این بار بلا نیست ، مگر يك طایفه که روی نگردانیدند و عاشق وار سر
بکوی بلا در نهادند ، نه از بلا اندیشیدند نه از عنا ، گفتند ما را خود آن دولت بس که
محمل اندوه تو گشتیم و غم بالای تو خوردیم

من که باشم که بتن بخت وفای تو کشم دیده حمّال کنم بار جنای تو کشم
گر تو بر من تن و جان ودلی حکم کنی هر سه را رقص کنان پیش هوای تو بسزم
قدر درد او کسی داند که او را شناسد ، او که ویرا نشناسد ، قدر درد او چه داند ؟
پیر طریقت گفت : الهی ! نالیدن من در درد از بیم زواں درداست ، او که از زخم دوست
بنالد ، در مهر دوست نامرد است . ای جوانمرد ! اگر طاقت و زهره این کار داری ،
قصد راه کن ، شربت بلا نوش کن و دوست را بران گواه کن ، یا نه عافیت بناز دار و
سخن کوتاه کن . هیچکس به بددلی جانبازی نکرد و بپشتی آب و گل سرافرازی نکرد .
با بیم جان غواصی نتوان و بپشتی آب و گل سرافرازی نتوان ، یا جان کم گیر یا
خویشتن متاوان .

۳- النوبة الاولى

قوله تعالى: «من المؤمنين رجال» از کرویدگان مردانی اند، «صد قواما عاهدوا الله عليه» که راست آمدند در آنچه پیمان کردند با خدای بر آن، «فمنهم من قضی نجبه» ازیشان هست که بروفای خود گرفت از دنیا، «و منهم من ينتظر» و از ایشان هست که چشم میدارد، «و ما بدلوا تبديلاً»^(۲۲) و پیمان به بیوفائی بدل نکردند [و خلاف نکردند].

«ليجزي الله الصادقين بصدقهم» آنهمه آنراست تا پاداش دهد الله راستان را بر راستی ایشان، «و يعذب المنافقين ان شاء» و عذاب کند دورویانرا اگر خواهد، «او يتوب عليهم» یا توبت دهد ایشانرا، «ان الله كان غفوراً رحيماً»^(۲۳) که الله تعالى آمرزگار است و بخشاینده.

«و رد الله الذين كفروا» و باز برد الله کفرانرا باپس، «بفيظهم» بادر دل ایشان، «لم ينالوا خيراً» دست بهیچ کام نرسیده، «و كفى الله المؤمنين القتال» و بسربرد الله مؤمنانرا جنگ، «و كان الله قوياً عزيزاً»^(۲۴) و الله تاوانده است بی همتا از همیشه.

«وانزل الذين ظاهروهم» آورد ایشانرا که هم بشت^(۱) گشتند [با قریش و غطفان]، «من اهل الكتاب» از توبه خوانان [قریظه]، «من صياصيهم» از حصارهای ایشان، «و قذف في قلوبهم الرعب» و در دلهای ایشان افکند بیم، «فريقاً تقتلون» گروهی را میکشید، «و تأسرون فريقاً»^(۲۵) و گروهی را میکشید.

«و اورثكم» و شما را میراث داد ازیشان، «ارضهم و دیارهم و اموالهم» زمین ایشان و خان و مان ایشان و مالهای ایشان، «و ارضاً لم تطووها» و زمینی که

ہرگز درو نرفتید ، « و کان اللہ علی کل شیء قدير آ (۲۷) » و اللہ بر ہمہ چیز تواناست ہمیشہ .

« یا ایہا النبی قل لازواجک » پیغامبر من گوی زنان خویش را ،
 « ان کتن تر دن الحیوة الدنیا و زینتها » اگر چنانست کہ شمارا این جهان
 می باید و آرایش آن ، « فتعالین » پس بیائید ، « امتعکن » تا شمارا چیزی دهم ،
 « و امر حکن » و شمارا کسبل کنم و رہا کنم ، « سراحاً جمیلاً » (۲۸) رہا
 کردنی نیکو .

« و ان کتن تر دن اللہ : رسولہ » اگر چنانست کہہ شما خدایرا
 میخواہید و رسول او ، « والذار الآخرة » و سرای آن جہالی [بہشت] ، « فان اللہ اعد
 للمحسنات منکن اجراً عظیماً » (۲۹) ، اللہ بساخت نیکوکاران را از شما مزدی بزرگوار .
 « یا نساء النبی » ای زنان پیغامبر ، « من یأت منکن بفاحشة مبینة » ہر کہ
 از شما کاری زشت کند و ناپسندی پیدا کنندہ عقوبت ، « یضاعف لہا العذاب ضعفین »
 دو بارہ او را عذاب کنند دران جهان ، « و کان ذلک علی اللہ یسیر آ » (۳۰) ، و آن
 بر خدای آسانست .

« و من یقنت منکن للہ و رسولہ » و ہر کہ بر ایستاد کند از شما بفرمان
 برداری خدای را و رسول او را ، « و تعمل صالحاً » و کردار نیک کند ، « ثوتہا اجرہا مرتین »
 او را دہیم مزد او دو بارہ ، « و اعتدنا لہا رزقاً کریماً » (۳۱) ، و ساختیم او را در بہشت
 مزدی نیکو کریم آزادہ آسان .

الجزء الثاني والعشرون

« يا نساء النبی » ای زنان پیغامبر ، « لستن کاحد من النساء » شما چون هیچکس از زنان دیگر نیستید ، « ان اتقین » اگر چنان است که از خدای می ترسید ، « فلا تخضعن بالقول » پس سخن بنواز مگوئید [با مردان بیگانه] ؛ « فیطمع الذی فی قلبه مرض » که آنکه طمع کند در شما مردی که در دل او بیماری [دوستی زنان] است ، « و قلن قولاً معروفاً »^(۴۲) و سخن بازرم گوئید و پسندیده .

« و قرن فی بیوتکن » و در خانهای خوش آرام گیرید ، « ولا تبرجن » و نیز اظهار زینت و محاسن خویش مکنید ، « تبرج الجاهلیة الاولى » چنانکه اهل جاهلیت پیشین کردند در روزگار نادانان نخستین ، « واقمن الصلوة » و نماز بپای دارید ، « و آتین الزکوة » و از مال بدهید ، « و اطعن الله رسوله » و فرمان برید خدا را و رسول او را ، « انما یرید الله » میخواهد الله ، « لیذهب عنکم الرجس » که از شما ببرد همه تاشها^(۱) و ناخوشها ، « اهل البیت » ای خاندان رسول ، « و یطهرکم تطهیراً »^(۴۳) و پاک کند شما را پاک کردنی .

« و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن » و یاد کنید آنچه میخوانند در خانهای شما ، « من آیات الله » از سخنان خدای ، « والحکمة » و از سنت رسول او ، « ان الله کان لطیفاً خبیراً »^(۴۴) ، که الله باریک دان است دور بین در مفر ، کار آگاه ، از همه چیز [از همیشه] ،

« ان المسلمین و المسلمات » کردن نهاد کان مردان و زنان ، « و الصادقین و الصادقات » و راستگویان مردان و زنان ، « و الصابرين و الصابرات » و شکیبایان

۱ - تاش : کلفی باشد که بر روی و اندام مردم پدید آید و آن را عوام «ماه گرفت» خوانند . (برهان قاطع)

[برطاعت و ناکامیہا] مردان و زنان ، « **وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ** » و فروگمان ، مردان و زنان ، « **وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ** » و صدقہ دہان مردان و زنان ، « **وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ** » و روزہ داران مردان و زنان ، « **وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ** » و فرجہا را کوشوانان مردان و زنان ، « **وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ** » و یاد کنندگان اللہ مردان و زنان ، « **أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا** » (۴۵) ، بساخت اللہ ایشانرا آمرزش و مزد بزرگوار .

« **وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ** » نیست و نبود و نیاید هیچ گرویدہ را نہ مرد و نہ زن ، « **إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا** » کہ اللہ فرمانی دہد و رسول او کاری گزارد ایشانرا ، « **أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ** » کہ ایشانرا کزین بود خود را و اختیار از کار و بار ایشان [جز آنکہ اللہ فرماید و رسول او ایشانرا] ، « **وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** » و ہر کہ سر کشد از فرمان خدای و رسول او ، « **فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا** » (۴۶) ، او گمراہ گشت کم گشتنی آشکارا .

« **وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ** » یاد کن آنکہ میگفتی آن مرد را کہ نیکوئی کرد اللہ با او [براہنمائی و اسلام] ، « **وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ** » و نیکوئی کردی تو با او [بآزاد کردن او] ، « **أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ** » کہ اہل خویش نگاہ دار « **وَاتَّقِ اللَّهَ** » و از خدای بترس [و او را طلاق مدہ] ، « **وَتَخْفِ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ** » و نہان میداشتی چیزی در دل کہ اللہ آنرا پیدا خواست کرد ، « **وَتَخْفَى النَّاسُ** » و از مردمان میترسیدی ، « **وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشِيَهُ** » و اللہ سزا تر بود کہ از تو ترسی ، « **فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا** » اکنون کہ زید کام خویش از آن زن بر آورد [و او را طلاق داد] ، « **زَوْجِنَا كَمَا** » او را بزنی بتودادیم ، « **لَكِي لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ** » از بہر آن تا بر مؤمنان هیچ تنگی نبود ، « **فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ** » در بزنی کردن زنان پسر خواندگان ایشان ، « **إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا** » کہ بزنی کنند ایشانرا و کام حلال

خویش ازیشان بر آرند ، « و کان امر الله مفعولاً » (۴۷) ، و کار خدای کردنی است و بفرمان او کار کردنی [همیشه و برپی آن رفتنی] .

« ما کان علی النبی من حرج » نیست بر پیغامبر هیچ تنگی ، « فیما فرض الله له » در آن که الله برید او را و کرد و شریعت ساخت [از زناشوئی یا بیش از چهار زن] ، « سنة الله فی الذین خلوا من قبل » سنت الله است در پیغامبران که گذشتند از پیش ، « و کان امر الله قدراً مقدوراً » (۴۸) ، و همه کارهای الله باندازه است و بتقدیر باز انداخته چنانک باید .

« الذین یبلغون رسالات الله » ایشان که می رسانند پیغام های الله ، « و یخشونه » و ازومی ترسند ، « و لایخشون احداً الا الله » و بنه ترسند از هیچ کس جز از الله ، « و کفی بالله حسیباً » (۴۹) ، و بسنده است الله بکار سازی و نگهبانی همه .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه » - موضع مانصب است بصدقوا ، كما يقال : صدقتك الحديث ومعاهدة الله معاقدة رسوله علیه الصلوة والسلام . و المعنى - من المؤمنین رجال صدقوا بما عاهدوا الله علیه ، وهذا العهد ما بايعوا الرسول علیه من الجهاد معه ، « صدقوا » ای - ثبتوا وصبروا علی ما بايعوا علیه من الثبات فی الحرب . در خبر صحیح است از انس مالك رضی الله عنه ، گفت : این آیت در شأن عم من فرو آمد ، انس بن النضر که در غزاة بدر حاضر نبود و تحسر همی خورد ، که اول مشهدی از مشاهد رسول (ص) وقعه بدر بود و رسول در آن حاضر بود و من نبودم ، اگر قتالی دیگر پیش آید و الله مرا در آن حاضر کند ، الله داند و بیند که من چکنم دیگر سال غزاة احد پیش آمد ، سلاح در پوشید و در معر که حاضر شد ، سعد معاذ را دید ، گفت : یا سعد و الذی نفسی بیده آنی لاجد ریح الجنة دون احد - بآن خدائی که

جان من بید اوست که بوی بهشت از جانب احد بمشام من میرسد . بعد گفت : فما استطعت لرسول الله ما صنع - آنچه وی کرد از بهر رسول من نکردم و طاقت نداشتم ، در جنگ پیوست و همی کوشید تا آنکه که کشته شد ، بعد از آن او را در میان کشتگان یافتند و هشتاد و اند جراحت در وی بود از ضربت شمشیر و زخم نیزه و جرح تیر ، و در نان وی این آمد که : « صدقوا ما عاهدوا الله عليه » .

« فممنهم من قضی نحبه » - جابر بن عبد الله گفت : رسول خدا (ص) طلحة عبيد الله را دید که بوی بر گذشت ، گفت : من احب ان ينظر الى رجل يمشى على وجه الارض و قد قضى نحبه فلينظر الى هذا . « فممنهم من قضى نحبه » ای - و فی بعده و قضاء بتمامه كحمزة و انس بن النضر و مصعب بن عمير و غیرهم .

« و منهم من ينتظر ، قضاءه و الفراغ منه كما قضی من مضی على الوفاء بعهد كطلحة بن عبيد الله ثبت مع رسول الله (ص) حتی اصیبت یده ، فقال رسول الله (ص) : (واجب طلحة الجنة) . قال بعض الصحابة : رأيت يد طلحة شلاء و فی بها النبی (ص) يوم احد تقول العرب : قضی نحبه ، ای - مات ، و قضاء النّحب الموت . و اصل النّحب النّذر ، كان الموت نذر على كل انسان . و قيل : النّحب الخطر یعنی - فرغ من خطر الحیوة لانّ الحی على خطر ما عاش ، و النّحب السير السريع ، يقال : نحب فی سيره يومه اجمع ، اذا لم ينزل يومه و ليلته . و النّحب النفس ، ای - فرغ من انفسه ، و النّحب الجهد و النصب ، ای - فرغ من نصب العیش و جهده . و هذا كله يعود الى معنى الموت و انقضاء الحیوة . قال الشاعر :

قضيت نحبی فسر قومٌ حمقى بهم غفلة و نومٌ

كان يومی على ختمٌ و ليس للشامتین يومٌ

« و ما بدلوا تبديلاً » ای - « ما بدلوا ما عاهدوا الله عليه شيئاً من التبديل لافليلاً

منه ولا كثيراً .

« لیجزی الله الصادقین بصدقهم » - و صدقهم هو الوفاء بالعهد .

« و یعذب المنافقین ان شاء » - هذا الاستثناء فيه قولان : احدهما ، ان من

تاب من نفاقه فاستحق ان يتوب عليه . و الثانی ، یعذب المنافقین بان لا یوفقهم للتوبة من نفاقهم ان شاء فالاستثناء من التوفیق لا من العذاب .

« اویتوب علیهم » ان تابوا ، « ان الله کان غفوراً » لمن تاب ، « رحیماً » بعباده .

« رد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً » ای - صرف الله وجوه الکافرین من

الاحزاب بغیظهم و حسرتهم من غیر ان نالوا سروراً و لانصراً ممّا کانوا یأملونه و یرجونه

و سمّاه « خیراً » لان ذلك کان عندهم خیراً فخطبوا علی استعمالهم و زعمهم ، و قیل : « لم

لم ینالوا خیراً » ، ای - مالا و غنیمۃ من جهة المسلمین .

« و کفی الله المؤمنین القتال » بالريح التي زلزلتهم و بالجنود من الملائكة

فکبرت الملائكة فی عسکرهم ، فلما سمعوا التكبير قالوا : قد بدا محمد بالسحر فانصرفوا

لا یلنون علی شیء . و روی عن عائشة قالت : خرجت یوم الاحزاب استروح الاخبار فاذا انا

برجل یرقول : لبث رویداً یلاحق الهیجاجمل ، فاذا اسید بن خضیر و اذا امرأة تسوق

بعیراً فقلت : ما الخبر ؟ فقالت : رد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً ، و رسول الله

لم یمت فانزل الله تعالی علی لسانها الایة .

« و کان الله قویّاً عزیزاً » لا یعجزه ما یرید ، فعدال لما یشاء ، غالب لكل شیء

« و انزل الذین ظاهروهم من اهل الکتاب » ثم اخبر الله عزوجل بالكفاية الاخری

و هی کفايته رسوله امرا لیهود من بنی قریظة الذین نقضوا عهد رسول الله و عاونوا

علیه الاحزاب فحاصرهم ایاماً .

« و قذف الله الرعب فی قلوبهم » حتی نزلوا من غیر قتال علی حکم سعد فقتلوا

عن آخرهم ستمائة و قیل سبعمائة .

چون رسول خدا (ص) از حرب احزاب فارغ شد دشمنان خدا و رسول ، قریش و

غطفان روی بهزیمت نهادند ، رسول از معسکر باز گشت غنیمت یافته ، و دشمن مقهور شده ، و صحابه منصور شده ، رسول بخانه زینب بنت جحش آمد تا از غبار و گرد سر بشوید^(۱) ، زینب را گفت : نگر تا در مسجد هیچ کس هست ؟ و وقت نماز پیشین بود . زینب گفت : دحیه الکلبی . رسول دانست که جبرئیل است . هنوز يك نیمه سرشسته بود که برخاست و بیرون آمد ، جبرئیل را دید بر صورت دحیه دستاری از استبرق بر سر بسته بر شتری سپید نشسته بر پالانی از عود و جامه پالان از دیبا . گفت : یا رسول الله سلاح بنهادی ؟ گفت : آری بنهادم . گفت : عفا الله عنك ما وضعت الملكة السلاح منذ اربعین ليلة - فریشتگان چهل شبانروز است تا از بهر نصرت تو سلاح پوشیدند و هنوز به تنهادند و اکنون در قفای دشمن اند ، زلزله در دل ایشان افکنده و ایشانرا همی رانند و من از ایشان باز گشته ام ، و بر روی جبرئیل و بر راحله وی کرد راه نشسته بود . رسول (ص) بدست مبارك خویش آن کرده می سترد . آنکه جبرئیل گفت : یا محمد ! حضرت ملك جل جلاله میفرماید که : بحرب بنی قریظه شو . رسول منادی را فرمود تا ندا کرد : الا من كان سامعاً مطعياً فلا یصلین العصر الا فی بنی قریظه - هر که خدا ایرا و رسول را فرمان بردار است تا نماز دیگر نکرارد مگر ر بنی قریظه ، و جبرئیل گفت : من بفرمان الله از پیش می روم به بنی قریظه تا زلزله و رعب در دل ایشان افکنم . رسول خدا (ص) علم اسلام به علی داد و او را از پیش فرستاد ، علی چون بدر حصار ایشان رسید ، از ایشان سخنها ی ناسزا شنید در حق رسول ، باز گشت و مصطفی را برآمد دید ، علی گفت یا رسول الله چه باشد اگر بنفس خویش فراتر دیک آن پلیدان نشوی ، گفت یا علی ! مگر سخن ناسزا شنیدی از ایشان در حق من ؟ گفت : نعم یا رسول الله . فرمود یا علی ! اگر مرا بدیدندی مگر نگفتندی^(۲) . پس چون رسول خدا بر ایشان رسید ، گفت : یا اخوان الفردة و الخنازیر هل اخزاكم الله و انزل بكم نقمته ؟ ایشان گفتند : یا ابا القاسم تو فحاش نبودی و هرگز ناسزا نگفتی ، چون است که امروز ما را میگوئی ؟ ! یاران رسول و مؤمنان نماز خفتن آنجا رسیدند ، نماز دیگر ناکزارد ،

که رسول گفته بود مبادا که هیچ کس نماز دیگر کند مگر به بنی قریظه ، آنجا نماز دیگر بگزارند و یهود را حصار میدادند بیست و پنج روز ، گفته اند پانزده روز تا کار برایشان سخت شد و رعب در دل ایشان افتاد و بدل پراکنده شدند ، پس بحکم رسول فرو آمدند .

رسول فرمود : چگوید اگر یکی هم از شما حکم کند و ما جمله بر حکم وی برویم ؟ گفتند آن کیست ؟ گفت : سعد معاذ پس ایشان بنزدیک سعد شدند و گفتند با ما فضل کن تا همه آزاد کرد تو باشیم . سعد گفت من رضای الله جویم و از ملامت خلق باک ندارم . پس رسول فرمود یا سعد ! میان ما و میان ایشان حکم کن ، و با وی عهد بستند که حکم وی را راضی باشند ، سعد گفت حکم من کشتن مردان است ، و اسیر گرفتن کودکان و زنان ، و قسمت کردن مال ایشان . رسول فرمود : لقد حکمت بحکم الله من فوق سبعة ارفعة . پس ایشانرا يك يك همی آوردند و کردن همی زدند ، تا ششصد مرد بالغ را کردن زدند و بروایتی دیگر هفتصد ، یکی از ایشان کعب اسید را گفت با ما چه خواهند کرد ؟ کعب گفت مگر همه را بخواهند کشت که یکن یکن همی برند و هیچ باز نمی آیند . حی اخطب را بیاوردند حله دیبا پوشیده و بر خود پاره پاره کرده و دستش را گردن بر بسته ، رسول را گفت در عداوت تو خود را ملامت نمیکم و بتو هیچ زاری نمیکم و با کی نیست از کشتن ، که کشتن بنی اسرائیل بیش ازین بود . پس او را فرا پیش آوردند و کردن زدند . پیری دیگر بیاوردند تا او را بکشند یکی از یاران رسول او را بخواست ، رسول آنمرد بوی بخشید ، آنمرد گفت یارانم کجا اند ؟ مهتر ما کعب اسید کجاست ؟ گفتند او را بکشند ، گفت حی اخطب بآن روی چون ماه کجاست ؟ گفتند او را بکشند ، پیر گفت بعد ازیشان مرا چه عیش باشد و چون خوش بود ! او را نیز کردن زدند ، و نزل جبرئیل علیه السلام بقوله تعالی : « و انزل الذین ظاهروهم من اهل الکتاب من صیاصیهم » ای - حصونهم و معاقلهم ، واحدا صیصیه .

« و قذف فی قلوبهم الرّعب فریقاً تقتلون » یعنی - الرّجال « و تأمرون فریقاً » یعنی النّساء و الذّاری .

« و اورثکم ارضهم ، مزارعهم « و دیارهم » ای - بلادهم و حصونهم « و اموالهم » یعنی - الموائی و الذّهب و الفضة و الاثاث ، « و ارضاً لم تطوّها » ای - لم تقاتلوا علیها ، قیل هی خیبر و قیل مکه و قیل فارس و الروم و قیل جمیع ما یظهر علیه المسلمون الی یوم القیمة .

« و کلن الله علی کلّ شیء قدیراً » ای - الذی انعم علیکم هذه النعمة و کفاکم هذه الحادثة بقدرته فهو علی کلّ شیء قدير .

« یا ایها النّبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدّنیا و زینتها » - سبب نزول این آیت آن بود که : بعضی زنان رسول از وی چیزی خواستند از زینت دنیا بیرون از نفقه لابد ، و زیادتیر از بلفه عیش ، و بعضی رسول را رنجه داشتند بسبب غیرت چنانکه عایت زنان ضرائر بود ، رسول علیه السلام ازیشان در خشم شد و سوگند یاد کرد که یک ماه ایشانرا مهجور کند و کرد ایشان نکردد . یاران پنداشتند که رسول ایشانرا طلاق داد و سخن در آن همی گفتند ، عمر خطاب گفت حقیقت این کار من باز دانم ، گفتا در پیش مصطفی شدم ، گفتم : یا رسول الله زنان را طلاق دادی؟ گفت نه ، گفتم ، مردمان در مسجد چنین میگویند ، دستوری هست که ایشان را خبر کنم که تو زنان طلاق ندادی؟ گفت خبر کن ایشانرا که میخواهی . عمر گفت . بیرون آمدم بدر مسجد باواز بلند گفتم : لم یطلق رسول الله (ص) نساءه آنکه جبرئیل آمد و آیت تخییر آورد ، و در آن وقت نه زن در نکاح رسول بودند ، پنج از قریش : عایشة بنت ابوبکر و حفصة بنت عمر و امّ حبیبة بنت ابی سفیان و امّ سلمة بنت ابی امیه و سودة بنت زمعة ، و بیرون از ایشان چهار زن بودند : زینب بنت جحش الاسدیة و میمونة بنت الحارث الهلالیه و صفیه بنت حبیب بن اخطب الخیبریه و جویریة بنت

الحارث المصطفی . چون آیت تخیر فرو آمد ، رسول خدا علیه السلام ابتدابه عایشه کرد گفت یا عایشه ! با تو سخنی خواهم گفت و حکمی بر تو عرض خواهم کرد ، نگر تا بتعجیل جواب ندهی پیش از آن که با پدر و مادر مشورت کنی . عایشه گفت چیست آن حکم و آن فرمان ؟ رسول آیت تخیر بروی خواند . عایشه گفت : یا رسول الله و مرادین معنی با پدر و مادر مشورت باید کرد ؛ حاجت بمشورت ایشان نیست ، اخترت الله و رسوله و الدار الآخرة . رسول را آن سخن از وی عجب آمد و بدان شاد شد و اثر شادی بر بشره مبارک وی پیدا آمد ، آنکه گفت یا رسول الله زنان دیگر را مگوی که من چه اختیار کردم . رسول خدا با هر زن که آیت تخیر بروی میخواند میگفت عایشه چنین اختیار کرد شما چه اختیار میکنید ؟ آن زنان همه اقتدا به عایشه کردند و همان گفتند که وی گفت . قال قتاده : فلما أثر نه عليه الصلوة والسلام و الدار الآخرة شكرهن الله على ذلك و حرّم على النبی التزوّج بغيرهنّ ، فقال تعالى : « لا یحلّ لك النساء من بعد » .

قوله تعالى : « فتعالین امتّعنّ » - فيه قولان : قال بعضهم : انما قال امتّعنّ لانهنّ لو قلن نريد الحیوة الدّنیاء و زینتها کان طلاقاً فیكون بعده المتعة ثمّ التّسريح لانّ هذا منه علیه السلام ، کقول الرجل لامرأته : اختاری ، فقالت : اخترت لنفسی ، وقع الطّلاق ، وقال بعضهم هذا تخیر بین الدّنیاء و زینتها ، و بین الآخرة و نعيمها ، فان اخترن الدّنیاء طلقهنّ حينئذ ، فعلى هذا تقدیر الایة : فتعالین اطلقکّن و امتّعنّ و اسرّحکّن سراحاً جمیلاً لا ضرار فيه و لا مشاجرة .

« و ان کنتنّ تردنّ الله و رسوله و الدّار الآخرة » - کنتنّ محسنات ، « فانّ الله اعدّ للمحسنات المختارات الآخرة » ثواباً عظیماً ، یعنی - الجنّة .

یانساء النّبی من یأت منکّن بفاحشة مبیّنة ، ای - بمعصیة ظاهرة ، قيل هذا کقوله عزّ وجلّ : « لئن اشرکت لیحبطنّ عملک » لا ان منهنّ من اتت بفاحشة . و قال ابن عباس : المراد بالفاحشة الذّشور و سوء الخلق .

«يضاعف لها العذاب» - قرأ ابن كثير و ابن عامر «تضعف» بالنون و كسر العين مشدداً ، العذاب نصب ، و قرأ الآخرون «يضاعف» بالالف و فتح العين و رفع العذاب ، و شدد العين اهل البصرة ، قال ابو عمرو : التضعيف اكثر من المضاعفة و تضعيف عقوبتهن على المعصية لشرفهن كتضعيف عقوبة الحرّة على الامة و تضعيف ثوابهن لرفع منزلتهن و فيه اشارة الى انهن اشرف نساء العالمين .

«و من يقنت منكن» اي - من يطع منكن «لله ورسوله» - قرأ يعقوب : «من تأت منكن و من تقنت» بالتاء فيهما ، و قرأة العامة بالياء ، لان «من» اداة يقوم مقام الاسم يعبر به عن الواحد و الجمع و المذكر و المؤنث .

«و تعمل صالحاً تؤتها اجرها مرتين» اي - مثلى اجر غيرها . قال مقاتل : كان كلّ حسنة عشرين حسنة . قرأ حمزة و الكسائي : يعمل ، يؤتها بالياء فيهما ، نسقا على قوله : من يأت ، و من يقنت . و قرأ الآخرون بالتاء .
«و اعتدنا لها رزقاً كريماً» حسناً يعني - الجنة .

«يا نساء النبي لستنّ كأحدٍ من النساء» قال ابن عباس : اي - قدر كنّ عندي ليس مثل قدر غير كنّ من النساء الصالحات . انتنّ اكرم عليّ و ثوابكن اعظم و ذلك للتقوى فالزمنها ، فجعل التقوى شرطاً لخيريتهنّ كما جعل الامر بالمعروف و النهي عن المنكر شرطاً لخيريّة هذه الامة في قوله : «كنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر» و لم يقل كواحدة من النساء لان «الاحد» عام يصلح للواحد و الاثنين و الجمع و المذكر و المؤنث ، قال الله تعالى : «بين احدٍ من رسله» و قال تعالى : «فما منكم من احدٍ عنه حاجزين» ، ويحتمل ان يكون الكلام تاماً على احدٍ من النساء ثم استأنف .

فقال : ان اتقيتنّ فلا تخضعن بالقول ، يعني في مخاطبة الاحاديث .

«فيطمع الذي في قلبه مرض» اي - فجور و شهوة النساء ، و قيل شك و نفاق .

« و قلن قولاً معروفاً » يوجهه الدين والاسلام بتصريح و بيان من غير خضوع و لين ، اى - مع الاجانب ، فالمرأة مندوبة الى الغلظة فى المقالة اذا خاطبت الاجانب لقطع الاطماع .

« و قرن فى بيوتكن » قرأ نافع و عاصم بفتح القاف وهو من القرار ، يقال : قررت بالمكان ، اقر قراراً ، اى - اقررن يعنى الزمن بيوتكن ، فنقلت حركة العين الى القاف فانفتحت و سقط الراء الاولى لالتقاء الساكنين ، كقوله : « فظلمتم تفكّهون » يعنى ظلمتم و قرأ الباقر بكسر القاف من الوقار ، اى - كنّ اهل وقار و سكون ، تقول : و قر فلان فى منزله ، يقر و قورا ، اذا سكن و اطمأن فيه ، ولم يف بهذا الا سودة بنت زمعة ما خطت باب حبرتها لصلاة و لالحج لا لعمرة حتى اخرجت جنازتها من بيتها فى زمن عمر بن الخطاب ، و قيل لها : لم لاتحجّين و لاتعتمرين ؟ فقالت : قيل لنا : « و قرن فى بيوتكن » . و فى الخبر : « خير مساجد النساء قعر بيوتهن » ، وهى اول من حمل على النّفس من النساء و التّابوت بدعة و كانت امرأة جسيمة فلمّا رأى عمر النّفس قال : نعم خبأ الطعينة .

« و لاتبرّجن تبرّج الجاهلية الاولى » - التبرّج : اظهار الزينة و ما يستدعى به شهوة الرّجل ، يقال : تبرّجت المرأة و برّجها غيرها ، والبرج - الحسن يقال : برج بروجاً اى - حسن ، و يقال : فى عينه برج اى - سعة ، و قيل : التبرّج التبختر فى المشى . واختلفوا فى « الجاهلية الاولى » ، فقال ابن عباس : هى ما بين ادريس ونوح و كان الف سنة و كان النّاس زمانئذ فرقين : فرق يسكنون الجبل فى رجالهم صباحة ، و فى نسائهم دمامة ، و فرق يسكنون السهل فى نسائهم صباحة ، و فى رجالهم دمامة ، فاحتال ابليس لاهل الجبل فانزلهم الى السهل فاختلطوا فظهر فيهم الزنا بعد ادريس ، يقال : مشت امرأة منهم على نادى قوم ليس عليها الا قميص من لؤلؤ لها جمال عظيم فهى اول من هاج الرّجال على الزنا . و يقال : الجاهلية الاولى ، ما بين نوح ومولد ابراهيم وهى سبع مائة

سنة ، و قال الشعبي : هي ما بين عيسى و محمد عليهما السلام . و قال ابو العالية : هي زمن داود عليه السلام كانت المرأة تلبس درعاً من اللؤلؤ مفرج الجانبين ، لا ثوب عليها غيرها ؛ و تعرض نفسها على الرجال بوقيل :- الجاهلية الاولى ، ما ذكرنا ، والجاهلية الاخرى قوم يفعلون مثل فعلهم في آخر الزمان . و قيل : الجاهلية الاولى - بمعنى القديمة و ليس لها اخرى كقوله تعالى : « و انه اهلك عاداً الاولى » .

« و اقم الصلاة » المفروضة « و آتين الزكوة » الواجبة « و اطعن الله و رسوله » فيما يأمر وينهى .

« انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس » يعنى - الاثم الذى نهى الله النساء عنه ، و قيل : الرجس - اسم لكل مكروه مستقذر ، قال الله تعالى فى صفة المنافقين : « انهم رجس » و الرجس نعت للواحد و الجمع و المذكور و المؤنث . و فى الخبر : « اعوذ بك من الرجس التّجس الخبيث المخبت ، الشيطان الرجيم » ، يقال ذلك عند دخول الخلا .

قوله : « اهل البيت » نصب على المدح ، و قيل نصب على النداء و اراد باهل البيت نساء النبى (ص) لانهن فى بيته و هو رواية سعيد بن جبير عن ابن عباس ، و سماهّن : اهل البيت - فى قصة ابراهيم (ع) و ذلك فى قوله عز وجل : « رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيت » و ذهب ابو سعيد الخدرى و جماعة من التابعين منهم مجاهد و قتادة الى ان اهل البيت على و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام ، والدليل عليه ما روت عائشة رضى الله عنها ، قالت : خرج رسول الله (ص) ذات غمّة و عليه مرط مرجل من شعر اسود فجلس فأتت فاطمة فادخلها فيه ثم جاء على فادخله فيه ثم جاء حسن فادخله فيه ثم جاء حسين فادخله فيه ثم قال : « انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً » . و عن ام سلمة قالت : فى بيتى انزلت « انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت » . قالت فارسل رسول الله (ص) الى فاطمة و على و الحسن و الحسين فقال : « هؤلاء اهل بيتى » ، قالت فقلت : يا رسول الله ما انا من اهل

البيت؟ قال بلى ان شاء الله . وروى انها قالت: وانا معكم يا رسول الله ، قال: «انك على خير انك على خير» . و قال زيد بن ارقم : اهل بيته من حرم عليهم الصدقة : آل علي و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس ؛ و الصحيح ان المراد باهل البيت ازواج النّبي (ص) و عترته الذين هم آل من بنى هاشم .

« و اذ كن ما يتلى في بيوتكن من آيات الله و الحكمة » من الله تعالى عليهن بان جعلهن اهل بيت النبوة و معدن نزول الوحي و ازواج رسوله عليه السلام ، فقال : اذ كن نعمتي في ذلك عليكن و اشكرن لي ذلك فاطعنني رسولي ، و المراد بالحكمة ما اوحى الله الي رسوله من احكام دينه في كتابه ، و قيل : غنى بها سنن الرسول عليه الصلوة و السلام و التلاوة لا تستعمل الا في قراءة كتاب الله ، فعلى هذا هو من باب قوله : متقلداً سيفاً و رمحاً .

« ان الله كان لطيفاً » باوليائه « خيراً » بجميع خلقه .

« ان المسلمين و المسلمات » قال قتاده : لما ذكر الله عزّوجلّ ازواج النّبي دخلت نساء من المسلمات عليهن و قلن ذكرتنّ و لم تذكر و لو كان فينا خير ذكرنا ، فانزل الله تعالى هذه الآية . و قال مقاتل بن حيان : بلغني ان اسماء بنت عميس لما رجعت من الحبشة مع زوجها جعفر بن ابي طالب دخلت على نساء النّبي فقالت : هل نزل فينا شيء من القرآن ؟ قلن : لا ، فأتت رسول الله (ص) : فقالت : يا رسول الله ان النساء لفي خيبة و خسار ، قال و ممّ ذاك؟ قالت لانهن لا يذكرن بخير كما يذكّر الرجال ، فانزل الله تعالى هذه الآية . قال عطاء بن ابي رباح : من فوّض امره الى الله فهو داخل في قوله « ان المسلمين و المسلمات » ، و من اقربان الله ربه و محمداً رسوله و لم يخالف قلبه لسانه فهو داخل في قوله : « و المؤمنين و المؤمنات » ، و من اطاع الله في الفرض و الرسول في السنّة فهو داخل في قوله : « و الفاتتين و الفاتئات » ، و من صان قوله عن الكذب فهو داخل في قوله : « و الصادقين و الصادقات » ، و من صبر على الطاعة و عن المعصية و على الرزية

فهو داخل في قوله: «و الصابرين و الصابرات»، ومن صلى فلم يعرف من عن يمينه وعن يساره فهو داخل في قوله: «و الخاشعين و الخاشعات»، ومن تصدق في كل اسبوع بدرهم فهو داخل في قوله: «و المتصدقين و المتصدقات»، ومن صام من كل شهر ايام البيض - الثالث عشر و الرابع عشر و الخامس عشر فهو داخل في قوله: «و الصائمين و الصائمات»، ومن حفظ فرجه عما لا يحل فهو داخل في قوله: «و الحافظين فروجهم و الحافظات»، ومن صلى الصلوات الخمس بحقوقها فهو داخل في قوله: «و الذاكرين الله كثيرا و الذاكرات». وقيل: «الذاكرين الله كثيرا و الذاكرات» بالتسبيح و التحميد و التهليل، وقيل: التالين للقرآن.

«اعد الله لهم مغفرة و اجرا عظيماً»

«و ما كان لمؤمن و لاهؤمنة» نزلت في زينب بنت جحش رباب الاصدية واخيها عبيد الله بن جحش و امهما اميمة بنت عبدالمطلب عمّة رسول الله (ص)، خطب رسول الله (ص) زينب على مولاة زيد بن حارثة و كان زيد مولى رسول الله اشتراه من سوق عكاظ بمال خديجه، فاعتقه وتبناه و كان شديد الحب له و لابنه اسامة حتى انه اخر الاضاضة عن عرفات لاجله و كان ذهب يقضى الحاجة و كان زيد اسود، افطس، فلما رجع قال رجل من اهل اليمن لرسول الله (ص) احتبسنا لاجل هذا! فدعا رسول الله عليهم. قال الزهري: و كانت ردّة اهل اليمن بعد رسول الله من اجل تلك القصة يعنى عبد الله الاسود العبسي المتنبى الذى قتله فيروز الرجل الصالح صاحب رسول الله (ص) دخل عليه فاخذ برأسه فكسر عنقه، فلما خطبها رسول الله على زيد قالت يا رسول الله اتخطبني على مولى وانا ايم قريش و بنت عمّتك؟ فقال رسول الله: «انا ارضاه لك»، قالت ابكتني لارضاه لنفسى و كانت زينب بيضاء جميلة فيها حدة و كذاك كره اخوها عبيد الله ذلك فنزلت هذه الاية، فلما سمعت اطاعت و رضيت و كذلك رضى اخوها، و جعلت امرها بيد رسول الله، و كذاك اخوها فزوجها رسول الله (ص) منه فدخل

بها و ساق رسول الله (ص) اليها عشرة دنانير و ستين درهماً و خماساً و درعاً و ازاراً و ملحفةً و خمسين مدّاً من طعام و ثلثين صاعاً من تمر.

«وما كان لمؤمن» یعنی عبید الله بن جحش «ولا مؤمنة» یعنی زینب بنت جحش.
 «اذا قضی الله ورسوله امرأ» ای - اراد الله ورسوله امرأ و هو نکاح زید ل زینب.
 «ان يكون لهم الخيرة من امرهم» یعنی - ان یختار ویرید غیر ما اراد الله او یمتنع مما امر الله ورسوله به.

«و من یعص الله» فخالف الكتاب «و رسوله» فخالف السنة «فقد ضلّ ضلالاً مبیناً» - قرأ عاصم وحمزة و الکسائی «ان يكون» بالیاء للحائل بین التأنیث و الفعل، و قرأ الآخرون بالتاء التأنیث الخيرة و الخيرة - الاختیار.

«واذ تقول لئلی انعم الله علیه» - سبب نزول این آیه آن بود که رسول خدا روزی در خانه زید شد حاجتی را، زینب را دید ایستاده و زینب زنی بود با جمال تمام قد نیکو خلقت سپید رنگ، جامه نیکو چنانکه زنان دارند پوشیده، به چشم رسول نیکو آمد، گفت: «سبحان الله مقلب القلوب»، این بگفت و باز گشت و زید آن ساعت بخانه نبود، چون باز آمد زینب او را خبر داد از آنچه رسول گفت، زید بدانست که چیزی در دل رسول افتاد و بآن که در حکم و قضیت الله بود که زینب زن رسول باشد، الله تعالی محبت زینب در دل رسول افکند و نفرت و کراهت در دل زید افکند، زید بر خاست در آن حال و پیش مصطفی شد، گفت یا رسول الله زینب زنی متکبر است و بر من تطاول می جوید و سر بر من فرو نمی آرد و مرا بسخن درشت می برنجاند و میخوام که او را طلاق دهم، رسول خدا گفت:

«امسك عليك زوجك واتق الله» فی امرها - زن خویش را نگه دار و از خدا بترس و او را طلاق مده.

«و تخفی فی نفسك ما الله مبديه» ای - تخفی فی نفسك نکاحها ان طلقها زید و قال ابن عباس: و تخفی فی نفسك حبها. و قال قتاده: و ذآته طلقها.

« و تخشى الناس » فى ذلك « اى - تستحى منهم : و قيل : تخاف لائمة الناس ان تقولوا امر رجلاً بطلاق امرأته ثم نكحها :

« و الله احق ان تخشيه » - قال عمرو بن مسعود و عائشة : ما نزل على رسول الله عليه الصلوة و السلام آية اشد عليه من هذه الآية . وقالت عائشة : لو كنتم النبى (ص) شيئاً مما اوحى اليه لكنتم هذه الآية .

حاصل اين قول آنست كه رسول خدا آن ساعت كه زينب را ديد يك نظره مفاجاة بى تكرر و آن نظر مباح است ، در دل وى محبت زينب افتاد بى اختيار ، و ذلك لا يقدح فى حاله (ص) لان العبد غير ملوم على ما يقع فى قلبه من الود ما لم يقصد فيه الماثم لان الود و ميل النفس من طبع البشر . و رسول خدا در دل كرد كه اگر زيد او را طلاق دهد من او را بزنى كنم از آنكه وحى آمده بود از پيش كه : « ان زينب من نساءك » و اين معنى رسول در دل پنهان ميداشت و از مردم شرم ميداشت كه اظهار كند و ميترسيد كه عيب كنند و گویند مردى را طلاق زن فرمود و خود او را بزنى كرد ، يا گویند زن پسر خوانده خود را بزنى كرد ، و قول درست و تاويل پسندیده آنست كه زين العابدين گفت - امام على بن الحسين بن على عليهم السلام ، و كذلك روى عن الحسين بن ابى الحسن البصرى قال : كان الله عز وجل قد اعلم نبيه (ص) ان زينب ستكون من ازواجه و ان زيدا سيطلقها ، فلما جاء زيد و قال : انى اريد ان اطلقها ، قال له : « امسك عليك زوجك » ، فعاتبه الله و قال : « لم قلت امسك عليك زوجك و اخفيت ؟ انى اعلمتك انها ستكون من ازواجك » ، وهذا هو الاولى والالىق بحال الانبياء و هو مطابق للتلاوة ، لان الله تعالى اعلم انه يبدى و يظهر ما اخفاه ولم يظهر غير تزويجها منه فقال : « زوجنا كها » ، فلو كان الذى اضره رسول الله محبتهم او ارادة طلاقها لكان يظهر ذلك لانه لا يجوز ان يخبر انه يظهره ثم يكتمه فلا يظهره فدل انه انما عتب على اخفاء ما اعلمه الله انها ستكون زوجة له و انما اخفاه استحياء ان يقول لزيد : ان التى تحتك ستكون امرأتى ، و هذا قول حسن مرضى والله اعلم .

و قوله : « و الله احق ان تخشيه » لم يرد الله لم يكن يخشى الله فيما سبق فانه عليه السلام قد قال : « انى اخشاكم لله واتقاكم له » و لكنّه لما ذكر الخشية من الناس ذكر ان الله تعالى احق بالخشية فى عموم الاحوال و فى جميع الاشياء .

قوله : « فلمّا قضى زيدٌ منها وطراً » اى - حاجته من نكاحها « زوّجنا كها » و ذكر قضاء الوطرا يعلم ان زوجة المتبنّى تحلّ للمتبنّى بعد الدّخول بها . قال انس : كانت زينب تفخر على ازواج النّبى (ص) و تقول : زوّجكنّ اها ليكنّ و زوّجنى الله من فوق سبع سموات و انّ السفير لجبرئيل عليه السلام . و عن انس رضى الله عنه قال : و لم رسول الله (ص) حين ابتنى بزینب بنت جحش فاشبع المسلمين خبزاً ولحماً .

روایت کنند از انس ، گفت : چون عده زینب بسر آمد ، رسول خدا بخطبة زینب ، زید فرستاد ، چون آمد بدر سرای وی و در شدن را دستوری خواست ، زینب گفت : فی ای شیء انا من زید ؟ او را دستوری نداد ، گفت من از زید چه باشم ؟ زید گفت : من فرستاده رسول خدا ام ، زینب گفت : مرحباً بر رسول الله و او را دستوری داد ، زید چون او را دید ثنای وی در گرفت و او را بخصلتهاى نیکو بستود ، آنکه گفت : ابشرى ان رسول الله یخطبك - بشارت بادای زینب که رسول خدا ترا بزنى میخواهد و مرا بخطبت توفریستاد زینب بسجود در افتاد و خدا را عزوجل شکر کرد و ثنا گفت . پس چون رسول علیه الصلوة و السلام بوی رسید ، وی فخر آوردی بر زنان دیگر و گفتم : نکاحهای شما پدران شما بست با رسول و نکاح من ربّ العرش العظیم بست از وراء ^(۱) هفت آسمان . و اوّل زنی که بعد از رسول خدا از دنیا بیرون شد زینب بود ، و از بس که درویش نواز و مهمان دار و بخشنده بود او را ام المصاکین می گفتند .

« فلمّا قضى زيدٌ منها وطراً » - الوطرا ، كل حاجة لك فيها نهمه و كذلك الارب ، و قيل : قضاء الوطرها هنا الطلاق ، سمى الطلاق وطراً لانه استيفاء الوطرها هنا هذا كقوله عزوجل : « وحمله و فصّاله ثلثون شهراً » فسمى الرضاع فطاماً لانه استيفاء الرضاع .

« زَوْجُنَا كَمَا لَكَی لَا یَكُونُ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ حَرْجٌ » ای - اثمٌ ، « فِی اَزْوَاجِ ادْعِیَاتِهِمْ »
 جمع الدَّعی و هو ا-م لمن یدعی لغير ابیه فیدعی لمن یدعیه ، یقول تعالی : « زَوْجُنَاكَ »
 زینب و هی امرأَة زید الذی تبَنّیته لیعلم ان زوجة المتبنّی حلالٌ للمتبنّی و ان كان
 قد دخل بها المتبنّی بخلاف امرأَة ابن الصلب لا تحلّ للاب .

« و كان امر الله مفعولاً » له معنیان ، ای - و كان شأن الله و مراده فی قصة رسول
 الله (ص) و زید و زینب مقضیاً كان الله قضاها ففعلها ، و المعنی الثانی ان امر الله عزوجل
 باستحلال التزوج بازواج الادعیاء مما وثق به و یفعل .

« ما كان علی النبی من حرج فیما فرض الله له » ای - قدّر له و شرع و اباح خاصة .
 « سنّة الله » ای - كسنة الله ، نصب بنزع الخافض ، و قيل نصب علی الاغراء ، ای -
 الزموا سنّة الله .

« فِی الذّین خلوا من قبل » ای - فِی الانبیاء الماضین ان لا یؤاخذهم بما اباح لهم .
 میگوید بر پیغامبر تنگی نیست در آن که الله او را مباح کرده و حلال از زن خواستن
 بیش از چهار زن و این خاصیت رسول است و سنّت پیغمبران گذشته ، ۵۱۰۰ صلوات الله
 علیه صد زن داشت و سلیمان هفتصد زن و سیصد سریّة ، و در خبر است که رسول ما
 را صلوات الله و سلامه علیه قوّت سی مرد بود در نکاح ، و كان طاف لیلة علی احدى عشرة
 امرأَة بغسل واحد . و او را صلوات الله و سلامه علیه چند خاصیت بود : در نکاح بیش از چهار
 زن او را مباح بود ولو كان الی الف ، و زن خواستن بی ولی و بی شهود و بی مهر ، و زن
 خواستن بلفظ هبة ، و اذا وقع بصره علی امرأَة و رغب فیها وجب علی الزوج طلاقها ثم
 كان له ان ینکحها من غیر قضاء العدة . اینست خاصیت رسول و کس را باوی در آن
 مشارکت نیست .

« و كان امر الله قدرأ مقدوراً » ای - قدّر لكلّ انسان من امره ما یصلحه و یلیق به
 و ینبغی له حدّاً محدوداً .

« الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ » گفته‌اند این آیت از روی معنی معطوف است و منسوق بر آنچه گفت : « وَتَخْشَى النَّاسَ » ، معنی آنست که تو از مردم میترسی در هوای زینب و در نکاح وی ، چرا اقتدا نکنی به پیغامبران گذشته که « يَخْشَوْنَ اللَّهَ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا » غیره ، از هیچ کس از مردمان ایشانرا ترس نبود که ترس ایشان همه از الله بود . جائی دیگر صفت منافقان کرد که « يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً » - منافقان اند که از مردم ترسند . چنانکه از الله باید ترسید ، بلکه منافقان از گفت مردمان بیش از آن ترسند که از الله ترسند ، گفته‌اند که خشیت از الله خشیت عزم است فحوله محدود ، و خشیت از مخلوق خشیت ظن است و هوفیه معذور ، زیرا که الله قادر است که بر آن گزند رساند ، پس بحقیقت ازو باید ترسید و بر خشیت باید زیست ، و مخلوق بر هیچ گزند قادر نیست و در دست وی چیز نیست ، او که از مخلوق می‌ترسد ظنی میبرد و اندیشه‌یی می‌بود که در آن اندیشه وی معذور است ، و لهذا حکمی عن بعض الانبياء خوفهم من المخلوقين حکمی عن ابراهيم فقال تعالى : « اَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَنْخَبُ » ، و حکمی عن موسى : « فَاَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى » ، و حکمی عن داود : « فَفَزَعَ مِنْهُمْ » و قال لنبينا (ص) : « فَاَمَّا تَخَافَنَّ » ، فعذرهم في الخوف لَانَّ ذَاكَ خَوْفَ ظَنٍّ مَعْذُورٌ قوله : « وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ » ای - لَا يَخْشَوْنَ قَالَةَ النَّاسَ وَ لَا تُؤْتِمُّهُمْ فِيمَا أَحَلَّ اللَّهُ لَهُمْ وَ فَرَضَ عَلَيْهِمْ .

« وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا » حافظاً لاعمال خلقه و محاسبهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ » - سباق و سياق این آیت ، مدح صحابه رسول است و ذکر سیر و بیان شرف ایشان که اعلام اسلام اند و امان ایمان ، ارکان دولت و آثار ملت و اختران سپهر دعوت ، بر بساط توحید صف پیشین ایشانند ، در دفتر تفرید سطر نخستین ایشانند ، ناقلان شرع و ناقدان دین ایشانند ، مشاهدان وحی و تنزیل

ایشانند، خواب و آرام بر خود حرام کردند تا در میدان دین خرام کردند، روز و شب
همی تاختند تا سرا پرده کفر بر انداختند، تخم عبادت کاشتند تا بر سعادت بر داشتند،
علم شعار ایشان وزهد دثار ایشان و رحمت نثار ایشان، نصرت رایت ایشان و السابقون
السابقون، آیت ایشان، «سبقت لهم منّا الحسنی» بدایت ایشان و «سقیهم ربهم» غایت
ایشان. «من المؤمنین رجال» در شأن ایشان. حق جلّ جلاله در قرآن بسه جایگاه
ایشان را رجال خواند: «رجال يحبون ان يتطهروا» پاکی دوست دارند و پیاکی کوشند
از آنکه دین اسلام را بنا بر پاکی است. قال النبی (ص): «بنی الدین علی النظافة». و
قال (ص): «ان الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب». الله پاک است، هر چه صفت پاکی
دارد از اقوال و افعال و حرکات و سکونات تو آنرا بپذیرد و در جریده سعادت بنویسد
و هر چه بتو آلوده بود از جمیع سعادت ننویسد و نه پذیرد، بهشت جوهری پاک است،
قرآن مجید ازو خبر چنین داد که: «و مساکن طيبة فی جنّات عدن»، اگر آلاشی داری
راحت ندهند و اگر بصف پاکی روی ترا گویند: «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدين».
و آنجا که فرمود: «رجال لاتلهم تجارتهم ولا بیع» عن ذکر الله، ایشانرا بصف ذکر
بستود یعنی که دنیا و مشغله دنیا ایشانرا از ذکر الله باز ندارد، پیوسته زبان ایشان در
ذکر باشد و دل در مهر، هر که قدم در کوی توحید نهاد و قلم بر لوح در سعادت وی
برفت، بر منشور دولت او این طغرا کشیدند که: «واذکرو الله کثیراً». فاذا کونی اذکر کم،
یکساعت او را از ذکر خویش غافل نگذارند، مهجور آن مهجور که از ذکر او
غافل باشد و از جمال نام او محروم، اگر همه انبیا خواهند که مهجوری را بجمال يك
کلمت از کلمات ذکر بینا گردانند نتوانند، زیرا که کلید گنج ذکر بدست توفیق است
و هر آن ذکر که از سر غفلت رود و دل از آن بی خبر بود همچنان است که آن حارس
که بر بام قلعه بانك بر میدارد و دزد نقب میبرد، حارس میگوید: من می بینم های ای
دزد! و لکن دزد کالا می برد و بگفت او مبالغات نکند داند که او می بیند و عبادت و

غفلت چنان میگوید . باز در خانه‌یی که صعلو کی باشد ، زهره ندارد دزد که کرد آن خانه گردد « انّ عبادى ليس لك عليهم سلطان » .

ای جوانمرد ! نکته‌یی بشنو که هزار جان ارزد : آدم و حوا در بهشت بودند فرمان آمد که ای آدم و ای حوا ! از من مشغول مگردید و از ذکر من غافل مباشید که شیطان دزد است مترصد بنشسته تا چون راه زند بر شما ، يك طرفه العين قوت ذکر ازیشان وا ایستاد ، دزد در آمد و برایشان راه بزد . از جناب جبروت عتاب آمد که ای آدم چرا عهد ما فراموش کردی ؟ آدم گفت : بارخدا یا امانم ده ، زینهارم ده تا جوابی بدهم ، خطاب آمد که ای آدم ترا امان دادم چه خواهی گفت ؟ آدم گفت : « انّ فى ذلك لذكرى لمن كان له قلب » ، یاد کار در دل توان داشت ، تو دل بپردی ، ذکر و دل بشد خانه خالی ماند ، دزد در آمد دستش کشاده شد « فازلّهما الشيطان عنها » . خداوندا ! اکنون که کار افتاد ، کریم توئی ! بکرم خود این بیچاره را میزبانی کن .

سدیگر جای که در قرآن صفت مردان گفت ، این آیت ورد است : « رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه » مردانی که وفای عهد صفت ایشان ، صدق در قول و عمل سیرت ایشان ، در راه خدا از بهر اعزاز دین و اعلاء کلمه حق تن سبیل کردن و جان در خطر نهادن پیشه ایشان . اینست که ربّ العالمین فرمود :

« فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر » - صد هزار جان مقدس فدای آن ضربت قهر باد که در میدان وفا بر صفات آن مردان کارزاری روز احد فرو آمد . رسول خدا ایشانرا گفت : « زملوهم ودمائهم فأنهم يبعثون يوم القيامة واداجهم تشخب دماً ، اللون لون الدّم و الرّيح ریح المسك » - فردا که ایشانرا حشر کنند ، آن قطره‌های خون از صفات ایشان در عرصات قیامت بر بساط عزّت همی چکد ، و غرض از آن جلوه گری آن بود تا خلق بدانند که کشتگان راه خدا کدام‌اند .

در خبر صحیح است که از رفتگان هیچ کس را بدین عالم فانی رغبتی نباشد مگر

شهیدان راه حق را که خواهند که ایشان را بدین عالم سفلی باز فرستند تا در وفای او دیگر باره جان را فدا کنند. عجب نیست که آن جوانمردان در راه خدا تن سبیل میکردند و جان همی باختند که هر جا که نقطه صدق پیدا گردد، حقیقت عشق مرگ از جانش برخیزد، زیرا که وعده لقا بدر مرگ است «انکم لن تروا ربکم حتی تموتوا» و عزت قرآن درخواست این میکند که «فتمنوا الموت ان کنتم صادقین» اگر در صدق محبت قدمی داری، یا در تمنی وصال او بقرار گشته‌ای، روز مرگ را بجان و دل استقبال کن که روز بار و هنگام وصال آن روز است و وعده لقا آنجا. و در خبر است که «لاراحة للمؤمن من دون لقاء ربه».

آورده‌اند که موسی کلیم صلوات الله علیه عزرائیل پیش وی آمد تا قبض روح وی کند، موسی گفت نخست این پیغام من بحضرت عزت برسان که هیچ دوست دیدی که از دوست خود جان بستاند؟ عزرائیل آن پیغام بگزارد، جوابش دادند که والو بگو که هیچ دوست دیدی که دیدار دوست خود نخواهد؟ «من احب لقاء الله احب لقاء الله لقاءه و من كره لقاء الله كره لقاءه».

«ایجزی الله الصادقین بصدقهم» فی الدنیا بالتمکین و النصرة علی العدو و اعلاء الراية و فی الآخرة بجمیل الثواب و جزیل المآب و الخلود فی النعمیم المقیم و التقدیم علی الامثال بالتکریم و التعظیم - میگوید صادقان را پاداش کردار دهد هم در دنیا و هم در عقبی، در دنیا ایشانرا وقت خوش دهد بر استعمال علم و تعظیم امر و اتباع سنت، و در عقبی ایشانرا زندگانی خوش دهد میان سماع و شراب و دیدار، عیشی بی عتاب و نعمتی بی حساب و دیداری بی حجاب. و گفته‌اند جزاء صدق ایشان در دنیا آنست که کید شیطان و مکر دشمن از ایشان دفع کند. بویزید بسطامی را گفتند: کار تو با ابلیس چیست؟ گفت: جیراننا فی امن منه - همسایگان ما بحشمت ما از وساوس او بر آسوده‌اند، سی سال گذشت تا ابلیس را یارای آن نبودست که قدم در کوی ما نهد، قال الله تعالی: «ان عبادی لیس لک علیهم سلطان».

ابراهیم خو^{اص} گوید: وقتی در بادیه ره کم کردم، شخصی را دیدم که آمد و مرا بس راه آورد، گفتم تو کیستی؟ گفت مرا نمی دانی؟! منم آن سر بی دولتان که مرا ابلیس گویند. گفتم چونست که کار تو آنست که مردم را از راه بری نه برآه باز آری؟ گفت من بیراهانرا از راه برم، اما آنان که بر سر راه حق باشند بایشان تقرب کنم و بخاک قدم ایشان تبرک نمایم.

ای جوانمرد! عنایت ازلی کوهر صادقان رارنگی دهد که هر که در ایشان نگردا کر بیگانه بود آشنا گردد، و رعاصی بود عارف گردد، و درویش بود توانگر گردد.

ابراهیم ادهم گفت: وقتی کشش روم در باطن من سربرزد، گفتم آیا چه حال است این و از کجا افتاد این کشش در باطن من؟! همی سربردم و رفتم تا بدارالملک روم درسرائی شدم، جمعی انبوه آنجا گردآمده، آن زنارهای ایشان دیدم، غیرت دین در من کار کرد، پیراهن از سر تا پای فرو دریدم و نمره یی چند کشیدم، آن رومیان فراز آمدند و همی پرسیدند که ترا چه بود و در تو چه صفا افتاد؟ گفتم من این زنارهای شما نمی توانم دید. گفتند همانا تو از محمدیانی؟ گفتم آری من از محمدیانم. گفتند کاری سهل است بما چنین رسید که سنگ و خاک بنبوت محمد گواهی میداد و از جمادیت این زنارهای ماحالت آن سنگ و خاک دارد، اگر باتو صدقی هست از خدا بخواه تا این زنارهای ما بنبوت محمد گواهی بدهد تا ما در دائره اسلام آئیم. ابراهیم سر بر سجده نهاد و در الله زارید، گفت: خداوندا! بر من ببخشای و حبیب خویش را نصرت ده و دین اسلام را قوی کن. هنوز آن مناجات تمام ناکرده که هر زناری بزبانی فصیح میگفت: «لا اله الا الله محمد رسول الله». ایشان چون آن حال دیدند زنارها بگسلانیدند و نمره های شوق زدند و گفتند: «لا اله الا الله محمد رسول الله».

ای جوانمرد! آثار نظر صادقان بهر خارستان خذلان که رسد عبر دین برآید، برکات انفاس ایشان بهر شورستان ادبار که تابد عنبر عشق بوی دهد، اگر بمفلس نگرند توانگر شود، اگر بزنا دار نگرند مقبول در گاه عزت شود.

« انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ... » ربّ العالمين منّت می نهد بر مصطفی عربی که خواست ما و حکم ما آنست که اهل بیت تو پاک باشند از هر چه آلائش خلقت است و اوساخ بشریت ، تا - از خانه بکدخدای ماند همه چیز « الطّیّبات للطّیّین و الطّیّون للطّیّات » - گفته اند که « رجس » ایدر افعال خبیثه است و اخلاق دنیّه ، افعال خبیثه فواحش است « ماظهر منها وما بطن » ، و اخلاق دنیّه هوی و بدعت و بخل و حرص و قطع رحم و امثال آن ، ربّ العالمین ایشانرا بجای بدعت سنّت نهاد ، و بجای بخل سخاوت ، و بجای حرص قناعت ، و بجای قطع رحم وصلت و شفقت . آنکه فرمود : « ویطهرکم تطهیراً » - و شما را پاک می دارد از آنکه بخود معجب باشید یا خود را بر در الله دالّتی دانید یا بطاعت و اعمال خود نظری کنید .

پیر طریقت گفت : نظر دواست : نظر انسانی و نظر رحمانی . نظر انسانی آنست که تو بخود نگری ، و نظر رحمانی آنست که حق بتو نکرد ، و تا نظر انسانی از نهاد تو رخت بر ندارد نظر رحمانی بدلت نزول نکند . ای مسکین ! چه نگری تو باین طاعت آلوده خویش و آنرا بدر گاه بی نیازی او چه وزن نهی ، خبر نداری که اعمال همه صدیقان زمین و طاعات همه قدسیان آسمان اگر جمع کنی در میزان جلال ذی الجلال پر پشه بی نسجد . لکن او جلّ جلاله با بی نیازی خود بنده را به بندگی می پسندد و راه بوی می نماید ، « الله لطیفٌ بعباده » لطیف است به بندگان خویش . میگوید لطف مابین و رحمت از ما دان و نعمت از ما خواه « واسئلوا الله من فضله » .

« انّ المسلمین و المسلمات ... » ربّ العالمین درین آیت بندگان خود را در رفتن راه دین منازل روشن می نماید و آنکه ایشانرا بلطف خود در آن روش می ستاید و برحمت خود مزد عظیم و ثواب کریم می دهد ، خود راه می نماید و خود بر روش میدارد و آنکه بنده را در آن می ستاید . اینت کرم و لطافت ! اینت رحمت و رأفت ! « انّ المسلمین و المسلمات » مسلمانان اند احکام شریعت را گردن نهاده و در راه حقیقت خویشتن را

بپفکنده ؛ « المؤمنین و المؤمنات » مؤمنان اند با قرار زبان و تصدیق از میان جان و عمل
 بارکان ، « و القانتین و القانتات » طاعت گزاران اند و فرمان برداران ؛ بروز در کار دین و
 بشب در خمار شربت یقین ، « و الصادقین و الصادقات » راستان اند هم در گفتار هم در کردار
 هم در عقد و هم در عهد ، « و الصابرين و الصابرات » شکیبایان اند در نزول بلیات و
 مفاجات قضیات ، « و الخاشعین و الخاشعات » شکستگان اند و فروتنان بحکم رضا داده و
 بقدم عجز پیش سلطان حقیقت ایستاده ، « و المتصدقین و المتصدقات » بخشندگان اند
 هم بمال و هم بنفس ، حق هیچ کس بر خود بنگذاشته و از راه خصومت با خلق برخاسته ،
 « و الصائمین و الصائمات » ممسکان اند از ناشایست ، خاموشان اند از ناپسند بحکم طریقت ،
 روزه داران بروفق شریعت ، « و الحافظین و الحافظات » پاس داران اند ظاهر خود
 را تادر حرام نیوفتند ، گوشوانان اند باطن خود را تا خلق نبینند ، « و الذاکرین الله کثیراً
 و الذاکرات » خدا را یاد کنند کان اند بزبان و یادداشتگان اند بدل .

پیر طریقت گفت : ای یاد کار جانها و یادداشته دلها و یاد کرده زبانها ! بفضل
 خود ما را یاد کن و بیاد لطفی ما را شاد کن . ای قائم بیاد خویش و زهر یاد کننده بیاد
 خود پیش ! یاد تو است که ترا به سزا رسد ورنه از روی چه آید که ترا سزد .

الهی ! تو بیاد خودی و من بیاد تو ، تو برخواست خودی و من بر نهاد تو .

« اعد الله لهم مغفرةً و اجراً عظيماً » اليوم سهولة العبادة و دوام المعرفة ؛ و غداً

تحقيق السؤل و نيل ما فوق المأمول .

۴ - النوبة الاولى

فوله تعالى : « ما كان محمد اباً احداً من رجالكم » محمد پدر هیچ کس نیست

از مردان شما ، « و لكن رسول الله و خاتم النبیین » لکن رسول خداست و مهر

پیغامبران ، « و كان الله بكل شیء علیماً ^(۴۰) » و الله بهمه چیز داناست و از همه آگاه .

« یا ایها الذین آمنوا » ای ایشان که بگرویدید [و پیغام پذیرفتید و رساننده را استوار گرفتید] ، « اذکرو الله کثیراً ^(۴۱) » یاد کنید الله را یاد کردنی فراوان .
 « و سبحوه بکرة و اصیلاً ^(۴۲) » و بپاکی بستائید [و نماز کنید] او را بامداد و شبانگاه .

« هو الذی یصلی علیکم » اوست که می درود دهد بر شما ، « و ملئکته » و [درود میدهد بر شما] فرشتگان او ، « لیخرجکم من الظلمات الی النور » تا [بدرود و بخشایش خویش] شمارا بیرون می آرد از تاریکیها بروشنائی ، « و کان بالمؤمنین رحیماً ^(۴۳) » و الله بر مؤمنان مهربان است ، همیشه .

« تحیتهم یوم یلقونه سلام » نواخت ایشان آنروز که ملک الموت را بینند درودست و سلام کردن ملک الموت برایشان ، « واعد لهم اجرا کریماً ^(۴۴) » و ساخت الله ایشانرا مزدی نیکو ، بیرنج .

« یا ایها النبی » ای پیغامبر ، « انا ارسلناک » ما فرستادیم ترا ، « شاهداً » گواهی [ما را بر بندگان و مؤمنان را بنزدیک ما] ، « و مبشراً و نذیراً ^(۴۵) » و بشارت دهی و بیم نمائی .

« و داعیاً الی الله باذنه » و باز خواننده یی بالله فرمان او ، « و سراجاً منیراً ^(۴۶) » و چراغی درویشان ^(۱) .

« و بشر المؤمنین » و بشارت ده گرویدگان را ، « بان لهم من الله » که ایشانراست از خدای ، « فضلاً کبیراً ^(۴۷) » نیکوئی بزرگ .

« و لاتطع الکافرین و المنافقین » و کافرانرا و دو رویانرا فرمان مبر « و دع اذیهم » و رنجانیدن کافران بگذار ، « و توکل علی الله » و پشت بخدا باز کن ، « و کفی بالله وکیلاً ^(۴۸) » و الله کار سازی بسنده است .

« یا ایها الذین آمنوا » ای ایشان که بگرویدند ، « اذا نکحتم المؤمنات »

هر که زنی گرویده بزنی کنید، «ثم طلقتموهن» و آنکه ویرا پای گشاده کنید،
«من قبل ان تهوهن» پیش از آنکه بایشان رسید بجماع، «فما لكم عليهن من
عدة تعتدونها» شما را بر آن زنان عدت نیست که شمارید، «فتمتوهن» چیزی دهید
ایشانرا، «و سر حوهن سرا حماً جميلاً» (۴۹) و بگذارید ایشانرا بگذاشتنی نیکو.
«يا ايها النبي» ای پیغامبر، «انا احللنا لك» ما ترا حلال کردیم و گشاده،
«ازواجك اللاتي آتيت اجورهن» زنان که بزنی میکنی و کاوین^(۱) ایشان میدهی،
«و ما ملكت يمينك» و برده که میگیری، «مما افاء الله عليك» از برده‌یی که
الله با تو گرداند و در دست تودهد، «و بناء عمك» و زنان قریش که نیازادان تواند،
«و بنات خالك و بنات خالاتك» و زنان بنی زهره که ایشانرا باخوال تومی
باز خوانند، «اللاتي هاجرن معك» آن زنان که با تو هجرت کردند بمدینه،
«وامرأة مؤمنة» و زنی گرویده، «ان وهبت نفسها للنبي» اگر آن زن خویشتن
را به پیغامبر دهد، «ان اراد النبي ان يستنكحها» اگر پیغامبر خواهد که آن را
بزنی گیرد و بزناشوئی پذیرد، «خالصة لك من دون المؤمنين» ما حلال داشتیم
آن ترا جدا از همه گرویدگان، «قد علمنا ما فرضنا عليهم» دانسته‌ایم آنچه فریضه
کردیم و باز بریدیم و تقدیر کردیم بر مؤمنان، «فی ازواجهم و ما ملكت ايماهم»
در کار زنان و کنیزکان ایشان، «لكي لا يكون عليك حرج» [ترا حلال کردیم آنرا]
تا بر تو تنگی نبود، «و كان الله غفوراً رحيماً» (۵۰) و الله آمرز گارست مهربان.
«ترجىء من تشاء منهن» از زنان خویش هر که خواهی از خود دور می‌داری،
«و تؤوى اليك من تشاء» و هر که خواهی با خود میداری، «ومن ابتغيت» و هر که
خواهی می‌باز طلب و می‌باز جوی، «ممن عزلت» از آن که ارجا کرده‌یی و دور داشته،
«فلا جناح عليك» [درین هر سه] بر تو تنگی نیست، «ذلك ادنى ان تقر اعينهن»
این نزدیک‌تر است بآنکه روشن بود چشم ایشان [که با خود آری]، «ولا يحزن» و

اندوہکن نباشند ایشان [کہ می دور داری] ، « و یرضین بما آتیتھن کلھن » و خوشنود باشند بآنچه ہر دو گروه را میدہی از نفس خویش ، « واللہ یعلم ما فی قلوبکم » اللہ میداند آنچه در دلہای شماست ، « و کان اللہ علیماً حلیماً » (۵۱) و اللہ دانای بردبارست ہمیشہ .

« لا یحلّ لك النساء من بعد » حلال و کشادہ نیست ترا زنان از پس [آنکہ ترا اختیار کردند بر دنیا و زینت آن] ، « و لا ان تبدل بہن من ازواج » و حلال نیست و کشادہ ترا کہ ہیچ زن ازیشان بدیگر بدل کنی ، « ولوا عجبک حمنھن » و ہرچند کہ زنان بابی کہ خوش آید ترا نیکوئی ایشان ، « الا ما ملک یمینک » مگر بردہ بی کہ آنرا خداوند باشی کہ زیر دست تو شود ، « و کان اللہ علی کل شیء رقیباً » (۵۲) و اللہ بر ہمہ چیز گوشوان است .

النوبة الثانية

قوله : « ما کان محمدٌ ابا احدٍ من رجالکم » - سبب نزول آیت آن بود کہ زید بن حارثہ کہ پسر خواندہ رسول بود مردم او را زید بن محمد میخواندند ، پس چون زینب را بزنی کرد قومی گفتند : تزوج بامرأة ابنہ - زن پسر خواندہ خود را بزنی کرد ، و در شرع وی نیست زن پسر را بزنی کردن . ربّ العالمین این آیت بجواب ایشان فرستاد یعنی کہ محمد پدر زید حارثہ نیست ، ای - لیس محمد ابا احد من رجالکم الذی لم یلدہ فیحرم علیہ نکاح زوجته بعد فراقہ اباہا . زن پسر آنکہ بر پدر حرام گشت کہ آن پسر از صلب وی باشد و از وی زادہ ، و زید بن حارثہ نہ از صلب محمد است و نہ از وی زادہ و محمد خود پدر ہیچ مرد بالغ رسیدہ بمردی نیست .

ابن عباس گفت : انّ اللہ تعالیٰ لما حکم ان لا نبی بعدہ لم یعطہ و لداً ذکراً یصیر رجلاً . چون حکم اللہ این بود کہ بعد از محمد ہیچ پیغامبر نباشد ، او را فرزند

نرینه بالغ نداد، که اگر دادی پیغامبر بودی و آنکه معنی خاتم النبیین درست نبودی. رسول خدا را پسران بودند: ابراهیم از ماریه و قاسم و طیب و مطهر از خدیجه اما در کودکی از دنیا برفتند و ببلوغ نرسیدند. رب العالمین میفرماید: «من رجالکم» و لفظ رجال بر مردان بالغ افتد، و روا باشد که معنی آیت آن بود که «ابا احد من رجالکم» الّذی لم یلده و آنکه بزید حارثه مخصوص بود،

«و لکن رسول الله» نصب اللام لمکان کان.

«و خاتم النبیین» - عاصم بفتح تا خواند بر اسم، یعنی که مهر پیغامبرانست، ای - هو آخرهم. باقی بکسر تا خوانند بر فعل، ای - ختم النبیین فهو خاتمهم، مهر کننده پیغامبرانست، یعنی که محمد ختم کرد پیغامبری را بآن ختم که رب العزة بوی داد.

روی ابوهریره قال: قال رسول الله (ص): «مثلی و مثل الانبیاء قبلی کمثل قصر احسن بنیانه فترك منه موضع لبنة فطاف به النّظار یتعجبون من حسن بناءه الاموضع تلك اللبنة لا یعیبون سواها فکنت انا سددت موضع تلك اللبنة ختم بی البنیان و ختم بی الرّسل». وعن جبیر بن معطّم قال: سمعت النبی يقول: «لی اسماء، انا محمد و انا احمد و انا الماحی الّذی یمحوا الله بی الکفر و انا الحاشر الّذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب الّذی لیس بعده نبی». و فی صفاته: بین کتفیه خاتم النبوة و هو خاتم النبیین اجود الناس صدراً و اصدق الناس لهجة و الینهم عریكة و اکرمهم عشرة. و قال (ص): «انسی عند الله مکتوب» خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته، و ساخبرکم باول امری دعوة ابرهیم و بشارة عیسی و رؤیا امی الّتی رأّت حین وضعتنی و قد خرج لها نور اضاءت لها منه قصور الشام». و گفته اند معنی خاتم النبیین آنست که رب العالمین نبوت همه انبیا جمع کرد و دل مصطفی و عاو معدن آن کرد و مهر نبوت بر آن نهاد تا هیچ دشمن بموضع نبوت راه نیافت، نه هوای نفس، نه وسوسه شیطان،

نمخدرات منمومه ، و دیگر پیغامبران را این مهر نبود ، لاجرم از خطرات و هواجس امن نبود ، پس رب العالمین کمال شرف **مصطفی** را آن مهر در دل وی نهان نگذاشت ، تا میان دو کتف وی آشکارا کرد تا هر کس که نگرستی آنرا دیدی همچون خایه کبوتری . و قال التائب بن یزید : نظرت الى خاتم النبوة بين كتفيه مثل زر الحجلة . و قال جابر بن سمره : رأيت الخاتم عند كتفه مثل بيضة الحمامة . و قال عبدالله بن سرجس : رأيت النبي (ص) و اكلت معه خبزاً واحماً ثم درت خلفه فنظرت الى خاتم النبوة بين كتفيه عند فاعض كتفه اليسرى جمعا عليه خيلان كامثال الثآليل . و روى : كانت علامة النبوة على نفخ كتف رسول الله (ص) يعنى غرضوفه .

« يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكراً كثيراً » - قال ابن عباس : لم يفرض الله عز وجل على عباده فريضة الا جعل لها حداً معلوماً ثم عذرا لها في حال العذر غير الذكّر فانه لم يجعل له حداً ينتهى اليه و لم يعذر احداً في تركه الا مغلوباً على عقله و امرهم به في الاحوال كلها ، قال تعالى : « فاذكروا الله قياماً و قعوداً و على جنوبكم » ، و قال : « اذكروا الله ذكراً كثيراً ، بالليل و النهار في البرّ و البحر و الصّحة و السقم في السرّ و العلانية . قال مجاهد : الذّكر الكثير ان لا ينسأ ابدأ .

« و سبّحوه ، اي - صلّوا له « بكرة » يعنى - صلاة الصّبح » و اصيلاً « يعنى صلاة العصر . اين تفسیر موافق آن خبر است که **مصطفی** عليه الصّلوٰة و السلام فرمود : « من استطاع منكم ان لا يعلب على صلاة قبل طلوع الشمس ولا غروبها فليفعل » میگوید : هر که تواند از شما که مغلوب کارها و شغل دنیوی نگردد بر نماز بامداد پیش از بر آمدن آفتاب و نماز دیگر پیش از فرو شدن آفتاب ، تا چنین کند . این هر دو نماز بذکر مخصوص کرد از بهر آنکه بسیار افتد مردم را باین دو وقت تقصیر کردن در نماز و غافل بودن از آن ، اما نماز بامداد بسبب خواب و نماز دیگر بسبب امور دنیا ، و نیز شرف این دو نماز در میان نمازها پیدا است : نماز بامداد وقت شهود فریشتگان است لقوله تعالى : « ان قرآن

الفجر کلن مشهوراً . یعنی - تشهد ملائكة الليل و ملائكة النهار ، و نماز دیگر نماز وسطی است که رب المزة گفت : « والصلوة الوسطی » . وقال مجاهد : « و سَبَّحُوهُ بِكُرَّةٍ و اصيلاً » یعنی - قولوا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و لاحول و لا قوة الا بالله ، فعبّر بالتسبیح عن اخواته . وقيل : المراد من قوله : « ذكرأ كثيراً » هذه الكلمات يقولها الطاهر و الجنب و المحدث . و البكرة - اول النهار ، يقال : بکرت و بکرت و ابتکرت و بکر الرجل اول و لده و بکر کل شیء اوله و الباکورة اول الفاکهة و هذا بکر طیب البکرة ، و البکار هو الذی لا یغفل عن حوائجه فی البکر . و الاصل - آخر النهار و جمعه اُصل ، و الاصل جمع الجمع .

« هو الذی یصلی علیکم و ملائکته » - فالصلوة من الله الرحمة و من الملائكة الاستغفار للمؤمنین . قال الصدی : قالت بنو اسرائیل لموسی : ایصلی ربنا ؟ فکبر هذا الکلام علی موسی ، فإوحی الله الیه ان قل لهم انی اصلی و ان صلوتی رحمتی و قد وسعت کل شیء . و قيل : من صلوة الله عزوجل علی عبده حسن ثنائه علیه ، قال الله عزوجل : « اذکرونی اذکرکم » . قال انس : امّا نزلت « ان الله و ملائکته یصلون علی النبی » ، قال ابوبکر : ما خصک الله یا رسول الله بشرف الا وقد اشر کتشافیه ، فانزل الله تعالی : « هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور » ای - من ظلمة الکفر الی نور الایمان ، یعنی - انه برحمته و هدايته و دعاء الملائكة لکم اخرجکم من ظلمة الکفر الی النور « و کان بالمؤمنین رحيماً » .

« تحیتهم يوم یلقونه سلام » - مفسران اینجا دو قول گفته اند : یکی آنست که « یلقونه » اینها با الله شود ، یعنی - تحية المؤمنین يوم یرون الله « سلام » ای - یسلم الله علیهم . میگوید : نواخت مؤمنان آنروز که الله را بینند یعنی روز قیامت سلام است و ورود ؛ قال النبی (ص) : « یتجأی الله عزوجل يوم القيمة فیقول للمؤمنین : سلام علیکم » . قول دیگر آنست که : اضافت ها با ملک الموت است ، یعنی بوقت قبض روح مؤمن ، ملک الموت بروی سلام کند . قال ابن مسعود : اذا جاء ملک الموت لیقبض روح المؤمن

قال : ربك يقرئك السلام . و قيل : يسلم عليهم الملكة و يبشرونهم حين يخرجون من قبورهم .

« و اعدّ لهم اجرا كريماً » يعنى - الجنة .

« يا ايها النبي انا ارسلناك شاهداً » يعنى - شاهداً للرسل بالتبليغ ، اى محمد

ما ترا پيغامبر كرديم و برسات خود گرامى كرديم و از ميان خلق بر گزيديم تا فردا بر ستاخير گواهى باشى مؤمنانرا بنزدك ما و پيغامبران را بتبليغ رسالت ، و بروفق اين معنى خبر مصطفى است : قال النبي (ص) : « يجاء بنوح يوم القيمة فيقول الله له : هل بلغت ؟ فيقول : نعم ، فيسئل امته : هل بلغكم ؟ فيقولون : ما جاءنا من نذير ، فيقال : من شهودك ؟ فيقول : محمد و امته . فقال رسول الله (ص) : فيجاء بكم فتشهدون انه قد بلغ ، ثم قرأ رسول الله (ص) : و كذلك جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيداً » .

« و مبشراً و نذيراً » يعنى - مبشراً لمن آمن بالجنة و نذيراً لمن كذب بالنار .

« و داعياً الى الله » اى - الى توحيد و طاعته ، « بازنه » اى - با مره . همانست كه

جای ديگر گفت : « يا ايها المذثر قم فانذر » - اى جامه در خود پيچيده ، وردا در سر كشيده ! خيز مردمانرا از مسا آگاه كن و بر توحيد و طاعت ما خوان ، جائى ديگر گفت : « قل هذه سبيلي ادعو الى الله على بصيرة انا و من اتبعني » .

« و سراجاً منيراً » - سماء « سراجاً » لانه يهتدى به كالسراج يستضاء به فى الظلمة .

عن عطاء بن يمار قال : لقيت عبد الله بن عمرو بن العاص قلت : اخبرني عن صفة رسول الله فى التوراة ، قال : اجل و الله انه اموصوف فى التوراة ببعض صفته فى القرآن . « يا ايها النبي انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً » و حرزاً للاميين ، انت عبدى و رسولى سميتك المتوكل ليس بفظ ولا غليظ ولا صخاب فى الاسواق ولا يدفع بالسيئة ولكن يعفو و يغفر ولن نقبضه حتى نقيم به الملة العوجاء بان يقولوا : لا اله الا الله .

« و بشر المؤمنين بنّ لهم من الله فضلاً كبيراً » حيث جعلهم امة وسطاً ليكونوا

شهداء علی الناس ، و جعلهم خیر امةٍ اخرجت للناس .

« و لا تطع الکافرين » - هذا جواب ابی جهل کان ينهى عبداً اذا صلى و یودّ ان تدهن . میگوید : بوجهل کافر را فرمان مبر که او می باز زند رهی را که نماز میکند و دوست میدارد که تو فراوی گرائی و بوی سازی ، همانست که فرمود : « فلا تطع المکذبین ، و دوا لو تدهن فیدهنون » . و گفته اند : معنی آنست که کافران را فرمان مبر که ترا میگویند درویشانرا از بر خویش بران تا ما با تو نشینیم ، همانست که فرمود : « و لا تطرد الذین یدعون ربهم » .

قوله : « و المنافقین » - ای محمد ! و منافقانرا فرمان مبر ، عذر دروغ ایشان میذیر و سخن ایشان مشنو ، ایشان دو رویان اند و سخن چینان .

« و دع اذیهم - ای - اصبر علی آذاهم و لا تجاوزهم علیه ، و هذا منسوخ بآیات القتال .

« و تو کّل علی الله » بدوام الانقطاع الیه .

« و کفی بالله و کیلاً » حافظاً .

« یا ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن » - فیه دلیل علی ان الطلاق قبل النکاح غیر واقع ، لان الله تعالی اثبت الطلاق بعد النکاح ، فلو قال لامرأة اجنبية : اذا نکحتک فانت طالق . او قال : کل امرأة انکحها فهی طالق ، فنکح لایقع الطلاق و هو قول علی و ابن عباس و اکثر اهل العلم و به قال الشافعی و روی عن ابن مسعود انه یقع الطلاق و هو قول اصحاب الرأی^(۱) ، فقال ابن عباس : لو کان کما قال ابن مسعود لقال الله عزّ وجلّ « اذا طلقتم المؤمنات ثم نکحتموهن » فحیث قال : نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن » علمنا ان الطلاق انما یقع بعد النکاح . وعن جابر قال : قال رسول الله (ص) : « لا طلاق قبل النکاح » . وقال مالک و الاوزاعی : اذا عین امرأة او وقت وقع و هو ان یقول : اذا نکحت فلانة فهی طالق ، او یقول : کل امرأة انکحها الی سنة او مدة یسمیها وقع .

« ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ » اى - تَجَامَعُوهُنَّ .

« فَمَالَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا » تحصىونها بالاقراء والاشهر لان العدة لاستبراء رحمها من الولد .

« فَمَتَّعُوهُنَّ » اى - اعطوهن ما يستمتعن به . قال ابن عباس : هذا اذا لم يكن سمي لها صداقاً فلها المتعة ، فان كان قد فرض لها صداقاً فلها نصف الصداق ولامتعة لها . وقال قتاده : هذه الآية منسوخة بقوله : « فنصف ما فرضتم » . وقيل : هذا امر ندب فلامتعة مستحبة لهما مع نصف المهر ، وذهب بعضهم الى انها تستحق المتعة بكل حال لظاهر الآية . « و سر حوهن سراحاً جميلاً » - سراح و فراق و طلاق هر سه لفظ صريح اند ، دست بازداشتم ، بگذاشتم ، بهشتم ؛ و المعنى - خلوا سبيلهن بالمعروف من غير ضرار ، و معنى الجميل ، ان لا يكون الطلاق جوراً لغضب او طاعة لضرّة ، او يكون ثلثاً بتاً او يمنع الصداق .

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ ... » الآية ، فى تحليل الله عز وجل النساء لرسوله (ص) بعد قوله : « لا يحذر لك النساء من بعد » ، للعلماء مذهبان : قال بعضهم : آية التحريم متأخرة لم ينكح بعدها امرأة ، وقال بعضهم : هى منسوخة بهذه الآية ، و قد نكح رسول الله (ص) بعدها ميمونة بنت الحارث الهلالية خاله بن عباس ، و هذا اثبت قوله : « إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللّاتِي آتَيْتِ اجْوَرَهُنَّ » اى - مهورهن .

« وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ » اى - رد عليك من الكفار بان تسبي فتملك مثل صفية بنت حبي بن اخطب وجويرية بنت الحارث المصطلمية و قد كانت هاربية ممّا ملكت يمينه فولدت له ابراهيم . و - الفى ، اسم لكل فائدة تفى الى الامير من اهل الحرب .

« وَ بَنَاتُ عَمِّكَ وَ بَنَاتُ عَمَّاتِكَ » يعنى - نساء فريش ، « وَ بَنَاتُ خَالَكَ وَ بَنَاتُ خَالَاتِكَ » يعنى نساء بنى زهرة ، قالت ام هانى ، و اسمها فاختة بنت ابي طالب : خطبني رسول الله (ص) واعتذرت اليه فعذرني « وَ بَنَاتُ عَمَّاتِكَ » يعنى زينب بنت جحش .

أمها أميمة بنت عبد المطلب ، «بنات خالك وبنات خالاتك» لم يكن لرسول الله (ص) خال ولا خالة غير أن أم رسول الله (ص) هي بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة وكان بنو زهرة يسمون أخوال رسول الله ، ولهذا قال رسول الله (ص) لعبد بن أبي وقاص . هذا خالي .

« اللاتي هاجرن معك » الى المدينة ، شرط الهجرة لان هذا نزل قبل فتح مكة . قالت أم هانئ : لم اهاجر اليه فلم احل له و كنت من الطلقاء .

« وامرأة مؤمنة ... » اي - احللتك امرأة وهبت نفسها لك بغير صداق ، فاما غير المؤمنة لا تحل له اذا وهبت نفسها منه ، و اختلفوا في انه هل كان يحل للنبي (ص) نكاح اليهودية و النصرانية بالمهر ، فذهب جماعة الى انه كان لا يحل له ذلك لقوله « وامرأة مؤمنة » ، واول بعضهم الهجرة في قوله : « اللاتي هاجرن معك » على الاسلام اي - اسلمن معك ، فدل ذلك على انه لا يحل له نكاح غير المسلمة و كان النكاح ينعقد في حقه بمعنى الهبة من غير ولي ولا شهود و لامهر و كان ذلك من خصائصه (ص) في النكاح لقوله تعالى : « خالصة لك من دون المؤمنين » كالزيادة على الاربع ، و وجوب تخيير النساء كان من خصائصه لامشاركة لاحد معه ، و اختلف اهل العلم في انعقاد النكاح بلفظ الهبة في حق الامة ، فذهب اكثرهم الى انه لا ينعقد الا بلفظ الانكاح او التزويج ، و هو قول سعيد بن المسيب و الزهري و مجاهد ، و به قال مالك و الشافعي . و ذهب قوم الى انه ينعقد بلفظ الانكاح او التزويج ؛ اختلفوا في نكاح النبي (ص) . فذهب قوم الى انه كان ينعقد في حقه بلفظ الهبة لقوله تعالى : « خالصة لك من دون المؤمنين » ، و ذهب آخرون الى انه لا ينعقد الا بلفظ الانكاح او التزويج كما في حق الامة لقوله تعالى : « ان اراد النبي ان يستنكحها » ، و كان اختصاصه في ترك المهر لافي لفظ النكاح ، و اختلفوا في التي وهبت نفسها ، لرسول الله (ص) وهل كانت عنده امرأة منهم ؟ فقال عبد الله بن عباس و مجاهد : لم تكن عند النبي (ص) امرأة وهبت نفسها منه و لم تكن عنده امرأة الا بعقد نكاح او ملك يمين . و فسر مجاهد « ان وهبت نفسها » : ما وهبت نفسها ، يقول : « ان »

كلمة نفي . و قال آخرون : بل كانت عنده موهوبة ، و اختلفوا فيها ، فقال الشعبي : هي زينب بنت حزيمة الانصارية ، يقال لها : ام المساكين . و قال قتاده : هي ميمونة بنت الحارث . و قال علي بن الحسين (ع) و الضحاك و مقاتل : هي ام شريك بنت جابر من بني اسد . و قال عروة بن الزبير : هي خولة بنت حكيم من بني سليم . و روى ان امرأة اتته ، فقالت له : و هبت لك نفسى ، فلم يردها ، فقال : لا حاجة لى اليوم بالنساء ، فزوجها من رجل من الانصار .

قوله : « قد علمنا ما فرضنا عليهم فى ازواجهم » ، فرض الله على المؤمنين ان لا نکاح الا بولى و صادق و شاهدى عدل و لا یحل فوق اربع من الحرآثر .

« و ما ملکت ایمانهم » - فرض عليهم فى ملک اليمين ان لا يكون ملک خبثة انما يكون ملک طيبة فتكون من اهل الحرب لا من اهل العقد و فى القسم السوى تم الكلام فى قوله : « و ما ملکت ایمانهم » .

وقوله : « لکى لا يكون عليك حرج » منسوق على قوله : « خالصة لك » و المعنى - احملنا لك استنکاح الواهبة نفسها و نکاح ما شئت من عدد النساء لا انى نسيت ما فرضت على غيرک من المؤمنين ان لا ینکحوا الا بولى و شاهدین و صادق و ان يقتصروا على الاربع ، لكنى اردت ان لا يكون عليك حرج فى نکاح من اردت من النساء غير هذه التسعة لا بين بينک و بين غيرک و ارفع من شرفک . « و كان الله غفوراً رحيماً » .

« ترجى » اى - تؤخر ، « من تشاء منهم » و تؤوى اليک ، اى تضم اليک من تشاء الارجاء - تأخير المرأة من غير طلاق . و الايواء - امساك المرأة على القسم السوى من غير ارجاء .

قال اهل التفسير : كان التسوية بينهم فى القسم واجباً عليه ، فلما نزلت هذه الاية سقط عنه و صار الاختيار اليه فيهن . و قال ابورزين و ابن زيد : نزلت هذه الاية حين غار بعض امهات المؤمنين على النبى (ص) و طلب بعضهم زيادة التفقه ، فجهزهن النبى (ص) شهراً حتى نزلت آية التخيير ، فامر الله عزوجل ان يخيرهن بين الدنيا و

الآخرة و ان يخلّى سبيل من اختارت الدنيا و يمسك من اختارت الله و رسوله و على أنّه يؤوى اليه من يشاء منهم و يرجى فيرضين به قسم لهنّ اولم يقسم او قسم لبعضهنّ دون بعض او فضل بعضهنّ في النّفقة و القسمة فيكون الامر في ذلك اليه يفعل كيف يشاء ، و كان ذلك من خصائصه ، فرضين بذلك و اختر نه على هذا الشرط . و اختلفوا في أنّه هل اخرج احداً منهم عن القسم ؟ فقال بعضهم : لم يخرج احداً بل كان رسول الله (ص) مع ما جعل الله له من ذلك يسوى بينهم في القسم الا سودة فارّها رضيت بترك حقّها من القسم و جعلت يومها لعائشة . و قيل : اخرج بعضهنّ ، قال ابو رزين : لما نزل التّخيير اشفقن ان يطلقهنّ فقلن : يا نبي الله اجعل لنا من مالك و نفسك ما شئت و دعنا على حالنا ، فنزلت هذه الآية فارجاً رسول الله (ص) بعضهنّ و آوى اليه بعضهنّ ، فكان ممّن آوى اليه : عايشة و حفصة و زينب بنت جحش و ام حبيبة بنت ابي سفيان ؛ فكان يقسم بينهم سواً ، و ارجأ منهم خمساً : ام سلمة و ميمونة و سودة و صفية و جويرية ؛ فكان يقسم لهنّ ما شاء . و قال ابن عباس : «ترجىء من تشاء منهم و تؤوى اليك من تشاء» ، اى - تطلق من تشاء منهم و تمسك من تشاء . و قال الحسن : تترك نكاح من شئت و تنكح من شئت من نساء امّتك ، و قال : كان النّبي (ص) . اذا خطب امرأة ، لم يكن لغيره خطبتها ، حتّى يتركها رسول الله (ص) . و قيل : معناه - تقبل من تشاء من المؤمنات اللاتى تهنّ أنفسهنّ لك فتؤويها اليك و تترك من تشاء فلا تقبلها . روى انّ عائشة لما نزلت : «وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنّبي» ؛ قالت : أما تستحيى المرأة تأتى الرّجل فتقول له : قد وهبت لك نفسى ! فنزلت هذه الآية : «ترجىء من تشاء» ، فقالت عائشة : يا رسول الله ارى الله عزّ وجلّ يسارع فى رضاك . يقال : تزوّج رسول الله (ص) ثلث عشرة امرأة و لاخلاف أنّه مات عن تسع فيهنّ قرشيات و من سائر العرب . و قيل : لم يتزوّج على خديجة حتّى مات . و قيل : طلق امرأتين احديهما الممتعة والاخرى المستعينة ، أمّا الممتعة فامرأةٌ لما افضى اليها رسول الله بيده امتعت عليه فطلقها ، وأمّا العائنة فامرأةٌ تميمية قال لها ازواج رسول الله (ص) : اذ ارادك رسول الله فقولى له : اعوذ بالله منك ،

فظنته من الادب فاستعازت منه ، فقال لها : عدت بمعاذ الحقى باهلك . و قيل : تزوج امرأة من غفار فلما نزلت ثيابها رآى بها بياضاً فقال : الحقى باهلك .

قوله : « و من ابتغيت » اى - طلبت و اردت ، اى - تؤوى اليك امرأة « مَمَّن » عزلتهن عن القسمة .

« فلا جناح عليك » لاثم عليك ، هذا بيان ان الارجاء ليس بطلاق و اباح الله عزوجل له ترك القسم لهن حتى يؤخر من يشاء منهن فى نوبتها و يطأ من يشاء منهن فى غير نوبتها و يرد الى فراشه من عزلها ، تفضيلاً له على سائر الرجال .

« ذلك ادنى ان تقر اعينهن و لا يحزن » اى - ذلك التخيير الذى خيرتك فى صحبتهم اقرب الى رضاهن و اطيب لانفسهن و اقل لحزنهن اذا علمن ان ذلك من الله عزوجل .

« ويرضين بما آتيتهن » اعطيتهن « كلهن » من تقرب وارجاء و عزل و ايواء .
« و الله يعلم ما فى قلوبكم » من امر النساء و الميسل الى بعضهن . و قيل : هذا اشارة الى ما يخطر بقلب من ارجا من الكراهة و بقلب من آوى من الشماتة احياناً و ان لم يثبت عليها قلوبهن .
« و كان الله عليماً حكيماً » .

« لا يحل لك النساء » - قرأ ابو عمرو و يعقوب : « لا تحل » بالتاء ، و قرأ الآخرون بالياء .

« من بعد » يعنى - من بعد هؤلاء التسع اللاتى خيرتهن فاخترن الله و رسوله شكر الله لهن و حرّم عليه النساء سواهن و نهى عن تطليقهن و عن الاستبدال بهن ، هذا قول ابن عباس و قتادة و اختلفوا فى انه هل ابيح له النساء من بعد ، قالت عائشة : مامات رسول الله (ص) حتى احل النساء . وقال انس : مات على التحريم . و قيل لابي بن كعب : لو مات نساء النبى (ص) اكان يحل له ان يتزوج ؟ قال : و ما يمنعه من ذلك ؟ قيل : قوله : « لا يحل لك النساء من بعد » قال : انما احل الله له ضرباً من النساء فقال : « يا ايها النبى

انا احللنالك ازواجك . . . الآية ، ثم قال : « لا يحل لك النساء من بعد » . قال ابو صالح : امران لا يتزوج اعرابية ولا عربية و يتزوج من نساء قومه من بنات العم و العمّة و الخال و الخالة ان شاء تلك مائة و قال مجاهد : معناه - لا تحل لك اليهوديات ولا النصرانيات بعد المسلمات .

« و لان تبدل بهن » يعنى - و لان تبدل بالمسلمات غيرهن من اليهود و النصراني يقول : لا تكون ام المؤمنين يهودية و نصرانية .

« الا ما ملكت يمينك » - احل له ما ملكت يمينه من الكتابيات ان يتسرى بهن قال الضحاك : معناه - و لا ان تبدل بازواجك اللاتي هن في حبالتك ازواجاً غيرهن بان تطلقهن فتتبع غيرهن فحرّم عليه طلاق النساء اللاتي كنّ عنده اذ جعلهن امهات المؤمنين و حرّمهن على غيره حين اخترنه ، و اما نكاح غيرهن فلم يمنع منه . قال ابن زيد : كانت العرب في الجاهلية يتبادلون بازواجهم ، يقول الرجل للرجل : بادلى بامرأتك و ابادلك بامرأتى تنزل لى عن امرأتك و انزل لك عن امرأتى ، فانزل الله تعالى : « و لان تبدل بهن من ازواج » يعنى - تبادل بازواجك غيرك بان تعطيه زوجتك و تأخذ زوجته « الا ما ملكت يمينك » - لا بأس ان تبدل بجارياتك ما شئت ، فاما الحرّ اثر فلا .

روى ابو هريرة قال : دخل عيينة بن حصن ، على النّبي (ص) بغير اذن و عنده عايشة ، فقال له النّبي (ص) : يا عيينة فاين الاستيدان ؟ قال يا رسول الله : و ما استاذنت على رجل من مضر منذ ادركت ، ثم قال : من هذه الحمير آء الى جنبك ؟ فقال : هذه عايشة ام المؤمنين ، فقال عيينة : افلا اترك لك عن احسن الخلق ؟ فقال رسول الله (ص) : ان الله قد حرّم ذلك . فلمّا خرج قالت عايشة : من هذا يا رسول الله ؟ قال : هذا احمق مطاع و انه على ماترين لسيد قومه .

قوله : « ولوا عجبك حسنهن » يعنى - ليس لك ان تطلق احداً من نساءك و تنكح بدلها اخرى ولوا عجبك جمالها . قال ابن عباس : يعنى - اسماء بنت عميس الخثعمية امرأة جعفر بن ابي طالب ، فلمّا استشهد جعفر اراد رسول الله (ص) ان يخطبها فنهى عن

ذلك « الا ما ملكت يمينك » . قال ابن عباس : ملك بعد هؤلاء مارية .
 « و كان الله على كل شيء رقيباً » . هذا تمظيمٌ للنبي و تشديدٌ فى التحريم ، و
 فى الآية دليلٌ على جواز النظر الى من يريد نكاحها من النساء . روى عن جابر قال : قال
 رسول الله (ص) : « اذا خطب احدكم المرأة فان استطاع ان ينظر الى ما يدعو الى نكاحها
 فليفعل » . و عن المغيرة بن شعبه قال : خطبت امرأة فقال لى النبي (ص) : هل نظرت
 اليها ؟ قلت : لا ؛ قال : فانظر اليها فانه احرى ان يؤدم بينكما . و عن ابى هريرة ان
 رجلاً اراد ان يتزوج امرأة من الانصار ، فقال له النبي (ص) : انظر اليها فان فى عين
 الانصار شيئاً . قال الحميدى : يعنى الصعر ،

النوبة الثالثة

قوله : « ما كان محمدٌ ابا احدٍ من رجالكم و لكن رسول الله و خاتم النبيين » -
 ذكر تعريف و بيان تشريف آن مهتر عالم است و سيّد ولد آدم ، جوهر سعادت و عنصر
 سيادت ، قبله اقبال و كعبه آمال ، محمد مصطفى (ص) كه شرف رسالت او بازل بسته
 و عزّ دولت او بابد پیوسته ، منبر و محراب بنام او آراسته ، ارکان دین و قواعد عقاید
 بیان و تبیان او مهّده شده . مهتری كه ظاهر او همه راحت بود ، باطن او ملاحات بود ،
 عبارت او فصاحت بود ، سرّ او از محبّت بود ، جان او از نور عزّت بود ، پرده او غیرت
 بود ، آئین او شریعت بود ، خلعت او شفاعة بود هر چند اسم پدری از وی بیفکند اما
 از همه پدران مشفق تر و مهربان تر بود . قال (ص) : « انما انا لکم مثل الوالد لولده » .
 گفته اند شفقت او بر امت از شفقت پدران افزون بود ، اما پدر امت نخواهد او را
 از بهر آنکه در حکم ازلی رفته و قضاء ربانی و تقدیر الهی سابق شده كه روز رستاخیز در
 آن انجمن کبری و عرصه عظمی كه سرا پرده قهاری بزنند و بساط عظمت بگسترانند
 و ترازوی عدل بیاویزند و زندان عذاب از حجاب بیرون آرند ، جانها بچنبر کردن
 رسد ، زبانهای فصیح کنک گردد ، عندها همه باطل شود ، نسبها بریده گردد ، پدران

همه از فرزندان بگریزند ، چنانکه ربّ العزّة فرمود : « یوم یقرّ المرء من اخیه و امّہ و ابیہ » . آدم که پدر همگانست فرا پیش آید که بار خدایا ! آدم را بگذار ، و با فرزندان تو دانی که چکنی . نوح همان گوید ، ابراهیم همان ، موسی و عیسی و دیگر پیغامبران همان گویند ، از سیاست رستاخیز و فزع قیامت همه بلرزند و بخود در مانند و با فرزندان پردازند و گویند : « نفسی نفسی » ، خداوندا ! ما را برهان و با فرزندان هرچه خواهی میکن ، و مصطفی عربی (ص) در آن انجمن رستاخیز روی بر خاک نهاده و کیسوی مشکین بردست نهاده و زبان رحمت و شفقت بگشاده که : بار خدایا ! امّت من مشتی ضعیفان و بیچارگان اند ، طاقت عذاب و عقاب تو ندارند ، برایشان ببخشای و رحمت کن و با محمد هرچه خواهی کن ، بحکم آنکه در ازل رفته که پدران از فرزندان بگریزند آن روز او را پدر نخواند تا از ایشان نگریزند و از بهر ایشان شفاعت کند . لطیفه‌یی دیگر شنو : او را پدر نخواند که اگر پدر بودی ، گواهی پدر مر پسر را قبول نکنند در شرع ، و اوصولات الله و سلامه علیه فردای قیامت بعدالت امّت گواهی خواهد داد و ذلك قوله عزّوجلّ : « لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرّسول علیکم شهیداً » . « یا ایّها الذّین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً » - مفهوم این آیت از روی اشارت دعوت خلق است بر محبّت حقّ ، زیرا که مصطفی علیه الصلوٰة و السلام فرموده : « من احبّ شیئاً اکثر ذکره » ، نشان دوستی ذکر فراوان است ، دوستی نگذارد که زبان از ذکر بیا ساید یا دل از ذکر خالی ماند .

پیر طریقت گفت : ذکر دوست بهره مشتاقانست ، روشنائی دیده و دولت جان و آئین جهانست ؛ یک ذره فرودن بدوستی بهتر از دو جهانست ، یک طرفه العین انس با دوست خوشتر از جانست ، یک نفس در صحبت دوست ملک جاودانست ، عزیز آن رهی که سزای آنست ، این چه کارست که بی نام و بی نشانست ، شغل رهی است و از رهی نهانست ، رهی از آن بی طاقت و بآن یازانست ، او که طالب آنست ، بالله که در میان آتش نازانست .

ما را ز کل مفرش بود

خواهی شفا خواهی الم

ار دستت از آتش بسود

هرچند از تو آید خوش بود

« تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ » - باش تا این درویش بدولت خانه ابد رسد ، تأخیر و درنگ از پای عطف برخیزد ، ابر لطف باران کرم ریزد ، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود ، دیده و دل و جان هر سه بدوست نگران شود .

در خبر است که : « تَمَلَّاءُ الْاَبْصَارُ مِنَ النَّظَرِ فِي وَجْهِهِ وَ يَحْدِثُهُمْ كَمَا يَحْدِثُ الرَّجُلُ جَلِيْسَهُ » . آن دیده که او را دید ، بملاحظه غیر او کی پردازد ، و آن جان که با او صحبت یافت ، با آب و خاک چند سازد . خو کرده در حضرت عزّت ، مذلت حجاب چند برتابد ، والی بر شهر خویش ؛ در غربت عمر چون بسر آرد .

اندرین عالم غریبی زان همی کردی ملول تا ار حنا یا بلالت گفت باید بر ملا
« تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ » - این نواخت و منزلت و این دولت بی نهایت ، فردا کسی را سزا است که امروز از صفات هستی خود جداست ، هر چه آن صفات خودی است همه بند است و هر چه بند است همه رنگ است و هر چه رنگ است در راه جوانمردان تنگ است .

آنکس که هزار عالم از رنگ نکاشت رنگ من و تو کجا خرد ای نداشت
خود را چه نگاری ای مسکین ؟ ! خود نگاری را قدری نیست ، خود را چه آرائی ؟ خود آرائی را نوائی نیست : بگذار تا « وَ زَيِّنْهُ فِي قُلُوبِكُمْ » بی تو ترا آراید ، بگذار تا « يَحِبُّهُمْ وَ يَحِبُّوْنَهُ » بی تو ترا پسندد .

پیر طریقت گفت : ازو باونگر نه از خود باو ، که دیده با دیده ورپیشین است و دل با دوست نخستین است ، هر که درین کوی حجره بی دارد داند که چنین است ، دیدار دوست جانرا آئین است ، بذل جان بر امید دیدار ، در شریعت دوستی دین است .

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ » - ای مهتر عالم ! ای سیّد ولد آدم ! فخر عرب و عجم !
ای نواخته لطف قدم ! ای در زمین مقدم و در آسمان محترم ، مهتری که بیسان او نظم عقد نجات ، برهان او حلّ عقد مشکلات ، گفتار او منشور سعادات ، کردار او دستور کرامات ، لفظ او سرمایه مکرّمات ، لحظ او پیرایه حسنات ، علیه افضل الصلوات و او فرالتحیّات .

« انا ارسلناك » بالحق - ما که در الهیت یکتائیم و در احدیت بی همتائیم ، در ذات و صفات از خلق جدائیم ، متّصف بکبریائیم ، خالق زمین و سما آیم ، پناه هر گدا و راحت هر آشنائیم ، باسرار خلق دانائیم و براعمال همه گوائیم .

« ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذیراً » - ترا فرستادیم بخلق تا آشنایان را از لطف ما خبر دهی که نواختنی اند ، بیکانگان را بیم نمائی که گداختنی اند ، دوستان را بشارت دهی که سرای سعادت از بهر ایشان می آرایند ، دشمنان را بیم دهی که زندان دوزخ برای ایشان می تابند .

« و سراجاً منیراً » - ای مهتر ! آفتاب چراغ آسمان است و تو چراغ زمینی ، آفتاب چراغ دنیاست ، تو چراغ دینی ، آفتاب چراغ فلك است ، تو چراغ ملکی ، آفتاب چراغ آب و گل است ، تو چراغ جان و دلی ، آفتاب چراغ این جهانست ، تو چراغ این جهان و آن جهانی . ای آدم ! هر چند تو سرجریده اصفیائی و عنوان صحیفه انبیائی ، لکن با محمد همراهی چون توانی ؟ که درد زده این خطابی که : « ابطوا منها جميعاً » و او در سور این سرور است که : « اسری بعده » . ای نوح ! هر چند تو شیخ الانبیائی و در معبد نبوت مجاب الدعائی ، تو طاقت صحبت محمد چون داری ؟ که سرا سیمه این زخمی که : « فلاتسألن ما لیس لك به علم » ، و او دست آموز این لطف است که « ولسوف یعطیک ربّك فترضی » . ای خلیل ! هر چند تو پیشوای ملّتی و طراز حله خلّتی ، لکن با محمد برابری نتوانی که تو در تواری این تهمتی که : « بل فعله کبیرهم » ، و او در زمره این عصمت است که : « لیظهره علی الدّین کله » . ای موسی کلیم ! هر چند تو همراز رحمانی و مصطنع لطف یزدانی ، با محمد مقاومت چون توانی ؟ که تو مهجور این ضربتی که : « لن ترانی » و او مخمور این شربت است که : « الم ترالی ربّك » .

« و بشر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیراً » - ای محمد ! مؤمنان را بشارت ده که ایشانرا بنزدیک ما نواخت نیکوست و کرامت بی نهایت و فضل تمام : داعی را

اجابت وسائل را عطیت ، مجتهد را معونت ، شاگرد را زیادت ، مطیع را مشورت . بشارت ده ایشانرا که چون می گزیدم ایشانرا عیب می دیدم نه پسندیدم تا بیشتر از نهانها دور رسیدم رهی را به بی نیازی خود چنانک بود برگزیدم . بشارت ده ایشانرا که آنچه اول بود امروز همان ، ابريست از بر باران ، مؤمنان را جاودان ، نه فضل را پایان : نه محابا را گران . بشارت ده که اگر رهی را جرم بسیارست ، فضل مولی از آن بیش است که هر کار کننده بی در هر حال بسزای خویش است . این همه که شنیدی از فضل ، کبیر است نه فضل کبیر ، فضل کبیر خود حالی دیگر است و نواختی دیگر . عیشی روحانی با صد هزار طبل نهانی و رستاخیز جاودانی ، نفسی بصحبت آمیخته ، جانی در آرزو آویخته ، دلی بنور یافت غرق گشته ، از غرقی که هست ، طلب از یافت باز نمی داند و از شعاع وجود عبارت نمی تواند ، در آتش مهر می سوزد و از ناز باز نمی پردازد ، بزبان حال همی گوید :

بر آتش عشق جان همی عود کنم جان بنده تو نه من همی جود کنم
چون پاک بسوخت عشق تو جان رهی صد جان دگر بحیله موجود کنم

هـ- النوبة الاولى

قوله تعالى : - « يا ايها الذين آمنوا » ای شما که گرویدگان اید ، « لاتدخلوا بيوت النبي » در خانه های ^(۱) پیغامبر مشوید ، « الا ان يؤذن لكم الى طعام » مگر که شمارا با خوردنی خوانند ، « غير ناظرين اناه » نه چنان که شوید و نشینید تا طعام فرارسد ، « و لكن اذا دعيتم فادخلوا » لکن چون شمارا با خوردنی خوانند در شوید ^(۲) ، « فاذا طعمتم فانثروا » و چون طعام بخورید پیرا کنید ^(۳) « و لامستانسين لحديث » و نه چنان که از سخنان می بررسید ، ان ذلكم كان يؤذي النبي » که آن پیغامبر را می برنجاند ، « فيستحيي منكم » و او را شرم می بود از شما ، « والله لا يستحيي من الحق » والله از کفتمنی گفتن شرم ندارد ، « و اذا سألتموهن متاعا »

۱ - خانه ها = خانه ها : ۲ - نسخه الف : شید ۳۰ - نسخه الف : پیر کنید .

و هر که که از ایشان چیزی خواهید ، « فسلوهن من وراء حجاب » از پس پرده خواهید ، « ذلکم اطهر » این شما را پاک دارند ت راست ، « ثقلوبکم و قلوبهن » دلهای شمارا و دلهای ایشانرا ، « و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله » و روانیست شمارا که رسول خدا را رنج دل نمائید ، « و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدآ » و نه زنان او را بزنی خواهید بعد از وی هرگز ، « ان ذلکم کان عند الله عظیماً ^(۵۴) » آن بنزدیک خدای کاری بزرگ است .

« ان تبدوا شیئاً او تخفوه » اگر پیدا کنید چیزی یا در دل دارید ، « فان الله کان بکل شیء علیماً ^(۵۴) » الله بهمه چیز داناست همیشه .

« لا جناح علیهن » تنگی نیست بر زنان ، « فی آبائهن » [در باز نمودن روی خویش و شنواییدن آواز خویش] پدران خویش را ، « و لا ابناهن و لا اخوانهن » و پسران خویش یا برادران خویش را ، « و لا ابناؤه اخوانهن و لا ابناؤه اخواتهن » و نه برادر زادگان ^(۱) خویش یا خواهر زادگان ^(۱) خویش را ، « و لا نساءهن » و نه زنان هم دین ^(۲) خویش را ، « و لا مملکت ایمانهن » و نه بردگان خویش را ، « و اتقین الله » و از خشم و عذاب خدای بپرهیزید ، « ان الله کان علی کل شیء شهیداً ^(۵۵) » ، که الله بر همه چیز گواهدست و بآن دانا .

« ان الله و ملائکته یصلون علی النبی » خدای و فرشتگان او درود می دهند بر پیغامبر ، « یا ایها الذین آمنوا » ای شما که مؤمنان اید ، « صلوا علیه » درود دهید براو ، « و سلموا تسلیماً ^(۵۶) » ، و سلام کنید سلام کردنی .

« ان الذین يؤذون الله و رسوله » ایشان که می رنجانند خدا را و رسول او را ، « لعنهم الله فی الدنيا و الاخرة » لعنت کرد الله بر ایشان درین جهان و در آن جهان [و دور کرد از پسند و نواخت] ، « واعد لهم عذاباً مهیناً ^(۵۷) » ، و ایشانرا ساخت عذابی خوار کننده .

« و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات » و ایشان که می رنجانند مردان مؤمنان و زنان ایشانرا « بغیر ما اکتسبوا » بی گناهی که کردند، « فقد احتملوا بهتاناً واثماً مبیناً^(۵۸) » در کردن خویش کردند دروغی بزرگ و بزه بی آشکارا .
 « یا ایها النبی » ای پیغامبر، « قل لازواجک » بگو فرا زنان خویش، « و بناتک » و دختران خویش، « و نساء المؤمنین » و زنان مؤمنان، « یدنین علیهن من جلابیبهن » تا تنگ فراز آرند و نزدیک برویهای خویش چادرهای خویش، « ذلک ادنی ان یعرفن » آن نزدیک تر است بآن که ایشانرا بشناسند [که آزاد زنان اندونه بندگان اند]، « فلا یؤذین » و ایشانرا نرنجانند، « و کان الله غفوراً رحیم^(۵۹) » و الله آمرز کار است همیشه .

« لئن لم ینته المنافقون » اگر باز نشود دورویان، « و الذین فی قلوبهم مرض » و ایشان که در دلهای ایشان بیماری [کمان] است، « و المرحفون فی المدینه » و دروغ زنان در مدینه، « لنفرینک بهم » ترا برایشان آغالیم^(۱) و برایشان انگیزانیم، « ثم لایجاورونک فیها » و آنکه ترا هم شهری نباشند در مدینه، « الا قلیلاً^(۲) » مگر اندکی نکوهیده و نفریده .

« اینمائثفوا » هر جا که یابند ایشانرا، « اخذوا » بگیرند شان، « وقتلوا تفتیلاً^(۳) » و بکشند کشتنی نهمار^(۲) .

« سنة الله فی الذین خلوا من قبل » نهاد الله است درایشان که ازین پیش^(۴) بودند، و لن تجد لسنة الله تبدیلاً^(۶۳)، و نهاد الله را تبدیل کردن^(۵) نیابی .

« یسئلك الناس » مردمان ترا می پرسند، « عن الساعة » از رستاخیز [که کی خواهد بود ؟]، « قل انما علمها عند الله » گوی دانستن هنگام آن بنزدیک الله است « و ما یدریک » و چه چیز ترا دانا کرد [بدانستن آن]، « لعل الساعة تكون قریباً^(۶۴) » مگر که رستاخیز نزدیک است .

۱ - آغالیدن = بر جنک شوراندن ۲ - نفریده = نفرین کرده ۳ - نهمار = بسیار (بوهان قاطع) ۴ - نسخه الف ۵ - نسخه الف : جز کردن .

«ان الله لعن الكافرين» الله بنفرید و دور کرد کافران را، «واعذ لهم سعيراً»^(۶۳)،
و ساخت ایشانرا آتش جاویدی.

«خالدین فیها ابدآ» ایشان دران جاوید باشند، «لا یجدون ولیاً ولا نصیراً»^(۶۴)،
که نه هیچ کس یاوند مهربان و نه یاری دهنده بی.

«یوم قلب وجوههم فی النار» آنروز که رویهای ایشان می گردانند در
آتش، «یقولون» میگویند: «یا لیتنا اطعنا الله» کاشك ما فرمان بردیمی^(۱) الله
را، «و اطعنا الرسول»^(۶۶) و فرمان بردیمی^(۱) فرستاده اورا.

«وقالوا ربنا» و میگویند: خداوند ما، «انا اطعنا سادتنا و کبر آءنا» ما فرمان
بردیم مہتران و بزرگان خویش را، «فاضلونا السبیل»^(۶۷) و ما را از راه ببرند و از
راه کم کردند.

«ربنا آتھم ضعفین من العذاب» خداوند ما ایشانرا عذاب دو توی ده، «والعنھم
لعناً کبیراً»^(۶۸) و بریشان لعنت کن لعنتی بزرگ.

«یا ایھا الذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند، «لا تکنونوا کالذین آذوا
موسی»^(۲) مبادید چون ایشان که موسی را رنجانیدند، «فبرآه الله مما قالوا»
تا الله او را پاک کرد از آنچه گفتند، «و کان عند الله وجیہاً»^(۶۹) و بنزدیک الله
موسی روی شناس بود بشکوه.

«یا ایھا الذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند، «اتقوا الله» بپرهیزید از
خشم و عذاب خدای، «و قولوا قولاً سدیداً»^(۷۰) و میگوئید آن سخن راست
پاک درست.

«یصلح لکم اعمالکم» تا کارهای شما باز سازد و باصلاح آرد، «و یغفر لکم
ذنوبکم» و گناہان شما را بیامرزد، «ومن یطع الله و رسوله» و هر که فرمان برد
خدایرا و رسول اورا، «فقد فاز فوزاً عظیماً»^(۷۱) وی رست رستنی بزرگ و پیروز
آمد پیروزی بزرگوار.

« انا عرضنا الامانة » ما عرضه كردیم امانت دین، « علی السموات والارض و الجبال » بر آسمانها و زمینها و کوهها، « فایس ان یحملنها » باز نشستند از برداشت آن [و کثر رفتن در آن و راست باز نیامدن در آن]، « و اشفقن منها » و ترسیدند از آن [و تا و ان آن]، « و حملها الانسان » و آدم فرا ایستاد و در کسردن خویش کرد، « انه کان ظلوماً جهولاً »^(۷۲) که این آدمی ستمکار و نادان است تا بود.

« لیعذب الله المنافقین و المنافقات » تا عذاب کند الله منافقان را مردان و زنان، « و المشرکین و المشرکات » و انباز کیران را مردان و زنان، « و یتوب الله علی المؤمنین و المؤمنات » و با خود آورد و بپذیرد مؤمنان مردان و زنان، « و کان الله غفوراً رحیمًا »^(۷۳) و الله آمرز کار است بخشاینده همیشه.

النوبة الثانية

قوله :- « یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبی... » الایة - سبب نزول این نهی و نزول این آیه آن بود که : رسول خدا (ص) و لیمه یی ساخت از بهر زینب که تجویل کرده بود و جمعی بسیار از یاران بران و لیمه خوانده، انس مالک گفت : رسول خدا مرا فرمود که رو هر که را بینی از یاران برخوان. گفتا رفتم و خواندم، و یاران جوق جوق^(۱) می آمدند و طعام می خوردند و باز می گشتند. بعاقبت گفتم : یا رسول الله ما اجد احداً ادعوه - کس نماند که او را نخواندم. آنکه طعام برداشتند و قوم متفرق شدند، سه کس در خانه رسول (ص) بماندند و دراز نشستند و از سخنها می پرسیدند و سر گذشتها باز می گفتند، رسول (ص) خدا میخواست که ایشان برخیزند و شرم میداشت که بگفتی، یک بار و دوبار از خانه بیرون شد بخانه عایشه و غیر آن و باز می آمد و انتظار برخاستن ایشان میکرد، در آن حال جبرئیل آمد و این آیه آورد، آنجا که گفت : « و الله لایستحیی من الحق »، رسول خدا برایشان خواند و ایشان برخاستند و بیرون شدند.

ابن عباس گفت : قومی مسلمانان گاه گاه بخانه رسول (ص) می شدند و طعام می خوردند ، و پیش از رسیدن آن طعام می رفتند و دراز می نشستند تا طعام فرارسد ، رسول خدا باین سبب رنجور دل می شد و شرم می داشت که ایشانرا از آن منع کند تا آیت فرو آمد که : « یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام » ای الا ان تدعوا الی طعام فیؤذن لکم فتأكلوه .

« غیر ناظرین اناه » یعنی - غیر منتظرین حین نضجه وادرا که « انی » و « انی » لغتان مثل : الی و الی ، و معاً و معاً ، والآء جمعه مثل : الآء و الامعاء ، يقال : انی الحمیم - اذا انتهى حرّه ، و انی ان یفعل کذا ، ای - حان . و فیه لغتان : انی ، یأنی و آن ، یئن ، مثل : حان یحین .

« ولكن اذاعیتهم فادخلوا فاذا طعمتم » ای - اکلتم الطعام

« فانتشروا » - تفرقوا و اخرجوا من منزله .

« و لامستانسین » ای - و لاطالبین الانس لحدیث . و محله خفض مردود علی قوله :

« غیر ناظرین اناه » .

« و لامستانسین لحدیث ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی

من الحق » ای - لا یتروک تادیبکم و بیان الحق حیاء . روی ان اسماعیل بن ابی حکیم

قرئت بین یدیه هذه الایة ، فقال : هذا ادبٌ ادب الله به الثقلاء . وقال ابن عایشة : حسبک

فی الثقلاء ان الله تعالی لم یحتملهم .

« و اذا سألتموهن متاعاً فسئلوهن من وراء حجاب » - عمر خطاب بمسجد رسول

بر گذشت و رسول (ص) را دید . با زنان خویش در مسجد ، عمر گفت با زنان رسول :

احتجبن فان لکن علی النساء فضلاً کما ان لزوجکن علی الرجال الفضل - از مردان

در حجاب باشید که شما را بر زنان امت فضل است و افزونی ؛ همچنان که شوهر شما

را رسول خدا صلوات الله علیه فضل است بر عالمیان . بروایتی دیگر زینب گفت :

یا بن الخطاب انک لتغار علینا و الوحی ینزل فی بیوتنا - تو بر ما غیرت می بری با ینج

می فرمائی ، و وحی الله در خانه ما فرود می آید ، یعنی که اگر مراد الله بود خود فرماید و حاجت بغیرت تو نباشد ، تا درین حدیث بودند بر وفق قول عمر آیت حجاب آمد :

« و اذا سألتموهنّ متاعاً فسلوهنّ من وراء حجاب »

« ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهنّ » - بعد از آیت حجاب هیچ کس را روا نبود که در زنی از زنان رسول نکرستید اگر در نقاب بودی یا بی نقاب . عمر خطاب بعد از آن میگفت : و افقنی ربی فی ثلثة ، قلت : یا رسول الله لو اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی ، فانزل الله تعالی : « واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی » ، و قلت : یا رسول الله انه یدخل علیک البر و الفاجر فلو امرت امهات المؤمنین بالحجاب ، فانزل الله آیه الحجاب ، قال : و بلغنی بعض ما عاتب رسول الله نساءه ، قال : فدخلت علیهنّ فجعلت استقرّ بهنّ واحدة واحدة ، قلت : و الله لتنتهین او لیبدلنّه الله ازواجاً خیراً منکنّ ؛ حتّی اتیت علی زینب ، فقالت : یا عمر اما کان فی رسول الله ما یعظ نساءه حتّی تعظهنّ انت ؟ فخرجت فانزل الله تعالی : « عسی ربّه ان یتبدلّه ازواجاً خیراً منکنّ ... » الایة . وعن مجاهد ان رسول الله (ص) کان بطعم و معه اصحابه فاصابت ید رجل منهم ید عایشه و کانت معهم ، فکرمه النبی (ص) ذلک فنزلت آیه الحجاب . قال انس : کنت ادخل علی رسول الله (ص) بغیر اذن فجئت یوماً لادخل ، فقال : مکانک یا بنی قد حدث بعدک ان لا تدخل علینا الا باذن .

« ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهنّ » من الريب .

« و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ، لیس لکم اذاه فی شیء من الاشیاء .

« ولا ان تنکحوا ازواجاً من بعده ابدأ » - هذا اذا دخل بهنّ . وتزوج رجل من المؤمنین امرأة کان تزوّج بها رسول الله و طلقها ولم یکن دخل بها ، فاراد عمر ان یقتله فاقام الرجل البیّنة علی ان رسول الله لم یکن دخل بها فذکر ان عمر حلق رأسه و احیته . وروی معمر عن الزهری ان العالیة بنت ظبیان الّتی طلق النبی (ص) تزوّجت رجلاً و ولدت له ، و ذلک قبل تحریم ازواج النبی (ص) علی الناس . و اما حفصة بنت عمر فان رسول الله طلقها ثم راجعها ، جاءه جبرئیل فنال له : ان ربک یقرئک السلام و یقول :

ان حفصة صوّامةٌ قوّامةٌ و أنّها زوجتک فی الجنة ؛ فراجعها .

« انّ ذلکم کان عندالله عظیماً » - هذا الوعيد راجع علی من یؤذی رسول الله و علی من یرید ان ینکح احداً من ازواجه من بعده ، و کلن رجلٌ قال : ان مات رسول الله نکحت عایشة ، قال مقاتل بن سلیمان هو طلحة بن عبید الله .

« ان تبدوا شیئاً او تخفوه فان الله کان بکلّ شیءٍ علیماً » - کان هذا و عیدٌ للرجل الذی تمنى نکاح عایشة و لما نزلت آية الصجاب قال : الآباء و الابناء و الاقارب و نحن ایضاً نکلمهنّ من وراء حجابٍ ، فانزل الله عزوجل :

« لاجنّاح علیهنّ فی آبائهنّ » یعنی - لاثم علیهنّ فی ترک الاحتجاب من هؤلاء . وقال مجاهد فی وضع جلابیبهنّ عندهم .

و قوله : « و لانسائهنّ » اراد به النساء المسلمات حتّی لا یجوز للکتابیات الدّخول علیهنّ و التکشف عندهنّ و قيل : هو عامٌ فی المسلمات و الکتابیات ، و انما قال : « و لانسائهنّ » لانّهنّ من اجناسهنّ و لم یذكر العمّ و الخال لانّهما داخلان فی الآباء قدعدّ الله عزوجل العمّ اباً و الخالة امّاً فی القرآن .

« و لاما ملکت ایمانهنّ » - اختلفوا فی انّ عبد المرأة هل یكون محرماً لها ام لا ؟ فقال قومٌ : یكون محرماً لها لقوله عزوجل : « او ما ملکت ایمانهنّ » . وقال قومٌ : هو کالاجانب ، والمراد من الایة : الاماء دون العبیّد .

« و اتقین الله » ان یرا کنّ غیر هؤلاء .

« انّ الله کان علی کلّ شیءٍ » من اعمال العباد « شهیداً » .

« انّ الله و ملائکته یصلّون علی النّبی » - قال ابن عباس : یعنی - انّ الله یرحم و یثنی علیه و الملائكة یدعون له و یستغفرون له . قال ابو العالیة : صلاة الله ثناؤه علیه عند الملائكة و صلوة الملائكة الدّعاء له .

« یا ایّها الذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً » - این امری است مطلق که اُمّت را فرمودند : بدرود دادن بروی و سلام کردن بروی . سلام آنست که مؤمنان در

تشهد نماز میگویند: «السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته». و درود آنت که میگویند در آخر نماز که: «اللهم صل على محمد و على آل محمد» كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم وبارك على محمد و على آل محمد كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميدٌ مجيدٌ».

قال كعب بن عجرة: سألت رسول الله (ص)، فقلنا: يا رسول الله كيف الصلوة عليكم اهل البيت؟ فان الله قد علمنا كيف نسلم. قال: «قولوا: اللهم صل على محمد و على آل محمد» كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميدٌ مجيدٌ، اللهم بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميدٌ مجيدٌ». و عن ابي حميد الساعدي انهم قالوا: يا رسول الله كيف نصلي عليك؟ فقال رسول الله: قولوا اللهم صل على محمد و ازواجه و ذريته كما صليت على ابراهيم، و بارك على محمد و ازواجه و ذريته كما باركت على ابراهيم انك حميدٌ مجيدٌ». و عن ابي سعيد الخدري قال: قلنا يا رسول الله هذا السلام عليك قد علمنا، فكيف الصلوة؟ قال: «قولوا: اللهم صل على عبدك ورسولك كما صليت على ابراهيم، و بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على ابراهيم». و عن عبد الله بن مسعود قال: اذا صليتم على النبي (ص) فاحسنوا الصلوة عليه فانكم لاتدرون لعل ذلك يعرض عليه، قالوا: فعلمنا قال: قولوا اللهم اجعل صلواتك و رحمتك و بركاتك على سيد المرسلين و امام المتقين و خاتم النبيين محمد عبدك و رسولك امام الخير و قائد الخير و رسول الرحمة، اللهم ابعثه مقاماً محموداً يغبطه به الاولون و الآخرون، اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميدٌ مجيدٌ». و قال (ص): «حيوتى خير لكم تحدثون و نحدث لكم و وفاتى خير لكم تعرض على اعمالكم فما كانت من حسنة حمدت الله عليها و ما كان من سيئة استغفرت الله لكم فاذا صليتم على فاحسنوا الصلوة فانكم تعرضون على باسمائكم و اسماء آبائكم و عشائركم و اعمالكم». و قال (ص): «صلوا على اينما كنتم من الارض فان صلواتكم تبلغنى». و عن ابن عباس قال: ليس

احدٌ من امة محمد (ص) یسلم علیه و یصلی علیه الابلغه فلان یسلم عليك و یصلی عليك.
 قال یزید الرقاشی : ملکٌ موکّل برسول الله (ص) اذا صلی علیه احدٌ قال صلی عليك من
 امتك فلان بن فلان . وعن اوس بن اوس الثقفی قال : قال رسول الله (ص) : « اکثروا
 علی الصلوة فی يوم الجمعة فان صلاتکم معروضة علی » ؛ قالوا : یا رسول الله کیف تعرض
 عليك و قد ارمیت ؟ یعنی بلیت ، قال : « ان الله حرّم علی الارض ان تأکل اجساد الانبیاء » .
 و عن ابی هريرة عن النبی (ص) قال : « ما من احد یسلم علیّ الا ردّ الله الیّ روحی حتّی
 اردّ علیه السلام » ، قال : « و الذی نفسی بیده ما منکم احد یسلم علیّ اذا متّ الا جاءنی
 جبرئیل فقال یا محمد هذا فلان بن فلان بن فلان فیرفع لسی فی النسب حتّی اعرفه
 فاقول : نعم ، فيقول : هو یقرأ عليك السلام و رحمة الله ، فاقول : و علیه السلام و رحمة الله
 و بركاته » ، و فی رواية اخرى قال : یا محمد صلی عليك فلانٌ کذا و کذا ، قال :
 فیصلی الرب علی ذلك الرجل بکّل واحدٍ عسراً . و عن عبد الرحمن بن عوف قال :
 قال رسول الله (ص) : « لقیّت جبرئیل علیه السلام فبشّرنی ان الله تبارک و تعالی یقول :
 من صلی عليك صلیت علیه و من سلم عليك سلمت علیه ، فسجدت لله شکراً » . و عن
 سعید بن عمر الانصاری ^(۱) عن ابيه و کان بدریّاً عن النبی (ص) قال : « ما صلی علیّ عبدٌ
 من امتی صلوةً صادقاً بها من قبل نفسه الا صلی الله علیه و سلم بها عشر صلواتٍ و کتب
 له بها عشر حسناتٍ و رفعه بها عشر درجاتٍ و محّا عنه بها عشر خطیئاتٍ » .
 قوله : « یا ایّها الذین آمنوا صلّوا علیه ، ای - ادعوا له بالرحمة ، و سلّموا تسلیماً »
 ای - حیّوه بتحيّة الاسلام .

« انّ الذین يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدّنيا و الاخرة و اعدّ لهم عذاباً
 مهیناً » ، معنی آیت آنست که ایشان که می رنجانند خدا را جلّ جلاله و رسول او را
 علیه السلام ، الله و را ایشان لعنت کرد در دو جهان . ابن عباس گفت : ایشان سه قوم اند
 که ایذاء الله خواستند ، جهودان و ترسایان و مشرکان . جهودان گفتند : « عزیر ابن الله ،
 یدالله مغلوله » ، ان الله فقیرٌ و نحن اغنیاء » . ترسایان گفتند : « المسیح ابن الله ، ثالث

ثلاثة . مشرکان گفتند: الملائكة بنات الله والاصنام شر كأؤ. همانست که مصطفی (ص) گفت حکایت از کرد کار جل جلاله : « شتمنی ابن آدم يقول اتخذ الله ولداً و أنا الاحد الصمد الذي لم الد ولم اولد ولم يكن لي كفوا احد » . و قال تعالى : « يؤذيني ابن آدم يسب الدهر و أنا الدهر بيدى الامر اقلب الليل و النهار » . عكرمه گفت : اصحاب تصاویر اند خلقتی و صورتی که رب العالمین بافرینش آن متفرد است و جز بقدرت الهیت وجود آن ممکن نیست ، ایشان میخواهند که مثل آن در وجود آرند ، و مصطفی (ص) فرموده : « لعن الله المصورين » . و قال (ص) : « يقول الله تعالى : و من اظلم ممن ذهب يخلق كخلقى فليخلفوا ذرةً وليخلقوا حبةً و رصعيرةً » . و گفته اند : محتمل است که اينذاء الله بمعنى الحاد بود در اسما و صفات الله كقوله تعالى : « و ذروا الذين يلحدون فى اسمائه » : و گفته اند : درین آیت اضمار است يعنى - يؤذون اولياء الله ، فحذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه كقوله : « واسئل القرية » اى - اهل القرية .

سياق این سخن بر عادت خلق و تعارف مردم است ، ورنه جناب جبروت احدیت و درگاه عزت الهیت مقدس است و منزّه از آن که خلق بوی اذی رسانند ، یا خود کسی را رسد که اندیشه کند یا تواند . اما اذی رسول از جهت کفار آنست که در بدایت اسلام دندانهایش می شکستند و او را می زدند و خاک بروی می ریختند و پلیدی بر مهر نبوت می انداختند و او را ساحر و کاهن و مجنون می گفتند . عبدالله مسعود گفت : دیدم رسول خدا (ص) را که در مسجد حرام در نماز بود سر بر سجود نهاده که آن کافری بیامد و شکنجه شتر میان دو کتف وی فرو گذاشت ، رسول همچنان در سجود بخدمت الله ایستاده و سر از زمین برنداشت تا آنکه که فاطمة زهرا بیامد و آن از کتف وی بینداخت و روی نهاد در جمع قریش و آنچه سزای ایشان بود گفت ، و رسول خدا چون نماز بگزارد ، روی سوی آسمان کرد و گفت : اللهم عليك بقریش ، اللهم عليك بعمر و بن هشام و عتبة بن ربيعة و شيبه بن ربيعة و الوليد بن عتبة و امية بن خلف و عتبة بن ابي معيط . عبدالله مسعود گفت : بآن خدایی که وحدانیت و فردانیت صفت اوست

که این جماعت را دیدم روز بدر کشته و در چاه بدر انداخته و رسول خدا گفت :
 اتبع اصحاب القلب لعنة . و عن عائشة قالت : يا رسول الله هل اتى عليك يومٌ كان
 أشد من يوم أحد ؟ فقال : لقد لقيت من قومك وكان أشد ما لقيت منهم يوم العقبة اذ عرضت
 نفسي على ابن عبد ياليل ابن عبد كلال فلم يجبنى الى ما اردت فانطلقت وانا مهمومٌ
 على وجهي فلم استفق الا بقرن الثعالب فرفعت رأسي فاذا انا بسحابةٍ قد اظلمتني فنظرت
 فاذا فيها جبرئيل فنا داني فقال ان الله سمع قول قومك وما ردوا عليك وقد بعث اليك ملك
 الجبال فتأمره بما شئت فيهم ، قال فنا داني ملك الجبال و سلم على ثم قال : يا محمد ان
 الله قد سمع قول قومك و انا ملك الجبال و قد بعثني ربك اليك لتأمرني بامرك ان شئت
 ان اطبق عليهم الاخشبين ، فقال رسول الله (ص) : ارجوا ان يخرج الله من اصلاهم من
 يعبد الله وحده لا يشرك به شيئاً .

« و الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ » يَقْعُونَ فِيهِمْ وَيُرْمُونَهُمْ بِغَيْرِ جَرَمٍ .

« بغير ما اكتسبوا » یعنی - من غیر ان عملوا ما اوجب اذاهم .

« فقد احتملوا بهتاناً واثماً مبيناً » - قال مقاتل : نزلت في علي بن ابي طالب (ع)

و ذلك ان ناساً من المنافقين كانوا يؤذونه . وقيل : نزلت في شأن عائشة و في بعض الآثار :
 « ايّاكم و اذى المؤمن فانه حبيب ربه احب الله فاحبه و غضب لربه فغضب الله له و ان الله
 يحوطه و يؤذي من يؤذيه » .

ضحاك و كلبى گفتند : اين آيت در شأن قومی منافقان فرو آمد ازین زانيان و

فاجران که هر شب بيرون می آمدند و در کويهای مدینه براه کنیزکان که بطلب آب
 بيرون آمده بودند يا بقضاء حاجت ؛ و تعرض آن کنیزکان می کردند و در میان ایشان آزاد زنان
 می بودند که از تعرض آن منافقان رنجور می گشتند و هر چند که آن منافقان در طلب آن کنیزکان
 بر می خاستند اما آزاد زن و کنیزك از هم باز نمی شناختند که زی ایشان و کسوت ایشان
 هر دو یکسان بود ، آن آزاد زنان این قصه با شوهران خویش باز گفتند و کراهیت نمودند
 و شوهران بار رسول خدا باز گفتند و رب العزة در شأن ایشان این آيت فرستاد ، پس آزاد زنان را

نهی کردند که بشبه کنیزکان روی گشاده از خانه بیرون آیند ایشان را فرمودند تا کلبه‌های
سیا مدرس کشیدند و بچادرها رویهای خود پوشیدند و در شأن ایشان این آیت فرستادند که:
«یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن»
جمع الجلبات و هو الملاءة الّنی تشتمل بها المرأة فوق الدرع و الخمار . یعنی - برخین
اردیتهن و ملاحفهن فیتقنن بها و یغطین رؤسهن و وجوههن الا عیناً واحدة .

«ذلك ادنی ان يعرفن» انهن حرّات .

«فلا یؤذین» و لا یتعرض لهن .

«وكان الله غفوراً» لما سلف من ترك التستر .

«رحیماً» بهن اذا سترهن و صانهن . قال انس : مرّت جارية بعمر بن الخطاب

متقمّعة فعلاها بالدرّة و قال : یا لكاع انتشبهین بالحرّات ؟ القی القناع .

«لئن لم ينته المنافقون» عن فاقهم .

«و الذين فی قلوبهم مرض» ای - فجور و هم الزناة .

«و المرجفون فی المدينة» بالكذب و الباطل ، المرجف - الكذاب . قومی منافقان

پیوسته در مدینه ارجافهای باطل میکردند و دروغها میگفتند در حقّ غازیان و لشکر اسلام

که ایشانرا بکشتند و از دشمن بهزیمت شدند ، ایشانرا بشکستند و دشمن زور گرفتند ، ازین

جنس ارجافها می افکندند تا در حقّ ایشان این آیت آمد . و قال الکلبی : كانوا یحبّون

ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا و یفشوا الاخبار .

«لنغریبک بهم» ای - لنحرشک بهم و لنسلطنک علیهم حتی تقتلهم و تخلی عنهم

المدينة . قال محمد بن سیرین : فلم ينتهوا و لم یغفر الله بهم . العفو عن الوعيد جائز

لا یدخل فی الخلف .

«ثم لا یجسّاورونک» فیها ، ای - لا یسا کنونک فی المدينة «الاقلیلاً» حتی

یخرجوا منها .

«ملعونین» ای - مطرودین ، «اینما ثقفوا» و جدوا و ادرکوا «اخذوا و قتلوا

تقیلاً ، ای - المحکم فیہم هذا على جهة الامر به .

« سنّة الله » ای - کسنّة الله ، « فی الذین خلوا من قبل ، من المنافقین و الذین فعلوا مثل فعل هؤلاء .

« و لن تجد لسنة الله تبديلاً » - يقال : هاتان الآيتان فی الزنادقة يقتلهم اهل کّل ملّة فی الدنيا .

« یسئلك الناس عن الساعة قل انما علمها عند الله و ما یدریک » ای - ایّ شیء یملك امر الساعة و متى یمکن قیامها ؟ ای - انت لا تعرفه .
« اعلّ الساعة تكون قریباً » .

« ان الله لعن الکافرين و اعدّ لهم سعيراً ، خالدين فیها ابدأ لا یجدون و لیاً و لانصیراً » .

« يوم تقلّب و جوههم فی النار ، ظهراً ابطن حین یسبحون علیها .
« یقولون یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول ، فی الدنيا . الالف الزائدة فی « الرسول » و بعدها فی « السبیل » لانی اواخر آیات السورة الف ، و العرب تحفظ هذا فی خطبها و اشعارها .
« و قالوار بنا انا اطعنا سادتنا » - قرأ ابن عامر و یعقوب : ساداتنا بكسر التاء و لف قبلها علی جمع الجمع ، « و کبر آء نافضلّونا السبیل » .
« ربنا آتہم ضعفین من العذاب » ای - ضعفی عذاب غیرہم « و العنہم لعناً کبیراً »
قرأ عاصم بالباء و الباقون بالتاء لقولہ : « اولئک علیہم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین » و هذا یشهد لکثرة « ای - مرّة بعد مرّة » .

محمد بن ابی السری مردی بود از جمله نیکمردان روزگار ، گفتا بخواب نمودند مرا کہ : در مسجد عققلان کسی قرآن میخواند باینجا رسید کہ « و العنہم لعناً کبیراً » ، من گفتیم : « کثیراً » وی گفت : « کبیراً » ، باز نگرستم رسول خدا را دیدم در میان مسجد کد قصد منار داشت فراپیش وی رفتم گفتم : السلام علیکم یا رسول الله استغفر لی ، رسول از من برگشت ، دیگر باره از سوی راست وی در آمدم گفتم : یا رسول الله استغفر لی - از بہر من آمرزش بخواه ، رسول اغراض کرد ، برابر وی بایستادم گفتم : یا رسول الله سفیان بن عیینہ مرا

خبر کرد از محمد بن المنکدر از جابر بن عبدالله که هرگز از تو چیزی نخواستند که گفتی «لا»؛ چونست که سؤال من رد میکنی و مرادم نمی‌دهی؟ رسول خدا تبسمی کرد، آنکه گفت: «اللهم اغفر له»، پس گفتم: یا رسول الله میان من و این مرد خلاف است، او میگوید «والعنهم لعناً کبیراً» و من میگویم «کثیراً»، گفتا رسول همچنان بر مناره می‌شد و میگفت: «کثیراً کثیراً کثیراً».

«یا ایها الذین آمنوا لاتکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله ممّا قالوا، ای طهره الله ممّا قالوا» و کان عند الله وجیباً ای - کریماً ذاجاه و قدر کما قال ابن عباس: کان حظیاً عند الله لایسئل شیئاً الا اعطاه. و قال الحسن: کان مستجاب الدعوة محبباً مقبولاً.

خلافت میان علمای تفسیر که آنچه رب العزّة فرمود: «آذوا موسی، موسی را رنجانیدند، او را بچه رنجانیدند؟ و باین معنی خبر مصطفی است (ص) بروایت بوهریره گفت: بنوا اسرائیل چون غسل میکردند یکدیگر را برهنه میدیدند و خویشتن را از چشم نگرنده نمی‌پوشیدند، و موسی مردی کریم بود شرمگن، نخواستی که کسی او را برهنه بیند، بخلوت غسل کردید^(۱) و خویشتن را از نظر مردم پوشیده و کشیده داشتید^(۲)، بنوا اسرائیل او را طعن کردند گفتند: ما تستر هذا التستر الامن عیب بجلده اما برص و اما ادره و اما آفة. رب العالمین خواست که او را از آن عیب که بروی بستند پاک گرداند، روزی تنها غسل میکرد در آن خلوت گاه جامه از تن بر کشید و بر سر سنگ نهاد و در آب شد، چون از غسل فارغ گشت و قصد جامه پوشیدن کرد؛ آن سنگ بقدرت الله برفت و جامه وی ببرد و موسی برهنه از قفای سنگ میدوید و میگفت: ثیابی یا حجر! ثیابی یا حجر! تا ببرد و موسی برهنه در انجمن بنی اسرائیل شد و ایشان موسی را برهنه بدیدند که در وی هیچ عیب نبود از آنچه میگفتند، پس آن سنگ بایستاد و موسی جامه در پوشید و آن سنگ را بعصای خود میزد، بوهریره گفت فوالله انّ بالحجر لندباً من اثر ضربه ثلثاً او اربعاً او خمساً

اینست که رب العالمین فرمود : « فَبَرَّأَ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا » .

ابو العالیة گفت : ایذاً موسی آن بود که **قارون** آن موسسه را بمزد گرفت تا بر موسی فجور و ناسزا بزند ؛ و رب العالمین او را از آن معصوم داشت ، و این قصه در سورة القصص رفت ، و قیل : ایذاؤهم ایاہ انہ لتمامات **هرون** فی التبیہ اذعوا علی **موسی** انہ قتله ، و ذلك فیما روی عن **علی بن ابی طالب (ع)** فی قول الله عزوجل : « لَانْكَوْنُوا كَالَّذینِ آذَوْا موسی » ، قال : صعد **موسی** و **هرون** علیهما السلام الجبل فمات **هرون** ، فقالت بنو اسرائیل : انت قتلتہ و كان اشدّ حبّاً لنا منك و الین لنا منك ، فآذوه بذلك فامر الله عزوجل الملائكة فحملته حتی مروا به علی بنی اسرائیل و تكلمت الملائكة بموته حتی عرف بنو اسرائیل انہ قدمات ، فبرّأه الله من ذلك فانطلقوا به فدفنوه فلم یطلع علی قبره احدٌ من خلق الله الا الرّحم فجعله الله اصمّ ابکم . روی عن **عبدالله بن مسعود** قال : قسم النبی (ص) قسماً فقال رجلٌ : انّ هذه القسمة ما ارید بها وجه الله ، فاتی النبی (ص) فاخبرته فغضب حتی رأیت الغضب فی وجهه ثم قال : « یرحم الله **موسی** قد اودی با کثر من هذا فصبر » .
 « یا ایها الذین آمنوا اتّقوا الله و قولوا قولاً سدیداً صواباً حقاً مستقیماً » .
 قال **عكرمة** : هو شهادة ان لا اله الا الله سدّت بین الكفر و الاسلام و بین الجنة و النار .
 « یصلح لکم اعمالکم » قال **ابن عباس** : ای یتقبل حسناتکم و قال مقاتل : یركّ اعمالکم .

« و یغفر لکم ذنوبکم » ، و قالوا فی تفسیر قوله فی سورة محمد : « واصلح بالهم » سیهیدیم و یصلح بالهم ، یضمن عنهم التبعات و یرضی عنهم الخصوم .
 « و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزاً عظیماً » ای - ظفر بالخیر کله .

« انّا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال » - **ابن عباس** گفت : امانت ایدر حدود دین است و فرایض شرع و طاعت الله . **ابن مسعود** گفت : پنج نماز است بوقت خویش گزاردن و زکوة مال دادن و روزه ماه رمضان داشتن و حج کردن و سخن راست گفتن و اوام^(۱) گزاردن و در پیمانہ و ترازو راستی و عدل بجای آوردن و

و دیقته‌ها بر اُمت نگه داشتن . زید بن اسلم گفت : امانت اینجا سرائر طاعات است و خفیات شرع که خلق را بر آن اطلاع نبود کالنیات فی الاعمال و الطهارة فی الصلوة و تحسین الصلوة فی الخلوة و کالصیام و الغسل من الجنابة . روى عن ابی الدردآء قال : قال رسول الله (ص) : « خمسٌ من جاءَ بهنَّ يومَ القيمةِ معَ ایمانٍ دخلَ الجنةَ : من حافظَ علی الصلوات الخمس و وضوئهنَّ و رکوعهنَّ و سجودهنَّ و موافقتهنَّ ، و اعطى الزکوة من ماله طیب النفس بها ، و کان یقول : وایم الله لا یفعل ذلك الا مومن ، و صام رمضان و حج البيت ان استطاع الی ذلك سبیلاً و ادى الامانة . قالوا : یا ابا الدردآء و ما اداء الامانة ؟ قال : الغسل من الجنابة فان الله عزوجل لم یأمن ابن آدم علی شیءٍ من دینہ غیره . و قال عبد الله بن عمرو بن العاص : اوّل ما خلق الله من الانسان فرجه ثم اتم خلقته ، و قال له : هذه امانةٌ استودعتکها ، فالفرج امانةٌ و الاذن امانةٌ و العین امانةٌ و الید امانةٌ و الرجل امانةٌ ، لا ایمان لمن لا امانة له .

این امانتها بر اختلاف علما که گفتیم ، رب العالمین عرضه کرد بر اعیان آسمانها و زمین و کوهها و فرا پیش ایشان نهاد گفت : توانید که این امانت بر دارید و در آن راست روید و بوفای آن باز آئید ؟ ایشان گفتند و ما را از برداشت آن و نگه داشت آن چه آید و چه بود ؟ گفت : اگر نیک آئید و راست روید ثواب و عطا یابید ، و اگر بد آئید و کثر روید بعذاب و عقوبت رسید . ایشان گفتند : لا ، یارب نحن مسخرات لامرک لانرید ثواباً و لاعقاباً . این سخن نه از معصیت و مخالفت گفتند بلکه از خوف و خشیت گفتند و تعظیم دین الله ترسیدند از تاوان و از راست باز نیامدن در آن ، و رب العزة این عرض که کرد از روی تخیر کرد نه از روی الزام که اگر الزام بودی از ایشان امتناع نبودى و هر چند جمادات بودند رب العزة در قرآن ایشانرا خضوع و سجود و خشیت و طاعت اثبات کرد قال الله تعالى : « الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض ، و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر . . . » الاية ؛ و قال تعالى للسموات و الارض : « اثبتا طوعاً او کرهاً ، قالتا اتینا طائعين . » و قال للحجارة : « و ان

منها لما يهبط من خشية الله . قومی علما گفتند : رب العزة عقل و فهم در آن جمادات مرگب کرد ، آنکه که امانت بر ایشان عرضه کرد تا ایشان بعقل و فهم خطاب شنیدند و جواب دادند . قومی گفتند : عرض امانت بر اهل آسمان و زمین بود نه اعیان آسمان و زمین هذا كقوله : « واسئل القرية » یعنی اهل القرية . و قول صحيح آنست که اول گفتیم و علماء سلف و تابعین بر آن اند .

قوله : « فابین ان یحملنها واشفقن منها » ای - خفن من الامانة ان لا یؤدینہا فملحن العقاب . « و حملها الانسان » یعنی آدم علیه السلام . چون آسمان و زمین بترسیدند از پذیرفتن امانت و باز نشستند از برداشت آن ، رب العزة آدم را گفت : « انی عرضت الامانة على السموات والارض والجبال فلم تطعها فهل انت آخذها بما فیها » ای آدم امانت دین و طاعت بر آسمان و زمین و کوه عرضه کردم و طاقت پذیرفتن آن نداشتند ، تو آنرا برداری و پذیری ؟ آدم گفت : یارب و ما فیها ؟ بار خدایا در آن پذیرفتن و برداشتن مرا چه بود ؟ گفت : « ان احسنت جوزیت و ان اساءت عوقبت » اگر نیکو کردار باشی ثواب یابی و اگر بد کردار باشی عقوبت بینی . آدم بخدمت و طاعت بنده وار در آمد گفت : بین اذنی و عاتقی - بر داشتم میان گوش و دوش خویش . رب العالمین فرمود : اکنون که برداشتی ترا در آن معونت و قوت دهم ، اجعل لبصرك حجاباً فاذا خشيت ان ينظر الى ما لا يحلّ لك فارخ حجابہ و اجعل لسانك لحیين و غلقاً فاذا خشيت ان يتكلم بما لا يحلّ فاغلق و اجعل لفرجك لباساً فلا تكشفه على ما حرمت عليك . قال مجاهد : فما كان بين ان یحملنها و بین ان خرج من الجنة الامقدار ما بین الظاهر و العصر . زجاج گفت و جماعتی اهل معانی که : حمل امانت خیانت است در امانت يقال : فلان حمل الامانة ، ای - اثم فیها بالخيانة ، و منه قوله تعالى : « ولنحمل خطاياكم و ما هم بحاملين من خطاياهم من شيء » ، و حملك السيئة ان تتقلدها و تبوء بها ثمها . گفتند : امانت در حق بنی آدم ادای فرایض است و امثال امر و نهی چنانکه گفتیم و امانت در حق آسمان و زمین و کوهها خضوع است و طاعت ، پس گفت : « فابین ان

یحملنها ، آسمان و زمین و کوه سروا زدند و باز نشستند از آن که در آن خیانت کنند ، یعنی که امانت خویش بگزاردند و خضوع و طاعت که برایشان نهادند بجای آوردند «فالتا اتینا طائعين» ، و بنی آدم در امانت خویش خیانت کردند و بوفای عهد باز نیامدند . حسن گفت : برین تأویل انسان درین موضع کافر است و منافق فانهما حملا الامانة ای - خانافیه . و روی عن ابن مسعود قال : مثلت الامانة لصخرة ملقاة ودعيت السموات و الارض و الجبال اليها فلم يقربوا منها و قالوا لانطق حملها و جاء آدم من غير ان دعي و حرك الصخرة و قال لو امرت بحملها لحملتها فقلن له احمل فحملها الى ركبتيه ثم وضعها و قال لو اردت ان ازداد لزدت فقلن له احمل فحملها الى حقوه ثم وضعها و قال و الله لو اردت ان ازداد لزدت فقلن له احمل فحملها حتى وضعها على عاتقه فاذا اراد ان يضعها قال الله تعالى : «مكانك فائنها في عنقك و عنق ذريتك الى يوم القيمة» .

«انه كان ظلوماً جهولاً» - قال ابن عباس : ظلوماً لنفسه جهولاً بامر الله و ما احتمل من الامانة . و قال الكلبي : ظلوماً حين عصي ربه جهولاً لا يدري ما العقاب في ترك الامانة . و قال مقاتل : ظلوماً لنفسه جهولاً بعاقبة ما حمل .

سدي گفت : قصه عرض امانت آنست که آدم صفي صلوات الله عليه چون بزمین آمد ، رب العزة فرمود : ای آدم مرا در زمین خانه ایست در مکه و آن کعبه است مشرف معظم مقدس ، رو آنجا طواف کن ، چون خواست که بزمین مکه رود آسمان را گفت : احفظی اهلی و ولدی بالامانة ، اهل و عیال و فرزند مرا کوش دار و امانت در آن بجای آر ، آسمان سروا زد و پذیرفت زمین را گفت : همچون سروا زد و پذیرفت ، کوهها را گفت : همچنان سروا زد و پذیرفت ، آنکه قایل را گفت که تو ایشانرا کوش داری و امانت در آن بجای آری ، قایل در پذیرفت و گفت : تذهب و ترجع فتجد اهلك كما يترك . پس آدم برفت چون باز آمد قایل هابیل را کشته بود ، اینست که رب اله لمین فرمود : «انه كان ظلوماً جهولاً» یعنی - قایل حین حمل امانة آدم ثم لم يحفظ له اهله . ليعذب الله المنافقين والمنافقات والمشركين والمشركات ويتوب الله على المؤمنين

و المؤمنات ، فصل الله عزوجل اقسام العبيد تفصيلاً بالغاً حسناً تاماً . مشرك اوست كه امانت نپذیرفت ، منافق اوست كه پذیرفت و نكرارد ، مؤمن اوست كه امانت پذیرفت و بگزارد . قال مقاتل : « ليعذبهم بما خانوا الامانة و نقضوا الميثاق .

» و يتوب الله على المؤمنين والمؤمنات ، يهديهم و يرحمهم بما ادّوا من الامانة . و قال ابن قتيبة : « عرضنا الامانة ، ليظهر نفاق المنافق و شرك المشرك فيعذبهم الله و يظهر ايمان المؤمن فيتوب الله عليه ؛ اي - يعود عليه بالرحمة و المغفرة ان حصل منه تقصير في بعض الطاعات .

» و كان الله غفوراً رحيماً .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم ... » الآية - امرهم بحفظ الادب في الاستيذان و مراعات الوقت و ايجاب الاحترام . ابن خطاب باصحابه رسول است ، می گوید : ای شما كه مؤمنان اید ، انصار نبوت و رسالت و ائمه اهل سعادت شما اید ، ارکان خلائق و برهان ، حقایق شما اید ، عنوان رضای حق و ملوك مقعد صدق شما اید ، اشراف دولت اسلام و اخيار حضرت مصطفى شما اید ، چون بقصد زیارت آن مهتر عالم بیرون آئید و آرزوی مشاهدت در دل دارید ، نكر كه بی دستوری قدم در حرم عزّ و ی تنهید و چون در روید ادب حضرتش بجای آرید ، نمی دانید كه ادب نهایت قال است و بدایت حال ، ادب انتباه مریدانست و عكازة طالبان ، درخت ايمان آب كه خورد و قواعد اسلام كه بنا نهادند ؛ بر نور ادب نهادند ، و هر كه پرورده آداب نباشد او را راه راست نیست و در عالم لا اله الا الله او را قدر و مقدار نیست . حق جل جلاله مصطفى را اول با داب میاراست ؛ پس بخلق فرستاد ، چنانك مصطفى (ص) گفت : « اذنبی ربی فاحسن تأدیبی » . و بدان كه ادب راسه درجه است . درجه عام و درجه خاص و درجه خاص الخاص . درجه عام اشتهار است : درجه خاص استتار است ، درجه خاص الخاص انكسار است .

اول پيدا، ميانه نا پيدا، آخر استهلاك. عام را هر عضوی از اعضای ظاهر ادبی باید؛ و الا هالکن اند، خاص را هر عضوی از اعضای باطن ادبی باید؛ گر از سالکن اند، خاص الخاص را نذمه های اوقات ادب باید. کردند متهوران اند.

«واذا سألتموهن متاعاً فسلوهن من وراء حجاب. ذلكم اطهر لقلوبكم وقلوبهن»
 قلمهم عن مألوف العادة الى معروف الشريعة و مفروض العبادة و بین ان البشر بشر و ان كان من الصحابة ولا ينبغي لاحد ان يأمن نفسه فلهذا اشتد الامر في الشريعة بان لا يخلو رجل بامرأة. قال النبي (ص): «لا يخلون رجل بامرأة فان ثالثهما الشيطان».

«ان تبدوا شيئاً او تخفوه فان الله كان بكل شيء عليم» - چون میدانی که حق تعالی بر اعمال و احوال تو مطلع است و نهان و آشکرای تو میداند و می بیند؛ باری پیوسته بر درگاه او باشی، افعال خود را مهذب داشته با اتباع علم و غذای حلال و دوام ورد، و اقوال خود را ریاضت داده بقراءت قرآن و مداومت عذر و نصیحت خلق، و اخلاق خود پاک داشتن از هر چه غبار راه دین است و سد منهج طریقت چون بخل و ریا و حقد و شره و حرص و طمع. بزرگی را پرسیدند که شرط بندگی چیست؟ گفت: پاکیزه و راستی، پاکیزگی از هر چه آرایش، و راستی در هر چه آرایش، آرایش بخل و ریا و طمع است و آرایش سخا و توکل و قناعت، و کلمه لا اله الا الله بر هر دو مقالت مشتمل است، لا اله نفی آرایش است و الا الله اثبات آرایش، چون بنده گوید لا اله هر چه آرایش است و حجاب راه از بینج بکند، آنکه جمال کلمه الا الله روی نماید و بنده را بصفات آرایش بیاراید و او را آراسته و پیراسته فرا مصطفی برند تا ویرا بامتی قبول کند، و اگر اثر لا اله بروی ظاهر نبود و جمال خلعت الا الله بروی نبیند او را بامتی فرا پذیرد و گوید: سحفاً سحفاً.

«ان الله و ملائکته یصلون علی النبی...» الاية - زهی کرامت و منزلت، زهی منقبت و مرتبت که مصطفی یافت از درگاه احدیت، بدایت درود و ثنا بروی بخلق باز

نکذاشت تا نخست خود گفت و خود مبدا کرد . درود بروی برابر شهادت توحید بنهاد چنانکه در توحید نخست خود مبدا کرد گفت : « شهد الله انه لا اله الا هو » ، آنکه شهادت فریشتگان و مقربان حضرت جبروت در شهادت خود پیوست که : « والملائكة » پس بدرجه سیوم شهادت مؤمنان و اهل دانش یاد کرد که : « و اولو العلم » . همچنین در ثنا و درود **مصطفی** (ص) نخست خود ابتدا کرد آنکه خبر داد از درود فریشتگان آنکه بسومین رتبت مؤمنان را گفت : « صلوا علیه وسلموا تسلیما » ، تا بدانید و دریابید قدر و جاه **مصطفی** بنزدیک خداوند اعلی ، و ازین عجب تر که حق جلّ جلاله خطاب با بندگان در ذکر خود این کرد که : « اذکرونی اذکرکم » - مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم ، نگفت تا شما را ده بار یاد کنم ، چون نوبت بذکر و درود **مصطفی** رسید خطاب این بود که : « لایصلی علیک احدٌ من امتک الاصلیت علیه عشراً » .

در خبر است که : « ماجلس قومٌ مجلساً ففترقوا عن غیر الصلوة علی الاتفرقوا انتن من الجیفة » - معنی آنست که هیچ قوم نباشند در هیچ مجلس که آن مجلس از درود ما خالی که نه ازیشان کنندی بر آید ناخوشر از کند مردار . مفهوم خطاب این خبر آنست که اگر در آن مجلس ذکر و درود **مصطفی** رود آن مجلس معطر و مغنبر گردد و خوش بوی شود ، مجلسی که در آن ذکر وی میرود معطر و خوش بوی می شود ، پس چگونگی دلی که در مهر و محبت وی بود ، سری که در وی خمار شراب عشق او بود ، جانی که درو آرزوی دیدار جمال و کمال او بود ، زبانی که درو ذکر و ثنای او بود ، دولت و کرامت ویرا چه پایان بود و نواخت و عطای او خود چند بود !

« ان الذین يؤذون الله و رسوله ... » - معنی آیت بقول بعضی مفسران آنست که : « يؤذون اولیاء الله » ، چنانکه جای دیگر فرمود : « فلما آسفونا انتقمنا منهم » - یعنی - آسفوا اولیاءنا . و فی الخبر : « مرضت فلم یعدنی عبدي » ، براین تأویل معنی آنست که ایشان که دوستان خدا را رنجانند و رسول او را رنج نمایند ؛ الله برایشان لعنت کرد هم درین جهان و هم دران جهان ، و بروفق این خبر **مصطفی** است حکایت از کرد گاز

قدیم جل جلاله که فرمود : « من آذی لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربة » - هر که دوستی را از دوستان من بیازارد ؛ آن آزارنده جنگ مرا ساخته و از آزار آن دوست جفای من خواسته و از بهر عناد دین من برخاسته ، و هر که جنگ مرا سازد و پرده حیا از پیش دیده براندازد ؛ من ویرا بلشکر انتقام مقهور کنم و او را بخواری اندر جهان مشهور کنم ، هر که در رنج مؤمنی گامی نهد یا دوستی را از دوستان من ببیوده بیازارد ؛ من در دو جهان خصم وی باشم ، در دنیا دوست وی را زندان وی کنم ، زبانیۀ آفات بروی گمارم ، موکل شهوت و نهمت با وی قرین کنم تا ثعبان حرص در سینه وی سر بر آرد ، شادگامی عمر وی را فرو برد تا در دست غارت و سوا س ذلیل و حقیر گردد و روی وی بمنمت و ملامت خلق سیاه شود ، باز بعاقبت علی اذل الوجوه از سرای دنیا بزندان لحد برم و از زندان لحد بدرکات جهنم فرستم ، اینست که رب العالمین فرمود : « لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم » - چون معلوم شد که آنکس که دوست وی را رنجاند عقوبت وی چنین است : اندرین لفظ که : وبضدّها تبیین الاشیاء ، بدان که هر که دوست ویرا نوازد و عزیز دارد ثواب وی چون بود ، چنانک از جهت دوستان مردشمنان ایشانرا خصم است ، مردوستان ایشانرا نوازنده است ، هر که زخمی زد دوستی از دوستان وی از انتقام وی بلائی و هدابی بیند ، هر که دوستی را از دوستان وی بنوازد و عزیز دارد ناچار که از اکرام و انعام وی خلعتی یابد .

روی ان ابن عمر نظریوماً الی الکعبة فقال : ما اعظمک واعظم حرمتک و المؤمن اعظم حرمة عند الله منك ! و اوحی الله الی موسی علیه السلام : « یا موسی لویعلم الخلق اکرامی الفقراء فی محلّ قدسی و دار کرامتی للحسوا اقدامهم و صاروا تراباً یمشون علیهم فوعزّتی و مجدّی و علوی فی ارتفاع مکانی لاسفرنّ لهم عن وجهی الکریم واعتذر الیهم بنفسی و اجعل فی شفاعتهم من برّهم فیّ او آواهم فیّ ولو کان عشراً ، و عزّتی و لاعزّ منی و جلالی و لاجلّ منی انی لاطلب ثارهم ممن ناواهم او عاداهم حتی اهلکة فی الهالکین »
« یا ایّها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً » - قول سدید کلمۀ توحید است

و توحید مایه دین است و اسلام را رکن مهین است ، سر همه علوم توحید است ، مایه همه معارف توحید است ، حاجز میان دشمن و دوست توحید است ، ثبات هفت آسمان و هفت زمین بتوحید است ، نور کونین و عالمین از نور توحید است ، اوّل باران از ابر عنایت توحید است ، اوّل نفس از صبح کرامت توحید است ، اوّل جوهر از صدف معرفت توحید است ، اوّل نشان از وجود حقیقت توحید است . چون توحید درست کردی نظرت همه صورت عبرت گردد ، زبان خزینه حکمت شود ، سمع صدف در امانت گردد ، دل نقطه گاه مشاهدت شود ، سر محطّ رحل عشق گردد . **مصطفی (ص)** فرمود : « التوحید ثمن الجنّة و کفی بالتوحید عبادة » . توحید بهای جنت است و از همه عبادتها توحید کفایت است . توحید نه آنست که او را یکتا گوئی ، توحید حقیقی آنست که او را یکتا شوی ، او جل جلاله فرد است و یگانه ، بنده را فرد خواهد و یگانه ،

مرد یگانه را سر عشق میانه نیست عشق میانه در خور مرد یگانه نیست
یا عشق یا ملامت یا راه عافیت جز جان مرد تیر بلارا نشانه نیست
گر عاشقی سپر را بر روی آب دار ورنه کرانه کن که غمت را کرانه نیست

« انا عرضنا الامانة على السموات و الارض و الجبال ... ، الاية - آدم صفي آن سالک اوّل ، آن چشمه لطف ازل ، آن صندوق اعجوبه های قدرت ، آن حقه لطف حقیقت آن نهال بوستان کرامت ، روز گساری او را در میان مکه و طائف در مهد عهد معارف بداشتند . آن شور بخت شور چشم ابلیس بسوی بر گذشت ، بدست حسد نهاد او را بجنبانید ، اجوف یافت گفت : هذا خلق لا یتمالک ، میان تهی است و از میان تهی چیزی نیاید . اقبال ازلی در حق آدم او را جواب داد که باش تا روزی چند که باز راز او در پریدن آید ، اوّل صیدی که کند تو باشی . آن مهجور لعین ابلیس از آدم کل دید دل ندید ، صورت دید صفت ندید ، ظاهر دید باطن ندید ، هرگز بر آتش مهر نتوان نهاد ، مهر بر خاک توان نهاد که خاک مهر گیر است نه آتش ، ما آدم را که از خاک و گل در وجود آوردیم حکمت در آن بود که تا مهر امانت بر گل دل او نهیم

که « انا عرضنا الامانة... » الآية. مشتی خاک و گل در وجود آورد و با آتش محبت بسوخت، پس او را بر بساط انبساط جای داد، آنکه امانت بر عالم صورت عرض داد آسمانها و زمینها و کوهها سروازدند، آدم مردانه در آمد و دست پیش کرد، گفتند: ای آدم بر تو عرضه نمی کنند تو چرا در میگیری؟ گفت: زیرا که سوخته منم و سوخته را جز در گرفتن روی نیست، آن روز که آتش در سبک و دیعت می نهادند عهد و رو گرفتند که تا سوخته بی نه بیند سرفرو نیارد تو پنداری که آن آتش بقوت بازوی تو بصحرا می آید؟ نی نی، این گمان مبر که آن بشفاعت سوخته بی بدر آید.

« انا عرضنا الامانة... » ای جوانمرد! جهد آن کن که عهد اول هم بر مهر اول نگاه داری تا فرشتگان بر تو ثنا کنند که « تنزل عليهم الملكة الاتخافوا و لا تحزنوا » - عادت خلق آنست که چون امانتی عزیز بنزدیک کسی نهند؛ مهری برونهند و آن روز که باز خواهند؛ مهر را مطالعت کنند؛ اگر مهر بر جای بود او را ثناها گویند. امانتی بنزدیک تو نهادند از عهد ربوبیت « الست بر بکم » و مهر « بلی » برونهادند، چون عمر با آخر رسد و ترا بمنزل خاک برند؛ آن فرشته در آید و گوید: « من ربك؟ » آن مطالعت است که میکند که تا مهر روز اول بر جای هست یانه. ای مسکین! از فرق تا قدم تو مهر بر نهاده اند و مهر از مهر بود، مهر بر آنجا نهند که مهر در آنجا دارند ای رضوان؛ بهشت ترا، ای مالک؛ دوزخ ترا، ای کر و بیان؛ عرش شمارا، ای دل سوخته که بر تو مهر مهر است، تو مرا و من ترا.

« انا عرضنا الامانة... » - این بار امانت نه کوه طاق آن داشت نه زمین نه عرش نه کرسی، بینی که رب العالمین از بی طاقتی کوه خبر داد که: « لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله » - ملکی را بینی که اگر جناحی را بسط کند خافقین را در زیر جناح خود آرد، اما طاق حمل این معنی ندارد، و آن بیچاره آدمی زادی را بینی پوستی در استخوانی کشیده بی باک و ار شربت بلا در قدح ولا کشیده و در وی هیچ تغیر نا آمده، آن چراست؟ زیرا که صاحب دل است، و القلب يحمل مالا يحمل البدن.

آدم صفی که بدیع فطرت بود و نسیج ارادت ، چون دید که آسمان و زمین باز امانت بر نداشتند ؛ مردانه در آمد و بار امانت برداشت ، گفت : ایشان بعظیمی بار نگرستند از آن سر و ازدند ، و ما بکریمی نهنده امانت نگرستیم و بار امانت کریمان بهمت کشند نه بقوت ، لاجرم چون آدم بار برداشت خطاب آمد که : « و حملناهم فی البرّ و البحر ، «مل جزاء الاحسان الا الاحسان» ؟ ، و این را در ظاهر مثالی هست : درختانی که اصل ایشان محکم تر است و شاخ ایشان بیشتر ؛ بار ایشان خردتر و سبک تر . باز درختانی که ضعیف تر اند و سست تر ، بار ایشان شگرف تر است و بزرگتر چون خربزه و کدو و مانند آن . لکن اینجا لطیفه ایست : آن درختی که بار او شگرف تر و بزرگتر است و طاقت کشیدن آن ندارد ، او را گفتند : بار گران از کردن خویش برفرق زمین نه تا عالمیان بدانند که هر کجا ضعیفی است ؛ مرّی او لطف حضرت عزّت است ، اینست سرّ « و حملناهم فی البرّ و البحر » .

۳۴- سورة سبا - مکیه ،

۱- النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراح بخشایش مهربان ، « الحمد لله » ثنا بسزا الله راست ،
« الذی له ما فی السموات وما فی الارض » آن خدای که او راست هر چه در
آسمانها و زمینهاست ، « و له الحمد فی الآخرة » و او راست ستایش بخدای در آن
جهان ، « و هو الحکیم الخبیر ^(۱) » و اوست راست دان راست کار در کار خویش آگاه
[از آفریده خویش] .

« يعلم ما یلج فی الارض » میداند هر چه در زمین فرو شود ، « وما یرج منها »
و آنچه از زمین بیرون آید ، « و ما یزل من السماء » و [میداند] هر چه از آسمان
فرو آید ، « وما یرج فیها » و آنچه در آسمان برشود ، « و هو الرحیم الغفور ^(۲) »
و اوست آن بخشاینده پوشنده .

« و قال الذین کفروا » نا کرید کان گفتند : « لا تأتینا الساعة » رستاخیز بما
نیاید ، « قل » کوی [ای محمد] ، « بلی و ربی لتأتینکم » آری بخداوند من که
ناچار بشما آید ، « عالم الغیب » الله دانای نهانست ، « لا یرزب عنه مثقال ذرة »
دور نبود ازو همسنگ ^(۱) نذر بی ، « فی السموات و لا فی الارض » نه در آسمانها و
نه در زمین ، « و لا اصغر من ذلك » و نه خردتر از نذر ، « و لا اکبر » و نه مهتر از ان ،
« الا فی کتاب مبین ^(۲) » [از آن هیچ چیز ^(۲) نیست و نباشد] مگر در نامه نوشته
پیدای درست .

« لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات » تا پاداش دهد ایشانرا که
بگرویدند و کارهای نیک کردند ، « اولئک لهم مغفرة و رزق کریم ^(۳) » ایشانند

که ایشانرا آمرزش است و روزی بزرگوار نیکوی بی رنج .

« وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا » وایشان که بر سخنان ما خاستند ، « معاجزین »

و میکوشند در آن که ما را عاجز آرند و پیش شوند ، « اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ » ایشانراست عذاب ؛ « من رجز الیم »^(۵) ، از سخت تر عذابی درد نمای .

« ویری الذین اوتوا العلم » ویند ایشان که دانش [توریه] دادند ایشانرا ،

« الَّذِي اَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ » که این [قرآن] که فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو راست است و درست ، « و یهدی الی صراط العزیز الحمید »^(۶) ، و راه می نماید [این قرآن] براه خداوند توانای بی همتای ستوده .

« وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا » ایشان گفتند که بنگرویدند ، یکدیگر را :

« هَلْ نَدْرِكُكُمْ » نشانی دهیم شمارا ؟ « علی رجل ینبئکم » بر مردی که می خبر کند شمارا ، « اذا مرّ قتم کل ممزق » آنکه که شمارا پاره پاره^(۱) کنند ریزد در خاک ، « انکم لفی خلق جدید »^(۷) ، شمارا در آفریش نو خواهند گرفت .

« افتری علی الله کذباً » از حویشتن بر خدای دروغ می سازد ؟ « ام به جنة »

یا دیوانگی رسید باو ؟ « بل الذین لایؤمنون بالآخرة » بلکه ایشان که بنمی گروند بآن جهان ، « فی العذاب و الضلال البعید »^(۸) ، [درین جهان] در کمراهی دورند و [دران جهان] در عذاب .

« افلم یروا » نمی بینند و نمی نگرند ؟ « الی ما بین ایدیهم و ما خلفهم من

السماء و الارض » که درپیش ایشان چیست و از پس پشت ایشان از آسمان و زمین ؟

« ان نشأ نخسف بهم الارض » اگر خواهیم ما در زمین فرو بریم ایشانرا ، « او نسقط

علیهم » یا فرو افکنیم^(۲) برایشان ، « کفاً من السماء » پاره بی از آسمان ، « ان فی

ذلك لآیة » در آنچه می بینند از آفریده ما نشان توانائی ماست ، لکل عبد منیب^(۹) ،

هر بنده بی را که با ما گرائیده بود .

« و لقد آتینا داود منا فضلاً » داود را دادیم از نزدیک ما نیکویی افزون از آنکه دیگران را دادیم ، « یا جبال » [گفتیم] ای کوهها : « او بی معه » آوازخویش بتسییح با داود میگردانید ، « و الطیر » و مرغان را [هم گفتیم که با داود تسبیح باز گوئید] ، « و اننا له الحدید »^(۱۰) و نرم کردیم او را آهن .

« ان ! عمل سابقات » او را گفتیم زرها کن ، « و قدر فی السرد » و اندازه میخ بر حلقه زدن نگاهدار ، « و اعملوا صالحاً » و کردار نیک کنید ، انی بما تعملون بصیر^(۱۱) ، که من بآنچه میکنید بینا ام .

النوبة الثانية

این سوره سبا مکی است . نزول آن جمله به مکه بوده ، مقاتل و کلبی گفتند مکر یک آیت که به مدینه فرو آمد : « وبری الذین اوتوا العلم » ، و جمله سوره هزار و پانصد و دوازده حرف است و هشتصد و هشتاد و سه کلمه و پنجاه و چهار آیت و جمله محکم است مگر یک آیت : « قل لاتسئلون عما اجرنا » این یک آیت منسوخ است بآیت سیف . در فضیلت سوره « ابی کعب گفت : قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة سبا لم یبق نبی ولا رسول الا کان له يوم القيمة رفیقاً و مصافحاً » .

« الحمد لله » ای - الشکر لله علی نعمه السوابغ علینا فهو اهل الحمد و ولی الحمد و مستحق الحمد من جمیع خلقه علی نعمه التي لاتحصی و منه التي لاتنسی . معنی آنست که : ستایش نیکو و ثنای بسزا خدا پر است و شکر مرورا برین نعمتهای بی شمار که بر خلق ریخته و نواخته های تمام که بر ایشان نهاده . و روا باشد که حمدوی مطلق گوئی بی صلت فتقول : « الحمد لله » ای - الحمد کله لله لالغیره لانه جل جلاله يستحق الحمد علی الاطلاق من کل الجهات فی کل الجهات ، فجاز قطع صلته بخلاف الحمد لغیره فان الحمد لغیر الله لایکون الاموصولاً بشیء حمد علیه کقولک : الحمد لفلان علی کذا و کذا . و گفته اند : حمد چون بر عقب نعمت گوئی ؛ شکر محض بود ، چنانکه بر خود

نعمتی تازه بینی ؛ گوئی : الحمد لله ، این شکر محض گویند ، و چون بر عقب مصیبت و محنت گوئی ؛ حمد بمعنی رضا بود ، چنانکه سفیان عیینه گفت : الحمد - الرضا ، قال : لان الحمد من العبد عند المحنة الرضا عن الله فيما حكم به . ومنه قول العرب : احمدت الى حل اذا رضيت فعله و هديه و مذهبه . و چون بر عقب بشارت گوئی که بسمع تو رسد : « الحمد لله » این ثنا و ذکر محض بود نه شکر . قال ابن الاعرابی : اذا قيل لك : ان فلاناً قد استغنى بعد فقر ، فقلت : الحمد لله ، فهذا ثناء و ذکر الله ليس فيه شيء من الشكر . قال ابو بكر النقاش صاحب شفاء الصدور : الحمد والشكر من الله عز وجل على مننه كالحيوة والروح للجسد فاذا خلا الجسد من الروح والحيوة تعطل وتلاشى وصار ميتة كذلك المنن اذا خلت من الحمد و الشكر صارت حسرة و وبالاً لان في اظهار الحمد و الشكر تعظيماً لصنع العظيم و في تركه تغطية و تركاً للتعظيم ، الا ترى ان آدم عليه السلام حين خلقه الله عز وجل و اجرى فيه الروح عطس فאלهمه الله عز وجل الحمد ، قاوّل ما نطق بالحمد فقال له ربه عز وجل رحمك ربك يا آدم فاستوجب الرحمة لما اعظم من صنعه تبارك و تعالی . گفته اند : بلیغ تر کلمتی در تعظیم صنع الله و در قضاء شکر نعمت او جلّ جلاله کلمه حمد است ، ازین جهت رب العالمین زینت هر خطبه بی ساخت و ابتداء هر مدحتی و فاتحه هر ثنائی ، و در قرآن هر سوره که افتتاح آن بالحمد لله است نشان تعظیم شأن آن سوره است و دلیل شرف و فضل وی بر دیگر سورتها . و فی الخبر الصحيح عن النبی (ص) قال : « کُلّ کلام لا یبدأ فیہ بالحمد لله فهو اجذم » .

قوله تعالى : « الحمد لله الذي له ما في السموات و ما في الارض ، كلهم عبيده و في ملكته يقضى فيهم بما اراد . « وله الحمد في الآخرة » ، كما هو له في الدنيا لان النعم في الدارين كل امانه و قيل : معناه - حمداً لعل الجنة اذ يقولون : « الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن - الحمد لله الذي هدانا لهذا » ، كقوله : « له الحمد في الاولى و الآخرة »

« و هو الحكيم » في امره « الخبير » بخلقه . و قيل : هو الحكيم بتخليد قوم في الجنة و تأييد قوم في النار

« يعلم ما يلج في الأرض » - میداند هر چه در زمین فرو شود از آب روان و قطره باران و مردگان که در خاک دفن کنند و تخم که در زمین افکنند و حشرات و هوام که در زیر زمین پنهان شوند و مسکن سازند. « و ما ينخرج منها » - و میداند هر چه از زمین بیرون آید، یعنی آب که از چشمه زاید و نبات و درختان که از زمین بر آید و جنبندگان^(۱) که از سوراخ بیرون آیند و مردگان که روز بعث از زمین حشر کنند.

« و ما ينزل من السماء » - و میداند آنچه از آسمان فرو آید، برف و باران و رزق بندگان و حکم خداوند جهان و فریشتگان بامر رحمان.

« و ما يعرج فيها » - و میداند آنچه بر شود بر آسمان یعنی فریشتگان که می برند صحایف اعمال بندگان و ارواح ایشان بحکم فرمان، و همچنین بر میشود سوی الله ذکر ذاکران و دعای مؤمنان و تسبیح و تهلیل دوستان، قال الله تعالى: « اليه يصعد الكلم الطيب ». و فی الخبر عن « ابي ايوب الانصاري » قال: سمع النبي (ص) رجلاً يقول: الحمد لله حمداً كثيراً طيباً مباركاً فيه. فقال رسول الله (ص): من صاحب الكلمات؟ فسكت الرجل، فقال: من صاحب الكلمة لم يقل الا صواباً، قال: انا يا رسول الله قلتها ارجوها الخير. فقال: و الذي نفسي بيده لقد رأيت ثلاثة عشر ملكاً يتدرونها ايهم يرفعها الى الله تبارك و تعالى. و قال (ص): «التسبيح نصف الميزان و الحمد يملأه، ولا اله الا الله ليس له حجاب دون الله حتى تخلص اليه، و روى حتى تفضي الى العرش ما اجنب الكبائر». و روى ان رجلاً دخل المسجد و رسول الله (ص) في الصلوة فحين دخل قال: الحمد لله حمداً كثيراً طيباً مباركاً فيه، فسمعها رسول الله (ص) فلهما فرغ من صلاته قال: من فائل ما سمعت؟ فقال الرجل: انا يا رسول الله قال: لقد تلقى كلامك ثلاثة عشر ملكاً فحسدك الشيطان فذهب ليقبض على كلامك فخرجت من خلال اصابعه فجاءت بها الملائكة الى الرب فقالوا: كيف نكتبها؟ فقال الرب: اكتبوها لعبدي كما قالها، فكتبت لك في رق ابيض و ختم عليها و رفعت لك تحت العرش حتى تدفع اليك يوم القيامة. و عن عبد الله

بن اہی نبیج قال : ان العبد لیتکلم بالکلمة الطیبة فماتکون لها ناهية حتى تقف قدّام الرب فتقول : السلام عليك یارب ، فيقول الرب تبارک و تعالی : و عليك وعلى من قالک .

« و هو الرحیم ، بعباده » الغفور ، لجميع المذنبین من المسلمین .

« و قال الذین کفروا لاتأتینا الساعة » - منکران بعث دو گروه اند : گروهی

گفتند : « ان نظنّ الاظنا ومانحن بمستیقین » مادر کمانیم برستاخیز یعنی یقین نمیدانیم

که خواهد بود ، و رب العالمین می گوید : ایمان بنده آنکه درست بود که برستاخیز و

آخرت بی کمان باشد و ذلك قوله : « و بالآخرة هم یوقنون » ، گروه دیگر گفتند :

« لاتأتینا الساعة » رستاخیز بما نیاید و نخواهد بود : جای دیگر فرمود : « رعم الذین

کفروا ان لن یبعثوا » ، رب العالمین بجواب ایشان فرمود : « قل بلی و ربی لتبعثن » .

« قل بلی و ربی لتأتینکم عالم الغیب » - بجرّمیم بر وزن فاعل قراءت ابن کثیر

و ابو عمرو و عاصم و روح از یعقوب ، و وجهش آنست که صفت رب است و در

کلام تقدیم و تأخیر است و المعنی - قل بلی و ربی عالم الغیب لتأتینکم - گوی ای

محمد : آری بخداوند من آن دانای نهان که ناچاره بشما آید رستاخیز . و اگر عالم الغیب

برفع مهم خوانی بر قراءت نافع و ابن عامر و روّیس از یعقوب سخن مستأنف

بود ، و المعنی - عالم الغیب لایعزب عنه مثقال ذرّة ، الله دانای نهانست که دور نبود

ازو همسنگ ^(۱) ذرّه می در آسمان وزمین . و بر قراءت حمزه و کسائی عالم الغیب

على وزن فعال و جرّ المیم ، اما عالم فعلى 'المبالغة و التکثیر و اما جرّ المیم

فعلى 'ما ذکرنا .

« لایعزب عنه مثقال ذرّة فی السموات و لافى الارض » - تمّ الکلام هاهنا ، اینجا

سخن تمام شد آنکه گفت : « ولا اصغر من ذلك » ای - من ذلك المثقال .

« و لا اکبر الا فى کتاب مبین » خردتر از ذرّه چیز نبود و نیست و نباشد و نه مهتر

از آن مگر در لوح محفوظ نبشته ، آن نامه پیدای درست و انما کتب جریاً على عادة

المخاطبین لامخافة نسیان و لمعلم انه لم یقع خلل و ان اتى علیه الدهر . الفرة - واحد

من حشوا الجؤثرا في الشمس اذا طلعت من الكوة . والكتاب المبين - هو اللوح المحفوظ .
لا يضرب بكسرزا اينجا ودر سورة يونس قراءت كسالى است وسميت الغروبة والعزبة
للبعد عن اهل .

« ليجزى الذين آمنوا » - التاويل لتأتمنكم : ليجزى الذين آمنوا بمحمد .
« و عملوا الصالحات » فيما بينهم و بين ربهم . « اولئك لهم مغفرة » لذنوبهم في الدنيا .
« و رزق كريم » ثواب حسن في الجنة .

« و الذين سعوا في آياتنا » اى - عملوا في ابطال ادلتنا و التكذيب بكتابنا .
« معاجزين » مسابقين ، يحسبون انهم يفوتونا . وقرأ ابن كثير و ابو عمرو :
معجزين اى - مثبطين . باين قراءت معنى آنت كه : مردمان فرو ميدارند از پذيرفتن
سخنان ما .

« اولئك لهم عذاب من رجز اليم » - اليم برفع قراءت حفص است و ابن كثير
و يعقوب و هونعت للذاب . باقى خفض خوانند بر نعت رجز - كل شديد من مكروه .
او مستقذر : و الرجز - العذاب في قوله تعالى : « لن كشف عنا الرجز » اى - العذاب . و
يسمى كيد الشيطان رجزاً لانه سبب العذاب ، قال تعالى : « و يذهب عنكم رجز
الشيطان . و الرجز - الاوثان في قوله : « و الرجز فاهجر » سماها رجزاً لانها تؤدى
الى العذاب .

« ويرى الذين اوتوا العلم » - هذا منسوق على قوله : « ليجزى الذين آمنوا » ،
التاويل : لتأتمنكم ليجزى الذين آمنوا و ليرى الذين اوتوا العلم يعنى مؤمنى اهل الكتاب
مثل عبد الله بن سلام واصحابه ، والعلم هو التورية في قول من قال : الاية مدنية . وقال
قتاده : هم اصحاب محمد قال والاية مكتبة .

« الذى انزل اليك من ربك » يعنى - القرآن ؛ « هو الحق ويهدى » يعنى - القرآن ؛

« الى صراط العزيز الحميد » و هو الاسلام .

« و قال الذين كفروا » يعنى - منكرين للبعث متمجبين منه : « هل ندلكم على رجل

ينبئكم » يعنون محمداً (ص) ؛ « اذا مرّ قتم » قطعتم و قرّ قتم ؛ « كل ممزق » اى - كل

تمزین و صرتم رقاباً و تراباً ؛ « انکم لفی خلق جدید » بعد الموت .

« افتری » - الف الاستفهام دخلت علی الف الوصل ، لذلك فتح ؛ « علی الله کذباً

ام به جنّه » ای - جنون ؟

قال الله تعالى : « بل الذین لایؤمنون بالآخرة فی العذاب » یعنی - فی الآخرة ؛

« و الضلال البعید » عن الهدی فی الدنیا .

« افلم یروا الی ما بین یدیم وما خلفهم من السماء و الارض » ؛ فاعلموا انهم حیث

كانوا فان ارضی و سمائی محیط بهم لایخرجون من اقطارها و انا القادر علیهم ، و انما قال

« من السماء و الارض » لانک اذا قمت فی الفضاء ام ترین یدیک و من خلفک الا السماء

و الارض ؛

« ان نشأ نخسف بهم الارض او نسقط علیهم کسفاً » قطعاً ؛ « من السماء » فتهلکهم .

قرأ حمزة و الکسائی : یسأ ، یخسف ، یسقط بالیاء فیهنّ لذكر الله عزوجل قبله .

« ان فی ذلک لآیة لکل عبد منیب » تائب مقبل علی ربه راجع الیه بقلبه .

« ولقد آتینا داود منّا فضلاً » ای - ملکاً و نبوة ؛ « یا جبال » - القول هاهنا مضمّر ،

تاویلہ : و قلنا یا جبال ؛

« اوبی معه » فیه ثلثة اقوال : احدها : سیری معه ، وكانت الجبال تسیر معه حیث

شاء اذا اراد معجزة له ، و - التّأویب - سیر النهار . و القول الثانی : سبّحی معه اذا سبّح ،

و هو بلسان الحبشة و کان اذا قرأ الزبور صوّتت الجبال و اصغّت له الطیر . و القول

الثالث : اوبی ، ای - نوحی معه و الطیر تساعدک علی ذلک .

« و الطیر » منصوبٌ علی النداء ، تاویلہ : و نادینا الطیر . و يقال : الواو فی

« و الطیر » بمعنی - مع ، علی تأویل : یا جبال اوبی مع الطیر معه . و قيل : هو منصوبٌ

بالتسخیر ، ای - و سخر ناله الطیر .

گفته اند : داود (ع) پیش از آن که در فتنه افتاد ؛ هر که که آواز بتسبیح

بگشادی یا زبور خواندی ؛ هر کس که آواز وی شنیدی ؛ از لذت آن نعمت بی خود

گشتی ، و از آن سماع و آن وجد بودی که در يك مجلس وی چهار صد جنازه
بر گرفتندی ^(۱) ، پس از آن که در فتنه افتاد با کوه شد و توحه کرد ، رب العالمین
کوهها را فرمود و مرغان را که : باوی در نیاخت مساعدت کنید . وهب بن منبه گفت :
این صدای کوه که امروز مردم می شنوند از آن است . و گفته اند :
داود (ع) شبی از شبها با خود گفت : لاعبدن الله عبادة لم يعبد احد بمثلها - امشب
خدایرا جل جلاله عبادتی کنم و خدمتی آرم که مثل آن در زمین هیچ کس نکرده و
چنان عبادت و خدمت نیاورده . این به گفت و بر کوه شد تا عبادت کند و تسبیح گوید ،
در میانه شب وحشتی بوی در آمد ، اندوهی و تنگی بدل وی پیوست ، رب العالمین آن
ساعت کوه را فرمود تا انس دل داود را با وی بتسبیح و تهلیل مساعدت کند ، چندان
آواز تهلیل و نغمات تسبیح از کوه پدید آمد که آواز داود در جنب آن ناچیز گشت ،
داود آن ساعت با خود میگوید : کیف یسمع صوتی مع هذه الاصوات - از کجا شنوند
و چون شنوند آواز و تسبیح داود در میان این آوازهای عظیم که از کوه روان گشته
و بقدرت الله سنگ بی جان بی زبان فرا سخن آمده ! تا درین سخن بود و اندیشه ؛
فریشته بی آمد از آسمان و بازوی داود بگرفت و او را برد بدریا ، فریشته پای بردریا
زد و دریا از هم شکافته شد تا بزمین رسید که در زیر دریاست ، فریشته پای بران زمین زد
تا شکافته گشت و بحوت رسید که زیر زمین است ، و فریشته پای بروی زد تا صخره پیدا
گشت که زیر حوت است ، فریشته پای بران صخره زد شکافته شد ، کرمکی خرد از
میان صخره بیرون آمد و کانت تنشر ، فقال له الملك : یا داود ان ربك یسمع نشیز
هذه الدودة فی هذا الموضع - ای داود خداوند شنوای دانا ازوراء ^(۲) هفت طبقه
آسمان نشیز این کرمک که درین موضع است می شنود ، آواز تو در میان آواز سنگ
و کوه چون نشنود ؛ تا یرا می باید گفت : کیف یسمع صوتی مع هذه الاصوات !
قوله : « و الناله الحديد » - يقال : كان الحديد فی یدہ كالطین المبلول و كالعجین
و الشمع و كان یسرد الدروع بیده من غیر نار و لا ضرب بحدید . مفسران گفتند .

داود (ص) چون بر بنی اسرائیل ولایت و ملک یافت؛ عادت وی چنان بود که هر شب متکبروار بیرون آمدی و هر کس را دیدی گفتی: این والی شما داود چه مردی است و او را چون شناسید؟ در عدل و انصاف و شفقت بر رعیت ازو عدل می بینید یا جور؟ انصاف میدهد یا ظلم میکند؟ و ایشان او را بخیر جواب میدادند و بروی ثنا میکردند، تا شبی که رب العالمین ملکی فرستاد بصورت آدمیان در راه وی، داود بر عادت خویش همان سؤال کرد، فریشته جواب داد که: نعم الرجل هولوا خصلة فيه - نیکو مردی است لکن در وی خصلتی است که اگر نبودی آن خصلت او را به بودی، داود گفت: آن چه خصلت است یا عبدالله؟ گفت: انه يأكل و يطعم عياله من بيت المال - از بیت المال میخورد و اگر او را کسبی بودی که ازان خوردی او را به بودی، داود از آنجا باز گشت؛ بمحراب عبادت باز شد و دعا کرد تا حق حل جلاله او رازره گری در آموخت و آهن بدست وی نرم کرد همچون شمع یا چون خمیر، و اول کسی که زره کرد او بود و کان یبيع کل درع باربعة آلاف درهم فیا کل و يطعم عياله منها و يتصدق منها على الفقراء و المساكين. وقيل: انه كان يعمل كل يوم درعاً یبيعها بسطة آلاف درهم فينفق الفين منها على نفسه و عياله و يتصدق باربعة آلاف على فقراء بني اسرائيل. قال رسول الله (ص): «كان داود لا يأكل الا من عمل يده».

«ان اعمل سابغات» - السابغات - الدروع الواسعة التامة، و - السرد - صنعة الدروع؛ ومنه قيل لصانعيها: السرداد والزراد، و السردو المسرودة - الدرع. قال ابو ذؤيب الشاعر:

و عليهما مسرودتان قضاهما داود او صنع السوابغ تبّع

و اصل السرد - متابعة الحلق ثم سمرها بالمسمار. و في الخبر: «من كان عليه من رمضان فليسرده» ای - يتابع به رمضان. و في خبر آخر نهی رسول الله (ص) عن سرد الصيام یعنی - وصاله باللیل. و قالت عائشة: ما كان رسول الله (ص) يسرد الحديث سرد کم هذا ولكنه كان يتكلم بكلام يفهمه كل من يسمعه. فسرد كل شيء تباعه.

«و قدّر في السرد» - التقدير: في سرد الحلقة ان لا يوسع الثقب للمسمار فيفلق ولا يضيق فيخرق. «و اعملوا صالحاً» یعنی - داود و آله. «اني بما تعملون بصير».

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم »

امیر المؤمنین علی (ع) گفت : « بسم الله فاتقه للرتوق ، مسهله للوعور ، مجنبه للشرور ، شفاء لما فی الصدور » - بسم الله کشاینده بستگمهاست ، آسان کننده دشواریهاست ، دور کننده بدیهاست ، آرام دلها و شفای دردها و شستن غمهاست . از خزائن غیب تحفه یی در صحرای وجود نیاید مگر بندرقه عزت « بسم الله » ، هیچ دعا در معرض حاجت بقبله اجابت نرسد مگر بمدد حشمت « بسم الله » ، هیچ کس قدم از منزل مجاهدت در مقام مشاهدت ننهد مگر بآثار انوار « بسم الله » ، در فرادیس اعلی و جنات مأوی شراب ظهور از ملک غیور نتوان یافت مگر بوسیلت و ذریعت « بسم الله » .

ملیک مالک مولى الموالى	عظیم ماجد فرد التعالی
قریب من جنان العبد دان	بعید عن مطار الوهم عال
جلیل جل عن مثل و شبه	عزیز عز عن عم و خال

ای جوانمرد ! امروز که از قطیعت ترسانی و از نهیب قیامت لرزانی و در غم و احزانی ؛ پیدا بود که سماع نام و نشان او چند توانی ، باش تا فردا که از قطیعت ایمن شوی و عقبه صراط باز گذاری ؛ از بلای دنیا جسته و از هوای نفس و شیطان باز رسته ؛ در روضه رضوان بر تخت بخت نشسته ؛ فرشته بخدمت ایستاده و از کف جلال ذوالجلال شراب ظهور یافته ، بنده را روز شادی آن روز است ، روز طوبی و زلفی و حسنی آن روز است .

عظمت همه عین ، طمعت فی ان تراکا

اوما یکفی لعین ، ان تری من قدر آکا

« الحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض » - ستایش نیکو و ثنای بسزا

مر خدا برا که هفت آسمان و هفت زمین آیات و رایات قدرت اوست ، شواهد شریعت

اشارات اوست ، معاهد حقیقت بشارات اوست ، قدیم نامخلوق ذات و صفات اوست ، خداوندی که مصنوعات در زمین و سموات از قدرت او نشانت ، مخلوقات و محدثات از حکمت او بیانتست . موجودات و معلومات بوجود او برهانست ، نه متعاور^(۱) زیادت نه متداول نقصانست .

« و له الحمد فی الآخرة و هو الحکیم الخبیر » ، جائی دیگر فرمود : « له الحمد فی الاولى و الآخرة و له الحکم و الیه یرجعون » - حمد و شکر مرورا در دو جهان که نعمتها همه از اوست در دو جهان ، مدح و ثنا بسزا مرورا در دو جهان ، که یکتائی و بی همتائی خود او راست در دو جهان . « الحمد لله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض » - بدانکه رب العزة جل جلاله خلق را در وجود آورد بفضل خویش و ایشانرا کسوة فطرت پوشانید و روزی داد بلطف خویش و از بلاها نکه داشت و طاعات با تقصیر قبول کرد و بیک عذر از ایشان بسیاری زلات و جرائم عفو کرد و توفیق طاعت ارزانی داشت و از معصیت عصمت کرامت کرد و راه بایمان نمود و دل را بمعرفت بیار است و از کفر نکه داشت و قرآن مجید منشور داد و سید المرسلین و خاتم النبیین را پیغامبر و قدوه کرد ، چون بندگان از گزارد شکر این نعمتها عاجز آمدند ، فضل و کرم خود پیدا کرد و لسان لطف را نیابت این عاجزان و مفلسان داد و خود را حمد گفت بچند جایکه : « الحمد لله رب العالمین » « الحمد لله الذی خلق السموات و الارض » « الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب » « الحمد لله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض » « الحمد لله فاطر السموات و الارض » ، این همه نیابت داشتن بندگان است در شکر آلا و نعمای خویش و نشان دوستی است ، زیرا که در راه محبت از دوست نیابت داشتن شرط دوستی است ، چنانستی که رب العزة گفتی : بنده من این نعمتها که دادم بی تو دادم و این قسمت که کردم بی تو کردم و چنانکه بی تو قسمت کردم بی تو حمد آوردم و بحکم دوستی ترا نیابت داشتم تا بدانی که دوست مهربانت منم ؛ لطیف و کریم و رحیم ببندگان منم .

« يعلم ما یبلغ فی الارض و ما یخرج منها » لذا دفن العبد ، يعلم ما الذی کان فی

قلبه من اخلاصه و توحیده و وجده و خزنه و حسراته . « و ما ينزل من السماء » علی قلوب اولیائمه من اللطاف و الكشف « و ما یرج فیها » من انفس الاولیاء و هم الاصفیاء : اخلاص مخلصان و توحید موحدان و معرفت عارفان بروی جلّ جلاله هیچ پوشیده نه ؛ و علم قدیم وی بهم رسیده ، لاجرم چون بنده در خاک شود از وی اخلاص و توحید و معرفت دیده و دانسته ، همان ساعت نواخت خود بروی نهد و ثواب آن بوی رساند و آثار آن بخلق نماید چنانکه در حق ذوالنون مصری فرا نمود آن ساعت که جنازه وی بر گرفتند جوقی ^(۱) مرغان بر سر جنازه وی آمدند و پروا پرزدند چنانکه آن همه خلق و زمین بسایه خود بپوشیدند و هرگز هیچ کس از آن مرغان یکی ندیده بود و نه پس از آن دیدند مگر بر سر جنازه مزنی شاگرد شافعی رحمهما الله ، و دیگر روز بر سر خاک ذوالنون نبشته یافتند خطی که نه مانند خط آدمیان بود که : ذوالنون حبیب الله من الشوق قتیل الله ، هر که که آن نبشته محو میکردند باز آنرا همچنان نبشته می یافتند .

منصور عمار رحمه الله گفت : وقتی در خرابه یی شدم جوانی را دیدم در نماز عین خوف و خشية گشته کوئی دوزخ در پیش او بود و قیامت بر قفای او ، صبر کردم تا از نماز فارغ گشت ، آنکه بروی سلام کردم و گفتم : ای جوان دوزخ صخره یی ست و زیر آن صخره وادی است که آنرا لظى گویند ، زندان عاصیان و مجرمان است ، جوان چون این سخن بشنید آوازی از وی بیامد بیفتاد و بیهوش گشت چون با هوش آمد گفت : ای جوانمرد هیچ تواند بود که شربتی دیگردهی این خسته کوفته را ؟ این آیت بر خواندم که : « و قودها الناس و الحجاره » ، جوان نعره بزد و کالبد خالی کرد ، چون او را بر مفتسل نهادند . بر سینه وی خطی دیدم نبشته : « فی عیشه راضیه » ، خواستم که میان دو بروی وی دهانی نهم ، خطی دیگر دیدم نبشته که : « فروح و ریحان و جنة نعیم » ، پس چون او را دفن کردند همان شب او را بخواب دیدم در فردوس جامه یی سبز پوشیده بر مرکب نور نشسته تاج عزّ بر سر نهاده گفتم : ای جوان حق جلّ جلاله با تو چه کرد ؟

گفت: فعل بی ما فعل بشهد آء بدر و زادنئ - بامن همان کرد از نواخت و کرامت که باشمیدان بدر کرد و زیادت از آن، گفتم: سبب چه بود که نواخت تو بر نواخت ایشان زیادت کرد؟ گفت: لا نهم قتلوا بسيف الكفار وقتلت بسيف الجبار، یعنی - الخوف والخشية.

«و ما ينزل من السماء» الطاف کرم است که از درگاه قدم در بعضی اوقات روی بخلق نهد کرد سینه‌ها می‌کرد؛ هر سینه‌یی که از آن بوی آشنائی آید و در آن خوف و خشية بود آنجا منزل کند، و فی الخبر: «ان لربکم فی ایام دهر کم نفحات الا فتعرضوا لها عسی ان تدرکمکم فلا تشقوا بعدها ابداً».

«و ما یخرج فیها» - انفس و اجدان است و ناله تائبان و آه مفلسان که بوقت سحرگاه از دلی پردرد و جانی پر حسرت بر آید و باد صبحی آنرا بر باید و بحضرت اعلی برد، ان لله تعالی ریحاً تسمى الصبحية تهب عند الاسحار تحمل الاین و الاستغفار الی عند الملک الجبار.

ای جوانمرد! بغنیمت دار آن نفس دردناک که از سر نیاز و گداز و سوزدل بر آید که تا بحضرت اعلی رسد آنرا حجابی پیش نیاید، عجب دانی چیست هفتصد هزار ساله تسبیح ابلیس در صحرای لا ابالی بباد بی نیازی بر داد و آن يك نفس درویش سوخته و آه آن مفلس بیچاره بحضرت خود برد و این ندا درداد که: «این المذنبین احب الی من زجل المسببین». و می‌پندار که چون آن نفس درویش مفلس بردارد؛ او را با بار معصیت بگذارد که آن بار معصیت او همه بر دارد. **بوبر واسطی** گفت: مطیعان حمّالان اند و حمّالان جز باری ندارند و این درگاه بی نیازان است، و عاصیان مفلسان اند و این بساط مفلسان است، ای خداوندان طاعت! طاعتها که کرده‌اید؛ بکوی افلاس فرو گذارید و مفلس وار با دو دست تهی از در رحمت او باز شوید، بزبان انکسار بنعت افتقار گوئید: پادشاه! ما نه توانگرانیم که بستد و داد آمدیم، ما مفلسانیم که بتقاضا آمده‌ایم، ما نه توانگرانیم که بار ثواب می‌جوئیم، ما مفلسانیم که نثار رحمت می‌جوئیم. به داود (ع) وحی آمد که: ای داود آن زلّت که از تو پیامد بس مبارك بود بر تو، داود گفت:

بار خدایا زلّت چون مبارك باشد ؟ گفت : ای داود پیش از ان زلّت هر بار که بدرگاه ما آمدی ملك وار می آمدی با کرشمه و ناز طاعت ؛ و اکنون که می آیی بنده وار می آیی با سوز و نیاز مفلسی ؛ « یا داود این المذنبین احبّ الی من صراخ العابدین » ، این آن فضل است که رب العالمین داود را داد و بروی منت نهاد که : « و لقد آتینا داود منّا فضلاً » و در اخبار داود است که زبور می خواند و نام گناهکاران بسیار برمی آمد ؛ از روی غیرت و صلابت در دین گفت : اللهم لاتغفر للخطّائین - بار خدایا ! گنه کاران را میامرز ، گفتند : ای داود نه ما ربی شفقتی بر گناهکاران ! باش تا محمد عربی قدم در دایره وجود نهد و بر گناه نا کرده اّمّت استغفار کند که : « اغفر لی ما قدّمت و ما اّخرت » ، و لسان قدر میگوید که : ای داود تو در بند پاکی خود مانده ای ؛ باش تا از دست قضا و قدر قفا خوری ؛ آنکه بدانی که چه گفتی و کجا ایستاده ای ، و جبرئیل در راه آمده که ای داود تیر قضا از کمان قدر جدا شد ؛ هان خود را نگهدار ! اگر توانی ، داود از سر تحیر و پشیمانی در محراب نشسته دیده بر زبور داشته و با ذکر و عبادت پرداخته تا حدیث مرغ در پیش آمد و نظر وی بزین اوراق افتاد ، و این قصه در سورة صی شرح گفته آید ان شاء الله ، پس بعاقبت داود میگفت : اللهم اغفر للمذنبین فمسی ان تغفر لداود فیما بینهم .

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى : « و لسیمان الريح » و [مسخر کردیم و نرم] سلیمان را باد ، « غدو هاشهر » بامداد بردن باد او را بیک ماهه راه ، « و رواحها شهر » و شبانگاه بردن او را بیک ماهه راه ، « و اسناله عین القطر » و او را چشمه مس روانیدیم ، « و من الجنّ من یعمل بین یدیه » و از پریان کسانی پیش او ایستاده ، « باذن ربّه » بفرمان خداوند او ، « و من یزغ منهم » و هر که بگشتید ^(۱) ازیشان ، « عن امرنا » از فرمان ما ، « نذقه من عذاب السعیر » ^(۲) چشانیم او را از عذاب آتش .

«یعملون له مایشآه» میکردند اورا هرچه اومیخواست، «من محاریب و ثمایل»
 از محرابها و دیسها^(۱)، «وجفان کالجواب» و کأس ها چون حوضها «وقدور راسیات»
 و دیگها بر جای نه جنبانیدنی از جای، «اعملوا آل داود شکرآ» کار کنید ای
 کسان داود با آزادی، «و قلیل من عبادی الشکور»^(۱۴) و اندکی از رهیگان ما که
 سپاس دارست.

«فلما قضینا علیه الموت» چون برو قضا کردیم و برانیدیم برو مرگ،
 «ماد لهم علی موته» آگاه نکرد ایشانرا و نشان نمود بر مرگ او، «الا دابة
 الارض» مکر ترده^(۲)، «تأکل منسأته» که بخورد عصای او، «فلما خر» چون
 بیفتاد [سلیمان]، «تبیت الجن» بجای آوردند پریان و فرادید آمد ایشانرا،
 «ان لو کانوا یعلمون الغیب» که اگر ایشان غیب دانستندی^(۳)، «مالبثوا فی
 العذاب المہین»^(۱۴) درنگ نکردندی^(۴) در عذاب حوار کننده.

«لقد کان لباء» قبیله سبارا بود، «فی مساکنهم» در زمین ایشان و در
 نشستگاههای ایشان، «آیه» شکفتی بس نیکو، «جنتان» دو بهشت [در رودبار]،
 «عن یمین و شمال» از راست رود و از چپ آن، «کلوا من رزق ربکم»
 [ایشانرا گفتند:] میخورید از روزی خداوند خویش، «و اشکروا له» و اورا پرستید
 آزادی اورا کنید، «بلده طيبة و رب غفور»^(۱۵) [درین جهان] شهری وزمینی
 خوش [و دران جهان] خداوندی آمرز کار.

«فاعرضوا» روی گردانیدند از فرمان برداری، «فارسلنا علیهم سیل العرم»
 فرو گشادیم بر ایشان سیل عرم، «و بد لنا هم بجنتیهم» و بدل دادیم ایشانرا از ان
 بوستانهای ایشان، «جنتین ذواتی اکل خمط» دو بوستان با میوه کوهی پر خار،
 «و اثل و کز» وشی من سدر فلیل^(۱۶)، و چیزی از کنار اندک.

«ذلك جزیناهم بما کفروا» آن پاداش ایشان کردیم بآن نسیاسی که کردند

۱- دیس = شبیه و نظیر (برهان) ۲- ترده = کرم گندم خوار (برهان)

۳- نسخه الف : دانستندید . ۴- نسخه الف : نکردندید .

و بما کافر شدند، «و هل نجازی الا الکفور»^(۱۷)، و ما پاداش در خود کنیم مگر نا گرویده ناسپاس را؟

«و جعلنا بینهم» و کردیم میان ایشان، «و بین القرى التى بارکنا» و میان [زمین شام و] شهرهای مبارک برکت کرده در آن، «قرى ظاهرة» دههای آبادان بیای، «و قد رنا فیها السیر» و تقدیر کردیم در آن دهها رونده را [رفتن دیه بردیه] «سیروا فیها لیلالی و ایاماً» می روید در آن شبها و روزها: «آمنین»^(۱۸)، ایمن [در سایه درختان و می فرود آئید بر آب و بر مردمان].

«فقالوا ربنا» [از آن نسیاسی که کردند] گفتند: خداوند ما، «یا عدیین اسفارنا» دورا دورتر کن سفرهای ما [و کسنسته تر منزلهای ما]، «و ظلموا انفسهم» و برخویشتن ستم کردند، «فجعلنا هم احادیث» ایشانرا سمری کردیم [تا ازیشان بعبرت باز گوئید]، «و مزقناهم کل ممزق» و ایشانرا پاره پاره^(۱۹) باز گسستیم از از هر گونه گسستی، «ان فی ذلک لایات» در آن نشانههای [روشن] است، «لکل صبار شکور»^(۱۹)، هر شکیبائی را سپاس دار.

«و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه» راست کرد ابلیس بر ایشان ظن خویش، «فاتبعوه» بر پی وی برفتند خلق، «الافریقاً من المؤمنین»^(۲۰)، مگر گروهی از گرویدگان.

«و ما کان له علیهم من سلطان» و نبود ابلیس را بر ایشان دست رسی، «الا لنعلم» مگر تا به بینیم، «من یؤمن بالآخرة» که آن کیست که برستاخیز بگردد، «ممن هومنها فی شک» از انکس که از کار رستاخیز در کمانست، «و ربک علی کل شیء حفیظ»^(۲۱)، و خداوند تو بر همه چیز نگهبانست^(۲) و گواه. «قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله» کوی [هنکام حاجت] خوانید ایشانرا که بدروغ میگوئید که خدایانند فرود از الله، «لا یملکون مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض» نه پادشاهانند نه خداوند بر همسنک^(۲) ذره [مورخرد]

۱- نسخه الف: انجین انجین، ۲- نسخه الف: گوشوان است.

۳- نسخه الف: هام سنک.

در هفت آسمان و در هفت زمین ، « و مالهم فیهما من شرك » و ایشانرا با خدای در آسمان و زمین هیچ ابزاری نیست ، « و ماله منهم من ظهیر . » (۴۲) و الله را در آفرینش آسمان و زمین و کار آن هیچ ازیشان یار نیست و یار بکار نیست .

« و لا تنفع الشفاعة عنده » و سود ندارد شفاعت کردن بنزدیک الله ، « الالمن اذن له » مگر کسی را که الله دستوری دهد او را [شفیع را و مشفوع را] ، « حتی اذا فرغ عن قلوبهم » تا آنکه که بیم از دلهای ایشان باز برند ، « قالوا ماذا قال ربکم » یکدیگر را میگویند : چه گفت خداوند شما ؟ « قالوا الحق » گویند : فرمان روان داد و سخن راست گفت ، « و هو العلیّ الکبیر » (۴۳) و اوست آن خداوند برتر برزگوار .

النوبة الثانية

قوله : « و لسليمان الريح » ای - و سخننا لسليمان الريح ، و بقرامت ابو بکر از عاصم الريح ، برفع خواند و الوجه ان « الريح » مبتداء و « لسليمان » خبره و قد حذف المضاف من المبتداء ؛ والتقدير : و لسليمان تسخير الريح ، فلما حذف « التسخير » الذي هو المضاف اقيمت « الريح » التي هي المضاف اليها مقامه فصارت مرفوعة بالابتداء و المعنى : و تسخير الريح لسليمان . باقی قراء و حفص از عاصم « الريح » خوانند بنصب علی تقدير فعل محذوف ، و المعنى : و سخننا لسليمان الريح .

« غدوها شهر » غدوها الى اتصاف النهار مسيرة شهر ای - سیر هامن لندن طلوع الشمس الى زوالها مسيرة دو آب الناس فی شهر ؛ و رواحها ، من اتصاف النهار الى الليل مسيرة شهر فی يوم واحد ، مسيرة شهرین . قال وهب : ذکری ان منزلاً بناحية دجلة مكتوب فيه کتبه بعض اصحاب سليمان : نحن نزلناه وما بنينا و مبنياً وجدناه غدونا من اصطخر قلناه ونحن رأثون منه ان شاء الله فباتتون بالشام . وقال الحسن : کان یفدوا من دمشق فیقول باصطخر و بینهما مسيرة شهر ثم یروح من اصطخر فبیت بکابل و بینهما مسيرة شهر للزاکب المسمع .

گفته اند : سیر سلیمان بر مرکب باد اندر بسط زمین چنان بود که هر روز بامداد تا بنماز پیشین وقت قیلوا مسافت يك ماهه راه بریده بود ، و گفته اند : سفر وی از زمین عراق بود تا به مرو و از آنجا تا به بلخ و از آنجا در بلاد ترك شدی و بلاد ترك باز بریدی تا بر زمین صین^(۱) ، آنکسوی راست از جانب مطلع آفتاب بر گشتی^(۲) بر ساحل دریانا بر زمین قندهار و از آنجا تا به مکران و کرمان و از آنجا تا به اصطخر پارس و اصطخر پارس نزول گاه وی بود ، یکچند آنجا مقام کردی^(۲) و از آنجا بامداد برفتی^(۲) و شبانگاه به شام بودی^(۲) بمدينه تدمر و مستقر و مسکن وی تدمر بود ، کن سلیمان امر الشیاطین قبل شخوصه من الشام الى العراق فبنوها له بالصفاح و العمدة و الرخام الابيض و الاصفر و قد وجد هذه الابيات منقورة في صخرة بارض الشام انشأها بعض اصحاب سلیمان علیه السلام :

و نحن و لاحول سوى حول ربنا	نروح الى الاوطان من ارض تدمر
اذا نحن رحنا كن ريث رواحنا	مسورة شهر و الفتوة لآخر
اناس شروا لله طوعاً نفوسهم	بنصر ابن داود النبی المطهر
متى يركب الريح المطیعة ارسلت	مبادرة عن شهرها لم تقصر
تظلمهم طیر صوف علیهم	متى رفرت من فوقهم لم تبت

« و اسئلنا له عین القطر » و هو النحاس ، و قيل : الصفر اسيلة له ثلثة ایام باليمن كما یسئل الماء یعمل به ما یشاء كالعمل بالطين و لم یعمل بالنحاس قبل ذلك فیکل ما فی الدنيا من النحاس من تلك العین . و قيل : کان ینبع من معدنه فی سبل کالماء من غیر معالجة کما الین لایه الحديد . « و من الجن » یعنی . و یخزناله الجن ، « من یعمل » بالسخره « بن یدیہ » من البنیان « باذن ربه » ، « و من یزغ » ای . یمل و یعدل « منهم عن امرنا » الذی امرنا به من طاعة سلیمان ، « نذقه من عذاب السعیر » فی الآخرة ، و قيل : فی الدنيا ، و ذلك ان الله تعالی و کل بهم ملکاً بینه سوط من نار ، فمن زاغ عن امر سلیمان ضربه ضربة احرقته .

قال شهر بن حوشب، اشمرت ان سليمان لم يكن يحسن منطق الطير وابوه حى،
كان لداود ثلاثة من النعميم وسليمان ثلاثة، لداود: «يا جبال اوبى معه والطير والناله
الحديد»، وسليمان: «الشياطين»، و«الريح»، و«عين القطر»، وهو النحاس المذاب او الصفر
المذاب جرت من صنعاء اليمن، فلهامات داود؛ ورث سليمان ملكه و نعيمه، قال
الله تعالى: «و ورث سليمان داود، و قال يا ايها الناس علمنا منطق الطير».

قوله: «يعملون له ما يشاء من محاريب، اى - مساجد و مساكن»؛ وقيل: «المحاريب، ابنية
دون القصور». و تماثيل «هى صور الانبياء والملائكة كانت الجن تعملها فى مساجدهم تنشطهم
على الرغبة فى العبادة. و قيل: كانوا يعملون تماثيل الملائكة والنبيين و الصالحين على
صورة القائمين والرا كمين و الساجدين من نحاس و صفرو شبه وزجاج و رخام فى المساجد
لكى اذا رآهم الناس مصورين عبدوا عبادتهم و لم يكن يومئذ محرماً محظوراً، كان اتخاذ
الصور مباحاً فى شريعتهم كما ان عيسى كان يتخذ صوراً من الطين فينفخ فيها فتكون طيراً.

پريان از بهر سليمان مسجدها ميکردند و بناهاى عالى ميساختند چنانكه سليمان
مى فرمود، و از آن يكي شارستان^(۱) بيت المقدس است و مسجد اقصى. و قصه
بنا نهادن آن بر قول اصحاب سير آنست كه: رب العالمين در نژاد ابراهيم عليه السلام
بركت كرد تا از نسل وى چندان بهم آمدند كه كس طاقت شمردن ايشان نداشت
خصوصاً در روزگار داود عليه السلام، داود خواست كه عدد بنى اسرائيل بداند
ايشان كه در زمين فلسطين مسكن داشتند؛ روز گارى دراز مى شمردند و بسر نرسيدند
و از دريافت و دانست عدد ايشان نوميد گشتند، پس وحى آمد به داود از درگاه عزت
جل جلاله كه اين كثرت ايشان از آنست كه ابراهيم (ع) چون بوفاي عهد ما باز
آمد و آن خواب كه او را نموديم بذبح فرزند تصديق كرد، و ذلك قوله: «قد صدقت
الرؤيا»؛ من او را وعده دادم كه در نسل و نژاد وى بركت كنم، اکنون كه ترا
كثرت ايشان عجب آمد و ايشان فراوانى از خويشتنديدند و خود بين گشتند، من
كه خداوندم بجلال و عزت خود سوگند ياد كردم كه عدد ايشان با كم كنم در بلائى

و نکتی که برایشان گمارم، اکنون ایشان مخیرند ای داود میان سه بلیت، ازین سه آن یکی که اختیار کنند برایشان گمارم: یا قحط و نیاز و کرسنگی برایشان گمارم سه سال، یا دشمن برایشان مسلط کنم سه ماه، یا طاعون و وبا برایشان فرو کشایم سه روز. داود بنی اسرائیل را جمع کرد و ایشانرا درین سه خصلت مخیر کرد، از هر سه بلیت طاعون اختیار کردند گفتند این یکی آسان تر است و از فضیحت دورتر، پس همه جهاز مرگ ساختند، غسل کردند و حنوط بر خود ریختند و کفن در پوشیدند و بصحرا بیرون شدند با اهل و عیال خرد و بزرگ دران صعيد بیت المقدس پیش از بنا نهادن آن و داود بر صخره بسجود در افتاده و دعا و تضرع میکند؛ رب العالمین طاعون برایشان فرو کشاد؛ یک شبانروز چندان هلاک شدند که بعد از آن بدو ماه ایشانرا دفن نتوانستند کرد، چون یک شبانروز از طاعون بگذشت رب العالمین تضرع ایشان بیسندید و دعای داود اجابت کرد و آن طاعون ازیشان برداشت، پس بشکر آن رب العزة در آن مقام برایشان رحمت کرد، داود بفرمود تا آنجا مسجدی سازند که پیوسته آنجا ذکر الله رود و دعا و تضرع، پس ایشان در کار ایستادند و نخست مدینه بیت المقدس بنا نهادند، داود بر دوش خود سنگ می کشید و خیار بنی اسرائیل همچنان سنگ می کشیدند، تا یک قامت بنا بر آوردند، پس وحی آمد به داود که این شارستان را بیت المقدس نام نهادیم جائی پاک است و خانه یی پاک؛ قدمگاه پیغمبران و هجرت گاه و نزول گاه پاکان و نیکان؛ و تو مردی خونریز بدست تو این بنا تمام بر نیاید؛ لکن ترا پسری آید نام او سلیمان اُمْلَکَه بَعْدَکَ و اسلمه من سفک الدماء و افضی اتماه، علی یدیه یکون صیته و ذکره لك باقیاً فصلوا فيه زماناً. گفته اند داود را آنروز صد سال و بیست و هفت سال بود؛ چون سال وی بصد و چهل رسید از دنیا بیرون شد و سلیمان بجای وی بنشست و جن و شیاطین را فرمود تا آن بنای شارستان تمام کردند و آنرا دوازده ریز ساختند هر ریزی سبطی را از اسباط بنی اسرائیل و کانوا اثنی عشر سبطاً. چون از نهاد شارستان فارغ گشتند؛ آنکه مسجد اقصی را بنا نهادند و بالواح زر و سیم و جواهر پرداختند؛ و شرح این قصه بتمامی در سوره بنی اسرائیل یاد کردیم.

قال سعيد بن المسيب : لما فرغ سليمان من بناء بيت المقدس تفلت ابوابه فمالجها سليمان فلم تفتح حتى قال في دعائهم بصلوات اى داود الا فتحت الابواب فتفتحت ففرغ له سليمان عليه السلام عشرة آلاف من قرآء بنى اسرائيل خمسة آلاف بالليل وخمسة آلاف بالنهار فلانأتى ساعة من ليل و لانهار الا و الله يصعد فيها . و يقال : من التماثيل التى عملوها انهم عملوا لسليمان اسدين اسفل كرسيه و نسرين فوق كرسيه و كان كرسيه عظيماً ؛ فاذا اراد ان يصعد الكرسي بسط الاسد ذراعه و كان يصعد عليه ، و اذا قعد عليه اظله النسران باجنحتها ؛ فلما مات سليمان جاء افريدون ؛ و قيل بختنصر ليصعد الكرسي و لم يدر كيف يصعد فلما دنا منه ضرب الاسد على ساقه فكسر ساقه فلم يجسر احدٌ بعده ان يدنو من ذلك الكرسي .

و قوله : « و جفان كالجواب » - الجفان - القصاع ، واحدها جفنه ، و - الجوابى - جمع الجابية و هى الحوض يجبى فيه الماء اى - يجمع . و يقال : كان فى الجفنة الواحدة يأكل الف رجل منها و كان لمطبخه كل يوم اثنا عشر الف شاة و الف بقرة و كان له اثنا عشر الف مختار و اثنا عشر الف طبّاخ كانوا يصلحون الطعام فى تلك الجفان لكثرة القوم .

« و قدور راسيات » يعنى . ثابتات لا تنقل و لا تحرك من اما كنهن لعظمهن و كانت باليمن ، و قيل : هى باقية هناك . رسى الشئ ، يرسوا ، رسوا ، اذا ثبت ، لذلك سميت الجبال الرواسى .

« اعملوا آل داود شكراً » - مجازة : اعملوا بطاعة الله يا آل داود شكراً له على نعمه . يقال : كان داود (ع) قد جزأ ساعات الليل والنهار على اهله فلم تكن تأتى ساعة من ساعات الليل والنهار الا و انسان من آل داود قائم يصلى ؛ فعمهم الله فى هذه الآية فقال : « اعملوا آل داود شكراً » . قال القرطبي : الشكر - تقوى الله والعمل بطاعته . وقوله « شكراً » نصب لا نه مفعول له ، و قيل : اعملوا شكراً ؛ نصب لا نه مفعول كقوله : « والذين هم للزكوة فاعلون » . « و قليل من عبادى الشكور » - الاصل فى الشكر الزيادة والشكور - كثير الشكر ،

و دأبۃ شکورۃ اذا اظهرت من السمن فوق ماتعطى من العلف ، و الشکیر - اسم للنبات و الشعر و الریش . و قيل : الشاکر الذی یشکر علی الرخاء ؛ و الشکور الذی یشکر علی البلاء ، و الشاکر یشکر علی البذل ؛ و الشکور یشکر علی المنع فکیف بالبذل . و قيل : الشکور الذی یشکر بقلبه و لسانه و جوارحه و ماله ، و الشاکر الذی یشکر ببعض هذه .

قوله : « فلما قضینا علیه الموت » ، ذکر وفاة سلیمان (ع) : چون روزگار عمر وی باخر رسید اول نشانی که بروی پیدا شد آن بود که در مسجد بیت المقدس آنجا عبادت گاه وی بود ، هرروز بر عادت درختی سبز از زمین بر آمدی و هیچ حیوان از آن نخوردی نه از جن و انس ؛ نه از مرغان و هوام ، سلیمان آن درخت را گفتی : ترا چه خوانند و بچه کار آئی و چونست که ترا هیچ حیوان نخورد ؟ آن درخت گفتی : لم اخلق لشیء من الدواب - مرا نه از بهر آن آفریدند تا چرند کان از من خورند ؛ ولکن خلقت دواءً لکذا و کذا و اسمی کذا - مرا که آفریدند دارو را آفریدند فلان درد را بکار آیم و نام من فلان چیز است . سلیمان بفرمودی تا آنرا ببرند و بداروخانه برند و نام آن در کتب طب بنویسند . روزی درخت سبز بر آمد همی بالید و می افزود ؛ سلیمان در نماز بود ؛ چون از نماز فارغ گشت گفت : یا شجرة ما اسمک - ای درخت نام تو چیست ؟ گفت : خروبه ، سلیمان گفت : لای شیء ثبت - از برای چه رستی و از زمین بر آمدی ؟ گفت : لخراب هذا المسجد ؛ سلیمان گفت : ما کان الله لیخر به و اناحی و ما خرابه الاموتی - مرا با الله عهدی است که تا من زنده باشم این مسجد خراب نگردد ؛ اکنون خرابی وی نشان مرگ منست . آنکه ساز مرگ بساخت و گفت : اللهم عم علی الجن موتی حتی یعلم الانس ان الجن لا یعلمون الغیب ، و کانت الجن تخبر الانس انهم یعلمون اشیاء من الغیب . ابن زید گفت : پس ازان سلیمان بر ملک الموت رسید گفت : اذا امرت بی فاعلمنی - چون ترا بقبض روح من فرمایند مرا خبر ده . ملک الموت بوقتی که او را فرمودند آمد و او را خبر داد گفت : نماند از عمر تو مگر یک ساعت ؛ اگر وصیتی

میکنی یا کاری از بهر مرگ میسازی بساز. سلیمان آن ساعت شیاطین را حاضر کرد تا از بهروی طارمی بسازند از آبگینه و آن طارم را هیچ در نبود که در آن توانستی شد و سلیمان اندران طارم در نماز شد و ساز مرگ ساخته از غسل و کفن و خنوط و غیر آن، پس با خر کار عصای خود پیش گرفت و تنکبه بران کرد و هر دو کف خویش زیر سر بر نهاد و آن عصا او را همچون پناهی گشت و ملک الموت در آن حال قبض روح وی کرد و يك سال برین صفت بران عصا تنکبه زده بماند و شیاطین و جنّ همچنان در کار و رنج عمل خویش می بودند و نمی دانستند که سلیمان را وفات رسید و لا ینکرون احتباسه عن الخروج الی الناس لطول صلاته قبل ذلك. بعد از يك سال چون ترده^(۱) عصای وی بخورد و سلیمان بیفتاد؛ شیاطین بدانستند که سلیمان را وفات رسید و ایشان از رنج و عذاب وی باز رستند، و عذاب ایشان از جهت سلیمان آن بود که چون بر یکی از ایشان خشم گرفتگی کان قد حبسه فی دنّ و شدّ رأسه بالرماس او جملة بین طبقین من الصخر فالقاء فی البحر او شدّ جلّیه بشعره الی عنقه فالقاء فی الحبس؛ ثم ان الشیاطین قالوا للارض: لو کنت تأکلین الطعام اتیناک باطوب الطعام؛ ولو کنت تشربین الشراب سفیناک اطیب الشراب ولکنّا سننقل الیک الماء والطين، قال: فهم ینقلون الیها ذلك حیث کانت، الم تر الی الطین الذی یکون فی جوف الخشب فهو ما یأتیها بها الشیاطین تشکراً لها؛ فذلك قوله عزوجل: «فلما قضینا علیه الموت ما دلّهم علی موته الا دابة الارض» یعنی الارض. «تأکل منسأته» ای - عصاه، واصلها من نسات الغنم ای - زجرتها و سقتها قرأ ابو عمرو و نافع: منسأته بغير همز؛ و هما لفتان. «فلما خرّ» ای - سقط علی الارض. «تبیت الجنّ ان لو کانوا یعلمون الغیب» - «از» فی موضع نصب؛ ای - علمت و ایقت «ان لو کانوا» و قیل: معناه تبیت للانسان الجنّ لا یعلمون الغیب. و فی قراءت ابن مسعود و ابن عباس: تبیت الانسان ان لو کان الجنّ یعلمون الغیب. و قرئ: تبیت الجنّ، باین قراءت معنی آنست که فرا دیدند مردمان فراجنیان که اگر ایشان غیب دانستندی؛ «ما لبثوا فی العذاب المہین»، قال القفال: قد دلّت هذه الایة علی ان الجنّ لم یسخرّوا الا لسلیمان و انّهم تخلّصوا بعد موته من تلك الاعمال الشاقة، و انما تھیأت لهم

ذلك لان الله تعالى زاد في اجسامهم وقواهم وغير خلقهم عن خلق الجن الذين لا يرون و كانوا بمنزلة الاسرى في يديه ثم مات هؤلاء بعد سليمان فجعل الله خلق الجن على ما كانوا عليه قبل ذلك من الرقة والضعف والخفاء فصاروا لا يرون ولا يقدر على شئ من هذه الاعمال ولا على نقل الاجسام الثقالة لان ذلك كان معجزة لسليمان عليه السلام . قال اهل التاريخ : كان عمر سليمان ثلاثاً وخمسين سنة و مدة ملكه منها اربعون سنة و ملك يوم ملك وهو ابن ثلث عشرة سنة و ابتداء في بناء بيت المقدس لاربع سنين مضي من ملكه و الله اعلم .

« لقد كان لسبأ » - تفسير « سبأ » - واختلاف قراآت ووجوه آن در سورة النمل از پیشرفت « في مسكنهم » بفتح كاف و بر لفظ واحد قراآت حمزه است و حفص ، و « مسكنهم » بكسر كاف هم بر لفظ واحد قراآت كسائي ، باقى « مساكنهم » خوانند بجمع . « آية » اى - دلالة على وحدانيتنا و قدرتنا ، و قيل : « فسي مساكنهم آية » اى العجوبة و احدثه ثم فسرها فقال : « جنتان » اى - هى جنتان بستانان . « عن يمين » من اتيهما و شماله ، و قيل : عن يمين بلدهم و شماله . و هى الجنتين لتثنية اليمين و الشمال ، و المعنى الاشجار و المياه و البساتين محيطة بها عن ايمانهم و عن شماثلهم . و قيل : كان لكل واحد منهم فى منزله جنتان عن يمين و شمال .

« كلوا من رزق ربكم » اى - قيل لهم : كلوا من رزق ربكم . « و اشكروا له » على ما انعم عليكم ، و قد تم الكلام ثم ابتدأ فقال : « بلدة طيبة » اى - بلدتهم بلدة طيبة ليست بسبخة . قال ابن زيد : لم يكن يرى فى بلدتهم بعوضة قط و لا ذباب و لا برغوث و لا عقرب و لا حية و ان كان الركب ليأتون و فى ثيابهم القمل و الدواب فما هو الا ان ينظروا الى بيوتهم فيموت الدواب . و قيل : كانت العجوز تخرج من منزلها الى منزل جاريتها و على رأسها مكتل و يداها فى درعها فاذا مكثها قدام الامرأ مما يسقط من جناها بانعا فذلك قوله : « بلدة طيبة » اى - بلدة طيبة الهواء . « و رب غفور » الخطاء كثر العطاء .

« فاعرضوا » - وهب منه كفت : رب العالمين سيزده پیغامبر بقبيلة سبا فرستادتا

ایشانرا بر طاعت الله و دین حق دعوت کردند و نعمتهای الله در یاد ایشان دادند و از عذاب و عقوبت الله بترسانیدند و بیم دادند و ایشان بر طغیان و کفر و تمرد خویش مصرّ بایستادند و گفتند : ما خود هیچ نعمت بر خود نمیدانیم از جهة این خدای که شما دعوی میکنید و ما را بر طاعت وی میخوانید ؛ او را بگوئید تا این نعمت از ما بازبرد اگر تواند ، اینست که رب العالمین فرمود : « فاعرضوا » - روی گردانیدند از ایمان و توحید و شکر نعمت الله « فارسلنا عليهم سيل العرم » - فرو گشادیم بر ایشان سیل نهمار بزور ، سیلی که کس طاقت بستن آن نداشت ، و اصلها من العرامة وهي الشدة والقوة وهو المنهمر الذي لا يستطاع رده ؛ يقال : عرم الانسان ، يعرم ، عرامةً و عراماً ، فهو عارمٌ خبيثٌ شريرٌ . و قيل : « العرم » - هو اسم الوادي . و قيل . هو المسناة واحده عرمة ، اي - سكر محبس الماء ليعلو الى ارض مرتفعة . ابن عباس كفت و جماعتی مفسران كه : این مسناة سدی بود دران رودبار میان دو کوه بسنگ و قیر بر آورده ؛ بلقیس فرمود آنرا بروز کار ملک خویش از بهر قوم خویش آب دران رودبار جمع کرد و ازان جویها برید تا هر کسی بر قدر حاجت آب بکشت زار و درختان خویش می برد ، فلما طغوا و كثروا و تمردوا سلط الله عليهم الخلد فقطعت المسناة و ثقتها من اسفلها ففرق الماء جنانهم و خرب ارضهم و الخلد فار عمى طرش ؛ واحدها خلدة و كان لها انيابٌ من حديد و لا تقرب منها هرة الا قتلتها و قيل « العرم » اسم تلك الخلد و قيل : « العرم » المطر الشديد .

« و بدلناهم بجنتيهم جنتين ذواتي اكل خمط » - قرأ ابو عمرو و يعقوب : « اكل خمط » بالاضافة ، و الباقيون بالتنوين و هما متقاربان كقول العرب : في بستان فلان اغناب كرم و اغناب كرم ؛ فتضاف الاغناب الى الكرم لانها منه و قد تنون الاغناب ثم يترجم عنها اذا كانت الاغناب ثمر الكرم . و - الاكل - الثمر ، و - الخمط - كل شجرة ذى شوك . و قيل : هو الاراك و - الاثل - الطرفاء ، و السدر - النبق . قال قتاده : بينهما شجر القوم من خير الشجر اذ صيرّه الله من شرّ الشجر باعمالهم .

« ذلك جزيناهم » - محل « ذلك » نصبٌ بوقوع المجازاة عليه ، تقديره : جزيناهم ذلك . « بما كفروا و هل يجازى » - قرأ حمزة و الكسائي : « يجازى » بالثون و كسر الزاء « الكفور » بنصب الزاء ، واختاره لقوله : « جزيناهم » . و قرأ الآخرون : « يجازى » بالياء و فتح الزاء و رفع الزاء من « الكفور » و المعنى هل يجازى مثل هذا الجزاء « ألا الكفور » . قال مجاهد : يجازى اى - يعاقب .

« وجعلنا بينهم وبين القرى التى باركنا فيها » يعنى - ارض المقدس من الشام . « قرى ظاهرة » يعنى - قائمة عامرة . و قيل : « ظاهرة » اى - متواصلة تظهر الثانية من الاولى لقربها منها . قال الحسن : كان احدهم ينفذوا فيقيل فى قرية و يروح فيأوى الى قرية اخرى . قال مجاهد : هى السروات . و قال وهب : قرى صنعاء . و قيل : كانت قريهم اربعة آلاف و سبع مائة قرية متصلة من سبأ الى الشام .

« و قددنا فيها السير » اى - جعلنا السير بين قريهم و القرى التى باركنا فيها سيراً مقدراً من منزل الى منزل و قرية الى قرية لا ينزلون الا فى قرية و ماء و شجر و لا ينفذون الا من قرية و ماء و شجر و قلنا لهم : « سيروا فيها لئلا يأتى اى وقت شتم آمنين » لا تخافون عدواً و لا جوعاً و لا عطشاً . فبطروا و طغوا و لم يصبروا على العافية .

« فقالوا ربنا باعدين اسفارنا » - قرأ ابن كثير و ابو عمرو : « بعدين اسفارنا » اى اجعل بيننا و بين الشام فلولاً و مفاوز لنركب فيها الرواحل و نتردد الأزواد ؛ فجعل الله لهم الاجابة . روايت هشام از قراء شام و يعقوب « ربنا » برفع خوانند و « باعد » بر خبر ، و معنى آنست كه : راهى چنان آبادان داشتند و منزلها چنان نزديك و نيكو ؛ بطر گرفت ايشانرا دران نعمت و ناسپاسى كردند و آن راه چنان نزديك و آبادان بدور داشتند گفتند : خداوند ما دورا دور كرد سفرهاى ما . « و ظلموا انفسهم » بالكفر و الطغيان و العصيان . « فجعلناهم احاديث » عظة و عبرة يتمثل بهم . « و مرقناهم كل مرق » كانوا قبائل و لديهم سبا فتفرقوا فى البلاد وقع بارض اليمن منهم اشعر و كنده و انمار و هم بجيلة و مذحج و حمير و وقع ازد بهمان و وقع خزاعة بمكة و اوس و خزرج

یثرب و وقع لخم و جذام و غسان و کلب بالشام و كذلك عاملة وقعت بالشام .
 « ان فی ذلك لایاتٍ لکَلِّ صَبَّارٍ شکورٍ » - قال المطرف : هو المؤمن الذی اذا اعطى شکر و اذا ابتلى صبر .

« و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه » - حمزه و کسائی و عاصم « صدق » بتشدید خوانند ؛ و معنی آنست که ابلیس راست کرد بر ایشان ظن خویش ، باقی بتخفیف خوانند ؛ ای - صدق علیهم ابلیس فی ظنه - راست کوی آمد بر ایشان ابلیس درپنداره خویش و در ان ظن که بایشان می برد ، و ظنه قوله : « لا حتکت ذرّیته الا قلیلاً » ، و قوله : « و لاتجد اکثرهم شا کرین » ، و قوله : « فبعزّک لا غوینّهم اجمعین » ، و قوله : « علیهم » ای - علی اهل سبا ، و قیل : علی الناس کلهم الامن اطاع الله سبحانه .
 « فاتبعوه » فی الکفر والمعصية ؛ « الا فریقاً من المؤمنین » - هو کفوله : « الاعدادک منهم المخلصین » .

« و ما کان له علیهم من سلطان » ای - من حجّة ؛ و ملکه هذا کفوله : « انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا » ، و کالحکایة عن ابلیس : « و ما کان لی علیکم من سلطان » و قیل : معناه - ما کان تمسلیطنا اِیّاه علیهم ؛ « الا لنعلم » - هذا علم وقوع ؛ معناه الرؤیة و قد علم الله من الخلق الايمان و الکفر قبل خلقهم ، « الا لنعلم » ای - لنری و نمیز و نعلمه موجوداً ظاهراً کائناً موجباً للثواب و العقاب کما علمناه مفقوداً معدوماً بعد ابتلائنا لخلقنا ؛ « من یؤمن بالآخرة » ای - بالبعث بعد الموت ؟ « ممّن هو منها فی شک و ربک علی کل شیء حفیظ » .

« قل ، یا محمد لهؤلاء المشرکین الذین انت بین ظهرانهم » ادعوا الذین زعمتم من دون الله ای زعمتم انهم آلهة من دون الله ، نزلت فی کفار بنی ملیح کانوا یعبدون الجن و یظنون انّهم الملائكة ثم وصفهم فقال : « لا یملکون مثقال ذرّة فی السموات ولا فی الارض » ای - لا یقدرون ان ینفعو کم ذرّة مما فی السموات و الارض « و مالهم » ای - للملائكة ؛ « فیهما » ای - فی خلق السموات و الارض ؛ « من شرک » ای - من شرکه . « و ماله » ای - ماله ؛ « منهم »

ای - من الملائكة ؛ « من ظهیر » عون فی خلق السموات و الارض . جماعتی از قبائل عرب فرشتگان را می پرستیدند و می گفتند : « ولاء شفاعنا عند الله » ، رب العالمین بجواب ایشان گفت :

« و لاتنفع الشفاعة عنده » ای - عند الله يوم القيامة ؛ « الامن اذن له » - و بر قرائت ابو عمرو و حمزه و کسائی . « اذن » بضم الف که این ها هم با شافع شود و هم با مشفوع ، میگوید : شفاعت هیچ شافع سود ندارد روز قیامت مگر کسی که الله دستوری دهد او را تا شفاعت کند یا کسی را که از بهروی شفاعت کنند ، ثم ذکر ضعف الملائكة حين سمعوا كلام الله فقال : « حتی اذا فزع عن قلوبهم » یعنی - عن قلوب الملائكة . « فزع » ای - کشف ، و التفريع من الاضداد تقول : فزعته اذا خوفته و فزعته اذا اذهبت فزعته ، و كذلك الفزع له وجهان ؛ يقال : فزع ، اذا خاف ، و فزع ، اذا اغاث من الفزع . و قرأ ابن عامر و يعقوب : « فزع » بفتح الزاء و المعنى - كشف الله عن قلوبهم الفزع و جلا عنهم الخوف حين انحدرو عليهم جبرئيل . روى عبد الله بن مسعود قال : قال رسول الله (ص) : « ان الله عز وجل اذا تكلم بالوحي سمع اهل السماء صلصلة كجرج السلسلة على الصفا فيصعقون فلا يزالون كذلك حتى يأتيهم جبرئيل عليه السلام فاذا جاءهم جبرئيل « فزع عن قلوبهم » ، فيقولون يا جبرئيل : ماذا قال ربك ؟ قال : يقول الحق فينادون الحق الحق » . وعن ابي هريرة عن النبي (ص) : قال : اذا قضى الله عز وجل الامر في السماء ضربت الملائكة باجنحتها خضعاناً لقوله كأنه سلسلة على صفوان فاذا فزع عن قلوبهم ، « قالوا ماذا قال ربكم قالوا » الذي قال : « الحق و هو العلى الكبير » . وعن عائشة : ان الحارث بن هشام سأل رسول الله عليه سلام الله : كيف يأتيك الوحي ؟ فقال رسول الله (ص) : احياناً يأتيني مثل صلصلة الجرس و هو أشده على فيفصم عني و قد وعيته و احياناً يتمثل لي الملك رجلاً فيكلمني فأعي ما يقول و هو اهون علي قالت عائشة و لقد رأيته ينزل عليه الوحي في اليوم الشديد البرد فيفصم عنه و ان جبينه ليتفصد عرقاً . در روز کار فترت میان رفع عیسی و بعثت محمد علیهما الصلوة و السلام ششصد

سأل وحی از آسمان بیامد؛ پس بوقت بعثت مصطفی علیه افضل الصلوات فریشتگان صوت وحی شنیدند و صلصلة آن همچون صلواة زنجیر که بر کوه زنند، پنداشتند که رستاخیز بر خاست همه از بیم و فرع بیفتادند و بیهوش شدند ثارب العزة آن بیم و فرع از دل ایشان باز برد، آنکه یکدیگر را می پرسیدند که: «ماذا قال ربکم؟» گفته اند که اهل آسمان دنیا گویند اهل آسمان دوم را: «ماذا قال ربکم؟» و اهل آسمان دوم گویند اهل آسمان سوم را: «ماذا قال ربکم؟» همچنین تا به هفتم آسمان یکدیگر را می پرسند و اهل آسمان هفتم از هیر لیل پرسند که «ماذا قال ربکم؟» هیر لیل گوید: «الحق»، یعنی که الله فرمان روان داد و سخن راست فرمود، آنکه فریشتگان آسمانها با یکدیگر می گویند: «الحق الحق و هو العلی الکبیر». قال الضحاک: ان الملائكة المعقبات الذين یختلفون الی اهل الارض یکتبون اعمالهم اذا ارسلهم الرب عزوجل فانحدروا سمع لهم صوت شدید فیحسب الذين هم اسفل منهم من الملائكة انه من امر الساعة فیخرون سجداً و یضعفون حتی یعلموا انه لیس من امر الساعة، وقال الحصن و ابن زید: اذا كشف الفرع عن قلوب المشرکین عند نزول الموت بهم اقامة للحجة علیهم قالت لهم الملائكة: «ماذا قال ربکم؟ فی الدنيا؟» قالوا الحق؛ فاقروا به حين لم ینفعهم الاقرار، و دلیل هذا التأویل آخر السورة: «و لو ترى اذ فرعوا فلا فوت..».

انوبة الثالثة

قوله: و سلیمان الریح غدوها شهر... الآية - سلیمان (ع) اسبان نیکوی بی عیب داشت مرغان بی پر، چون آن قصه فوت نماز بیفتاد تیغ بر کشید و کردن اسبان می پرید، گفتند: اکنون که بترك اسبان بگفتی؛ ما باد مر کب تو کردیم «من کلن الله کلن الله له»، هر که بترك نظر خود بگوید؛ نظر الله بدش پیوندد، هیچ کس نبود که بترك چیزی بگفت از بهر خدا که نه عوضی به ازانش بدادند. مصطفی (ص) جعفر را بنزد فرستاد و امارت جیش بوی داد؛ لوای اسلام در دست وی بود؛ کفار حمله آوردند و یک

دستش بینداختند ، لواء دیگر دست گرفت ، يك زخم دیگر بر او آوردند و دیگر دستش بینداختند و بعد از آن هفتاد و اند زخم داشت ؛ شهید از دنیا بیرون شد ، او را بخواب دیدند که : ما فعل الله بك ؟ گفت : عوضی الله من الیدین جناحین اطیر بهما فی الجنة حيث اشاء مع جبرئیل و میکائیل .

اسماء بنت عمیس گفت : رسول خدا ایستاده بود ؛ ندایگاه گفت : و علیکم السلام ، گفتیم : علی من ترّد السلام یا رسول الله . جواب سلام که میدهی ؟ و کس را بر تو نمی بینم که سلام میکند . گفت : آنک جعفر بن ابیطالب مّر مع جبرئیل و میکائیل .

ای جعفر دست بدادی اینک پر جزای تو ، ای سلیمان اسبان بدادی اینک باد در بر و بحر حمّال تو . ای محبّ صادق اگر بحکم ریاضت دیده فدا کردی و جسم نثار ؛ اینک لطف ما دیده تو و فضل ما سمع تو و کرم ما چراغ و شمع تو « فاذا احببته کنت له سمعاً یسمع بی و بصراً یبصر بی و یداً تبطش بی » . اول مرد گوینده شود پس داننده شود پس رونده شود پس پرده شود . ای مسکین هرگز ترا آرزوی آن نبود که روزی مرغ دلت از قفس ادبار نفس خلاص یابد و بر هوای رضای حق پرواز کند ، بجلال قدر بار خدا که جز نواخت « اتیته هرولة » استقبال تو نکند .

چه ماننی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی

قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا

قفس قالب است و امانت جان مرغ ؛ پر او عشق ؛ پرواز او ارادت ؛ افق او غیب ؛ منزل او درد ؛ هر که که مرغ امانت ازین قفس بشریت برافق غیب پرواز کند ؛ کزو بیان عالم قدس دستها بدیده خویش بساز نهند تا از برق این جمال دیده های ایشان نسوزد . « فلما قضینا علیه الموت » . مرگ دو قسم است : مرگ ظاهر و مرگ باطن ، مرگ ظاهر هر کسی را معلوم است و دوست و دشمن را راه بدانست و خاص و عام درو یکسانست « و کل نسمة ذآفة الموت » عبارت از آنست . اما مرگ باطن آنست که

مرد در خود از خود بی خود مرده گردد تا از حق در حق با حق زنده شود ، همانست که آن جوانمرد گفت :

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما
زندگی بحقیقت آن زندگیست که فتوح ایمانی دهد نه آن که روح حیوانی نهد ،
ابوالحسن خرقانی گفت : بیست سال است تا کفن ما از آسمان بیاورده اند ؛ و عجب
آنست که با خلقم بصورت زندگان میدارد و در حضرت خود کفن درما پوشیده .

مندیش از ان حدیث و در پوش کفن مردانه دو دست خویش آنگاه بزن
در شهر بگو که یا تو باشی یا من شوریده بود کار ولایت بدو تن
ای جوانمرد ! يك قطره منی که از باطن مرد بظاهر آید جنابت ظاهر ثابت میکند
لکن بآب طهور آن جنابت ظاهر برخیزد ، صعب آنست که اگر يك ذره منی خود بینی
در باطن تو ساکن شود جنابتیت رسد که بهمه دریاهاى عالم زائل نگردد .
دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست

بو سه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن

برین درگاه خود بینی را روی نیست و خود نگاری را قدر نیست ؛ جز عجز و نیاز
و فقر و فاقه بردن هیچ روی نیست ، فرزندان یعقوب (ع) بنزدیک یوسف (ع) فقر و فاقه
بردند و گفتند : « وجشنا ببضاعة مزجاة » ؛ لاجرم یوسف نقاب از جمال برداشت و بزبان
کرم پیش آمد که : « لا تثریب علیکم الیوم » . تو همین کن ای ، خراب عمر مفلس روزگار
سحر گاهی که بساط تزول بیفکند و دست کرم فرو کشاید مفلس وار و عاجزوار از
دروی باز شو ؛ با دلی پردرد و جانی پر حسرت ؛ چشمی پر آب و جگری پر آتش بگو :
پر آب دودیده و پر آتش جگرم پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

پیر طریقت گفت : الهی ! بقدر تو نادانم و سزا ترا ناتوانم ؛ در بیچارگی خود
سرگردانم و روز بروز برزبانم ؛ چون منی چون بود چنانم و از نگرستن در تاریکی بفرمانم

که بر هیچ چیز هست ما ندانند ندانم چشم بروزی دارم که تومانی و من نمانم ، چون من کیست کر آن روز به بینم و به بینم بجان فدای آنم . اگر یوسف را آن کرم هست که چون برادران بعجز و فقریش وی باز شدند ایشانرا گفت : « لا تشریب علیکم الیوم » ، اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین سزاوارتر که چون بندگان بعجز و نیاز در و زارند گوید : « لاخوف علیکم الیوم و لا اتم تحزنون » .

« لقد کان لسبأ فی مساکنهم آیهٌ جنتان عن یمین و شمال . . . » الایة - کانوا فی رعدٍ من العیش و سلامةٍ من الحال فامروا بالصبر علی العافیة و الشکر علی النعمة فاعرضوا عن الوفاق فضیعوا الشکر و کفروا النعمة فبدلوا و بدل لهم الحال و غیروا فتغیرت علیهم الایام ، و انشدوا فی معناه :

ما زلت اختال فی وصالٍ حتی امنت الزمان مکرة
صال علی الصدود حتی لم یبق مما شهدت ذرة

آسان کاریست بر بلا و شدت صبر کردن ؛ مرد مردانه آنست که بر نعمت و عافیت صبر کند حق آن بشناسد ؛ شکر آن بگزارد ، از تنعم و هوای باطل بپرهیزد و توان داشت آن از حق بیند نه از خود و روزگار عافیت و نعمت در طاعت الله بسر برد و از طاغیان و باغیان و بطر گرفتگان در نعمت حذر کند که رب العزة در حق ایشان میفرماید : « فاما من طفی ، و اثر الحیوة الدنیا ، فان الجحیم هی المأوی » . روی عن بعض الصحابة انه قال : بلینا بفتنته الضراء فصرنا و بلینا بفتنته السراء فلم نصبر . و قال بعضهم : یصبر علی البلاء کل مؤمن و لا یصبر علی العافیة الا الصدیق .

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « قل ، پیغامبر من بکوی ، من یرزقکم » آن کیست که روزی میدهد شما را ؟ « من السموات و الارض » از [باران] آسمان و [بات] زمین ، « قل الله » هم تو کوی [که از تو دوستر دارم که شنوم] که خدای ، « و اتاوا باکم » [و فرا

ایشان گوی: [ما یا شما، «لعلی هدی اوفی ضلال مبین»^(۲۴)، بر راه راستیم یا در گمراهی آشکارا.

«قل، پیغامبر من بگوی، «لا تستلثون عما اجرنا» و شمارا نخواهند پرسید از آنچه ما کنیم از بدی، «و لا تسئل عما تعملون»^(۲۵) و ما را نخواهند پرسید از آنچه شما میکنید.

«قل یجمع بیننا ربنا» بگوی با هم آرد میان ما خداوند ما روز رستاخیز، «ثم یفتح بیننا» پس کار کشاید میان ما، «بالحق» بدآوری راست، «وهو الفتح العظیم»^(۲۶)، و او حاکم است کلبر کشای دانا.

«قل ارونی» بگوی: بامن نمائید، «الذین الحکم به شرکاء» این انبازان که درومی بندید بانبازی «کلا» انبازی نیست و این دعوی راست نیست، «بل هو الله» آری اوست الله، «العزیز الحکیم»^(۲۷)، آن توانای دانا.

«و ما ارسلناک» فرستادیم ترا، «الا کافة للناس» مگر همواره همه مردمانرا، «بشیراً و نذیراً» بشارت دهی و بیم نمائی، «و لکن اکثر الناس لا یعلمون»^(۲۸)، لکن بیشتر مردمان نمی دانند.

«و یقولون متی هذا الوعد» و میگویند: این وعده که میدهی کی است و چه هنگام است؟ «ان کنتم صادقین»^(۲۹)، اگر راست میگوئی [که قیامتی هست].

«قل لکم میعاد یوم» بگوی شمارا هنگام وعد روزیست، «لا تستأخرون عنه ساعة و لا تستقدمون»^(۳۰)، که از آن یکساعت بایس نشوید^(۱) و فرا پیش نشوید^(۱).

«و قال الذین کفروا» نا کروید کان گفتند: «لن نؤمن بهذا القرآن» بنکریم باین قرآن، «و لا بالذی بین یدیه» و نه بآن که پیش ازان بود از هیچ رسول و کتاب، و لو تری، و اگر تو بینید، «اذا الظالمون موقوفون عند ربهم» آنکه که کافران باز داشته باشند نزدیک خداوند ایشان، «یرجع بعضهم الی بعض»

القول ، با یکدیگر باز میگویند سخن ، يقول الذين استضعفوا للذين استكبروا ،
بیچاره گرفتگان میگویند کردن کشان را : « لولا انتم لکنا مؤمنین ^(۴۱) » ، اگر نه
شما بودید ما بگرویدیم .

« قال الذين استكبروا للذين استضعفوا » کردن کشان گویند بیچاره
گرفتگانرا : « انحن صددناکم عن الهدی » باش ما باز کردانیدیم شما را از راست
رفتن و باز داشتیم شما را از پیغام پذیرفتن ؟ « بعد اذ جاءکم » پس آنکه بشما آمد ،
« بل کنتم مجرمین ^(۴۲) » نه که شما گناهکاران بودید ؛ جرم شما را بود .

« و قال الذين استضعفوا للذين استكبروا » بیچاره گرفتگان گویند کردن
کشانرا : « بل مکر اللیل و النهار » بلکه سازید شما بود و کوشش کز شما در شبانروز ،
« اذ تأمروننا ان نکفر بالله » که ما را میفرمودید تا بخدای کافر شویم ، « و نجعل له
انداداً » و او را همتایان ^(۱) کوئیم ، « واسرّوا الندامة لمارأ و العذاب » و با
یکدیگر در نهان پشیمانی می نمایند آنکه که عذاب بینند ، « وجعلنا الاغلال فی اعناق
الذين کفروا » و غلها در کردن تا گروید کان کنیم ، « هل یجزون الا ما کانوا
یعملون ^(۴۳) » پاداش ندهند ایشانرا مگر آنچه میکردند .

« و ما ارسلنا فی قرية من نذیر » و نفرستادیم در هیچ شهر هرگز هیچ آگاه
کننده‌یی ، « الا قال مترفوها » مگر گفتند فراخ جهانیان و بی نیازان ایشان ،
« تا بما ارسلتم به کافرون ^(۴۴) » ما با آنچه شما را فرستادند بآن تا گروید کانیم .

« وقالوا نحن اکثر اموالا و اولاداً » و گفتند ما با مال تریم و فرزندان تر ،
« و ما نحن بمعذبین ^(۴۵) » و ما را عذاب نکنند .

« قل ان ربی » بگوی خداوند من ، « یسط الرزق لمن یشاء » می گستراند
روزی فراخ او را که خواهد ، « و یقدر » و باندازه می بخشد او را که میخواهد « و لكن
اکثر الناس لا یعلمون ^(۴۶) » ، لکن بیشتر مردمان نمیدانند .

« و ما اموالکم و لا اولادکم » نه مال شما و نه فرزندان شما ، « بالنی قر بکم

عندنا، آنست که شما را نزدیکی افزاید بنزدیک ما، « زلفی » فراتری و نزدیکی،
 «الامن آمن و عمل صالحاً» مگر کسی که بگردد و کار نیک کند، « فاولئك لهم
 جزاء الضعف » ایشانند که ایشانراست پاداش توی بر توی، « بما عملوا » آنچه کردند
 از نیکیها، « و هم فی الغرفات آمنون ^(۴۷) » وایشان دران غرقه و طارمها ناترسان
 و بی بیمان.

« و الذین یسمعون فی آیاتنا » وایشان که برسرخشان ما خاسته‌اند،
 « معاجزین » و میکوشند در ان که ما را عاجز آرند و خلق را از پذیرفتن آن فرو دارند،
 «اولئك فی العذاب محضرون ^(۴۸) » ایشان فردا در عذاب آوردگان‌اند.
 « قل ان ربی یسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر له » بگوی خداوند
 من میگستراند روزی آنرا که خواهد از بندگان خود و فرو میگیرد باندازه برو که
 خواهد، « و ما انفقتم من شیء » و هرچه نفقه کنید و بکار برید بر درویشان،
 « فهو یخلفه » الله آنرا خلف باز دهد و بدل، « و هو خیر الرازقین ^(۴۹) » و او بهتر
 روزی دهندگان است.

« و یوم نحشرهم جمیعاً » و آنروز که برانگیزانیم ایشان را همه، « ثم نقول
 للملئكة » آنکه فریشتگان را گوئیم: « اهلؤا ایاکم کانوا یعبدون ^(۵۰) » ایشان
 شما را می پرستیدند بخدائی؟

« قالوا سبحانک » گویند پاکی و بی عیبی ترا، « انت و لینا من دونهم »
 تو خداوند مائی بی ایشان، « بل کانوا یعبدون الجن » بلکه ایشان دیومی پرستیدند،
 « اکثرهم بهم مؤمنون ^(۵۱) » بیشتر ایشان بایشان گرویدگان بودند.

« فالیوم لایملك بعضکم لبعض نفهاً و لا ضراً » امروز بدست کسی از شما
 کس را نه سودست و نه زیان، « و نقول للذین ظلموا » و آنکه گوئیم ایشانرا که
 ستم کردند بر خود و کافر شدند، « ذوقوا عذاب النار التی کنتم بها تکذبون ^(۵۲) » چشید
 عذاب آن آتش که آنرا بدروغ میداشتید.

« و اذا تلقى عليهم آياتنا ، وآنكه كه برايشان خوانند سخنان ما ، » يينات »
 سخنان روشن پيدا ، « قالوا ماهذا الارجل » ، گویند نيست اين مگر مردی ، « یرید
 ان یصدکم » ، كه میخواهد كه بر گرداند شما را ، « عما كان یعبدا باؤکم » ، از آنچه
 میپرستیدند پدران شما ، « و قالوا ماهذا الا افك مفتری » ، و گفتند : نيست اين
 مگر سخنی كژدروغی نهاده وساخته ، « و قال الذین كفروا » ، ناگروید كان گفتند : « للحق
 لما جاءهم » ، پيغام راست را كه بايشان آمد ، « ان هذا الاسحر مبين »^(۴۳) ، نيست اين
 مگر جادوئی آشكارا .

« و ما آتينا هم من كتب یدرسونها » ، وندادیم هیچ ايشانرا نامه یی كه خواندندی
 آنرا پيش از قرآن ، « و ما ارسلنا اليهم قبلك من نذير »^(۴۴) ، و نفرستادیم بايشان
 پيش از تو هیچ پيغام رسانی و بیم نمائی .

« و كذب الذین من قبلهم » ، و ايشان كه پيش از قریش بودند دروغ زن گرفتند
 پيغامبران خویش را ، « و ما بلغوا معشار ما آتينا هم » ، و قریش بده يك از توان ايشان
 نرسیده اند ، « فكذبوا رسلي » ، ايشان پيغامبران مرا دروغ زن گرفتند ، « فكيف كان
 نكير »^(۴۵) ، تا چون بود نشان ناپسند من .

النوبة الثانية

« قل من يرزقكم من السموات و الارض قل الله » ، كفار قریش هر چند كه شرك
 آوردند حوالت آفریدن و روزی دادن با هیچ كس نكردند جز الله ؛ قال الله تعالى :
 « و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله » . ای محمد ايشانرا بگوی :
 روزی كمار بند كان و روزی رسان از آسمان بباران و از زمین به نبات كيست ؟ ناچار
 كه گویند الله ؟ اما تو بگوی كه الله ؛ كه از تو دوستر دارم كه شنوم . اکنون ايشانرا
 گوی : چون میدانید كه او را در خلق و در رزق شريك نيست ، بدانید كه در استحقاق
 عبادت و تعظیم او را هم شريك نيست .

« وَاَنَا وَابْنُ مَرْيَمَ هُدًى وَابْنُ مَرْيَمَ هُدًى » - این سخن چنانست که دو کس در خصومت باشند یکی محق و یکی مبطل ، محق گوید : احداً کاذب - از مایکی دروغ زن است ناچار ، و مقصود وی از این سخن : تکذیب مبطل باشد و تصدیق خویش ، همانست که رسول الله (ص) گفت متلاعنین که : الله يعلم ان احداً کاذبٌ فهل منکما تألب ؟ معنی آیت آنست که از ما دو گروه یکی راست راهست و یکی گمراه ، و شک نیست که پیغامبر و پس روان او بر راست راهی اند و مخالف وی در گمراهی و قیل : هذا على جهة الاستهزاء بهم و هو غير شك في دينه و هدام كقول ابی الاسود :

بنوعم الرسول و اقر بوه احب الناس كلهم اليّا
فان يك حبهم رشداً اصبه ولست بمخطي ان كان غيّا

و روا باشد که « او » بمعنی واو نهند ؛ یعنی : انا و ابناکم لعلی هدی و فی ضلال مبین ای - انا لعلی هدی و انکم فی ضلال مبین .

« قل لا تسئلون عّما اجرنا و لا نسئل عّما تعملون » - هذا جواب نسبتهم رسول الله و المسلمين الى الكذب و الفرية و قطيعة الرحم . و قيل : هو منسوخ بآية السيف .

« قل يجمع بيننا ربنا » یعنی يوم القيامة كقوله : « و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً » . و فی الخبر : يحشر الناس يوم القيامة حفاة عراة غرلاً ، قالت عائشة : يا رسول الله النساء و الرجال ينظر بعضهم الى بعض ، فقال : يا عائشة الامر اشد من ان ينظر بعضهم الى بعض . و روى ان رجلاً قال : يا نبي الله يحشر الكافر على وجهه يوم القيامة ؟ قال : ليس الذي امشاه على الرجلين في الدنيا قادر على ان يمشيه على وجهه يوم القيامة ؟ !

« ثم يفتح بيننا » ای - يقضى و يحكم بيننا ، « و هو الفتح العظيم » - الفتح عند العرب هو القاضي و منه قوله : « ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق » « فافتح بيني و بينهم فتحاً » ، و قال اهل الصغاني : الفتح - الذي بعنايته يفتح كل مغلق و بهدایتة ينكشف كل مشكل فتارة يفتح الممالك لانبيائه و يخرجها من ايدي اعدائه و يقول : « انا فتحنا لك فتحاً مبيناً » ، و تارة يرفع الحجاب عن قلوب اوليائه و يفتح لهم الابواب الى ملكوت

سمائه وجمال كبريائه و يقول : « ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها » . و قيل :
الفتاح . الذي بيده مفاتيح الغيب و بيده مفاتيح الرزق كقوله تعالى : « و عنده مفاتيح
الغيب » .

« قل اروني الذين الحقتم به شركاء » يعني الملائكة ، وقيل : يعني الاصنام . معنى
آنست كه ای محمد این انباز گیران را کوی که بتانرا بانبازی در ما بسته اند بمن
نمائید که این بتان هیچیز آفریدند در زمین یا در آسمان ، همانست که جای دیگر
فرمود : « ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك في السموات » ؟ آنکه گفت : « كلا » ،
نیست انبازی ؛ و دعوی که میکنند باطل است و دروغ ، « بل هو الله العزيز » المنتقم
ممن كفر به و خالفه « الحكيم » فی تدبیره لخلقہ فإني ' يكون له شريك ' فی ملكه ؟

« و ما ارسلناك الا كافة » . هي الجامعة للشيء المانعة عن التفرق له ومنه الكفاف
من العيش وقولك : كف يدك ، اي . اجمعها اليك ، والمعنى : و ما ارسلناك الا عامة للناس
كلهم العرب و العجم و الاحمر و الاسود و الجن و الانس و تدبیره : و ما ارسلناك الا
للناس كافة ، كقول النبي (ص) : « ختم بي النبيون و ارسلت الى الناس كافة » عن ابن عباس
عن النبي (ص) قال : « اعطيت خمساً و لا اقول فخراً : بعثت الى الاحمر و الاسود ؛ و جعلت
لى الارض طهوراً و مسجداً ؛ و احل لى المغنم و لم يحل لاحد كان قبلى ؛ و نصرت بالرعب
فهو يسير من امامى مسيرة شهر » ؛ و اعطيت الشفاعة فاذا خرتها لامتى يوم القيامة و هي ان
شاء الله نائلة من لا يشرك بالله شيئاً . و قيل : معناه كافاً للناس تكفهم عما عليه من الكفر
و تدعوهم الى الاسلام ؛ و الهاء فيه للمبالغة ، « بشيراً » بالجنة لمن آمن ، « و نذيراً
من النار لمن كفر » ، « و لكن اكثر الناس » يعنى اهل مكة « لا يعلمون » لا يصدقون .

« و يقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين » . هذا حكاية عن منكرى البعث و معنى
« الوعد » القيامة ، « قل لكم ميعاد يوم لا تستأخرون عنه ساعة و لا تستقدمون » . الوعد الميعاد
و الموعدة واحد .

« قال الذين كفروا » يعنى كفار مكة : « لن تؤمن بهذا القرآن و لا بالذي بين

یدیہ» من الکتب ثم اخبر عن حالهم فی ما لهم فقال تعالی : «لو تری» یا محمد «اذا الظالمون ای - الکافرون» موقوفون «محبوسون» عند ربهم» - جواب «لو» محذوف، التأویل «لو تری» لتری امرأ فظيماً هاتلاً، «یرجع بعضهم الی بعض القول» ای - یجیب بعضهم بعضاً و یرد بعضهم بعضاً «يقول الذين استضعفوا» ای - قهروا و هم السفلة، «للدین استکبروا» یعنی تعظموا عن الايمان و هم القادة : «لولا انتم لکنتم مؤمنین» بمحمد و القرآن .

«قال الذين استکبروا للذين استضعفوا انحن صددنا کم عن الهدی» ای - عن الايمان، «بعد از جاء کم» محمد «بل کنتم مجرمین» مشرکین قبل مجیء محمد .
 «و قال الذين استضعفوا للذين استکبروا بل مکر اللیل» معناه : بل مکر کم باللیل «و النهار» اذ تأمر و ننا ان نکفر بالله و نجعل له انداداً - مفسران گفتند : معنی آیت آنست که سفله و پسران گفتند : مهتران خویش را و سروران کفر را که سازبد شما بود و کوشش کثر شما که ما را بکفر و شرک میفرمودید - قومی گفتند که : این سخنی است که ایشان بر عادت دنیا گویند چنانکه مردم از روز کار بد شکایت کند و ذم دهر گوید و برین قول معنی آنست که : بدسازی جهان بود با ما و بد نهادی شبانروز ما را و در شواذ خوانده اند : «بل مکر اللیل و النهار» من الکروار - بلکه روز کار میگذشت و شبانروز می پیوست بر فرمودن شما ما را که تا بالله کافر شویم و او را همتایان گوئیم .
 الند و التدید - المثل . «و اسرّوا الندامة» - الاسرار من الاضداد یکون بمعنی الاخفاء و یکون بمعنی الاظهار، یعنی : و اظهروا الندامة «لما راوا العذاب» - کافران آنروز که عذاب بینند هم تابع و هم متبوع هم سفله و هم قاده پشیمانی نمایند چه آشکارا و چه نهان بآنچه کردند و گفتند، لکن سود ندارد پشیمانی آنروز، این همچنان است که بگناه خویش معترف آیند کفوله : «فاعترفوا بذنبهم» ؛ لکن اعتراف آنروز سود ندارد و ایشانرا جواب دهند که : «فسحقاً لاصحاب السعیر»، «و جعلنا الاغلال فی اعناق الذين کفروا» جائی دیگر گفت : «انما جعلنا فی اعناقهم اغلالاً» ای - جعلنا فی ایدیهم

اغللاً الى اعناقهم ؛ لان لا يكون فى العنق دون اليد ، « هل يجزون الا ما كانوا يعملون » ؟
 « و ما ارسلنا فى قرية من نذير ، - القرية المصر تقرى اهلها و تجمعهم ؛ « الا قال
 مترفوها » رؤسآؤها و اغنيآؤها ، - الترف - الثراء و النعمة ؛ و فلان لا يزال فى ترفه من
 العيش اى - فى رغد و ثروة . و قيل : المترف - الموسع عليه عيشه القليل فيه همه و هو
 فى ذلك بطر ، « اننا بما ارسلتم به كافرون » جاهدون .

« و قالوا » لرسلمهم : « نحن اكثر اموالاً و اولاداً ، منكم و لولم يكن راضياً بما
 نحن عليه من الدين و العمل لم يخولنا الاموال و الاولاد - كافران پنداشتند و بباطل
 گمان بردند كه مال و نعمت فراوان كه ايشانرا دادند و فرزندان بسيار دليل رضاى خداست
 و نشان پسندوى، مى گفتند اگر از ما خشنود نبودى و دين و عمل ما نپسنديدى ما را
 در دنيا مال و فرزند ندادى و آنكه قياس كردند كه فرداى ما در عقبى همچون امروز
 بود نه ما را عذاب كنند نه نعمت از ما باز گيرند « و ما نحن بمعذبين » فى الآخرة بذنبنا ،
 همانست كه جاى ديگر فرمود : « و لئن رددت الى ربى لاجدن خيراً منها منقلباً » « و لئن
 رجعت الى ربى ان لى عنده للحسنى » .

رب العالمين بجواب ايشان فرمود : « قل ان ربى يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر »
 و ليس يدل ذلك على العواقب و المنقلب - اى محمد بگوى خداوند من در دنيا روزى
 ميگستراند فراخ برو كه خواهد و باندازه مى بخشد اورا كه خواهد ؛ و اين دليل نيست
 كه فردا همچنين خواهد بود ، دنيا خواسته ايست كه از دوست و دشمن دريغ نيست
 بر خوردارى اندك است آشنا و بيگانه ازان ميخورد ، مصطفى (ص) فرمود : « الدنيا عرض
 حاضر يا كل منها البر و الفاجر ؛ و الآخرة وعد صادق يحكم فيها ملك فاهر » . و
 قال (ص) : « لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ، ماسقى كافراً منها شربة » .

آنكه گفت هم بجواب ايشان : « و ما اموالكم ولا اولادكم بالآتى تقر بكم عندنا
 زلفى » ، جائي ديگر فرمود : « يوم لا ينفع مال و لابنون » « لن تنفعكم ارحامكم
 ولا اولادكم يوم القيمة يفصل بينكم » - روز قيامت نه مال بكار آيد نه فرزند نه خوش و

نه پیوند ، « الا من آمن و عمل صالحاً » ، تاویلہ : الا ایمان من آمن و عمل من عمل صالحاً ، « هذا كقوله : « ولكن البر من آمن بالله » یعنی : و لكن البر من آمن بالله » و كقوله : « اجعلتم سقايه الحاج » و عمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله » ای - كفعل من آمن بالله - میگوید : نه مال شما را بما نزدیک کند و نه فرزند مگر کسی که ایمان آرد و کار نیک کند تا ایمان او و کردار نیک وی او را بما نزدیک کند ، « فاولئك لهم جزاء الضعف ، من الثواب بالواحد عشرة ، قرأ يعقوب « جزاء » منصوباً منوّناً الضعف » رفع مجازه فاولئك لهم الضعف جزاء على التقديم و التأخير ، « و هم فى الغرفات » ای - فى الدرجات « آمنون » من الموت . قرأ حمزة : « فى الغرفة » على الوحدة . « و الذين يسعون فى آياتنا » ای - يعملون فى ابطال حجّتنا و کتابنا ، « معجزين » معاونین معاندين يحسبون انهم يفوتوننا بانفسهم و يعجزوننا ، « اولئك فى العذاب محضرون » .

« قل ان رّبى يبسط الرّزق لمن يشاء من عباده و يقدر له » - يبسطه على من يشاء و هو مكر منه و يقدره على من يشاء و هو نظر منه . و فى الخبر يقول الله عزّوجلّ : « ايفرح عبدى اذا بسطت له رزقى و صبت عليه الدنيا صبّا او ما يعلم عبدى ان ذلك منى قطع و بعدا يحزن عبدى اذا منعت عنه الدنيا و رزقته قوت الوقت او ما يعلم عبدى ان ذلك منى قرب و وصل و ذلك من غيرتى على عبدى » .

« و ما انفقتم من شىء فهو يخلفه » - قال سعيد : ما كان فى غير اسراف و لا تقتير فهو يخلفه . و قال الكلبي : ما تصدّقتم من صدقة و انفقتم فى الخير و البر من نفقة فهو يخلفه اما ان يعجله فى الدنيا و اما ان يؤخر له فى الآخرة . قال رسول الله (ص) : « ان الله عزّوجلّ قال لى انفق انفق عليك » . و عن انس عن النبى (ص) قال : « ينادى مناد كل ليلة : لى اللّهم الموت ؛ و ينادى آخر : ابنوا للحزاب ، و ينادى مناد : اللّهم هب للمنفق خلفاً ؛ و ينادى مناد : اللّهم هب للممسك تلفاً ؛ و ينادى مناد : ليت الناس لم يخلقوا ؛ و ينادى مناد : ليتهم اذ خلقوا فكروا فيما له خلفوا » . و قال عمر لصهيب : انك رجل لا تمسك شيئاً ، قال انى

سمعت الله عز وجل يقول : « وما انفقتم من شيء فهو يخلقه وهو خير الرازقين » . وعن جابر قال قال رسول الله (ص) : « كل معروف صدقة » و كل ما انفق الرجل على نفسه و اهله كتب له صدقة و ما وقى الرجل به عرضه فهو صدقة و ما انفق المؤمن من نفقة فعلى الله خلفها ضامناً الا ما كان من نفقة في بنیان او معصية ، قال بعض رواة هذا الحديث : ما وقى به عرضه يعني : ما اعطى الشاعر و ذا اللسان المتقى . قال مجاهد اذا كان في يد احدكم شيء فليقتصد و لا تحمله هذه الآية على ترك الاقتصاد في النفقة فان الرزق مقسوم فلعل رزقه قليل و هو ينفق نفقة الموسع عليه ، و معنى الآية : ما كان من خلف فهو منه و دليل هذا التاويل قول النبي (ص) : « اياكم و السرف في المال و النفقة و عليكم بالاعتقاد فما افتقر قوم قط اقتصدوا » . و قال (ص) : « ما عان من اقتصد و قال من فقه المرء رفقه في معيشته » ، و هو خير الرازقين ، انما جاز الجمع لانه يقال رزق السلطان الجند و فلان يرزق عياله كانه قال و هو خير المعطين .

« و يوم نحشرهم جميعاً » - قرأ حفص : يحشرهم بالياء ثم يقول بالياء كذلك يعني يحشرهم الله جميعاً و هؤلاء المحشورون هم قبائل من العرب كانوا يعبدون الملائكة و هم يزعمون انهم بنات الله لذلك سترهم و هو قوله عز وجل : « وجعلوا بينه و بين الجنة نسباً » ثم يقول الله للملائكة : « هؤلاء اياكم كانوا يعبدون » في الدنيا ، هذا استفهام تقرير كقوله عز وجل لعيسى : « انت قلت للناس ، فتبوء منهم الملائكة و يقولون : « سبحانه » تنزيهاً لك « انت و ليلى » ربنا « من دونهم بل كانوا يعبدون الجن » اى - يطيعون ابليس و ذريته و اعوانه في معصيتك « اكثرهم بهم مؤمنون ، مصدقون .

« فاليوم لا يملك بعضكم لبعض نفعا ، اى - شفاعاً « ولا ضرراً » اى - عذاباً ، و نقول للذين ظلموا ، اشر كوا : « ذوقوا عذاب النار التى كنتم بها تكذبون » فى الدنيا فقد ورد تموها .

« و اذا تلى عليهم آياتنا بينات ، بالامر و النهى » قالوا ما هذا الا رجل يضلون محمداً (ص) : « يريدان يصدكم » اى - يصرفكم ، « عما كان يعبد آباؤكم » من

الآلهة ، « و قالوا ما هذا » الذى يقول « الالافك » مفترى ، اى - كذبٌ مخلوقٌ يعنون القرآن

« و قال الذين كفروا » يعنى كفار مكة « للحق » اى - للقرآن ؛ « لتآجآهم » اى - حين جاءهم محمد : « ان هذا » اى - ما هذا « سحرٌ مبينٌ » .

« و ما آتيناهم من كتبٍ » يعنى به العرب كلها « يدرسونها » اى - يقرؤنها فيما يقولون « و ما ارسلنا اليهم قبلك » يا محمد « من نذيرٍ » رسولٍ مخوفٍ .

« و كذب الذين من قبلهم » اى - من قبل قريش كذبت الامم رسلنا وتنزيلنا « و ما بلغوا معشار ما آتيناهم » اى - ما بلغت قريش عشر ما بلغت الامم الخالية من القوة و النعمة و طول العمر و كثرة الاموال و الاولاد « فكذبوا رسلى فكيف كان نكير » اى - كيف كان انكارى و تغييرى عليهم بالاذناب فحذر كفار هذه الامة عذاب الامم الماضية .

النوبة الثالثة

قوله تعالى « قل من يرزقكم من السموات و الارض » - اعلم ان الرزق قسمان : قسمٌ ظاهرٌ و قسمٌ باطنٌ ؛ فالظاهر هو الاقوات و الاطعمة و ذلك للظواهر و هى الابدان و الباطن هو المعارف و المكاشفات و ذلك للقلوب و الاسرار و هذا اشرف القسمين فان ثمرته حياة الابد و ثمرة الرزق الظاهر قوة الى مدة قريبة الابد و الله تعالى هو المتولى لخلق الرزقين و المتفضل بالاىصال الى كلا الفريقين و لكنّه « يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر » رزق ظاهرٍ دیگر است و رزق باطنٍ دیگر ، رزق ظاهر مطعومات است حياة فانى را و رزق باطن مكاشفات است حياة باقى را ، مطعومات را شرط آنست كه حلال بدست آرى و حلال خورى ، رب العالمين ميفرمايد : « كلوا من طيبات ما رزقناكم - كلوا من الطيبات واعملوا صالحاً » - حلال خوريد و پاك خوريد و كار نيكو كنيد . و قال النبى (ص) : « طلب الحلال فريضة » بعد الفريضة « اى - بعد فريضة الايمان و الصلوة و قال (ص) : « من اكل الحلال اربعين يوماً نور الله قلبه و اجرى بنابيع الحكمة من قلبه »

و فی روایت: « زهدہ اللہ فی الدنیا » ، و قال: « انّ اللہ ملکاً علی بیت المقدس ینادی کلّ لیلۃ: من اکل حراماً لم یقبل منه صرفٌ ولا عدلٌ، الصرف النافلة و العبد الفریضة » .
و گفته اند: از پاکی مطعم و حلالی قوت صفای دل خیزد و از صفای دل نور معرفت افزاید و با نور معرفت مکاشفات و منازل در پیوندد و هو الرزق الباطن المشار الیه فی قوله .
« لیرزقنہم اللہ رزقاً حسناً » ، مکاشف دیدار دل است با حق ، دل در ذکر مستہلک ، سر در نظر مستغرق جان در حق فانی ، اینجا صبح یگانگی دمد از افق تجلی آفتاب عیان تابد از خورشید وجود وجد در واجد فانی شود و واجد در موجود ؛ تا ازل نماید جز نشانی و از سر نماید جز بیانی و از جان نماید جز عیانی .

کسی کو راعیان باید خبر پیشش و بال آید

چو سازد با عیان خلوت کجا دل در خبر بندد

« و ما ارسلناک الا کافّةً للنّاس بشیراً و نذیراً » - ای محمد ترا که فرستادیم بکافّة خلق فرستادیم جنّ و انس را متابعت تو فرمودیم ، عقدها بعقد تو فسخ کردیم ، شرعها بشرع تو نسخ کردیم ، فرمان آمد که ای جبرئیل از عالم علوی بعالم سفلی شو بانک براہل شرق و غرب زن که ای شما که خلائق اید همه روی بطاعت محمد مرسل آرید و سر بر خط شرع وی نهید که طاعت او طاعت ماست « من یطع الرسول فقد اطاع اللہ » ، و اتّباع او دوستی ماست « فاتّبعونی یحبیبکم اللہ » ، و بود اورحمت شماست « و ما ارسلناک الا رحمةً للعالمین » ، شرف و منزلت این سید آنجا رسید که رب العالمین با موسی کلیم در مقامات مناجات این خطاب کرد که : « یا موسی ان اردت ان اکون اقرب الیک الی لسانک و من روحک الی نفسک فاکثر الصلوة علی محمد النبی » . صدق صدیقان عالم کرد شراک نعلین چاکران وی بود و منکران او را کاذب میگفتند ، صدای وحی غیب عاشق سمع عزیز وی بود و بیگانگان او را کاهن میخواندند ، عقول همه عقلای عالم از ادراک نور شراک عزّ او عاجز بود و کافران نام او دیوانه می نهادند ، آری دیدہ های ایشان بحکم لطف ازل توتیای صدق نیافتہ و بچشمہای ایشان کحل اقبال حق نرسیدہ

از آنست که ما را نشناختند و گفتند: «ما هذا الرجل» یزید ان یصدکم عما کن یبعد
 آباؤکم و بعزت قرآن راه نبردند تا می گفتند: «ما هذا الا فک» مقتری، لن تؤمن
 بهذا القرآن و لا بالذی بین یدیه. چشمی که مستعمل شد مملکت شیطان باشد ما را
 چون شناسد؟! دلی که ملوث تصرف دیو بود از کجا جلال عزت قرآن بداند؟! دلی باید
 بضمان امان و حرم کرم حق پناه یافته تا راه برسالت و نبوت ما برد، سمعی باید بزلال
 اقبال ازل شسته تا جلال عزت قرآن اورا بخود راه دهد، دیده‌یی باید از رمص^(۱) کفر خلاص
 یافته و از خواب شهوات بیدار گشته تا معجزات و آیات ما ببیند و دریابد، ای جوانمرد!
 هر که جمالی ندارد که با سلطانان ندیمی کند چه که با کاخنیان حریفی نکند؟

در مصطبه‌ها همیشه قرآشم من شایسته صومعه کجا باشم من

هر چند قلندری و قلاشم من تخمی بامید درد می پاشم من

«و ما انتقم من شیء فهو یخلفه» - من الخلف فی الدنيا الرضا بالعدم و الفقر و
 هوان من السرور بالوجود. بر ذوق جوانمردان طریقت خلف آنست که جمال گوهر فقر
 بروی آشکارا کنند تا عزت و شرف فقر بداند و آنرا بنار در بر گیرد و با او بسازد،
 چنانکه فضیل عیاض گفت: ان اصلح ما اکون افقر ما اکون - هر کجا زاویه فقر بود
 آنجا حرمی از کرم حق بود، ملائکه ملکوت بدان زاویه چنان آیند که حاجیان بحج
 و عمره آیند، نه از کزاف مصطفی (ص) درویشی بدعا از حق خواست که: «اللهم
 احینى مسکیناً و امتنى مسکیناً و احشرنى فی زمرۃ المساکین»، فقالت عائشة: - لم یارسول
 الله؟ قال: «انهم یدخلون الجنة قبل اغنیائهم باربعین خریفاً».

۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «قل انما اعظکم بواحدة» بگوی شمارا پند میدهم بیک چیز
 «ان تقوموا لله» که خیزید خدایرا، «منشی و فرادی» دو کانه و یکانه، «ثم تفکروا»
 آنکه با خود بیندیشید و با یکدیگر باز گوئید: «ما بصاحبکم من جنة» برین مرد

۱ - رمص: غم چشم که در گوشه چشم گرد آید و خشک شود (منتهی الارباب)

شما هیچ دیوانگی نیست و پوشیده خرد نیست، «ان هو الا نذیر لکم» نیست او مگر بیم نمایی شما را، «بین یدی عذاب شدید»^(۴۶)، پیش عذابی سخت.

«قل ما سألتکم من اجر» بگوی هر چه از شما خواهم از مزد، «فهو لکم» آن شما را باد، «ان اجری الاعلی الله» نیست مزد من مگر بر الله، «و هو علی کل شیء شهید»^(۴۷) و او بر همه چیز گواه است.

«قل ان ربی» بگوی خداوند من، «یغذف بالحق» سخن راست و پیغام پاک می افکند [بذل]، «علام الغیوب»^(۴۸)، آن دانای نهانها.

«قل جاء الحق» بگوی پیغام راست آمد از خدای، «و ما یدی الباطل و ما یعید»^(۴۹) و [ابلیس] باطل نه آغاز چیز تواند و نه بسر انجام.

«قل ان ضللت» بگوی اگر من گم شوم از راه، «فانما اضل علی نفسی» گمراهی من بر من، «و ان اهتدیت» و اگر بر راه راست روم، «فبما یوحی الی ربی» آن بآن پیغام است که خداوند من می فرستد بمن «انه سمیع قریب»^(۵۰)، که او شنوای است بیاسخ از خواننده نزدیک.

«ولوتری اذ فرعوا» اگر تو بینی آنکه که بیم زنند ایشانرا، «فلا فوت» از دست شدن را توان نیست، «واخذوا من مکان قریب»^(۵۱) و فرا گیرند ایشانرا از جایگاهی نزدیک.

«و قالوا آمنا به» [چون فرع مرگ بایشان رسد] گویند بگرویدیم بالله، «وانی لهم التناوش» و چون تواند بود ایشانرا فر چیزی یازیدن، «من مکان بعید»^(۵۲)، از جایی دور.

«و قد کفروا به من قبل» و کافر شده بودند بسایمان پیش از روز مرگ، «و یغذفون بالغیب من مکان بعید»^(۵۳) و پنداره خویش در آنچه فرا ایشان میگفتند دور می انداختند.

«و حیل بینهم و بین ما یشتهون» [تا این میگویند] جدا کردند میان ایشان

و میان آنچه آرزو میکردند ، « کما فعل باشیاعهم من قبل » همچنان که با هم دینان ایشان کردند از پیش^(۱) ، « اَلْهَمْ کَانُوا فِی شَکِّ مَرِیْبٍ »^(۲) ، که ایشان در کمائی بودند دل را شورنده .

النوبة الثانية

فوله تعالی : « قل انما اعظکم بواحدة » یعنی آمر کم و اوصیکم بکلمة واحدة و هی قول لا اله الا الله ، قال : و هل جز آء لا اله الا الله الا الجنة ؟ فذلك قوله : « هل جز آء الاحسان الا الاحسان » و عن عبد الرحمن القرشي عن عیاض الانصاری ان رسول الله (ص) قال : « ان لا اله الا الله کلمة عند الله کریمة و لها عند الله مکان من قالها صادقاً بها ادخله الله بها الجنة و من قالها کاذباً حققت دمه و احرزت ماله و لقی الله غداً فحاسبه » . و قيل معناه : اعظکم بخصلة واحدة و هی « ان تقوموا لله » ای - لاجل الله ، ليس المراد من القيام الذي هو ضد الجلوس و انما هو القيام بالامر الذي هو طلب الحق ، كقوله : « و ان تقوموا للیتامی بالقسط » « مثنی » یعنی اثنین متناظرین ، « و فرادی » یعنی واحداً واحداً متفکرین . التفکر طلب المعنی بالقلب - تفکر جست و جوی دل است در طلب معنی ، و آن سه قسم است : یکی حرام یکی مستحب یکی واجب ، تفکر در صفات حق جلّ جلاله و در چرای کاروی حرام است که از آن تخم حیرت و نقت زاید ؛ و همچنین تفکر در اسرار خلق حرام است که از آن تخم خصومت زاید ، و آن تفکر که مستحب است تفکر در صنع صانع است و در آلا و نعماء او . عبد الله عباس گفت : تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله . و تفکر که واجب است تفکر در کردار خویش است و در جستن عیب خویش و عرض نامه جرم خویش . و فرق میان تفکر و تذکر آنست که تفکر جستن است و تذکر یافتن .

« ثم تفکروا ما بصاحبکم من جنّة » - الصاحب - هاهنا هو الرسول و الجنة -

الجنون . و ما ، نفى و جحد " ان هو الا ندير " ، اى - ما هو الا نذير " لكم بين يدى عذاب شديد " - العذاب هاهنا هو الساعة .

" قل ما سألتكم من اجرٍ فهو لكم " - كان رسول الله (ص) قال لمشر كى مكة : لا تؤذونى فى قرابتى ، فقالوا لقد سأل غير شطط ، فلا تؤذوه فى قرابته ، فلمّا سب آلهم قالوا لا ينصفنا يسألنا ان لا تؤذيه فى قرابته وهو يؤذينا فى آلهمنا ، فنزلت : " قل ما سألتكم من اجرٍ فهو لكم " . و قيل : ما سألتكم فى تبليغ الرسالة و النصيحة من جعل فهو لكم ، " ان اجرى " اى - ما ثوابى " الا على الله و هو على كلّ شيء " من اعمالكم " شهيد " ، عليم " . الشهيد و الخبير و العليم متقاربة المعنى غير ان العلم اذا اضيف الى الخفايا الباطنة يسمّى صاحبه خبيراً و اذا اضيف الى الامور الظاهرة يسمّى صاحبه شهيداً و اذا اضيف الى الكلّ يسمّى صاحبه عليمًا . و قيل : الشهيد - هو الذى يشهد على الخلق يوم القيامة . بما علم و شاهد منهم .

" قل ان رّبى يقذف بالحقّ علام الغيوب " ، فيه تقديم و تأخير ، تقديره : قل ان رّبى علام الغيوب يقذف بالحقّ ، اى ينزل الوحي من السماء فيقذفه الى خير الانبياء ، هذا كقوله : " و ما كنت ترجوا ان يلقى اليك الكتاب " .

" قل جاء الحقّ " اى - القرآن و الاسلام . وقال الباقر : يعنى السيف ، " وما يبدىء الباطل و ما يعيد " اى - ذهب الباطل و زهق فلم يبق له بقية يبدى بها و لا يعيد ، هذا كقوله : " بل تقذف بالحقّ على الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق " . قال قتادة : الباطل - هاهنا ابليس ، اى - ما يخلق ابليس و ما يبعث . وعن ابن مسعود قال : دخل رسول الله (ص) مكة و حول الكعبة ثلثمائة و ستون صنماً فجعل يطعنهم بعود معه و يقول : " جاء الحقّ و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً " ، " جاء الحقّ و ما يبدىء الباطل و ما يعيد " .

" قل ان ضللت ، عن الحقّ و الهدى ، " فائماً اضلّ على نفسى " اى - عقوبة ذلك على نفسى و اؤخذ بجنايتى ، " و ان اهتديت الى الحقّ و الهدى ، " فبما يوحى الى رّبى " اهتديت ، " انه سميع " لمن دعاه " قريب " بالاجابة لمن وّحده . يسمع حمد الحامدين فيجازيهم و دعاء الداعين فيستجيب لهم .

« ولوتري » - جواب « لو » محذوف ، « اذ فرعوا » - هذا الفرع عند الموت حين يرون الملائكة ، « فلا فوت » - هذا كقوله : « ولات حين مناص » . « واخفوا من مكان قريب » ، يعني من تحت اقدامهم . وقيل : هو يوم بدر . يروى ان في هذه الامة مستخاً و خسفاً و قذفاً . وروى ان رجلاً من هذه الامة يصنع فيحرق به الناس فيرجمونه بالحجارة حتى يقتلوه . وقيل : هم خسف بالبداء ، وذلك في الخبر ان جيشاً يغزون الكعبة ليخربوها ثمانون الفا فبينا هم ببداء من الارض اذ خسف بهم فلا ينجوا منهم الا الشريد الذي يخبر عنهم و هو من جهينة فلذلك قيل : و عند جهينة الخبر القين . وقال قتادة ذلك حين يخرجون من قبورهم و انما قال « اخفوا من مكان قريب » لانهم حيث كانوا فهم من الله قريب لا يبعدون عنه و لا يفوتونه .

« و قالوا آمنا به » يعني حين عاينوا العذاب في الدنيا او في الآخرة وقت البأس كقوله : « حتى اذا ادر كه الفرق قال آمنت » و كقوله : « فلتأرأوا باأسنا قالوا آمنا بالله وحده » . « و انى لهم التناوش » يعني من اين لهم تناول التوبة و نيل ما يتمنون ؟ قال ابن عباس : يسئلون الرد وليس بحين الرد . التناوش - تناول من النوش ، تقول : ناش ، نوش ، نوشاً اذا تناول . مكويد : چون تواند بود ايشانرا دسترس بجيزى دور ؟ و اكر بمد و همز خوانى بر قراءت ابو عمرو و حمزه و كسائى معنى آنت كه : چون تواند بود ايشانرا فرا جيزى يازيدن از جائى دور ، من النش و هو الحركة البطيئة ، يقال : تناش اذا تحرك لطلب شىء بعد فوته ، و المعنى : انسى لهم منال التوبة و الايمان بعد ما عاينوا الآخرة .

« و قد كفروا به » اى - بمحمد و القرآن « من قبل » تناول العذاب ، « و يظنون بالغيب من مكان بعيد » - الغيب - هاهنا الظن ، يعنى يرمون محمداً (ص) بالظن لا باليقين و هو قولهم له : ساحر بل كاهن بل شاعر . و قال قتادة : يقولون بالظن ان لا بعث و لاجنة و لا نار .

« و حيل بينهم وبين ما يشتهون » قال الحسن البصرى : حيل بينهم وبين الايمان

و التوبة و الرجوع الى الدنيا ، « كما فعل باشياعهم » ای - اهل دینهم و موافقهم من الامم الماضية حين لم يقبل منهم الايمان و التوبة . في وقت البأس ، « انهم كانوا في شك من رب » ظاهر الشك .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « قل انما اعظكم بواحدة ان تقوموا لله ... » گفته اند که : القيام لله نقطه پر کار طریقت است و مدار اسرار حقیقت ، هر که از تدبیر خود برخاست و کار خود با حق جل جلاله گذاشت ثمره حیوة طیبه بسر داشت ، نبینی جوانمردان اصحاب الکهف را که از خود برخاستند و تدبیر خود بگذاشتند و روی بدر گاه ربوبیت نهادند چنانکه رب العزة فرمود : « و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا » ، نگر که ایشانرا در غار غیرت در ظل رعایت و کنف ولایت چگونه جای داد ، آفتاب صورت را و خورشید تما بنده را زهره نبود که کرد غار غیرت ایشان گردد و نور آفتاب متقاصر آید بحکم اضافت بانوار اسرار ایشان ، زیرا که نور آفتاب برای استضاء خلق است و انوار اسرار ایشان برای معرفت حق .

دع الاقمار تخبوا من تنیر لنا بسدر تذل له البدر

نور آفتاب نور صورت است و نور دل ایشان نور سریرت ، لاجرم شعاع آفتاب صورت چون با ایشان رسیدی از بریق شعاع نور سر ایشان دامن در چیدی ، رب العالمین فرمود : « و تجسبهم ایقاظاً و هم قدود » پنداری که ایشان بیدارند و خود خفته بودند ، اینست صفت اهل طریقت ، بظاهرشان نگری ؛ ایشانرا بینی مشغول در میادین اعمال ، بسر آثرشان نگری ؛ ایشانرا بینی فارغ در مسائلین لطف ذوالجلال ، بظاهر در عمل در باطن نظاره لطف ازل ، از « ایاک نعبد » کمر مجاهدت بر میان بسته ، از « ایاک نستعین » تاج مشاهدت بر سر نهاده ، در زیر فرطه تسلیم پوشیده ، بر زیر در « اعه عمل فرو کشیده ، و فی اختیار اصحاب الکهف این دلیل و اوضح سبیل علی ان « الاصطفاء لیس بعله و الاختیار لیس بحیلة » سکی که چند گام برداشت

از پی دوستان حق تا بقیامت میخوانند که : « و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید » . پس مسلمانی که از سوزی و ایمانی هفتاد سال با اولیاء حق صحبت دارد و سواد شباب به بیاض شیب رساند چه ظن بری که حق جل جلاله روز قیامت او را نومید گرداند ؟ کلا ولما انه لا یفعل ذلك .

« قل جاء الحق و ما یدعی الباطل و ما یعید » - آنروز که رسول خدا (ص) قدم مبارک در کعبه نهاد و عمر خطاب بعز اسلام رسیده و مؤمنان باسلام وی شاد گشته و در کعبه بتان بسیار نهاده ؛ رسول (ص) در دست قضیبی داشت بر سینه بتان میزد و میگفت : « جاء الحق و زهق الباطل ، جاء الحق و ما یدعی الباطل و ما یعید » ، و عمر میگفت : یا ایها الاصنام هذا احمد هذا رسول الله حقاً فاشهدوا ان کان حقاً فاشهدوا ان کان حقاً ما یقول فاسجدوا ، آن بتان بیکبار همه در سجود افتادند . ای جوانمرد ! کدام روز خواهد بود که رسول تحقیق با عمر تصدیق بر موجب اشارت توفیق باین کعبه سینه تو در آیند و آن بتان هوا و حرص را برهم زنند و این ندا در دهند که « جاء الحق و ما یدعی الباطل و ما یعید » ، فآلقی السحرة ساجدین ، چگوئی ؟ ایشان بسجده آمدند یا ما ایشانرا بسجده آوردیم ؟ غلامی با خواجه میرفت ، غلام در مسجد شد نماز کرد و در لذت مناجات دراز بماند ، خواجه گفت : بیرون آی ای غلام ، گفت : نمی گذارند ، گفت : که ترا بیرون نمی گذارد ؟ گفت : آنکه ترادر نمی گذارد . عجب نباشد که آدمی شنوای گویای دانا سجده کند ؛ عجب آنست که عمر گوید : ای بتان ناشنوای نا گویا اگر دین محمد حق است سجده کنید ، همه بیکبار سجده کردند . پاکا خداوند ! ! دو کار منکر قبیح پیش عمر نهادند : عداوت رسول و طمع دنیا ، آنکه از میان هر دو حالی بدان نیکوئی پدید آوردند که عمر را بزینت اسلام بیماراستند ، همچنین دو کار منکر پیش سحرة فرعون نهادند : یکی عداوت موسی دیگر ولایت فرعون ، آنکه سربان عزیزی از میان پدید آوردند که : « فآلقی السحرة ساجدین » . دو محنت صعب پیش یوسف نهادند : یکی چاه دیگر زندان ، آنکه از میان هر دو ولایت و سلطنت یوسف پدید آوردند که : « مکنّا

لیوسف فی الارض . دو نطفه مهین در رحم فراهم آوردند و از میان هر دو صورتی بدین زیبایی پدید آوردند که : « و صورکم فاحسن صورکم » . دو نجاست فراهم آوردند در نهاد حیوان : یکی فرث دیگر دم ، از میان هر دو شیر صافی پدید آوردند « من بین فرث و دم لبناً خالصاً » . دو کار صعب بر بنده جمع آمد : یکی معصیت دیگر تقصیر در طاعت از میان هر دو رحمت و مغفرت پدید آوردند که : « یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم » . « و حیل بینهم و بین مایشتهون » - خبر میدهد از آن بیچاره که در سکرات مرگ افتد و جانش بچنبر کردن رسد ، رخساره رنگینش از هیبت مرگ بیرنگ گردد ، قطرات عرق حسرت از پیشانی وی روان گردد ، فرزندان بنابر وروده بر بالین وی نشسته و روی بر روی وی می مانند و دوستان و برادران بناکام او را وداع میکنند و بزبان حیرت میگویند :

یا جامع الشمّل و الاحشاء و الکبد یالیت اّمک لم تحبل و لم تلد

تهدی الی عرصة الموتی علی عجل مودّع الاهل و الاحباب و الولد

گرام الکاتبین طومار کردار در میپيچند خازنان روزی جریده رزق در می نوردند ، متقاضیان حضرت قصد جان میکنند و آن بیچاره فرو مانده در آرزوی یک روز مهلت بود و مهلتش ندهند ، خواهد که سخن گوید و قوّتش ندهند ، اینست که رب العالمین فرمود : « و حیل بینهم و بین مایشتهون » . روزی مردی صاحب واقعه بنزدیک رسول خدا آمد و از پراکندگی دل و معصیت خود بنالید ، آب حسرت از دیده های بارید و نفس سرد همی کشید و میگفت : یا رسول الله . طبیب دل های بیماران توئی ، دردها را درمان ساز توئی ، این درد مرا درمانی بساز و این خستگی مرا مرهمی پدید کن که سخت بیمارم بگناه خویش ، غرقه ام بجرم خویش ، آلوده ام بکردار خویش ، مغرورم بپندار خویش . رسول خدا گفت : روزی و شبی را که در پیش داری ؛ باری کار خود بساز ، آفریز که رب العزة میفرماید : « و حیل بینهم و بین مایشتهون » ، و آن شب نخستین که ازو خبر میدهد : « و من وراثمهم برزخ الی یوم یبعثون » ، رو خلوتی بساز و ساعتی با درد و اندوه خود پرداز ، اشکی گرم از دیده فرو بار و آهی سرد از دل بر آر و بزبان تضرع بگوی : خداوندا !

بهر صفت که هستم برخواست تو موقوفم ، بهر نام که خوانندم ببندگی تو موقوفم .
 بنده گر خوبست و گر زشت آن تست عاشق ار دانا و گر نادان تراست
 خداوندا ! همچون یتیم بی پدر گریانم ، درمانده در دست خصمانم ، خسته جرمم و
 از خویشتن برتاوانم ، خراب عمر و مفلس روزگار دیدی من آنم . خداوندا ! فریاد رس
 که از نا کسی خود بفغانم . آن بیچاره بر کشت با دلی پردرد و جانی پر حسرت ، دودست
 بر سر نهاده و چون زارندگان نوحه تلّهِف و تأسف در گرفته که : آه ! من شدّة الموت
 و سكراته و من حسرت الفوت و غمراهه ، آه ! من وحشة الاغتراب و فرقة الاحباب
 و التّوم على التّراب ، آه ! من الاثام الّتی مضت فی البطالة و الاوقات الّتی فنیّت فی الجهالة .
 دریفا که روزگار بباد بر دادیم و شکر نعمت مولی نگزاردیم ! دریفا که قدر عمر خود
 نشناختیم و از کار دنیا باطاعت مولی نه پرداختیم ! دریفا که عمر عزیز بسر آمد و نوبت
 رفتن در آمد ، روزگار بگذشت و تبعات روزگار بماند .

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار	وای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
پیش از آن کین جان عنبر آور فرم مانند نطق	پیش از آن کین چشم عبرت بین فرم مانند زکار

۳۵- سورة الملائكة - مکیه

۱- النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان ، « الحمد لله » ستایش نیکو الله را ،
« فاطر السموات والارض » کرد کار هفت آسمان و هفت زمین و نو سازنده آن ،
« جاعل الملائكة رسلاً » آفرید کار که فریشتگان را رسولان کرد ، « اولی اجنحة »
خداوندان پرها « مثنی وثلاث و رباع » پره‌ای دو آن و سوان و چهاران « یزید فی
الخلق ما یشاء » می‌فزاید در آفرینش آفریده خویش آنچه خواهد ، « ان الله علی کل
شیء قدير ^(۱) » الله بر همه چیز تواناست .

« ما یفتح الله للناس » آنچه الله بگشاید مردمان را ، « من رحمة » از بخشایش
[خویش باران یا جز آن] ، « فلا ممسک لها » باز گیرنده‌یی نیست آنرا ، « وما یمسک »
و هر چه باز گیرد ، « فلا مرسل له » گشاینده‌یی نیست آنرا ، « من بعده » از پس گشادن
و بستن الله ، « و هو العزیز الحکیم ^(۲) » ، و اوست آن توانای دانا .

« یا ایها الناس » ای مردمان ، « اذکروا نعمت الله علیکم » یاد کنید نیکوکاری
الله بر خویشتن ، « هل من خالق غیر الله » هست آفرید کار جزی الله « یرزقکم
من السماء و الارض » که روزی دهد شمارا از آسمان و زمین ، « لا اله الا هو » نیست
خدائی جز او ، « فانی توفکون ^(۳) » چون می‌بر گردانند شما را از راستی .

« وان یکذبوک » و اگر دروغ زن گیرند ترا « فقد کذب رسل من قبلك »
دروغ زن گرفتند فرستادگان را پیش از تو ، « و الی الله ترجع الامور » و با مراد
الله گردد همه کار .

« یا ایها الناس » ای مردمان ، « ان وعد الله حق » وعده داده الله راست است
و بودنی [روز شمار و پاداش] « فلا تغرنکم الحیوة الدنیا » مبادا که زندگانی این جهانی

شمارا فریفته^(۱) کند، «و لا یغر نکم بالله الفرور^(۵)» و مبادا که شما را فریفته^(۱) کند آن فریبنده^(۲)

«ان الشیطان لکم عدو» دیو شما را دشمن است، «فا تخذوه عدوآ» او را دشمن گیرید، «انما یدعوا حزبه» او می خواند پس روان و فرمان برداران خویش را، «لیکونوا من اصحاب السعیر^(۶)» تا از دوزخیان باشند.

«الذین کفروا» ایشان که کافر شدند «لهم عذاب شدید» ایشانراست عذابی سخت، «والذین آمنوا و عملوا الصالحات» و ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، «لهم مغفرة و اجر کبیر^(۷)» ایشانراست آمرزش و مزدی بزرگ.

«افمن زین له» باش کسی که براراستند او را، «سوء عمله» بد کردار او، «فرآه حسنا» تا آنرا نیکودید، «فان الله یضل من یشاء» الله کم راه کند او را که خواهد، «و یمدی من یشاء» و باراه می آرد او را که خواهد، «فلا تذهب نفسك علیهم حسرات» جان تو در سر زحیر خوردن بر ایشان مشا، «ان الله علیم بما یصنعون^(۸)» الله داناست بآنچه ایشان میکنند [از آن بی خبر نیست].

«والله الذی ارسل الریاح» الله اوست که میکشاید بادهای، «فتثیر صحابا» تا می انکیزاند بآن میغها، «فسقناه الی بلاد میت» می رانیم آنرا بشهری و زمینی مرده، «فاحینا به الارض بعد موتها» تا زنده کنیم بآب آن میغ زمین را پس مرک آن، «کذلک النشور^(۹)» انکیختن پس مرک همچنان است.

«من کان یرید العزة» هر که عز میخواهد این جهانی و آن جهانی بهم، «فله العزة جمیعاً» عز این جهانی و آن جهانی هر دو اللهراست، «الیه یصعد الکلم الطیب» بسوی او بر میشود سخنان پاک خویش، «و العمل الصالح یرفعه» و کردار نیکو می برد آن سخنان را، «والذین یمکرون السیئات» و ایشان که بدی میکنند باساز و مکر، «لهم عذاب شدید» ایشانراست عذابی سخت، «و مکر اولئک هو یور^(۱۰)» و ساز و دستان ایشان آنست که فرو خواهد ماند و تباه خواهد شد.

« و الله خلقكم من ترابٍ ، الله بیافرید شمارا از خاک ، « ثم من نطفةٍ » پس از آب پشت ، « ثم جعلكم ازواجاً » پس شمارا جفت کرد مرد و زن « وما تحمل من انثی » و هیچ باربر نگیرد مادینه یی ، « و لاتضع الا بعلمه » و بار ننهد مگر بدانش او « وما يعمر من معمر » و هیچ دراززند گانی ، نکند دراززند گائی « ولا ينقص من عمره » و هیچ بنکاهند از عمر دیگری و کم نکنند زند گانی او از زند گانی کسی دیگر ، « الا في كتاب ان ذلك على الله يسیر ^(۱۱) » مگر در نوشته ایست که کردن آن و نکه داشتن آن بر الله آسانست .

النوبة الثانية

این سوره « سورة الملائكة » خوانند از بهر آن که صفت خلقت فریشتگان جز درین سوره نیست در همه قرآن و در مکیات شمرند که نزول همه بمکه بوده سه هزار و صد و سی حرف است و صد و نود و هفت کلمه و چهل و پنج آیت و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر يك آیت بقول بعضی مفسران معنی آن منسوخ است نه لفظ « انا ارسلناك بالحق بشیراً و نذیراً » و در فضیلت سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی علیه الصلوة والسلام قال : « من قرأ سورة الملكة دعته يوم القيمة ثم ابواب من الجنة ان ادخل من ای ابواب شئت » .

« الحمد لله ، ای - الشکر لله و المنة لله . قال النبی (ص) : « ليس شيء أحب الى الله من الحمد و لذلك حمد نفسه ليقتمدی به فی حمده » و قال (ص) : « الحمد رأس الشکر ما شکر الله عبد لا یحمده » . قال بعض اهل العلم : الحمد نوع و الشکر جنس فکل حمدٍ شکر و ليس کل شکرٍ حمداً و هو علی ثلث منازل : شکر القلب و هو الاعتقاد بان الله تعالی ولی التعم فذلك قوله : « و ما بکم من نعمةٍ فمن الله » و شکر اللسان و هو اظهار النعمة بالذکر لها و الثناء علی مسديها فذلك قوله : « و اما بنعمة ربك فحدث » و هو رأس الشکر - المذکور فی الحديث و شکر العمل و هو آداب النفس بالطاعة فذلك قوله : « اعملوا آل داود شکراً » .

قوله: «فاطر السموات والارض جاعل الملائكة رسلاً اولى اجنحة»، يعنى جبرئيل و ميكايل و اسرافيل و ملك الموت و الحفظة و يقال لم ينزل اسرافيل على تى الا على محمد نزل فاخبره بما هو كائن الى يوم القيمة ثم عرج و روى ان رسول الله (ص) سأل جبرئيل عليه السلام ان يتراياله فى صورته فقال له جبرئيل: «اِنَّكَ لَنْ تَطْلُقَ ذَلِكَ»، قال اَنْنى احب ان تفعل فخرج رسول الله (ص) الى المصلى فى ليلة مقمرة فاتاه جبرئيل فى صورته فغشى على رسول الله (ص) حين رآه ثم افاق وجبرئيل مسنمه واضعاً احدى يديه على صدره والاخرى بين كتفيه فقال رسول الله (ص): «سبحان الله ما كنت ارى شيئاً من الخلق هكذا فقال جبرئيل فكيف لورايت اسرافيل ان له لاثنى عشر جناحاً جناح منها بالشرق وجناح بالمغرب و ان العرش لعلى كاهله و انه ليتضاك الاحايين لعظمة الله عزوجل حتى يعود مثل الوضع.

قوله: «مثنى و ثلاث و رباع» كقوله عزوجل: «لَكُمْ مَنَاصِبُ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ مَثْنً وَثُلَاثٌ وَرُبَاعٌ» يعنى اثنين اثنين و ثلاثة ثلاثة و اربعة اربعة و اربعة اربعة و مثنى فى موضع خفض لا نهما تعوت اجنحة. و قوله: «مثنى وفرادى» فى سورة سبا فى موضع النصب على الحال تقول: دخلوا احاداً واحاد و ثناء و ثلاث و رباع كذلك الى العشرة. «اولى اجنحة» «اولوا جمع ذروا و لات جمع ذات يقال رجل ذوقوة و رجال اولو قوة و امرأة ذات حمل و نساء اولات حمل و يقال ايضاً رجل ذوقوة و رجال ذووقوى و امرأة ذات حمل و نساء ذوات احمال» «يزيد فى الخلق» اى فى خلق الملائكة ما يشاء وردت فى عجائب صور الملائكة اخبار يقال ان حملة العرش لهم قرون وهم فى صورة الاعدال و فى الخبر ان فى السماء ملائكة نصفهم ثلج و نصفهم نور و ملائكة نصفهم ثلج و نصفهم نار تسبيحهم: يا من يؤلف بين الثلج و النار الف بين قلوب المؤمنين و قيل: لم يجمع الله عزوجل فى الارض لشيء من خلقه بين الاجنحة و القرون و الخراطيم و القوائم الا لضعف خلقه و هو البعوض و قال الزهرى فى قوله: «يزيد فى الخلق» ما يشاء و هو الصوت الحسن و روى فى بعض الاخبار ان النبى (ص) قال: «زيتوا القرآن باصواتكم»

و هذه الرواية ان صحت فمعناه : زينوا اصواتكم بالقرآن فقدم الاصوات على مذهبهم في قلب الكلام كقول العرب : عرضت الناقة على الحوض ، اى - عرضت الحوض على الناقة و قال الشاعر :

كانت عقوبة ما فعلت كما كان الزنأ عقوبة الرجم

و المعنى : كان الرجم عقوبة الزنا وروى عن شعبة قال : نهانى ايوب ان احدث زينوا القرآن باصواتكم ، قال لان فيه اثبات مذهب من يقول باللفظ و جلّ كلام الخالق ان يزيّنه صوت مخلوق بل هو بالتزيين لغيره و التحسين له اولى قال و الصحيح ما روى عبد الرزاق عن معمر عن منصور عن طلحة عن عبد الرحمن بن عوسجة عن البراء بن عازب ان رسول الله (س) قال : « زينوا اصواتكم بالقرآن » و هكذا رواه سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة بتقديم الاصوات على القرآن والمعنى اشغلوا اصواتكم بالقرآن و الهجوا بقرآته و اتخذوه زينة و شعاراً ولم يرد تطريب الصوت به اذ ليس هذا فى وسع كل احد و عن عبد الله بن كعب عن ابيه ان اسيد بن خضير كان رجلاً حسن الصوت بالقرآن و انه انى النبى (ص) فقال : بينا انا اقراء على ظهر بيتى و المرأة فى الحجرة و الفرس مربوط اذ غشيتنى مثل السحابة فخشيت ان ينفر الفرس فتفرع المرأة فتسقط فانسرفت فقال النبى (ص) : اقرأ اسيد فان ذاك ملك استمع القرآن . و عن عبد الرحمن بن السائب قال قدم علينا سعد بن مالك بعد ما كف بصره و اتيته مسلماً عليه فقال مرحباً بابن اخى بلغنى انك حسن الصوت بالقرآن سمعت رسول الله (ص) يقول ان هذا القرآن نزل بحزن و كآبة فاذا قرأتموه فابكوا فان لم تبكوا فتبوا كوا و تغنّوا به فمن لم يتغنّ به فليس منا . قال الشافعى (رض) : معنى التغنى تحسين الصوت كيف ما قدر حدرا و تحزيناً لم يكن فيه زيادة فى هجاء الحروف حتى يحول بذلك معنى الحروف و قيل « يزيد فى الخلق ما يشاء » يعنى الخط الحسن و فى الخبر عن رسول الله (ص) قال : « الخط الحسن يزيد الحق وضحاً » و قال قتادة هو الملاحاة فى العينين و الفصاحة فى المنطق و قيل : جمال الصورة و كمال السيرة و هو الخلق الحسن . « ان الله على كل شىء قدير » من الزيادة و النقصان .

« ما يفتح الله » - جزم الحاء للشرط و كذلك قوله « و ما يمسك » اسكان الكاف للشرط و معنى الفتح « ما هنا الارسال يعنى : ما يرسل الله للناس من رحمة مطر و رزق و عافيه » فلا يمسك لها « اى - لا يستطيع احد حبسها و منعها ، « و ما يمسك فلا يرسل له من بعده ، اى - من بعد امساكه « وهو العزيز » فيما امسك « الحكيم » فيما ارسل . وقيل : الفتح ضربان : فتح آلهى وهو النصرة بالوصول الى العلوم والهدايات التى هى نذيرة الى الثواب والمقامات المحموده فذلك قوله : « انا فتحنا لك فتحاً مبيناً » وقوله : « فعسى الله ان يأتى بالفتح او امر من عنده » . والثانى فتح دنيوى وهو النصرة فى الوصول الى اللذات البدنية و ذلك قوله . « ما يفتح الله للناس من رحمة » وقوله : « لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض » .

قوله : « يا ايها الناس اذكروا نعمت الله عليكم » وهى ثلثة اضرب : نعمة خارجة كالمال و الجاه ، ونعمة بدنية كالصحة والقوة ، ونعمة نفسية كالعقل و الفطنة ، فازكروها بالشكر لها والثناء على معطيها . « هل من خالق غير الله » قرأ حمزة و الكسائى « غير » بالخفض الباقون بالرفع . « يرزقكم من السماء و الارض » يعنى المطر و النبات ، تاويل الآية : ان من لا يقدر على الخلق لا يقدر على الرزق . « لا اله الا هو الذى يرزقكم فانى ' تؤفكون » تصرفون عن الحق .

« و ان يكذبوك فقد كذبت رسل من قبلك » يعزى الله عز وجل نبيه عليه السلام « و الى الله ترجع الامور » يعنى الى مراده .

« يا ايها الناس ان وعد الله حق » اى - كائن لاشك فيه وهى الساعة آتية لا ريب فيها . « فلا تغرنكم الحياة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور » يعنى الشيطان و الدنيا ، وفى بعض الآثار : « يا بن آدم لا يغرنك طول المهلة فانما يعجل بالاخذ من يخاف الفوت » ، و قرئ فى الشواذ : « الغرور » بضم الغين و له معنيان : احدهما المصدر و الثانى الجمع تقول غار و غرور مثل قاعد و قعود و جالس و جالوس و راقدر و رقود و هى الشيطان و الدنيا و القرين السوء ، قال امير المؤمنين على (ع) : « الدنيا تضر و تفر و تمر » .

« ان الشيطان لكم عدو » یعنی فی الدین « فاتخذوه عدواً » ای - عادوه و حاربوه و لا تطيعوه ، « انما يدعوا حزبه » اشیاءه و اولیاءه ، « لیکونوا من اصحاب السعیر » ای - لیسوقهم الی النار فہذہ عداوتہ ، ثم بین حال موافقیہ و مخالفیہ فقال : « الذین کفروا » یعنی بمحمد و القرآن ، « لهم عذابٌ شدیدٌ » غایظ ، « والذین آمنوا » بمحمد و القرآن « و عملوا الصالحات » الطاعات فیما بینہم و بین ربہم « لهم مغفرةٌ » لذنوبہم « و اجرٌ کبیرٌ » ثوابٌ عظیمٌ فی الجنة .

« افمن زین له » ای - شبہ و موہ علیہ و حسن له ، « سوء عمله » و قبیح فعلہ ، « فرآہ حسناً » - ہذا کلامٌ جوابہ محذوفٌ تأویل جوابہ : هو کمن لم یزین له سوء عملہ و رأى الحق حقاً و الباطل باطلاً . این آیہ در شأن بوبکر صدیق فرو آمد و بوجهل هشام ، بوجهل است کہ کفر و شرک و فعل بد او برو آراستند تا آنرا نیکو دید و بر پی آن ایستاد و راہ حق بگذاشت و شیطانرا طاعت داشت و خذلان حق بدورسید ، و بوبکر صدیق توفیق یافت تا حق از باطل بشناخت و بر پی حق رفت و باطل بگذاشت ، رب العالمین گفت : ایشان کی برابر باشند یکی کشتہ خذلان و داش نہبہ شیطان و آن دیگر آراستہ توفیق و دلش حرم رحمن ، بوبکر بحکم لطف ازل نسواختہ و علت نہ ، بوجهل بحکم عدل رائدہ و حیل نہ ، اینست کہ رب العزۃ گفت : « فان الله یضل من یشاء و یرہدی من یشاء » الله آنرا کہ خواہد بیراہ کند و آنرا کہ خواہد راہ نماید ، ای محمد تو بر کفر ایشان و ہلاک ایشان غم نخور « فلا تذهب نفسك عليهم حسرات » یعنی فلا تذهبن تتحسرن علیہم ، تو مشو کہ برایشان نفر یغم - ا خوری . و بر قراءت جعفر : « فلا تذهب نفسك عليهم حسرات » جان خویش در سر نفر یبغ برایشان مکن ، جان خویش در سر زحیر خوردن برایشان مکن ، همانست کہ گفت : « لعلک باخع نفسك الا یکونوا مؤمنین » و محتاج است کہ کہ « فلا تذهب نفسك » جواب « افمن زین » باشد یعنی : افمن زین له سوء عملہ فاضلہ الله تتحسرن علیہ ؟ و قیل : فیہ تقدیم و تأخیر مجازہ : افمن زین له سوء عملہ فرآہ حسناً فلا تذهب نفسك عليهم حسرات فان الله یضل من یشاء و یرہدی من یشاء ، « ان الله علیمٌ »

بما يصنعون « - الله میداند که ایشان در کار محمد (ص) چه مکر میسازند در دار الندوه و ایشانرا بسزای ایشان عقوبت کند .

« الله الَّذِي ارسل الرِّيحَ » - ارسال در قرآن بدو معنی است : یکی بمعنی فرستادن کفوله : « ارسلناك بالحق بشيراً و نذيراً » ، و یکی بمعنی فرو گشادن کفوله : « ارسل الرِّيحَ » - الله است که فرو گشاید بتقدیر و تدبیر خویش بهنگام در بایست و بالدازه بایست بادهای مختلف از مخارج مختلف، یکی ازان بادهای آنست که میغ فراهم آرد چنانکه گفت : « فتثير سحاباً » - السحاب هو جسمٌ يملأه الله ماء كما شاء . وقيل : هو بخارٌ يرتفع من البحار و الارض فيصيب الجبال فيستمسك يناله البرد فيصير ماء و ينزل ، « فسقناه الى بلدٍ ميّتٍ فاحيينا به الارض بعد موتها كذلك النشور » - من القبور . عن ابي رزين قال : قلت : يا رسول الله كيف يحيى الله الموتى وما آية ذلك في خلقه ؟ فقال : هل مررت بوادى اهلك محلاً ثم مررت بهاتهتر خضراء ؟ قلت : نعم . قال : كذلك يحيى الله الموتى و ذلك آياته في خلقه .

« من كان يريد العزة » یعنی : من کان یریدان یعلم لمن العزة ؟ « فله العزة جميعاً » سبب نزول این آیه آن بود که کافران بتانرا می پرستیدند و بآن پرستش عزّ خود میخواستند و از ایشان عزّت طلب میکردند چنانکه رب العزة گفت : « ايتقون عندهم العزة فان العزة لله جميعاً » - عزّت بحقیقت همه خدا یراست و هر که خواهد که در دو جهان عزیز گردد تا خدایرا فرمان بردار بود فائز ما ینال ما عند الله بطاعته و اثبت العزّ فی آیه اخرى لله و لرسوله و للمؤمنين و قال هاهنا : « فله العزة جميعاً » وجه الجمع بينهما ان عزّ الربوبیّه و الالهیّة لله و صفاء و عزّ الرسول و عزّ المؤمنین له فعلاً و منّة و فضلاً فاذا لله العزة جميعاً . « اليه يصعد الكلم الطيب » یعنی لا اله الا الله و کلّ ذکرٍ مرضی لله سبحانه و تعالی . روى ابوهريرة عن النبي (ص) فی قوله عز وجل : « اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه » ؛ قال : هو قول الرجل « سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر » اذا قالها العبد عرج بهاملك الى السماء فحيّابها وجه الرحمن عز وجل ، فاذا لم يكن

عملٌ صالحٌ لم تقبل منه . قال الحسن و قتادة : الكلم الطيب ذكر الله والعمل الصالح
 اداء فرائضه فمن ذكر الله ولم يود فرائضه ردّ قوله على عمله . وفي الخبر : « ليس الايمان بالتمنى
 ولا بالتحملى ولكن ما وفر في القلب وصدق العمل فمن قال « سناو عمل غير صالح ردّ الله عليه قوله
 ومن قال حسناو عمل صالح رفعه العمل ذلك بان الله يقول : « اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح
 يرفعه » ودليل هذا التأويل قوله (ص) : « لا يقبل الله قولا الا بعمل ولا يقبل قولا وعملا الابنية »
 وجاء في الخبر : « طلب الجنة بلا عمل ذنب من الذنوب » . وقيل : « يرفعه » اى يجعله رفيعا ذا قدر
 وقيمة مثل ثوب رفيع ومرتفع . وقيل : الهاء كناية عن العمل والرفع من صفة الله عز وجل اى
 يرفعه الله « والذين يمكرون السيئات لهم عذاب شديد » قال ابو العالية : يعنى الذين مكروا
 برسول الله فى دار الندوة وقال الكلبي : يعملون السيئات فى الدنيا وهم اهل الرياء وقال
 ابن عباس و مجاهد : هم اصحاب الزنا . وقيل : نزلت فى المشركين اى جهل وذويه
 « و مكر اولئك هو يبور » اى يكسد ويفسد ويضمحل « و كل يعمل على شاكلته » فللمكر
 السيى قوم اشقياء وللكلم الطيب والعمل الصالح قوم سعداء ، يقال : رجل بور وقوم بور
 اى هلكى و البوار و الكساد ، وفى الحديث : « نعوذ بالله من بوار الايم » .

« و الله خلقكم من تراب » يعنى آدم « ثم من نقطة » يعنى ذرّيته ، ثم جعلكم
 ازواجاً اى اصنافاً ، « و ما تحمل من انثى » دخلت « من » للتاكيد ، « و لا تضع حملها لتمام و
 غير تمام » « لا يعلمه و ما يعمر من معمر » اى من طويل عمر ، « و لا ينقص من عمره » يعنى
 ولا ينقص عمر هذا فيجعل اقل من عمر الآخر ، « الا فى كتاب » اى مكتوب « بين » فى لوح
 محفوظ . قيل هو مكتوب فى اول الكتاب عمره كذا و كذا سنة ثم يكتب اسفل من ذلك ذهب
 يوم ذهب يومان ذهب ثلاثة ايام حتى ينقطع عمره « ان ذلك » اى حفظ ذلك « على الله يسير » .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم »

« بسم الله » كلمة من آمن بها امن زوال النعمى و حظى بنعيم الدنيا و العقبى من
 آمن بها سعد سعادة لا يشقى و وجد ملكا لا يبلى وبقى فى العز و العلى قال التبي (ص) :

« من رفع قرطا سأمّن الارض مكتوبٌ فيه بسم الله الرحمن الرحيم غفر الله له ما تقدم من ذنبه » - هر که پاره‌بی کاغذ که برو بسم الله نوشته باشد از زمین بردارد تعظیم و احترام نام و صفت الله را؛ دران حال از حضرت عزّت امر آید بفریشته دست چپ وی که قلم عفو کرد جرّ آند جز آئم وی در کش که ما گناهان وی هر چه تا امروز کرد از صفائ و کبائر همه آمرزیدیم. در ضمن این حدیث اشارتی است و در معنی وی بشارتی: کسی که نام خداوند از روی تعظیم بدست بر گیرد چنین خلعت رفعت می یابد؛ پس چکوئی؟ کسی که این نام بدل بر گیرد و بجان بپذیرد از روی مهر و محبت اگر فردا خلعت رحمت یابد و بعزّ وصلت رسد چه عجب باشد؟ نام خداوندی است که حکم او بی زلل فعل او بی حیل. صنع او بی خلل خواست او بی علل وصف او بی مثل. مقدّری لم یزل، نام خداوندی که عطای او از خطای تو بیش، وفای او از جفای تو بیش، غفران او از عصیان تو بیش، احسان او از کفران تو بیش، نعمت او از حاجت تو بیش، رحمت او از معصیت تو بیش. ای خداوندی که در ذات بی مثالی و در صفات بی همالی در حکم بی احتیالی و در صنع بی اختلالی صانع باجلالی و قادر بر کمالی خالق لم یزل و لایزالی.

جمالك لا يقاس الى جمالٍ وقدرك جلّ عن درك المثال

وُحْيُكَ سارفي كبدی وقلبی مسير الشمس فی كبد الهلال

« الحمد لله فاطر السموات و الارض » الحمد لله الذي هولي هو الحمد الذي حمدت به نفسي لاحمدكم. حمدی که مرا شاید آن حمد است که از ما آید نه آن که از تو آید. از آب و خاک چه آید که جلال عزّت و جمال صمدیت مرا شاید؟ نعمت حدثان را بقدم چه راهست رسم فانی بحق باقی کی رسد؟ لم یکن ثم کان، حمد لم یزل و لایزال چون تواند؟ ای آدمی حمد تو معلول است بتقاضای عفو و مغفرت، معلول کی بود شایسته حضرت جلال عزّت، جلالی را که منزّه است از علل و مقدس از خلل حمدی؛ باید حقیقت و آن جز حمد من که خداوند نیست که من حقّام و صفات من حقیقت، عبدی اکنون من بسزای خود حمد آوردم تو نیز بسزای خود بر حدّ امکان خود حمد من ببار تا آن مجاز تو

بکرم خود تبع حقیقت گردانم و حکمش حکم حقیقت نهم ، ای دوست من اگر تو آمین گوئی و آن گفت تو با آمین گفتن موافق افتد گناهات می بیامرزم ، پس چون حمد من گوئی و حمد تو با حمد من موافق آید ؛ کدام و هم احتمال کند و در کدام خاطر کنجد آن نواخت و خلعت که ترا اوزانی دارم ، بشنو تا این سخن را بنظیری مؤید گردانم : رب العزة فرمود : « شهد الله انه لا اله الا هو » پیش از آن که ترا شهادت فرمود خود شهادت آورد از بهر آن که شهادت تو معلول است بتقاضای انجامزود بهشت و احترام از او و عید دوزخ و نیز شهادت تو وقتی است و صفات او جل جلاله ازلی و سرمدی و وقتی هرگز سزای ازلی نباشد ، پس خود شهادت آورد و شهادت وی ازلی تا چون بیاری وقتی تبع ازلی گردد و حکمش حکم ازلی شود و ترا بحکم تبعیت ثواب ابدی دهد .

« جاعل الملائكة رسلاً اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع » تعریف الی العباد بافعاله و ندبهم الی الاعتبار بها فمنها ما یعلمون ذلك معاینه كالسماء و الارض و غیرهما ومنها ما سبیل اثباته الخبر و الذقل لانعلمه بالضرورة و لا بدلیل العقل فالملائكة منه و لا تتحقق کیفیة صورتهم و اجنحتهم و انهم کیف یطیرون باجنحتهم الثلاث و الاربع لكن علی الجملة لعلم اكمال قدرته و صدق کلمته ، هر چند که فرشتگان مقرر بان در گاه عزت اند و طاووسان حضرت الهیت در حجب هیبت بداشته و کمر انقیاد بر میان بسته و سر بر خط فرمان نهاده که « لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یأمرون » جائی دیگر فرمود : « بل عباد مکرمون » با این منزلت و مرتبت خاکیان مؤمنان و صالحان فرزندان آدم بر ایشان شرف دارند و افزونی ، نبینی که مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود : « المؤمن اکرم علی الله من الملائكة الذین عنده » و قالت عائشة : قلت یا رسول الله من اکرم المخلق علی الله ؟ قال : یا عائشة اما تقرئين « ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البریة » . و روی ان الملائكة قالت : یا ربنا انک اعطیت بنی آدم الدنیا یا کلون منها و یتمتعون و لم تعطنا فاعطنا الاخرة فقال : و عزتی لا اجعل صالح ندیه من خلقت بیدی که من قلت له کن فکان و قال (ص) : « ان المؤمن یرف فی السماء کما یرف الرجل اهله و ولده و انه اکرم علی الله من

ملكٍ مقربٍ». در آثار بیارند که در بدو آفرینش، آدم که ربّ العزة نشر بساط توفیر آدم را و تمهید قاعده عصمت او را با فریشتگان این خطاب کرد که «انی جاعلٌ فی الارض خلیفةً» ایشان بطریق استخبار گفتند: «انجعل فیها من یفسد فیها» و ربّ العزة ایشانرا جواب داد که «انی اعلمُ ما لا تعلمون» ایشان از آن گفت پشیمان شدند و بتضرع درآمدند و در طلب رضای حقّ کوشیدند گفتند: الهنا نسمع خطابک و نخاف عقابک و نطیع من اطاعک فارض عنا - خداوند! اسمع ما فدای خطاب قدیم تو و نهاد ما فدای قهر و عتاب تو عبادت و تقدیس ما نثار اقدام وفا داران در گاه تو مراد ما آنست که حضرت رضای تو بمنّت ازلی ما را قبول کند. خطاب آمد: که رضای مادران است که شما که کرام مقربان اید گرد عرش ماطواف میکنید و جنایت نا کرده نذرت آدم را که هنوز در کتم عدم اند استغفار میکنید، اینست که ربّ العالمین فرمود: «والملائكة یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض» و شما که نقبای حجب اید برای عصیان اهل غفلت را از نذرت آدم می گریید تا بسبب گریستن شما معاصی ایشان بمغفرت بیوشیم، و فی ذلک ما روی انّ النبی (ص): قال: «لما اسری بی الی السماء سمعت دوياً فقلتُ ما هذا یا جبرئیل؟ قال هذا بکاء الکرویین علی اهل الذنوب من امةک»

«یزید فی الخلق ما یشاء» قول اهل تحقیق آنست که مراد بساین علو همت است همت عالی کسی را دهد که خود خواهد، اصحاب همت سه اند: یکی را همت دنیاست غایت امیدوی آن و قطب آسیای سعی وی آن و فی الخبر: «من اصبح والدنیا اکبر همه فلیس من الله و الزم قلبه اربع خصال همّاً لا ینقطع عنه ابدأ و شغلاً لا یتقرّج منه ابدأ و فقراً لا ینلغ غناه ابدأ و املاً لا ینلغ منتهاه ابدأ» شب معراج مصطفی علیه الصلوة و السلام شخصی را دید بر صورت عروسی آراسته گفت ای جبرئیل این شخص کیست؟ گفت دنیاست که خود را در دیده دون همتان می آراید و اّمت تو از هفتاد هزار یکی بود که جان خود را از عشق جمال او در طلب خدا بازخرد. و کسی را که همت او همه دنیا بود ازو بوی قطعیت آید و نفوذ بالله منه، دیگری را همت وی تا بعقبی رسد باغ و بستان و نعیم الوان

حور و قصور و ولدان و خیرات حسان بردل وی همه آن گذرد و روز کاروی نشان آن دارد این حال مزدورست در بند پاداش مانده از حنا بقی مکشفات و خلوت مناجات بازمانده. سدیگر مرد آنست که همتی عالی دارد در دل رازی نهانی دارد دل او اسیر مهر و جان او غرقه عیان نه از دنیا خبر دارد نه از عقبی نشان بزبان حیرت همی گوید: ای یگانه یکنوا از ازل تا جاودان ای واحد و وحید در نام و در نشان زنده مان کن بزندگان دوستان بعین جمع مان زنده دار بنور قرب آبادان دو گانگی بر گیر از میان و بر مقام توحید مان فرود آر با مقربان .

« ما یفتح الله للانس من رحمة » از روی فهم بزبان طریقت این آیت اشارت است بفتوح اهل ایمان و معرفت، فتوح نامی است آنرا که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی از آن واردات رزق و عیش است نامطلوب و نامکتسب دیگر قسم علم لدنی است ناآموخته با شریعت موافق ناشنیده و بادل آشنا .

پیر طریقت گفت : آه! ازین علم ناآموخته گاه در آن غرقم و گاه سوخته گوینده ازین باب دریاست گاه در مد و گاه در جزر چون در مقام انبساط بود عالم از صفوت پر کند چون در مقام هیبت بود عالم از بشریت پر کند. و هم از ابواب فتوح است خواب نیکو و دهای نیکان و قبول دلها، و فی الخبر: « ان الله اذا احب عبداً احبه اهل السموات والارض و یوضع له القبول فی الارض »

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى: « ما یتوی البحران » دو دریا بهم نه یکسان، « هذا عذب فرات » این یکی خوش سخت خوش، « سائغ شرابه » کوارنده آب ار، « وهذا ملح اجاج » و این دیگرسور تلخ زبان کز، « ومن کل تأکلون » و از هر یکی میخورید، « لجماً طریاً » گوشتی تازه، « و تستخرجون حلیه » و بیرون می آرید از هر شوری مروارید، « تلبسونها » تامی پوشید آنرا، « و تری الفلک فیه » و می بینید گشتی هادران، « مواخر » روان و آب بران، « لتبتغوا من فضله » تا میجوئید از فضل و نیکوکاری او، « و لعلکم تشکرون ^(۱۲) » و تا مگر آزادی کنید .

« یولج اللیل فی النهار » در می آرد شب تاریک در روز روشن ، « یولج النهار فی اللیل » و در می آرد روز روشن در شب تاریک ، « و سخر الشمس و القمر » و نرم کرد و روان و بفرمان خورشید و ماه را ، « کل یجری لاجل هسمی » شب و روز خورشید و ماه میروند سرانجامی نام برده را ، « ذلکم الله ربکم » آن خداوند شماست ، « له المملک » و پادشاهی او راست ، « و الذین تدعون من دونه » و ایشانرا که می پرستید بخدائی فرود از الله ، « ما یملکون من قطمیر ^(۱۴) » بدست ایشان پوست خست خرمانیست .

« ان تدعوه » اگر خوانید ایشانرا ، « لایسمعو ادعاءکم » خواندن شما نشنوند ، « ولو سمعوا ما استجا بوالکم » و اگر شنودندی پاسخ نتوانندی و بکار نیابندی شما را ، « و یوم القیمة یکفرون بشرکم » و روز رست-اخیر بانباز گرفتن شما کافر شوند و از شما بیزار ، « ولاینبئک مثل خبیر ^(۱۴) » و خبر نکند ترا هیچ کس چنان خبردار ، و آگاه نکند ترا هیچ کس چنان آگاه کن .

« یا ایها الناس » ای مردمان « انتم الفقر آء الی الله » شما درویشان اید و بانیاز فرا الله ، « والله هو الفنی الحمید ^(۱۵) » ، و الله اوست آن بی نیاز نگو نام ستوده .

« ان یسأیذ هبکم » اگر خواهد ببرد شمارا بانیست ، « و یأت بخلق جدید ^(۱۶) » و آفریده بی آرد نو .

« و ما ذلک عالی الله بعزیز ^(۱۷) » و آن بر الله دشخوار و سخت نیست .

« و لاتزر وازرة وزر اخری » و هیچ بار کش باربد کس نکشد ، « وان تدع مثقلة » و اگر تنی کران بار کرده خود را بگناهان کسی را خواند ، « الی حملها » با آن بار خود تا ازوی بر گیرد ، « لایحمل منه شیء » از آن بار او هیچیز بر نگیرند ، « و لو کان ذاقربی » و از چند سخت نزدیک خویشاوند خواند ، « انما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب » تو که آگاه کنی آگاه کردن که سود دارد ایشانراست که می ترسند از خداوند خویش نا دیده ، « و اقاموا الصلوة » و نماز بپای دارند ، بهنگام « و من تزکی فانما یتزکی لنفسه » و هر که هنری بادید آید ؛ خویشتن را بادید آید ،

«والی الله المصیر»^(۱۸) و باز گشت خلق همه با خدای است.

«وما یستوی الاعمی و البصیر» ، هم سان نیست نابینا و بینا، «ولا الظلمات ولا النور»^(۲۰) ، و نه تاریکیها و روشناییها.

«ولا الظل ولا الحرور»^(۲۱) ، و نه سایه خنک و تیزی گرما.

«وما یستوی الاحیاء ولا الاموات» ، و یکسان نبود زندگان و مردگان ،
«ان الله یسمع من یشاء» ، الله می شنواند او را که خواهد، «وما انت بمسمع من فی القبور»^(۲۲) ،
و تو شنوانده نیستی مردگان را در گورها.

«ان انت الا نذیر»^(۲۳) ، نیستی تو مگر آگاهی نمای.

«انا ارسلناک بالحق بشیراً و نذیراً» ، ما فرستادیم ترا بشارت رسانی بیم نمائی،
«وان من امة الا خلا فیها نذیر»^(۲۴) ، مگر بایشان آگاه کننده بی آمد و گذشت.

«و ان یکذب بوءک» ، و اگر دروغ زن دارند ترا ، «فقد کذب الذین من قبلهم»
دروغ زن داشتند پیشینیان ایشان که پیش از دشمنان تو بودند ، «جاءتهم رسلهم بالبینات»
رسولان آمدند بایشان پیغامهای روشن ، «و بالزبر و بالکتاب المنیر»^(۲۵) ، و بنامها و
بنبشته روشن.

«ثم اخذت الذین کفروا» ، آنکه فراموش کردند ایشانشانرا که بشکرویدند ،
«فکیف کان نکیر»^(۲۶) ، پیدا کردن نشان ناخشنودی چون بود ، حال گردانیدن من
چون دیدی ؟

«الم تر ان الله انزل من السماء ماءً» ، نمی بینی که الله فرو فرستاد از آسمان
آبی ، «فاخرجنا به ثمرات» ، تا بیرون آوردیم بآن آب میوه ها ، «مختلفاً الوانها»
کونا کون رنگهای آن «ومن الجبال جدد» ، و از کوهها راههای پیدا شده از روندگان ،
«یض و حمر» ، خطهای سپید و خطهای سرخ [در کوههای سپید و کوههای سرخ] ،
«مختلف الوانها» کونا کون رنگهای آن ، «و غرایب سود»^(۲۷) ، و کوههای
سنگهای سخت سیاه .

«و من الناس و الدواب و الانعام» و از مردمان و جنبندگان و چهارپایان و شتران
 «مختلف الوانه كذلك» کونا کون رنگهای ایشان همچنان که میوهها و کوهها
 رنگها و نیم رنگها، «انما يخشى الله من عباده العلماء» از خدای دانایان ترسند،
 «ان الله عزيز غفور» (۲۸) «الله توانای است آرزو کار».

«ان الذين يتلون كتاب الله» ایشان که میخوانند نامه خدای، «و اقاموا
 الصلوة» و نماز هنگام بیای می دارند، «و انفقوا مِمَّا رزقناهم» و از دست می بیرون
 کنند درویشانرا از آنچه ما ایشانرا روزی دادیم؛ «سر آوعلانية» نهان و آشکارا،
 «يرجون تجارة» می بیوسند سودبازرگانی، «لن تبور» (۲۹) «که آن بازرگانی هرگز
 زیان زد نیاید [و آخرین آن کاسد نماند]

«ليوفيههم اجورهم» آنرا تا بایشان گزارد الله مردهای ایشان تمام،
 «و يزيدهم من فضله» و بیفزاید ایشانرا از فضل و نیکوکاری خویش، «انه غفور
 شكور» (۳۰) «که او بزرگ آمرز است خرد پذیر».

«و الّذى اوحينا اليك من الكتاب» و آنچه ما بتو پیغام دادیم از این نامه
 «هو الحق» آن نامه راست است، «مصدقاً لما بين يديه» گواه و استوار گیر آن
 نامهها که پیش باز آمد از الله، «ان الله بهباده لخبير بصير» (۳۱) «الله برهیکان خویش
 داناست و ازیشان آگاه».

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وما يستوى البحران هذا عذب فرات» - الفرات اشد الماء عذوبة، «سائغ»
 ای - هنیئ شهي سهل المرور في الحلق، «شرابه» ای - مآؤه، «و هذا ملح اجاج»
 الاجاج - اشد الماء ملوحة، و من كل تأكلون، ای - من كل بحر من العذب و
 الملح «تأكلون لهما طرياً» طعاماً شهياً یعنی - السمك، «و تستخرجون» یعنی من الملح
 دون العذب، «حلية» یعنی زينة اللؤلؤ و الجواهر، و قيل: في الملح عيون عذبة و
 مما بينهما يخرج اللؤلؤ؛ و قيل: ينقصد اللؤلؤ من ماء السماء، «تلبسونها» ای -

تتخذ نساءكم منها ملابس ، « وترى الفلك » - الفلك واحدٌ وجمعٌ ؛ « فيه » اي - في الكلّ
 « مواخر » اي - جوارى ، والمخر - قطع السفينة الماء بالجرى . قال مقاتل : هوان ترى
 سفينتين احديهما مقبلة و الاخرى مدبرة هذه تستقبل تلك و تلك تستدبر هذه تجريان
 بريح واحدة . و في الخبر : استمخروا الرّيح و اعدّوا النبل ، يعنى ضد الاستنجاء اي -
 اجعلوا ظهوركم ممّا يلي الرّيح و كذلك حالة السفن .

« لتبتغوا من فضله » اي - من رزقه بما تستخرجون من اللؤلؤ والمرجان وتصيدون
 من الحوت و تربحون بالتجارة و تغنمون بالجهاد ؛ « و لعلّكم تشكرون » لكي تشكروا
 نعمته . روى عن سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة انّ النبي (ص) قال :
 « كلّم الله البحرين فقال للبحر الذي بالشام : يا بحر انى قد خلقتك و اكرت فيك من
 الماء و انى حامل فيك عبداً لى يسبحوننى و يحمدوننى و يهللوننى و يكبروننى فما انت
 صانع بهم ؟ قال : اغرقهم ، قال الله عزّوجلّ : فانى احملهم على ظهرك و اجعل بأسك فى
 نواحيك ، وقال للبحر الذى باليمن : انى قد خلقتك و اكرت فيك الماء و انى حامل فيك
 عبداً لى يسبحوننى و يهللوننى و يكبروننى فما انت صانع بهم ؟ قال : اسبحك و احمدك و
 اهللك و اكبرك معهم و احملهم على بطنى ، قال الله عزّوجلّ : فانى افعلك على البحر الاخر
 بالحلية و الطرى » .

« يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل » ينقص من الليل فيزيده فى النهار
 و ينقص من النهار فيزيده فى الليل ؛ « و سخر الشمس والقمر كلٌّ يجرى لاجل مسمى »
 يعنى يوم القيمة ثم ينقطع جريهما . و قيل : يجريان الى اقصى منازلهما لا يجاوزان ذلك
 ثم يرجعان الى ادنى منازلهما .

« ذلكم الله ربكم » اي - الذى فعل هذه الاشياء هو خالقكم ؛ « له الملك » و
 هو المستحق للعبادة ؛ « و الذين تدعون من دونه » اي - الاصنام ؛ و قيل : الملكة ؛
 « ما يملكون من قطمير » اي - من خلق قطمير و هو الفشرة البيضاء بين التمر و النواة .
 « ان تدعوهم لا يسمعوا دعاءكم » اي - الاصنام ، « و لو سمعوا ما استجابوا لكم » فانه

للسان لها ، و قيل : معناه : ما اجابوكم الى ملتمسكم ؛ « و يوم القيمة يكفرون بشركم ، حين يجعل الله لها بياناً و لساناً ، و قيل : يعنى الملكة تترؤن منكم ؛ و يقولون : « بل كانوا يعبدون الجّن ما كنتم ايّانا تعبدون » ، قوله : « و لا ينبتك مثل خبير » يعنى نفسه ، اى - لا ينبتك احدٌ مثلى خبير عالم بالاشياء .

« يا ايّها الناس انتم الفقراء الى الله » فى الدنيا الى رزقه و فى الآخرة الى مغفرته ، و الفقير - المحتاج ، « و الله هو الغنى » عن خلقه « الحميد » فى ملكه .

« ان يشأ يذهبكم و يأت بخلق جديد » - فيه قولان : اجمعهما ان يشأ يفسدكم و يأت بقوم آخرين اطوع لله منكم ، و الثانى يفن عالمكم و انواعكم و يأت بعالم آخر سوى ما يعرفون ، « و ما ذلك » الا ذهاب و الاتيان « على الله بعزيز » اى - منيع صعب . « و لا تزر وازرةٌ وزر اخرى » اى - لا تحمل نفسٌ آثمةً اثم نفس اخرى ، « و ان تدع مثقلةً » اى - نفسٌ مثقلةٌ بالذنوب احداً ، « الى حملها » ثقلها لئلا تحمل عنها بعض ذلك « لا يحمل منه شيء » اى - لا يحمل المدعو شيئاً من الثقل ، « ولو كان » المدعو ذاقربى ، ذاقربة قريبة كالأب و الأم و الاخ . روى ان الأم تقول يوم القيمة لولدها : ألم يكن لك بطنى و عاء ؟ فيقول : بلى ، فتقول : ألم يكن ثدى لك سقاء ؟ فيقول : بلى ، فتقول : يا بنى قد اثقلتى ذنوبى فاحمل عنى ذنباً واحداً ، فيقول : يا امّاه اليك عنى فاننى اليوم عنك مشغول . سئل الحسين بن الفضل عن الجمع بين قوله : « و لا تزر وازرةٌ وزر اخرى » و بين قوله : « و ليحملن اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم » ، فقال : « و لا تزر وازرةٌ وزر اخرى » طوعاً « و ليحملن اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم » كرهاً .

« انما تنذر الذين يخشون ربهم » الرسول نذير الخلق كلّهم و لكن تأويل الآية :

انما ينتفع بالانذار . « الذين يخشون ربهم بالغيب » اى - يخافون ربهم فيؤمنون بالغيب و هو ما غاب عنهم من الجنة و النار . و قول : معنى « يخشون ربهم بالغيب » اى - يخافون الله سرّاً فلا يأتون المعاصى التى لا يطلع عليها غير الله . و قيل : « يخشون ربهم » اى - عذاب ربهم بالغيب ، لم يروه ، « و اقاموا الصلوة » اداؤها فى مواقيتها الخمسة ، و غير بين

اللفظين لان اوقات الخشية دائمة و اوقات الصلوة معينة منقضية ، و يحتمل ان المعنى « يخشون ربهم » مع توفرهم على الطاعات . « ومن تزكى » اى - تطهر عن دنس المعاصي بالاعمال الصالحة ؛ « فانما يتزكى لنفسه » اى - فلنفسه ثواب ذلك ، « والى الله المصير » المرجع .

« و ما يستوى الاعمى و البصير » اى - الجاهل و العالم ، و قيل : الكافر و المؤمن ، « و لا الظلمات و لا النور » اى - الكفر و الايمان ، و قيل : الجهل و العلم ، و قيل : المعصية و الطاعة .

« و لا الظل و لا الحرور » يعنى الجنة و النار ، و قيل : الحرور - الريح الحارة تأتى بالليل و السموم بالنهار ، و الحرور - فعول من الحرارة و هوا شتداد الحر و نفحه ، و قيل : الظل - الحق ، و الحرور - الباطل :

« و ما يستوى الاحياء و لا الاموات » المؤمنون و الكافرون ، و قيل : العلماء و الجهال و « لا » فى قوله : « و لا النور » « و لا الحرور » « و لا الاموات » زوائد افادت نفى المساواة من الجانبين ، « ان الله يسمع من يشاء » حتى يتعظ و يجيب ، « و ما انت بمسمع من فى القبور » يعنى الكفار ، شبهم بالاموات فى القبور حيث لا ينتفعون بمسموعهم ، و قيل : « ما انت بمسمع » تحملهم على القبول من قولهم « سمع الله لمن حمده » اى - قبل . « ان انت الانذير » اى - ما انت الامنذر و ليس اليك غيره .

« انا ارسلناك بالحق » اى - بالدين الحق ، و قيل : بالقرآن ؛ « بشيراً » لاهل الطاعة « نذيراً » لاهل المعصية ، « و ان من امة الا خلا فيها نذير » فيه قولان : احدهما نذير منهم اى - اتاهم رسول هو من جملتهم و قبيلتهم ، والثانى بلغتها نذارة نذير و دعاء داع قامت به حجة الله عليها و ان لم يكن منهم كما بلغت نذارة محمد (ص) جميع اجناس بنى آدم و هو من العرب ، والمراد بالامة هاهنا جماعة متفقة على مقصد من غير وقوف على مبلغ و حد فكأنه قال ما تفق قوم على دين من الاديان الا وقد اقام الله الحجة عليهم بارسال رسول اليهم منذراً عاقبة ما هم عليه من الخطاء و الاية تدل على ان كل وقت

لا يخلوا من حجة خبرية و ان اول الناس ٤٥٢ و كان مبعوثاً الى اولاده ثم لم يخل بعده زمان من صادق مبلغ عن الله او امر يقوم مقامه في البلاغ و الاداء حين الفترة وقد قال الله تعالى: «ايحسب الانسان ان يترك سدى» لا يؤمر ولا ينهى فان قيل كيف تجمع بين هذه الاية وبين قوله: «لتنذر قوماً ما اندر آباؤهم فهم غافلون» ؟ الجواب ان «مع الاية» ما من امة من الامم الماضية الا وقد ارسل اليهم رسولا ينذرهم على كفرهم و يبشرهم على ايمانهم اي - سوى امتك التي بعثناك اليهم يدل على ذلك قوله: «و ما ارسلنا اليهم قبلك من نذير» و قوله: «لتنذر قوماً ما اندر آباؤهم»، و قيل: المراد ما من امة هلكوا بعذاب الاستيصال الا بعد ان اقيم عليهم الحجة بازسال الرسول بالاعذار و الانذار.

«و ان يكذبوك» - هذا تعزية للرسول (ص)، «فقد كذب الذين من قبلهم جاءتهم رسالهم بالبينات» اي - بالمعجزات «وبالزبر» يعني بالكتب «وبالكتاب المنير» الواضح كرر ذكر الكتاب بعد ذكر الزبر على طريق التأكيد.

«ثم اخذت الذين كفروا» بانواع العذاب، «فكيف كان نكير» اي - كيف كان عقابي و تغييري حالهم، و قيل: انكرى عليهم، و قيل: جزاء المنكر من الفعل.

«الم تر ان الله انزل من السماء ماء فاخر جنابه» اي - بالماء «ثمرات مختلفاً الوانها» يجوز ان يكون المراد به اللون حقيقة حمراً و صفراً و بيضاً و سوداً و يجوز ان يكون المراد به الصنف، «ومن الجبال جدد بيض و حمر مختلف الوانها» - جدد جمع جدة كغدة و غدد، اي - طرائق جدة بيضاء و جدة حمراء و الهاء في الوانها تعود الى الجبال، و قيل: الى حمر - اي بعضها اشد حمرة و بعضها اخف و بعضها وسط في الحمرة، «و غرايب سود» اي - سود غرايب على التقديم و التأخير يقال: اسود غريب، اي - شديد السواد تشبيهاً بلون الغراب اي - طرائق سود.

«ومن الناس و الدواب و الانعام مختلف الوان» فيه اضمار و تقديره: ما هو مختلف الوان، «كذلك» يعني ومن هذه الاشياء جنس مختلف الوان كاختلاف الثمرات و تم الكلام عند قوله: «كذلك» ثم ابتدأ فقال: «انما يخشى الله من عباده العلماء» قال ابن عباس: معناه انما يخافني من

خلقى من علم جبروتى وعزتى وسلطانى قالت عائشة: صنع رسول الله شيئاً فرخص فيه فتزّره عنه قومٌ فبلغ ذلك النبى (ص) فخطب فحمد الله ثم قال: ما بال اقوام يتزّهون عن الشىء اصنعه فوالله انى لاعلمهم بالله و اشدّهم له خشيةً . و قال (ص): « لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلاً و لبكيتم كثيراً » . و قال ابن مسعود: كفى بخشية الله علماً و بالاغترار به جهلاً . و قال رجلٌ للشعبى: ائتني ايّها العالم، فقال الشعبى: انما العالم من خشى الله عزوجل . و عن عطاء قال: نزلت هذه الاية فى ابى بكر الصديق و ذلك انّه ظهر من ابى بكر خوفٌ حتى عرف فيه فكلمه النبى (ص) فى ذلك فنزل فيه: « انما يخشى الله من عباده العلماء » . قومى كفتند: خشية درين موضع بمعنى علم نيكوست كقوله تعالى: « فخشنا ان يرهقهما » اى - علمنا ، و كقوله: « فان خافا لا يقيما حدود الله » اى - علماء. اكر تفسير خشيت خوف كنى معنى آنست كه از خدای عزوجل دانايان ترسند و اكر علم كوئى معنى آنست كه دانايان دانند كه الله كيست . و در شواذ خوانده اند: « انما يخشى الله » برفع « العلماء » بنصب وله مخرجٌ صحيحٌ و هو كما يقول الناس: لا اعلم قومك و قبيلتك انما اعلم قومى و قبيلتى ، برين قراءت معنى آنست كه الله دانايان را دانا داند و ايشانرا دانا شمرد ، اين چنانست كه كسى گويد كسى را: ترا بدانا دارم من ايشانرا بدانا ندارم . « ان الله عزيزٌ » فى ملكه « غفورٌ » لذنوب عباده .

« ان الذين يتلون كتاب الله » يعنى القرآء يقرؤن القرآن ، « و اقاموا الصلوة » المفروضة ، « و انفقوا مما رزقناهم سراً » يعنى الصدقة ، « و علانية » يعنى الزكوة ، و غير بين المستقبل و الماضى لان اوقات التلاوة اعم من اوقات الصلوة و الزكوة و يجوز ان يكون التلاوة فى الصلوة ، و فى الخبر: « قرآءة القرآن فى الصلوة افضل من قرآءة القرآن فى غير الصلوة و قرآءة القرآن فى غير الصلوة افضل من الذكر و الذكر افضل من الصدقة و الصدقة افضل من الصوم و الصوم جنة من النار » .

قوله: « يرجون تجارة لن تبور » يعنى ربح تجارة لن تكسر و لن تخسر و ذلك ما وعده الله من الثواب . قال النبى (ص): « اذا كان يوم القيمة وضعت منابر من نور مطوّقة بنور عند كل منبر ناقة من نوق الجنة ينادى مناد: اين من حمل كتاب الله اجلسوا

على هذه المنابر فلاروع عليكم ولاحزن حتى يفرغ الله ممّا بينه و بين العباد، فاذا فرغ الله من حساب الخلق حملوا على تلك النوق الى الجنة » و قال : « ان اردتم عيش السعداء و موت الشهداء و النجاة يوم الحشر و الظلّ يوم الحرور و الهدى يوم الضلالة ؛ فادرسوا القرآن فانّه كلام الرحمن و حرز من الشيطان و رجحان في الميزان » .

« ليوّفيهم اجورهم » اي . ثواب اعمالهم ، « ويزيدهم من فضله » يضاعف لهم الحسنات و يشفعون فيمن وجب له النار . و قيل : يفسح لهم في قبورهم . و قيل : « يزيدهم من فضله » ممّالم ترعين و لم تسمع اذن ، « انّه غفور » يغفر العظيم من ذنوبهم ، « شكور » يشكر اليسير من اعمالهم .

قوله : « و الذين اوحينا اليك من الكتاب » يعنى القرآن « هو الحق » الصدق لا يشوبه كذب لا يأتیه الباطل من بين يديه و لا من خلفه « مصدّقاً لما بين يديه » موافقاً لما في الكتب المتقدّمة . و قيل : يجعل ما تقدّمه من الكتب صادقة لانّ فيها الوعد به و قيل : مصدّقاً باعجازه دعوى النبی (ص) « انّ الله بعباده لخبيرٌ بصيرٌ » عالمٌ بهم .

النوبة الثالثة

قوله : « وما يستوى البحران هذا عذبٌ فراتٌ سائغٌ شرا به و هذا ملحٌ اجاجٌ ... » الاية - فيه اشارة الى حالتي الاقبال على الله و الاعراض عن الله فالمقبل على الله مشتغلٌ بطاعته مشتعلٌ في معرفته و المعرض عن الله منقبضٌ عن عبادته معترضٌ عليه في قسمته و قضيته فهذا سبب وصاله وذاك سبب هجره و انفصاله . اين دو دريای مختلف يکى فرات و يکى اجاج ؛ مثال دو درياست که میان بنده و خداست يکى دريای هلاک ديگر دريای نجات ؛ در دريای هلاک پنج کشتی روانست : يکى حرمس ديگر ريا سديگر اصرار بر معاصي چهارم غفلت پنجم قنوط ، هر که در کشتی حزم نشیند بساحل حبّ دنيا رسد هر که در کشتی ريا نشیند بساحل نفاق رسد ، هر که در کشتی اصرار بر معاصي نشیند بساحل شقاوت رسد ، هر که در کشتی غفلت نشیند بساحل حسرت رسد ، هر که در کشتی قنوط

نشیند بساحل کفر رسد . اما دریای نجات دروی پنج کشتی روانست . یکی خوف دیگر رجا سدیگر زهد دیگر معرفت پنجم توحید ، هر که در کشتی خوف نشیند بساحل امن رسد . هر که در کشتی رجا نشیند بساحل عطا رسد ، هر که در کشتی زهد نشیند بساحل قربت رسد ، هر که در کشتی معرفت نشیند بساحل انس رسد ، هر که در کشتی توحید نشیند بساحل شاهدت رسد .

پیر طریقت موعظنی بلیغ گفته یاران و دوستان خود را ، گفت : ای عزیزان و برادران ! هنگام آن بود که ازین دریای هلاک نجات جوئید و از ورطه فترت برخیزید ، نعیم باقی باین سرای فانی بنفروشید ، نفس بی خدمت بیگانه است بیگانه میروید ، دل بی یقظت غول است با غول صحبت مدارید ، نفس بی آگاهی بادست با باد عمر مگذارید ، باسمی و رسمی از حقیقت و معنی قانع مباشید ، از مکر نهانی ایمن منشینید ، از کار خاتمه و نفس باز پسین همواره بر حذر باشید^(۱) . شیرین سخنی و نیک نظمی که آن شاعر گفته :

ای دل از عقبیت باید چنگ ازین دنیا بدار	پاك بازی پیشه گیر و راه دین کن اختیار
پای بردنیانه و بردوز چشم نام و نك	دست در عقبی زن و بر بند راه فخر و عار
چون زنان تا کی نشینی بر امید نك و بوی	همت اندر راه بند و کامزن مردانه وار
چشم آن نادان که عشق آورد بر نك صدف	والله اردیش رسد هرگز بدر شاهوار

قال بعض اهل المعرفة في قوله : « وما يستوى البحرين » ، يعني : ما يستوى الوقتان هذا بسطٌ وصاحبه في روح وهذا قبضٌ وصاحبه في نوح هذا فرقٌ وصاحبه بوصف العبودية وهذا جمعٌ وصاحبه في شهود الربوبية . سر ذوق عارفان این دو بحر اشارت است بقبض و بسط سالکان ، و قبض و بسط منتهیانرا چنانست که خوف و رجا مبتدیانرا ، مریدرا در بدو ارادت بوقت خدمت از خوف و رجا چاره نیست چنانك در نهایت حالت با کمال معرفت از قبض و بسط خالی نیست ، او که در خوف و رجاست نظر وی همه سوی ابد شود که آیا با من چه کنند فردا ، و او که در قبض و بسط است نظر وی همه سوی ازل شود که آیا با من چه کرده اند و چه حکم رانده اند در ازل .

پیر طریقت ازینجا گفت : آم! از قسمتی پیش از من رفته ، فغان از گفتاری که خود رای گفته ، ندانم که شادزیم یا آشفته ، بیمم همه از آنست که آن قادر در ازل چه گفته . بنده تا در قبض است خوابش چون خواب غرق شدگان ؛ خوردش چون خورد بیماراق و عیش چون عیش زندانیان ؛ بسزای نیاز خویش می‌زید و بخواری و زاری راه می‌برد و بزبان تذلل می‌گوید :

پر آب دو دیده و پر آتش جگر
پر باد دو دستم و پر از خاک سرم
چون زاری و خواری وی بغایت رسد و تذلل و عجز وی ظاهر گردد ، رب العزة تدارك دل وی کند در بسط و انبساط بردل وی گشاید وقت وی خوش گردد ، دلش با مولی پیوسته و سر باطلاع حق آراسته و بزبان شکر می‌گوید : الهی ! محنت من بودی دولت من شدی ، اندوه من بودی راحت من شدی ، داغ من بودی چراغ من شدی ، جراحت من بودی مرهم من شدی .

« یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله ... » - بدان که فقر بر دو ضرب است : فقر خلقتی و فقر صفتی ، فقر خلقت عام است هر حادثی را که از عدم در وجود آید ، و معنی فقر حاجت است ، هر مخلوقی را بخالق حاجت است در اول حال بآفرینش و در ثانی الحال بپرورش ، پس میدان که الله بی نیاز است و بی حاجت دیگران همه بانیازاند و با حاجت ، اینست که رب العزة فرمود : « و الله الغنی و انتم الفقراء » . اما فقر صفت آنست که رب العالمین فرمود : « للفقراء المهاجرین » ، صحابه رسول را باین فقر مخصوص کرد و ایشانرا درین فقر بستود ، همانست که فرمود : « للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله » ایشانرا فقرا نام نهاد و آن تلبیس توانگری حال است - اما کس توانگری ایشان نداند ، این چنانست که گفتداند : ارسلانم خوان تا کس نداند که کاهم .

پیران طریقت گفتند : بنای دوستی بر تلبیس نهادند ، سلیمان را نام ملکی تلبیس فقر بود ، آدم را عصیان تلبیس صفوت بود ، ابراهیم را لباس نعمت تلبیس خلعت بود . زیرا که شرط محبت غیر تست و دوستان حال خود بهر کس ننمایند کسی که از کون ذره‌یی

ندارد و بگونه‌ای نظری ندارد و همواره نظر الله پیش چشم خویش دارد او را فقیر گویند که از همه درویش است و بحق توانگر ، انما الغنى غنى القلب - توانگری در سینه می‌باید نه در خزینه ، فقیر اوست که خود را در دو جهان جز حق دست‌آور نه بیند و نظر با خود ندارد چهار تکبیر بر ذات و صفات خود کند چنانکه آن جوانمرد گفت :

نیست عشق لایزالی را در آن دل هیچ کار کوهنوزان در صفات خویش مانند ست استوار
هر که در میدان عشق نیکوان گامی نهاد چار تکبیری کند بر ذات اولیل و نهار
« انا ارسلناك بالحق بشيراً و نذيراً » ای - ما جعلنا اليك الاهدى الامرين فحسب
فاما توفيق القبول و خذلان الردّ فليس لك اليهما سبيل - ای محمد ما که ترا فرستادیم
بخلق بشارت و نذارت را فرستادیم و بس . اما توفیق قبول و خذلان ردّ کار الهیت ماست
و خصایص ربوبیت ما ، ای محمد تو بوجهل را میخوان ، ای ابراهیم تو نمرود را
میخوان ، ای موسی تو فرعون را میخوان ، شما میخوانید و ما آنرا راه نمائیم که خود
خواهیم ، ای محمد تو نتوانی که زخم خوردگان عدل ازل را و راندگان حضرت عزت
را حق شنوانی و بر قبول داری « و ما انت بمسمع من فى القبور ان انت الا نذير » - ای
محمد دل در بوجهل چه بندی ، او نه ازان اصل است که طینت وی نقش نگین تو
پذیرد ، دل در سلمان بند که پیش از آن که تو قدم در میدان بعثت نهادی ؛ چندین
سال کرد عالم سرگردان در طلب تو میگشت و نشان تو میجست و لسان الحال يقول :
گرفت خواهم زلفین عنبرینت را ز مشک نقش کنم برك یا سمینت را
بتیغ هندی دست مرا جدا نکنند اگر بگیرم يك ره سر آستینت را

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « ثم اورثنا الكتاب » پس [پیغامبران پیشین و امتان ایشان] میراث
دادیم نامه [و دین باین امت] ، « الذين اصطفينا من عبادنا » اینان که برگزیدیم از
رهبران خویش ؛ « فمنهم ظالم لنفسه » از ایشان هست که ستمکار نفس خویش است ،
« و منهم مقتصد » و هست از ایشان که راه میانه رفت [نه هنر سابقان و نه تفریط ظالمان] ،

« وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ » هست از ایشان پیشوا و پیشی جوی بنیکها، «بِإِذْنِ اللَّهِ»
 بخواست و دانش خدا، «ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»^(۴۲)، اینست این فضل بزرگوار
 از خداوند بزرگوار.

« جَنَاتِ عَدْنٍ » سرایهای همیشی، «يَدْخُلُونَهَا» می درروند دران، «يَحْلُونَ فِيهَا»
 میآرایند ایشانرا در ان بهشتها، «مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا» از دستینه‌ها از زرو
 مروارید، «و لِبَاسَهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ»^(۴۳)، و جامه ایشان دران حریر.

«و قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ» و گویند حمدالله را، «الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْعِزْنَ» آن
 خداوند که ببرد از ما اندوه [دنیا و کور و موقف آن]، «إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ»^(۴۴)
 خداوند ما بزرگ آمرز است و خرد پذیر.

«الَّذِي أَحْلَانَا» او که فرو آورد ما را، «دَارَ الْمَقَامَةِ» سرای همیشی،
 «مِنْ فَضْلِهِ» از نیکوکاری خویش، «لَا يَمْنُنَا فِيهَا نَكَبٌ» نرسد بما دران هیچ رنجوری،
 «و لَا يَمْنُنَا فِيهَا لُغُوبٌ»^(۴۵)، و نرسد بما دران هیچ ماندگی.

«و الَّذِينَ كَفَرُوا» و ایشان که کافر شدند، «لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ» ایشانراست آتش
 دوزخ، «لَا يَقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمَوتُوا» بر ایشان هر گز نرانند که بمیرند، «و لَا يَخْفَفُ
 عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا» و هیچ عذاب از ایشان سست نکنند، «كَذَلِكَ يَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ»^(۴۶)
 همچنین پاداش دهند هر ناگرویده‌یی را.

«و هُمْ يَصْطَرَّخُونَ فِيهَا» و ایشان فریادرس می‌خواهند دران، «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا»
 می‌گویند خداوند ما بیرون آر ما را، «نَعْمَلْ صَالِحًا» تا کردار نیک کنیم، «غَيْرِ الَّذِي
 كُنَّا نَعْمَلُ» جز آن که می‌کردیم، «أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ» [ایشانرا گویند:] نهمزدن کانی
 دادیم شما را؟ «مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مِنْ تَذَكَّرٍ» چندان که پند توانستید پذیرفت دران
 آنکس که پذیرفتید، «و جَاءَكُمْ النَّذِيرُ» و نه آگاه کننده بشما آمد؟ «فَذُوقُوا
 فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»^(۴۷)، می‌چشید عذاب که ناگرویدگانرا یاری ده نیست هیچ.
 «إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ الْغَيْبِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» الله داناست بهر نهان که در

آسمانها و زمینهاست ، « انه عليم بذات الصدور ^(۴۸) » که او داناست بهر چه در دلهاست .

« هو الذي جعلكم خلائف في الارض » او آنست که شما را پسینان کرد پس پسینان در زمین ؛ « فمن كفر فعليه كفره » هر که ناگرویده شد ناگرویدن او برو [کنند برویاداش بیش] ؛ « ولا يزيد الكافرين كفرهم » و نفزاید ناگرویدگانرا ناگرویدن ایشان ؛ « عند ربهم » نزدیک خدای ایشان ، « الامم قتا » مکر زشتی ، « ولا يزيد الكافرين كفرهم الا خساراً ^(۴۹) » و نفزاید ناگرویدگانرا ناگرویدن ایشان مکر زیانکاری .

« قل » پیغامبر من بگوی : « أرايتم شركاءكم الذين تدعون من دون الله » چه بینید این انباز گرفتگان شما که خدای میخوانید فرود از الله ؟ « اروني ماذا خلقوا من الارض » بامن نمائید تاچه چیز آفریدند در زمین ، « ام لهم شرك في السموات » یا ایشانرا انبازئی هست با الله در آفرینش آسمانها ، « ام آتينا هم كتاباً » یا ایشانرا نامه‌یی دادیم ، « فهم على بينات منه » که ایشان بریشان درست اند از آن [نامه که ما را انباز هست] ، « بل ان يعد الظالمون بعضهم بعضاً الاغوراً ^(۵۰) » بلکه وعده نمی‌دهد ناگرویدگان یکدیگر را مگر بفریب ^(۱) .

« ان الله يمسك السموات و الارض » الله می‌دارد برجای آسمانها و زمینها را ، « ان تزولا » تا از جای بنجینند ، « و لئن زالتا » و اگر بنجینند ، « ان امسكهما من احد من بعده » بجای ندارد آنرا هیچ کس پس از ، « انه كان حليماً غفوراً ^(۵۱) » او خداوند بردبارست از دشمنان آمرز کار دوستان همیشه .

« و اقموا بالله » سوگندان می‌خورند بخدای ؛ « جهد ایمانهم » هر چند که توانستند از سوگندان خویش ، « لئن جاءهم نذير » که اگر بایشان آید آگاه کننده‌یی ، « ليكونن اهدى من احدى الامم » ایشان راست‌تر باشند از هر یکی ازین نامه داران مردمان ، « فلما جاءهم نذير » چون بایشان آمد آگاه کننده‌یی ،

« ما زادهم الا نفوراً^(۴۲) » نيفرود ايشانرا مکر رمیدن .

« استکباراً فی الارض » بگردنکشی در زمین ، « و مکر السیء » و بدسازی و دستان کری ، « و لایحیق المکر السیء الا باهله » و فرا سر نه نشیند ساز بد مکر سازنده را ، « فهل ينظرون الاسنة الاولین » چشم نمیدارند مکر در خور آنچه پیشینان دیدند از سرانجام بد ، « و لن تجد لسنة الله تبديلاً » نیابی هرگز نهادالله را جز کردن^(۱) ، « و لن تجد لسنة الله تحویلاً^(۴۳) » و نیابی هرگز نهاد الله را بگردانیدن .

« اولم یسیروا فی الارض » نروند در زمین ؟ « فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم » تا بینند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند ، « و کانوا اشد منهم قوة » و ازیشان سخت نیرو تر بودند ، « و ما کان الله لیمجزه من شیء » و الله آنکس نیست که چیزی او را عاجز کند یا کسی ازو پیش شود ، « فی السموات و لافی الارض » نه در آسمانها و نه در زمینها ، « انه کان علیماً قدیراً^(۴۴) » ، که او خداوندی است دانا توانا .

« و لو یؤاخذ الله الناس » و اگر الله مردمانرا می بگرفت ، « بما کسبوا » بآنچه ایشان می کنند ، « ما ترک علی ظهرها من دابة » بنکذاشتی بر پشت زمین هیچ جنبنده ، « و لکن یؤخرهم الی اجل مسمى » لکن ایشانرا باز پس میدارد تا بهنگامی نامزد کرده ، « فاذا جاء اجلهم » آنکه که هنگام ایشان آید ، « فان الله کان بعباده بصیراً^(۴۵) » الله برهیکان^(۲) خویش و بگردار ایشان داناست و بینا و آگاه .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « ثم اورثنا الكتاب » - ثم تعقیب علی قوله : « ما بین یدیه » آنست که پس وفات پیغامبران و پس امتان گذشته مامیراث دادیم امت احمد را علم فقه دین

و احكام كتاب باز مانده از اخبار و فقهای پیشینان . كتاب درین آیت هم قرآن است و هم دین ، و فی الخبر الصحيح انّ رجلین اختصا الی رسول الله (ص) فقال احدهما : افض بیننا بكتاب الله و قال الآخر : اجل یا رسول الله فافض بیننا بكتاب و اذن لی ان اتکلم فقال : تکلم قال : انّ ابني کان عسیفاً علی هذا فزنی بأمرأته فاخبره نی انّ علی ابني الرّجم فاقتدیت منه بمائة شاة و بجارية لی ثمّ انّی سألت اهل العلم فاخبرونی انّ علی ابني جلد مائة و تغریب عام و انّما الرّجم علی امرأته ، فقال رسول الله (ص) : اما والذی نفسی بیده لا قضین بینکما بكتاب الله اما غنمک و جاریتک فردّ علیک و اما ابنک فعلیه جلد مائة و تغریب عام و اما انت یا انیس فاغد علی امرأة هذا فان اعترفت فارجمها ، فاعترفت فرجمها . مقصود ازین خبر آنست که رسول خدا فرمود : « لا قضین بینکما بكتاب الله » ، و در ظاهر قرآن رجم محض نیست و کتاب درین خبر بمعنی دین است ، درین آیت همچنان است زیرا که این امت از ربانیان گذشته و دانشمندان رفته علم دین میراث بردند و نور حکمت و برکت سنت و شرف حق و حقیقت . و گفته اند : این امت را وارثان خواند از بهر آنکه جهان از جهانیان میراث بردند و بهشت از بدبختان میراث بردند و کتاب و دین از کتاب خوانان پیشین میراث بردند ، اما میراث بردن جهان از جهانیان آنست که گفت : « اولم یهد للذین یرثون الارض من بعد اهلها » ، و میراث بردن بهشت از بدبختان آنست که فرمود : « اولئک هم الوارثون » ، و میراث بردن کتاب و دین از کتاب خوانان پیشین آنست که فرمود : « ثمّ اورثنا الكتاب » ، و بلفظ میراث فرمود از بهر آنکه رب العزة این کرامت و نعمت ایشانرا عطا داد بی کسب ایشان و بی مسألت ایشان فصار لهم کما یصیر المیراث للورثة ، آنروز که این آیت آمد **مصطفی** (ص) سخت شاد شد و از شادی که بوی رسید سه بار فرمود : امّتی و رب الکعبة . آنکه صفت این امت کرد فرمود :

« الذین اصطفینا من عبادنا » ایشانرا که برگزیدیم از بندگان خویش پسینان این گیتی و پیشینان آن گیتی میراث بران حق گواهان انبیا شفعیان جهانیان پیشوایان بهشتیان . « عباد » اینجا در موضع کرامت است اگر چه نسبت عبودیت آدمی را حقیقت

است در قرآن چند جایگاه عبد بیاید بمعنی پذیرفته و پسندیده که نه هر کس که نسبت عبودیت دارد او پذیرفته حق جلاله باشد لکن چون بنده را بپذیرد و به پسندد گوید : عبیدی ، عبادی . اما نسبت عبودیت بی کرامت اصطفاّیت آنست که فرمود : « ان کلّ من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبداً » . و آنچه با کرامت قبول است در قرآن فراوان است : « اسری بعبده » ، « نزل الفرقان علی عبده » ، « و از کر عبدنا ایوب » ، « و از کر عبادنا ابرهیم و اسحق و یعقوب » ، « یا عبادی لا خوف علیکم الیوم و لا اتم تحزنون » هذا و امثاله .

آنکه ایشانرا بسه قسم بیرون داد : « فمنهم ظالمٌ لنفسه و منهم مقتصدٌ و منهم سابقٌ بالخیرات باذن الله » - این تقسیم بر وفق درجات ایمان ایشانست و تفاوت و تباین در اعمال و اخلاق ایشان قسمی مه قسمی میانه قسمی کم ، و همه را وعده داد به بهشت . مصطفی علیه الصلوة و السلام این آیت برخواند آنکه فرمود : « کلّهم فی الجنة » . وعن عبد الله بن عمر قال قال النبی : « ما من امة الا و بعضها فی الجنة و بعضها فی النار الا اتمی فانها کلّها فی الجنة » . روایت کنند از ابو عثمان نهی گفتا شنیدم از عمر خطاب که بر منبر این آیت برخواند آنکه گفت قال رسول الله (ص) : « سابقنا سابقٌ و مقتصدنا ناجٍ و ظالمنا مغفورٌ له » - فرمود : سابق پیشواست و مقتصد رسته و ظالم آمرزیده . ابو الدرداء گفت : شنیدم از مصطفی علیه الصلوة و السلام که این آیت برخواند آنکه فرمود : « اما السابق بالخیرات فیدخل الجنة بغير حساب ، و اما المقتصد فیحاسب حساباً یسیراً و اما الظالم لنفسه فیحبس فی المقام حتّی بدخله الله ثم یدخله الجنة فیقول : الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن » میگوید : سابق را بی شمار بار دهند مقتصد را شمار آسان کنند ظالم را بر مقام بدارند تا انده کن شود آنکه او را به بهشت فرستند و گوید : « الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن » . عثمان عفان گفت : سابقنا اهل جهادنا و مقتصدنا اهل حضرنّا و ظالمنا اهل بدونا - گفت سابقان غازیان اند ، مقتصدان شهریان اند ، ظالمان بدویان اند یعنی روستائیان و کوهیان . عقبه بن صهبا گفت : تفسیر این آیت از عایشه صدیقه پرسیدم گفت : یا بنی کلّهم فی الجنة اما السابق بالخیرات فمن مضی

على عهد رسول الله (ص) وشهد له رسول الله بالجنة واما المقتصد فمن اتبع اثره من اصحابه حتى لحق به واما الظالم فمثلي ومثلك يا عقبه و عن الحسن قال : السابق من رجحت حسناته على سيئاته و المقتصد من استوت حسناته و الظالم الذي ترجحت سيئاته على حسناته . و عن جعفر بن محمد قال : السابق مقرب ناج و المقتصد معاتب ناج و الظالم معذب ناج و عن ابي يزيد قال : الظالم الذي يعبد على العادة و المقتصد الذي يعبد على الرغبة والرغبة والسابق الذي يعبد على المحبة . و عن سهل بن عبد الله قال : السابق العالم و المقتصد المتعلم و الظالم الجاهل . و قيل : الظالم تالي للقرآن و المقتصد القارى له العالم به و السابق القارى له العالم به و العامل بما فيه . و قيل : الظالم صاحب الكبائر و المقتصد صاحب الصفات و السابق الذي لم يرتكب كبيرة و لاصغيره . و قال جعفر بن محمد : بدا بالظالمين اخباراً انه لا يتقرب اليه الا بكرمه و ان الظلم لا يؤثر في الاصطفاء ثم ثنى بالمقتصدين لانهم بين الخوف و الرجاء ثم ختم بالسابقين لئلا يأمن احد مكره و كلهم في الجنة . و قال ابو بكر الوراق : رتبهم هذا الترتيب على مقامات الناس لان احوال العبد ثلاثة معصية و غفلة ثم توبة ثم قربة فاذا عصي دخل في حيز الظالمين فاذا تاب دخل في جملة المقتصدين فاذا صحت التوبة و كثرت العبادة و المجاهدة دخل في عداد السابقين باين قولها كه كفتيم ظالم درين آيت مسلمانست كنهكار يحبس في الموقف ثم يدخل الجنة بعد المقتصد و السابق ، و ير قول ابن عباس و كلبى ظالم كافرست و منافق و ترتيب ايشان در آخر سورة الواقعة كفت : « فاما ان كان من المقرّبين . . . » الى قوله : « و تصلي جحيم » ، و على هذا القول لا يدخل الظالم في قوله : « جنّات عدن يدخلونها » ، و حمل هذا التآمل الاصفاء على الاصطفاء في الخلقة و ارسال الرسول اليهم و انزال الكتاب ، والاوّل هو الاصح و عليه عامّة اهل العلم .

و قوله : « باذن الله » معناه : ظلم الظالم و قصد المقتصد وسبق السابق بعلم الله و ارادته . « ذلك هو الفضل الكبير » اي - ذلك الاصطفاء و الايراث هو الفضل الكبير . ثم جمعهم الله سبحانه و تعالى في دخول الجنة فقال : « جنّات عدن يدخلونها »

يعنى الاصناف الثلاثة . قرأ ابو عمرو : « يدخلونها » بضم الياء وفتح الخاء وقرأ الآخرون : « يدخلونها » بفتح الياء وضم الخاء .

« يحلون فيها من اساور » جمع اسورة ، و اسورة جمع سوار « من ذهب و لؤلؤ » يعنى من ذهب مرصع باللؤلؤ : قال الزجاج : من ذهب فى صفاء اللؤلؤ كما قيل من فضة فى صفاء قوارير . و قيل : الحلى فيها للنساء دون الرجال . والصحيح انه للرجال والنساء جميعاً لقوله : « و لباسهم فيها حرير » .

« و قالوا » اى - يقولون اذا دخلوا الجنة : « الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن » . قال ابن عباس يعنى : حزن النار ، وقال قتادة : حزن الموت . و قال عكرمة : حزن الذنوب و السيئات و خوف رد الطاعات . وقال سعيد بن جبير : يعنى هم الخبز فى الدنيا و هم المعيشة ، و قال الزجاج : اذهب الله عن اهل الجنة كل الاحزان ما كان منها لمعاش او لمعاد ، قال مقاتل : لانهم كانوا لا يدرون ما يصنع الله بهم ، و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) : « ليس على اهل لاله الا الله وحشة فى قبورهم ولا فى محشرهم ولا فى منشرهم و كائنى بـ اهل لا اله الا الله ينفذون النراب عن رؤسهم و يقولون : « الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن ... » الآية .

قواه : « الذى احلنا دار المقامة » اى - دار الاقامة لانبرح منها ولا نفارقها . المقامة المصدر ، تقول : اقام ، يقيم ، اقامة ، و مقامة ، « من فضله لا يمسننا فيها نصب » لا يصيبنا فيها غناء و مشقة ، « ولا يمسننا فيها لغوب » اى - اعياء من التعب يقال : النصب على القلب و اللغوب على البدن . روى عن الضحاك قال : اذا دخل اهل الجنة الجنة استقبلهم الولدان و الخدم كانوا اللؤلؤ المكنون ، قال : فيبعث الله من الملائكة معه هدية من رب العالمين و كسوة من كسوة الجنة فيلبسه قال فيريدان يدخل الجنة فيقول الملك كما انت فيقف و معه عشرة خواتيم من خواتيم الجنة هدية من رب العالمين فيضعها فى اصابعه مكتوب فى اول خاتم منها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين ، و فى الثانى مكتوب « ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود » ، و فى الثالث مكتوب « رفعت عنكم الاحزان و الهموم » ، و فى الرابع مكتوب « زوجناكم

الحوار العين ، ، وفي الخامس مكتوب " ادخلوها بسلام آمنين " ، وفي السادس مكتوب " اني جزيتهم اليوم بما صبروا " ، وفي السابع مكتوب " انهم هم الفائزون " ، وفي الثامن مكتوب " صرتم آمنين لا تخافون ابداً " ، وفي التاسع مكتوب " رافقتم النبيين والصدّيقين والشهداء " ، وفي العاشر مكتوب " في جوار من لا يؤذي الجيران " ، ثم يقول الملك : " ادخلوها بسلام آمنين " ، فلمّا ادخلوا قالوا الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور " ، الذي احلنا دارالمقامة من فضله " ، الآية .

قوله : " و الذين كفروا هم نار جهنم لا يقضى عليهم فيموتوا " اي - لا يهلكون فيستريحوا ، كقوله : " فوكنزه موسى فقضى عليه " اي - قتله . وقيل : لا يقضى عليهم الموت فيموتوا ، كقوله : " و نادوا يا مالك ليقض علينا ربك " اي - ليقض علينا الموت فنستريح ، " و لا يخفف عنهم من عذابها " اي - من عذاب النار ، وقوله " كلما خبت زدناهم " لا يدل على تخفيف عنهم بل على نقصان في النار ثم ترداد . كذلك نجزي كل كفور - قرأ ابو عمرو : " يجزي " بضم الياء وفتح الزاء ، " كل كفور " بالرفع على غير تسمية الفاعل . و قرأ الآخرون : " نجزي " بفتح الذون و كسر الزاء ، " كل كفور ، بالنصب .

" و هم بصطر خون " اي - يستغيثون و يصيحون فيها . اصطرخ - افعل من الصراخ و هو الصياح دخلت الطاء فيه للمبالغة كدخولها في الاصطبار و الاصطفاء و الاصطباع و الاصطياد ، و الصريخ - الغياث و المغيث ايضاً ، " ربنا اخرجنا " القول هاهنا مضمّر ، تأويله : يقولون ربنا اخرجنا من النار و ردنا الى الدنيا " نعمل صالحاً غير الذي كنّا نعمل " من الشرك والسيئات ، فيقول الله لهم توبيخاً : " اولم نعمركم ما يتذكّر فيه من تذكّر " - قال الحصن : اربعون سنة . و قال ابن عباس : ستون سنة و هو العمر الذي اعذر الله الى ابن آدم . روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص) : " من عمره الله ستين سنة فقد اعذر اليه في العمر " . و عن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص) : " اعمار امّتي ما بين الستين الى السبعين و اقلهم من يجوز ذلك " . و عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص) : " اذا كان يوم القيمة نودي ابن ابناء الستين و هو الذي قال الله عز وجل : " اولم نعمركم ما يتذكّر فيه من تذكّر " . و قال قتادة : العمر حجة عليك يا ابن آدم .

« و جاءكم النذير » محمد (ص). هذا قول اكثر المفسرين . و قيل : النذير - القرآن . و قيل : هو الشيب ، معناه : اولم نعمرکم حتی شبتم و يقال : الشيب يريد الموت و في الاثر : ما من شعرة تبيض الا قالت لاختها استعدي فقد قرب الموت . و نظر فضيل الى رجل و خطه الشيب فقال : اتق الله فان الموت قد غرز اعلامه في لحيتك : و قيل : النذير - موت الاهل و الاقارب . « فذوقوا » اي - العذاب ، « فما للظالمين من نصير » ناصر يعينهم .

« ان الله عالم غيب السموات و الارض » يعني ما غاب فيهما عنكم و ان شاهده غيركم ، « انه عليم بذات الصدور » التي يشاهدها احد . و قيل : « عليم بذات الصدور » فلا تضمروا فيها ما يكرهه سبحانه . و قيل : « انه عليم بذات الصدور » فلو اخرجكم لعدتم الى ما كنتم عليه اقوله : « و لوردوا لعاد و لمانهوا عنه » .

« هو الذي جعلكم خلائف في الارض » بعد الامم الخالية كل قائم بعد ذاهب خليفة . و قيل : معناه جعلكم امة خلفت من قبلها و رأت فيمن قبلها ما ينبغي ان يعتبر به . و قيل : اورثكم الكتاب و جعلكم خلائف في الارض لتشكروه و لا تكفروه ثم اوعد الكفار . فقال : « فمن كفر فعليه كفره » اي - جزاء كفره ، « و لا يزيد الكافرين كفرهم عند ربهم الا مقتاً بغضاً و غضباً » ، « و لا يزيد الكافرين كفرهم الا خساراً » تباراً و هلاكاً و خسراناً بالجنة .

« قل ارايتم شركاءكم الذين تدعون من دون الله » يعني الاصنام ، تأويله : شر كائي فاضاف اليهم لانهم زعموا ذلك . اي - جعلتموهم شر كائي بزعمكم . « اروني ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك في السموات » يعني قل لهم : ان خلقوا شيئاً من الارض او من السماء فاروني ، « ام آتيناهم كتاباً فهم على بينات منه » - قرأ ابن كثير و ابو عمرو و حمزة و حفص : « بيّنة » على التوحيد ، و الباكون : « بيّنات » بالجمع ، تأويله : ام انزلنا كتاباً فيه ان الله شر كاء فهم على بيّنة و اوضحه ممّا في ذلك الكتاب او آتيناهم كتاباً بان الله لا يعذبهم فهم و اتقون به ؛ « بل ان يعد الظالمون » اي - ما يعد الظالمون بعضهم بعضاً الاغروا » اي - كفرهم عن تقليد محض و وعد كاذب . قال مقاتل : يعني

ما يبعد الشيطان كفّار بنى آدم من شفاعة الالهة لهم فى الآخرة غرور باطل .
 « ان الله يمسك السموات و الارض ان تزولا ، يعنى ان لا تزولا كقوله : « يبين
 الله لكم ان تضلّوا » ، يعنى ان لا تضلّوا و كقوله : « ان تميد بكم » ، يعنى : ان لا تميد بكم ،
 « ولئن زالتا » يعنى : لو خلاهما لزالتا ولوزالتا ، « ما امسكهما من احدهما من بعد » ، انزال .
 وقيل : من بعد الله ، اى - من غيره و سواه ، اى - ما قدر احد على اعادتهما الى مكانهما
 الا الله ، « انه كان حليماً غفوراً » . فان قيل فما معنى ذكر الحلم هاهنا ؟ قيل : لان
 السموات و الارض كادت ان تتفطّرا و تنشقّان و تزولان عند قولهم : « اتخذ الله ولداً » و
 همّتا بما همّتا من عقوبة الكفار فامسكهما الله عزّوجلّ عن الزوال بحلمه و غفرانه ان يعاجلهم
 بالعقوبة ، و بهذا المعنى دخل الرّؤف الرحيم فى قوله : « و يمسك السماء ان تقع على
 الارض الا باذنه » .

« و اقساموا بالله جهد ايمانهم » - سبب نزول اين آيه آن بود كه كفّار قریش
 پیش از مبعث رسول صلی الله علیه و سلم ؛ بایشان رسید كه اهل كتاب پیغامبران خود
 را دروغ زن داشتند ، ایشان گفتند : لعن الله اليهود و النصارى اتهم الرسل فكذبوهم -
 لعنت باد بر جهودان و ترسایان كه پیغامبران خود را دروغ زن داشتند ، آنكه سو كند
 یاد كردند بایمان مغلظه كه اگر بما رسولی آید و كتابی آرد او را بپذیریم و راستگوی
 داریم تا از ایشان راست راه تر باشیم ، و قریش این سخن را از حسد میگفتند كه اهل
 كتاب را عزّ كتاب و شریعت بود و قریش را نبود ، از حق جلّ جلاله كتاب و رسول
 میخواستند ، پس چون رسول آمد بایشان و قرآن ؛ نپذیرفتند و هم بران كفر و شرك
 میبودند اینست كه رب العالمین فرمود : « فلما جاءهم نذیرٌ مازادهم الا نفوراً » اى -
 مازادهم مجیئه الا تباعداً عن الهدى .

« استكباراً فى الارض ومكر السيئ » اى - تكبروا عن الايمان و مكروا السيئ
 فى دفع امره ، « استكباراً » منصوبٌ على البدل من النفور ، و « مكر السيئ » يعنى العمل
 القبيح ، اضيف المكر الى صفته كمسجد الجامع . قال الکلبى : وهو اجتماعهم على الشرك
 و قتل النبى (ص) . وقرأ حمزة : مكر السيئ ساكنة الهمز فى الوصل تخفيفاً ، فان وقف

فبالياء . « ولا يحق » اي - لا يحل ولا يحيط المكر السيئ ؛ « الا باهله » فقتلوا يوم بدر .
وقال ابن عباس : عاقبة الشرك لا تحل الا بمن اشرك ، و المعنى ان « وبال مكرهم
راجع اليهم ، وفي المثل : من حفر لاختيه وقع فيه .

« فكل ينظرون الاسنة الاولين » - السنة - الصورة والطريقة ، تأويله : ما ينتظرون
الا ان ينزل بهم العذاب كما نزل بمن مضى من الكفار والمكذبين ، « فلن تجد لسنة
الله تبديلاً ولن تجد لسنة الله تحويلاً » .

« اولم يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم » فان من سافر
فيها رأى آثار نزول العذاب بمن مكر السيئات . وقيل : معناه : اقرؤا القرآن فتعرفوا
ما حل بمن قبلكم ، « و كانوا اشد منهم » من اهل مكة « قوة » و ما كان الله ليمجزه من شيء ،
اي - من احد . « في السموات والارض انه كان عليماً » بهم « قديراً » عليهم . وقيل :
« عليماً » بالمعصية « قديراً » على العقوبة .

« ولويؤخذ الله الناس بما كسبوا » من المعاصي ، « ما ترك على ظهرها » اي -
على ظهر الارض ، « من دابة » - الدابة - في هذه الآية عند بعضهم الانس و الجن . وقيل :
الانس وحدهم . وقيل : عام فيما دب و درج ، فان ابن مسعود قال : ان الجمل يهلك
بخطيئة ابن آدم . وقال انس : ان الضب ليموت هزلا في جحره بذنب ابن آدم .
قال بعض الاثمة : ليس ان البهيمة توخذ بذنب ابن آدم ولكنها خلقت لابن آدم فلامعنى
لابقائها بعد افناء من خلقت له . وقيل : معنى ذلك لو اخذ الجاني في الوقت الثاني من
معصيته لكان قد فنى الخلق وانقطع النسل لانه لا احد الا وقد عصى هو و ابوه او جدّه
ولو اهلك اول عاص لانقطع النسل لانه قديماً وقيل يحبس عنهم المطر فيهلك كل
شيء . وقيل : قد فعل بهم مرة في زمان نوح فلم يبق منهم سوى ما كان في السفينة .

« ولكن يؤخرهم الى اجل مسمى » معين ، « فاذا جاء اجلهم » اي - ذلك المعين ،
« فان الله كان بعباده بصيراً » بمكانهم فيؤخذهم وباعمالهم فيجازيهم . عن عبد الله بن عمر
قال قال النبي (ص) : « اذا اصاب الله عز وجل قوماً بعذاب اصاب به من بين ظهرانيهم ثم
يبعثون يوم القيمة على اعمالهم » و الله اعلم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «ثم اورثنا الكتاب...» - خداوند عالم کردگار مهربان نوازنده
 بندگان جلّ جلاله و تقدست اسماءه و تعالت صفاته، اُمّت احمد را اندرین آیت تشریف
 داد بهفت کرامت تشریفی تمام و تکریمی بزرگ و نواختی بی نهایت، و از فرزندان
 آدم هیچکس این هفت کرامت بهم نیافت مگر این اُمّت. ازان هفت سه چیز در صدر
 آیت است: اول «اورثنا»، دیگر «اصطفینا»، سدیگر «عبادنا»، «اورثنا» وارثان
 خواند، «اصطفینا» برگزیدگان خواند، «عبادنا» بندگان خواند؛ میراث بران ما،
 برگزیدگان ما، بندگان پذیرفتگان ما. چون وارثان خواند؛ بحقیقت میراث
 وانستاند، چون برگزیدگان خواند؛ در علم وی غلط نیست ردّ نکند، چون پذیرفتگان
 خواند؛ با عیب بنیفکند. «اورثنا» میراث دادیم، نورهدی دولت دین عزّ علم آئین معرفت
 بهاء ایمان برکت سنت میوه حکمت این همه کرا دادیم، «الذین اصطفینا» ایشانرا که
 برگزیدیم چون میگزیدیم عیب می دیدیم، رهی را به بی نیازی خود چنانک بود برگزیدیم
 ای محمد! آن روز که ما اُمّت ترا گزیدیم فرشتگان دراز عمر پر طاعت میدیدیم، آن
 روز که در نحل ضعیف عسل نهادیم بازان با قوت میدیدیم آن روز که آن کرّمک ضعیف
 را ابر بسم دادیم ماران با هیبت میدیدیم، آنروز که آهوی دشتی را مشک دادیم شیران با
 صولت میدیدیم، آنروز که گاو بحری را عنبر دادیم پیلان با عظمت میدیدیم، آنروز
 که در صدف مروارید نهادیم نهنگان با سطوت میدیدیم، آنروز که آواز خوشی بعنّدلیب
 دادیم طادوسان با زینت میدیدیم، آنروز که اُمّت محمد را مدح و ثنا گفتیم و رقم
 اصطفاّیت کشیدیم فرشتگان دراز عمر و مقرران پر طاعت را بر در که خدمت میدیدیم.
 زان پیش که خواستی منت خواسته ام عالم ز برای تو بیاراسته ام
 در شهر مرا هزار عاشق بیش است تو شاد بزی که من ترا خواسته ام
 از ان هفت سه رفت سه قسم دیگر آنست که «فمنهم ظالم» لنفسه و منهم مقتصد
 و منهم سابق بالخیرات باذن الله - تقسیمی لطیف و کرامتی عظیم، هرگز از جهانیان

هیچ کس از مولی این شرف و کرامت نیافت که این امت یافت، رقم اصطفاّیّت بر همه کشید، آنکه بکرم خود ابتدا بظالم کرد تا آن ظالم خجل نگردد، دل گیرد و امید تازه دارد. همانست که جای دیگر فرمود: «التّائبون العابدون...» طبقات گزیدگان یاد کرد و نظام یکان این امت پیوسته عرضه کرد و ابتدا بکمینه ایشان کرد: «التّائبون» هر چند گناهکاران اند از کرده خود پشیمان اند و بتن فرو شکسته و بدل انده گنان اند، عذر خواهان و عفو جویانند، مصطفی علیه الصلوة و السلام فرمود: عرضت علیّ ذنوب امتی و ما یلفی بعضهم من ظلم بعض فسألت الله الشفاعة فاعطانیها، «فمنهم ظالمٌ لنفسه» طفیلیان اند، «و منهم مقتصد» خواندگان اند، «و منهم سابق» بار دادگان اند. ظالم ستمکار است عفو من ویرا، مقتصد جوینده است عون من ویرا، سابق بار داده است فضل من ویرا، ظالم بتازیانه غفلت زده، بتیغ نا پاکی کشته، بر درگاه مشیّت افکنده، امید بر رحمت نهاده. مقتصد بتازیانه بی نیاز زده، بتیغ خجل کشته، بر درگاه طلب افکنده، بر امید نزدیکی نشسته، سابق بتازیانه آشنائی زده، بتیغ دوستی کشته، بر درگاه آرزومندی سوخته، امید بر دیدار نهاده. ای ظالم عفو ترا تا لطف پیدا شود، ای مقتصد عون ترا تا فضل پیدا شود، ای سابق قربت ترا تا برّ و احسان پیدا شود. ای ظالم ستر ترا و ننگ نیست، ای مقتصد قبول ترا و باک نیست، ای سابق قربت ترا و بخل نیست. اگر ظالمی من راحم ام، ورمقتصدی من عالم ام، ورسابقی من ناظر ام. اگر ظالمی عذری بس، ورمقتصدی سعیی بس، ورسابقی قصدی بس. ظلم ظالم زیر ستر من، جهد مقتصد زیر عون من، سبق سابق زیر لطف من، این همه بفضل بزرگوار من. سه فرقت بر سه مرتبت یاد کرد، باعمال از هم جدا کرد و بفضل درهم رسانید.

«ذلك هو الفضل الكبير» - این فضل کبیر هفت کرامت است که با این امت کرد. ای دوست هر چه فضل بر گیرد عیب بنیفکند، عدل به فضل هرگز بر نیاید. ابن الاعرابی گوید: هر کجا در قرآن ذکر عذاب و ذکر رحمت آید تو مینگر اگر پیشتر رحمت یاد کرده پس عذاب، و عید است، و اگر پیشتر عذاب یاد کرده پس

رحمت ، عذاب منسوخ است ، و اگر هر دو بهم یاد کرده حکم رحمت راست ، از بهر آنکه حکیم بر حق خویش بنا کند اما حق کس فرو نگذارد ، و رب العالمین در خدائی خود از خلق و خدمت خلق بی نیاز است و از معاصی خلق بی گزند بردبار و فراخ فضل و بر خلق مهربان .

اهل معرفت گفته اند : این هر سه فرقت که یاد کردیم هریکی را از مشرب توحید آبشخوری است بر اندازه روش خویش . یکی شاربیه یکی ساقیه یکی سائمه ، شاربیه سابقان اند ، ساقیه مقتصدان اند ، سائمه ظالمان اند . شاربیه محققان اند ، ساقیه خاکیان اند ، سائمه متعرضان اند و الیه الاشارة بقوله : « لکم منه شرابٌ و منه شجرٌ فیه تسیمون » ، شاربیه از جام عیان آشامیدند^(۱) در ساقی مینگرستند چون شراب میچشیدند ، ساقیه هر چند که نیافتند آنچه شنیدند اما در شنیده بهره رسیدند ، سائمه نه شنیدند و نه دیدند اما هم بی بهره نباشند چون انکار نکزیدند . شاربیه در پیشگاه اند ، ساقیه در طلب همراه اند^(۲) ، سائمه موقوف مانده بر درگاه اند ، هریکی را با آنچه سزا است میدارد نه نامستحق را زیادت کند نه از سزای سزاواران بکاهد ، ذلك هو الفضل الكبير الذى ذكر الظالم مع السابق . و قيل : الظالم مع السابق . و قيل : الظالم هو الافضل لا نه اراد به من ظلم نفسه لكثرة ما حملها من الطاعة . و قيل : لما ذكر بلفظ الايراث ففى الميراث يبدأ بذوى الفرض ثم ما يبقى فللمعصية و ان كان صاحب الفرض اضعف استحقاقاً كذلك قال الله عز وجل : « فمنهم ظالمٌ لنفسه » فقدمه على السابق . و قيل : الظالم الذى ترك الحرام و المقتصد الذى ترك الشبهة و السابق الذى ترك الفضل فى الجملة . و قيل : الظالم من له علم اليقين و المقتصد من له عين اليقين و السابق من له حق اليقين . و قيل : الظالم صاحب المودة و المقتصد صاحب الخلة و السابق صاحب المحبة . و قيل : الظالم صاحب سخاء و المقتصد صاحب جود و السابق صاحب ايثار . و قيل : الظالم صاحب خوف و المقتصد صاحب خشية و السابق صاحب هيبة و قيل : الظالم طالب الدنيا و المقتصد طالب العقبى و السابق طالب المولى

و قيل : الظالم صاحب تواجد و المقتصد صاحب وجد و السابق صاحب وجود . و قيل :
الظالم صاحب المحاضرة و المقتصد صاحب المكاشفة و السابق صاحب المشاهدة . و قيل :
الظالم يراه في الآخرة بمقدار ايام الدنيا في كل جمعة مرة و المقتصد يراه في كل يوم
مرة و السابق غير محجوب عنه البتة « ذلك هو الفضل الكبير » .

« جنّات عدن يدخلونها » - لما ذكر اصنافهم رتبها و لما ذكر الجنة ذكرهم
على الجمع فقال : « جنّات عدن يدخلونها » نّبه على ان دخولهم الجنة للاستحقاق بل
بفضله و ليس في الفضل تمييز .

« وقالوا الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن » - ای جوانمرد ! قدر تریاق مار گزیده
داند ، قدر آتش سوزان پروانه داند ، قدر پیراهن یوسف ، یعقوب غمگین داند ، او که
مغرور سلامت خویش است اگر او را تریاق دهی قدر آن چه داند ؟ جان بلب رسیده یی
باید تا قدر و خطر تریاق بداند ، درویشی دل شکسته یی غم خورده یی اندوه کشیده یی
باید تا قدر این نواخت و عزّ این خطاب بداند که « الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن » .
باش تا فردا که آن درویش دل ریش را در حظیره قدس بر سریر سرور نشاند و آن غلمان
و ولدان چاکر و ارپیش تخت دولت او سماطین بر کشند ، شب محنت بپایان رسیده خورشید
سعادت از افق کرامت بر آمده و از حضرت عزّت الطاف کرم روی بدرویش نهاده بزبان
ناز و دلال همیگوید بنعت شکر : « الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن » . ای مسکین ! این
دنیا عالم مجاز است ، در عالم مجاز پدید بود که از حقایق چه کشف توان کرد ، بر پر
پشه یی پیدا بود که چه نقش توان کرد ، دنیا زندانست بر زندانیان جز حزن و اندوه و
حسرت چه نشان توان کرد ، روز بازار و هنگام بار این اندهکنان فردا بود که مکنونات
لطف و مخزونات غیب از ستر غیرت بیرون آرند تا بسوده دستها و نابرماسیده خاطرها
و درویش را حوصله یی دهند فراخ تا قدح قدح بلکه بحر شراب رؤیت می کشد و
نعره هل من مزید میزند . الحمد لله وحده .

۳۶ - سورة يس (مکیه)

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« یس (۱) ، ای سید .

« و القرآن الحکیم (۲) ، باین قرآن راست درست .

« انک لمن المرسلین (۳) ، که تو از فرستادگانی .

« علی صراط مستقیم (۴) ، برواه راست .

« تنزیل العزیز الحکیم (۵) ، فرو فرستاده خداوند توانای مهربان .

« لتنذر ، تا آگاه کنی ، « قوماً ما انذر آباءهم ، گروهی که آگاه نکرده‌اند

پدران ایشانرا ، « و هم غافلون (۶) ، ایشان ناآگاه‌اند .

« لقد حق القول ، درست شد سخن خدای ، « علی اکثرهم ، بر بیشترین

« فهم لایؤمنون (۷) ، تا ایشان به نگریدند .

« انا جعلنا فی اعناقهم اغلالاً ، مـادر کردنمـای ایشان زنجیرها کردیم

« فھی الی الاذقان ، تادستهای ایشان بزنجیرها بر کردن بستیم ، « و هم مقمحون (۸) ،

تا سرهای ایشان برداشته آمد بسرباز زدن و ابا کردن .

« و جعلنا من بین ایدیهم سداً ، و کردیم پیش ایشان دیواری [تافراحق نبینند]

« و من خلفهم سداً ، و از پس ایشان دیواری [تا حق نشنوند] ، « فاغشیناهم فهم

لایبصرون (۹) ، پرده‌یی بر چشم و دل ایشان افکندیم (۱) تا بندیدند

« و سوءاً علیهم ، و یکسان است برایشان ، « عانذرهم ام لم تنذرهم ، که

ایشانرا آگاه کنی یا نکنی ، « لا یؤمنون ^(۱۰) » به نخواهند گروید .
 « انما تنذر من اتبع الذکر » ، تو کسی را آگاه توانی کرد که پی میبرد بسخن
 من ، « وخشی الرحمن بالغیب » ، و از رحمن میترسد نادیده ، « فبشره بمغفرة واجر
 کریم ^(۱۱) » ، و شاد کن او را و بشارت ده بآمرزش و مزد نیکو .

النوبة الثانية

این سوره یس سه هزار حرف است و هفتصد و بیست و نه کلمت و هشتاد
 و سه آیت ، جمله به مکه فرو آمد و در مکّیات شمرند ، و درین سوره نه ناسخ است
 نه منسوخ . روی عن ابی ابکر الصدیق (رض) قال قال رسول الله (ص) : « یس تدعی
 المعیة » قيل : یا رسول الله و ما المعیة ؟ قال : « یعم صاحبها خیر الدنیا و خیر الآخرة
 وتدعی الدافعة و القاضیة تدفع عنه کل سوء و تقضی له کل حاجة » . و عن عائشة قالت
 قال رسول الله (ص) : « ان فی القرآن سورة یشفع قارئها و یغفر لمستمعها الا وهی
 سورة یس » . و روی عنه صلی الله علیه و سلم قال : « من قرأها عدلت له عشرين حجة
 و من سمعها كانت له الف دینار فی سبیل الله و من کتبتها ثم شربها ادخلت جوفه الف دواء
 و الف نور و الف بركة و الف رحمة و تزرع منه کل داء » . و عن ابی هريرة قال قال
 رسول الله (ص) : « من قرأ سورة یس فی لیلۃ اصبح مغفوراً له » . و قال صلی الله علیه و
 سلم : « من دخل المقابر و قرأ سورة یس خفف عنهم بومئذ و کان له بعدد من فیها
 حسنات » . و عن یحیی بن ابی کثیر قال : بلغنا ان من قرأ یس حین یصبح لم یزل
 فی فرح حتی یمسی و من قرأها حین یمسی لم یزل فی فرح حتی یصبح .
 « یس » باخفاء نون قراءت ابن عامر و کسائی و ابوبکر و نافع است و بامالة یاء
 قراءت حمزه و کسائی و ابوبکر . مفسران گفتند : « یس » معنی آنست که : یا انسان ،
 یعنی محمداً صلی الله علیه و سلم . ابوالعالیة گفت : معناه یا رجل . بوبکر و راق

گفت: یا سید البشر: این عباس گفت: تأویل این: تأویل حروف مقطعه است در
اوائل سوره و شرح آن هر جای در موضع خویش رفت.

«و القرآن الحکیم» قسم است که رب العزة یاد میفرماید به قرآن. میگوید:
باین قرآن راست درست بی غلط که توای محمد از فرستاد گانی، یعنی تو یکی از پیغامبران
مرسل، جواب بوجهل است و ولید مغیره که میگفتند: لست مرسلأ. و حکیم اینجا
صفت قرآن است بمعنی محکم، ای - احکمه الله، کالسعید اسعده الله؛ همانست که جای
دیگر فرمود: «کتاب احکمت آیاته». و قیل: الحکیم - الحاکم.

«علی صراط مستقیم» - در موضع حال است و صفت مصطفی است، یعنی که
تو از مرسلانی بر طریقی راست بر دینی درست و شریعتی پاک و سیرتی پسندیده، همانست
که جائی دیگر فرمود: «و انک لعلی هدی مستقیم». و روا باشد که «صراط مستقیم»
صلة مرسلین بود و المعنی: انک لمن المرسلین الذی ارسلوا علی صراط مستقیم و هو الاسلام
تو ازان فرستاد گانی که ایشانرا بر راه راست و دین اسلام فرستادند.

«تنزیل العزیز الرحیم» - حمزه و کحانی و ابن عامر و حفص «تنزیل»
بمنصب خوانند بر مصدر یعنی نزل تنزیلاً. باقی بر رفع خوانند بر خبر مبتدای محذوف کانه
قل: هو تنزیل العزیز الرحیم. وقیل: المراد به المنزل و لهذا نظائر فی القرآن و تقول
العرب: هذا الدرهم ضرب الامیر، ای - مضروبه. و «تنزیل» بناء کثرت و مبالغت است،
اشارت است که این قرآن نه بیکبار از آسمان فرو آمد بلکه بکرات و مرات فرو آمد
بمدت بیست و سه سال سیزده سال به مکه و ده سال به مدینه نجم آیت سوره سوره
چنانکه حاجت بود و لایق وقت بود. «تنزیل العزیز الرحیم» ای - عزیز بالاعداء، رحیم
بالمؤمنین. عزیزم تا دشمن در دنیا مرا نداند، رحیمم تا مؤمن در عقبی مرا به بیند.

«لتنذیر قوماً» - این سخن متصل است بارسال، ای - ارسلت لتنذیر قوماً. «ما انذر
آباءهم» - «ما» درین موضع دو وجه دارد یکی آنکه صلت است و معنی آنست که ترا
فرستادیم تا آگاه کنی قومی را که پدران ایشانرا آگاه کرده اند، چنانکه انبیا پدران

ایشانرا آگاه کردند تو ایشانرا آگاه کن . و قیل : معناه لتنذر قوماً العذاب الذى انذر آباؤهم ، ذلك کفوله : « انا انذرناکم عذاباً قریباً » . وجه دیگر آنست که : این مابى نفی است یعنی : لم ينذر آباؤهم ، کفوله : « وما ارسلنا اليهم قبلك من نذير » یعنی العرب و المراد : آباؤهم الادنون و هم قریش فان آباؤهم الاقصین اتاهم المنفردین لامحالة . گفته اند : این در روز کافرت بود میان رفع عیسی و بعثت محمد مصطفی علیهما السلام که در مکه مشرکان عرب بودند که نه کتاب داشتند و نه بایشان پیغامبری آمد و هو المشار الیه بقوله عز وجل : « هو الذى بعث فى الامم رسولاً » السی قوله : « و ان کانوا من قبل لفى ضلال مبین » .

« فهم غافلون » عن الايمان و الزهد کنایه عن القوم . و من جعله نضیاً جاز ان يعود الى الابیاء و الغفلة ذهاب المعنى عن النفس و النسیان ذهاب المعنى عن النفس بعد حضوره .

« لقد حقّ القول على اکثرهم فهم لا یؤمنون » ای - وجب العذاب والسخط لانهم لا یؤمنون ، و القول حکم الله عز وجل انهم اهل النار . و قیل : قوله « لاملان جهنم من الجنة و الناس اجمعین » نظیره قوله : « و لكن حقت کلمات العذاب على الکافرين » . قول درین آیت قضیت از لیست ، میگوید : واجب شد و درست گشت سخن خدای در ازل که بیشترین کافران و بیگانگان ایمان نیارند ، ای محمد تو ایشان را میخوانی لکن پیش از خواندن تو هر کس که خشم من دزوی رسید هر کز ایمان نیارد ، و هم لزمین باب است آنچه گفت : « غلبت علینا شقوتنا » ، جای دیگر فرمود : « ان الله قد حکم بین العباد » . و فی الخبر الصحیح روی عبد الله بن عمرو بن عاص قال : خرج رسول الله (ص) و فیه رده کتابان فقال للذی فی یدیه الیمنی : هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل الجنة و اسماء آباؤهم و قبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم و لا ینقص منهم ابداً ثم قال للذی فی شماله : هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل النار و اسماء آباؤهم و قبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم و لا ینقص منهم ابداً ، ثم قال

بیده فنبذاهما ثم قال : فرغ ربکم من العباد فربق فی الجنة و فربق فی السمیر .
 قوله : « انا جعلنا فی اذانهم اغلالاً » ، التأویل : جعلنا فی ایدیهما اغلالاً الی اذانهم
 لان الغل لا یكون فی الضیق دون الید . و فی قراة ابن عباس و ابن مسعود : « جعلنا
 فی ايمانهم اغلالاً فهي الی الاذان » - فهي راجعة الی الايمان المحذوفة فی الایة ، یعنی
 فتلک الايمان مجموعة الی اذانهم « فهم مفسحون » غاضوا الابصار رافعوا الرؤس لان المفلول
 اذا رد یدیه الی ذقنه رفع رأسه ، و اصل الاقماح غنی البصر و رفع الرأس یقال : یبصر مقمح
 و مقامح اذا روی من الماء فاقمح ، معنی آنست که مادر گردنهای ایشان زنجیرها کردیم
 تا دستهای ایشان بزنجرها و ابر کردن بستیم ، « فهم مفسحون » تا سرهای ایشان برداشته
 آمد یعنی که توانند که سر در پیش افکنند یا در پیش نگرند که هر آنکس که دست
 او بفل با کردن و زنج بسته شود سرش برداشته بماند و از متحیری چشمش در آسمان
 خیره بماند . ابو عبید گفت : این مثلی است که رب العالمین زد از بهر آن بیگانگان
 ناگرویده ، و معنی آنست که ما دستهای ایشان از نفقه کردن در راه خدای و سعی کردن
 در تقرب بخدای فرو بستیم استوار تا هیچ نتواند که دستی بخیر فرا کند یا تقرمی بالله
 کنند . مفسران گفتند : این آیت علی الخصوص در شأن بوجهل فرو آمد و آن یاروی
 از قبیلة مخزوم ، و سبب آن بود که بوجهل سو کند یاد کرد به لات و عزی که
 بروم چون محمد نماز کند سنگی بسروی فرو گذارم و عرب را ازو باز رهام برفت و سنگ
 برداشت و رسول خدا در نماز بود ، بوجهل دست برداشت تا سنگ بیندازد بتدبیر الهی آن دست
 وی با سنگ در بر کردن وی بسته شد ، بوجهل نومید باز گشت و بایاران خود بگفت آنچه
 دید و آن سنگ از دست وی بیفتاد ، آن مخزومی گفت : انا اقتله بهذا الحجر . سنگ
 برداشت و رفت ، چون نزدیک مصطفی (ص) رسید الله چشم وی نابینا کرد تا حس و
 آواز می شنید و کس را می ندید ، پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد .
 ابن عباس گفت : رسول خدا در نماز قراعت بلند میخواند و مشرکان قریش را خوش
 نمی آمد همه فراهم آمدند تا بیکبار بسر وی زخم برند و او را هلاک کنند ، در آن حال

که قصد کردند دستپاشان و ابر کردن بسته شد و نابینا گشتند، پس همه از روی عجز پیش مصطفی (ص) آمدند، گفتند: ای محمد خدا ترا^(۱) بر تو سو گندمی نهیم و حرمت قرابت و حق رحم شفیع می آریم دعا کن تا ما بحال خود باز شویم و نیز قصد تو نکنیم. آنکه رب العالمین در بیان این قصه آیت فرستاد و باز نمود که ایشان از ان ایمان می نیارند که ما ایشانرا از راه هدی باز داشته ایم و چشم دل ایشان از دیدن حق نابینا کرده ایم و دست همت ایشان از عروۀ اسلام دور داشته ایم «ومن یرد الله فتنته فلن تملك له من الله شیئاً».

قوله: «و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً ومن خلفهم سدّاً» - فرا حمزة و الکافی و حفص «سدّاً» بفتح السین، و الباقون بضمّها، و همالفتان، وقیل: السدّ بالفتح ما کان معمولاً من فعل بنی آدم، و بالضمّ ما کان خلقاً من فعل الله. وقیل: بالفتح المضمر و بالضمّ الاسم و هو معنی قوله عزوجل: «جعلنا بینک و بین الذین لایؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً».

«فاغشیناهم» ای - اعمیناهم، من التغشیة وهی التغطية، «فهم لایبصرون» سبیل الهدی - این آیت هم در شأن ایشانست که قصد رسول خدا کردند یعنی که ایشانرا بمنزلت کسی کرد که پس و پیش وی دیواری بر آرند و دو دست وی بغلّ با کردن بندند و نابینا گردانند تا چنانکه این کس بهیچیز و هیچکس راه نبرد و درماند ایشان نیز درماندند و بر رسول خدا دست نیافتند. و گفته اند: این آیت حزری نیکوست، کسی که از دشمن ترسد این آیت بر روی دشمن خواند، الله تعالی شرّ ان دشمن از وی بازدارد و دشمن را از وی در حجاب کند چنانکه با رسول خدا کرد آن شب که کافران قصدوی کردند بدر سرای وی آمدند تا بسروی هجوم برند و رسول خدای علی (ع) را بجای خود خوابانید و بیرون آمد بایشان بر گذشت و این آیت میخواند: «و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً...» الی آخرها، و دشمنان اورا ندیدند و در حجاب بماندند رسول بر گذشت به ایشان و قصد مدینه کرد و آن ابتدای هجرت وی بود صلوات الله و سلامه علیه.

«وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون» ای - من اضلّه الله هذا الضلال لم ينفعه الا نذار
 روى ان عمر بن عبدالعزيز دعا غيلان القدرى فقال: يا غيلان بلفنى اّنك تكلم
 فى القدر فقال: يا امير المؤمنين انهم يكذبون على. قال: يا غيلان اقرأ اول سورة يس
 قراً: «يس و القرآن الحكيم ...» الى قوله: «و سواءٌ عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم
 لا يؤمنون»، فقال غيلان: يا امير المؤمنين و الله لكاننى لم اقرأها قط قبل اليوم اشهدك
 يا امير المؤمنين اننى تائب مما كنت اقول فى القدر، فقال عمر بن عبدالعزيز: اللهم
 ان كان صادقاً فتب عليه و تبته و ان كان كاذباً فسلط عليه من لا يرحمه و اجعله آيةً
 للمؤمنين، قال فاخذه هشام فقطع يديه و رجله، قال ابن عون: انارأيته مصلوباً
 على باب دمشق.

«انما تنذر من اتبع الذكر» ای - انما ينفع انذارك من اتبع الذكر يعنى
 القرآن فعمل بما فيه، «و خشى الرحمن بالغيب» ای - و خاف عقاب الله ولم يره.
 وقيل: بالغيب فى سريره، «فبشره بمغفرة و اجر كريم» حسن و هو الجنة، نظيره
 قوله: «ان الذين يخشون ربهم بالغيب لهم مغفرة و اجر كبير».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزيز من اشتاق الى لقاء استعذب
 فيه ما يلقاه من بلواه فان طلب مونساً فى دنياه او عقباه ضلّ من يدعو الااياه - بنام او كه
 خردزا باوراه نيست و هيچكس از حقيقت جلال او آگاه نيست، بنام او كه مفلسانرا
 جز حضرت او پناه نيست و عاصيانرا جز در گاه او در گاه نيست، بنام او كه جهانيانرا
 چو او پادشاه نيست و در آسمان و زمين جز او الله نيست. اي خداوندى كه دستگير -
 درماندگان جز توقيع جلال تو نيست: اي مهربانى كه رهنماي متحيرين جز منشور رحمت
 تو نيست، اي كريمى كه آرام سوختگان جز از حضرت جمال و لطف تو نيست، اي
 عزيزى كه غربدۀ مستان عشق جز از جام شراب و شربت نوشاكين تو نيست، اي لطيفى
 كه انس جان مشتاقان جز در انتظار ديدار و رضاى تو نيست، و الله الموفق و المعين

گر پای من از عجز طلبگر تو نیست تاطن نبری که دل گرفتار تو نیست
نه زان نایم که جان خریدار تو نیست خود دیده ما محرم دیدار تو نیست

فوله تعالی: «یس» - گفته اند که «یس» نام سوره است بدلیل آن خبر که
مصطفی علیه الصلوة و السلام فرمود: «ان الله تعالی قرأ یس و طه قبل ان خلق آدم
بالفی عام فلما سمعت الملائكة قالوا طوبی لامة ينزل علیهم هذا و طوبی لالسن تکلم
بهذا و طوبی لاجواف تحمل هذا» حق جل جلاله و تقدست اسماءه پیش از آفرینش
آدم بدو هزار سال طه و یس بر خواند، ملائکه ملکوت چون آن بشنیدند گفتند:
خنک مران امتی را که این کلام پاک بایشان فرو آید، خنک مران زبانها را که این
خواند، خنک مران سینهها را که صدف این جوهر مکنون بود. و در خبر است که چون
دوستان و مؤمنان دران بوستان سعادت روند و بآن ناز و نعیم بهشت رسند از جناب
جبروت ندا آید که از دیگران بسیار شنیدید وقت آن آمد که از ما شنوید فیسمعهم
سورة الفاتحه و طه و یس. مصطفی علیه الصلوة و السلام فرمود: «کان الناس ام
بسمعوا القرآن حين سمعوه من فی الرحمن يتلوه علیهم»، کل باید که از درخت خود
باز کنی تابوی آن بشرط یابی.

اسمعه ممن قاله تزد به شعفاً فطیب الورد من اغصانه

پس يك قول آنست که «یا انسان»، و این خطاب باصورت و بشریت مصطفی است
چنانک جای دیگر فرمود: «قل انما انا بشر مثلكم». از آنجا که انسانیت و جنسیت
او مشاکل خلق است، و این خطاب با انسان بر وفق آنست و از آنجا که شرف نبوت
است و تخصیص رسالت خطاب با وی اینست که «یا ایها النبی»، «یا ایها الرسول»،
و این خطاب که باصورت و بشریت است از بهر آن رفت تا نقاب غیرت سازند و هر نامحرمی
را بر جمال و کمال وی اطلاع ندهند، این چنانست که گویند: ارسلانم خوان تا کس
به نداند که که ام. دریغ بود آن چنان حمالی و کمالی که یرماس دیده بوجهل و
عصبه و شیهه گردد و تربهم ينظرون الیک و هم لا یبصرون. دیده بوجهل که خیره

شده انکارست از وی جز انسانیت و بشریت نبیند، دیده صدیق اکبر باید ز دوده استغفار تا جمال نبوت و کمال رسالت وی ببیند، دیده عتبه و شیشه که حجاب افکنده شب رد از لست جز نسبت عبدالمطلب نبیند، دیده صدیق و فاروق باید روشن کرده صبح قبول ازل تا شرف و نواخت محمد رسول الله ببیند. آری حرم را بنامحرم نمودن شرط نیست، کسی باید محرم شریعت و طریقت شده و کرد متابعت سید صلوات الله و سلامه علیه در دیده طلب وی توتیای حرمت گشته تا اهلّیت آن دارد که آن جمال ببیند. و قیل: «یس»، الیاء اشارةً الی یوم الميثاق؛ والسين اشارةً الی سرّه مع الاحباب فکانه قال بحق یوم الميثاق و بسرّی مع الاحباب و بالقرآن الحکیم «انک لمن المرسلین» علی صراط مستقیم».

قوله: «تنزیل العزیز الرحیم» - این قرآن فرو فرستاده خداوندیست که نام وی عزیزست و رحیم، عزیز اوست که دشوارست دریافتن او، الله تعالی عزیز است بآن معنی که دریافت وی نیست و افهام و اوهام را رسیدن بکنه جلال وی نیست.

پیر طریقت گفت: ای نادر یافته یافته و نادیده عیان، ای در نهانی پیدا و در پیدائی نهان، یافت تو روز است که خود بر آید ناگهان، یاونده تو نه بشادی پردازد نه باندوهان، بسر بر ما را کاری که از آن عبرت نتوان. «تنزیل العزیز الرحیم»، هم عزیز است هم رحیم، عزیز به بیگانان رحیم بمؤمنان، اگر عزیز بود بی رحیم هرگز کس او را نیابد و اگر رحیم بود بی عزیز همه کس او را یابد، عزیزست تا کافران در دنیا او را ندانند، رحیم است در عقبی تا مؤمنان او را به بینند.

«لتنذر قوماً ما اندر آباؤهم فهم غافلون» - غافلان دواند یکی از کاردین غافل و از طلب صلاح خود بیخبر، سر بدنیا در نهاده و مست شهوت گشته و دیده فکرت و عبرت بر هم نهاده حاصل وی آنست که رب العزّة فرمود: «والذین هم عن آیاتنا غافلون» اولئک ماویهم النار بما کانوا یکسبون، وفی الخبر: «عجبت لغافل و لیس بمفول عنه» دیگر غافلی است پسندیده از کار دنیا و ترتیب معاش غافل، سلطان حقیقت بر باطن وی

استیلا نموده، درمکاشفه جلال احدیت چنان مستهلک شده که از خود غائب گشته، نه از دنیا خبر دارد نه از عقبی، بزبان حال میگوید:

این جهان در دست عقلست آنجهان در دست روح

پای همت بر قفای هر دو دیده سالار زن

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «انا نحن نحیی الموتی»، ما ایم که زنده کنیم مردگانرا،
«و نکتب ما قدموا»، و مینویسیم هر چه پیش میفرستند، «و آثارهم»، و [می نویسیم]
نشانهها و رسمها و نهادها که می نهادند، «و کل شیء احصیناه»، و همه چیز را دانسته ایم
و شمرده، «فی امام مبین»^(۱۲)، در لوح محفوظ آن پیشوای روشن پیدا.

«و اضرب لهم مثلا»، ایشانرا مثل زن و همسان ساز^(۱۱)، «اصحاب القرية»،
مردمان آن شهررا، «اذ جاءها المرسلون»^(۱۳)، آنکه که بایشان آمد فرستادگان.
«اذ ارسلنا اليهم اثنین»، فرستادیم بایشان دو تن، «فكذبوهما»، دروغ زن
گرفتند ایشانرا هر دو، «فمزننا بثالث»، قوی کردیم آن دو رسول بآن سه دیگر،
«فقالوا انا اليکم مرسلون»^(۱۴)، ایشانرا گفتند ما بشما فرستاد گانیم.

«قالوا ما انتم الا بشر مثلنا»، گفتند نیستید شما مگر مردمی همچون ما،
«و ما انزل الرحمن من شیء»، و فرو نفرستاد خدای هیچیز، «ان انتم الا تکذبون»^(۱۵)،
نیستید شما مگر دروغ میگوئید.

«قالوا ربنا یعلم»، گفتند خداوند مامیداند، «انا اليکم لمرسلون»^(۱۶)، که ما
بشما فرستاد گانیم.

«و ما علينا الا البلاغ المبين»^(۱۷)، و نیست بر ما مگر پیغام رسانیدن آشکارا.

«قالوا انا تطیرنا بکم»، گفتند ما بشما فال بد گرفتیم، «لئن لم تنتهوا»،

اگر باز نشوید^(۲) ازین سخن، «لنرجمنکم»، شما را بسنگ بکشیم، «و لیمسنکم منا
عذاب الیم»^(۱۸)، و بشما رسد از ما عذابی دردناک.

« قالوا طائرکم معکم ، گفتند آنچه شما از ان میترسید آن با شماست ،
 « انی ذکرتم » باین از بهر آنکه شما را پند دادند دروغ زن میگیرید ؟ « بل انتم قوم
 مرفون^(۱۹) ، بلکه شما گروهی کزاف کاران اید .

« و جاء من اقصى المدینه » و آمد از دورتر جای ازان شهر ، « رجل یمی »
 مردی شتابان ، « قال یا قوم اتبعوا المرسلین^(۲۰) » گفت ای قوم برپی این فرستادگان
 ایستید .

« اتبعوا من لایستلکم اجرا » برپی ایشان ایستید که از شما مزدی نمیخواهند
 « وهم مهتدون^(۲۱) » و ایشان بر راه راست اند و بنشان راست .

« و مالی لاعبد الذی فطرنی » و چه رسید مرا که نپرستم آن خداوند که
 مرا آفرید ؟ « و الیه ترجعون^(۲۲) » و شما را همه با او خواهند برد .

« اتخذ من دونه آلهة » من فرود از الله خدایان کیرم ؟ « ان یردن الرحمن
 بضر » که اگر رحمن بمن کزندی خواهد ، « لاتفن عنی شفاعتهم شیئاً » بکار نیاید
 مرا با من بودن ایشان هیچ ، « ولاینقذون^(۲۳) » و مرا ازان کزید نرهاوند .

« انی اذآلفی ضلال مبین^(۲۴) » آنکه که من چنین کنم پس من در گمراهی
 آشکارا باشم .

« انی آمنت برکم فاسمعون^(۲۵) » من بگرویدم بخداوند شما که یکناست
 همه بمن نیوشید .

« قیل ادخل الجنة » او را گفتند در رو در بهشت ، « قال یالیت قوهی
 یعلمون^(۲۶) » گفت : کاشکی قوم من دانندی^(۱) .

« بما غفر لی ربی » بآنچه بیامرزد مرا خداوند من ، « و جعلنی من المکرهین^(۲۷) »
 و مرا از نواختگان کرد .

{ الجزء الثالث والعشرون }

« و ما انزلنا علی قومه من بعده » و فرو فرستادیم بر قوم او پس او ، « من جند

من السماء. « هیچ سپاهی از آسمان ، « و ما کنا منزّلین ^(۲۸) » فرو فرستادیم بر ایشان هیچ عذابی .

« ان كانت الاصبحة واحدة » نبودم گریک بانك جبرئیل ، « فاذا هم خامدون ^(۲۹) » که همه بیکبار مرده شدند .

« يا حرة على العباد » ای درینا برده یکان ، « ما یأتیهم من رسول » نیامد بایشان هیچ فرستاده یی ، « الا کانوا به یستهزؤن ^(۳۰) » مگر برو افسوس میکردند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « انا نحن نحيى الموتى » - میگوید جل جلاله : ما ایم که مرده زنده گردانیم . و مرده زنده گردانیدن در وصف باری جل جلاله آنست که در بنده و در هیوان حیوة آفریند و آفریننده حیوة جز آن قادر بر کم - ال نیست ، يقول الله تعالى : « الذی خلق الموت والحیوة » و این در سه طور است ، در طور اوّل حیوة در نطفه آفریند اندر رحم مادر ، در طور دیگر حیوة در مرده آفریند اندر زاویة لحد تا باوی رود سؤال چنانک در خبر صحیح است ، در طور سوم روز قیامت خلق را زنده گرداند فصل و قضا را وثواب و عقاب را و از آن پس جاوید همه زندگی بود هیچ مزد کی نه ، اما خلود فی الجنة و اما خلود فی النار .

« و نکتب ماقدّموا » ای - نحفظ علیهم ما اسلفوا من خیر و شر . همانست که جای دیگر فرمود : « ینبئ الانسان یومئذ بما قدّم و آخره » ، وقال تعالى : « علمت نفس ما قدّمت و آخرت » . « و آثارهم » - للآثار و جهان : احدهما الخطی التي کانوا یمشونها فی الخیر و الشر . و فی الخیر ان بنی سلمة من الانصار ارادوا ان ینتقلوا الی قرب مسجد رسول الله (ص) لشهود الجماعة فنهاهم رسول الله (ص) و قال : « یا بنی سلمة آثارکم آثارکم » ، یعنی الزموا بیوتکم و اغتموا کثرة خطاکم فانها تکتب حسنات و فیهم تزلت هذه الایة . و عن ابی موسی قال قال النبی (ص) : « اعظم الناس اجراً فی الصلاة ابعدهم فابعدهم »

ممشاً و الذی ينتظر الصلوة حتى يصليها مع الامام اعظم اجراً من الذی يصلي ثم ينام .
 الوجه الثاني : آثارهم - ما سنّوا من سنة حسنة اوسیئة ، و فی ذلك ما روى عن النبي (ص)
 قال : « من سنّ سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الى يوم القيمة و من سنّ سنة
 سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها الى يوم القيمة » . روایت کنند از افس رضی الله عنه .
 که گفت : « و آثارهم ، گامهاست که روز آدینه بردارند علی الخصوص بقصد نماز آدینه
 ازینجاست که آهسته رفتن و گامها خرد بر گرفتن در جمعه و جماعت اندر شریعت اولی تر
 است و پسندیده تر از شتاب کردن ، و فی معناه ما روى ابو هريرة قال قال النبي (ص) :
 « اذا اقيمت الصلوة فلا تتوها و انتم تسعون ولكن ائتوها و انتم تمشون و عليكم السكينة
 فما ادر کتم فصلّوا و ما فاتکم فاتّموا » .

« و کلّ شیء احصیناه ، حفظناه و عددناه و بیّنناه » فی امام مینر ، هو اللوح المحفوظ
 سَمِی اماماً لانه اصل النسخ و الالواح و الکتب کلّها . این لوح محفوظ همان ذکر است
 که در خبر صحیح است که هر شب حق جل جلاله بجلال عزّ خود بر کشاید و دران
 نگردد و کسر را بعد ازو نیست و نرسد که دران نگردد ، و ذلك فی خبر ابی الدرداء قال
 قال رسول الله (ص) : « ينزل الله تعالى فی آخر ثلث ساعات یبقین من اللیل فیفتح الذکر
 فی الساعة الاولى الذی لا یراه احدٌ فیمحوا ما یشاء » ، و ذکر الحديث .

قوله : « و اضرب لهم مثلاً » ای - اذکر لاهل هکة شهاً مثل حالهم من قصّة
 « اصحاب القرية » و هی انطاکیة من قرى الروم ، « اذ جاءها المرسلون » یعنی رسل
 عیسی علیه السلام . قال الزجاج معناه : مثّل لهم مثلاً من قولهم هذه الاشياء علی ضربٍ
 واحدٍ ، ای - علی مثال واحدٍ و عندی من هذا الضرب کثیر ، ای - من هذا المثال ، و
 ضرب المثل هاهنا تعدی الى مفعولین احدهما : « مثلاً » ، و الاخر : « اصحاب القرية » .
 و قيل : « اصحاب القرية » بدل من مثل کانه قال : اذکر لهم اصحاب القرية ، ای - خبر
 القرية : میگوید : ای محمد ایشانرا بگوی خبر اصحاب شهر انطاکیه آنکه که رسولان
 عیسی بایشان آمدند و ذلك قوله :

« اذ ارسلنا الیهم اثنین » - اسند الارسال الی نفسه سبحانه لانّ عیسی ارسلهم

بامره عزوجل . و قصه آنست که : رب العالمین وحی فرستاد به عیسی علیه السلام که من ترا باسماں خواهم برد ، حواریان را یکان یکان و دوان دوان بشهرها فرست تا خلق را بردین حق دعوت کنند عیسی ایشانرا حاضر کرد و رئیس و مهتر ایشان شمهون و ایشانرا یکان یکان و دوان دوان بقوم قوم میفرستاد و شهرایشانرا نامزد میکرد و ایشانرا گفت : چون من باسماں رفتم شما هر کجا که من معین کرده ام میروید و دعوت میکنید و اگر زبان آن قوم ندانید دران راه که میروید شما را فریشته یی پیش آید جامی شراب بردست نهاده ازان شراب نورانی بازخورید تا زبان آن قوم بدانید ، و دو کس را بشهر انطاکیه فرستاد نام ایشان تاروص و ماروص ، و قیل : یحیی و یونس ، و قیل صادق و صدوق ، صادق کهل بود و صدوق جوان ، و این جوان خدمت آن کهل میکرد ، چون بدر شهر انطاکیه رسیدند پیری را دیدند که کوسپندان بچرا داشت ، بروی سلام کردند ، پیر گفت : شما که باشید ؟ گفتند ما رسولان عیسی علیه السلام آمده ایم تا شما را بردین حق دعوت کنیم و راه راست و ملت پاک بشما نمایم که دین حق توحید است و عبادت یک خدای ، آن خدای که یگانه و یکتاست و معبود بسزا است ، پیر گفت : شما را بر راستی این سخن هیچ آیتی و حجّتی هست ؟ گفتند آری هست که بیماران را در وقت ؛ شفا پدید کنیم و نا بینای مادر زاد را بینا کنیم و ابرص را از علت برص پاک کنیم ، این همه بتوفیق و فرمان الله کنیم ، پیر گفت : مرا پرست دیر گاه است تا وی بیمارست و دردی علاج اطّبا می نپذیرد خواهم که او را به بینید ، ایشانرا بخانه برد نزد آن بیمار ، دعا کردند و دست بوی فرو آوردند ،

آن بیمار هم در آن ساعت تندرست برخاست ، این خبر در شهر آشکارا گشت و بیماران بسیار بودند همه را دعا میکردند و دست می پاسیدند و رب العزّة بر دست ایشان شفا پدید میکرد ، تا آن خبر با^(۱) ملک ایشان افتاد و آن ملک بت پرست بود نام وی انطیخس و قیل : شلاحن و کان من ملوک الروم ، این ملک ایشانرا حاضر کرد و احوال پرسید ، ایشان گفتند ما رسولان عیسی ایم آمده ایم تا شما را از بت پرستی با خدا پرستی خوانیم

و از دین باطل با دین حق بریم، ملک گفت: بجز این خدایان ما خدائی هست؟ گفتند آری خدائی هست که ترا آفریننده است و دارند. ملک چون این سخن بشنید گفت: اکنون روید تا من در کار شما نظر کنم، ایشان رفتند و جمعی در ایشان افتادند و ایشانرا زدند و در حبس و بند کردند، این خبر به شمعون رسید و شمعون این «ثالث» است که رب العزّة فرمود: «فعرّزنا بثالث»، او را شمعون الصفا گویند و شمعون الصخره گویند. قرائت بوبکر از عاصم «فعرّزنا» مخفّف است بمعنی غلبه من قولهم: من عزّز، ای - من غلب سلب. و معنی آنست که: ما باز شکستیم آن مردمان را بآن سدیگر. باقی قراء «فعرّزنا» مشدّد خوانند یعنی فقوّیتا بثالث، ای - بر رسول ثالث پس شمعون از راه تلطف و مدارا با ایشان در آمد و ایشانرا باسلام در آورد و یاران خود را برهانید، و بیان این قصّه آنست که: شمعون چون به انطاکیه رسید بدانست که آن دور رسول بزنندان محبوس اند، رفت و کرد سرای ملک متنگروار میکشت تا جماعتی را از خاصگیان ملک بادت آورد و با ایشان بعشرت خوش در آمد تا با وی انس گرفتند و ملک را از وی خبر کردند، ملک او را بخواند و صحبت و عشرت وی بپسندید و از جمله مقربان و نزدیکان خویش کرد، بران صفت همی بود تا روزی که حدیث یاران خود در افکند گفت: ایّها الملك بمن رسید که تو دو مرد را بخواری و مذلت باز داشته‌یی و ایشانرا رنجها رسانیده‌یی از آن که ترا بر دینی دیگر دعوت همی کردند چرا نه با ایشان سخن گفتی و سخن بشنیدی تا حاصل آن بر تو روشن گشتی و پیدا شدی؟ ملک گفت: حال الغضب بینی و بین ذلك - من برایشان خشم گرفتم و از خشم با مناظره نپرداختم، شمعون گفت: اگر رای ملک باشد اکنون بفرماید تا بیایند و آنچه دانند بگویند، ملک ایشانرا حاضر کرد، شمعون گفت: من ارسلکمما الی هاهنا؟ قالا: الله الذی خلق کلّ شیء و لیس له شریک. شمعون گفت: آن خدا را که شما را فرستاده است صفت چیست؟ گفتند: انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. شمعون گفت: چه نشان دارید و چه آیت بردرستی این دعوت؟ گفتند: هر چه شما خواهید، ملک بفرمود تا غلامی را حاضر کردند مطموس العینین چشم خانه وی با پیشانی راست بود چنانکه نه روشنائی بود

نه چشم خانه ایشان باشکرا ، دعا کردند و شمعون بسرّ دعا کرد تا فرمان و قدرت الله موضع چشم و حدقه شکافته شد ، ایشان دو بندقه از کل بساختند و در هر دو حدقه وی نهادند دو دیده روشن گشت بفرمان الله ، ملک در عجب ماند و در خود مضطرب گشت ، شمعون گفت : ایها الملك اگر تو نیز از خدایان خود بخواهی تا مثل این صنعی بنمایند هم ترا و هم خدایانرا شرفی عظیم باشد و نیز جواب ایشان داده باشی ، ملک گفت : من راز خود از تو پنهان ندارم خدایان ما این صنع نتوانند و از آن عاجز تراند که چنین کار توانند ؛ که ایشان نه شنوند نه بینند نه سود کنند نه گزند نمایند ، ملک چون آن حال دید گفت : اینجا مرده ایست پسر دهقانی که هفت شبانروزست تا بمرد و من او را دفن نکردم که پدرش غائب بود تا باز آید ، اگر او را زنده کنید نشان درستی دعوی شما بود و ما قبول کنیم و بخدای شما ایمان آریم ، آن مرده را پیاوردند و ایشان باشکرا و شمعون بسرّ دعا کردند تا مرده زنده گشت و بدست خویش کفن از خویشتن باز کرد و بر پای پیستاد ، ملک گفت : چند روز است تا مرده بی ؟ گفت : هفت روز . گفت : چه دیدی درین هفت روز ؟ گفت چون جانم از کالبد جدا گشت مرا بهفت وادی آتش بگنجانیدند از آنک بکفر مرده بودم ، اکنون شما را می ترسانم و بیم می نمایم ، زینهار کفر بگذارید و بخدای آسمان ایمان آرید تا برهید ، آنک درهای آسمان می بینم گشاده و عیسی پیغامبر ایستاده زیر عرش و از بهر این شفاعت میکند و میگوید خداوندا ایشانرا نصرت ده که ایشان رسولان من اند . ملک گفت : و این سه کس کدام اند ؟ گفت : یکی شمعون و آن دو رسول دیگر ؛ شمعون بدانست که آن قصّه و آن حال در دل ملک اثر کرد و زبان نصیحت و دعوت بگشاد و آشکارا بیرون آمد و کلمه حق بگفت . آن ملک باجماعتی ایمان آوردند و قومی بر کفر بماندند و هلاک شدند . و هب منبه گفت و کعب احبار که آن ملک و جماعت وی همه بر کفر بماندند و ایمان نیاوردند و آن رسولانرا هر سه بگرفتند و ایشانرا تعذیب همی کردند ، و این در روز کار ملوک طوایف بود .

پس آن رسولان گفتند : « انا الیکم مرسلون » ، ایشان جواب دادند که « ما ائتم الا بشر مثلنا » ، همانست که جای دیگر فرمود : « ما هذا الا بشر مثلکم یرید ان یتفضل علیکم » .

آن کافران و بیگانگان گفتند : « ما انزل الرحمن می شیء ان انتم الاتکذوبون » .
 رسولان گفتند : « ربنا یعلم اننا الیکم امرسلون ، و ما علینا الا البلاغ المبین » .
 « قالوا اننا تطیرنا بکم » یعنی تشاء منابکم حیث خالفتم آباؤکم فترکتهم معبودکم
 فلانامن سوء عاقبة ذلك . و قیل : حبس عنهم المطر عام اتاهم الرسل فتنسبوا ذلك الیهم .
 و فی الخبر ان رسول الله (ص) کان یحب الفال و یکره التّطیر ، و الفرق بینهما ان الفال
 انما هو من طریق حسن الطّیّ بالله عزوجل و التّطیر انما هو من طریق الاتکال علی شیء
 سواه و هو التشاءم بطیر الشؤم و مثل ابن عون عن الفال فقال هو ان یکون مریضاً فیسمع
 یا سالم . و فی الخبر ان النبی (ص) لما توجه نحو المدينة خرج بريدة الاسلمی
 فی سبعین راكباً فتلقى نبی الله لیلاً فقال له : من انت ؟ فقال : بريدة . قال : فالتفت الی
 ابی بکر فقال : برد امرنا و صلح ثم قال (ص) ممّن ؟ قال : بريدة من اسلم ، فقال (ع)
 لابی بکر : سلّمنا . قال اهل اللغة : قوله « برد امرنا » ، ای - سهل امرنا ، و منه قوله :
 « الصّوم فی الشّتاء الغنیمة الباردة » .

قوله : « لئن لم تنتهوا » یعنی عن مقالتم هـذه « لنرجمنکم » ای - لنقتلکم
 بالحجارة « و لیمسنکم ممّا عذاب الیم » .

« قالوا طأّرکم معکم » ای - شؤمکم معکم بکفرکم و تکذیبکم یعنی اصابکم
 الشؤم من قبلکم لان الشؤم کله فی عبادة الصّئم و هو معکم ، « ائن ذکرتکم » - هـذا
 استفهامٌ محذوف الجواب مجازه : ائن و عظمت بالله تطیرتم بنا و کذبتکم و تواعدتم بالرّجم
 و العذاب ، « بل انتم قومٌ مسرفون » مشرکون مجاوزون الحدّ . گفته اند : کافران و
 بیگانگان دارها بزدند و آن رسولان را با چهل تن که ایمان آورده بودند کلوهاشان
 سوراخ کردند و رسنها بگلو در کشیدند و از دار بیاویختند ، خبر به حبیب نجار رسید
 مؤمن آل یس که خدا را عزوجل می پرستید در آن غاری اندر میان کوهها چنانکه ابدال
 در کوه نشینند و از خلق عزالت گیرند و اندر سرّ با خدا خلوت دارند ، این حبیب با خدا
 خلوت داشت ، و این عزالت و خلوت سنّت مصطفی است صلوات الله و سلامه علیه که
 که روز کاری با کوه حرا نشسته بود و میگفت : « ان حراء جبلٌ یحبّنا و نحبّه » .

اگر کسی گوید معنی عزلت فرقت است و شریعت از فرقت نهی کرده قال الله تعالی : « و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا » ، و قال تعالی . « و لا تكونوا كالذين تفرقوا » و قال النبی (ص) : « من فارق الجماعة فمات فمیتته جاهلیة و من شق عصا المسلمين و المسلمون فی اسلام فقد خلع ربقة الاسلام » ، جواب آنست که فرقت دو قسم است یکی فرقة الاراء و الادیان ، دیگر فرقة الاشخاص و الابدان ، اما آن فرقت که محظور و محرم است و اشارت این آیت و خبر بوی است ، فرقة الاراء و الادیان است ؛ از قضایای شریعت و اصول دین بر کشتن و جاده سنت و جماعت بگذاشتن و مخالف ائمه هدی و اهل اجماع بودن ، این چنین فرقت داعیه ضلالت است و سبب تعطیل و ابطال فوائد بعثت انبیا و رسل ؛ لاجرم در شرع محظور آمد و در عقل منکر . اما آن فرقت و عزالت که در شریعت و حقیقت مستحب است و مندوب الیه آنست که رب العالمین در شأن و قصه اصحاب الکهف فرمود : « و اذاءتزلتموهم و ما یعبدون الا الله فاؤوا الی الهکف ینشر لکم ربکم من رحمته » ، و مصطفی علیه الصلوة و السلام فرمود : « لیأتین علی الناس زمان لا یسلم لذلذین دینه الا من قرّ بدینه من قریة الی قریة و من شاعق الی شاعق و من حجر الی حجر کالثعلب الذی یروغ » ، قالوا : ومتی ذاک یارسول الله ؟ قال : « اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله عزّوجلّ فاذا کان ذلک الزمان حلّت العزوبة » ، قالوا : و کیف ذاک یارسول الله و قد امرتنا بالتزویج ؟ قال : « انه اذا کان ذلک الزمان کان هلاک الرجل علی بدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلی بدی زوجته و ولده فان لم یکن له زوجة و لا ولد فعلی بدی قرابته » ، قالوا : و کیف ذاک یارسول الله ؟ فقال (ص) : « یعیرونه بضیق المعیشة فیکلف ما لا یطیق حتّی یورده موارد الهلکة » . و قال عبد الله بن عمرو بن العاص بینما نحن حول رسول الله (ص) اذ ذکر الفتنة اوزکرت عنده فقال (ص) : « اذا رأیت الناس مرجت عهودهم و خفت اماناتهم و کانوا هکذا » و شبک بین اصابعه ، قال فقمت الیه فقلت : کیف افعل عند ذلک جعلنی الله فداک ؟ فقال علیه السلام : « الزم بیتک و املك علیک لسانک و خذ ما تعرف و دع ما تنکر و علیک بامر الخاصة و دع عنک امر العامة » . بزرگان دین و علمای شریعت و طریقت متفق اند که در روز کار فتنه و استیلاء اهل بدعت و ظهور ظلمه

و خیانت عزلت اولی تر از صحبت که عزلت در چنین وقت سنت انبیاست و عصمت اولیا و سیرت حکما . عمر خطاب رضی الله عنه گفت : خذوا حظکم من العزلة ففي العزلة راحة من خلیط السوء . و قال ابن سیرین : العزلة عبادة . و قيل لعبدالله بن زبیر : الا تأتي المدينة ؟ فقال : ما بقی بالمدينة الا حاسد نعمة او فرح بنقمة . و قال داود الطائی : قر من الناس فرازك من الاسد . و قال الفضیل : کفی بالله محباً و بالقرآن مونساً و بالموت واعظاً اذخذ الله صاحباً و دعه الناس جانباً . و قيل لمالك بن مغول . و هو فی داره بالكوفة جالساً وحده : اما تستوحش فی هذه الدار ؟ فقال : ما كنت اظن احداً يستوحش مع الله . قوله تعالى : « و جاء من اقصى المدينة رجلٌ يسعى » - چون خبر به حبیب نجار رسید که رسولان عیسی را گرفتند و بخواهند کشت ، ازان منزل خویش بیامد بشتاب ، قومی گفتند : خانه داشت در ان گوشه شهر بدورتر جای از مردمان و کسب کردی ، هر روز آنچه کسب وی بود يك نیمه بصدقه دادی و يك نیمه بخرج عیال کردی . و گفتداند : مردی بود شکسته تن بیمار چهر خدایرا عزوجل پنهان عبادت کردی و کس از حال وی خبر نداشتی تا آنروز که رسولان عیسی را برنجانیدند و جفا کردند از ان منزل خویش بشتاب بیامد و ایمان خویش آشکارا کرد و گفت : « یا قوم اتبعوا المرسلین ، قتاده گفت : چون بیامد نخست رسولانرا بدید گفت شما باین دعوت که میکنید و باین پیغام که میگزاید هیچ مزد نمیخواهید ؟ ایشان گفتند : ما هیچ مزد نمیخواهیم و جز اعلاء کلمه حق و اظهار دین الله مقصود نیست . حبیب بیامد آنکه وقوم را گفت : « اتبعوا من لا یسئلكم اجرا و هم مهتدون » - مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود : « سباق الامم ثلاثة لم یكفروا بالله طرفة عین : علی بن ابیطالب (ع) و صاحب یس یعنی حبیب النجار و مؤمن آل فرعون یعنی حزیل فهم الصدیقون » .

چون حبیب رسولانرا نصرت داد و آن قوم را نصیحت کرد ایشان گفتند : و انت مخالف لدیننا و متابع لهؤلاء الرسل ؟ حبیب جواب داد : « و مالی لاعدی الذی فطرنی » ای - خلقنی « و الیه ترجعون » ای - و مصیر الكل الیه .

« و اذخذ من دونه آلهة » یعنی الاصنام ، « ان یردن الرحمن بضراً » ای - بسوء و

مکروه ، « لا تغن عني شئاً » ای - لاشفاعه لها فتغني ، « و لا ينقذون » من ذلك المكروه . و قيل : « لا ينقذون » من عذاب الله لو عذبني الله ان فعلت ذلك « اني اذا لقي ضلال مبين » .

ثم اقبل على الرسل و قال : « اني آمنت بر بكم فاسمعون » ای - اشهدوا علي و قيل : خاطب به القوم فلما سمعوا منه هذا الدلام و ثبوا عليه فقتلوه و قيل : علقوه من سور المدينة و قبره في سوق انطاكية . صدی گفت : دست بسنگ بوی فرا داشتند و او را بسنگ بکشتند و وی در آن حال میگفت : اللهم اهد فو می اللهم اهد قومی . این دلیل است بر کمال حلم و فرط شفقت وی بر خلق . این همچنانست که ابوبکر صدیق بنی تیم را گفت آنکه که او را می رنجانیدند و از دین حق با دین باطل می خواندند گفت : اللهم اهد بنی تیم فانهم لا يعلمون یا مرونی بالرجوع من الحق الى الباطل . کمال شفقت و مهربانی بوبکر بر خلق خدا گرفته بی بود از بحر نبوت محمد عربی صلوات الله و سلامه علیه بآن خبر که گفت : « ما صب الله تعالى شيئاً في صدري الا و صبته في صدر ابي بكر » . و خلق مصطفی صلوات الله علیه با خلق چنان بود که کافران بقصد وی برخاسته بودند و دندان عزیز وی می شکستند و نجاست بر مهر نبوت می انداختند و آن مهتر عالم دست شفقت بر سر ایشان نهاده که ، اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون .

« قيل ادخل الجنة » - چون حبیب را بکشتند ، رب العالمین او را زنده کرد و گفت با وی : « ادخل الجنة » - حبیب چون در بهشت شد و نواخت و کرامت حق دید آرزو کرد گفت : کاشک قوم من بدانستندی که ما کجا رسیدیم و چه دیدیم !

« قال ياليت قومي يعلمون بما غفر لي ربّي وجعلني من المكرمين » - حسن بصری گفت : رحمت خدا بر حبیب نجار باد که بعد از مرگ نصیحت هم فرو نگذاشت گفت : « ياليت قومي يعلمون » . آن پادشاه و آن قوم اگر این کرامت دیدندی ایشان نیز ایمان آوردی .

قوله : « بما غفر لي ربّي » ، « ما » هاهنا للمصدر ، ای - بمغفرة ربّي . وقيل : « ما »

بمعنی الذی ، ای - بالذی غفر لی ربی بسببه . و قیل : لما اراد القوم ان يقتلوه رفعه الله الیه فهو فی الجنة ولا یموت الابناء السموات . پس چون رسولان عیسی را هلاک کردند و حبیب را بران صفت بکشتند ، رب العالمین اثر خشم خود بایشان نمود و عذاب و نعمت فرو گشاد ، جبرئیل را فرمود تا یتک صیحه برایشان زد همه بیکبار فرو مردند و چون خاکستر گشتند .

اینست که رب العالمین فرمود : « وما انزلنا علی قومه من بعده » یعنی قوم حبیب من بعد قتله « من جند من السماء » لنصرة الرسل ، ای - لم نحتج فی اهلاکهم الی ارسال جند « و ما کنا منزلین » کرره تا کیداً . و قیل : « ما » بمعنی الذی ، تقدیره : من جند من السماء و ما کنا منزلین علی من قبلهم من حجارة و ریح و امطار شديدة .
ثم بین عقوبتهم فقال : « ان کانت الاصححة واحدة » ای - ما کانت عقوبتهم الاصححة واحدة : قال المفسرون : اخذ جبرئیل بعضادتی باب المدينة ثم صاح بهم صيحة واحدة « فاذا هم خامدون » میتون .

« یا حسرة علی العباد » - معنی حسرت غایت اندوه است و کمال غم که دل را شکسته کند و کوفته ، یعنی یدع القلب حسیراً . و تأویل کلمه آنست که : یا حسرة ان کنت آتیه فهذا اوانک ، و این ندای درد زدگانست برخیز یشتن همچنانک یعقوب پیغامبر علیه السلام گفت : « یا اسفی علی یوسف » ای اندھا که آمد بر فراق یوسف . و هم ازین باب است که آنچه فردا در قیامت گناهکاران گویند از تحیر و حیرت : « یا ویلتنا ما لهذا الکتاب ... » عکرمه گفت : « یا حسرة » درین موضع بر دو وجه است : یکی آنکه از گفت الله است یعنی یا حسرة و کابة علیهم حین لم یؤمنوا - ای حسرتا و اندوها که بر ایشانست که ایمان نیاوردند و نه گرویدند . وجه دیگر : این کلمه از گفتار هالکان است آنکه که معاینه عذاب دیدند یعنی که آرزوی ایمان کردند آن ساعت لکن سود نداشت که در وقت معاینه ایمان سود ندارد .

« ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن » - خلاصه سخن آنست که : ای دریغابر بندگان ! هیچ فرستاده نیامد بایشان مگر که بروافسوس میکردند تا آن افسوس

کردن ایشان حسرت گشت بر ایشان . ومعنی این حسرت آنست که مصطفی صلوات الله و سلامه علیه فرمود : « ان المستهزئين بالناس في الدنيا يفتح لهم يوم القيمة باب من ابواب الجنة فيقال لهم : هلم هلم ، فيأتيه بكره وغمه فاذا اتاه اغلق دونه فلا يزال يفعل به ذلك حتى يفتح له الباب فيدعى اليه فلا يجيب من الاياس . » و قال مالك بن دينار قرأت في زبور داود : طوبى لمن ام يسلك سبيل الائمة ولم يجالس الخطائين ولم يدخل في هزوء المستهزئين ، و في انجيل عيسى : طوبى للرحماء اولئك يكون عليهم الرحمة و يل للمستهزئين كيف يحرقون بالنار !

الزوبة الثالثة

قوله تعالى . « انا نحن نحيى الموتى » - از باب معرفت در احیاء موتی معنی دیگر دیده اند و فهمی دیگر کرده اند گفتند : اشارت است بزنده گردانیدن دلهای اهل غفلت بنور قربت و زنده کردن جانهای اهل هوا و شهوت بنسیم مشاهدت و روح مواصلت ، اگر همه جانهای عالمیان ترا بود و نور قربت ترا حیوة طیبه ندهد مرده زندانی توئی ، و اگر هزار سال در خاک بوده ای چون ریحان توحید رحمن در روضه روح تو بود مایه همه زندگانی توئی ، عزیز باشد کسی که ناگاه بسر چشمه حیوة رسد ، و خضر وار دروغسلی بیارد تا حی ابد گردد .

پیر طریقت گفت : الهی ! زندگانی همه با یاد تو و شادی همه با یافت تو ، و جان آنست که درو شناخت تو ، الهی ! موجود نفسهای جوانمردانی ، حاضر دلهای ذاکرانی ، از نزدیکت نشان میدهند و برتر ازانی ، و ازدورت می پندازند و نزدیکتر از جانی ، ندانم که در جانی یا خود جانی نه اینی نه آنی ، جانرا زندگی می باید تو آنی .

« و نكتب ما قدموا و آثارهم » یعنی خطاهم الى المسجد في ظلم الليل و وقوفهم على بساط المناجاة معنا . وفي الخبر « بشر المشائين في الليل الى المساجد بالنور التام يوم القيمة » . در وقت سحر گاه که بنده از حجره اندوه خود بیرون آید بقصد مسجد و محراب ، و قدم بر بساط مناجات نهد ، هر چه در اطراف و اکناف سموات مقرب بود زبانها بحمد و ثنا بگشایند و از جناب جبروت سرا بسر کأس شراب وصل « انا جلیس

من ذکر فی روان گردد ، آنساعت آسمان و زمین از غیرت فرو کدازند و در ایراطباق کونین بانهای تعطّش از عین شوق بگشایند که « و للارض من کأْس الکرام نصیب » ، عزیز کسی که آن ساعت بستر و بالین وداع کند و روی بمحراب عبادت نهد و درد خود را مرهم جوید ، شریف وقتی که آنست ، عزیز ساعتی آنساعت که جلال احدیّت بنعت صمدیّت بساط نزول بپفکند و با تو این خطاب کند که « هل من سائل ؟ هل من تائب ؟ » - هیچ درد زده‌یی را سؤالی هست تا جام اجابت در کام اوریزیم ؟ هیچ تائبی هست تا مرکب قبول باستقبال افرستیم ؟ هیچ عاصی هست تا جریده جریمة او را توقیع غفران کشیم .

خلیلی هل ابصرتما اوسمعتما با کرم من مولی تمشی الی عبد ؟

« واضرب لهم مثلاً اصحاب القرية » خبر میدهد از باز داشتگان عدل ازل ، « و جاء من اقصی المدینة رجل یسعی » نشان میدهد از برداشتگان لطف قدم ، آن باز داشتگان عدل را داغ قطیعت برنهاد که « لم یرد الله ان یطهر قلوبهم » ، این برداشتگان لطف ازل را بالزام از راه تقوی در کشید که « و الزمهم کلمة التقوی » ، آن رانده « اخسوافیها و لا تکلمون » و این خواننده « و الله یدعوالی دار السلام » . مقبولان حضرت دیگراند و مطرودان قطیعت دیگر ، مقبولان حضرت را میگوید : « اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون » ، مطرودان قطیعت را میگوید : « اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون » کرم و رحمت او مفرغه عزت پیش مرکب دولت حزب الله میزند و چون و چرا نه ، جبروت و کبریای او کوس قهر و سیاست در دماغ حزب الشیطان میکوبد و روی سؤال نه ، و کس را بر اسرار جلال ذوالجلال اطلاع نه

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گوید : یکی را در خاک می نهادم سه بار روی او بجانب قبله کردم هر بار روی از قبله بگردانید ، پس ندائی شنیدم که ای علی دست بدار آنرا که ما ذلیل کردیم تو او را عزیز نتوانی کرد . کرامت خواندگان و اهانت راندگان همه از درگاه جلال اوست و بارادت و مشیّت اوست « تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء » ، نشان کرامت بنده آنست که مردوار در آید و جان و دل و روزگار

فدای دین اسلام کند چنانک آن جوانمرد کرد حبیب نجار مؤمن آل یس ، تا از حضرت عزّت این خلعت کرامت بدو رسید که : « ادخل الجنة » دوستان او چون بآن عقبه خطرناک رسند بایشان خطاب آید که « لاتخافوا و لاتحزنوا » ، باز ایشانرا بشارت دهند که « وابشروا بالجنة » . احمد حنبل قدس الله روحه در تزع بود بدست اشارت میکرد و بزبان دند نه بی میگفت عبدالله پسرش کوش بردهان او نهاد تا چه شنود ، او در خویشتن میگفت : لایعد' لایعد - نه هنوز نه هنوز ، پسر گفت ای پدر این چه حالت است ؟ گفت ای عبدالله وقتی با خطرست بدعا مددی ده اینک ابلیس برابر ایستاده و خاک ادبار بر سر میریزد و میگوید : ای احمد جان پردی از زخم ما ، و من میگویم : لایعد' - هنوز نه ، تا یک نفس مانده جای خطر است ندجای امن . در خبر میآید که بنده مؤمن چون از این سرای فانی روی بدان منزل بقا نهاد ، غسل او را بران تخته چوبین خواباند تا بشوید ، از جناب قدم بنعت کرم خطاب آید که ای مقربان در گاه درنگرید چنانک آن غسل ظاهر او بآب میشوید ماباطن او بآب رحمت میشوئیم ، ساکنان حضرت جبروت گویند : پادشاهها ما را خبر کن تا آن چه نور است که از دهان وی شعله میزند ؛ گوید که آن نور جلال ماست که از باطن وی بر ظاهر تجلی میکند . حبیب نجار چون بآن مقام دولت رسید او را گفتند : « ادخل الجنة » ، ای حبیب در رو درین جای ناز دوستان و میعاد راز محبتان و منزل آسایش مشتاقان تا هم طوبی بینی هم زلفی هم حسنی ، طوبی عیش بی عتاب است ، زلفی ثواب بی حساب است ، حسنی دیدار بی حجاب است . حبیب چون آن نواخت و کرامت دید گفت : « یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی » ، آرزو کرد که کاشک قوم من دانندی که ما کجا رسیدیم و چه دیدیم ! نواخت حق دیدیم و بمغفرت الله رسیدیم .

صد گونه شراب از کف اقبال چشیدیم
المنّة لله که بمقصود رسیدیم

آنجای که ابرار نشینند نشستیم
ما را همه مقصودی بخشایش حق بود
الحمد لولیه

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى : «الم يروا كم اهلكنا قبلهم من القرون» نمی بینند که چند تبار کردیم پیش ازیشان گروه گروه، «انهم اليهم لا يرجعون»^(۴۱)، که کسی ازیشان باز نمی آید؟

«و ان كل» و نیستند ایشان همه، «لما جميع» مگر همه بهم، «لدینا محضرون»^(۴۲) نزدیک ما حاضر گردگان.

«و آية لهم» و يك نشان [از نشانهای کرد کاری و توانائی ما بر مرده زنده گردانیدن]؛ «الارض الميتة احييناها» زمین مرده است که بباران زنده گردانیم، «و اخرجنا منها حبا» و بیرون آریم ازین زمین دانه درودنی^(۴۱)، «فمنه يأكلون»^(۴۲) تا از ان میخورند.

«وجعلنا فيها جنات» و دران زمین بوستانها کردیم و آفریدیم، «من نخيل و اعناب» ازین خرما بنان و رزان، «و فجربنا فيها من العيون»^(۴۳) و پر کشادیم دران زمین چشمه های روان.

«لأأكلوا من ثمره» تا میخورند از میوه های آن، «و ما عملته ایدیههم» و از آنچه ایشان کشتند و نشانند، «افلا يشكرون»^(۴۴) بازادی نباشند و کرد کار را نپرستند؟

«سبحان الذي خلق الأزواج كلها» پاکي و بی عیبی آن خدایرا که بیافرید همه گونها را از آفریدگان جفت جفت، «مما تنبت الارض» از آنچه زمین میرویانند، «و من انفسهم» و از تنهای مردمان و دیگر همه جانوران؛ «و مما لا يعلمون»^(۴۵) و از آنچه آفریدگان ندانند.

« و آیه لهم » و نشانی است ایشانرا [بر توانائی ما] ، « اللیل نسلخ منه النهار » این شب که می در کشیم ازو روز ، « فاذا هم مظلّمون »^(۳۷) تا ایشان در تاریکی میشوند .

« والشمس تجري لمعتقر لها » و خورشید میرود آرامگاه خود را ، « ذلك تقدير العزيز العليم »^(۳۸) آن راست داشته و باز انداخته خدای توانای داناست .
 « و القمر قدرناه منازل » و ماه اندازه کردیم آنرا در رفتن منزلها در شبانروز ، « حتی عاد » تا آنکه که باز گردد ، « کالمرجون القديم »^(۳۹) « چون شاخ خرما بن یکساله خشک .

« لا الشمس ينبغي لها » نه آفتاب را سزد ، « ان تدرك القمر » که ماه را در یابد [و کار و بار او] ، « و لا اللیل سابق النهار » و نه شب روز را کم آورد و عاجز [که در دست گیرد کار و بار او] ، « و کل فی فلك یسبحون »^(۴۰) « و هر دو در فلك فراخ میروند .

« و آیه لهم » و نشانی است ایشانرا [بر توانائی ما] ، « انا حملنا ذریتهم » که ما برداشتیم پدران ایشانرا که فرزندانرا زادند ، « فی الفلك المشحون »^(۴۱) دران کشتی گران بار پر کرده .

« و خلقنا لهم » و بیافریدیم ایشانرا ، « من مثله » از هم مانند کشتی نوح ، « ما یرکبون »^(۴۲) ، آنچه می بر نشینند بران .

« و ان نشأ نفرقهم » و اگر خواهیم ایشانرا در آب کنیم ، « فلا صریخ لهم » فریاد رس نبود ایشانرا ، « ولا هم ینقذون »^(۴۳) و ایشانرا نرهاوند .

« الا رحمة منا » مگر بخشایشی از ما ، « و متاعاً الی حین »^(۴۴) « و بر خوردارئی تا فراسر انجام .

« و اذا قیل لهم » چون ایشانرا گویند : « اتقوا ما بین یدیکم » پرهیزید از پاداش گناهان که کردید از پیش ، « و ما خلفکم » و گناهان که خواهید کرد ازین

پس؛ «لعلکم ترحمون» (۴۵) مگر ببخشایند بر شما.

و ما تأتیهم من آیه من آیات ربهم، نیاید بایشان هیچ نشانی از نشانهای خداوند ایشان [و پیغامی از پیغامهای او]، «الا کانوا عنها معرضین» (۴۶) مگر ازان روی گردانیده میباشند.

«واذا قيل لهم انفقوا» و چون ایشانرا گویند نفقه کنید بر درویشان، «مما رزقکم الله» از آنچه الله شما را روزی داد، «قال الذین کفروا للذین آمنوا» ناگرویدگان ایشان گویند گرویدگانرا: «انطعم من لوی شاء الله اطعمه» ما طعام دهیم کسی را که اگر الله خواهد او را خود طعام دهد؟ «ان انتم الا فی ضلال مبین» (۴۷) نیستید شما مگر در گمراهی آشکارا.

«و یقولون متی هذا الوعد» و میگویند این هنگام دستاخیز کی خواهد بود؟ «ان کنتم صادقین» (۴۸) [باز نمائید با ما] اگر راست میگوئید.

«ما ینظرون الا صیحة واحدة» چشم نمیدارند مگر يك بانك، «تأخذهم وهم یخصمون» (۴۹) که فرا گیرد ایشانرا و ایشان با هم بر آویخته.

«فلا یستطیعون توصیة» نه اندرزی توانند که کنند، «و لا الی اهلهم یرجعون» (۵۰) و نه توانند که با خاندان خویش آیند.

«و نفخ فی الصور» و دردمند در صور، «فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون» (۵۱) ایشان از گورها بسوی خداوند خویش می پویند شتابان.

«قالوا یا ولینا» گویند ای ویل و نفریغ و هلاک بر ما، «من بعثنا من مرقدنا» که یدار کرد و بینگیخت ما را از این خوابگاه ما؟! «هذا ما وعد الرحمن» این آنست که رحمن وعده داده بود ما را، «و صدق المرسلون» (۵۲) و فرستادگان او راست گفتند.

«ان کانت الا صیحة واحدة» نبود مگر يك بانك، «فاذاهم جمیع» که ایشانرا همه بهم، «لدینا معضرون» (۵۳) نزدیک ما حاضر کردگان باشند.

« فالیوم لاتظلم نفس شیئاً » امروز بیداد نکنند بر هیچکس ، « ولا تعجزون
الا ما کنتم تعملون ^(۵۴) » وپاداش ندهند شمارا مگر آنچه میکردید .

النوبة الثانية

قوله : « الم یروا » یعنی اهل مکه « کم اهلکنا قبلهم من القرون » - الم یعتبروا
بمن هلك قبلهم فیؤمنوا مخافة ان ینزل بهم مثل ما نزل بمن قبلهم . مشرکان مکه را
میکوید : نه نکردند و عبرت نگیرند بآن گذشتگان و رفتگان ازین جهان و جهانیان
داران و ستمکاران که ما چون ایشانرا هلاک کردیم و از خانه و وطن برانداختیم و نام و
نشان ایشان از زمین بر گرفتیم ، نترسند اینان که با ایشان همان کنیم که با آنان
کردیم . اهل کُلّ عصر قرن سموا بذلك لاقتراهم فی الوجود و « کم » موضعه نصب
باهلکنا ، و الجملة فی تقدیر الذنب بیروا .

« و انهم الیهم لایرجعون » بدلٌ من الجملة ، والمعنی : انهم لایعودون الی الدنیا
و لایرجعون الیهم یوم القيمة - نمیدانند و نمی بینند که ما چند هلاک کردیم پیش ازیشان
از گروه گروه و آنکه ازان هلاک کردگان و گذشتگان هیچکس باز نمی آید ، همه
میروند و کس را باز گشت نه ، همه میروند و دیده عبرت .

فی الناهبین الاولی	ن من القرون لاسمائر
لما رأیت موارداً	للموت لیس لها معاد
ورأیت قومی نحوها	تمضی الاکابر والاصغر
لایرجع الماضی الی	ولا من الباقین غابر
ایقنت انی لامحا	لله حیث صار القوم صائر ^(۱)

« وان کلٌّ لَمَّا جمیعٌ لدینا محضرون » ای - نجمهم یوم القيمة للحساب والجزاء
علی الاعمال . ابن عامر و حمزه و عاصم « لَمَّا » بتشدید خوانند و باین قراءت « ان » بمعنی
جحد است و « لَمَّا » بمعنی الا ، ای - و ما کُلّ الا جمیعٌ لدینا محضرون . باقی قرأ

۱- این اشعار از قس بن ساعده ایادی خطیب مشهور عرب است که در سال ۶۰۰ میلادی

«لَمَّا» بتخفیف خوانند. و باین قرائت «ان» تحقیق سخن راست و «ما» صلت و زیادت
توکید یعنی: و ان کُلَّ لَجْمِیعٌ لَدینا محضرون.

«و آیه» رفع بالابتداء «لهم» خبره، «الارض المیتة» ای-الیا بسة. «احییناها»
بالمطر، «و اخرجنا منها حبا» من الحنطة و الشعیر و ما اشبههما الحب الذي
یطحن و البذر الذي یعصر منه الذهن و الحبة عجم العنب، «فمنه» ای - من الحب
«یا کلون».

«و جعلنا فیها» ای - فی الارض، «جَنَّاتٍ» بساتین، «من نخیلٍ و اعنابٍ و
فَجَّرْنَا فیها من العیون».

«لیأكلو من ثمره» ای - ثمر الماء، لان الماء اصل الجميع و قيل: من ثمر ذلك
قرأ حمزة و الکسانی: «من ثمره» بضمّ تین، و الباقون «ثمره» بفتح تین. «و ما عملت»
بغير الهاء قرآءة اهل الكوفة، و بالهاء قرآءة الباقین. «ما» درین موضع بر دو وجه
است: یکی بمعنی «الذی» یعنی: و الذی عملت ایدیهم، ای - غرست و زرعت و حفرت
مگوبند بستانها کردیم از آنچه ایشان کشتند و نشانند و چشمه ها گشادیم از آنچه ایشان
کندند، کاویدند. و دعه دوم ماء نفی است یعنی: لیأكلوا من ثمره ولم تعمله ایدیهم - تا
زبان میوه ها شورند که نه از صنایع ایشانست و نه بایندن آن و نه کار ایشانست بیرون آوردن
آن، ایشان کشتند اما ببر نیاوردند ایشان نشانند اما ببار نیاوردند ایشان کنندند اما
از ستم آب نیاوردند، همانست که جای دیگر فرمود میوه را: «ماکان لکم ان تنبتوا
شجرها» و آب را گفت: «و ما انتم له بخازنین» جای دیگر فرمود: «انتم تزرعونہ ام
نحن الزارعون»، «انتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون». و قيل: اراد العیون و
الانهار التي لم تعملها يد خلق مثل دجلة و الفرات و النيل و نحوها. و قوله «ایدیهم»
هذا کنایة عن القوة لان اقوی جوارح الانسان فی العمل یدیه فصار ذکر الید غالباً فی
الکنایة، و مثله قوله: «ذلك بما قدمت ایدیکم». و فی کلام المعجم: بدست خویش

کردم بخویشتن : و انت لاتنوی الید بعینها . « افلا یشکرون » - استفهام بمعنی الامر ، ای - لیشکروا نعمی .

تَمَّ نَزَهُ نَفْسَهُ عَزَّ وَ جَدَّ فَقَالَ : « سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا » ای - الاجناس و الاعمال و الانواع ، « مِمَّا تَنْبَتُ الْأَرْضُ » من الحبوب و الثمار و الحشیش و الاشجار ، « وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ » یعنی الذکور و الاناث ؛ « وَ مِمَّا خَلَقَ مِنَ الْأَشْيَاءِ مِنْ دَوَابِّ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ » يقال خَلَقَ اللَّهُ دَابَّةً مَلَأَتْ ثُلُثِي الْأَرْضِ وَ دَوَابُّ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ الْف صنف لا یعلم الناس اکثرها ، يقول الله تعالى : « وَ نَشْئُكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ » « وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ » .

« وَ آيَةٌ لَهُمْ » ای - لاهل مکه تدلّ علی قدرتنا : « اللَّيْلُ نَسْلَخُ » ای نَنزِعُ وَ نَكْشُطُ مِنْهُ النَّهَارَ ؛ « فَازَاهُمْ مَظْلَمُونَ » دَاخِلُونَ فِي الظُّلْمَةِ ، والمعنى : نذهب بالنهار ونجىء بالليل و ذلك انّ الاصل هي الظلمة و النهار داخل عليها اذا غربت الشمس سلخ النهار من الليل فتظهر الظلمة ، ای - سلخنا الضوء الذي هو شعاع الشمس من الهواء و كان كاللباس للهواء فعار ليلاً كما ينزع اللباس من الشيء ؛ و منه قولهم : سلخت المرأة جلبابها ؛ ای - نزعته .

« وَ الشَّمْسُ تَجْرِي » یعنی : وَ آيَةٌ لَهُم الشَّمْسُ تَجْرِي ، « لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا » ، ای - الی مُسْتَقَرٍّ لَهَا . معنی آنست که : خورشید میرود تا آرامگاه خویش و آرامگاه وی زیر عرش عظیم است . خبر درست است از مصطفی صلوات الله و سلامه علیه که فرمود فرا بوذرغفاری : یا باذر هیچ دانی که این آفتاب کد فرو میشود کجا میرود ؟ بوذر گفت : الله و رسوله اعلم ، رسول فرمود : همی رود تا بزیر عرش او را قرار گاهی است ، چون آنجا رسد سجود کند ، پس دستوری خواهد تا از مشرق بر آید بر عادت خویش ، هر روز دستوری می یابد و از مطلع خویش بر می آید تا روزی که او را دستوری ندهند ، شفیع طلب کند و شفیع نیابد ، دیر بماند و وقت در گذرد بداند که اگر نیز دستوری یابد بمشرق نرسد بنالد گوید : خداوندا مشرق دور است چه فرمائی ؟ فرمان آید که از جای خویش بر آی آنکه از مغرب بر آید و آن نشان مهین است از نشانهای قیامت ، آنکه مصطفی فرمود

علیه السلام : « اندرون متی ذاکم ؟ حین لاینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل » . و گفته اند : مستقرّ وی آنست که در غروب و طلوع هر روز او را مشرقی و مغربی است ، آنروز که باقصی المشارق و آخر المغارب رسد بمستقرّ خویش رسد ، لانها لاتجاوزہ . و قیل : « مستقرّها » نہایۃ ارتفاعها فی السماء فی الصیف ونہایۃ هبوطها فی الشتاء . و در شواذ خوانده اند : « و الشمس تجری لامستقرّ لها » و هو قرآءۃ ابن مسعود یعنی انها جاریۃ ابدأ لا تثبت فی مکان ، همانست که جای دیگر فرمود : « و سخرّ لکم الشمس و القمر دائبین » این خورشید بردوام همی رود اورا آرام نه و باز ایستاد نه تا آنکه که دنیا بسر آید و بنهایت روش خویش رسد .

« والقمر قدرناه منازل » - نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب « و القمر » برفع خوانند بر معنی ابتدا یا بر تقدیر : و آیت لهم القمر . باقی بنصب خوانند یعنی : و قدرنا القمر . « قدرناه » اختیار بوحاتم رفع است و اختیار ابو عبید نصب ، نظیرہ قوله تعالی : « و قدره منازل لتعلموا عدد السنین و الحساب » - میگوید : ماه را در رفتن اندازه کردیم منزلهائی که اول آن شرطین است و آخر آن بطن الحوت تا درین منزلهای میرود هر شب بمنزلی فرو آید بیست و هشت منزل اندر دوازده برج فلک در هر برجی دو روز و سه یکی بماند تا در یک ماه فلک بتمامی باز برد و آن روز که بمنزل آخر رسد « عاد کالعر چون القديم » - آن شاخ خرما بن که بر سر خوشه دارد چون یکسال بر آید کهن گردد و خشک شود باز یک و ضعیف و زرد شود و از خشکی متقوّس گردد ، رب العالمین میفرماید : ماه نو در آخر ماء همچنان گردد ، و در آن آیت دیگر فرمود : « لتعلموا عدد السنین و الحساب » - این زیادت و نقصان ماه از آنست تا بر دیدار ماه و شمار رفتن او سال و ماه و روز کار میدانید .

« لا الشمس ینبغی لها » ای - یسهل لها ، بغیت الشیء فانبغی لی ، ای - استسهلته فتسهل لی و طلبته فتیسر لی ، يقول عزوجل : « لا الشمس ینبغی لها ان تدرك القمر » - لاختلاف مکانیہما فان القمر فی السماء الدنيا و الشمس فی السماء الرابعة . « و لا اللیل

سابق النهار ، لاختلاف زمانیهما فانّ زمان النهار وقت طلوع الشمس و زمان الليل زمان غیبتها ، سلطان قمر شب و سلطان آفتاب روز ، میگوید : نیست ایشانرا که امروز بر هم رسند یا بر سلطان یکدیگر زور کنند و پیشی گیرند تا بروز قیامت ، پس چون قیامت پدید آید هر دو بر یکدیگر رسند چنانک رب العزة فرمود : « و جمع الشمس والقمر » اما امروز یکی در فلک خویش میرود و بسطان خویش مینازد . فذلك قوله : « و کلّ فی فلک یشبحون » - السّبح - الانبساط فی السیر کالسّباحة فی الماء .

« و آية لهم انا حملنا ذريتهم » - قرأ نافع و ابن عامر و يعقوب : ذريّاتهم « علی الجمع ، و قرأ الآخرون : « ذريّتهم » علی التّوحيد ، والمراد بالذّرية ها هنا الآباء والاجداد . واسم الذّرية يقع علی الآباء الذین ذری منهم الاولاد والذّرية فی قوله « من حملنا مع نوح » هم الاولاد الذین ذرّوا من الاماء ، والذّرة الخلق ، و « الفلک المشحون » هوسفينة نوح علیه السلام - الآباء فی سفينة والابناء فی اصلاهم .

« وخلقنا لهم من مثله ما یرکبون » یعنی الزوارق وصغار السفن . وقال ابن عباس : هو الابل تحمل فی البرّ کما تحمل السفن فی البحر . میگوید : در برّ آفریدیم مانند کشتی در بحر تا خلق بران می نشینند و از آن منفعت همی گیرند . جای دیگر فرمود : « و حملناهم فی البرّ والبحر » - ما فرزندان آدم را به برداشتیم در دشت و در دریا ، در دشت و صحرا با شتران و در دریا بکشتی . و گفته اند : سه چیز آنست که الله را ند بکمال قدرت خویش : شتران در صحرا و میغ در هوا و کشتی در دریا .

قوله : « و ان نشأ نفرقهم » - نعمتهای خویش بر شمرده و عطاها بر داد آنکه آیت قهر و هیبت بر پی آن داشت تا ایشانرا تنبیه کند و خبر دهد که نعمت بشکر مقابل کنید و عطا بطاعت او بکار دارید ، اگر نکنید نعمت بر شما و بال کنم و آن کشتی و آن دریا سبب هلاک کنم فذلك قوله : « و ان نشأ نفرقهم فلا صریخ لهم » ای - لامغیث لهم ، « و لا هم ینقذون » ینجون من الفرق .

« الا رحمة منا و متاعاً الی حین » ای - الا ان نرحمهم و نعمّهم الی انقضاء آجالهم

فهما منصوبان علی المفعول له ، و الرحمة هاهنا المبهلة .

« واذقيل لهم اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم » - قال ابن عباس : « ما بين ايديكم ، يعنى الآخرة فاعملوا لها ، وما خلفكم ، يعنى الدنيا فاحذروها ولا تغترّوا بها . وقيل : معناه اتقوا الذى قدمتم بين ايديكم من الذنوب والذى خلفكم منها لم تعملوها بعدوانتم عاملوها . قال شقيق البلخي : لانامتم الم عمل من الذنوب اشدّ خوفاً مما عملت . وقال قتادة : « اتقوا ما بين ايديكم » اى - اتقوا نكالا كنگال من كان قبلكم من الامم « و ما خلفكم » اى - اتقوا قيام الساعة - ميقر مايد : پير هيزيد از چنان فضيحت و چنان عقوبت كه پيشينان را بود ، آن مكنيد كه ايشان كردند كه بشما رسد آن عقوبت كه بايشان رسيد ، همانست كه فرمود : « فان عرضوا فقل انذرتكم صاعقةً مثل صاعقة عاد و ثمود » . « و ما خلفكم » اى - اتقوا قيام الساعة التى خلفكم - بترسيد از قيامت كه ميايد در قفاى شما ، يعنى آن مكنيد كه در قيامت شما را بآن عذاب كنند و جواب اين سخن محذوف است ، اى - اذا قيل لهم اتقوا لم يتقوا و لم يرتدعوا .

« و ما تأتيتهم من آيةٍ من آيات ربهم » اى - دلالةً على صدق محمد (ص) ، « الا كانوا عنها معرضين » . قوله : « من آيةٍ » اين « من » تحقيق نفى است « من آيات ربهم » « من » تبعيض است .

« واذقيل لهم » يعنى لمشر كى قریش : « انفقوا مما رزقكم الله » تصدّ قوا على الفقراء و انفقوا على المساكين مما رزعتكم من اموالكم انه لله وهو مما جملوه لله من الحرث و الانعام . « قال الذين كفروا للذين آمنوا انطعموا من لوى شاء الله اطعمه » قالوها استهزاءً ، - لانطعمهم و لانعطيتهم و لم يعرفوا ان الله امرهم بذلك تعبدًا و امتحانًا للعباد ليبلوا الغنى بالفقر فيما فرض له فى مال الغنى ، « ان انتم الا فى ضلال مبين » - فيه ثلاثة اقوال : احدهما انه من تمام كلام الكفار قالوا للمؤمنين : انتم فى ضلال مبين حيث تركتم دين آبائكم و اتبعتم محمداً صلى الله عليه و سلم . وقيل : هو جواب من الله لهم . وقيل امر المؤمنين بان يقولوا لهم ، « ان انتم الا فى ضلال مبين » .

« و يقولون متى هذا الوعد » يعنون وعد البعث و فيه اضمار ، التأويل : ارونا « ان كنتم صادقين » و انما ذكر بلفظ الوعد دون الوعيد لانهم زعموا ان لهم الحسنی عند الله ان كان الوعد حقاً .

« ما ينظرون » ای - ما ينتظرون ، « الا صيحة واحدة » - هذه الصيحة صعقة القيامة ينفخ في الصور ثلث نفخات : الاولى نفخة الفرع والثانية نفخة الصعقة و الثالثة نفخة القيام لرب العالمين بين كل نفختين اربعون سنة ، و هذه الآية في النفخة الثانية ، « تأخذهم » ای - تلحقهم « و هم يخصمون » - قرأ حمزة « يخصمون » بسكون الخاء وتخفيف الصاد ، ای - يغلب بعضهم بعضاً بالخصام ، و قرأ الآخرون بتشديد الصاد ، ای - يختصمون ، فادغمت التاء في الصاد ، ثم ابن كثير ويعقوب و ورش يفتحون الخاء ، و ابو عمرو يختلس فتحة الخاء ، و قرأ الباقر بكسر الخاء . روى ان النبي (ص) قال : « اتقوا من الساعة و قد نشر الرجلان ثوبهما فلا يتبایعانه ولا يطويانه و اتقوا من الساعة و قد رفع الرجل اكلته فلا يطعمها » .

« فلا يستطيعون توصية » ای - لا يقدرّون على ان يوصي بعضهم بعضاً ، « ولا الى اهلهم يرجعون » یعنی ان الساعة لاتمهلهم لشيء بل يموتون حيث يسمعون الصيحة . معنی آیت آنست که : اسرافیل در صور دمدم یعنی نفخه صعق و مردم غافل باشند از قیامت و با یکدیگر در آویخته در معاملات و متاجرت ، چنانکه جامه‌یی در دست دو کس باشد با یکدیگر و مشتری و می‌پمایند در آن حال آواز صور بر آید و هر دو در مقام خویش بمیرند یکی ترازو در دست دارد و باری سنجد ناگاه مرده بیفتد و ترازو همچنان در دست وی ، یکی کاو میدوشد یکی آب میکشد هر کس بر سر شغل خویش و از قیامت و رستاخیز بیخبر که ناگاه ایشانرا صعقه افتد ، اینست که رب العالمین فرمود : « فلا يستطيعون توصية ولا الى اهلهم يرجعون » .

« و نفخ في الصور » - این نفخه سوم است نفخه بعث که خلق از کورها بر آیند ، و ذلك قوله : « فاذا هم من الاجداث الى ربهم ينسلون » الاجداث - القبور ، واحداها جدث . « ينسلون »

ای - یخرجون من القبور احياء ، نسل ، ای - خرج من مضيق ، و منه قيل للولد : نسل لخروجه من بطن اُمّه ، و الصور - قرن فيه ارواح الموتى ينفخ فيه . و ذهب ابو عبیدر الى انه جمع صورة كصوفة و صوف ، ای - تنفخ في الاجسام فيحيون « فاذا هم من الاجداث الى ربهم ينسلون » يسرعون .

« قالوا يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا » - قال ابن عباس - و قتادة : انما يقولون هذا لان الله تعالى يرفع العذاب عنهم بين النفختين فيرقدون فاذا بعثوا بعد النفخة الآخرة و عاينوا القيمة دعوا بالويل . و قال اهل المعاني : ان الكفار اذا عاينوا جهنم و انواع عذابها صار عذاب القبر في جنبها كالنوم فقالوا : « من بعثنا من مرقدنا » ، ثم قالوا : « هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون » ، اقرؤا حين لم ينفعهم الاقرار . و قيل : قالت الملكة لهم : « هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون » .

« ان كانت » یعنی ما كانت « الا صيحة واحدة » یعنی النفخة الآخرة ، « فاذا هم جميع لدينا محضرون » للحساب و الخصومات . هلاك ايشان بصيحه بي و بعث و احياء ايشان بصيحه بي ، میگوید : نباشد مگر يك بانك چون بنكري همه بهم نرديك ما حاضر كردگان باشند ، همانست كه گفت : « و حشرنا هم فلم نغادر منهم احدا » . و گفته اند : صيحة بعث آنست كه اسرافيل گوید بر صخرة بيت المقدس : ايتها العظام البالية هلموا الى العرض على جبار الجبابرة .

« فاليوم لا تظلم نفس شيئا ولا تجزون الا ما كنتم تعملون » - يجوز ان يكون « ما » مفعولاً ، و يجوز ان يكون تقديره : بما كنتم تعملون ، فحذف الجار ، و نظير هذه الآية قوله : « اليوم تجزي كل نفس بما كسبت » ، لا ظلم اليوم ، و قوله : « و وفت كل نفس بما عملت » ، و قوله : « و انما توفون اجور كم يوم القيمة » ، و قوله : « و يوم يرجعون اليه فينبئهم بما عملوا » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « الم يروا ... » - نه نکرند بديده سر تا بدايع صنایع بینند ؟ نه نکرند بديده سر تا لطایف و ظایف بینند ؟ نه نکرند بديده سر تا آیات آفاق بینند ؟

ننگرند بدیده سر* تا آیات انفس بینند؟ ننگرند بدیده دل تا انوار هدایت بینند؟ ننگرند
 بدیده جان تا اسرار عنایت بینند؟ ننگرند بدیده شهود تا حضرت* شهود بینند؟ ننگرند
 بدیده وجد تا رایت وجود بینند؟ ننگرند بدیده بیخودی تا دوست عیان بینند؟ ننگرند
 بدیده فنا تا جهانی بیکران بینند؟!

الاتاکی درین زندان فریب این و آن بینی

یکی زین چاه ظلمانی برون شو تاجهان بینی

جهانی کاندرو هر دل که یابی پادشا یابی

جهانی کاندرو هر جان که بینی شادمان بینی

ای مسکین تا کی در صنایع نگری؟ یکبار در صانع نگر! تا کی بیدایع مشغول
 باشی؟ یکبار بمبدع مشغول شو! تا کی مرد هر دری باشی؟ مرد هر دری راهر گز صلاح و
 فلاح نبود، لاتکن امعة فتهلك. هزار حصن روئین از جای بر کندن آسان تر ازان بود که
 مرد هر دری را بیک در باز آوردن. بویزد بسطامی را حدیث دل پرسیدند، گفتار دل
 آن بود که بمقدار یک ذره آرزوی خلق درو نباشد.

«الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون انهم انهم لایرجعون» - سلمان فارسی
 رضی الله عنه هر که که بخرابئی بر گذشتهی تو توقف کردی بزاری بنالیدی و رفعتگان آن
 منزل یاد کردی گفتی: کجا اندایشان که این بنانهاند و ازان مسکین ساختند دل بدادند
 و مال و جان در باختند تا آن غرقه ها بیاراستند، چون دل بران نهادند و چون گل بر بار
 بشکفتند از بار بریختند و در گل خفتند.

سل الطارم العالی الذری عن قطینه
 نجامانجا من بوس عیش ولینه
 فلما استوی فی الملك و استعبد الوری
 رسول المنايا تله لجینه

«وان کلّ لّما جمیع* لدینا محضرون» صفت روز رستاخیز است که دران روز
 رزقه های نفاق بر کشایند و سر پوشهای زرقاکی از سر آن بر گیرند و گویند: «فکشفنا

عنك غطاءك فبصرک اليوم حدید* . مدعیان بی معنی را بینی که زبانهاشان از راه قفا بدر میکشند و لوح معاملات هر کس در رویهاشان میدارند که : اقرأ کتابك ، و هر ذره بی که بظلم ستمه باشد یا از زکاة باز گرفته داغ قهر میگردانند و بر پیشانیهای عوانان خویشان پرست می نهند . ای مسکین ! آخرنگوئی که تا چند از این مکابره بردوام و تا کی ازین شوخی و دلیری فراوان ، از حال طفولیت تا جوانی و برنائی و از جوانی و برنائی تا بکهرلی و از کهرلی تا پیری و از پیری تا بکی ؟ !

« سبحان الذی خلق الأزواج کلها .. » الآية - پاکی و بی عیبی آن خدا را که در زمین از یک آب و یک خاک و یک هوا این همه عجائب صنع نماید و آیات و رایات قدرت پدید کند ، بینا کردن بندگانرا و باز نمودن نشانرا که آنکس که ندیده بود ببیند و آنکس که در نیافته بود دریابد که این کرده را کرد کاری است و این ساخته را سازنده ایست و این آراسته را آراينده ایست و رسته را رویاننده بی ، هر یکی بر هستی الله کواه و بر یگانگی وی نشان ، نه گواهی دهنده را خرد ؛ نه نشان دهنده را زبان ،

و فی کل شیء له آیه* تدل علی انه واحد*

« و آیه لهم اللیل نسلخ منه النهار » - بزرگی را پرسیدند که شب فاضل تر یا روز ؟ جواب داد که شب فاضلتر که در شب همه آسایش و راحت بود و راحت از بهشت است و در روز همه رنج و دشواری بود اندر طلب معاش و رنج و دشواری از دوزخ است . و نیز گفت : شب حظّ مخلصان است که عبادت با خلاص کنند ریادران نه ، روز حظّ مرایان است . که عبادت بریا کنند اخلاص دران نه ، شب وقت خلوت دوستانست و هیعاد آشتی جویان و سلوت مشتاقان و هنگام راز محبتان . وحی آمد ببعضی انبیا : « کذب من ادعی محبتی اذا جنّه اللیل نام عنی الیس کلّ محبّ یحبّ خلوة حبیبه ها انا مطلع علیکم اسمع واری » . و گفته اند : شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است ، کهی شب قبض بود ایشانرا و کهی روز بسط ، در شب قبض همه فقرت و هیبت بینند ، در روز بسط همه لطف و رحمت یابند ، در شب قبض صرصر قهر آید شواهد جلال نماید بنده برارد در خواهش آید ، در روز

بسط همه نسیم لطف دمد بوی وصال آرد شواهد جمال نماید بنزد در رامش آید..

پیر طریقت گفت: گاه گویم که در قبضه دیوم از بس پوشش که می بود، گاه نوری تابد که بشریت در جنب آن نا پدید شود، نوری و چه نوری که از مهر ازل نشاست و بر سجل زندگانی عنوانست، هم راحت جان و هم عیش جان و هم درد جانست.

هم درد دل منی و هم راحت جان هم فتنه بر انگیزی و هم فتنه نشان

«والقمر قدرناه منازل ..» از روی حکمت گفته اند که زیادت و نقصان ماه از آنست که ماه در ابتدای آفرینش نورا بر کمال بود بخود نظری کرد، عجبی در وی پیدا شد، رب العزة جبرئیل را فرمود تا پر خویش بر روی ماه زد و آن نور از وی بستد **ابن عباس** گفت: آن خطها که بر روی ماه می بینید، نشان پر جبرئیل است نور از وی بستد اما نقش بر جای بماند و نقش کلمه توحید است بر پیشانی ماه نبشته «لا اله الا الله محمد رسول الله»، چرن نور از ماه بستند او را خدمت در گاه منع کردند، ماه از فرشتگان مدد خواست تا از بهر وی شفاعت کردند گفتند: بار خدایا ماه در خدمت در گاه عزت خوی کرده هیچ روی آن دارد که یکبارگی او را مهجور نکنی؟ رب العزة شفاعت ایشان قبول کرد و او را دستوری داد تا هر ماهی یکبار سجود کند در شب چهارده، اکنون هر شب که بر آید و بوقت خدمت نزدیکتر میگردد نور وی می افزاید تا شب چهارده که وقت سجود بود نورش بکمال رسد، باز از چهارده چون در گذرد هر شب در نور وی نقصان می آید که از بساط خدمت دورتر می گردد. و قیل: شبهه الشمس عبدٌ یكون ابدأ فی ضیاء معرفته و هو صاحب تمکین غیر متلون، اشرق شمس معرفته من بروج سعاده دائماً لا یأخذہ کسوفٌ ولا یستره سحابٌ و شبهه القمر عبدٌ یكون احواله فی التنقل و هو صاحب تلوین له من البسط ما یرقیه الی حد الوصال ثم یرد الی الفتره و یقع فی القبض ماکان به من صفاء الحال فیتناقص و یرجع الی نقصان امره الی ان یرفع قلبه عن وقته ثم یجود علیه الحق سبحانه فیه لرجوعه عن فترته و افاقته عن سکرته فلا یرال تصفو حاله الی ان یقرب من الوصال و یرتقی الی ذروة الکمال فعند ذلک یقول بلسان الحال:

مازلت انزل من و دادك منزلاً
تتحیر الالباب عند نزوله

۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «ان اصحاب الجنة اليوم في شغل» بهشتیان آنروز در ناپرداختند،
«فاكهون»^(۵۵)، شادان و نازان میوه خواران.

«هم واز واجهم في ظلال» ایشان و جفتان ایشان در زیر سایه ها اند،
«على الارائك متكئون»^(۵۶) بر تختهای آراسته و بر حجله های تکیه زده.

«لهم فيها فاكهة» ایشانراست دران هر میوه، «ولهم ما يدعون»^(۵۷)
وایشانراست هر چه آرزو کنند و خواهند.

«سلام قولاً» سلامی بگفتار، «من رب رحيم»^(۵۸)، از خداوند مهربان
که خود گوید.

«وامتازوا اليوم ايها المجرمون»^(۵۹) و گویند فراقان که از هم جدا شوید^(۱)
امروز ای ناکر ویدگان.

«الم اعهد اليكم يا بني آدم» نه پیمان بستم باشما ای فرزندان آدم، «ان
لا تعبدوا الشيطان» که دیو پرستید، «انه لكم عدو مبين»^(۶۰) که او شما
را دشمنی آشکار است؟

«وان اعدوني» و [نه پیمان بستم باشما که] مرا پرستید «هذا صراط
مستقيم»^(۶۱)، که راه راست اینست؟

«ولقد اضل منكم» بدرستی که بیراه کرد از شما، «جبالاً كثيراً» گروهانی
انبوه، «افلم تكونوا تعقلون»^(۶۲)، خرد نداشتید [که دیو بدشمن نداشتید]؟

«هذه جهنم التي كنتم توعدون»^(۶۳)، این آن دوزخ است که شمارا می گفتند
و وعده میدادند.

« اصلوها اليوم »، باتش آن در شوید^(۱) امروز، « بما کتتم تکفرون^(۹۴) »، بآن که کافر شدید و ناسپاس.

« اليوم نختم علی افواههم »، آروز مهر نهیم بر دهانهای ایشان، « و تکلمنا ایدیههم » و دستهای ایشان با ما بسخن آید، « و تشهد ارجلهم » و پایهای ایشان برایشان گواهی دهد، « بما کانوا یکسبون^(۹۵) »، بآنچه میکردند
 « ولو نشاء لطمسنا علی اعینهم » ما اگر خواهیم چشمهای ایشان ناپیدا کنیم
 « فاستبقوا الصراط » تا آنکه راه کنند، « فانی یبصرون^(۹۶) » هرگز چون فراراه بینند؟

« ولو نشاء لمسخناهم علی مکاتهم » و اگر ما خواهیم ایشانرا صورت بگردانیم
 بر جای خویش، « فما استطاعوا مضیا و لای رجعون^(۹۷) »، تا نه از پیش توانند که روند
 و نه از پس.

« و من نمره » و هر کرا عمر دراز دهیم، « نکهه فی الخلق » خلق وی
 بر گردانیم پس، « افلا یعقلون^(۹۸) »، در نمی یابند؟

« و ما علمناه الشعر » ما ویرا شعر نیاموختیم، « و ما ینبغی له » و او را
 خود نزد شعر گفتن [و از وی بنه آید آن]، « ان هو الا ذکر » [آنچه او میآورد]
 نیست آن مگر یادی [از خداوند]، « و قرآن مبین^(۹۹) »، و قرآنی آشکارا پیدا کننده.
 « لینذر من کان حیا » تا بیم نماید و آگاه کند هر که زنده دل بود،
 « و یحق القول علی الکافرین^(۱۰۰) »، و عذاب واجب شود بر ناگرویدگان.

« اولم یروا انا خلقنا لهم » نمی بینند که بیافریدیم ما ایشانرا، « مما عملت
 ایدینا » را آنچه ما کردیم و آفریدیم، « انعاماً » چهار پایان شتران و گاوان و گوسپندان
 « فهم لها مالکون^(۱۰۱) » تا ایشان رازیر دست میدارند و با ایشان می توانند.

« و ذل لنا هالهم » و آن چهار پایان نرم کردیم ایشانرا، « فمنها رکوبهم »

ازان لختی بر نشسته‌نی اند؛ بران می‌نشینند، «و منها یا کلون»^(۷۳)، و ازان لختی خوردنی اند ازان می‌خورند.

«و لهم فیها منافع و هشارب» و ایشانرا دران سود هاست و بکار آمدها، «افلا یشکرون»^(۷۴)، بازادی نیند و سپاس داری نکنند [باین نعمت که ما ایشانرا دادیم]؟

«و اتخذوا من دون الله آلهة» کافران فرود از الله خدایان گرفتند، «لعلهم ینصرون»^(۷۴)، تا ایشانرا بکار آیند و یاری دهند.

«لا یتصیعون نصرهم» یاری دادن ایشان نتوانند، «و هم لهم جند محضون»^(۷۵)، این کافران فردا بتان را سیاهی اند حاضر کرده [و بهم کردنی در دوزخ] «فلا یحزنک قولهم» سخن ایشانانده کن مداردترا، «اذا نعلم ما یسررون و ما یعلنون»^(۷۶)، که آنچه می‌گویند بر ما پوشیده نیست، میدانیم آنچه نهان میدارند و آنچه آشکارا میدارند.

«اولم یرالانسان» نمی‌بیند این مردم، «انا خلقناه من نطفة» که ما بیافرینیم او را از نطفه بی، «فاذا هو خصیم مبین»^(۷۷)، آنکه با ما خصمی کند خصم آشکارا.

«و ضرب لنا مثلا» مارا مثل زد [و مارا با خود در ناتوانی هم سانی]^(۱) ساخت [در سخن]، «ونسی خلقه» و آفرینش او [که اول آفریدیم و خود نبود] فراموش کرد، «قال من یحیی العظام» گفت آن کیست که استخوان را زنده خواهد کرد؟ «وهی رمیم»^(۷۸)، و آن ریزیده و تباه گشته.

«قل یحییها» گوی زنده کند آن استخوانهای پوسیده تباه گشته، «الذی انشاها اول مرة» او که بیافرید نخست بار آنرا، «وهو بکل خلق علیم»^(۷۹)، و او بهمه آفریده بی و همه آفرینش داناست

«الذی جعل لکم» آن خدائی که شما را کرد و آفرید، «من الشجر الاخضر

ناراً» از درخت سبز آتشی، «فاذا انتم منه توقدون»^(۸۰)، که تا شما ازان آتش می فروزید.

«اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر» نیست آنکس که آسمان و زمین آفرید توانا، «علی ان یخلق مثلهم» بران که چون ایشانرا آفریند؟ «بلی و هو الخلاق العلیم»^(۸۱) آری اوست آن آفرید کار آسان آفرین دانا، «انما امره» فرمان او آنست، «اذا اراد شیئاً» که چیزی خواهد که بود، «ان یقول له کن فیکون»^(۸۲) آنرا گوید که باش و می بود «فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء» پاکی و بی عیبی او را که بنست اوست پادشاهی همه چیز، «والیه ترجعون»^(۸۳) و باز گشت همگان با اوست.

النوبة الثانية

قوله تعالى : ان اصحاب الجنة اليوم فی شغلٍ فاکهون - ابن کثیر و نافع و ابو عمرو «فی شغلٍ» مخفف خوانند و باقی قراء مثقل خوانند، و هماغتان مثل السحت و السحت، و تفسیر «شغل» بقول ابن عباس افتضاض ابکار است. مصطفی علیه الصلوة و السلام در تفسیر این آیه گفته : «ان احدهم لیفتض فی الغداة الواحدة مائة عذراء» قال : «ففی هذا شغلهم». و قال عكرمة : فتكون الشهوة فی اخریهن كالشهوة فی اولیهن و كلما افتضها رجعت علی حالها عذراء. و قال : جاء رجلٌ الی النبی (ص) فقال : یا رسول الله انفضی الی نساءنا فی الجنة کما نفضی الیهن فی الدنیا؟ قال : «والذی نفسی بیده ان المؤمن لیفضی فی الیوم الواحد الی الف عذراء». گفته اند که در صحبت بهشتیان منی و مندی و فضولات نباشد چنانک در دنیا، بلی لذت صحبت آن باشد که زیر هرتار موئی یک قطره عرق بیاید که رنگ رنگ عرق بود و بوی بوی مشک. و عن عبد الله و هب قال : ان فی الجنة غرفة یقال لها العالیة فیها حوراء یقال لها الغنجة اذا اراد ولی الله ان یأتیها تیها جبرئیل فآذنها فقامت علی اطرافها معها اربعة آلاف وصیفة یجمعن اذ یالها و ذوائبها یبخرنها

بمجامر بلانار. کلبی گفت: «فی شغل» یعنی عَمّافیه اهل التار، ای لایهّمهم امرهم فلا یذکر ونهم، معنی آنست که: بهشتیانرا چندان ناز و نعیم بود که ایشانرا پروای اهل دوزخ نبوده خبر ایشان پرسند نه پرداخت آن دارند که نام ایشان برند. و گفته اند: قومی غاصیان امت ۱ حمد در عرصات قیامت بمانند از دوزخ رسته و بهشت نارسیده، ربّ العزة با ایشان خطاب کند که اهل دوزخ در عذاب و سخط ما گرفتاراند و از محنت خویش با کس نپردازند و اهل بهشت در ناز و نعیم غرق اند و بانعام و افضال ما مشغول، ایشانرا چندان شغل است دران ناز و نعیم خویش که بادیگری نمی پردازند، فذلك قوله: «فی شغل» فاکهون، آنکه گوید: عبادی چون از هر دو فریق بازماندید، اینک من باشما رحمت کردم و شمارا آمرزیدم. ابن کيسان گفت: شغل ایشان در بهشت زیارت یکدیگر است این بزیارت آن می رود و آن بزیارت این می آید، وقتی پیغامبران بزیارت صدیقان و اولیا و علما روند، وقتی صدیقان و اولیا و علما بزیارت پیغامبران روند، وقتی همه بهم جمع شوند بزیارت در گاه عزت و حضرت الهیت روند. و فی الخبر عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی (ص) قال: «انّ اهل الجنة یزورون ربهم عزوجل فی کلّ یوم جمعة فی رمال الکافور و اقربهم منه مجلساً اسرعهم الیه یوم الجمعة و ابکرهم غدوّاً». وعن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله (ص): «بینما اهل الجنة علی خیول من یاقوت و سروجها من ذهب و لجامها من ذهب یتحدّثون تحت ظلّ الشجرة عن الدنیا اذ اتاهم آت عن ربهم عزوجل ان اجیبوا ربکم فینزلون عن خیولهم الی کتب من مسک ابیض اتیح منابر من ذهب و منار من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من یاقوت و منابر من فضة فیجلسون علیها فیقول الجبار جلّ جلاله: مرحباً بخلقی وزوّاری و اهل اطاعتی اطعموهم فیطعمونهم طعاماً ما طعموا قبله مثله فی الجنة ثمّ یقول جلّ جلاله: مرحباً بخلقی وزوّاری و اهل طاعتی اسقوهم فیسقونهم شراباً ما شرّبوا مثله فی الجنة قطّ، ثمّ یقول جلّ جلاله: مرحباً بخلقی وزوّاری و اهل طاعتی البسوهم فیلبسونهم ثیاباً ما لبسوا مثلاً قطّ فی الجنة ثمّ یقول تبارک و تعالی: مرحباً بخلقی وزوّاری و اهل طاعتی عطّروهم فیعطّرونهم بعطر ما عطّروا بمثله فی الجنة

قطّ، ثم يقول : مرحباً بتخلقی وزوّاری واهل طاعتی اكلوا و شربوا و کسوا و عطّروا و احقولی ان اتجلی لهم فیتجلی لهم تبارک و تعالیٰ فینظرون الی وجهه عزوجل فیغشا هم من نوره مالوا ان الله عزوجل قضی ان لا یموتوا لاحترقوا ثم یقال لهم ارجعوا الی منازلکم فیرجعون الی منازلهم و قد خفوا علی ازواجهم بماغشیهم من نوره تبارک و تعالیٰ فیقول لهم ازواجهم لقد خرجتم من عندنا بصورة ورجعتم الینا بغيرها فیقولون تجلی لنا ربنا عزوجل فنظرنا الیه . و قال بعض المفسرین : قوله « فی شغل فاکهون » یعنی فی ضیافة الله عزوجل و سیاق الحدیث الذی آوردناه يدل علیه . خدایر اغزوجل دو ضیافت است مر بندگان را یکی اندر ربض بهشت بیرون بهشت و یکی اندر بهشت و شرح این دو ضیافت از پیش رفت .

قوله : « فاکهون » و « فکهون » لغتان مثل الحاذر و الحذر و المعنی ناعمون فرحون . وقیل : الفاکه کثیر الفاکهة کاللات بن و التامر ، قال الشاعر :

و دعوتنی و زعت ائـ_____ک لابن فی الضیف تامر^(۱)

والفکه الذی یتناول الفاکهة او الطعام، قوله : « هم و ازواجهم فی ظلال » - قرأ حمزة و الکسائی : « فی ظلل » بضمّ الظاء من غیر الف جمع ظلّة . و قرأه العامة « فی ظلال » بالالف و کسر الظاء علی جمع ظلّ ، نظیره قوله : « و ندخلهم ظلاًّ ظلیلاً » « ودائیة علیهم ظلالها » . معنی آنستکه : ایشان و جفتان ایشان در زیر سایه ها اند ، همانست که فرمود : « فی ظلّ ممدود » . و اگر « ظلل » خوانی معنی آنستکه : ایشان و جفتان ایشان در سایه و ان ها اند بنها و خیمه ها که از بهر ایشان ساخته اند ، در بهشت خیمه ها است از مر و ارید سپید چهار فرسنگ در چهار فرسنگ آن خیمه زده شصت میل ارتفاع آن و دران خیمه سریرها و تختها نهاده هر تختی سیصد گز ارتفاع آن ، بهشتی چون خواهد که بران تخت شود تخت بزمین پهن باز شود تا بهشتی آسان بیرنج بران تخت شود ، اینست که رب العالمین فرمود : « علی الارآئک ممّکئون » یعنی علی السرر فی الحجال . و احدتها اریکه ، قال ثعلب : لا تكون اریکه حتی تكون علیها حجال . وقیل : هی الوسائد و الفرش ، « ممّکئون » ای - جالسون . وقیل : « ممّکئون » ذروا تکاة .

۱ - این بیت از خطیّه متوفی ۵۹ هجری است .

«لهم فيها فاكهة» ولهم ما يدعون، یعنی ما یتمنون، تقول: ادع علی، ای - تمنّ و قيل: «يدعون» يفتعلون من الدعاء، ای - لهم فيها ما يدعون الله به. و قيل: للمؤمنين في الجنة ما يدعون في الدنيا من الثواب و الدرجات فيها وينكره الكافرون.

«سلام» قولاً من ربّ رحيم، - گفته اند: آرزوی بهشتیان سلام خداوند رحيم است، معنی هر دو آیت درهم بسته و «سلام» بدل «ما يدعون» است، میگوید: ایشانراست هرچه آرزو کنند و آرزوی ایشان - لام است، یعنی لهم سلام يقول الله قولاً ایشان را آرزوی سلام است و ایشانراست آن سلام که آرزوی ایشانست، سلامی که از گفتار خداوند مهربان است نه واسطه درمیان و نه آنجا سفر و ترجمانست. گفته اند: معنی سلام آنست که سلمتم عبادي من الحرقه و الفرقة، و آنچه گفت: «من ربّ رحيم» اشارت رحمت درین موضع آنست که ایشانرا برحمت خویش قوت و طاقت دهد تا بیواسطه کلام حق بشنوند و دیدار وی به بینند و ایشانرا دهشت و حیرت نبود. روی جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): «بيننا اهل الجنة في نعيمهم اذ سطع لهم نور فرفعوا رؤسهم فاذا الرب عز وجل قد اشرف عليهم من فوقهم فقال: السلام عليكم يا اهل الجنة فذلك قوله: «سلام» قولاً من ربّ رحيم» - فينظر اليهم و ينظرون اليه فلا يلتفتون الى شيء من النعيم ماداموا ينظرون اليه حتى يحتجب فيبقى نوره و يركته عليهم في ديارهم.

«وامتازوا اليوم ايها المجرمون» القول ها هنا مضمّر، التأويل: ويقال للكفار: «امتازوا اليوم» یعنی تمیزوا من المؤمنين. و في معناه قوله تعالى: «يصدعون» «يتفرقون» «فريق في الجنة وفريق في السعير» «وجعلنا بينهم موبقاً» قال قتادة: معناه اعتزلوا عن كلّ خير. و قال الصدي: ای - كونوا على حدة. وقال الضحاك: ان لكل كافر في النار بيتاً يدخل فيه ويردم بابه بالنار فيكون فيه ابد الآبدین لا يرى ولا يرى، وكان النبي (ص) كثيراً يقول: «اللهم اني اعوذ بك من النار ويل لاهل النار».

قوله: «الم اعهد اليكم» ای - الم آمرکم، الم اوصيکم «يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان» عبادة الشيطان طاعته، و كذلك تأويل قوله تعالى: «اتخذوا احبارهم و

رهبانهم ارباباً، یعنی اطاعوهم فی الباطل . و قيل : معناه ان لا تعبدوا الاصنام ، فاضاف الى الشيطان لانهم عبدوها بامرہ فكأنهم عبدوه ، والمراد بالعهد ما عهد اليهم فی قوله : « واذ اخذ ربك من بنى آدم... » الآية . و قيل : « الم اعهد اليكم » بارسال الرسل وانزال الكتب ؟ يقول الله لهم هذا يوم القيمة ، و يحتمل ان يكون هذا من خطاب الله تعالى عباده فی الدنيا ، « انه لكم عدو مبين » ظاهر العداوة .

« وان اعبدوني » اطيعوني و « حدوني » « هذا صراط مستقيم » دين قيم .
 « ولقد اضل منكم جبلاً كثيراً » - نافع و عاصم « جبلاً » بكسر جيم و باو تشديد لام خوانند ، يعقوب بضم جيم و باو تشديد لام . ابن عامر و ابو عمرو بضم جيم و سکون با . باقى قرأ بضم جيم و باو تخفيف لام . و الجبل - جمع الجبلّة ، و الجبل جمع الجمع و الجبل بالتخفيف جمع جبيل ، و كلها لغات منهاها الخلق و الجماعة ، اى - خلقاً كثيراً جبيله اى - خلقه . معنى آنست که شيطان از شما گروهانى انبوه پيراه کرد، و اين بر طريق تسبب است ، يعنى سار الشيطان سبباً لضلالتهم ، كقوله تعالى للاصنام « رب انهن اضللن كثيراً من الناس » ، و بحقيقت هدايت و ضلالت و رشد و غوايت از خداست تعالى و تقدس .
 « افلم تكونوا تعقلون » - استفهام تقرير على تركهم الانتفاع بالعقل . و قيل :
 « افلم تكونوا تعقلون » ما اتاكم من هلاك الامم الخالية بطاعة ابليس .

و يقال لهم لما دنوا من النار : « هذه جهنم التى كنتم توعدون » بهافى الدنيا .
 « اصلوها اليوم » ادخلوها و الزموها و ذوقوا حرها « بما كنتم تكفرون » - قال ابو هريرة : اوقدت النار الف عام فابيضت ثم اوقدت الف عام فاحمرت ثم اوقدت الف عام فاسودت فهى سوداء كالليل المظلم .

« اليوم نختم على افواههم » - روز قيامت عمل كافران بر كافران عرضه كنند و صحيفه هاى كرد كار ايشان بايشان نمايند آن رسوائيهها بينند و کرده ها بر مثال كوههاى عظيم، انكار كنند و خصومت در كيرند و بر فرشتگان دعوى دروغ كنند گویند : ما اين كه در صحيفه هاست نه کرده ايم و عمل ما نيست و الله ربنا ما كنا مشركين ، همسايمان بر ايشان كواهى دهند ، همسايمانرا دروغ زن كيرند ، اهل و عشيرت كواهى دهند و ايشانرا نيز

دروع زن گیرند ، پس رب العالمین مهر بر دهنهای ایشان نهد و جوارح ایشان بسخن آرد تا بر کرده های ایشان گواهی دهند ، اینست که رب العزة فرمود : « اليوم نختم علی افواههم وتكلمنا ایدیهم » . و اول چیزی از اعضای ایشان که گواهی دهد استخوان ران چپ بود لقول النبی (ص) : « ان اول عظم من الانسان ينطق يوم یختم علی الافواه فخذنه من رجله الشمال » ، و قال (ص) : « انکم تدعون يوم القيمة مقدمة افواهکم بالقدام ای مشددة فاؤل ما یسئل عن احد کم فخذنه و کفه » . و روی انهم یقولون لجوارحهم : ماشهادتکن هذه و عنکن کنا نناضل ، ای نجادل . و فی کیفیة هذا الکلام قولان : احدهما ان الله یمکنها من الکلام و یمجل لها خلقة تصلح للنطق ، والثانی ان المتکلم هو الله سبحانه الا انه یسمع من جهتها فنسب الیها . و فی الخبر عن جابر بن عبد الله قال : لما رجعت مهاجرة البحر قال رسول الله (ص) : « الاتحدثونی با شجب ما رأیتهم بارض الحبشة قالوا بینما نحن جلوس اذ مرّت علینا عجوز من رها بنتهم تحمل علی رأسها قلعة من ماء فمرّت بقتی منهم فجعل احدی یدیہ بین کتفیهما ثم دفعها فخرّت علی رکبتیهما فانکسرت قلتها فلما ارتفعت المفتت الیه فقالت سوف تعلم یا غدر ^(۱) اذا وضع الله الكرسي و جمع الاولین والآخرین و تکلمت الایدی والارجل بما كانوا یکسبون سوف تعلم کیف امری و امرک فقال رسول الله (ص) : « صدقت ثم صدقت کیف یقدّس الله قوماً لا یؤخذ من شدیدهم لضعیفهم .

« ولونشاء لطمسنا علی اعینهم فاستبقوا الصراط فاننی یبصرون » - قال ابن عباس معناه : لونشاء لفقأنا ^(۲) اعین ضالّتهم فاعمینا هم عن غیّهم و حولنا ابصارهم من الضلالة الی الهدی فابصروا رشدهم « فاننی یبصرون » ؟ ولم نفعل ذلك بهم . معنی آنست که : اگر ما خواهیم دیده ضلالت ایشان بر کنیم و هدایت دهیم تا راه بینند و براه راست روند ، آنکه فرمود : « فاننی یبصرون » ولم افعل ذلك بهم . چون فرا راه بینند و این نکردم با ایشان . زجاج گفت : معنی آنست که : ما اگر خواهیم ایشانرا نابینا کنیم تا از راه بر کردند ، و اگر این کنیم از کجا بینائی یابند و چون فرا راه بینند ؟

« ولونشاء لمسخناهم علی مکاتهم » - قرأ ابو بکر : « علی مکاناتهم » یعنی :

۱ - غدد (بضم اول و فتح دوم) بمعنی غادر . ۲ - فقأنا = قلعنا .

لو نشاء جعلنا هم فردةً و خنازیر فی منازلهم - اگر خواهیم ایشانرا صورت گردانیم با کپیان و خوکان تا بر جای خویش بر منزل خویش می باشند . و قيل لو نشاء لجعلنا هم حجارةً علی المکان ، ای - ساعتئذ لا یستطیعون الذهاب ولا الرجوع ، و المکان و المکانة واحد . و قيل: لو نشاء لاقعدناهم عن ارجلهم فلا یقدرون علی ذهاب ولا رجوع . و قيل: فما استطاعوا مضیا ، ای - ماقدروا ان یجاوزوا تکذیبهم ، و لا یرجعون ، ای - لا یتوبون .

« و من نعمه ننکسه فی الخلق » ای - من اطلنا عمره رددناه الی ازل العمر شبّه الصبی فی اول الخلق و قيل: « ننکسه فی الخلق » ای - نصیره الی الضعف بعد القوة والی نقصان بعد الزیادة . « ننکسه » بضمّ نون اول و فتح دیم و تشدید کاف قراءت عاصم و حمزه است ، باقی بفتح نون اول و اسکان نون دوم و ضمّ کاف و تخفیف خوانند .

« افلا یعقلون » بتاء مخاطبه قراءت نافع و ابن عامر و یعقوب است ، باقی بیا خوانند . میگوید : هر کرا عمر دراز دهیم ؛ خلق وی بر گردانیم به پس ؛ و او را بشبه کودکان بازداریم ، یعنی که پس از زیادت او را نقصان دهیم و پس از قوت او را ضعف دهیم ، همانست که دران آیت فرمود : « الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفاً و شیبة ... » . و قال سفیان : اذا بلغ الرجل ثمانین سنة تغیر جسمه . « افلا یعقلون » فیهتبروا و یعلموا ان الذی قدر علی تصریف احوال الانسان یقدر علی البعث بعد الموت .

« و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له » - این جواب مشرکان قریش است که میگفتند: رسول خدا شاعر است و آنچه میگوید و میخواند شعر است ، و ذلك فی قوله تعالی : « ام یقولون شاعر » نترّص به رب المنون » « ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون » . رب العالمین فرمود : ما او را شعر نیاموختیم و او شاعر نیست ، شعر که متن شبهت آرد و در وی شبهت نیست و در گفتار وی تهمت نیست « و ما هو علی الغیب بظنین » ای - بمتهم او در هر چه خبر داد از غیب متهم نیست و پیغام که آورده جز وحی پاک نیست « ان هو الا وحی یوحی » . « و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له » .

روی عن الحسن ان النبی (ص) کان یتمثّل بهذا البیت : کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا . فقال ابو بکر : یا نبی الله انما

قال الشاعر : كفى الشيب والاسلام للمرء ناهيا . ثم قال ابو بكر او عمر اشهد انك رسول الله يقول الله عز وجل : « وما علمناه الشعر وما ينبغي له » . و عن قتادة قال : بلغني ان عائشة سئلت : هل كان النبي (ص) يتمثل بشيء من الشعر ؟ قالت : كان الشعر ابغض الحديث اليه ، قالت : ولم يتمثل بشيء من الشعر الا بيت اخي بني قيس طرفه :
 سبدي لك الايام ما كنت جاهلاً و يأتيك بالاخبار من لم تزود^(۱)
 فجعل يقول (ص) : و يأتيك من لم تزود بالاخبار . فقال ابو بكر : ليس هكذا الشعر انما هو : و يأتيك بالاخبار من لم تزود ، فقال (ص) : « ما علمت الشعر و ما ينبغي لي » .
 « ان هو ، يعني القرآن « الذاكر » ، اي - موعظة « و قرآن مبين » ، فيه الفرائض والحدود و الاحكام .

« لينذر » - قرأ اهل المدينة و الشام و يعقوب : « لتنذر » بتاء المخاطبة و كذلك في الاحقاف وافقهم ابن كثير في الاحقاف ، اي - لتنذرا محمد . و قرأ الآخرون بالياء ، اي - لينذر القرآن « من كان حياً » يعني مؤمناً حتى القلب لان الكافر كالميت في انه لا يتدبر ولا يتفكر . « ويحق القول على الكافرين » اي - تجب حجة العذاب على الكافرين . « حتى » اينجا بمعنى عاقل و مؤمن است و خصه بالذكر لانتقاعه به كقوله :
 « انما تنذر من اتبع الذكر » . و معنى آنست كه : تو کسی را توانی كه آگاه کنی كه عاقل بود و مؤمن تا سخن در يابد و انذار تو در دل وی اثر کند و پند تو وی را سود دهد ، اما كافر و جاهل دلهاى مرده دارند و در شمار مردگان اند ؛ نه پند تو ایشان را سود دارد نه انذار تو در دل ایشان اثر کند ، اين حكم مادر ازل كرديم و در لوح چنان نبشتيم كه زنده دلان را پند تو سود دارد و بر مرده دلان عذاب ما واجب آيد ، اينست كه رب العزة فرمود : « ويحق القول على الكافرين » اي - يجب العذاب على الكافرين - واجب شد و درست گشت بر كافران سخن الله در ازل كه اهل عذاب اند .

« اولم يروا اننا خلقنا لهم ممّا عملت ايدينا » اي - تولينا خلقها بايدينا من غير اعانة احد ، و ذكر الايدي ها هنا يفيد ان الله تعالى خلقها بذاته سبحانه من غير واسطة .
 معنى خلق بحقيقت آفريدن است ؛ از نيست هست كردن و از نبود بود آوردن و از آغاز نو

۱- اين شعر از معلقه طرفه بن العبد بن سفيان البكري است .

ساختن، و حقیقت این فعل جز کرد کار قدیم و خداوند حکیم را نیست که کمال قدرت و حکمت و جلال عزت جزویرا نیست . و در قرآن خلق بچند معنی بیاید : خلق است بمعنی تصویر کفوله : « و اذ تخلق من الطین » ای - تسویر ، و خلق است بمعنی دروغ کفوله : « و تخلقون افکاً » و خلق است بمعنی دین کفوله : « لا تبدل لخلق الله » ای - لدینه، و خلق است بمعنی ابداع و اختراع کفوله : « خلقکم من نفس واحدة » و کفوله : اولم یروا انّا خلقنا لهم ممّا عملت ایدینا - قال القتیبی : « الایدی » هاهنا القدرة والقوة و قوله : « عملت ایدینا » حکایت عن الفعل وان لم یباشر الفعل بالید ، هذا کفوله : جرى بناء هذه القنطرة و هذا القصر على یدی فلان . و فی الخبر : « علی الیدما اخذت حتی تؤدّیه فالامانة مؤداة وان لم تباشر بالید » . و تقول : مالی فی ید فلان ، والیتیم تحت ید القیم فالید یکنی بها عن الملكة والضبط .

« انعاماً فهم لها مالکون » ضابطون قاهرون، ای - لم نخلق الانعام وحشیة نافرة من بنی آدم لا یقدرون علی ضبطها بل هی مسخرة لهم ، وهی قوله : « و ذللنا لهم » سخرناها لهم ، « فمنها رکوبهم » - الرکوب والرکوبة - ما یرکب من الابل ، و كذلك الحلوب والحلوبة ما یحلب منها بالهآء و یحذف الهآء وقیل : الرکوب جمع والرکوبة واحد . « و منها یاکلون » ای - سخرناها لهم لیرکبوا ظهرها و یاأکلوا لحمها . « ولهم فیها منافع و مشارب » - المنافع الاصواف و الاوبار و الاشعار و الاولاد ، و المشارب اللبن ، « افلا یشکرون » - استفهام بمعنی الامر .

« واتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ینصرون » یعنی لعل اصنامهم تنصرهم اذا حاربهم امر و تمنعهم من ذلك و لا یكون ذلك قط .

« لا یتطیعون نصرهم » و منعهم من العذب ، « و هم لهم جند محضون » ای - الکفار جند للاصنام یغضبون لها و یحضرونها فی الدنیا هی لا تسوق الیهم خیراً و لا یتطیع لهم نصرأ . وقیل : هذا فی الآخرة یؤتی بکلّ معبود من دون الله و معه اتباعه الذین عبدوه کأنهم جند محضون فی النار .

« فلا یجزئک قولهم » - فیه قولان : احدهما قولهم فی الله ان له شریکاً وولداً ، « انا نعلم ما یسرّون و ما یعلنون » فنجازیهم علی اقوالهم و افعالهم ، و الثانی قولهم فیک

یا محمد اِنَّكَ شاعرٌ ومجنونٌ وساحرٌ . وقیل : « قواہم » ای - تهدیدہم اِیّاك بالقتل و وعیدہم ، « اَنَا نَعْلَمُ مَا یَسْرُوْنَ وَمَا یَعْلَنُوْنَ ، فَتَحُولُ بَیْنَكَ وَبَیْنَهُمْ .

« اولم یر الانسان اَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نَظْفَةٍ فَاذَا هُوَ خَصِیْمٌ مُبِیْنٌ » جدل بالباطل مبین بین الخصومة ، یعنی اَنَّهُ مَخْلُوقٌ مِنْ نَظْفَةٍ ثُمَّ یَخَاصِمُ فَكِیْفَ لَا یَتَفَكَّرُ فِی بَدْوِ خَلْقِهِ حَتّٰی یدَعِ الخصومة - نمی بینند مردم کہ ما بیافریدیم او را از آبی مہدن در قراری مکن ، چہل روز او را در طور نطفہ نگہ داشتیم تا علقہ کشت و آنکہ در طور علقہ چہل روز بداشتیم تا مضغہ کشت . مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود : « اَنّ خَلْقَ اَحَدِکُمْ یَجْمَعُ فِی بَطْنِ اُمِّہٖ اَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً ثُمَّ یَکُونُ عَلَقَةً مِّثْلَ ذَٰلِکَ ثُمَّ یَکُونُ مَضْغَةً مِّثْلَ ذَٰلِکَ ثُمَّ یمِیْتُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اِلَیْہِ مُلْکًا بِاَرْبَعِ کَلِمَاتٍ فِیَقُولُ : اَکْتُبْ اَجَلَهُ وَرِزْقَهُ وَشَقٰیْہُ اَوْ سَعِیدَہُ . » آنکہ تقطیع ہیکل او وصورت شخص او در ظہور آوردیم و او را کسوت بشریت پوشانیدیم و از آن قرار مکن باین فضای رحیب آوردیم و از پستان پراز خون او را شیر صافی دادیم و بعقل و فہم و سمع و بصر و دل و جان او را بیاراستیم و بقبض و بطش و مشی و حرکات او را قوّت دادیم ، با این ہمہ نعمت و کرامت کہ باوی کردیم و ازان نطفہ باین رتبہ رسانیدیم ہمی با ما خصمی کند ، اینست کہ رب العالمین فرمود : « فَاذَا هُوَ خَصِیْمٌ مُبِیْنٌ » - خصیم درین موضع اَبِیْ بَنِیْ خَلْفِ الْجَمْحِیّ است و ابن آیت در شأن وی آمدہ ، استخوانی ریزیدہ کهن گشتہ برداشت ، گفت : یا محمد اتری یحیی اللّٰہُ ہذا بعد ما رَمَمَ ؟ فقال علیہ الصلوٰۃ والسلام : نعم و یمِیْتُکَ و یدْخُلُکَ النَّارَ ، فانزل اللّٰہُ تَعَالٰی ہذہ الْاٰیَاتِ .

« وَضَرَبَ لَنَا مِثْلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ » ای - خَلَقْنَا اِیَّاهُ ، مصدرٌ مضاف الی الْمَفْعُولِ « قَالَ مَنْ یَحِیُّ الْعِظَامَ وَہِیْ رَمِیمٌ » - یقال : رَمَمَ الشَّیْءَ وَرَمَمْتِہُ فَہِیْ رَمِیمٌ ، کَفَّ خَضِیبٌ وَعِینٌ کَحِیلٌ .

« قُلْ یَحِیِّہَا الَّذِیْ اَنْشَاہَا » خَلَقَهَا « اَوَّلَ مَرَّةٍ » اِبْتَدَاؤٌ حِیْنَ وَجَدَ ، « وَہُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ » لَا یَخْفٰی عَلَیْہِ اَجْزَاؤُہُ وَاِنْ تَفَرَّقَتْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ فِیَجْمَعُہُ وَیَعِیدُہُ خَلْقًا کَمَا کَانَ یَقَالُ الْعِلْمُ هَاہُنَا مُشْتَمِلٌ عَلٰی سَعَةِ الْاِقْتِدَارِ عَلٰی الْاَمْرِ فَاِنَّ الْعِلْمَ بِالْخَلْقِ اعْجَبٌ مِنَ الْقُدْرَةِ عَلٰی الْخَلْقِ .

«الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً» - قال ابن عباس : هما شجرتان يقال لأحديهما المرخ و للآخرى العفار فمن أراد منهم النار قطع غصنين مثل السواكين و هما خضراوان يقطر منهما الماء فيستحق المرخ و هو ذكرٌ على العفار و هي اثنى فخرج منهما النار بأذن الله ، و تقول العرب : في كَلِّ شجرة نارٌ و استمجد المرخ و العفار^(۱) . و يقال : في كَلِّ عود نار الاعود العناب و الشجريد كَرٌّ و يؤنث ، فقی قوله : « ومنه شجرة فيه تسمون » مذکرٌ ، و فی قوله : « من شجرة من زقوم فمالئون منها البطون » مؤنث . « فاذا انتم منه تو قدون » ای - تقدحون و توفدون النار من ذلك الشجر ، این آیت از روی اشارت حجت است بر منکران بعث ، آن خداوند که آتش در درخت سبز بیاورد قادر است که زندگی در استخوان پوسیده ریزیده بیافریند و بروی دشوار نیاید و قدرت بروی تنگ نبود .

پس در حجت بیفزود و آفرینش آسمان و زمین برایشان حجت آورد فرمود : «الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» - قرأ يعقوب : « يقدر ، بالياء على الفعل ، ای - يقدر على ان يخلق مثلهم ، ثم قال : « بلى ، ای - قل بلى هو قادرٌ على ذلك اذ ليس له جوابٌ غير ذلك ، «وهو الخلاق» يخلق خلقاً بعد خلق ، «العليم» بجميع ما خلق .

«انما امره اذا اراد شيئاً» - فرمان او آنست که چون چیزی خواهد که بود ، «ان يصر الله» ای - لذلك الشيء «کن فيكون» ای - فهو يكون عنى ما قدر و اراد آن چیز را بگوید که : باش ، هر چند که آن چیز حاضر نبود اما معلوم حق بود و آنچه معلوم حق است در حاضر است و خطا در روی نیست . در بعضی اخبار است که حق جل جلاله فرمود : «ان حوادث ما حدث عطايي كلام و عذابى كلام و اذا اردت شيئاً فانما اقول له کن فيكون» . « فسبحان الذى بیده ملکوت کُلّ شیء » - کلمة تعظیم است و اجلال حق جل جلاله و تنزیه و تقدیس وی ازان که در قدرت وی نقصانی آید یا از عجز و عیب در وی نشانی بود ، و الملكوت هو الملك با بلغ الالفاظ فلا يكون الله وحده . و در قرآن سبحان بدو معنی آید : یکی بمعنی تنزیه ، دیگر بمعنی تعجب ، آنچه بمعنی تنزیه است با ذات

۱- استمجد المرخ والعفار = استکثرا من النار (قاموس المحيط)

احدیّت گردد جلّ جلاله ، و آنچه بمعنی تعجب است با افعال وی گردد عزّ شأنه ، تنزیه آنست که فرمود : سبحان ربّك ربّ العزة عمّا یصفون ، « سبحان هو الغنی » ، « سبحانه ان یكون له ولد » ، « سبحانه و تعالی عمّا یقولون علّوا کبراً » و هم ازین باب است حکایت از قول موسی و عیسی و یونس : « سبحانک تبت الیک » ، « سبحانک ما یمکون لی ان اقول ما لیس لی بحق » ، « سبحانک انّی کنت من الظّالمین » و آنچه بمعنی تعجب است : « سبحان الذی سخرّ لنا هذا » ، « سبحان الذی خلق الأزواج کلّها » ، « سبحان الذی اسری بعبده » ، و هم ازین باب است : « سبحانه اذا قضی امرأ » ، « فسبحان الذی بیده ملکوت کلّ شیء » . پاکى و بی عیبى خداى را که بدست اوست و بداشت او پادشاهى همه چیز ، « و الیه ترجعون » و باز گشت همه خلق با اوست و باز گشت همه کار با خواست او و باز گشت هر بودنى با حکم او ، و قیل : « و الیه ترجعون » اما الى الجنة و اما الى النار .

اگر کسی خواهد که او را بسطی باشد در سخن از روى وعظ و تذکیر درین سورة یس مفرد جمعی کرده ام آنرا تحصیل کند که تفسیر بیش ازین احتمال نکند و نسق تفسیر بگذاشتن شرط نیست ،

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « انّ اصحاب الجنة ادرم فی شغل فاکهون » . و کیع بن الجراح گفت : شغل ایشان در بهشت سماع است ، همانست که جای دیگر فرمود : « فهم فی روضة یجبرون » « انتم و ازواجکم تجبرون » ، « هذا الخبر هو السماع فی الجنة » ، بنده مؤمن در بهشت آرزوی سماع کند ، ربّ العزّة اسرافیل را فرستد تا بر جانب راست وی بیستد و قرآن خواندن گیرد ، داود بر چپ وی بایستد زبور خواندن گیرد ، بنده سماع همی کند تا وقت وی خوش گردد ، جان وی فرا سماع آید ، دل وی فرا نشاط آید ، سرّ وی فرا کار آید ، از تن زبان ماند و بس ، از دل نشان ماند و بس ، از جان عیان ماند و بس ، تن در وجد واله شود ، دل در شهود مستهلک شود ، جان در وجود مستغرق گردد ، دیده آرزوی دیدار ذوالجلال کند ، دل آرزوی شراب طهور کند ، جان آرزوی سماع حق کند ، ربّ العزة

پرده جلال بردارد ، دیدار بنماید ، بنده را بجام شراب بنوازد ، طه و یس خواندن گیرد
جان بنده آنکه بحقیقت در سماع آید . ای جوانمرد ! از تن سماع نیاید که در بند برتری
است ، از دل سماع نیاید که ره گزیری است ، سماع سماع جانست که نه ایدری است .
تن سماع نکند که از خود بدرد است ، دل سماع نکند که روز گردد است ، جان سماع
کند که فرد را فرداست .

جوینده تو همچو تو فردی باید آزاد زهر علت و دردی باید
و گفته اند : شغل بهشتیان ده چیز است : ملکی که در و عزل نه ، جوانی که با او پیری
نه ، صحتی بر دوام که با او بیماری نه ، عزّی پیوسته که با او ذلّ نه ، راحتی که با او
شدّت نه ، نعمتی که با او محنت نه ، بقائی که با او فنا نه ، حیوتی که با او مرگ نه ، رضائی
که با او سخط نه ، انسی که با او وحشت نه .

پیر طریقت گفت : این شغل عامّه مؤمنان است که مصطفی (ص) در حق ایشان
گفته : « اکثر اهل الجنة البله » . اما مقربان مملکت و خواصّ حضرت مشاهدت از
مطالعه شهود و استغراق وجودیک لحظه با نعیم بهشت نپردازند ، بزبان حال همی گویند :
روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید

چون خلائق از عرصات قیامت بروند ، ایشان بر جای بمانند و نروند ، فرمان
آید که شما نیز ببهشت روید و ناز و نعیم بهشت بینید ، گویند کجا رویم که آنچه مقصود
است ما را خود اینجا حاضر است پیر بوعلی سیاه گفت : او را کسانی اند که اگر يك لحظه شان
بی او میباید بود ؛ زهره هاشان آب گردد ، اوصالشان بندند از هم جدا شود .
امیر اله قوه نین علی (ع) فرمود : « لو حجت عنه ساعة لمت » .

« لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون ، سلام قولاً من رب رحيم » - سلام خداوند
کریم ببنده ضعیف دو ضرب است : یکی بسفیر و واسطه ، یکی بی سفیر و بی واسطه . اما آنچه
بواسطه است اوّل سلام مصطفی است ، و ذلك فی قوله : « و اذا جاءك الذين يؤمنون
بآياتنا فقل سلام علیکم » ای محمد چون مؤمنان بر تو آیند و نواخت ما طلبند ، تو

بنیابت ما بر ایشان سلام کن و بگویی: « کتب ربکم علی نفسه الرحمة » ، باز چون روزگار
 حیوة بنده برسد و برید مرگ در رسد در آن دم زدن باز پسین ملک الموت را فرمان آید که
 تو برید حضرت مائی و در گاه مائی بفرمان ما قبض روح بنده همی کنی ، نخست او را
 شربت شادی ده و مرهمی بر دل خسته وی نه بروی سلام کن و نعمت بر وی تمام کن .
 اینست که رب العزة فرمود: « تحیتهم يوم یلقونه سلامٌ و اعدّ لهم اجرًا کریمًا » . آن
 فرشتگان دیگر که اعوان ملک الموت اند چون آن نواخت و کرامت بینند ، همه گویند:
 « سلامٌ علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون » . ای بنده مؤمن بخوش دلی و دیعت جان
 تسلیم کردی نوشت باد و سلام و درود مر ترا باد از سرای حکم قدم در ساحت بهشت نه
 که کار کارتست و دولت دولت تو. و از آن پس چون از حساب و کتاب و دیوان قیامت فارغ
 شود بدر بهشت رسد ، رضوان او را استقبال کند گوید: « سلامٌ علیکم طبتم فادخلوها
 خالدین » . سلام و درود بر شما خوش گشتید و خوش آمدید و پاک زندگی کردید ، اکنون
 در روید درین سرای جاودان و ناز و نعیم بیکران و از آن پس که در بهشت اندر غرفه
 خویش آرام گیرد ، فرستادگان ملک آیندو او رامزده دهند و سلام رسانند گویند: « سلامٌ
 علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار » . چون گوش بنده از شنیدن سلام واسطه پر شود و از
 درود فرشتگان سیر گردد ، آرزوی دیدار و کلام و سلام حق کند گوید بزبان افتقار در
 حالت انکسار بر بساط انبساط که: ای معدن ناز من نیاز من تا کی؟ ای شغل جان من
 این شغل جان من تا کی؟ ای هم راز دل من این انتظار دل من تا کی؟ ای ساقی سر من
 این تشنگی من تا کی؟ ای مشهود جان من این خبر پرسیدن من تا کی؟ خداوندا! موجود
 دل عارفانی ، در ذکر یگانه، آرزوی جان مشتاقانی ، در وجود یگانه، هیچ روی آن دارد
 خداوندا که دیدار بنمائی و خود سلام کنی برین بنده . فیتجلی الله عزوجل ویقول :
 « سلامٌ علیکم یا اهل الجنة » فذلك قوله : « سلامٌ قولاً من رب رحیم » .

قوله تعالی: « الیوم نختم علی افواههم .. » الآية - گفته اند: همچنان که اندام

دشمن گواهی دهد بر دشمن بر کرده های بد؛ اندام دوست هم گواهی دهد دوست را بر

کرده های نیک در آثار آورده اند که بنده مؤمن را خطاب آید که چه آوردی ؟ بنده شرم دارد که گوید چندین نماز و چندین صدقات و خیرات رب العزة دست وی بسخن آرد تا گوید : چندین صدقه داد ، پای وی گوید : چندین نماز کرد ، انگشتان وی گواهی دهند بر تسبیحات و تهلیلات . قال النبی (ص) لبعض النساء : « علیکن بالتسبیح و التهلیل و اعتدن بالانافل فانهنّ مسئولات مستنطقات » . آن یکتاموی مژگان چشم بنده را گواهی دهد ، بقول الله تعالی : « تکلمی یا شعرة جفن عین عبدی فا حتجی عن عبدی » ای موی مژگان چشم بنده مؤمن من بیار حجّت از بهر بنده من ، گوید : بار خدایا گواهی دهم که از بیم عقوبت تو و در آرزوی دیدار تو بسیار گریست ، الله گوید : راست میگوئی و من می دیدم ، آنکه گوید : این بنده را بگواهی يك تا موی آمرزیدم و منادی ندا کند هذا عتیق الله بشعرة ، این سخن گفتن اندامهای بنده ازان غیبه است که بر خسر آدمی پوشیده است و برخواست الله سوال است و در توان وی آنرا جای است ، نادر یافته پذیرفته و آنرا کردن نهاده ، وهم ازین باب است که فردا زمین بر بنده گواهی بر کردار وی دهد ، و ذلك فی قوله : « یومئذٍ تحدّث اخبارها ، ای - تشهد علی کلّ عبد وامة بما عمل علی ظهرها وهم ازین باب است که الله در قرآن دوزخ را خشم گفت « تکاد تمیز من الغیظ » ، و آسمان و زمین که الله را پاسخ داد : « قالتا اتینا طائمین » ، همچنین تسبیح جمادات و چیزها که جان ندارد چون صحرا و کوه و دریا و درختان و باد و باران و امثال آن ؛ این همه آنست که عقل می پذیرد و دل ازان می شورد و دین آنرا می پذیرد و الله آنرا گواهی میدهد مؤمنان بجان و دل قبول میکنند و نادر یافته می پذیرند کما قال تعالی : « امرنا سلم رب العالمین » .

قوله : « ومن نعمره ننکسه فی الخلق » - این آیت بندگانرا تنبیهی است عظیم و بیدار کردن ایشان از خواب غفلت ، یعنی که خود را دریا بید و روز کار جوانی و قوت بغنیمت دارید و عمل کنید پیش از آن که نتوانید . قال النبی (ص) : « اغتتم خمساً قبل خمس : شبابک قبل هرمک و صحّتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و حیوتک قبل

موتك و فراغك قبل شغلك . پس اگر روز کار جوانی ضایع کند و در عمل تقصیر کند بر سر پیری و عجز عذری باز خواهند نمود. قال النبی (ص) : « اذا بلغ الرجل تسعين سنة غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و كتب اسير الله فی الارض و شفع فی اهل بيته ، و اذا بلغ مائة سنة استجی الله عزوجل منه ان يحاسبه . »

« و ما علمناه الشعر و ما ينبغي له ان هو الاذكر و قرآن مبين » - اشارت آیت آنست که این قرآن نه بر اوزان اشعار عرب است نه مشابه سخن آفریدگان ، معجزه **مصطفی** است و برهان نبوت و رسالت وی ، هر پیغامبری که آمد برهان نبوت وی از راه دیده ها در آمد و برهان نبوت محمد عربی از راه دلم در آمد ، هر پیغامبری را معجزه بی ظاهر دادند : معجزه ابراهیم آتش بود که ویرا نسوخت و همچون بستان کشت ، معجزه موسی عصا وید بیضا بود ، معجزه عیسی احیاء موتی بود ، اینهمه ظاهر بود محل اطلاع دیده ها ، معجزه **مصطفی عربی** بوستان دوستان باصفوت بود ، گلستان مستان شربت محبت بود « بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم » ، بلی **مصطفی** را معجزات بسیار بود که محل اطلاع دیده ها بود چون انشقاق قمر و تسبیح حجر و کلام ذاب و اسلام ضب و غیر آن . اما مقصود آنست که موسی تحدی بعصا کرد ، عیسی تحدی باحیاء موتی کرد ، **مصطفی** صلوات الله و سلامه علیه تحدی بکلام الله کرد : « فاتوا بسورة من مثله » ، عصای موسی هر چند که درو صنعت ربانی تعبیه بود از درخت عوسج بود ، و دم عیسی هر چند که درو لطف الهی تعبیه بود اما و دیعت سینه بشر بود ، ای محمد تو که میروی دمی و چوبی باخود مبر ، چوب بابت خران باشد و دم نصیب بیماران ، تو صفت قدیم ما قرآن مجید ما باخود بهر تا معجزه تو صفت ما بود نه صفت بشر . کافران چون عاجز ماندند از مثل این قرآن آوردن ، زبان طعن درو کشیدند یکی میگفت : « سحر مستمر » ، دیگری می گفت : « اساطیر الاولین » ، ان هذا الا افك افتريه ، و **مصطفی** را شاعر خواندند و ساحر و کاذب تارب العزة تسکین دل وی آیت فرستاد که : « فلا يحزنك قولهم » ای - تکذیبهم و اذاهم - ای محمد نباید که سخن بیگانگان

و دشمنان ترا اندهکن دارد ، اگر ایشان ترا دروغ زن میدارند و نبوت تو گواهی می‌دهند ترا چه بایک؟ من که خداوندم ترا گواهی میدهم که ، حمد رسول الله اگر ایشان ترا بطعن می‌گویند اجیر و فقیر است ، من میگویم بشیر و نذیر است ، اگر ایشان می‌گویند یتیم و صنبور^(۱) است ، من میگویم شفا و رحمت و نور است . ای محمد از گفتار دشمنان چرا اندهکن شوی ؟ ترا این شادی نه بس که همه عالم مرا می‌ستایند و من ترا می‌ستایم « یا ایها النبی » انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً « الایة همه عالم ثنای من می‌گویند و من ثنای تو میگویم که « ان الله و ملائکته يصلون علی النبی » همه رضای من می‌جویند و من رضای تو میجویم که « ولسوف يعطیک ربک فترضی » همه عالم قسم بمن یاد میکنند و من قسم بتو یاد میکنم که « لعمرک » ، بر پیشانی عرش نبشته : « محمد رسول الله » ، بر کرسی نبشته : « محمد حبیب الله » ، بر لوح نبشته : « محمد صفی الله » ، بر لوای حمد نبشته : « محمد خیرة الله » .

ای محمد اینجهانی و آن جهانی نیستی

لاجرم اینجا نداری صدر و آنجا مژگا

هر کجا کام تو آمد افتخار آرد زمین

هر کجا کام تو آمد انقیاد آرد سما

والضحی میخوان و میدان قصد آن چندان حسود

والضحی میخوان و می بین شکر آن چندان عطا

۱ - الصنبور: مرد فرد بی برادر و فرزند و ضعیف و خوار و بی مونس و بی یار

ومنه الحدیث : کانت قریش تقول ان محمداً صنبور ، ای - لا ولد له ولا اخ . (منتهی الارب)

۳۷ - سورة الصافات (مکیه)

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« والصافات صفاً ^(۱) » بفرشته‌گان پرستندگان او قطار قطار ^(۱) .

« فالزّاجرات زجراً ^(۲) » بآیتهای قرآن که باز زندست از بدیها .

« فالتالیات ذکرآ ^(۳) » بخوانند گان سخن خداوند عزوجل .

« انّ الهکم لواحد ^(۴) » که خداوند شما یکی است .

« ربّ السموات والارض وما بینهما » خداوند آسمانها و زمینها و هر چه میان

آن ، « و ربّ المشارق ^(۵) » و خداوند مشرق و مغرب ^(۲) آفتاب .

« انا زینا السماء الدّینا » ما یا راستیم آسمان دنیا را ، « بزینة الکواکب ^(۶) »

بآرایش ستارگان .

« وحفظاً من کل شیطانٍ ماردٍ ^(۷) » آن ستارگان نگاه داشت کردیم و کوشیدن ^(۳)

از هر دیوی ستنبه شوخ .

« لایسمعون الی الملاء الاعلی » نمی‌نیوشند بآن گروهان زبرین ، « و یقذفون

من کل جانبٍ ^(۸) » و می اندازند ایشان را از هر سوی .

« دحوراً » براندن ایشان [از درهای آسمان] ، « ولهم عذابٌ واصب ^(۹) »

وایشانراست عذابی پیوسته همیشه .

۱- نسخه الف : کنار کنار . ۲- نسخه ج : مشرقهای . ۳- در فارسی گوش بمعنی

حفظ و محافظت آمده (برهان قاطع)

« ۱۰ لا من خطف الخطفة » مگر که دیوی سخن دزد سخنی رباید، [از زبان فرشته] ، « فاتبعه شهاب ثاقب »^(۱۰) در پی او نشیندشاخی آتش درفشان^(۱) سوزان. « فاستفتهم » پرس از ایشان ، « اھم اشد خلقاً » که ایشان سخت تراند بر آفرید کار در آفرینش [بنزدیک ایشان] « ام من خلقنا » یا او که بیافریدیم [از نبود] ، « اتا خلقنا هم من طین لازب »^(۱۱) ما بیافریدیم ایشانرا [از کسی که اورا بیافریدیم] از کلی دوسنده^(۲) .

« بل عجت » شکفت می آید ترا [از آنچه ایشان دروغ زن میگیرند] ، « ویسخر و ن »^(۱۲) و افسوس میدارند بر تو و سست می فرادارند ترا . « واذا ذکرنا » و چون ایشانرا پند دهند و در یاد ایشان دهند ، « لایذکرون »^(۱۳) یاد نکنند و پند نپذیرند .

« واذاراً و آية » و آنکه که نشانی بینند از نشانهای [استواری تو] ، « یستخرون »^(۱۴) یکدیگر را بر سخریت می خوانند . « وقالوا ان هذا الا سحر مبين »^(۱۵) و آن نشانرا میگویند نیست این مگر جادوئی آشکارا .

« انذا متنا و کنا تراباً و عظاماً » باش ما آنکه که خاک گردیم و استخوان ، « اننا لمبعوثون »^(۱۶) آو آباؤنا الا و لون^(۱۷) ، ما با پدران پیشینان ما برانگیختنی ایم؟ « قل نعم و انتم ذاخرون »^(۱۸) ، کوی « نعم » آری برانگیختنی اید و شما درمانده و کم آمده .

« فانما هی زجرة واحدة فاذا هم ينظرون »^(۱۹) چنین بود جز ازین نه يك راندن بود که ایشان زنده می شوند می نگرند .

« و قالوا یا ویلنا » و میگویند ای هلاکا بر ما و تفریغ ، « هذا یوم الدین »^(۲۰)

۱- نسخه الف : دروشان [= درخشان] ۲- دوسنده بروزن دوزنده بمعنی چسبنده

باشد و کل چسبنده را نیز گویند (برها قاطع)

آنک این روز شمار و پاداش .

« هذا يوم النصل » [ایشانرا گویند] این آن روز کار بر گزاردن است ،
« الذی کنتم به تکذبون »^(۲۱) ، آن روز که شما بدروغ می داشتید و می گفتید که
دروغ است .

« احشروا الذین ظلموا وازواجهم » فراهم آرید ایشانرا که بر خود ستم
کردند و همسران ایشانرا ، « وما کانوا یعبدون »^(۲۲) من دون الله ، و هر چه
می پرستیدند فرود از الله ، « فاهدوهم الی صراط الجحیم »^(۲۳) و ایشانرا فراسر راه
دروغ دهید .

النوبة الثانية

این سوره و الصفات صد و هشتاد و دو آیت است و هشتصد کلمه و سه هزار و
هشتصد و بیست و شش حرف جمله به مکه فرو آمد باتفاق مفسران آنرا مکی شمرند
و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر چهار آیت ، ازان چهار هر دو آیت متلاصق
یکدیگر ، یکی : « و تول عنهم حتی حین و ابصر هم فسوف یبصرون » دیگر : « و تول
عنهم حتی حین و ابصر فسوف یبصرون » این چهار آیت بآیت سیف منسوخ اند . و در بیان
سبب این سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی علیه الصلوة و السلام قال :
« من قرأ و الصفات أعطی من الاجر عشر حسنات بعدد کل جنی و شیطان و تباعدت
منه مرده الشیاطین و بری من الشک و شهد له حافظاه يوم القيمة انه کان مؤمناً بالمرسلین » .
فوله : « و الصفات صفًا » - ابن عباس گفت : فرشتگان اند که در آسمان
خدا یرا می پرستند صفها بر کشیده همچنان که در دنیا نماز گران صفها بر کشند .
همانست که در آخر سوره فرمود : « و اننا لنحن الصّافون » ، جائی دیگر فرمود :
« يوم يقوم الروح و الملكة صفًا » و جاء ربک و الملك صفًا - روی جابر بن سمره
قال قال رسول الله (ص) : « الا تصفون الملكة عند ربهم » ؟ قلنا و کیف تصف الملكة

عند ربهم؟ قال: «يَتَمَوْنَ الصُّفوفَ المقَدِّمَهُ وَيَتَرَاوُونَ»^(١) في الصَّف، وكان عمر بن الخطاب إذا اراد ان يفتتح بالناس الصلوة قال: استووا تقدّم يا فلان تاخر يا فلان ان الله عز وجل يرى لكم بالملئكة اسوة يقول: «والصّافات صفا». وقيل: هم الملائكة تصف اجنحتها في الهواء واقفة حتى يأمرها الله بما يريد. وقيل: هي الطير دليله قوله تعالى: «والطير صافات»، والصّف ترتيب الجمع على خط كالصّف في الصلوة.

قوله: فالزّاجرات زجراً، يعنى الملائكة تزجر السحاب وتسوقه الى حيث امر الله. بفرشتگان که می رانند و باران را فراهم می آرند تا آنجا که فرمان الله بود. و قید: هی زواجر القرآن یعنی آیات النّواهی تنهی عن المحظورات و تزجر عن الفبیح.

«فالتّاليات ذكراً» هم الملائكة يتلون كتاب الله على الانبياء. وقيل: هم جماعة قرآء القرآن. وقيل: المراد بالثلثة الغزاة كقوله: «والعاديات ضبحاً» وهم الصّافات في الحرب الزاجرات للمكفّار التّاليات لذكر الله بالتّسبيح والتّكبير والتّهليل. الصّاف - واحد، والصّافات جمع الصّافة والزجر - الصّرف عن الشيء بخوف و تخويف. والتّلاوة - القراءة والتلو. الاتباع. وقيل: فيه اضمار، يعنى ورب الصّافات والزّاجرات والتّاليات. قرأ ابو عمرو وحمزة كلّهن بالادغام، وقرأ الباقر بالظهار. جواب مشرکان قریش است که گفتند: «اجعل الآلهة الهأ واحداً» - اين مرد خدايان را همه با يکى آورد، رب العالمين قسم ياد کرد باين سه چيز تعظيم و تشريف آن سه چيز که خداوند شما يکى است «ان الهکم لواحد». آنکه فرمود: رب السموات والارض و ما بينهما و رب المشارق يعنى مشارق الشمس و مغاربها في الصيف والشتاء، مائة و ثمانون مشرقاً و مائة و ثمانون مغرباً فنزلت الشمس منها كلّ منزل في السنّة مرتين مرة في الصيف صاعدة و مرة في الشتاء منحدرة، كلّ يوم لها مشرق و مغرب لاتنزلهما في السنّة الا مرتين واما قوله: «رب المشرقين و رب المغربين»، فالمشرقان مشرق الشمس اطول يوم من السنّة و مشرقها اقصر يوم منها و المغربان مغرب الشمس اطول يوم من السنّة.

١- تراصوا في الصف = تلاصقوا و انضموا (قاموس المحيط)

ومغربها اقصر يوم منها . واما قوله: ربّ المشرق والمغرب، فهو افق شروق الشمس و افق غروبها .

«انا زيننا السماء الدنيا» - تأنيث الادنى وهي التي تدنو امن الارض ، «زيننا الكواكب» - قرأ عاصم برواية ابي بكر : «زيننا» منوثة «الكواكب» نصباً ، اي - بتزييننا الكواكب . وقرأ حمزة وحفص «زيننا» منوثة «الكواكب» خفضاً على البدل ، اي - بتزيينها بالكواكب ، يعنى زينناها بالكواكب . وقرأ الآخرون : «زيننا الكواكب» بلاتنوين على الاضافة . قال ابن عباس : معناه بضوء الكواكب .

«و حفظاً» اي - وحفظناها حفظاً . وقيل : جعلناها الكواكب حفظاً ، «من كسل شيطانٍ ماردٍ» اي - متمردٍ خالٍ عن الخير خبيثٍ .

«لا يسمعون الى الملاء الاعلى» اي - الى كلام الملاء الاعلى وهم الملائكة ، وتقديره : ان لا يسمعوا اي . لئلا يسمعوا ، فلما حذف ان رفع الفعل و عداه بالي ؛ لانه في معنى الاصغاء . وقيل : سمعت اليه بمعنى صرفت الى جهته سمعى . قرأ حمزة والكسائي و حفص : «يسمعون» بتشديد السين والميم ، اي - يتسمعون فادغمت التاء في السين . وقرأ الآخرون : «يسمعون» باسكان السين وتخفيف الميم من سمع يسمع والمعنى لا يستطيعون الاستماع الى الملاء الاعلى .

«و يقذفون من كل جانبٍ دحوراً» - اين سخن را دو وجه است يکى آنست که مى اندازند ايشان را از هر سوى . ديگر وجه : آتش بايشان مى اندازند از هر سوى ، تقول : قذفت الشيء اي - طرحته ، و قذفته بحجرٍ رميت اليه حجراً ومنه قذفه بالفجور . «دحوراً» مصدر من غير لفظ الفعل الاول اي - يقذفون قذفاً . وقيل : فعله مضمّر تقديره : ويدحرون دحوراً ، اي - يبعدون عن مجالس الملائكة . وقيل «دحوراً» جمع دحرٍ وهو ما يرمى به فيكون تقديره بدحور فحذف لجارٍ ونصب . وقرأ بعضهم : «يقذفون» بفتح اليا وكسر الدال يعنى الملائكة يقذفون الشياطين بالشهب فيكون تفسيراً «للازجرات زجراً» .
«ولهم عذابٌ واصبٌ» اي - الشياطين عذابٌ دائمٌ والمواصبة والمواظبة سوءٌ

و تاويله: ان كلّ شيطانٍ ادر كه الشّهب لم تفارقه ناره ابدأ. و قيل: «عذابٌ واصلٌ» اى -
موجع من الوصل .

«الا من خطف الخطفة» اى - الا مسترق يختطف كلمة من لسان ملك مسارقة
فيزيد فيها اكاذيب «فاتبعه» اى - لحقه «شهابٌ ثاقبٌ» كوكبٌ مضى قوياً لا يخطئه
فاذا قذفوا احترقوا. و قيل: تصيبهم آفة فلا يعودون . و قيل: لا يقتلون بالشّهب بل يحرسون
بذلك فلا يرجع ولهذا لا يمتنع غيره عن ذلك . و قيل: تصيبهم مرّة و يسلمون مرّة فصاروا
فى ذلك كراكب السفينة فى البحر للتجارة قال عطاء : سمي النجم الذّى يرمى به الشياطين
ثاقباً لانه يثقبهم .

«فاستقتم» يعنى قريشاً «اهم اشدّ خلقاً» استفهام بمعنى التقرير اى - اهم اشدّ
على الخالق فى الاعادة ام آدم فى الانشاء و الابتداء «انا خلقناهم من طين» يعنى
خلقناهم من آدم و خلقنا آدم من طين . و قيل: «ام من خلقنا» يعنى ام الخالية و
التقدير: ام خلقنا قبلهم و سواهم ، اى - هؤلاء ليسوا باحكم خلقاً من غيرهم من الامم
وقد اهلكناهم بذنوبهم فما الذى يؤمن هؤلاء من العذاب . قال الحسن فى جماعة «ام
من خلقنا» يريد السموات و الارض و الجبال كقوله: «لخلق السموات و الارض اكبرُ
من خلق الناس» فيكون «من» حينئذٍ لازدواج الكلام .

ثم ذكر خلق الانسان فقال: «انا خلقناهم من طينٍ لازبٍ» اى - جيدٌ حرٌّ لاصقٌ
يعلق باليد لارمل فيه و اللازب اللازم و الباء بدلٌ من الميم مثل بكّة و مكّة و قال الشاعر:
فما ورق الدنيا بباقي لاهلها ولا شدة البلوى بضربة لازب

و قال مجاهدٌ و الضحاك: «من طينٍ لازبٍ» اى منتن .

«بل عجت و يسخرون» اى - عجت من تكذيبهم و هم يسخرون من تعجّبك
و قيل: عجت من انكارهم شأنك مع معاينتهم انشفاق القمر و آيات النبوة و اعجاز القرآن
و هو قوله عزّوجلّ: «وان كان كبر عليك اعراضهم» قرأ حمزة و الكسائي: «بل عجت»
بضمّ التاء و هى قرآءة ابن عباس و ابن مسعود: قال الحسين بن الفضل: المعجب من الله

اركان الشئ و تعظيمه و قيل: العجب من الله استعظامه ادعاهم عليه الشر كآء فقد يكون بمعنى الانكار والذم و قد يكون بمعنى الاستحسان والرضا كما جاء في الحديث : «عجب ربكم من شاب ليست له صبوة». وجاء في الحديث : «عجب ربكم من اللم و قنوطكم و سرعة اجابته ايّاكم». و قال (ص) : «عجب ربنا من اقوام يقادون الى الجنة بالسلاسل». و سئل جنيد عن هذه الآية فقال : ان الله تعالى لا يعجب من شئ و لكن الله وافق رسوله لما عجب رسوله.

فقال «وان تعجب فعجب قولهم» اي - هو كما يقوله ، والجملة ان العجب صفة من صفات الله عز وجل جاءت في الكتاب والسنة ، قال الله عز وجل في مواضع في القرآن : «كيف» و هو تعجب كقوله : «آلى» و هو تعجب كقوله : «فآنى يؤفكون» ، «آنى يصرفون» ، وسبيله سبيل سائر الصفات التي وردت في الكتاب والسنة لاتزال عن وجهها واسمها ولا تضرب لها الامثال و لا يقال فيها بالتوهم والرأى ولا تحمل على المعانى الوحشية الشاذة والمستحسن من العقول و لا يقال فيها لم ولا كيف ، معانيها اسماءها و تفسيرها ظواهرها وليس علينا في ذلك الا الافرار والتسليم والاذعان والتصديق والله اعلم .

قوله : «واذا ذكروا لا يذكرون» اي - اذا وعظوا بالقرآن لا يتعظون .
«واذا راوا آية يستسخرون» اي - يسخرون و هذه السين زائدة دخلت للمبالغة كما دخلت في الاستضحاك . وقيل : يستدعى بعضهم بعضاً الى ان يسخروا . الآية ، هاهنا انشقاق القمر .

«و قالوا ان هذا» اي - ما هذا الذي نراه «الاسحر مبين» اي - ظاهر .

«انذا متنا وكنا تراباً وعظاماً ائنا لمبعوثون» . «او آباؤنا» - قراءة نافع وابن عامر «او آباؤنا» بسكون واوست اينجا و در سورة الواقعة ، و در كلام تقديم و تأخير است يعنى : ائنا او آباؤنا الاولون لمبعوثون - باش آنكه كه ما خاك و استخوان گرديم ؛ ما يابدران پيشينان ما بر انكيختنى ايم ؟ باقى بفتح واو خوانند و معنى آنست كه : باش و پدران و پيشينان ما بر انكيختنى اند ؟

« قل نعم » تبعثون و آباؤکم « و انتم داخرون » صاغرون اذلاء علی زغم منکم .
 « فاما هی » ای - القيامة او نفخة القيامة « زجرة واحدة » صيحة واحدة « فاذا هم
 ينظرون » ای - احياء ينظرون : و قيل : ينتظرون امر الله فيهم الزجر السوق علی الغضب .
 و يروى ان اغضب ما يكون الله عز وجل حين ينفخ في نفخة البعث .
 « و قالوا يا ويلنا » معناه وجب لنا الويل والحزن ، و قيل : حل بنا اشد شيء
 نكرهه ، « هذا يوم الدين » . قيل : هو من تمام كلامهم ، ای - هذا يوم الجزاء الذي كنا
 ننكره . و قيل : تم الكلام علی قوله : « يا ويلنا » ثم قال الله : « هذا يوم الدين » .
 « هذا يوم الفصل » بين المحسن والمسيء « الذي كنتم به تكذبون » .
 « احشروا الذين ظلموا » ای - كفروا « وازواجهم » ای - نساءهم اللائي كن علي
 دينهم و قيل . اتباعهم . وقال ابن عباس : امثالهم و اضرابهم و نظر آههم الزاني مع الزاني
 و صاحب الخمر مع صاحب الخمر . و قال مقاتل : قرأهم من الشياطين كل كافر مع شيطانه
 فی سلسلة . « و ما كانوا يعبدون من دون الله » فی الدنيا یعنی الاصنام ليعذب بها الكفار ، « فاهدوهم »
 ای - ادعوهم و قيل دلوهم . و قيل : قدموهم ، و السابق يسمى الهادي و منه هادية الشاة
 لرقتها . « الى صراط الجحيم » ای - وسطها . و قيل : طريقها .

النوبة الثالثة

قوله : « بسم الله » اسم عزيز شفيع المذنبين جسوده ، بلاء المهيمين مقصوده ،
 ضياء الموحدين عهوده ، سلوة المحزونين ذكره ، حرفة المستمحين شكره ، كلمة عزيزة
 عز لسان ذكرها ، و اعز منه روح احبها ، و اعز منه سر شهدها ، ليس كل من قصدها
 وجدها ، ولا كل من وجدها بقي معها .

بنام او كه روح دلها مهر او ، آيين زبانها ذكر او ، بنام او كه سور گوشها گفتار او ،
 نور چشمها دیدار او ، بنام او كه ميعاد نواختها ضمان او ، آسایش جانها عیان او . بنام او
 كه منزل جوانمردان كوی او ، مقصود عارفان گفت و كوی او ، نسیم وصل دمان ازبوی او .

بوی تو باد سحر که بمن آرد صنما بنده باد سحر که زپی بوی توام.

خداوندا! عظیم شانی و همیشه مهربانی، قدیم احسان و روشن برهانی، هم نهانی
هم عیانی، از دیده ها نهانی و جانها را عیانی، نه بچیزی مانی تا گویم که چنانی، آنی
که خود گفتی و چنانك خود گفتی آنی.

رفیع القدر فی عزّ المكان کریم القول فی لطف البیان

قوله: «والصفات صفّا» - خداوندان تحقیق سخن گفته اند تا این صفّهای فریشتگان
کدام است، قومی گفتند: مراد باین جمله صفّهای فریشتگان است که عالم علوی بایشان
آراسته و هفت آسمان بایشان منور گشته، در هر آسمان از ایشان صنفی و در هر زمره
از ایشان وصفی: بعضی در مقام خدمت در شعار حرمت، بعضی در مقام هیبت در دثار
مراقبت، بعضی در حالت مجاهدت در تنسم ارواح مشاهدت. بعضی در جذب عشقی با
دوست در ناز، بعضی در سوق شوقی با حق در راز، بعضی در مهره مهری از فراق در کداز.
زجل تسبیح ایشان گوش فلک را کر گردانیده، تسبیح و تقدیس ایشان عالم قدس را معنبر
کرده، شعله انفاس ایشان ساحت عرش را منور کرده، همه در فضاء علی در ریاض رضا
نشسته، همه بر درگاه عزّت در حجب هیبت کمر بسته. در عبادت ایشان قصور نه، در
طاعت ایشان حسور نه، در خدمت ایشان فتور نه، «لا یعصون الله ما اوهام و يفعلون ما
یؤمرون». قومی گفتند: مراد باین صفّهای فریشتگان بیت المعمور است علی الخصوص
که در آسمان چهارم اند چنانك آدمیان اندرین مرکز غبرا هر سال روزی خانه کعبه
را زیارت کنند. سید مملکت کدخدای شریعت صدر انبیا و رسل صلوات الله و سلامه علیه
گفت: شب قرب و کرامت شب زلفت و الفت شب معراج که مادرین گلشن بلند خرام
کردیم، چون با آسمان چهارم رسیدیم بزیارت بیت المعمور رفتیم، اند هزار مقرب دیدیم
در جانب بیت المعمور همه از شربت وصل مست و مخمور از راست همی آمدند و طواف
همی کردند و لبیک می گفتند و بجانب چپ همی گذشتند گفتی عدد ایشان از عدد
اختران فروست و از شمار برك درختان زیادت، نه وهم ما شمار ایشان دانست، نه فهم

ما عدد ایشان دریافت ، گفتم : ای جبرئیل ایشان که اند و از کجا می آیند ؟ جبرئیل گفت : ای سید « وما یعلم جنود ربك الا هو » پنجاه هزار سالست تا همچنین می بینم يك ساعت ایشان را آرام نه ، هزاران از این جانب می آیند و می گذرند ، نه آنها که می آیند پیش ازین دیده ام ، و نه آنان که گذشته اند هرگز دیگرشان باز بینم ، ندانم که از کجا آیند ندانم تا از کجا شوند ، نه بدایت حال ایشان دانم نه نهایت کار ایشان شناسم . آری دوست ! عجب کاری و طرفه حالی که اینست . آسمانیان را روی فراسنگی و زمینیان را روی فراسنگی ، بدست عاشقان بیچاره چیست جز تك و پوی ، هزار شادی ببقای آن جوانمردان باد که جز از روی معشوق نسازند و جز با دوست مهره مهر نبازند .

یا من الی وجهه حجّی و معتمری	ان حجّ قوم الی ترب و احجار
لّیک لّیک عن قرب و عن بعد	سرّاً بسرّ و اضماراً باضمار
این جهان با آن جهان و هر چه هست	عاشقان را روی معشوق است و بس
گر نباشد قبله عالم مرا	قبله من کوی معشوق است و بس

« انّ الهمک لواحد » - قسم بدین صفاها یاد کرد که خداوند شما یکی است ، در ذات یکتا ، و در قدر بی نظیر ، و در صفات بی همتا ، نه او را بکس حاجت ، نه کس را بهرو حجت . ای سید ! من دانم که آن کافر ملحد مرا بسو کند باور ندارد و آن مؤمن موحد بی سو کند باور دارد ، سو کند یاد کنم تأکید و تأیید و تمهید را ، تعریف و تشریف را ، تا دوست می شنود بجان می نازد ، دشمن می شنود بدل می گدازد .

« ربّ السمّوات والارض و ما بینهما وربّ المشارق » - خداست که هفت آسمان و هفت زمین را آفرید کارونکه دار است ، مصوّر هر صورت و مزین هر نگارست ، بی شریک و بی شبیه و بی نظیر و بی یارست ، ببادوستان و فسادار و مؤمنان را دوست دارست ، « الله ولیّ الذین آمنوا » با عارفان کریم و با بندگان لطیف و نیکوکارست .

« الله لطیف بعباده » - از روی اشارت می گوید آفرید کار بی علت منم ، کرد کار بی آلت منم ، قهار بی حیل منم ، غفار بی مهلت منم ، ستار هر زلّت منم ، بیافرینم تا قدرت

بینی ، دوزخ بنمایم تا عقوبت بینی ، برصراط نکه دارم تا عنایت بینی ، کفایت پیامرزم تا فضل و رحمت بینی ، بجنت رسانم تا کرامت بینی ، برتخت نشانم تا عزت بینی ، شراب دهم تا لذت بینی ، سلام کنم تا تحیت بینی ، جلال جلال بردارم تا لقا و رؤیت بینی .

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى: « وقفوهم » باز دارید ایشانرا برپل صراط ، « انهم مسؤولون »^(۲۴) که ایشان پرسیدنی اند [تا ایشانرا بپرسیم] .

« مالکم لاتناصرون »^(۲۵) چیست شما را که یکدیگر را بکار نمی آئید امروز ، [نه پرستیده پرستگار را نه پرستگار پرستیده را]

« بل هم اليوم مستسلمون »^(۲۶) بلکه ایشان آروز خوشتن را افکنده اند^(۱) [و فرادست داد داده]

« و اقبل بعضهم على بعض يتساءلون »^(۲۷) روی فراوی یکدیگر کنند و یکدیگر را میگویند این چیست که با من کردی ؟

« قالوا » [کافران] گویند [مرشیاطین را :] « انکم کنتم تأتوننا عن الیمین »^(۲۸) شما راست از بزرگ ترسوی بر مادر آمدید بر گرامی ترسوی

« قالوا » [شیاطین] گویند : « بل لم تکنو مؤمنین »^(۲۹) بلکه شما خود بنه گرویدید .

« وما کان لنا علیکم سلطان » و ما را بر شما دست سی نبود ، « بل کنتم قوماً طاغین »^(۳۰) شما خود قومی بودید از اندازه در گذارنده .

« فحق علينا قول ربنا » درست شد سخن خداوند ما بر ما « اننا لذآلقون »^(۳۱) که ما هر دو گروه را چشنده عذاب می باید بود .

« فاغوینا کم انما کنّا غاویین »^(۳۲) شما را کثر راه کردیم که خود کثر راه بودیم .

« فَاِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ^(۴۳) » ، آن روز همه بدکاران در عذاب

انبارانند .

« اِنَّا كَذَلِكَ نَفْعِلُ بِالْمُجْرِمِينَ ^(۴۴) » ، چنین کنیم ما بابدکاران .

« اِنَّهُمْ كَانُوا اِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ » ، که ایشان آن بودند که چون

ایشانرا گفتند خدائی نیست مگر الله ، « يَسْتَكْبِرُونَ ^(۴۵) » از پذیرفتن آن کردن

می کشیدند .

« وَيَقُولُونَ » ، و می گفتند : « اِنَّا لَنَارُكُوا آلِهَتُنَا » ، باش ما پرسش خدایان

خویش بخواهیم گذاشت ؟ « لَشَاعِرٍ مُّجْنُونٍ ^(۴۶) » ، از بهر سخن سخن سازی دیوانه یی ؟!

« بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ » ، [شاعر و دیوانه نیست] بلکه سخن راست آورد ، « وَصَدَقَ

المرسلین ^(۴۷) » ، و پیغامبران پیشین را گواهی داد و استوار گرفت .

« اَنكُمْ لَذَآئِقُوا الْعَذَابِ الْاَلِيمِ ^(۴۸) » ، ایشانرا گویند شما را عذابی درد نمای

می باید چشید .

« وَ مَا تَجْزُونَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ^(۴۹) » ، و پاداش نخواهند داد شما را مگر

آنچه میکردید .

« اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمَخْلَصِينَ ^(۵۰) اُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ^(۵۱) » ، لکن بندگان

خدای که ایشانرا پاک کرده اند از بیگانگی ایشانند که ایشانراست رزقی معلوم نه ^(۱)

پوشیده ، بقیب .

« فَوَاكِهَ » ، آن رزق میوه هاست ، « وَهُمْ مَكْرُمُونَ ^(۵۲) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ^(۵۳) » ،

وایشان نواختگان اند در بهشت های ناز .

« عَلٰی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ ^(۵۴) » ، بر تختهای روی در روی .

« يَطَافُ عَلَيْهِمْ » ، میگردانند بر سرهای ایشان ، « بِكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ ^(۵۵) » ،

جامهای روان در جوی .

« يَضَاةً لِّلشَّارِبِينَ ^(۴۶) ، سَیِّد رَنَكْ خَوْش خَوَارِ آشَمَنَدگان ^(۱) را .
 « لَا فِیْهَا عُولٌ » در آن می و در آن مجلس شراب نه دزد سرست نه درد شکم ^(۲) نه نابکار .
 « وَلَا هُمْ عَنْهَا یَنْزِفُونَ ^(۴۷) » و نه هیچ ازان شراب در مانند [و نه مست شوند
 از عقل تهی] .

« وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ » و بنزدیک ایشان کنیزگانی فرو داشته چشمان
 و فروشکننده چشمان ، « عَیْنٌ ^(۴۸) » فراخ چشمان اند .
 « كَأَنَّهُنَّ بَیضٌ » چنانك كوئی ایشان در رَنَكْ خویش خایه اشتر مرغ اند ،
 « مَكْنُونٌ ^(۴۹) » نگه داشته و کوشیده نه دست بایشان رسیده نه کرد .
 « فَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ یَّتَسَاءَلُونَ ^(۵۰) » روی فرا روی کنند و از یکدیگر
 می پرسند .

« قَالَ قَاتِلْ مِنْهُمْ » کوبنده بی کوبید از ایشان : « اَتَنِیْ كَان لِّیْ قَرِیْنٌ ^(۵۱) »
 مرا یاری بود .

« یَقُولُ اِنَّكَ لَمِنَ الْمَصْدُقِّیْنَ ^(۵۲) » که میگفت مرا : باش تو از استوار
 گیرندگانی و از گرویدگانی ؟
 « اِذَا مَتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا » که آنکه که ما بمردیم و خاك کردیم و
 استخوان ،

« اِنَّا لَمَدِیْنُوْنَ ^(۵۳) » ما پاداش دادنی ایم و باما شمار کردنی ^(۲) ؟ !
 « قَالَ هَلْ اَنْتُمْ مُّطْلَعُونَ ^(۵۴) » الله فرماید شما بران قرین فرو نگرید .
 « فَاطْلَعُ » فرونگرد « فَرَّآهُ فِیْ سَوَاءِ الْجَحِیْمِ ^(۵) » او را بیند در میان آتش
 دوزخ .

« قَالَ تَاللّٰهِ اِنْ كُنتَ لَتُرْدِیْ ^(۵۶) » آن بهشتی کوبید بخدای که نزدیک بودی .
 تو که مرا هَلَكَ کردی ^(۴) و تَبَاهُ .

۱- آشمنندگان = آشامندگان ۲- نسخه الف : سکر ۳- نسخه ج : و یا شما
 کار کردانی ۴- نسخه الف : کردید .

«وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي، وَ اِگر نه نیکوکاری خداوند من بودی، لَکُنْتَ مِنَ الْمَحْضَرِّينَ»^(۵۷)
 من از حاضر کردگان بودمی^(۱) [در آتش] .

« اَفَمَا نَحْنُ بِمُتَتِّينَ »^(۵۸) ، باش ما بنخواهیم مرد پس زنده کردن ؟
 « اَلَا مَوْتُنَا الْاُولٰی » ، جز از مردن پیشین در دنیا . « وَا مَا نَحْنُ بِمَعْدٰیینَ »^(۵۹)
 و ما عذاب کردنی نیستیم .

« اِنَّ هٰذَا لَهٗوَ الْفَوْزِ الْعَظِیْمِ »^(۶۰) ، اینست پیروزی بزرگوار !
 « لَمَثَلْ هٰذَا فَلِیَعْمَلِ الْعَامِلُوْنَ »^(۶۱) ، این چنین را باد که کارگران کار کنند .
 « اَذٰلَکَ خَیْرٌ نَّزَلًا » ، آن حال به و جای و خورش ؟ « اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقٰوْمِ »^(۶۲)
 یا درخت زقوم ؟

« اِنَّا جَعَلْنٰهَا فِتْنَةً لِّلظَالِمِیْنَ »^(۶۳) ، ما درخت زقوم را آزمونی و دل شوری
 ناگرویدگان کردیم .

« اِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِیْ اَصْلِ الْجَحِیْمِ »^(۶۴) ، درختی است که آن بیرون می آید
 از میان آتش .

« طَاعَهَا کَاَنَّهُ رَؤُسُ الشَّیْطٰنِ »^(۶۵) ، خوشه های آن درخت در غلافها گونگی
 سرهای دیوان است [یاسرهای ماران] .

« فَاتَّهَمَ لَّا کُلُوْنَ مِنْهَا » ایشان میخورند از آن ، « فَمَا لَئِنْ مِنْهَا الْبَطُوْنَ »^(۶۶)
 شکمها پر میکنند از آن .

« ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ عَلَیْهَا لَشَوْبًا » و پس آنکه ایشانراست بر زبر آن زقوم که
 خوردند آمیختی ، « مِنْ حَمِیْمٍ »^(۶۷) ، از آب گرم که بران می آمیزند در شکمها .

« ثُمَّ اِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَآلِی الْجَحِیْمِ »^(۶۸) ، و آنکه باز گشت ایشان از خوردن زقوم
 و حمیم با آتش سوزنده است .

« اِنَّهُمْ اَلْفَوْا اَبَآءَهُمْ ضَالِّیْنَ »^(۶۹) ، ایشان پدران خویش را بیراهان یافتند .

« فہم علی آثارہم یہرعون ^(۷۰) »، ایشان بر پیہای پدران ہم بگمراہی می شتابند .

« ولقد ضلّ قبلہم » بدرستی کہ بیراہ بودند پیش از قریش « اکثر الاولین ^(۷۱) »، بیشتر پیشینان .

« ولقد ارسلنا فیہم منذرین ^(۷۲) » و فرستادیم ما برایشان آگاہ کنندگان .
« فانظر کیف کان عاقبۃ المنذرین ^(۷۳) » درنکر کہ چون بود سرانجام آگاہی دادگان .

« الاّ عباد اللہ المخلصین ^(۷۴) » مگر بندگان خدای پاک دلان .
« ولقدنا دینا نوح » خواند ما زانوح ، « فانعم المجیبون ^(۷۵) » ای نیک پاسخ کنندگان کہ ما بودیم او را !

« ونجیناہ و اہلہ » رہانیدیم او را و کسان او را « من الکرب العظیم ^(۷۶) »، از آن اندوہ بزرگ .

« و جعلنا ذرّیّۃ ہم الباقین ^(۷۷) » و نژاد او را از جہانیان و جہانداران کردیم .
« وترکنا اایہ فی الآخِرین ^(۷۸) » سلام علی نوح فی العالمین ^(۷۹) ،
کذاشتیم برو درود پسینان بر زبان جہانیان تا جہان بود میگویند : نوح علیہ السلام
« انا کذلک نجزی المحسنین ^(۸۰) » ما چنان پاداش دہیم چنوںکو کاران را .
« اِنَّہ من عبادنا المؤمنین ^(۸۱) » کہ او از بندگان گرویدگان ما بود .
« ثم اغرقنا الآخِرین ^(۸۲) » آنکہ دیگران را بآب بکشتیم .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « و قفّوہم انہم مسؤلون » - تقول : وقفندوقفناً فوقف و قوفاً ، ای -
احبسوہم ، قال المفسرون : لما سيقوا الى النار حبسوا عند الصراط لان السؤال عند الصراط .

مفسران گفتند : روز رستاخیز چون کافران را سوی دوزخ رانند ؛ ندا آید از جبار عالم بفرشتگان که « احبسوهم » باز دارید این کافران را بر پل صراط . بعضی مفسران گفتند که همه خلق را بر پل صراط باز دارند و از همه سؤال کنند چنانکه رب العزّة فرمود : « فو ربك لنسئلنهم اجمعين » . صراط هفت قطره است ثلثة صعود و ثلثة هبوط والذّابغة وسطها فی اعلى الصراط والله عزّوجلّ علی الفطرة العليا ثانى رجله يقول : وعزّتی لا یمرّ بی الیوم ظلم ظالم ، فذلك قوله تعالى : « ان ربك لبالمرصاد » . قال ابن عباس : یسئلون عن جميع اقوالهم و افعالهم . و روى عنه ایضاً : انهم یسئلون عن لا اله الا الله - ایشانرا پرسند از کلمه لا اله الا الله که حدّ آن چون شناختید و حقّ آن چون گزارش دهید ، و گزارش حقّ وی آنست که امرونی در آن بجای آرند و از محرّمات شرع بپرهیزند . **عمر خطاب** گفت : من قال لا اله الا الله فلیعرف حقّها . **حسن بصری** را پرسیدند : چه کوئی درین خبر که « من قال لا اله الا الله دخل الجنة » ؟ قال : لمن عرف حدّها و ادّی حقّها . ر عن **جابر بن عبد الله** قال : خطبنا رسول الله (ص) فقال فی خطبته « من جاء بلا اله الا الله لم یخلط معها غیرها و جبت له الجنة » ، فقام الیه **علی بن ابی طالب** علیه السلام و کان احبّ من قام الیه ذلک الیوم فی مسألة فقال : یا رسول الله بابی انت و امّی « ما لم یخلط معها غیرها » فسرّه لنا ، قال : « حبّاً للدّنیا و رضا بها و طلباً لها یقولون اقویل الانبیاء و یفعلون افعال الجبابرة فمن جاء بلا اله الا الله لیس فیها شیء من هذا و جبت له الجنة » وعن **ابن مسعود** قال قال النبی (ص) : « لا یزول قدما ابن آدم حتّی یسأل عن اربع خصال عن شبابه فیما ابلاه و عن عمره فیما افناه و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقّه و ماذا عمل فیما علم » . و عن **ابن عمر** قال قال رسول الله (ص) : « اذا کان یوم القیمة دعا الله عزّوجلّ بعبد من عبیده فیوقفه بین یدیه فیسأله عن جاهه کما یسأله عن ماله » . گفته اند : سؤال از کافران آنست که خازنان آتش ایشانرا گویند بر سبیل توبیخ و تفریع : « مالکم لاتنا صرون » - چیست شما را امروز که معبودان خود را نصرت نمی دهید چنانکه ایشانرا در دنیا نصرت می دادید ؟ و هاهی تحشر الی النار - آنک ایشانرا بدوزخ می برند

وايشانرا بكار نمى آئيد و از دوزخ نمى رهانيد . و گفته اند : اين جواب بوجهل است كه روز بدر گفت : نحن جميع منتصر^۱ - ما همه هم پشتايم يكديگر را تا كين كشيم از محمد . روز رستاخيز او را گويند خزنة جهنم : « مالكم لاتناصرون » - چون است كه امروز هم پشت نه ايد و نه كين كس ؟ رب العالمين فرمود : « بل هم اليوم مستسلمون » اى - خاضعون از لاء منقادون لاحيلة لهم .

« و اقبل بعضهم على بعض » يعنى الرؤساء والاتباع ، « يتساءلون » يتخاصمون قال الاتباع للرؤساء : « انكم كنتم تأتوننا عن اليمين » اى - من قبل الدين فتضلوننا عنه ، اى - تأتوننا عن اقوى الوجوه و ايمانها كانكم تنفعوننا نفع السائح^(۱) فجئنا اليكم فهلكنا . و قيل : « عن اليمين » عن الخير ، اى - تروننا انكم تريدون بنا الخير و قال بعضهم : كان الرؤساء يحلفون لهم ان مايدعونهم اليه هو الحق . فمعنى قوله : « تأتوننا عن اليمين » اى - من ناحية الايمان التى كنتم تحلفونها فوثقنا بها : و قيل . عن اليمين ، اى - عن القوة و القدرة فتكرهوننا عليه ، كقوله : « لاخذنا منه باليمين » . قال الشماخ :

اذا ماراية رفعت لمجد تلقاها عرابة باليمين

اى - بالقوة ، و عرابة اسم ملك اليمن .

« قالوا » يعنى الرؤساء « بل لم تكونوا مؤمنين » اى - ما كنتم مؤمنين فرددناكم عن الايمان .

« وما كان لنا عليكم من سلطان » اى - من حجة و برهان . و قيل : من قوة و قدرة فنقهركم على متابعتنا ، « بل كنتم قوماً طاغين » كفرتم بطغيانكم .

« فحق علينا » اى - وجب علينا جميعاً « قول ربنا » كلمة العذاب و هى قوله : « لا ملان جهنم من الجنة والناس اجمعين » .

« اننا لذائقون » المذاب ، اى - ان الضال و المضل جميعاً قى النار . و قيل : « حق علينا قول » الله و اخباره اننا جميعاً نكفروه و نصير الى النار و نذوق العذاب .

۱ - السائح = المار من اليسار الى اليمين ، و يقال : من لى بالسائح بعد البارح ، اى - بالمبارك بعد الشوم (الصحاح والقاموش)

« فاغويننا كم » اى - دعونا كم الى الفى " « انا كنا غاوين » و قيل : خيبننا كم كما
خبنا و الغواية الغيبة .

قال الله عز وجل : « فانهم يومئذ فى العذاب مشتر كون » الرؤساء والاتباع جميعاً ،
« انا كذلك نفعل بالمجرمين » اى بالمشر كين .

« انهم كانوا اذ قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون » يتكبرون عن كلمة التوحيد و
يتكبرون على من يدعوهم الى قول لا اله الا الله

« ويقولون ائنا لتار كوا آلهتنا لشاعر مجنون » يعنون محمد (ص) فرد الله عليهم
فقال : « بل جاء بالحق » اى - بالقرآن والتوحيد « وصدق المرسلين » وافق ما كان معهم
اى - انه اتى بما اتى به المرسلون .

« انكم لذا آتوا العذاب الاليم » - القولها هنا مضمرة ، اى - يقال للكفار : « انكم
لذا آتوا العذاب الاليم » .

« و ما تجزون الا ما كنتم تعملون » فى الدنيا من الشرك . ثم الكلام ها هنا ،
ثم قال « الا عباد الله المخلصين » هذا الاستثناء منقطع يعنى : لكن عباد الله
المخلصين .

« اولئك لهم رزق معلوم » اى - معلوم دوامه ، و قيل : معلوم وقته بكرة وعشيّاً ،
كما قال : « ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيّاً » .

« فواكه » جمع فاكهة وهى الثمار كلها رطبها ويا بسها وهى كل طعام يؤكل
للتلذذ لا لحفظ الصحة والقوة « وهم مكرمون » بثواب الله فى جنات النعيم لاشئ فيها
الا النعيم .

« على سرر متقابلين » يقابل بعضهم بعضاً لا يرى بعضهم قفاً بعضاً وقيل لا
عداوة بينهم .

« يطاف عليهم بكاس » اناء فيه شراب ولا يكون كاساً حتى يكون فيه شراب والا
فهو اناء وقوله « من معين » اى - من خمير جارية فى الانهار ظاهرة تراها

العيون . تقول : ممن الماء اذا جرى على وجه الارض . و قيل : « معين » فعيل من المعن و هو المنفعة .

« بيضاء » من صفة الكأس . و قيل : من صفة الخمر . قال الحصن : خمر الجنة اشدّ بياضاً من اللبن والبياض احسن الالوان ، و قيل : « بيضاء » ، اى - صافية في نهاية اللطافة . قال الاخفش : كل كأس في القرآن و هو خمر . قوله « لذة للمشاربين » .

« لافيهها غول » - الغول - داء في البطن ، واصل الغول الهلاك و الفساد والغائلة كل ما يهلك على الكراهة و : عوك اليها ، والمراد بالغول هاهنا السكر و هلاك العقل و فساد ، و ذلك لان خمر الدنيا يحصل منها انواع من الفساد منها السكر و ذهاب العقل و وجع البطن و الصداع و القيء و البول ولا يوجد شيء من ذلك في خمر الجنة . « ولا هم عنها ينزفون » - قرأ حمزة و الكسائي : « ينزفون » بكسر الزاء واتصال افقهما عاصم في الواقعة ، و قرأ الاخرون بفتح الزاء فيها . من قرأ بفتح الزاء فالمعنى لا تغلبهم على عقولهم ولا يسكرون ، ومن قرأ بكسر الزاء فله معنيان : احدهما لا يسكرون ، من قولهم : انزف الرجل اذا سكر ، و الثاني : لا ينفد شرابهم ، من قولهم : انزف الرجل فهو منزف اذ انفذ شرابه . و قيل : المنزف الذي اتى على شرابه كله . قال الشاعر :

لمرى لئن انزفتم او صحوتم لبئس الندامى انتم^(١) آل اجرا

« و عندهم قاصرات الطرف عين » - يقال : فلانة كانت عند فلان اذا كانت تحته وزوجته . وقاصرة الطرف هي التي قصرت طرفها على زوجها عن غيره ، و قصر الطرف جنس من التفتيح . و « عين » جمع عيناء ، اى - نجلاء ، واسعة العين ، يقال : رجل اعين و امرأة عيناء و رجال و نساء عين .

« كانهن بيض » جميع البيضة وهي بيض النعام يشوب بياضها صفرة وهو احسن الالوان عند العرب . و « المكنون » - المصور . قال كنت الشيء اذا صنته ، و اكننت الشيء اذا خفيته في

کنان . و انما ذکر المکنون والبیض جمع "لانه ردة الى اللفظ شبهن ببيض النعام لا انها تکتنها عن الریح والشمس والغبار بریشها .

« فاقبل بعضهم على بعض يتساءلون » یعنی اهل الجنة يتذاکرون احوال الدنيا و احوال اصداقاً لهم .

« قال قائل منهم » - بهشتیان در بهشت احوال دنیا از یکدیگر پرسند ، و احوال دوستان ایشان و دشمنان ایشان در دنیا ، گوینده می گوید از بهشتیان که مرا قرینی بود در دنیا ، یعنی شریکی یا برادری که بعث و نشور را منکر بود . مقاتل گفت : آن دو برادرند که قصه ایشان در **سورة الکهف** است : « واضرب لهم مثلاً رجلاً » یکی مسلمان و یکی کافر . برادر کافر میگفت مر آن مسلمان را که : « ائذک لمن المصدقین » بالبعث - تو از بهشتیانی که بعث و نشور میگردند و آنرا استوار میگیرند ؟

« ائذا متنا و کنا تراباً و عظاماً ائنا لمدینون » مجزیون و محاسبون . استفهام انکارست ، میگوید : ما چون بمردیم و خاک گردیم و استخوان ، باز انگیختنی ایم ، و با ما شمار کردنی و پاداش دادنی ؟

آنکه رب العالمین فرماید با آن بهشتیان : « هل انتم مطّلعون » - خواهید که فرو نگرید بدوزخ تا جای ایشان ببینید و قدر و منزلت خویش بدانید : و گفته اند آن برادر بهشتی گوید فرا بهشتیان : « هل انتم مطّلعون » الى الذّار لننظر کیف منزلة اخی ، نیائید تا فرو نگریم باتش و منزلت آن برادر و آن قرین به بینیم که چون است ؟ بهشتیان گویند : انت اعرف به ممّا فاطّلع انت - تو فرو نگر که تو او را از ما به شناسی و دانی . قال ابن عباس : انّ فی الجنة کوی^(۱) ينظر اهلها منها الى الذّار و اهلها و يناظرون اهلها لانّ لهم فی توبیخ اهل الذّار لذّة و سروراً ، پس آن برادر فرو نگرند ، و آن قرین و برادر خویش را در میان دوزخ ببیند ، اینست که رب العالمین فرمود : « فاطّلع فرآه فی سواء الجحیم » ای - فی وسطه . بهشتی گوید باوی : « تالله ان کدت لتردین » ای - کدت آن

تهلكنى ، « و لولا نعمة ربّى » اى - عصمته و رحمته ، « لكنت من المحضرين » معك فى النار . الاحضار لا يستعمل الا فى الشر .

« افما نحن بميتين » الا موتنا الاولى - هذا استفهام تعجب ، يقول اهل الجنة للملائكة حين يذبح الموت : « افما نحن بميتين » فتقول لهم الملائكة : « لا » ، فيقولون : « ان هذا لهو الفوز العظيم » - بهشتيان گویند : پس ازین ما نخواهیم مرد ، جز از آن مردن پیشین در دنیا و ما را عذاب نخواهند کرد ، فریشتگان گویند : « بلى » چنین است ، نه مرك است اینجا و نه عذاب . آنكه بهشتیان گویند : اینست پیروزی بزرگوار و کرامت بى نهایت ! و محتمل است که این سخن بهشتیان فرا یکدیگر گویند از شادی و خرّمی ، يعنى افما نحن بمن شأنه ان يموت كقوله : « انك ميتٌ » و انهم ميتون » يعنى انك من شأنه ان يموت ، و قيل : هذا من تمام كلام المؤمن لقرينه يقوله على جهة التوبيخ بما كان ينكره من امر البعث ، ثم قال الله عزّوجلّ : « لمثل هذا » اى - لمثل هذا المنزل ولمثل هذا النعيم الذى ذكرناه « فليعمل العاملون » .

« اذلك خيرٌ نزلًا » يعنى اذلك الذى ذكرت من نعيم اهل الجنة خيرٌ نزلًا « ام شجرة الزقوم » التى هى نزل اهل النار . الزقوم - ثمرة شجرة خبيثة مرة منتنة كريهة الطعم يكره اهل النار على تناوله فهم يتزقّمونه على اشدّ كراهية و منه قولهم : تزقّم الطعام ، اذا تناوله على كرهٍ ومشقة . روى ابن الزبيرى قال لصناديد قريش : ان محمّداً يخوفنا بالزقوم و ان الزقوم بلسان ربرة و افریقیة الزبد و التمر . و روى ان ابا جهل لما سمع ذكر الزقوم الذى نزل به القرآن جمع زبدًا و عسلًا و جعل يقول للجارية : زقمينا فان محمّداً يتهدّدنا بالزقوم حتى نتزقّم يستهزىء فانزل الله صفة الزقوم . فقال : « انا جعلناها فتنةً للظالمين » اى - الكافرين . فتنتها قول الكفار : كيف

ينبت الشجر فى النار و النار تأكل الشجر

« انّها شجرةٌ تخرج فى اصل الجحيم » اى - منبتها فيها . قال الحسن : اصلها فى

قعر جهنّم و اغصانها ترفع الى دركاتها .

« طلعنا » اى - ثمرها . سُمِّيَ طلعاً لطلوعه « كما نه رؤس الشياطين » - فيه ثلاثة اقوال . قال ابن عباس : هم الشياطين باعيانهم شبه بها لقبحه لان الناس اذا وصفوا شيئاً بقايه القبح قالوا كما نه شيطان و ان كانت الشياطين لا ترى لان قبح صورتها متصور في النفس والعقول تتشاهد بقبحها الى غير غاية . الثاني ان المراد بالشياطين الحيات والعرب تسمى الحية القبيحة شيطاناً . و قيل هي نوع من الحيات تعرفها العرب وتسميها الشيطان لها اعراف ورؤس قباح . والقول الثالث : انها شجرة قبيحة منتنة تكون في البادية تسميها العرب رؤس الشياطين شبه طلع الزقوم بها في قبح المنظر .

« فأنهم لا يكون منها فمائلون منها البطون » - الملوأحشو الوعاء بما لا يحتمل الزيادة عليه . « ثم ان لهم عليها » اى - على اكل الشجرة « لشوباً من حميم » اى - خلطاً من ماء حار شديد الحرارة و من الصديد والغساق ، يقال : انهم اذا اكلوا الزقوم شربوا عليه الحميم فيخلطونه به .

« ثم ان مرجعهم لا الى الجحيم » الالف في « الى » في نسخة المصاحف وهي زائدة ، والمعنى : انهم في وقت اكلهم و شربهم لا يعذبون بالنار ثم يردون الى الجحيم . وقيل : هذا كقولهم : فلان يرجع الى ماله و نعمة ، اى - هو فيها يريد لامخلص لهم ولا مرجع الا من نوع من العذاب الى نوع من العذاب .

« انهم افوا آباءهم » اى - وجدوا آباءهم « ضالين » ، « فهم على آثارهم يهرعون » يزعجون ويستحثون . والاهراع - الاسراع في الشيء وقال الكلبي : يعملون مثل عملهم .

« ولقد ضل قبلهم » قبل اهل مكة « اكثر الاولين » من الامم الخالية . « ولقد ارسلنا فيهم منذرين » رسلاً و انبياء ، « فانظر كيف كان عاقبة المنذرين » الكافرين ، اى - كان عاقبتهم العذاب ، « الاعداد الله المخلصين » الموحدين نجوا من العذاب . « ولقد نادينا نوح » اى - دعاربه على قومه فقال : « انى مغلوب فانتصر » ، « فلنعم المجيبون » نحن اجبنا دعاءه و اهلكنا قومه .

« و نَجِّينَاهُ وَاَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ » ای - من کرب الفرق و الطوفان و احوال السفینه . و قيل : من تکذیب قومه اياه و استدلاله .

« وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ » ، فالخلق کلهم من نسل نوح . قال ابن عباس . لما خرج نوح من السفینه مات من كان معه من الرجال والنساء الا بنیه الثلاثة سام و حام و یافث ونساء هم . اصحاب تواریخ گفتند : فرزندان یافث هفت بودند نامهای ایشان : ترک و خزر و صفلاب و قاریس و منسک و کماری و صین ، و مسکن ایشان میان مشرق و مهبّ شمال بود . هرچه ازین جنس مردم اند از فرزندان این هفت برادران اند ، و همچنین فرزندان حام بن نوح هفت بودند ، نامهای ایشان ، سند و هند و زنج و قبطه و حبش و نوبه و کنعان ، و مسکن ایشان میان جنوب و دبور و صبا بود ، و جنس سیاهان همه از فرزندان این هفت برادران اند . اما فرزندان سام میگویند پنج بودند ، و قومی میگویند که هفت بودند : ارم و ارفخشذ و عالم و یفر و اسود و تارخ و تورخ ؛ ارم پدر عاد و ثمود بود ، ارفخشذ پدر عرب بود و از ایشان فالغ و قحطان بود ، ففالغ جدّ ابرهیم علیه السلام و قحطان ، ابو الیمین و عالم پدر خراسان بود ، و اسود پدر فارس بود ، و یفر پدر روم بود ، و تورخ پدر ارمنین بود صاحب ارمنیه ، و تارخ پدر کرمان بود ، و این دیار و اقطار همه بنام ایشان باز میخوانند . و بعد از نوح خلیفه وی سام بود و بر سر فرزندان نوح فرمانده بود ، و کارساز و مسکن وی زمین عراق بود و ایران شهر . و قيل : کان یشتو بارس جوخی و یصیف بالموصل . و نوح را پسری چهارمین بود ، نام او یام و هوالفریق و لم یکن له عقب .

« وَتَرْكُنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ » ای - ابقینا له ثناءً حسناً و ذکرأً جمیلاً فیمن بعده من الانبیاء و الامم الی یوم القیمة . تمّ الکلام .

ثمّ قال الله سبحانه و تعالی : « سلامٌ علی نوح » ای - سلامٌ علیه منّا « فی العالمین » و قيل : تاویلہ : « و ترکنا علیه فی الاخرین » فی العالمین « سلامٌ علی نوح » و لم ینتصب

السلام لان الحكاية لاتزال عن وجهها وكرّر في الآخرين في العالمين «سلام على نوح»
 للكلام الذي عرض بينهما . وقيل : معناه وتر كنا عليه ان يقول الآخرون : «سلام على نوح»
 في العالمين .

«انما كذلك نجزي المحسنين» ای - سائر المحسنین تنجّیهم ونشّی علیهم کما انجینا
 نوحاً واثنینا علیه .

«انه من عبادنا المؤمنين» - خصّ الايمان بالذكور والتبوة ، اشرف منه بياناً لشرف
 المؤمنين لالشرف نوح كما تقول : ان محمد آ علیه السلام من بنی هاشم . وقيل : فيه بيان
 انه انما استحقّ ذلك بايمانه فضيلة للايمان وترغيباً فيه .
 «ثم افرقنا الآخرين» يعنى قومه الكافرين .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «وقفهم انهم مسؤولون» - قومی را سؤال از روی عتاب بود ، قومی را
 سؤال سبب عذاب بود ، ایشانرا که اهل عذاب اند بر پل صراط بدارند علی رؤس الاشهاد ،
 ازیشان سؤال کنند والله جلّ جلاله باایشان بخشم ، ایشانرا گویند : امروز حکم شما
 با شما افکنديم «كفى بنفسك اليوم عليك حسيباً» ، جریده سیاه و کردار بدایشان بر روی
 ایشان دارند ، گویند کسی را که عمل وی این بود ، جزای او چه بود ؟ بناکام گویند :
 جز آه النار ، پس ندا آید که ادخلوها بحکمکم .

آورده اند که فرعون چون دعوی خدائی کرد و گفت : «انا ربکم الاعلی» جبرئیل
 آمد براه وی بصورت بشر و از وی پرسید که : چگوئی خواجه بی را که غلام خود بر کشد و او را
 مال و جاه و نعمت دهد و بر دیگران سرور و مهتر گرداند ، آنکه غلام خواهد که بر
 خواجه خویش نیز مهتر باشد ، جزای وی چه بود ؟ فرعون گفت : جزای وی آنست
 که او را بآب غرق کنند تا دیگران بوی عبرت گیرند . از حضرت عزّت فرمان
 آمد که ای جبرئیل این فتوی یاد دار تا آنروز که او را بدریا در کشیم و بحکم فتوی

وی او را غرق کنیم .

اما قومی که سؤال ایشان از روی عتاب رودونه سبب عذاب بود ؛ مؤمنان اند با اعتقاد ،
 موحدان اند بمهر دل و صدق محبت ، اما گنهکاران اند و مقصران در عمل . از ایشان
 سؤال کند حق جلّ جلاله ، لکن از خلق بپوشد عیب ایشان ، گناه بایاد ایشان دهد ،
 لکن عفو و مغفرت از ایشان باز نگیرد و سؤال ایشان در خلوت کند . وفي الخبر الصحيح
 « ان الله عزوجل يدني المؤمن فيضع عليه كفه ويستره فيقول : اتعرف ذنبك كذا ؟ اتعرف
 ذنب كذا ؟ فيقول : نعم اي رب حتى فررد بذنوبه ورأى في نفسه انه هلك ، قال : سترتها
 عليك في الدنيا وانا اغفرها لك اليوم . »

بو عثمان حیری قدس الله روحه وقتی در محبت سخن میگفت ، جوانی برخاست
 گفت : كيف السبيل الى محبته چکنم تا بدوستی اورسم ؟ بو عثمان گفت : ترك مخالفته ،
 - بترك مخالفت اوبگوی تا بدوستی او رسی . جوان گفت : كيف ادعى محبته ولم اترك
 مخالفته ؟ از من کی دعوی دوستی درست آید و قدم از راه مخالفت باز نکشیده ام ؛ آنکه
 برخاست نعره یی همی کشید و همی گریست . بو عثمان گفت : صادق في حبه مقصر
 في حقه - بظاهر از جمله مقصران است ، بباطن در زمره دوستان است .

ای جوانمرد ! اگر چنان است که در جهد و در عمل تقصیر داری ، دران کوش که
 در صدق محبت و درد شوق تقصیر نباشد که صدق محبت تقصیر عمل را جبر کند ، اما
 توفیر عمل تقصیر محبت را جبران کند . آن فرشتگان که معایب آدمیان برشمرند ،
 ایشانرا گفت : « اني اعلم ما لا تعلمون » ای فرشتگان بجفای عمل ایشان چه نگريد ،
 بصفای علم مانگرید ؛ ای ابلیس ، بحماء مسنون چه نگري ، بخلعت صفت مانگر ، اگر
 بدوستان ما زلّتی رود و نقد معاملت ایشان بمعصیت مغشوش گردد ، بوته توبه با ایشان
 برابر میداریم که « التائبون العابدون ، حکمت زلّت آنست که تا بنده از زلّت بخود
 می نگرد ، افتقار می آرد و از طاعت بما مینگرد ، افتخار می آرد ، و بنده باید که پیوسته
 میان افتقار و افتخار روان بود ، میان خوف ورجا گردان بود ، در خوف می زارد کفّارت

گناهان را ، در رجائی نازد یافت نعیم جاودان را .

پیر طریقت از اینجا گفت : بر خبر همی رفتم جویان یقین ، خوف مایه و رجاقربن ، مقصود از من نهان و من کوشنده دین ، ناگاه برق تجلی تافت از کمین ، از ظن چنان روز بینند و از دوست چنین .

کسی را که این حال بود و روش وی برین صفت بود ، سرانجام کار و ثمره روزگار وی آن بود که ربّ العزّة فرمود : « اولئك لهم رزقٌ معلومٌ فورا کده ، لهم فی الجنة رزقٌ معلومٌ لا یشارهم فی اوقاتٍ معینةٍ بکرةٍ و عشیّا ، ولهم رزقٌ معلومٌ لا سرار هم فی کلّ وقتٍ . »

یحییٰ معاذ را پرسیدند که : هل یقبل الحبيب بوجهه علی الحبيب ؟ فقال : وهل یعرف الحبيب وجهه عن الحبيب ؟ گفتند هرگز بود که دوست روی بدوست آرد ؟ گفت رسیدگی بود که دوست روی از دوست بگرداند ؟ ! هزار جان فدای آن جوانمرد باد که رمز عشق بداند . او جلّ جلاله کسانی را که طوق محبت در گردن دارند در حجر فضل و مهد عهد و قبّه قربت ؛ تربیت میدهد ، فیکا شفهم به ته و یخاطبهم بصفاته . عرش در صفت رفعت است ، او را رفعت بس . کرسی در نعت عظمت است ، او را عظمت بس . آسمانرا آرایش و زینت است ، او را آرایش و زینت بس . نفس را دعوی ائیت است ، او را دعوی ائیت بس . امّادلی که رفعت عرش ندارد ، عظمت کرسی ندارد ، زینت آسمان سطوت زمین ندارد ، دعوی همتی و ائیت ندارد ، همه انکسار و افتقار دارد : فضل و کرم او را پس « قل ینزل الله ویرحمته فبذلك فلیرحموا » .

قوله : - « لمثل هذا فلیعمل العاملون » - اگر مؤمنانرا سزا است که برامیدناز و نعیم بهشت و دیدار غلمان و ولدان گویند : « لمثل هذا فلیعمل العاملون » ؛ پس عارفان سزا تراند که برامید دیدار جلال احدیت و یافت حقایق قربت و تباشیر وصلت ، دیده و دل فدا کنند و جان و روان در این بشارت نثار کنند .

علی مثل سلمی یقتل المرء نفسه وان بات من سلمی علی الیأس طاویا

۳- النوبة الاولى

فوله تعالى : «وان من شيعته لابراهيم^(۸۴)، وازهم دينان^(۱) لوح ، ابراهيم
است .

« اذ جاء ربه ، كه خدای خویش را آمد ، بقلب سليم^(۸۴) ، بدلی رسته
از گمان و انبازن .

« اذ قال لايه و قومه ، آنكه كه فرمود پدر خویش راو كسان خویش را :
« ماذا تعبدون^(۸۵) ، اين چه چيز است كه می پرستيد ؟

« افكنا آلهة دون الله تريدون^(۸۶) ، بدروغ خدايان فرود از الله ميخواهيد .
« فما ظنكم رب العالمين^(۸۷) ، چه پنداريد و ظن چه بريد بخداوند جهانيان
[كه فردا او را بينيد و جز از او پرستيده باشيد^(۲)] ؟

« فنظر نظرة في النجوم^(۸۸) ، نگرستنی در نگرست درشمار نجوم بفریب^(۳)
و دستان .

« فقال اني سقيم^(۸۹) ، كفت من بیمار ميخواهم شد [بيماری طاعون] .
« فتولوا عنه مدبرين^(۹۰) ، برگشتند از او و برو پشت كردند .

« فراغ الي آلهتهم ، با خدايان ايشان كشت پنهان ، فقال الاتا كلون^(۹۱) ،
كفت چيزی نخوريد ؟

« ما لكم لا تنطقون^(۹۲) ، چرا سخن نگوئيد ؟
« فراغ عليهم ضرباً ، در كشت برايشان پنهان ازان قوم بزخم ، باليمين^(۹۳) ،
بآن سو كند كه داشت راست كردن آنرا .

« فاقبلوا اليه ، روى دادند باو ، يزفون^(۹۴) ، و دوستند درو .
« قال تعبدون ما تنحتون^(۹۵) ، ابراهيم كفت می پرستيد آنچه می تراشيد ؟

« وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ و مَا تَعْمَلُونَ ^(۹۶) ، وَاللّٰهُ هَمَّ شَمًا رَا آفَرِيْدَه وَهَمَّ اَنُجِدْ شَمَامِي كُنِيْد .

« قَالُوا اَبْنُوَالِهٖ بَنِيَانًا ، كَفْتَنْد بَنَائِي كُنِيْد اَوْ رَا ، « فَاَلْقَوْهٖ فِی الْجَحِيْمِ ^(۹۷) »

و در آتش او کنید او را .

« فَارَادُواْ بِهٖ كَيْدًا ، دَسْتَانِ سَاخْتَنِيْ خَوَاسْتَنْد اِبْرَاهِيْمَ رَا ، « فَجَعَلْنَاهُمْ اِلَاسْفَلِيْنَ ^(۹۸) ، وَمَا اِيْشَانِرَا زِيْر اَوْرَدِيْمْ وَكَمْ .

« وَقَالَ اِنِّيْ ذَا هَبُ اِلَى رَبِّيْ ، اِبْرَاهِيْمَ كَفْت بَخْدَاوَنْد خَوِيْش مِي رُوْم ، « سِيْهَدِيْنَ ^(۹۹) ، اَوْخُوْد رَا ه نَجَات وَكَفَايْت مَرَا نَمَايْد .

« رَبِّ هَبْ لِيْ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ^(۱۰۰) ، خَدَاوَنْد مَن ! مَرَا پَسْرِيْ دِه اَز نِيْكَان .

« فَبَشِّرْ نَاهٖ بِغُلَامٍ حَلِيْمٍ ^(۱۰۱) ، بَشَارْت دَاْدِيْمْ اَوْ رَا بِپَسْرِيْ زِيْرِك .

« فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ ، چُون پَسْر فِرَاكَار رَسِيْد [وَ اَنُجِمَا اَمْد كِه بَا پَدْر كَار تَوَاسْت] ، « قَالَ يَا بُنَيَّ ، كَفْت اِيْ پَسْر مَن ، « اِنِّيْ اَرِيْ فِی الْهَنَامِ ، مَن مِي بِيْنَمْ دَر خَوَاب ، « اِنِّيْ اَذْبَحُكَ ، كِه مِيْفَر مَایَنْد مَرَا كِه تَرَا كَلُوْ بَا ز بِرَم ، « فَانْظُرْ مَا ذَاتَرِيْ » دَر نَكْر كِه دَر دَل خَوِيْش چِه بِيْنِيْ ؟

« قَالَ يَا اِبْتِ اَفْعَلْ مَا تَقُوْمَر ، كَفْت اِيْ پَدْر بِكُنْ اَنُجِه مِيْفَر مَایَنْد تَرَا ، « سَتَجِدْنِيْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ ^(۱۰۲) ، آَرِيْ مَرَا اَكْر خَدَايْ خَوَا هَدُ اَز شَكِيْبَايَانِ يَابِي ،

« فَلَمَّا اسْلَمْنَا ، چُون هَر دُو تَن بَدَا دَنْد وَخَوِيْشْتَن رَا بِفَرْمَانِ سَپَرْدَنْد ، « وَتَلَّهٖ لِلْجَبِيْنِ ^(۱۰۳) ، وَ پَدْر پِيْشَانِيْ اَوْ رَا بِر زَمِيْنِ زَد .

« وَنَادَيْنَاهُ اِنْ يٰ اِبْرَاهِيْمَ ^(۱۰۴) ، خَوَا نَدِيْمْ اَوْ رَا كِه يٰ اِبْرَاهِيْمَ :

« قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا ، رَاسْت كَرْدِيْ خَوَاب رَا كِه دِيْدَه بُودِي ، « اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ^(۱۰۵) ، مَا چَنِيْن پَا دَاش دِهِيْمْ چَنُوْ نَكُوْكَارَا نَرَا .

« اِنَّ هٰذَا لَهٗوَ الْبَلَاءِ الْمُبِيْنِ ^(۱۰۶) ، اِيْنَسْت اَن اَز مَایْش اَشْكَارَا .

« وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيْمٍ ^(۱۰۷) ، بَا وَفَرُوْخْتِيْمْ اَوْ رَا بِكَشْتَنِيْ بَزَر كَوَار پَذِيْر فَتَهٗ

« و ترکنا علیه فی الآخِرین ^(۱۰۸) سلام علی ابراهیم ^(۱۰۹) ، گذاشتیم
 برو درود در میان پسینان که میگویند : ابراهیم علیه السلام .
 « كذلك نجزي المحسنين ^(۱۱۰) » پاداش چنین کنیم چنان نیکوکاران را .
 « اتّٰه من عبادنا المؤمنین ^(۱۱۱) » که او از بندگان گرویدگان ما بود .
 « و بشرناه باسحق » بشارت دادیم او را به اسحق ، « نبیاً من الصالحین ^(۱۱۲) »
 پیغامبری از نیکان .

« و بارکنا علیه و علی اسحق » و برکت کردیم برو و بر اسحق ، « و من
 ذریتهما » و از فرزندان ایشان ، « محسنٌ وظالمٌ لنفسه مبین ^(۱۱۳) » هم گرویده
 نیکوکارست و هم ناگرویده ستمکار برخوشتن آشکارا .

« و لقد منّا علی موسی و هرون ^(۱۱۴) » سپاس نهادیم بر موسی و هارون .
 « و نجیناهما و قومهما من الکرب العظیم ^(۱۱۵) » و رهایییم ایشانرا هر دو و
 کسان ایشانرا ازان اندوه بزرگ .

« و نصرنا هم » و دست گرفتیم ایشانرا ، « فکانوا هم الغالبین ^(۱۱۶) » ، تا ایشان
 بیامدند و دشمن شکستند .

« و آتیناهما الكتاب المستبین ^(۱۱۷) » و دادیم ایشانرا نامه راستی و درستی را
 سخت پیدا .

« و هدیناهما الصراط المستقیم ^(۱۱۸) » و راه نمودیم ایشانرا هر دو بر راه
 راست .

« و ترکنا علیهما فی الآخِرین ^(۱۱۹) سلام علی موسی و هرون ^(۱۲۰) »
 و گذاشتیم بر ایشان هر دو در پسینان جهانیان درود بر موسی و هرون .
 « اتّٰنا كذلك نجزي المحسنین ^(۱۲۱) » ما پاداش چنین کنیم چنان نیکوکارانرا
 « اتّٰنهما من عبادنا المؤمنین ^(۱۲۲) » که ایشان هر دو از بندگان گرویدگان ما بودند .
 « و اتّٰنا الیاس لمن المرسلین ^(۱۲۳) » الیاس از فرستادگان ما بود .

« اذ قال لقومه الا تتقون ^(۱۲۴) » قوم خویش را گفت از دروغ به نپر هیزید ؟
 « اتدعون بهلا » بعل را خدای میخوانید ، « وتذرون احسن الخالقین ^(۱۲۵) »
 و نیکو آفرین تر آفرید کان می بگذارید ؟ !
 « الله ربکم و رب آبائکم الاولین ^(۱۲۶) » الله خداوند شماست و خداوند
 پدران پیشینان شما .

« فکذبوه » دروغ زن گرفتند او را ، « فاتهم لمحضرون ^(۱۲۷) » اکنون
 حاضر کرد کان اند در آتش .

« الا عباد الله المخلصین ^(۱۲۸) » مگر بند کان خدای که بدل او را راست بودند از قوم او .
 « وترکنا علیه فی الآخِرین ^(۱۲۹) سلام علی الیاسین ^(۱۳۰) » گذاشتیم بر
 در پسینان درود بر الیاس تا جهان بود میگویند : الیاس علیه السلام .

« انا كذلك نجزي المحسنین ^(۱۳۱) » ما یاداش چنین کنیم چنو نکوکارانرا .
 « انه من عبادنا المؤمنین ^(۱۳۲) » که او از بند کان گروید کان ما بود .
 « وان لوطاً لمن المرسلین ^(۱۳۳) » لوط از فرستاد کان ما بود .
 « اذ نجیناه و اهله اجمعین ^(۱۳۴) » رهانیدیم او را و کسان او را همگان .
 « الا عجوزاً فی الغابین ^(۱۳۵) » مگر پیر زنی در بازماند کان .
 « ثم دهرنا الآخِرین ^(۱۳۶) » پس دمار بر آوردیم از دیگران .
 « و انکم لتمرّون علیهم مصبحین ^(۱۳۷) و باللیل » و شما میروید بر ایشان

بروز و شب .

« افلا تعقلون ^(۱۳۸) » [می بینید و می شنوید] در نمی یابید ^(۱) ؟

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وان من شیعة لابراهيم » ای - من اهل دینه و نسبه ، و - الشیعة

الجماعة تتبع سيدهم ، مشتق من : شاعه ، شيعه ، شيعاً ، اذ اتبعه . وقيل : الشيعة -
 الاعوان واصله من الشيعاء و هو الحطب الصغار توضع مع الكبار على النار .
 « اذ جاء ربه » اى - قصد واقبل الى طاعة ربه ، « بقلب سليم » من الشرك والشك
 خال من كل دنس وقيل : سليم من كل علاقة دون الله و قيل : اى - حزين من قولهم : فلان
 سليم اى - لذيغ . وقيل : معنى سليم لا يكون لئاماً .

« اذ قال لبيه » و هو آزر بن با عز بن تاخور بن ارغوب بن فالغ بن صالح بن
 ارفخشذ بن سام بن نوح « وقومه » عبدة الاوثان : « ماذا تعبدون » يعنى لاي شئ تعبدون ؟
 فان السؤال وقع عن العرض لاعن الجنس و « ماذا » ان جعلته كلمة واحدة نصب وان جعلته
 كلمتين مبتدا وخبر و هو استفهام توبيخ و تفریع
 « انفكاً آلهة » يعنى اتأفكون افكاً وتعبدون آلهة سوى الله ؟ والافك - اسو الكذب .
 وقيل : « افكاً » نصب على الحال ، اى - كاذبين و « آلهة » منصوب : « تريدون » .
 « فما ظنكم برب العالمين » انه من اى جنس من اجناس الاشياء حتى شبهتم به هذه
 الاصنام ، اى - لا يشبهه شئ .

« فنظر نظرة فى النجوم » - ابن عباس گفت : قومی بودند که علم نجوم بکار داشتند
 و بهر کار که پیش گرفتند در آن نظر میکردند ابراهیم خواست که معاملت با ایشان هم
 از آن طریق کند که ایشان بدست دارند تا بروی منکر نشوند و در دل ابراهیم بود که
 بتان ایشانرا کیدی سازد تا حجت بر ایشان الزام کند و آشکرا بنماید که ایشان معبودی
 را نشایند و ایشانرا عیدی بود در روزی معین چون خواستند که عید را بیرون شوند
 نخست پیش بتان شدند و جامه‌ها بپفکندند و طعام بنهادند و مقصود ایشان آن بود که
 بتان برکت در آن طعام کنند و چون از عید باز کردند آن طعام بکار برند ابراهیم را
 گفتند : در عید ما با ما مساعدت کن . ابراهیم از روی فریب بر عادت ایشان در مقیاس
 نگرست و در شمار نجوم گفت : « انى سقیم » اى - مطهر * کانوا یفرون من الطاعون
 فراراً عظیماً فخرجوا وخلفوه تطیراً ، ابراهیم گفت : در مقیاس نجوم نگرستم و مرا طاعون

خواهد رسید. ایشان چون نام طاعون شنیدند از وی بر میدند و بوی فال بد گرفتند و بجای بگذاشتند. اینست که رب العالمین فرمود :

« فتولّوا عنه مدبرین » و فی الخبر عن النبی (ص) قال : « لقد کذب ابرهیم ثلاث کذبات ما منها واحدة الا وهو یماحل ویناضل بها عن دینه و هی قوله : « انی سقیم » وقوله « بل فعله کبیرهم » وقوله لسارة : هذه اختی . وقیل : « فنظر نظرة فی النجوم » ای - فکر فی الحیل « فقال انی سقیم » فافقهم « فتولّوا عنه مدبرین » .

« فراغ الی آلهتهم » - الرّوغان المیل خفياً، ای - مال الیهما فی خفیه . « فقال » استهزأء بها : « الاتاکلون » یعنی الطعام الذی بین یدیکم « مالکم لاتنطقون » « فراغ علیهم ضرباً » - عدّاه بعملی لان راغ بمنزلة مال فکما تقول فی المحبوب : مال الیه، و فی المکروه : مال علیہ، كذلك راغ الیه وراغ علیہ « ضرباً » ای - یضرب ضرباً فیکون مصدر الفعل المحذوف « بالیمین » ای - بالید الیمین لانها اقوی علی العمل من الشمال و قیل « بالیمین » ای - بالقوة وقیل : « بالیمین » ای - بالقسم الذی سبق منه و هو قوله : « تالله لا کیدن اصنامکم » .

« فاقبلوا الیه » ای - الی ابرهیم بالهتهم فاسرعوا الیه لیاخذوه . قرأ حمزة « ینفون » بضّم الیاء و قرأ الآخرون بفتحها، وهما الغتان . وقیل : بضّم الیاء، ای - یحملون دوا بهم علی الجدّ والاسراع .

« قال » لهم ابرهیم علی وجه الحجاج : « اتعبدون ما ننحتون » بایدیکم . « و الله خلقکم و ماتعملون » بایدیکم من الاصنام . و فیه دلیل علی ان افعال العباد مخلوقة الله تعالی .

« قالوا ابنوا له بنیاناً » - قال مقاتل : بنوا له حائطاً من الحجر طوله ثلاثون ذراعاً فی السماء و عرضه عشرون ذراعاً و ملاؤه من الحطب و او قد و افیه النّار و طرحوه فیها بالمنجنیق و کان ذلك ببابل . و عن عائشة عن رسول الله (ص) قال : « ان ابرهیم لما القی فی النّار كانت الدواب کلّها تطفی عنه النّار الا الوزغة فانها کانت تنفخ علیه فامر علیه السلام بقتلها » .

« فارادوا به کیداً ، شراً و مکراً و هو ان يحرقوه » فجعلناهم الاسفلين » یعنی
المقهورين حيث سلم الله ابراهيم ورد کيدهم .

« وقال اني ذاهب الى ربی » - گفته اند : ابراهيم اين سخن آنکه گفت که اورا باتش
می افکندند گفت : من بر خداوند خویش میروم او خود راه نجات و کفایت بمن نماید .
وقيل : اني ذاهب الى ما قضى به على ربی - من فراسر قضا و حکم الله میروم چنانکه قضا
کرده و حکم رانده بر من رود و گفته اند اين سخن آنکه گفت که از آتش خلاص
یافت همانست که آنجا فرمود : « اني مهاجر الى ربی » معنی آنست که از دار الکفر هجرت
میکنم و بفرمان و رضای الله سوی شام میروم سیهديني الى مقصدي . و قيل معناه : اني
مهاجر بعملی و نيتی متجرد لعبادة ربی « سیهدين » سیبثنتی علی الهدی . ابراهيم چون
از دشمن خلاص یافت و از دار الکفر هجرت کرد و بزمین مقدسه رسید اورا گفتند حاجت
خواه ، گفت : « رب هب لي من الصالحين » ای - هب لي ولداً صالحاً من الصالحين .

« فبشرناه بغلام حليم » و قال فی موضع آخر : « وبشروه بغلام عليم » قيل : بغلام
حليم فی صغره عليم فی کبره ففيه بشارة انه ابن و انه يعيش و ينتهي فی السن حتى يوصف
بالعلم . وقيل : ما اثنى الله عز وجل فی القرآن علی بشر بالحلم الا علی ابراهيم و ابنه
و خصت هذه السورة بحليم لانه عليه السلام حلم و انقاد و اطاع » و قال يا ابت افعل
ما تؤمر ، الآية .

قوله : « فلما بلغ منه السعی » . ابتدای قصه ذبیح است قصه بی عظیم و اختلاف علما
در ان عظیم هم در اصل ذبیح خلاف است که از دو پسر ابراهيم کدام یکی بود اسحق یا
اسماعيل ، و هم در موضع ذبح خلاف است که بیت المقدس بود یا منجر مکه ، طایفه بی عظیم
از علمای دین و صدر اول از صحابه و تابعین چون ابو بکر صدیق و ابن عباس بيك
روایت و ابن عمر و ابن عبد الله بن عمرو و محمد بن كعب القرظي و سعيد مسيب
و شعبي و حسن بصری و مجاهد و ضحاک و كلبی و غیر ایشان میگویند : ذبیح
اسماعيل بود و علیها کثر العرب و در خبر است که : « انا ابن الذبیحين » - مصطفی (ص)

فرمود : من پسردو ذبیح ام یکی جد پیشین اسماعیل و یکی پدر خویش عبد الله .
و سبب آن بود که عبدالمطلب نذر کرد که اگر مرا ده فرزند آید یکی را قربان کنم
چون او را ده فرزند تمام شد همه را در خانه کعبه جمع کرد و میان ایشان
فرعه زد و فرعه بر عبد الله آمد که پدر مصطفی (ص) بود و عبدالمطلب او را از همه
فرزندان دوستر داشتی ^(۱) که نور فطرت مصطفی باوی بود عبدالمطلب ده شتر را
فدا کرده بود فرعه بر عبد الله آمد، ده شتر دیگر فدا کرد سوّم بار فرعه زد میان وی و
میان آن بیست شتر، فرعه هم بر عبد الله آمد، ده دیگر فدا کرد همچنین فرعه میزد و هر
بار بر عبد الله میآمد و او ده شتر می افزود تا آنکه که صد شتر تمام گشت آنکه فرعه
بر آن صد شتر آمد که فدا کرده بود، عبدالمطلب آن صد شتر قربان کرد و در شریعت
دیت مرد مسلمان صد شتر گشت. و دلیل بر آن که ذبیح اسماعیل بود قول رب العزة بعد
الفراغ من قصة المذبوح : « وبشّرناه باسحق نبیّاً من الصالحین » فدلّ انّ المذبوح غیره
و همچنین در سورة هود فرمود : « فبشّرناه باسحق و من وراء اسحق یعقوب » فلما بشّر
باسحق بشربانیه یعقوب فكيف يأمره بذبح اسحق و قد وعدله بنا فله منه. اما عمر بن
الخطاب و علی بن ایطالب و ابن مسعود و کعب الاحبار و سعید بن جبیر و قتاده
و مسروق و عطاء و مقاتل و جماعتی علمای تابعین و تبع تابعین میگویند ذبیح اسحق
بود و دلیل ایشان خبر مصطفی است (ص) که پرسیدند: یا رسول الله من اکرم الناس و
اشرفهم نسباً - کرامی ترین مردمان و شریف ترین ایشان بنسب کیست ؟ گفت : یوسف
صلى الله بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله
و علیه عامّة اهل الكتاب مثل عبد الله بن سلام و کعب الاحبار و غیرهما، و من قال
بهذا القول فسّر البشارتین فقال: اما قوله « فبشّرناه بغلام حلیم » انه « بشّر بمولد اسحق و
اما قوله « فبشّرناه بها » بشّر بنبوّة اسحق. ایشان که گفتند ذبیح اسحق بود موضع ذبح
بیت المقدس گفتند و ایشان که گفتند اسماعیل بود - موضع ذبح منحر منا گفتند در

در مکه ، و قول درست اینست زیرا که اسماعیل در مکه مقام داشت و اسحق در شام .
اصمعی پرسید از ابو عمرو علا که ذبیح اسماعیل بود یا اسحق ؟ گفت : یا اُصمیع
این ذهب عقلك متی كان اسحق بمكة انما كان اسماعیل بمكة و هو الذی بنی البیت مع
ابیہ و من الدلیل علیہ ان قرنی الكبش كان میراثاً لولد اسمعیل عن ابیہم و كانا منوطین
بالکعبة الی ان احترق البیت و احترق القرن فی ایام ابن الزبیر و الحجاج .

اما قصه ذبح بر قول صدی آنست که ابراهیم بر سر پیری از حق تعالی فرزند
خواست چون او را بشارت دادند بفرزند گفت : هو اذا لله ذبیح ، نذر کرد که الله راقربان
کند ، پس بروز کار آن نذر فراموش کرد و هر وقت از شام زیارت اسماعیل شدی به
مکه ، وقتی ابراهیم از راه در آمده بود مانده ورنجور تن شده ، شب ترویه پیش آمد بخفت ،
بخواب نمودند او را که : یا ابراهیم اوف بنذرك - آن نذر که کرده یی وفا کن . ابراهیم
از خواب در آمد با خود می اندیشید که این خواب کوئی نموده شیطان است یا فرموده
حق . آنروز همه در آن اندیشه و فکرت بود ، فسمی ذلك الیوم یوم الترویة ای - کان یروی
مع نفسه ان ما رأیت کان من الله او من الشیطان . دیگر شب بخفت ، او را همین خواب
نمودند ، بدانست که فرموده الله است و بجای آورد که خواب پیغامبران وحی باشد از حق
جلّ جلاله ، فسمی ذلك الیوم یوم عرفة از عرف انه من الله عزّوجلّ . و اسماعیل آنروز
هفت ساله بود و بقولی سیزده ساله . اما قول محمد بن اسحق آنست که ابراهیم هر بار
که قصد زیارت اسماعیل کرد او را بر براق نشاندندی بامداد از شام بر رفتی نماز پیشین
به مکه بودی زیارت کردی و باز گشتی شبانگاه به شام بودی . چون اسماعیل بنذرك
شد او را هنری و روز افزون دید ، همگی دلوی بگرفت و دل در حیوة اربست ، لما کان
یأمل فیہ من عبادة ربه و تعظیم حرما ته . ناشبی که نمودند او را بخواب که گوینده یی
گوید : ان الله یأمرك بذبح ابنك هذا . ابراهیم چون این خواب دید دانست که وحی
خداوندست و فرمان وی ، ها جر را گفت : میخوام که خدا بر اعزّوجلّ قربانی کنم اندران
وادی که کوسپندان ایستاده اند و میخوام که اسماعیل را بسا خود ببرم ، سرش بشوی

وموی را شانه کن و کیسوانش بباف و او را نیکو و بیارای تا خرم شود و با خود ببرم ،
آنکه گفت : جان پدر کارد ورسن بردار تا دزدان شعب رویم و کوسپند را قربان کنیم . چون
آنجا رسیدند ابراهیم گفت : « یا بُنی ائی اری فی المنام انی اذبحک » - ای پسر بسی
محنتها و بلاها که بمارسید و همه بسر آمد و اکنون فرمانی رسیده از همه صعب تر
می فرمایند مرا که ترا قربان کنم ، « فانظر ماذا تری » - درنگر تا در دل خویش چه بینی
و ترا درین فرمان چه رای است ؟ حمزه و کسائی « ماذا تری » بضم تا و کسر خوانند ،
یعنی درنگر که درین فرمان از خوبشتن چه نمائی ؟ میخواست که بداند از وی که صبر
خواهد کرد یا جزع خواهد نمود . اسماعیل گفت : « یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان
شاء الله من الصابرين » . ابوهریره روایت کند از کعب الاحبار که شیطان آن روز
گفت : لئن لم افتن عند هذا آل ابراهیم لافتن منهم احداً ابداً - اگر امروز درین حال
آل ابراهیم را بفته نیفکنم و برایشان مرا دستی نبود پس هرگز نتوانم و نه مرا بر
ایشان دسترس بود ، دران حال شیطان بر صورت مردی ناصح آمد پیش ها جر مادر
اسماعیل گفت : هیچ دانی که ابراهیم پسر خود را اسماعیل کجا میبرد ؟ ها جر
گفت او را میبرد که کوسپند قربان کند . گفت : نه که خود پسر را قربان میکند .
ها جر گفت : کلاً هوارحم به واشد حباً له من ذلك - این چه سخن است که تو میگوئی
از بروی ازان مهربان تر است و دوستتر که این کند . شیطان گفت : خدای میفرماید که
چنین کند . ها جر گفت : اگر خدای میفرماید خدای را فرمان است و طاعت داشت وی
واجب . از وی نومید گشت براه ایشان آمد ، پسر را دید که بر اثر پدر میرفت . گفت :
ای پسر دانی که پدرت کجا میبرد ؟ گفت : میرویم تا کوسفند را قربان کنیم ، گفت :
نه که ترا قربان خواهد کرد . گفت از بهر چه فرزند را قربان کند ؟ گفت : الله او را
چنین میفرماید . گفت : اگر الله میفرماید فسمعاً و طاعة . از وی نومید باز گشت فرمایش
ابراهیم شد گفت : ایها الشیخ کجا میروی ؟ گفت مرا حاجتی است درین شعب حاجت
خویش را میروم . گفت : والله که شیطان در خواب بتو نموده که این فرزند را قربان کن

ابراهیم بدانست که او خود شیطان است گفت : الیک عنی یا عدو الله فوالله لاهضین
 الامر ربی . ابن عباس گفت : ابراهیم آن ساعت از پیش شیطان تیز برفت و کرم تابرو
 سابق شد ، چون به جمره العقبه رسید شیطان دیگر باره فرایش وی آمد ، ابراهیم گفت
 سنک بوی انداخت و همچنین در جمره الوسطی و جمره الکبری شیطان فرا پیش
 میآمد و ابراهیم بروی سنکها می انداخت . رب العالمین آن تیز رفتن ابراهیم دران
 موضع و آن سنک انداختن سنّتی گردانید بر امت احمد تا در مناسک حج بجای میآرند
 و ابراهیم را ثنا میگویند .

« فلما اسلما » ای - انقادا و خضعا لامر الله . و قیل : سلم الذی یح نفسه و سلام
 ابراهیم ابنه ، « و تلّه للجبین » ای - صرعه علی جبینہ ، والجبین - احد جانبی الجبهه
 اسماعیل گفت : ای پدر مرا بتو سه حاجت است : یکی آنکه دست و پای من سخت
 ببندی زیرا که چون نیش کارد بحلق من رسد خرد از من زایل گردد و در اضطراب آیم
 آنکه قطرات خون بر جامه تو افتد و مرا بدین بی حرمتی گرفتاری بود و ثواب من ضایع
 شود . دیگر حاجت آنست که بوقت ذبح مرا بروی افکنی تا در سجود باشم آن ساعت که جان
 تسلیم کنم ، و نیز نباید که تو در روی من نگری رحمت آید ترا بر من و در فرمان الله هست شوی ،
 و من در روی تو نگرم بر فراق تو دُرع آرام و بخدای عاصی کردم . سوّم حاجت آنست که چون
 بنزدیک مادرم شوی و من با تو نباشم او سوخته گردد که درد فراق فرزند سخت بود و باوی
 مدارا کن و او را پند ده و سلام من بدو رسان و پیراهن من بدو ده تا ببوی من می دارد ،
 ای پدر و کارد تیز کن و زود بحلق فرود آر تا مرا بر من آسان شود که مرا دردی صعب
 است و کاری سخت ! ابراهیم چون این سخن از وی بشنید بگریست و روی سوی آسمان
 کرد گفت : الهی انا ابراهیم الذی عبدتك ولم اعبد غیرك و قومی كانوا یعبدون الاصنام ،
 الهی انا الذی قذفت فی النار فنجّیتنی منها ، الهی ابتلیتنی بهذا البلاء الذی اهتر منه عرشك
 العظیم و لا تطیق حملة السموات و الارضون ، الهی ان تجرّب عبدك فان تعلم ما فی نفسی
 و لا اعلم ما فی نفسك و انت علّام الغیوب - خداوندا من آن ابراهیم ام که قوم من بت

پرستیدند و من ترا یگانه پرستیدم؛ دشمن مرا با آتش افکند و تو بفضل خود مرا رها نیدی و از کید دشمن خلاص دادی، اکنون بلائی بدین عظیمی بر من نهادی؛ بلائی که عرش عظیم از آن بلرزد و آسمان و زمین طاقت کشیدن آن ندارد، الهی اگر بنده را می آزمائی ترا رسد که خداوندی و من بنده؛ تو دانی که در نفس من چیست و من ندانم که در نفس تو چیست، دانای نهان و خدای همگان توئی. پس ابراهیم کارد بر حلق نهاد تا فرمان بجای آرد، کارد همی کشید و حلق نمی برید، تا بدانی که کارد که میبرد نه بطبع میبرد که بفردمان میبرد، همچنین آتش که میسوزد نه بطبع میسوزد که بفردمان میسوزد، ابراهیم را با آتش انداختند فرمان آمد که مسوز نسوخت، اینجا نیز کارد را فرمود که مبر نبرید لکن در آتش فرمان آشکارا کرد قهر اعدا را و اینجا که دشمن نبود امر آشکارا نکرد. جبرئیل از سدره منتهی در پرید و کارد بر کردانید. جبرئیل را پرسیدند هیچ تعب و ماندگی هرگز بتو رسید؟ گفت: در سه وقت رسید: یکی آن وقت که ابراهیم را با آتش انداختند، دیگر آن وقت که یوسف را بچاه انداختند، سدیگر آن وقت که کارد بر حلق اسماعیل نهادند؛ من به سدره منتهی بودم ندا آمد که: ادرك عبدی

« و نادیناه » - این واو درین موضع زیادت است، تقدیره: فلما اسلمنا و تلّه للجبین، « نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا » - ندا آمد که یا ابراهیم خواب که دیده‌ی راست کردی.. اینجا سخن تمام شد.

آنکه گفت: « انا كذلك نجزي المحسنين » یعنی: کما عفونا عن ذبح ولده نجزي من احسن فی طاعتنا. قال مقاتل: جزاه الله باحسانه فی طاعته العفو عن ذبح ابنه. اگر کسی گوید او را بخواب ذبح نمودند و ذبح نکرد؛ « صدقت الرؤیا » چه معنی دارد؟ جواب آنست که: او را در خواب چندان نمودند که کرد و در امکان و قدرت وی همان بود که کرد، تن در فرمان دادن و تسلیم کردن و کارد بر حلق راندن، چون این بجای آورد تصدیق وی درست آمد. گفتند: ای ابراهیم مقصود آن بود که تو سر خود از وی ببری اکنون که سر ببریدی ما سر در کار تو کردیم.

« ان هذا هو البلاء المبين » ای - الاختبار والامتحان الظاهر حيث امتحن بذبح ابنه . و قال مقاتل : « البلاء » هاهنا هو الذمعة وهي ان فدى ابنه بالكبش .
 « وفديناه بذبح عظیم » - الذبح - اسم لما يذبح كالطحن اسم لما يطحن . نظر ابراهيم فاذا هو بجبرئیل معه كبش ابيض اعین اقرن كبير الشخص فقال : هذا فداء لابنك فاذا به دونه ، فكبر جبرئیل و کبر ابراهيم و کبر اسماعیل - ابراهيم برنگرست جبرئیل را دید بر هوا که می آمد و آن نرمیش عظیم فدای اسماعیل باوی و جبرئیل میگفت : الله اکبر الله اکبر الله اکبر ، ابراهيم بموافقت وی گفت : لا اله الا الله والله اکبر ، اسماعیل گفت : الله اکبر والله الحمد . این تکبیر سنتی گشت در روز کار عید و در مناسک حج . و گفته اند آن كبش ؛ عظیم خواند از بهر آنکه قربان هاییل بود از نخست و پذیرفته حق بود و روز کار دراز در بهشت چرا کرده بود . قيل : رعى فى الجنة اربعين خريفاً سعيد جبیر گفت : « حق له ان يكون عظيماً - سزااست که آنرا عظیم گویند ؛ فرستنده آن رب العالمین ، آورنده آن جبرئیل امین ، فدای اسماعیل جد سید المرسلین . و قال الحسن : ما فدى اسمعيل الا بتيس من الاروى ^(۱) ابط عليه من ثبير و كان يملأ الهوا يعاراً .

« و تر کنا عليه » ای - علی ابراهيم « فى الآخريں » ثناءً حسناً .

« سلام علی ابراهيم ، كذلك نجزي المحسنين ، انه من عبادنا المؤمنين » .

« وبشرناه باسحق نبياً من الصالحين » - قيل : اسحق بالعربية الضحاك و اول

من شاب ابراهيم و سم بالشيب لان الناس كانوا لا يعرفونه من اسحق ولا اسحق منه لعظم الشبه بينهما فوسم بالشيب ليفرق بينهما ثم شاب الناس بعده .

« و بارکنا عليه » ای علی ابراهيم فى اولاده « و علی اسحق » بكون اكثر الانبياء

من نسله . يقال : خرج من يعقوب بن اسحق اربعة آلاف نبى . و صح فى الحديث : « بعثت

على ائمة ثمانية آلاف نبى » . « و من ذیتهما محسن و ظالم لنفسه » ای - مؤمن و کافر

« مبين » ظاهر . هذا كقوله فى سورة البقرة : « من آمن بالله واليوم الآخر » قال

۱ - ادوی جمع کثرت رویه (بالضم و یکسر و الیاء مشدده) بر غیر قیاس . بز کوهی (منتهی الارب)

« و من کفر ». للعلماء فی الذبح ثلاثة اقوال : احدها انه امر بالذبح ثم نسخ ، الثاني انه امر غير ممتد فلا یحتمل النسخ ، والثالث انه اتى بما امر به علی ما سبق بیانہ .

« ولقد منذاً علی موسی و هرون » ای - انعمنا علیهما بالنبوة .

« ونجیناهما و قومهما » یعنی بنی اسرائیل « من الكرب العظيم » یعنی من استعباد فرعون ایّاهم و من کرب الفرق .

« ونصرناهم » یعنی موسی و هرون و قومهما « فکانوا هم الغالبین » علی القبط .

« و آتیناهما الكتاب المستبین » ای - المستنیر و هو التوریه . قيل : هذه السین کهی فی قوله : « يستسخرون . . . » - بان وایان و استبان واحد .

« و هدیناهما الصراط المستقیم » دین الله الاسلام ، ای - اثبتناهما علیه .

« و ترکنا علیهما فی الآخرین ، سلامٌ علی موسی و هرون ، انا کذلک نجزی المحسنین ،

انهما من عبادنا المؤمنین ، و ان الیاس لمن المرسلین » - عبدالله مسعود گفت : الیاس ،

ادریس است او را دو نام است ؛ هم چون یعقوب که او را دو نام است : اسرائیل و

یعقوب . و در مصحف ابن مسعود چنین است : « و ان ادریس لمن المرسلین » و قول

عکرمه اینست . اما جمهور مفسران بر آنند که الیاس پیغامبری بود از بنی اسرائیل

بعد از موسی و از فرزندان هارون بود ، الیاس بن بشیر بن فنحاص بن العیزار بن

هرون بن عمران . و قيل : هو ابن عم الیسع ، و بعثت وی بعد از حزقیل پیغامبر

بود چون روز کار حزقیل بسر آمد بنی اسرائیل سر بطغیان و فساد در نهادند ، سبطی

از ایشان بت پرست شدند در نواحی شام جائی که بعل بك گویند و نام آن بت که

می پرستیدند بعل بود ، و به سمیت مدینتهم بعلبك ، و آن بعل بالای وی بیست گز بود

و چهار روی داشت شیطان در جوف وی شدی و با ایشان سخن گفتی تا ایشانرا بقتنه افکندی .

« و من یضل الله فلا هادی له » و ایشانرا پادشاهی بود نام وی اُجَب ، زنی داشت نام وی

از ییل و کانت قتالة للانبیاء یقال هی التي قتلت یحیی بن زکریا ، این پادشاه وزن وی و

آن سبط بنی اسرائیل که در آن مدینه بعلمک مسکن داشتند همه آن بعل رامپیرستیدند
 و رب العالمین بایشان الیاس پیغامبر فرستاد، الیاس ایشانرا بتوحید الله دعوت کرد
 ایشان سروازدند و قصد قتل وی کردند الیاس ازیشان بگریخت در میان کوهها باغاری
 شد و هفت سال آنجا بماند متواری از بن گیاه و نباتات زمین میخورد و جاسوسان ملک
 احب پیوسته در جست وجوی وی بودند و رب العزة او را از ایشان نگه داشت، بعد از
 هفت سال از آن کوه فرو آمد در خانه زنی پنهان شد، مادر یونس بن متی و یونس
 آنوقت کودک بود رضیع، آن زن شش ماه او را تعهد کرد و تیمار داشت. و در قصه آورده اند
 که یونس بکودکی فرمان یافت و آن مصیبت در مادر وی اثر کرد دست در دامن الیاس
 زد گفت تو پیغامبر خدائی و دعای تو مستجاب بود دعا کن تا رب العزة او را زنده گرداند،
 الیاس دعا کرد و رب العزة او را بدعای وی زنده گردانید، پس دگر باره الیاس با کوه
 شد و آن قوم و آن پادشاه روز بروز در عصیان و طغیان می افزودند تا آن غایت
 که ملک احب وزن وی از بیل پنجاه مرد از قوم خویش برگزیدند، خداوندان باس و
 شدت و ایشانرا بمکر و خدیعت فرستادند تا بمکر و دستان الیاس را ازان کوه بنزیر
 آرند و او را هلاک کنند آن پنجاه مرد بدامن کوه رفتند و با آواز بلند گفتند: ای پیغامبر
 خدا ما بتو ایمان آوردیم و بهر چه گفتی ترا صدق داشتیم و ملک احب و قوم وی همه بتو ایمان
 آوردند و از گفته و کرده خود پشیمان گشتند، از بهر خدا بیرون آی و دیدار خود ما را
 بنمای تا عذری بخواهیم، الیاس گفت: اللهم ان كانوا صادقين فيما يقولون فاذن لی
 ان ابرز اليهم وان كانوا كاذبين فاكفنيهم و ارحمهم بنار تحرقهم! هنوز الیاس این سخن
 تمام نگفته بود که آتشی پیامد از آسمان و همه را بسوخت خبر هلاک ایشان به احب
 رسید عبرت نگرفت و از کفر و شرك باز نکشت بلکه در طغیان و عصیان بیفزود. بعد از
 آن الیاس دعا کرد تا رب العزة برایشان قحط و جوع مسلط کرد گفت: باز خدا یا هفت
 سال باران از آسمان و نبات از زمین باز گیر که ایشان سزای این عذاب اند. فرمان آمد
 که یا الیاس انا ارحم بخلقى من ذلك وان كانوا ظالمين ولكن اعطيك مائة رادك ثلث

سنین . پس سه سال در زمین ایشان نه از آسمان باران آمد نه از زمین نبات تا خلقی از آدمیان و دیگر جانوران در آن قحط و جوع هلاک شدند ، و در بنی اسرائیل کودکی بود نام وی الیسع بن خطوب به الیاس ایمان آورده و پیوسته در خدمت وی بود و هر جا که الیاس رفتی او را با خود بردی ، چون مدت سه سال قحط و نیاز بسر آمد از رب العزّة وحی آمد که : یا الیاس انک قد اهلکت کثیراً من الخلق ممّن لم یعص من البهائم والدواب والطيور والهوام - ای الیاس خلقی ازین بی گناهان چهار پایان و ددان و مرغان درین قحط هلاک شدند و ایشان هم ایمان نیارند . بعد از آن رب العزّة ایشان را باران فرستاد و در زمین ایشان خصب و فراخی نعمت پدید آمد و ایشان همچنان بر کفر و شرک خویش مصرّ بودند و قصد قتل الیاس کردند ، پس الیاس دعا کرد که بارخدا یا مرا از ایشان برهان چنانکه خود خواهی ، او را گفتند در فلان جایکه منتظر باش تا اسبی بینی بروی نشین و متریس . الیاس بمیعاد آمد و یسع باوی اسبی دید آتشین آنجا ایستاده . و قیل : لونه کلون النار ، الیاس بران اسب نشست و اسب بالا گرفت ، یسع گفت : یا الیاس ما تأمرنی - مرا چه فرمائی ؟ فرمی الیاس الیه بکسائه من الجوّ - الیاس کلیم خویش از هوا بوی انداخت ، یعنی که ترا خلیفت خویش کردم بر بنی اسرائیل فرفع الله الیاس من بین اظہرهم وقطع عنه لذة المَطعم والمشرَب و کساء الریش فکان انسیّاً ملکاً ارضیّاً سماویّاً . وقال بعضهم : الیاس موکّلٌ بالفیافی والخضر موکّلٌ بالبحار وهما یصومان شهر رمضان بییت المقدس ویوافیان الموسم فی کُلّ عام وهما آخر من یموت من بنی آدم ، فذلک قوله عزّ وجلّ : « وان الیاس لمن المرسلین اذ قال لقومه الا تتقون » عذاب الله بالایمان به ؟

« اتدعون بعلاً » وهو اسم الصنم الذی کانوا یعبدونه ، وکان صنماً من ذهبٍ طوله عشرون ذراعاً فی عینیہ یا قوتتان کبیرتان . قال مجاهدٌ وقناة : البعل الزبّ بلغة اهل الیمن . وقیل هو اسم امرأة عبدها قوم . وقیل : هو تثنیٰ عبده اهل ذلک الزمان . والمعنی : اتدعون بعلاً الهاً و تعرضون عن احسن الخالقین ؟

«الله ربكم و رب آبائكم الاولين» - قرأ حمزة والكسائي و يعقوب و حفص :
 «الله ربكم و رب» بالنصب فيهما على البدل . و قرأ الآخرون برفعها على الاستيناف .
 « فكذبوه فانهم لمحضرون » في النار « الا عباد الله المخلصين » من قومه فانهم
 نجوا من العذاب « و تركنا عليه في الآخرين » .

«سلام على الياسين» - قرأ نافع وابن عامر و يعقوب : آل ياسين « بفتح الهمزة
 مشبعة و كسر اللام مقطوعة على كلمتين ويؤيد هذه القراءة انها في المصحف مفصولة من
 ياسين . و قرأ الآخرون : بكسر الهمزة وسكون اللام موصولة على كلمة واحدة . فمن
 قرأ «آل ياسين» منطوعاً اراد آل محمد (ص) روى ذلك عن ابن عباس و جماعة . و
 دليله تفسيرهم قوله تعالى : «يس» بيا محمد ويجوز ان يكون اسم ذلك النبي «ياسين»
 لقراءة بعضهم « وان الياس » بهمزة الوصل فزيدت في آخره الياء والنون كما زيدت
 في الياسين ، فعلى هذا يجوز ان يكون «آل ياسين» آل ذلك النبي . و من قرأ «الياسين»
 بالوصل على كلمة واحدة ففيه قولان : احدهما انه لغة في الياس كسيناء و سينين و
 ميكال و ميكايل ، والثاني انه قد جمع ، والمراد الياس واتباعه من المؤمنين و اصله
 الياسين بياء النسب فحذف كما حذف من الاعجميين والاشعرين . وفي قراءة ابن مسعود :
 «سلام على ادراسين» على تأويل ان الياس هو ادريس وهذا قول جماعة من العلماء
 منهم احمد بن حنبل قال احمد بن حنبل : خمسة من الانبياء لهم اسمان : الياس هو
 ادريس ، يعقوب هو اسرائيل ، يونس هو ذوالنون ، عيسى هو المسيح ، محمد
 هو احمد صلوات الله عليهم اجمعين .

«وان لوطاً لمن المرسلين ، اذ نجينا واهله اجمعين ، الا عبوزاً ، يعني الخاتنة
 امرأة لوط «في الغابرين» اي - الباقين في المدن بعد خروج لوط واهله منها هلك كما
 هلك الغابرون .

«ثم دمرنا الآخرين» - التدمير - الاهلاك .

«و انكم» يا اهل مكة «لتمرون عليهم» اي - على آثارهم و منازلهم «مصبحين» .

یعنی وقت الصبح ، « و باللیل » ای - تمرّون علیهم باللیل و النهار
اذا ذهبتم الى اسفارکم و رجعتم . و ذلك لانّ ممّرهم من المدينة الى الشام علی سدوم
قرية قوم لوط ، و هو قوله عزّوجلّ : « و انها لبسبیل متیم » ، « افلا تعقلون » فتعتبروا بهم ؟
« افلا تعقلون » ان من فعل ذلك بهم قادرٌ علی ان يفعل بکم مثله ؟

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و انّ من شیعته لابراهيم » اذ جاء ربه بقلب سلیم - ابراهیم از
شیعت نوح بود ، در اصول توحید اگر چه مختلف بودند ، در فروع دین و شرعیات و در
شرایع جمله انبیا اصول دین و توحید یکسانست در آن اختلاف نه ، همانست که فرمود
تعالی تقدّس : « شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً ... » الآية . اختلافی که هست در
شرایع و احکام است و آن اختلاف رحمت است از خداوند جل جلاله بر خلق تا کار دین
بر خلق تنگ نباشد « یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر » ، و مثل ایشان چون قومی
است که روی بمنزلی دارند هر یکی براهی میروند و آخر منزل یکی ، راه بود نزدیک
تر و راه بود دور تر ، هیچ راه بسعادت آخرت نزدیکتر از راه مصطفی (ص)
و شریعت وی نیست ، از ینجاست که شریعت وی ناسخ شرعها آمد و عقدوی فاسخ
عقدها آمد ، شرعی منزل نه محدث ، و عقدی مبرم نه مختل ، شرعی مقدّس نه مهووس ، و
عقدی مؤیّد نه مؤقت ، شرعی معلوم نه مجهول ، و عقدی مبسوط نه مقصور ، شرعی که از
روشنی چون آفتاب روزست و دوستان را عظیم دل افروزست مصطفی (ص) فرمود : « کیف
انتم اذا کنتم من دینکم فی مثل القمر لیلة البدر و لا یبصره منکم الا البصیر » .

« از جاء ربه بقلب سلیم » - ابراهیم روی نهاد بدرگاه رب العزّة بدلی سلیم بی هیچ
آفت و بی هیچ فتنه ، از علائق رسته و از حظّ نفس خویش واپرداخته ، همانست که فرمود :
« انی ذاهبٌ الی ربی » ذهابه فی الله اوجب ذهابه الیه . در کار الله نیک برفت تا در راه
الله راست رفت ، حق تعالی ابراهیم را فرمود : « انی ذاهبٌ الی ربی » اخبارست از قول

او، موسی را گفت : « جاء موسى لميقاتنا » اخبارست از صفت او ، « مصطفی را فرمود :
 « اسری بعبده » از صفت خود اخبارست در حق او . ابراهیم در مقام تفرقت بود ، موسی
 در عین جمع بود ، مصطفی در جمع جمع بود . نشان تفرقت ابراهیم « انی وجهت وجهی
 للذی فطر السموات والارض » ، نشان جمع موسی « و قربناه نجیاً » ، نشان جمع جمع-
 مصطفی علیه الصلوة والسلام « دنا فتدلی » . بر ذوق اهل معرفت « انی ذاهب الی ربی »
 اشارت است بانقطاع بنده ، و معنی انقطاع با حق بریدن است در بدایت بجهد و در نهایت
 بکل در بدایت تن در سعی و زبان در ذکر و عمر در جهد ، و در نهایت با خلق عاریت و با
 خود بیگانه و ز تعلق آسوده ، صد سال آفتاب از مشرق بر آید و بمغرب فرو شود تا
 منقطعی را دیده آن دهند که مقام خلق از مقام حق باز شناسد و بدایت از نهایت باز داند
 واسطی گفت : خلیل از خلق بحق میشد و حبیب از حق بخلق می آمد ، او که از خلق بحق شود
 حق را بدلیل شناسد و او که از حق بخلق آید دلیل را بحق شناسد ، نه بینی که خلیل از راه
 دلیل در آمد بهر دلیلی که میرسید در وهمی آویخت که « مداربی » و این بدایت حال وی بود
 چون بنهایت رسید جمال توحید بدیده عیان بدید گفت : « انی ذاهب الی ربی سیهدین » .
 پیر طریقت گفت : الهی ! او که حق را بدلیل جوید ببیم و طمع پرستد ، و او
 که حق را با حسان دوست دارد روز محنت بر گردد ، و او که حق را بنخوشتن جوید نا یافته
 یافته پندارد . الهی ! عارف ترا بنور تو میداند از شعاع وجود عبارت نمی تواند ، در آتش
 مهر میسوزد و از نار باز نمی پردازد .

« فلما بلغ معه السنی » - اسماعیل کودکی روزبه روز افزون بود ، کریم بر آمده
 و عزیز برخاسته ، سلاله خلت بود و صدف در محمد مرسل بود ، گوشه دل خلیل درو
 آویخت ، بچشم استحسان درو نگریست ، از در گاه عزت عتاب آمد که ای خلیل ما ترا از بت
 آزاری نگه داشتیم تا دل در بند عشق اسماعیلی کنی ؟ هر چه حجاب راه خلت باشد چه بت آزاری
 و چه روی اسماعیلی .

بهر چه از راه باز افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهر چه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

ای خلیل دعوی دوستی ما کردی و مریدوار در راه ارادت آمدی که: «انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض»، از خلائق و علایق بیزاری گرفتاری که: «انهم ع-دوّ
لی الارب العالمین»، اکنون آمدی و دلی که بر محبت جلال و جمال ما وقف است فایده^(۱)
او پرداختی و مهر مهر برونهادی، قربه لی قرباناً وانقطع الی انقطاعاً خیز او را قربان
کن؛ ورمار میخواهی درد خود را درمان کن.

تا دل ز علایقت یگانه نشود يك تیر ترا سوی نشانه نشود

تا هر دو جهانت از میانه نشود کشتی بسلامت بکرانه نشود

پیران طریقت مریدان را در ابتدای ارادت از دیده فرو گیرند تا در هیچ چیز ننگرند
برای آنکه هر چه بیرون نگرند آن چیز وبال ایشان گردد و مایه محنت. یعقوب بروزی
بدیده استحسان در جمال یوسف نگرست، بین که چه محنت کشید و چون مبتلا گشت
بفراق یوسف! مصطفی (ص) روزی فرمود: من عایشه را دوست دارم، کشید آنچه
کشید و دید آنچه دید از گفتار و افک منافقان! خلیل راهمین حال افتاد، گوشه دل بمهر
اسماعیل داد، هم خود ببلا افتاد و هم اسماعیل را بمحنت افکند. چون قصه خواب باوی
بگفت که: «انی اری فی المنام انی اذبحک»، اسماعیل خود رشید بود، کریم طبع و نیکو
خلق، جواب داد که: «یا ابت افعلم ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصّابرين»، ای پدر
آنچه فرموده اند بجای آر، راه خلّت تو پاک باید و پسندیده، مارا گوخواه سرباش و
خواه مباش. سخن گفته اند تا از ایشان هر دو کدام سخی تر بود، او که فرزندی فدا کرد
یا او که جان و تن فدا کرد؟ ابراهیم گفت: کار من عجب تر که فرزند عزیز می فدا
کنم، اسماعیل گفت: سخاوت من عظیم تر که جان عزیز و تن نفیس می فدا کنم، ابراهیم
گفت: ترا در دیک ساعتی بیش نبود، و مراد هر نفسی دردی بود، و در هر لحظه بی اندوهی
که بدست خویش فرزند خویش کشته باشم، چنانستی که رب العزة گفتی: من از شما
هر دو جواد ترم و کریم تر که نا کشته بکشته برداشتم و نا خواسته فدا فرستادم و فدیناه

بذبح عظیم، چرا بزرگوار و عظیم نباشد ذبیحی که الله فرستد! جبرئیل آرد، ابراهیم پذیرد فدای اسماعیل شود.

قوله: «وان الیاس لمن المرسلین» - محمد بن احمد العابد گوید: در مسجد اقصی نشسته بودم، روز آدینه بعد از نماز دیگر که دو مرد را دیدم یکی بر صفت و هیئت ما، و آن دیگر شخصی عظیم بود قدی بلند و پیشانی فراخ پهن قدر ذراعی، این شخص عظیم از من دور نشست و آنکه بر صفت و قد ما بود فرا پیش من آمد و سلام کرد، جواب سلام دادم و گفتم: من انت رحمك الله - تو کیستی و آن که از ما دور نشسته کیست؟ گفت من خضرام و او برادر من است الیاس. گفتا: ربی از ایشان در دل من آمد و بلرزیدم، خضر گفت: لا بأس عليك نحن نحبك - ما تو را دوست داریم چه اندیشه بری؟ آنکه گفت: هر که روز آدینه نماز دیگر بگزارد و روی سوی قبله کند و تا بوقت فرو شدن آفتاب همی گوید: یا الله یا رحمن، رب العزة دعای وی مستجاب گرداند و حاجت وی روا کند. گفتم: آنستنی آنسك الله بذکره، گفتم طعام توجه باشد؟ گفت: کرفس و کماه، گفتم: طعام الیاس چه باشد؟ گفت: دورغیف حواری هر شب وقت افطار، گفتم: مقام او کجا باشد؟ گفت: در جزائر دریا، گفتم: شما کی با هم آئید؟ گفت: چون یکی از اولیا از دنیا بیرون شود هر دو برو نماز کنیم، و در موسم عرفات بهم آئیم و بعد از فراغ منسك؛ او موی من باز کند و من موی او باز کنم. گفتم: اولیاء الله را همه شناسی؟ گفت: قومی معدود را شناسم، آنکه گفت: چون رسول خدا (ص) از دنیا بیرون شد زمین بالله نالید که: بقیت لایمشی علی نبی الی یوم القيمة، رب العالمین فرمود: من ازین امت مردانی را پدید آرم که دلهای ایشان بر دلهای انبیا باشد. آنکه خضر برخاست تا رود من نیز برخاستم تا با وی باشم، گفت: تو با من نتوانی بودن من هر روز نماز بامداد به مکه گزارم در مسجد حرام، و همچنان نشیتم نزدیک رکن شامی در حجر تا آفتاب بر آید، آنکه طواف کنم و دور کعبه خلف المقام بگزارم و نماز پیشین به مدینه مصطفی گزارم و نماز شام به طور سهنا و نماز خفتن بر سدة ذوالقرنین، و همه شب آنجا پاس دارم چون وقت صبح باشد نماز بامداد بسا مکه برم در مسجد حرام

۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «وان يونس لمن المرسلين»^(۱۳۹) یونس از فرستادگان ما بود.
 «اذا ابق الى الفلك المشحون»^(۱۴۰) آنکه که با کشتی کران بار گریخت.
 «فساهم» تیر انداخت و قرعه بی زد، «فكان من المدحضين»^(۱۴۱) و هر بار

بروی افتاد.

«فالتقمه الحوت» ماهی فرو برد او را، «وهو مليم»^(۱۴۲) و گناه او را

بود و خویشتن را بجای سرزنش آورد.

«فلولا انه كان من المـسـبحـين»^(۱۴۳) اگر نه آن بودی که او در روز کسار

گذشته از ستایندگان بود و پرستکاران.

«للبث في بطنه» می بودی در شکم آن ماهی، «الى يوم يبعثون»^(۱۴۴) تا

آنروز که خلق را برانگیختندی.

«فنبذناه بالمرآء» او را با هامون انداختیم، «وهو سقيم»^(۱۴۵) و او بیمار.

«وانبتنا عليه» و بر رویانیدیم برو، «شجرة من يقطين»^(۱۴۶) درختی

کسترانیده بی ساق.

«وارسلناه» و فرستادیم او را، «الى مائة الف» او یزیدون^(۱۴۷) بصد هزار

مردم و بیش از آن.

«فاًمنوا» بگرویدند، «فمتعناهم الى حين»^(۱۴۸) و ایشانرا بر خورداری

و زندگانی دادیم درین جهان تا آنکه که اجلها در رسید.

«فاستفتهم» پیرس از ایشان، «الربك البنات ولهم البنون»^(۱۴۹) باش

خداوند ترا دختران و ایشان را پسران؟

«ام خالقنا الملكة اناثا وهم شاهدون»^(۱۵۰) یا ما چون فریشتگان میآفریدیم

ایشان حاضر بودند [که مادینان میگویند]؟

« **الانهم من افكهم** ، آگاه باشید ^(۱۱) که ایشان از دروغ زنی ایشانست ،
 « **ليقولون** ^(۱۵۱) **ولد الله** » که میگویند که الله فرزندان را ، « **وانهم لكاذبون** ^(۱۵۲) ،
 ایشان دروغ زنان اند .

« **اصطفى البنات على البنين** ^(۱۵۳) ، برگزید دختران را بر پسران ؟
 « **مالكم كيف تحكمون** ^(۱۵۴) ، چه رسید شما را چونست این حکم که میکنید
 و این سخن که میگوئید ؟ !

« **افلاتذكرون** ^(۱۵۵) درنیابید و نپذیرید ؟
 « **ام لكم سلطان مبين** ^(۱۵۶) ، یا شما را حجّتی پیدا و دست آویزی
 درست هست ؟

« **فاتوا بكتا بكم ان كنتم صادقين** ^(۱۵۷) ، بیارید این نامه خویش که دارید
 از من اگر می راست گوئید .

« **وجعلوا بينه وبين الجنة نسباً** ، میان الله و میان فریشتگان نژاد ساختند ،
 « **ولقد علمت الجنة** » و بدانسته اند فریشتگان ، « **انهم لم يحضرون** ^(۱۵۸) ، که
 پرستگاران ایشان در آتش حاضر کردنی اند .

« **سبحان الله عما يصفون** ^(۱۵۹) ، پاکی و بی عیبی خدا را ازان صفت و چونی که
 ایشان میگویند .

« **الاعباد لله المخلصين** ^(۱۶۰) ، مگر آن صفت که بندگان مخلصان ، ا کدلان
 میکنند او را .

« **فاتكم و ماتعبدون** ^(۱۶۱) ، شما و اینان که بباطل می پرستید .

« **ما انتم عليه بفاتنين** ^(۱۶۲) ، بی راه کننده نیستید کسی را برو که الله است .
 « **الا من هو صال الجحيم** ^(۱۶۳) ، مگر کسی را که او خود درخواست من و

دانش من بآتش شدنی است .

«وَمَا نَالَا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» (۱۶۴) ، و نیست از ما هیچ کس مگر که او را
ایستادن گاهی است پرستش را ، شناخته و دانسته ، «وَاِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» (۱۶۵) ، و ما
قطار داران ایم پرستش الله را

«وَاِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» (۱۶۶) ، و ما ستایند گانیم بیا کی او را .

«وَان كَانُوا لَيَقُولُونَ» (۱۶۷) ، هیچ نبود مگر که می گفتند :

«لَوْ اَنْعَدْنَا ذِكْرًا مِنَ الْاَوَّلِينَ» (۱۶۸) ، اگر بنزدیک ما بودی سخنی و نامه بی و
باز گفتی از قصه های پیشینان .

«لَكِنَّا عِبَادُ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» (۱۶۹) ، ما بآن نامه خدایر ابراستی پرستگاران بودیم
و از دل پاک رهیکان .

«فَكْفُرُوا بِهِ» پس بآن یاد و نامه که بایشان آمد کافر شدند ، «فَصُوفِ يَعْلَمُونَ» (۱۷۰)
آری آگاه شوند .

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا» بدرستی که پیش شد سخنان ما ، «لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ» (۱۷۱)
بندگان فرستادگان ما را .

«اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ» (۱۷۲) ، که ایشان آند که یاری دادگان من اند .
«وَان جُنْدٌ نَّالَهُمُ الْغَالِبُونَ» (۱۷۳) ، و سپاه ما ایشان اند که آخر به آمده و
از شکننده ایشانند .

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ» روی گردان از ایشان ، «حَتَّىٰ حِينٍ» (۱۷۴) ، تا یکچندی .
«وَابْصُرْهُمْ» و ایشانرا سیر ببین ، «فَصُوفِ يَبْصُرُونَ» (۱۷۵) ، که ایشان روز
خویش بخواهند دید .

«اَفْبَعْدَانَا يَسْتَعْجِلُونَ» (۱۷۶) ، باش بعد از ما می شتابند ؟

«فَاِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ» آنکه که عذاب بدر سراپه های ایشان فرو آید ، «فَسَاءَ
صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ» (۱۷۷) ، بد اباد داد آگاه کردگان بیم نمودگان .

«وَتَوَلَّ عَنْهُمْ» روی گردان از ایشان ، «حَتَّىٰ حِينٍ» (۱۷۸) ، تا یکچندی .

« وَاَبْصُرْ فُصُوفَ يَبْصُرُونَ ^(۱۷۹) ، و می نگر تا بینی که ایشان چه روز بینند
 « سُبْحَانَ رَبِّكَ ، پاکی و بی عیبی خداوند ترا ، « رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ » ، خداوند
 توانائی و خداوند بی همتائی . « عَمَّا يَصِفُونَ ^(۱۸۰) ، از آن چونیها که دشمنان
 می گویند .

« وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ^(۱۸۱) ، و درود بر فرستادگان او .
 « وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ^(۱۸۲) ، و ستایش نیکو الله را خداوند جهانیان .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «وان يونس لن المرسلين » بعثه الله الى اهل نينوى من الموصل
 واسم ابيه متى واسم امه تنحيس وهو فوالنون وهو صاحب الحوت سمى به لا نه التقمه
 « اذابق » ای - هرب و تبعاد « الى الفلك المشحون » ای - المثلث المملوء ، وكان
 يونس عليه السلام وعدقومه العذاب فلما تأخر العذاب عنهم خرج كالمشور عنهم فقص
 البحر وركب السفينة . و قيل : لما وعدهم العذاب خرج من بين اظهرهم كعادة الانبياء
 اذ انزل بهم العذاب . و قيل : وعدهم العذاب لثلاثة ايام فاعلمهم و خرج منهم قبل ان
 يؤمر بالخروج فلما اتهم العذاب بعد ثلث فرجوا الى يونس فلم يجدوه ، ففرغوا الى الله
 عز وجل و خرجوا الى الصحراء باهالهم و اولادهم و دوابهم و قرعوا بين الامهات و الاطفال
 بين الاثن و الجحوش و بين البقر و المعجول و بين الابل و الفسلان و بين الضان و الحملان
 و بين الخيل و الافلاء فرفع الصبح الى السماء فلما امسى يونس سأل محتبطاً مرقبومه
 فقال : هم سالمون ، فابق مغاضباً حتى اتى البحر وقال : انهم يكذبوننى فماذا ارى يفعلون
 بى الان و قد آمنوا فلما ركب السفينة احتبست السفينة ، و قيل : رست ، فقال الملاحون
 ها هنا عبد آبق من سيده فاقترعوا فاصابه القرعة يونس ، قيل : ثلث مرات ، فقام
 يونس و قال : انا الآبق ، فلقى نفسه فى البحر فصادفه حوت جاء من قبل اليمن فابتلعه
 ففعل به الى فرار الارضين حتى سمع تسبيح الحصا . و قيل للحوت : ما جعلناه لك رزقاً

انما جعلناك له مسجداً . و تمام القصّة مذکور فيما سبق .

« فساهم » - المساهمة - المقارعة ، و ذلك القاء الشّهام على وجه القرعة ، « فكان من المد حصين » اى - المقررين المغلوبين بالحجّة . يقال : دحضت حجّته فهى داحضة و ادحضت زيدا اذا دحضت حجّته وغلبته . وقيل : « المدحض » الملقى فى البحر ، والدحض الزّلق ومنه قولهم : اللّهم ثبت اقدامنا يوم دحض الاقدام ، و « المليم » هو الذى يأتى امرأ يلام عليه وان لم يلم و الملوم الذى اخذته اللّسنة باللائمة و ان لم يأت ذنباً .

« فلولا انه كان من المسبّحين » اى - المصلّين العابدين الذّاكرين لله قبل ذلك و كان كثير الذّكر . قال الضّحّاك : شكر الله له طاعته القديمة . وقال سعيد بن جبیر : « فلولا انه كان من المسبّحين » فى بطن الحوت ، و ذلك قوله : « لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين » .

« للبت فى بطنه الى يوم يبعثون » - فيه ثلاثة اوجه : احدها بقی هو و الحوت الى يوم البعث ، والثانى يموت الحوت و يبقى هو فى بطنه ، والثالث يموتان ثم يحشر يونس من بطنه فيكون بطن الحوت له قبراً الى يوم القيامة ، فلم يلبث لكونه من المسبّحين ، و اختلفوا فى مكثه فى بطن الحوت ، فقيل : لبث سبعة اشهر . و قيل : اربعين يوماً و عليه الاكثرون . و قيل : سبعة ايام . و قيل : التقمه صباحاً و نبذه مساءً و هو قول الحسن .

« فنبتناه بالعرآء » اى - رميناه بالمكان الخالى عن الشجر و النبات والبناء . و قيل : « العرآء » الساحل و قيل : وجه الارض . « وهو سقيم » مريض ممّاناله من التقام الحوت فصار كبذن الاطفال فى الرّقة والضعف . و قيل : كالفرخ الممّط .

« وانبثنا عليه شجرة من يقطين » يعنى القرع ، و عليه اكثر المفسرين ، و خص بالقرع لانه لمّا نبذ بالعرآء كان فى غاية الرّقة و اللطافة فكان يؤذيه و قوع الذباب عليه و ورق القرع لا يحوم حوله الذباب . و قيل : « اليقطين » كلّ شجرة تنبطح على وجه الارض ليس لها ساق تسمّوا عليه من بطيخ او قثاء او قثد^(١) او حنظل او قرع او غيره .

قيل : هو يفعيل من الفطون و هو الاقامة ، والقاطين - المقيم الساكن ، و القطنى -
الزرع الذى يقيم فى الارض من الخضر . و قال مقاتل بن حيان : كانت تختلف اليه و
علمة يشرب من لبنها حتى قوى ثم يبست الشجر فبكى حزناً عليها فاوحى الله تعالى اليه : اتبكى
على هلاك شجرة ولا تبكى على هلاك مائة الف اوزيريدن ؟ فان قيل : قال هاهنا : فنبذناه
بالعرآء ، و قال فى موضع آخر : « لولا ان تدار كه نعمة من ربه لنبذ بالعرآء » فهذا يدل
على انه ينبذ ، فالجواب قوله : « لولا » هناك يرجع الى الذم معناه : لولا نعمة ربه لنبذ
بالعرآء و هو مذموم ، لكنّه تدار كته النعمة فنبذ و هو غير مذموم .

قوله : « وارسلناه الى مائة الف اوزيريدون » - قيل : ارسل الى اهل نينوى من الموصول
قبل ان يصيبه ما اصابه ، و المعنى : وقد ارسلناه . و قيل : ارسل بعد خروجه من بطن
الحوت الى قوم آخرين . و يجوز ان يكون ارسل الى الاولين بشريعة اخرى فآمنوا
بها . وقوله : « اوزيريدون » يعنى بل يزيدون . و قيل : « او » هاهنا بمعنى الواو كقوله :
« عنراً او نذراً » . وفى الخبر عن رسول الله (ص) قال : « يزيدون عشرين الفاً » . و قال
ابن عباس : ثلثون الفاً . وقيل : خمسة و ثلثين الفاً . وقيل : سبعين الفاً .

فآمنوا فمتعناهم الى حين ، يعنى الى انقضاء آجالهم ، و هذا كناية عن ردّ العذاب
عنهم و صرف العقوبة ، فان قيل لم لم يختم قصة لوط و يونس بالسلام اسوة من تقدم
من الانبياء فى السورة ؟ قلنا : لانه لما قال : « وان لوطاً لمن المرسلين ، وان يونس لمن
المرسلين » فكانه قد قال : سلامٌ عليهما لان الله عزوجل قد سلم على جميع المرسلين
آخر السورة ، فقال : « و سلامٌ على المرسلين » فاكتفى بذلك عن ذكر كل واحد
منفرداً بالسلام .

« فاستفتهم » يعنى : سل يا محمد اهل مكة ، سؤال توبيخ و تجهيل : « الربك
البنات و لهم البنون ، وذلك ان بنى خزاعة زعموا ان الملائكة بنات الله لذلك يسترهن ،
يقول : اى قياس يقتضى ان يختار سبحانه لنفسه الانقص و يجعل لكم الافضل ؟
« ام خلقنا الملائكة اناثاً وهم شاهدون ، حاضرون خلقنا اياهم ، هذا كقولهم :

« اشهدوا خلقهم ، فيشهدون عن مشاهدة و عیان ؟

الا انهم من افكهم يقولون ولد الله ، ای - لم يقولوا عن قیاس ولا مشاهدة بل عن كذب محض . يقولون ولدهم الله « و انهم لكاذبون ، فی هذا و فی سائر ما يتدينون به .
« اصطفى البنات على البنين » رجع من الحكمة الى الخطاب ، « اصطفى » هذه الف استفهام خفي فيه الف الوصل اصله « اَ اصطفى » و الاصطفاء اخذ صفوة الشيء يقول : فكيف اخذ الشائب الكدر و ترك الصفو الخالص .

« مالكم » ای شيء لكم فی هذه الدعوى « كيف تحكمون » لربكم ما لا ترضونه لانفسكم ؟

« افلا تذكرون » انه واحد لا ولد له لا ذكر ولا انثى .
« ام لكم سلطان مبین » برهان بین على ان الله ولداً ام لكم كتاب من عند الله فيه ان الملائكة بنات الله ؟

« فانوا بكتا بكم » ای - فأتوا بذلك « ان كنتم صادقين » فی دعویكم ، رب العالمين اندرين آیات حجت آورد بر بنی خزاعه كه فریشتگان را دختران الله گفتند ، میفرماید جل جلاله : درین دعوی كه كرديد حجت وبرهان از سه وجه تواند بود : یا قیاسی روشن یا عیانی و مشاهده ای درست یا کتابی از نزدیک خدا بحقیقت ، و شما را ازین سه چیز هیچ نیست نه قیاس نه مشاهده نه كتاب پس بدانید كه دعوی شما باطل است دروغی بر ساخته و عنادی ظاهر گشته .

« وجعلوا بينه و بين الجنة نسباً » - هذا تكرار للكلام الاول بعينه و هو تعظيم لافكهم و الجنة هاهنا الملائكة ، سميت بهذا الاسم للمعنى الذى سميت به الجن و هو اجتنانهم من العيون و استتارهم و منه سمى الجنين و كذلك الجنون لانه خفاء العقل و اجننت الميت اذا دفنته . و قال : ابن عباس : « حى من الملائكة يقال لهم الجن و منهم ابليس قالوا هم بنات الله » وقال الكلبي : قالوا عنهم الله الملائكة بنات الله . فقال ابو بكر الصديق : فمن امهاتهم قالوا سروات الجن ، ای - تزوج من الجن فخرجت منها الملائكة

تعالی الله عن ذلك . و قال بعض الكفار : الباری جل جلاله و ابلیس اخوان والنور والخیر من الله والظلمة و الشر من ابلیس . و قال الحسن : معنی النسب انهم اشركوا الشیطان فی عبادة الله « ولقد علمت الجنة انهم لمحضرون » ای - علمت الملائكة ان الذين قالوا هذا القول لمحضرون فی النار . و قيل : معناه علمت الملائكة انهم میّتون ثمّ یحضرون الموقف ، كقوله : « وان کُلُّ لَمَّا جمیعٌ لدینا محضرون » - نحو بیان گفتند : « ان » چون از قفای عام و شهادت آید مقتوح باشد مگر که در خبر لام در آید که آنکه مکسور باشد کقول العرب : اشهد ان فلاناً عاقل و اشهد ان فلاناً لعاقل .

ثمّ نزه نفسه عما قالوا فقال : « سبحان الله عما یصفون ، الّا عباد الله المخلصین » تقدیره : انهم لمحضرون الّا عباد الله المخلصین فانهم لا یحضرون . معنی آنست که ایشان در دوزخ حاضر کردنی اند مگر بندگان که خدایرا باخلاص عبادت کنند و اورا یکتادانند و روا باشد که استثنا از واصفان بود یعنی پاکی و بی عیبی خدایرا از آن صفت که دشمنان میکنند مگر آن صفت که بندگان مخلصان پاک دلان میکنند او را .

« فانکم وما تعبدون » - این آیت حجتی روشن است بر قدریان . گفته اند : عمر بن عبدالعزیز این آیت حجت آورد بر غیلان قدری . غیلان چون این آیت ازوی بشنید گفت : یا امیر المؤمنین کوئی این آیت هرگز نشنیده بودم اکنون از ان مذهب باز گشتم و توبه کردم و نیز نگویم . عمر گفت : ارفع یدیک فقال عمر : اللهم ان کان غیلان صادقاً فی توبته فتقبلها منه و ان کان کاذباً فسلط علیه من یسمل عینیه و یقطع یدیه و رجلیه و یصلبه . فلما کانت لیالی هشام عاد غیلان الی کلامه فی القدر فاخذ هشام و سمل عینیه و قطع یدیه و رجلیه و صلبه .

قوله : « فانکم و ما تعبدون ، ما انتم علیه » - الہاء فی حوله « علیه » راجعة الی الله عزوجل ، تأویل الآیة : انکم ایہا العابدون معبودان دونی لستم انتم ضالین و لامضلین علی الله احداً الا من هو داخل النار فی علم الله السابق . قال : حماد بن زید قال لم خالد الحذاء : انیت الحسن البصری قلت له : یا باسعید ما معنی قوله عزوجل : « فانکم

و ماتعبدون ما انتم عليه بفاتنين ، الآية ؟ فنظر الى الحسن وقال : ما كان هذا من كلامك يا بالالمنازل ؟ قلت : اريد ان اعلم ذلك ، قال : يقول عز وجل : « ما انتم بمضلين » .
 « الّا من هو صالى » النار فى علم الله السابق - ميفرمايد شما كه بت پرستان ايد شما و معبودان شما هيچكس را بپناه نتوانيد كرد مگر كسى كه در علم من و در خواست من خود شقى است و باتش شدنى است ، معنى اين « عليه » همان است كه مردمان گويند : افسد فلان على غلامى ، افسد على خادمى ، افسد على شريكى - فلان كس غلام من بر من تباه كرد ، شا كرد من بر من تباه كرد ، انباز من بر من تباه كرد .

قوله « ومامنا الاله مقام معلوم » - جمهوره مفسران برانند كه اين سخن فرشتگان است . جبرئيل آمد و مصطفى را گفت : مامنا ملك الاله فى السماء مقام معلوم يعبد الله هناك - نيست از ما هيچ فرشته يى مگر كه او را در آسمان مقامى است معلوم كه خدا براى جل جلاله در آن مقام مى پرستد و تسبيح و تقديس ميكنند . يعنى كه مابندگان ايم و عابدان نه معبودان چنانكه كافران ميگويند ، نظيره قوله : « لن يستكف المسيح ان يكون عبداً لله و لا الملكة المقربون » . قال ابن عباس : ما فى السماء موضع شبر الّا و عليه ملك يصى او يسبح . وقال النبى (ص) : « اظت السماء وحق لها ان تظط » والذى نفسى بيده ما فيها اربع اصابع الّا و ملك واضع جبهته ساجداً لله » . ابوبكرور اى گفت : مقام معلوم ايشان مقامات راه دين است و منازل تعبد چون خوف و رجا و توكل و محبة و رضا و غير ان . سدى گفت : « مقام معلوم » فى القربة و المشاهدة .

« وانا لنحن الصّافون » - قال الكلبي : هم صفوف الملكة فى السماء للعبادة كصفوف الناس فى الارض .

« وانا لنحن المسيّحون » اى - المصلّون المنزّهون لله عن السوء . و قيل . هم الّافن حول العرش . و قيل : فى الهواء . قال قتادة : كان الرجال والنساء يصلّون معاً حتى نزل : « ومامنا الاله مقام معلوم » فتقدم الرجال و تأخر النساء فكانوا يصلّون منفرداً حتى نزلت : « وانا لنحن الصّافون و انا لنحن المسيّحون » و قيل : الضمير هاهنا

راجعُ الى النبي (ص) و المؤمنين و من خاطبهم من الكفار يعنى ليس منا و منكم الا من له فى الآخرة مقامٌ معلومٌ كقوله : « فاما من طغى و آثر الحياة الدنيا : الى آخر الآيتين . و كذلك قوله : « وانا لنحن الصّافون » - المراد به النبي (ص) و المؤمنون يعنى نحن الصّافون لله فى الصلوة و نحن المسبحون الممجّدون المنزهون الله عن السوء . و قيل : مامنا يوم القيمة الا من له مقامٌ معلومٌ بين يدي الله عزوجل .

ثم اعاد الكلام الى الاخبار عن المشركين فقال : « وان كانوا » يعنى و قد كانوا « ليقولون » - هذه لام التأكيد .

« لو ان عندنا ذكراً من الاولين » اى - كتاباً مثل كتاب الاولين ،
« لكننا عباد الله المخلصين » - هذا كقوله عزوجل : « واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءهم نذيرٌ ... » الآية .

« فكفروا به » يعنى فلما اتاهم ذلك كفروا به . وفى الآية وجهٌ آخرٌ و هم انهم قالوا لو علمنا حال آبائنا و ما آل اليه امرهم و كان ذلك كما يقول محمد لآمنابه و اخلصنا لكننا على شكٍ مما يقول فلان صدقه فذلك قوله : « فكفروا به » اى - بمحمدٍ « فسوف يعلمون » - هذا تهديدٌ لهم ، اى - سوف يعلمون عاقبة كفرهم .

« و لقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون » اى - سبق و عدنا ايّاهم بالنصرة وهو قوله : « انالنصر رسلنا » وقوله : « كتب الله لاغلبن اناورسلى » « انهم لهم المنصورون » .

« وان جندنا لهم الغالبون » اى - حزب الله لهم الغلبة بالحجة و بالنصرة فى العاقبة . قيل : لم يقتل نبيٌ فى معركةٍ و قتالٍ و انما قتل منهم من لم يؤمر بالقتال ، قال الكلبي : ان لم ينصروا فى الدنيا نصروا فى الآخرة . و قيل : « هم المنصورون » بالحجة و البرهان و الغالبون بالسلطان .

« فتول عنهم » اى - اعرض عن قولهم « حتى حين » يعنى الى يوم بدر . و قيل : الى فتح مكة . و قيل : الى الموت . قال السدي : معناه فتول عنهم حتى تأمرك بالقتال .

وقال مقاتل بن حیان : نسختها آية القتال .

« و ابصرهم » ای - ابصر ما ينالهم يومئذٍ « فسوف يبصرون » ذلك . وقيل : ابصر حالهم بقلبك « فسوف يبصرون » معاينة . وقيل : اعلمهم فسوف يعلمون . وقيل : « ابصر » ما ضيعوا من امرنا « فسوف يبصرون » ما يحل بهم من عذابنا . چون این آیه فرو آمد و ایشانرا بعذاب تهدید کردند گفتند : متى هذا العذاب - این عذاب که ما را بوی می بینم دهند کی خواهد بود ؟

رب العالمین فرمود : « ابعذابنا يستعجلون » - بعذاب ما می ستایند و بتعجیل می خواهند ؟ در توریة موسی است : ابی یغترون ام علی^(۱) یجتروُن - بهلت دادن و فرا گذاشتن من می فریفته^(۱) شوند یا بر من دلیری میکنند و نمی ترسند .

« فاذا نزل بساحتهم » نزل محمد^(ص) بدار هم او نزل العذاب بقائهم « فساء صباح المنذرين » ای - بس صباح الکافرين ، الذين انذروا بالعذاب . روى عن انس بن مالك قال : نزل رسول الله^(ص) باهل خيبر ليلاً فلما اصبحت اخرج الاكارون بمكاتلهم^(۲) و مساحيهم فراوا رسول الله^(ص) واصحابه فاذا سرعتهم نحووا الحسن يقولون محمد والله والخميس ، فقال رسول الله^(ص) : خربت خيبر نحن اذا نزلنا بساحة قوم^(۳) فساء صباح المنذرين .

ثم كرّر ما ذكر تأكيداً لوعد العذاب و تعظيماً للتقريع ، فقال : « وتول عنهم حتى حين » و ابصر « العذاب اذا نزل بهم » « فسوف يبصرون » . وقيل : الاول في الدنيا والثاني في الآخرة .

ثم نزه نفسه و امر المؤمنين بالتنزيه فقال : « سبحان ربك رب العزة عما يصفون » من اتخاذ الصّاحبة والاولاد . قوله : « رب العزة » معناه ذي العزة لان العزة صفته لا مربوبه و في الحديث ان بن عباس سمع رجلاً يقول : اللهم رب القرآن فانكر عليه ،

۱ - نسخه الف : فرهفته .
۲ - مكاتل جمع مكاتل : زنبيل که پانزده صاع در آن گنجد (منتهی الارب)

وقال القرآن ليس بمربوب، لكنّه كلام الله .

«وسلامٌ على المرسلين» - عمّم الرسل بالسلام بعد ما خصّ البعض في السورة لانّ تخصيص كلّ واحدٍ بالذکر يطول و المعنى : وسلامٌ على المرسلين الذين بلغوا عن الله التوحيد و الشرايع .

«والحمد لله رب العالمين» على هلاك الاعداء و نصرة الانبياء عليهم السلام . روى عن علي بن ابيطالب (ع) قال : « من احبّ ان يكال له قدّاً بالكيل الاوفى فليكن آخر كلامه حين يقوم من مجلسه : سبحان ربك ربّ العزة عمّا يصفون و سلامٌ على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « وانّ يونس لمن المرسلين . . » - خداوند کریم مهربان لطیف و رحیم ببندگان چون یونس را در شکم ماهی بزدان کرد و یونس وی یاد و نام خود کرد تا همی گفت : « لا اله الا انت سبحانک » نام الله چراغ ظلمت او بود ، یاد الله انس زحمت او بود ، مهر الله سبب راحت او بود ، هر کرا در دل مهر الله نقش بود ،

گرچه اندر آب و در آتش بود عیش او با مهر الله خوش بود
نام تو چراغ ظلمت یونس گشت آرایش هر چه در جهان مجلس گشت

هر چند که از روی ظاهر شکم ماهی بلای یونس بود اما از روی باطن خلوتگاه وی بود . میخواست تا بی زحمت اغیار بادوست رازی گوید چنانکه یونس را شکم ماهی خلوتگاه ساختند خلیل را در میان آتش نمرود خلوتگاه ساختند ، و صدیق اکبر را با مهتر عالم در آن گوشه غار خلوتگاه ساختند . همچنین هر کجا مؤمنی موحدی است او را خلوتگاهی است و آن سینه عزیز وی است و غار سرّ وی تزلزل کاه لطف الهی و موضع نظر ربانی . ای مؤمن موحد گر بنازی ترا زبید ، و رطرب کنی شاید که خود میگوید جلّ جلاله : غار سینه مؤمن تعبیه گاه اسرار الهیّت ماست ، و بر درخت ایمان مؤمن آشیان

مرغ اقبال ماست ، و در مرغزار دل مؤمن چشمه فیض نظر جلال ماست . اینست خلوتگاه مبارك ! اینست روضه با نزهت ! اینست چشمه زلال بی هیچ آفت ! غاری که ما در سینه تو سازیم مأوی گاه دیو نباشد ، درختی که در باطن تو مانشایم که اصلها ثابت و فرعها فی السماء ، بر آن درخت مرغ و سوسه شیطان آشیان گاه نسازد ، چشمه بی که از ساحت سینه تو سازیم و بر جوشد از آن چشمه جز آب افضال نیاید ، آن غار که در سینه تو ساختیم متعهد آن غار ما بودیم . درختی که در سینه تو نشاندیم مربی آن درخت ما بودیم ، گوهر معرفت که در صدف دل تو نهادیم حارس آن گوهر ما بودیم .

در قصه آورده اند که چون یونس علیه السلام از آن ظلمت نجات یافت و از آن محنت برست و با میان قوم خود شد ، وحی آمد بوی که فلان مرد فخاری را گوی تا آن خنورها و پیرایه ها که باین یکسال ساخته و پرداخته همه بشکند و بتلف آرد ، یونس باین فرمان که آمد اندهکن گشت و بر آن فخاری بخشایش کرد گفت : بار خدایا مرا رحمت می آید بر آن مرد که یکساله عمل وی تباه خواهی کرد و نیست خواهد شد ، آنکه الله فرمود : ای یونس بخشایش می نمائی بر مردی که عمل یکساله وی تباه و نیست میشود و بر صدهزار مرد از بندگان من بخشایش نمودی و هلاک و عذاب ایشان خواستی یا یونس لم تخلقهم ولو خلقتهم لرحمتهم .

بشر حافی را بخواب دیدند گفتند حق تعالی باتوجه کرد ؟ گفت با من عتاب کرد گفت : ای بشر حافی آن همه خوف و وجل در دنیا ترا از بهره چه بود ؟ اما علمت ان الرحمة والکرم صفتی - ندانستی که رحمت و کرم صفت منست ؟ ! فردا مصطفی عری را در کار کنه کاران امت شفاعت دهد تا آنکه که گوید خداوند مرا در حق کسانی شفاعت ده که هرگز هیچ نیکی نکرده اند ، فیقول الله عز وجل یا محمد هذالی - ای محمد این یکی مراست حق من و سزای من است ، آنکه خطاب آید که : اخرجوا من النار من ذکرنی مرة فی مقام اوخاف منی فی وقت .

این آن رحمت است که سؤال در وی کم گشت ، این آن لطف است که اندیشه

در وی نیست گشت ، این آن کرم است که وهم درو متحیر گشت ، این آن فضل است که حد آن از اندازه غایت در گذشت ، بنده اگر طاعت کنی قبول بر من ، و رسؤال کنی عطا بر من ، و رکنه کنی نفو بر من ، آب در جوی من راحت در کوی من ، طرب در طلب من انس با جمال من ، سرور ببقای من شادی ببقای من .

و مامنا الّا له مقام معلوم . - این آیت بر لسان طریقت اشارت است بمنازلات و مکاشفات ارباب حقیقت : یکی در شکر و جد یکی در برق کشف ، یکی در حیرت شهود یکی در نور قرب ، یکی در ولایت وجود یکی در بهاء جمع یکی در حقیقت افراد . این هفت دریاست بر سر کوی توحید نهاده ، رونده درین راه تا برین هفت دریا گذر نکند روا نباشد که بر سر کوی توحید رسد و استسقای این هفت بحر از هفت درگاه قرآنست که مصطفی علیه الصلوة و السلام خبر داد که : « انزل القرآن علی سبعة احرف کلمات کاف شاف لکل آیه منها ظهرو و بطن و لکل حرف حد و مطلع » . و چنانکه صدیقان و سالکان راه فرمودند که برین هفت بحر گذر کنید تا بتوحید رسید ؛ این هفت بحر را فرمودند که بر سده رسالت آن مهتر عالم (ص) گذر کنید و هر موجی از شرع او توقیعی بستانید و هر قطره‌یی از عهد او مدد خواهید تا پس آنکه منازل دوستان ما را بشانید اینست رمز آن پیر طریقت که گفت : هر حقیقتی که از سینه عارف سر برزند تا دو گواه شریعت بر درستی وی گواهی ندهد آن مقبول حق نشود .

« ولقد سبقت کلماتنا . . . » الآية - کلمات اینجا مشتمل است بر سه اصل یکی علم دیگر ارادت سوّم حکمت . اول سبق علم است ، پیش از کرد دانست که می باید کرد ، دیگر سبق ارادت است ، آنچه دانست که باید کرد خواست که کند ، سوّم سبق حکمت است ، آنچه کرد راست کرد و بسزا کرد . و بدان که الله را حاجت بمدت نیست که مدت علت است و او را در کرد علت نیست . او را نا آمده نقد است و گذشته یاد ، آن توئی که از نا آمده نباید اندیشید و گذشته یاد باید آورد و حاضر نگه باید داشت ، او را جل جلاله گذشته یاد نباید آورد که آن در علم اوست و از

ناآمده اندیشه نباید که آن در حکم اوست و حاضر نگاہ نباید داشت که آن در ملک اوست ،
 از ازل تا ابد باو کم از یک نفس و صدهزار سال باو کم از یک ساعت ، دی و فردا بنزدیک
 او نیست ، او در عزّت دائم است و بقدر خویش قائم جل جلاله و عظم شأنه . اینست سرّ آن
 سخن که عبدالله بن مسعود گفت : ان ربکم لیس عنده لیل و لانهار . نظیر آیت خوان
 « سبقت لهم ممّا الحسنى » ، عبدی پیش ازان که تو گفتی که من بنده توام من گفته‌ام که
 من خداوند توام ، « انما الهکم الله الذی لا اله الا هو » - پیش ازان که تو گفتی که من
 دوست توام من گفته‌ام که من دوست توام « یحبّهم و یحبّونه » . عبدی تو نبودی و من ترا
 بودم خودرا بعزّت بودم ترا برحمت بودم « کن لی کمالم تکن فا کون لك کمالم ازل » .
 پیر طریقت گفت : از کجا باز یابم آنروز که تو مرا بودی و من نبودم ، تا باز
 آن روز نرسم میان آتش و دودم ، و ربدو گیتی آنروز را باز یابم بر سودم ، و ربود تو دریابم
 بنبود خود خشنودم .

۳۸ - سورة ص - (مکیه)

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« ص » راست گفت الله راست گفت محمد (ص)، « والقرآن ذی الذکر ^(۱) ،
باین قرآن باشرف بایبان .

« بل الذین کفروا » ایشان که کافر شدند ، « فی عزّةٍ وثقاق ^(۲) » ، در زور
کین و حمیت وستیزاند و بر کشتن از راه صواب .

« کم اهلکنا من قبلهم من قرن » چند هلاک کردیم پیش از قریش از گروه
گروه جهانداران ، « فنادوا » بانگ در گرفتند [چون عذاب آمد بایشان] ،
« ولات حین مناص ^(۳) » [پاسخ این بود که] نیست هنگام باز کشتن
و گریختن .

« و عجبوا » بزرگ آمد ایشانرا و شکفت داشتند « ان جاءهم منذرٌ منهم »
که بایشان آمد آگاه کننده‌یی هم ازیشان مردی همچون ایشان ، « وقال الکافرون هذا
ساحرٌ کذاب ^(۴) » ، ناگروید کان گفتند نیست این مکر جادوی دروغ زن .

« اجعل الالهة الہا واحداً » گفتند این مرد خدایانرا همه بایکی آورد ،
« ان هذا شیءٌ عجاب ^(۵) » ، این چیز است سخت شکفت .

« وانطلق الملائہنہم » رفتند سروران و مہتران ایشان ، « ان امشوا
واصبروا علی آلتکم » با یکدیگر گفتند روید و بر خدایان خود شکمیا باشید ^(۱) ،

« ان هذا لشيء يراد ^(۶) » این چیز است که بما میخوانند و مگری که بر ما میسازند .

« ماسمنا بهذا » نشنیده ایم این سخن ، « فی الملة الآخرة » در کیش پسینه [که ترسیان دارند] ، « ان هذا الا اختلاق ^(۷) » نیست این مکر دروغی فراساختن « انزل علیه الذکر من بیننا » باین پیغام و این ذکر راست بوی فرو فرستادند از میان ما ؟ « بل هم فی شک من ذکرى » دروغ نیست که ایشان در گمانی اند از سخن من ، « بل لما يذوقوا عذاب ^(۸) » دروغ نیست که ایشان انیز ^(۱) نچشیده اند عذاب من .

« ام عندهم خزائن رحمة ربك » یا نزدیک ایشان است خزینه های بخشایش خداوند تو ، « العزيز الوهاب ^(۹) » خداوندی بزرگ توان فراخ بخش .

« ام لهم ملك السموات والارض وما بينهما » یا پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه آن میان ایشان است ، « فليرققوا فی الاسباب ^(۱۰) » گوی تا برانند در درهای آسمان .

« جند ما هنالك » این سپاه که ایستاد از دشمنان تو ، « مهزوم من الاحزاب ^(۱۱) » هم سپاهی اند چون سپاههای دشمنان پیغامبران پیش از تو باز شکستنی و بر تاختنی .

« کذبت قبلهم » دروغ زن گرفت پیش از قریش ، « قوم نوح وعاد و فرعون ذوالاوتاد ^(۱۲) » قوم نوح ، نوح را و عاد ، هود را و فرعون آن کشنده بمیخ بند ؛ دروغ زن گرفت موسی را ،

« و ثمود و قوم لوط واصحاب الایکة » و ثمود ، صالح را و قوم لوط لوط را و اصحاب ایکه ، شعیب را ، « اولئک الاحزاب ^(۱۳) » این اند آن سپاههای پیشینان [که الله ایشانرا کم آورد و باز گشت] .

« ان کل الکذب الرصل » نبود از ایشان کس مگر که پیغامبران مراد دروغ زن

گرفت ، « فحق عذاب ^(۱۴) » ، تاسزا کشت و کردنی و رسانیدنی سر نجام بد نمودن
من ایشانرا .

« و ما ينظر هؤلاء » چشم نمی دارند اینان ، « الا صيحة واحدة » مگر
يك بانك ، « مالها من فواق ^(۱۵) » ، که از آن هیچ بر آسودن نه .
« و قالوا ربنا » و گفتند خداوند ما ، « عجل لنا قطنا » فراشتاب ما را بهره
ما [که محمد میگوید که ما را ساخته بی] ، « قبل يوم الحساب ^(۱۶) » ، پیش از
روز شمار .

« اصبر على ما يقولون » شکیبائی کن بر آنچه ایشان میگویند ، « واذكر
عبدنا داود » و یاد کن (هی) ما را داود ، « ذا الاید » مرد بانیروی در پرستکاری
ما « انه اواب ^(۱۷) » ، که او پرستکاری بود خدای ستای باخدای گردنده .

النوبة الثانية

بدان که این سوره هشتاد و هشت آیت است و هفتصدوسی و دو کلمه و سه هزار و
شصت و هفت حرف ، جمله به مکه فرو آمد از آسمان و مگّی شمرند ، و درین سوره
ناسخ و منسوخ نیست مگر دو آیت : یکی « ان یوحى الىّ الا انما انا نذیر مبین » معنی
نذرات درین آیت منسوخ است بآیت سیف ، دیگر آیت « ولتعلمنّ نبأه بعد حین » منسوخ است
بآیت سیف . « عید مصیب گفت : بلغنی انه ما من عبد یقرأ ص کّل لیلۃ الا اهتز له العرش .
قوله تعالى : « ص » - مفسران را درین حرف قولهاست مختلف . ابن عباس گفت
و ضحاک : « ص » ای - صدق الله و صدق محمد . باین قول « و القرآن ذی الذکر »
قسم است و جواب قسم فرا پیش داشته میگوید : باین قرآن بزرگوار با شرف با بیان که
الله راست گفت و محمد راست گفت . و گفته اند : در آسمان بحری است که عرش الله
بران بحر است و « ص » نام آن بحر است . وقیل : هو اسم من اسماء الله . وقیل : هو اسم
للقرآن . وقیل : هو اسم للثورة . و در شواذ خوانده اند : « صاد » بفتح دال ، یعنی

اقراء صاد و بكسر دال خوانده اند فيكون مشتقاً من المصاداة وهي الملاينة و المساهلة ،
 باین قول معنی آنست که : ای محمد رفیق بکاردار و سهل فراگیر ، همانست که جای
 دیگر فرمود : «خذ العفو» . وقيل: هي المعارضة ، ای - عارض القرآن بعملك و كل شأنك .
 « والقرآن ذی الذکر » ای - ذی الشرف والصیت ، كقوله : « وانه لذكر لك
 ولقومك » . وشرفه انه ليس بمخلوق . وقال ابن عباس و مقاتل : « ذی الذکر » - ای
 ذی البیان . وقيل : « ذی الذکر » ای - فيه ذکر الاولین و نباء الآخرين . و در جواب قسم
 علمای تفسیر مختلف اند ، قومی گفتند : جواب قسم « کم اهلکنا » است ، و تقدیره :
 لكم اهلکنا ، فحذف اللام لتطاول الكلام ، كقوله في سورة الشمس : « قد افلح » تقدیره
 لقد افلح ، لكن لما حیل بین القسم والمقسم علیه حذف اللام فكذلك هاهنا . و گفته اند :
 جواب قسم در آخر سوره است : « ان ذلك لحق تخاصم اهل النار » و قيل : « ان هذا الرزقنا » .
 و قيل : جوابه : « ان كل الا كذب الرسل » كقوله : « تالله ان كنا » و كقوله في : « و
 السماء و الطارق » و « ان كل نفس » . و قال النحاس : جواب القسم محذوف . وقيل :
 « بل الذين كفروا » حل محل الجواب ، تقدیره : والقرآن ذی الذکر ما آمن بك قومك
 و ما الامر كما يقول هو لاء الكفار .

« بل الذين كفروا في عزة و شقاق » - رب العزة سو گندیاد میکند بصاد و بقرآن
 که این قوم تو نگر و بدند بتو و نه چنانست که ایشان گفتند که تو دروغ زنی و سخن
 دروغ آوردی ، بلکه ایشان درستیزاند و در عداوت ظاهر و از راه صواب برگشته و از
 حق روی گردانیده . « فی عزة » ای - فی انفة من الانقياد للحق و فی تكبر عن قبول الحق ،
 « و شقاق » ای - خلاف و عداوة ، و منه قيل للعصيان : شق العصاء .

قوله : « کم اهلکنا من قبلهم » ای - من قبل قریش ، « من قرن » یعنی من الامم
 الخالية ، والقرن - اسم لاهل كل عصر . وقيل : هو اسم للزمان ، و تقدیره : من اهل
 قرن و هو ثلثون سنة ، وقيل : ستون . وقيل : ثمانون . وقيل : مائة . وقيل :
 مائة و عشرون

« فنادوا ، ای - استغاثوا و رفعوا اصواتهم بالويل عند نزول العذاب وحلول النقمة
« ولات ، بمعنی ليس بلغة اهل اليمن . قال الشاعر :

طلبوا صلحنا ولات اوان فاجبنا ان ليس حين بقاء
ونصب « حين ، لانّ معنی لات ليس فنصب بلات كما ينصب بليس ، ای - ليس
الحين حين مناص . ويجوز « ولات حين ، برفع النون على انه اسم ليس وخبره محذوف
ای - ليس حين مناص لهم . والكسر شاذّ شبهه بالخطاء عند البصريين ولم يروه « يبويه
والخليل والذي عليه العمل النصب والرفع . و قال الاخفش : ان « لات حين مناص ،
نصبها بلا ، كما تقول : لارجل في الدار ، ودخلت التاء للتانيث . وقيل : هي « لا » زيدت فيها
التاء كقولهم : ربّ و ربّت ، و ثمّ وثمت . وقيل : التاء يلحق بحين كقول الشاعر :

العاطفون تحين مامن عاطف
والمطعمون زمان مامن مطعم^(۱)

وه المناص « مصدر ناص ، ينوص ، نوصاً و مناصاً ، وهو الفرار والهرب ، ابن عباس
كفّ : كافر ان در حرب بوقت عزيمت بايكديگر ميگفتند : مناصاً ، ای - اهربوا وخذوا
حذر کم . روز بدر بوقت نزول عذاب همچنين گفتند : مناصاً - بگریزید و حذر کنید .
ربّ العالمين بجواب ایشان فرمود : « لات حين مناص » - نه جای اين سخن است
و نه وقت گریز .

« و عجبوا ان جاءهم » ای - من ان جاءهم ، « منذر منهم » ای - رسول من
انفسهم و نسبهم ، یعنی محمداً عليه الصلوة والسلام ، استبعدوا ان يكون النبي من البشر .
« وقال الكافرون هذا ساحر كذاب » يسحر اعيننا في اظهار المعجزات ، « كذاب »
يكذب على الله انه رسوله .

« اجعل الآلهة الها واحداً » - معنی « جعل » ما هنا سمّي و حکم . « ان هذا الشئ عجاب »
ای - عجيب في النهاية و كيف يسع الخلق كلهم اله واحد ! العجيب والمعجب واحد ،
يقال : رجل كريم و كرام ، وطويل و طوال ، وعريض و عراض ، وجميل و جمال ،

۱ - در تفسیر مجمع البيان طبرسی « العاطفين » و « المطعمين » آمده .

و قریبٌ و قرابٌ ، و کبیرٌ و کبارٌ ، و قد یشدّد للمبالغة فیقال : جمّال و حسان و کبار ،
و منه قوله : ۲ و مکروا مکراً کباراً .

سبب نزول این آیت آن بود که چون عمر خطاب باسلام در آمد مسلمانان شاد شدند و کافران بغایت اندوهگن و غمگین گشتند و کار بریشان سخت شد و دشوار ، تا ولید مغیره که مهتر و پیر ایشان بود فرا صنادید و اشراف قریش گفت ، و کانوا خمسة عشر رجلاً : بر بوطالب روید و او را گوئید : انت شیخنا و کبیرنا و قد علمت ما فعل هؤلاء السفهاء بنا فارقوا جمعنا و سقّوها احلامنا و انا جئناک لتقضى بیننا و بین ابن اخیک ، یا نزده مرد ازان صنادید و اشراف قریش برخاستند و بر بوطالب شدند و بوطالب بیمار بود ، او را عیادت کردند آنکه گفتند : می بینی که این نادانان و ناکسان بما چه کردند و ما بچه روز رسیدیم ؟ جمع ما پراکنده کردند و پیران ما را حرمت برداشتند و خدایان ما را خوار کردند ، اکنون ما بر تو آمسیم که سرور و مهتر ما توئی و تیمار بر ما توئی تا این برادر زاده خود را بخوانی و میان ما و وی براستی حکم کنی ، او ما را با خدایان ما فرو گذارد تا ما وی را بخدای وی فرو گذاریم ، نه او ما را رنجاند و نه ما او را رنجانیم ، بوطالب کس فرستاد و رسول را (ص) بخواند ، رسول خدا آمد و بر بالین وی بنشست ، و بوطالب سخنان ایشان با وی بگفت . رسول الله جواب داد که : انما ادعوهم الی کلمة واحدة یملکون بها العرب و تدین لهم بها العجم - من ایشانرا که میخوانم بریک کلمه میخوانم تا بدان بر عرب و عجم دست یابند و خلق ایشانرا زیر دست شوند . بوجهل گفت : ما هی لك فہی لك و عشر امثالها - آن چه کلمت است و چه درخواست بگو تا مرادت بدهیم این و ده چندین . رسول خدای فرمود : « تشهدون ان لا اله الا الله » . آن بدبختان بیگانگان چون کلمت شهادت شنیدند نفور گشتند و بخشم و غیظ برخاستند و رفتند و میگفتند : « اجعل الالهة الہاً واحداً » - می بینی که چه میگوید ، خدایان را با یکی آورد ، يك خدای کار همه عالم و همه خلق چون راست دارد ، فانزل الله هذه الآيات . آنکه ولید مغیره باقوم میگوید : « امشوا » و اتر کوا محمداً « و اصبروا علی الہتکم »

ای - علی عبادتها «ان هذا» یعنی التوحید «لشیء یراد» ای - هذا امر یریده محمد گفتند این توحید چیزی است و کاری که محمد خود میخواهد و میباید که او را پیش شود تا ما را زیر دست خود کند . وقیل : «ان هذا لشیء یراد» ای - هذا الاستعلاء والترفع والریاسة شیء یریده کل احد و کل ذی همّة . وقیل : «ان هذا لشیء یراد» بنا و مکر یمکر علینا . «ما سمعنا بهذا» ای - بهذا الذی یقوله محمد من التوحید «فی الملة الآخرة» یعنی النصرانیة التي هی آخر الملك فانهم لا یوحّدون بل یقولون ثالث ثلاثة . وقیل : «فی الملة الآخرة» ای - فی زمان قریش و دینهم الذی هم علیه . «ان هذا الا اختلاق» کذب و افتعال اختلقه محمد من تلقاء نفسه . «انزل علیه الذکر» یعنی : و انزل علیه القرآن و اعطى النبوة من بیننا و لیس هو با کبرنا ولا اشرفنا ، یقوله اهل مکة حسداً فاجابهم الله تعالى : «بل هم فی شک من ذکرى و وحی و وحدائیتى ، ای - انهم لا یکذبونک ولكن جحدوا آیاتى ، «بل لما یذوقوا عذاب» ای - لم یذوقوه بعد و سیدوقون . قال قتادة : هو يوم بدر اخبرهم الله به قبل ان یشکروا . وقیل : لم یذوقوا عذابى ولو ذاقوه لما قالوا هذا القول .

«ام عندهم خزائن رحمة ربك» - الرحمة - فی هذه الآية کهى فی قوله : «اهم یقسمون رحمة ربك» معنا هما الرسالة ، یقول تعالى : اعندهم مفاتيح النبوة فیعطونها من یشاء . وقیل : «خزائن رحمة ربك» ای - علم ربك فہم یعلمون علمى من ینزل و حی ربك «العزیز» فی ملکہ «الوهاب» لمن یشاء ما یشاء .

«ام لهم ملک السموات و الارض و ما بینهما» فیفعلون ما یشاؤون من الاعطاء والمنع ، ای - لیس لهم ذلك و کیف یتجاسرون علی عداوتى و لى ملک السموات و الارض و ما بینهما ، ثم قال : «فلیرتقوا فی الاسباب» یعنی ان یملکوا السماء فلیصعدوا الیها و لیأتوا منها بالوحى الی من یشاءون . و هذا امر توہین و تعجیز . و اسباب السموات ابوابها .

قال زهير بن ابی سلمی :

ولو رام اسباب السماء بسلم

و من هاب اسباب المنايا ينلنه

« جندُ ما هنالك » ای - هؤلاء الذين يقولون هذا القول: « جندُ ما هنالك » و « ما » صلة مهزوم ، ای - مقهورُ مغلوبُ « من الاحزاب » ای - من جملة الاحزاب الذين يتحزّبون عليك يوم بدر و يهزمون الحزب الجند المتحزبون على من عداهم . تقول حزبت عليك الاحزاب ، ای - هيجت عليك الاعداء . وقيل : « من الاحزاب » ای - هم من القرون الماضية الذين تحزّبوا وتجمعوا على الانبياء بالتكذيب فقهروا واهلكوا . وقيل : « الاحزاب » هاهنا ابليس و اتباعه . نزول ابن آیه به مکه بود و وقوع ابن حالت روز بدر بود و « هنالك » اشارت است بروز بدر و بمصارع قوم ، خلاصه معنی آنست که کفار مکه حزبی اند از احزاب ابليس و اتباع وی سپاهی از سپاههای پیشین دشمنان پیغامبران که بر پیغامبران جمع آمدند و ایشانرا دروغ زن گرفتند تا همه مقهور و مغلوب گشتند و هلاک شدند ، اینان همچنان بردشمنی تو جمع آیند روز بدر و باز شکسته شوند مغلوب و مقهور ، همانست که جای دیگر فرمود « سیهزم الجمع و یولون الدبر » .

ثم قال تعالى معزّياً لنبيّه (ص) : « كذّبت قبلهم » ای - قبل اهل مکه « قوم نوح وعاد وفرعون » یعنی فرعون موسی « ذوالاوتاد » ای - ذوالملك الشديد الثابت والقوة والبطش ، من قول العرب : هم في عزّ ثابت الاوتاد ، ای - دائم شدید . وقبل ذوالجنود والجموع الكثيرة ، یعنی انهم كانوا يقوون امره ويشددون ملكه كما يقوى الوتد الشيء . وقيل : ارادوا اوتاد الخيام و كانت فيها كثيرة . قال ابن عباس و محمد بن كعب : « ذوالاوتاد » ای - ذوالابنية المحکمة و ذلك انه بنى ابنية طويلة محکمة صارت كاللاوتاد تطول بقائها و ثباتها . وقال الكلبي و مقاتل : « الاوتاد » جمع الوتد ، وكانت له اوتاد يعذب الناس عليها فكان اذا غضب على احد مدّه مستلقياً بين اربعة اوتاد يعذب الناس عليها شدّ كلّ يد و كلّ رجل منه الى سارية و كان كذلك في الهواء بين السماء و الارض حتى يموت . و قال هجاهد و مقاتل بن حيان : كان يمدّ الرجل مستلقياً على الارض ثم يتدّ يديه ورجليه ورأسه على الارض بالاوتاد و يرسل عليه العقارب والحيات . و قال قتاده و عطاء : كانت له اوتاد و ارسان و ملاعب يلعب عليه بين يديه .

« و ثمود » و هم قوم صالح . قال ابن عباس : ان قوم صالح آمنوا به فلما مات صالح رجعوا بعده عن الايمان فاحيا الله صالحاً و بعثه اليهم فاعلمهم انه صالح فكذبوه فاتاهم بالثافة فكذبوه ففقروها فاعلمهم الله . « و قوم لوط » - وقال مجاهد . كانوا اربع مائة الف بيت في كل بيت عشرة . و قال عطاء : ما من احد من الانبياء الا يقوم معه يوم القيمة قوم من امة الا لوط فانه يقوم وحده . « واصحاب الايكة » كذبوا شعيباً . و قيل : هم اصحاب الرس ايضاً يأتون في الصيف الرس و يعودون في الشتاء الى الايكة « اولئك الاحزاب » اي - احزاب الشياطين بالموالاة . و قيل : « اولئك الاحزاب » الذين تحزبوا على الانبياء بالعداوة ، فاعلم يا محمد ان مشركي قريش حزب من هؤلاء الاحزاب .

« ان كل الاكاذب الرسل » اي - ما كل الاكاذب الرسل ، « فحق عقاب » اي - وجب عقابي ونزل بهم عذابي .

« و ما ينظر » اي - ما ينتظر « هو آء » يعني كفار مكة ، والمعنى يلحقهم لحوق المنتظر و ان كانوا لا يتوقعون ، « الا صيحة واحدة » وهي النفخة الاولى نفخة الفزع ، « ما لها من فواق » - قرأ حمزة و الكسائي : « فواق » بضم الفاء ، و قرأ الآخرون بفتحها ، و هما لغتان ، بالفتح لغة قريش و بالضم لغة تهيم ، و المعنى : ما لها من رجوع و مرد ، اي - ما يرد ذلك الصوت فيكون لها رجوع . و قيل : ما لها نظرة ولا مثوية ، اي - تلك الصيحة التي هي ميغاد عذابهم اذا جاءت لم ترد و لم تصرف . و قيل : الفواق بالفتح الافاق والفواق بالضم ما بين الحلبتين ، اي - العذاب لا يمهلهم بذلك القدر اليسير .

« و قالوا ربنا عجل لنا قطننا » - هذا قول النضر بن الحارث بن علقمة بن كعدة الخزاعي كان من شياطينهم و نزل في شأنه في القرآن بضع عشرة آية ، و هو الذي قال : « امطر علينا حجارة من السماء » و - القط - الصك و هو الحظ اخذ من القط و هو القطع ، فالقط في الاصل النصيب المقطوع . فقيل للمكتاب الذي يكتب للرجل بنصيبه

الْفِطْرَ، والمعنى: عَجَّلْ لَنَا نَصِيبَنَا الْمُقْطُوعَ مِنَ الْعَذَابِ. و قَالَ الْكَلْبِيُّ: «لَمَّا نَزَلَتْ: «فَأَمَّا
مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» وَا مِمَّنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ» قَالَ اسْتَهْزَأَ: عَجَّلْ لَنَا كِتَابَنَا
فِي الدُّنْيَا «قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ».

«اصبر على ما يقولون واذكر عبدنا داود» ای - اصبر على اذى قومك فانك مبتلى
بذلك كما صبر سائر الانبياء على ما ابتليتهم به، ثم عدّهم و بدأ بـ داود عليه السلام فقال:
«و اذكر عبدنا داود ذا الاید» ای - ذا القوّة فی العبادة کان يصوم يوماً و يفطر يوماً و
ذلك اشد الصوم و كان يقوم اللیل كله. قال رسول الله (ص): «ان احب الصيام الى الله صوم
داود و احب الصلاة الى الله صلاة داود و كان يصوم يوماً و يفطر يوماً و كان ینام نصف
اللیل و يقوم ثلثه و ینام سُدسه». و قيل: ذا القوّة فی الملك. و قيل: فی الحرب. «انه
اواب» رجّاع الى الله عزّ و جل بالتوبة عن كل ما یكره. و قيل: مطیع. و قيل:
مسیح بلغة الحبشة.

النوبة الثالثة

«بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزیز اعترفت المعارف بالقصور عن ادراكه، اسم
جلیل تفقّعت العلوم خجلاً من الطمع فی احاطته، اسم کریم صغرت الحوآئج عن ساحة
جوده، اسم رحیم تلاشت قطرات زلات عباده فی تلاطم امواج رحمته - بنام او که وجود ما
بعنايت او و سجود ما بهدايت او، بنام او که صلاح ما بولايت او و فلاح ما برعايت او،
بنام او که حیوة ما بنعمت او و نجات ما برحمت او، خداوندی که از او بسر نه، و از
درگاه او گذر نه، با احسان او عصیان را خطر نه، با عنايت او جنایت را اثر نه، بر
عاصیان و مفلسان از او رحیم تر و کریم تر نه. ای خداوندی که در الهیت یکتائی و در
احدیت بی همتائی، در ذات و صفات از خلق جدائی، متصف بعلائی، متحد بکبریائی،
مایه هر بینوائی، پناه هر کدائی، همه را خدائی تا دوست کرائی.

واندر دلمی هیچ بمن نگرانی

در چشم منی روی بمن ننمائی

قوله تعالى : «ص» مفتاح اسمه الصمد والصمد الذي تقدس عن احاطة علم المخلوق به وتنزه عن وقوف المعارف عليه - ميفرمايد : من صمدم که همه را بمن نیازست و مرا بکس نیاز نیست ، اخدم که مرا شريك و انباز نیست ، جبارم که کس را در وصال من رنگ نیست مالک الملک ام هر چه کنم کس را زهره اعتراض و روی جنگ نیست .
بوالحسن خرقانی گفت : دلهای صديقان بتیغ قهر پاره کرد و جگر هاشان در انتظار آب گردانید و خود را بکس نداد ، آب و خاک را آن محرمیت از کجا آمد که حدیث وصال لم یزل ولا یزال کند ، نعت حدثان را بقدم چه راهست ، نبود پس بود پس نبود را بحضرت جلال ذی الجلال چه ادراک است ، نکو گفت آن جوانمرد که :

از باغ وصال تو دری بگشادند تا خلق بتو در طمعی افتادند

بسر جان عزیزان که بفات دادند و اندر سر کوی تو قدم نهادند

گفته اند : حق جل جلاله صمد است و معنی آن که بندگان حاجتها بدو بردارند و شغلها بکسر بدو تفویض کنند و خویشتن را بدو سپارند و او جل جلاله با بی نیازی خود بنیاز همه نظر کند و شغل همه کفایت کند ، بنده مؤمن موحد چون این اعتقاد کرد جز در گاه او پناه نسازد و آب روی خود بر درهر حقیری فقیری نریزد و داند که : استغاثة المخلوق من المخلوق کاستغاثة المسجون من المسجون - فریادخواستن مخلوق بر در گاه مخلوق همچون فریادخواستن زندانی است بزندانى . در آثار بیارند که فردای قیامت مرد باشد ازین امت که زنارهای فراوان از میانش باز کنند ، زنار دل میگویم نه زنار ظاهر ، هر کرا دل در خلق بسته شود ، زناری بر میان داش بسته شود . ای جوانمرد ! مرکب تیزتر از مرکب محمد عربی نبود و میدانی فراخ تر از میدان او نباشد ، آسمان و زمین را خاک قدم او کردند ، روح الله را فراتش وار بر حاشیه بساط دولت او بداشتند ، روح القدس را غاشیه سلطنت او بر دوش نهادند با این حشمت و مرتبت او را گفتند : ای محمد کوس عجز خود فرو کوب و بگو « لا املك لنفسی ضراً ولا نفعاً » بدست ما هیچیز نیست و نفع و ضرر بندگان جز بحکم و تقدیر الهی نیست ، تا دوستان را معلوم گردد که شربت توحید

مزاج بشریت نپذیرد « من کان یعبد محمداً فانّ محمداً قد مات ومن کان یعبد الله فانه حی لا یموت » و گفته اند : « ص » قسم است بصفای مودت دوستان او ، چه عزیز کسی و چه بزرگوار بنده یی بود که رب العزة بصفای مودت وی سو کند یاد کند ، این سوخته دلی شکسته تنی مفاسر رنگی که همه توانگریهای عالم غلام یک ذره افلاس وی بود ، همه طاعات مطیعان و حسنات مقربان فدای یک لحظه سوز مفلسی وی بود ، در برجگر آب ندارد و در خانه ساز ندارد ، دلی دارد سوخته و کار دنیا ناساخته او را چه زیان ، که در باغ قربت تخت بخت وی می نهند و جلال احدیت بصفای محبت وی سو کند یاد میکند که : « ص » .

عبدالله بستی از کبار مشایخ بود ، در بدو ارادت چون این حدیث او را در پذیرفت قبایله ها داشت بر مردمان بمال فراوان همه بایشان باز داد و ذمت همه بری کرد ؛ آنکه او را اندیشه مکه افتاد ، با پیر مشورت کرد و از او تدبیر خواست [و مرید را پیر ناچارست که راه رفتن بی پیر محالست و پیر چنان باید که اگر مریدی بروزی ده بار بخرابات شود او را باک نیاید بلکه به پی بشود و بیرون آورد و شفقت برد] **عبدالله بستی** چون اندیشه مکه با پیر گفت ، پیر گفت : نیک آمد فکر که ازین نفس آمن نباشی . **عبدالله** این نصیحت بردل نگاشت ، قدم فرو نهاد و از خانه خود برفت تا به کوفه رسید ، نفس وی آرزوی ماهی حلال کرد تا با نفس خود عهد بست که اگر این مراد بر ارم تا به مکه هیچ آرزوی دیگر نکنی ، در کوفه خراسی بود ، مردی آنجا نشسته با وی گفت : این ستور به چند داری ؟ گفت . بیچندین ، گفت : مردمی کن و این ستور یک امروز بیرون آر و مرا بجای وی در بند ، بیک درم سیم خویشتن را بمزد داد ، در خراس شد و کار ستوران کرد ، درمی بستد و نان و ماهی خرید و بخورد ، آنکه با نفس خود گفت : هر آرزو که ترا پدید آید یک روزت در خراس باید بود تا آن آرزو بتورسد . ای جوانمرد ! همه آلت استطاعت در کار باید کرد تا عجز پدید آید ، چون عجز پدید آمد همه کارها خود روی بتو نهد که :

« المعجز عن درك الادراك ادراك » .

پیر طریقت گفت : آه ! از دوستی که همه کرد بلا انگیزد ، آب از چشمه چشم

ربزد، آتشی است که جان و دل سوزد، معلمی است که همه بلا و جور آموزد، از کشتن عاشقان همواره دست در خون دارد، از برای آنکه حجره از کوی عافیت بیرون دارد، هر جا که نزول کند جان خواهد بنزل، تما عافیت در سر بلا شود و فراغت در سر شغل.

« و عجبوا ان جاءهم منذرٌ منهم » انزل علیه الذکر من بیننا « - کفار مکه را و صنادید قریش را شکفت آمد که کوس دولت نبوت و رسالت بر درگاه مهتر عالم فرو کوفتند از سر سبکساری و طیش خود گفتند: چونست این که از همه عالم کلاه نبوت و افسر رسالت بر سر یتیم بو طالب نهادند! آن شور بختان و بدبختان و بدروزان ندانستند که آنرا که عنایت قدم و الطاف کرم در پیشگاه دولت دین بنشانند، اگر عالمان خلاف آن خواهند جز خبیث نصیب ایشان نبود، و آنرا که سیاست و سطوت عزت از بساط دین بیفکنند، اگر جهانیان ضد آن خواهند جز جهالت صفت ایشان نبود، ای مشتی جاهلان بیحرمت خود را چه عشو دهید در کار این مهتر عالم؟ نمیدانید که بارگاه عز و رفعت بر درگاه اوست، این عالم فانی نظرگاه اوست و آن عالم باقی جلوگاه اوست، درین عالم سنت جماعت اوست، در آن عالم توقیع شفاعت اوست، اما دیده شما مدبران دیده تهمت آلودست کحل اقبال ازل بدو نرسیده، و جمال و کمال این مهتر بدیدیدی بتوان دید که روشن کرده صبح قبول ازل بود و سر مه کشیده کحل نور حق بود.

پس آن خاکساران و مدبران برانکار وجود نبوت قناعت نکردند تا در منازل کفر قدم برتر نهادند و در الهیت و وحدانیت بطعن سخن گفتند که: « اجعل الآلهة الهاً واحداً ان هذا شیءٌ عجاب » - شکفت داشتند که حدیث وحدانیت شنیدند، گفتند: ما را سیصد و شصت بت است و کار این یک شهر مکه راست داشتن می توانند؛ یک خدای که محمد میگوید کار همه عالم چگونه راست دارد؟ رب العالمین بجوب ایشان آیت فرستاد: « وهوالذی خلق اللیل والنهار والشمس والقمر » - او آن خداوندست که در مخلوقات شب تاریک آفرید و روز روشن، آفتاب تابنده و ماه درخشنده، شب یکی است و تاریکی وی بهمه عالم بسنده، روز یکی و روشنائی وی بهمه عالم بسنده، آفتاب یکی و

طیّاحی وی همه عالم را بسنده ، ماه یکی و صباغی وی همه عالم را بسنده چه ، شجب باشد اگر خالق یکی بود و قدرت وی بهمه عالم رسیده و همه عالم را بسنده ، يك قادر به از هزار عاجز « ارباب متفرّقون خیر ام الله الواحد القهار » - بتهای پراکنده به یا خدای یکتای قهار قهر کننده ؟ و ازین عجب تر که در نهاد آدمی دل آفرید و آنرا سلطان تن گردانید تا چشم آنجا نکرد که دل خواهد ، زبان آن گوید که دل خواهد ، پای آنجا رود که دل خواهد ، دست آن گیرد که دل خواهد ، دل یکی و تأثیر وی بهمه اندامها رسیده ، همچنین پادشاه آفرید کاریکی و قدرت او بهمه اهل مملکت رسیده .

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « انا سخرنا الجبال معه » ما کوهها مسخر کردیم فرمان بردار و گویا با داود ، « يسبحن بالعشي والاشراق »^(۱۸) ، تا مرا می ستایند با داود شبانگاه و چاشتگاه .

« والطير محشورة » و مرغان فراهم آورده نرم نرم کردیم و فرمان بردار ، « كل له اواب »^(۱۹) ، همه خدا را ستاینده و فرمان برنده .
 « و شددنا ملكه » قوی کردیم برجای بداشته ملك او او را ، « و آتيناها الحكمة » و او را دادیم زیرك سخنی و دانش ، « وفصل الخطاب »^(۲۰) ، و سخن کشادن و بر گزاردن .
 « وهل اتيك نبؤا الخصم » رسید بتو خبر آن خصمان ؟ « اذ تسوروا المحراب »^(۲۱) ، آن هنگام که بران کوشك شدند .

« اذ دخلوا على داود » آنکه که بر داود در شدند ، « ففرع منهم » و بیم زد داود را ازیشان ، « قالوا لا تخف » گفتند مترس ، « خصمان » دو تن ایم با یکدیگر بدآوری ، « بغی بعضنا على بعض » از ما دو تن یکی بر دیگری افزونی میجوید ، « فاحکم بیننا بالحق » داوری کن میان ما بر راستی ، « ولا تشطط » و در حکم بیداد مکن و اندازة داد در مگذران ، « واهدنا الى سواء الصراط »^(۲۲) و ما را راه داد راست بنمای .

« ان هذا اخي » این برادر منست ، « له تسع وتسعون نعجة » اورا نود و نه میش است ، « ولي نعجة واحدة » و مرا يك میش ، « قال اكفنيها » میگوید آن کوسقند فرامن و مرا خداوند آن کن ، « وعزني في الخطاب ^(۲۴) » و می باز شکند مرا در سخن گفتن و می زور کند بر من بچیره زبانی .

« قال لقد ظلمك » داود گفت ستم کرد بر تو ، « بسؤال نعجتك الى نعاجه » بخواستن میش تو که با میشان وی بهم بود ، « وان كثير آه من الخلطاء ليبقى بعضهم على بعض » فراوانی از انبازان و هم کاران ^(۱) افزونی میجویند بر یکدیگر ، « الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات » مگر کروید کسانی که کاران ، « و قليل ما هم » و ایشان اندکی اند ، « و ظن داود انما فتناه » داود بدانت بدرستی که ما اورا می آزمودیم ، « فاستغفر ربه » آمرزش خواست از خداوند خویش ، « و خر راكعا » و سجود را در آمد ، « و اناب ^(۲۴) » و بدل و آهنگ با ما گشت .

« فغفرنا له ذلك » یا مرزیدیم او را آن گناه . « وان له عندنا لزلزلي » و او راست بنزدیک ما نزدیک ، « و حسن ما آب ^(۲۵) » و نیکوئی باز گشتن گاه .

« يا داود انا جعلناك خليفة في الارض » گفتیم ای داود ما ترا خلیفه و پس روحکم خویش کردیم در زمین [که بحکم من در آسمان حکم میکنی در زمین] . « فاحكم بين الناس بالحق » داوری کن میان مردمان بر راستی ، « ولا تتبع الهوى » و پس رو دل مباش و خواست خود را ، « فيضلك عن سبيل الله » که گمراه کند ترا از راه خدای و از راه داد ، « ان الذين يضلون عن سبيل الله » ایشان که گمراه بودند از راه خدای ، « لهم عذاب شديد » ایشانرا عذاب است سخت ، « بما تموا يوم الحساب ^(۲۶) » بآنچه فراموش کردند روز شمار و بگذاشتند کار کردن آنرا .

« و ما خلقنا السماء و الارض و ما بينهما باطلا » نیا فریدیم آسمان و زمین و آنچه در میان آن بناکاری تا همه این گیتی بود و بس ، « ذلك ظن الذين كفروا »

آن پنداره‌نا کروید کان است، «فویل للذین کفروا من النار»^(۲۷)، وای بر نا کروید کان از آتش.

«ام نجعل الذین آمنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض» ما کروید کان نیک کاران را چون کزاف کاران کنیم که بتباه کاری میروند در زمین؟! «ام نجعل المتقین کالفجار»^(۲۸) یا پرهیز کاران چون بدکاران کنیم؟! «کتاب» انزلناه الیک مبارک، نامه ایست که فرو فرستادیم بتو برکت کرده [دران برخوانند کان آن و نیوشند کان و کروید کان]، «لیدبروا آیاته» تا بر پی آن میروند و دروی اندیشند، «ولیتذکر اولوا الالباب»^(۲۹)، و تا پند گیرند [بآنچه داود را افتاده] زیر کان.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «اناسخرونا الجبال معه» - فيه تقديم وتأخير، تأويله: اناسخرونا الجبال یسبحن معه، وکان داود علیه السلام یسمع ویفهم تسبیح الجبال علی وجه تخصیصه به کرامة له معجزة. وقیل: تسخیرها انها کانت تسیر معه اذا اراد سیرها الی حیث یرید معجزة له، هذا کفوله: «وسخرونا مع داود الجبال یسبحن».

و قوله: «بالعشی والاشراق» ای - غدوة وعشیاً. والاشراق ان تشرق الشمس یتنارضوءها، تقول: شرفت الشمس اذا طلعت، وشرقت اضاءت، وواصل صلاة الضحی فی القرآن. قال ابن عباس: کنت امرّ بهذه الآية لا ادری ما هی حتی حدّ ثنی ام هانی بنت ابی طالب ان رسول الله (ص) دخل علیها فدعا بوضوء فتوضّاء فصلی الضحی، فقال: یا ام هانی هذه صلوة الاشراق.

«والطیر محشورة» ای - وسخرونا الطیر محشورة له، ای - مجموعة من کلّ ناحية، کانت الملائكة تحشر الیه ما امتنع علیهم منها. وقیل: زاد الله فیها ما فهمت الامر والنهی والزّجریه، «کلّ له اواب» ای - الجبال والطیر لله مسبح. وقیل: «له» ای - لداود

علی مذهب التّقدیم والتّأخیر کما ذکرنا .

« و شدنا ملکہ » ای - تثبتناه فی بیتہ حتّی ورثناه ابنہ . وقیل : « و شدنا ملکہ » ای - قویناه بالحرس والجنود . وقال ابن عباس : کان اسدالملوک سلطاناً کان تحرسہ کل لیلۃ ثلثۃ و ثلثون الف رجل . وقیل : « شدنا ملکہ » بالعدل فی القضیۃ وحسن السبرۃ فی الرّعیۃ و قبض ایدی الظّلمۃ « و آتیناه الحکمة » یعنی العلم والنّبوءۃ . وقیل : احکام الرأی والتدبیر .

« و فصل الخطاب » یعنی الشہود علی المدّعی والیمن علی المدّعی علیہ ، وذلك لان کلام الخصوم ینقطع و ینفصل بہ . وقیل : « فصل الخطاب » هو قول الانسان بعد حمدالله والثناء علیہ ، اما بعد اذا اراد الشروع فی کلام و اوّل من قالہ داود علیہ السلام . و قال مقاتل : « فصل الخطاب » علم الحکم والبصر بالقضائے .

عکرمہ گفت : دو مرد برخاستند بخصومت ، نزدیک داود علیہ السلام آمدند ، یکی بر دیگر دعوی کرد بگاوی کہ از من بغصب دارد ، مدّعی علیہ آن دعوی را منکر شد و با انکار لطمہ بی بر روی آن مدّعی زد ، داود از مدّعی بیّت خواست . بیّت نبود ، داود گفت : امروز برخیزید تا من درکار شما اندیشہ کنم ، آن شب داود را بخواب نمودند کہ مدّعی علیہ کشتنی است ؛ او را بکش و گاو بمدّعی تسلیم کن . داود گفت : این خوابست کہ مرا نمودند و اندرین حکم تعجیل نکنم تا آنکہ کہ بوحی مرا محقق شود ، پس وحی آمد از حق جلّ جلالہ کہ آنچه ترا فرمودیم حکم ماست و فرمودہ ما حکمی درست و قضیّتی راست . داود ہر دو خصم را حاضر کرد و گاو بمدّعی داد و بر مدّعی علیہ حکم قتل کرد ، آن مرد گفت : وہی حجّت قتل من از کجاروا میداری؟ گفت : وحی خداوند است و فرمان حقّ جلّ جلالہ . گفت : اگر چنین است باری من راست گویم : پدر این مرد را کشتہ ام و گاو ازوی بغصب ستہ ام اینچہ بر من میرود جزای آنست و قصاص آن و برالله جلّ جلالہ چیزی فرو نشود و آنچه بر آدمی پوشیدہ شود برحق پوشیدہ نشود ، آنکہ داود بفرمود تا او را بکشند . پس ہیبتی عظیم ازداود بر بنی اسرائیل افتاد

همه منقادوی شدند و سر بر خطّوی نهادند ، گفتند : داود ملك كه ميراند و حكم كه ميكند
 بوحی آسمان ميكند و بتأيید و نصرت الهی ، اینست كه رب العالمین فرمود : « و شدنا
 ملكه و آييناه الحكمة و فصل الخطاب » .

قوله : « و هل اتيك نبؤا لخصم از تسوّروا للمحراب » - این آیت ابتدای قصّه داود
 است ، و علمای تفسیر مختلف اند كه سبب آن امتحان چه بود . قول سدی و كلبي و
 مقاتل آنست كه داود عليه السلام روز كار خود قسمت كرده بود ، هر روزی را كاری
 ساخته و وردی نهاد ، روزی حكم را بود و فصل خصوصیات میان مردم ، روزی عبادت را
 بود و خلوت داشتن باحق باخلاص و صدق ، روزی زنان را بود كار ایشان راست داشتن
 و معاش خویش را ترتیب دادن ، و داود در كتاب خدا خوانده بود شرف و منزلت آبا و
 اجداد خویش ابراهيم و اسحق و يعقوب و آن درجّات و كرامات و فضل و افضال
 كه حق جل جلاله با ایشان كرده و ایشان را بمحل رفیع رسانیده ، داود منزلت و
 درجت ایشان آرزو كرد ، و حی آمد از حق جل جلاله كه : ای داود ایشان بـلاها
 چشیدند و رنجها كشیدند تا بآن نواخت و كرامت رسیدند ، اگر ابراهيم بود در آتش
 نمرود و ذبح فرزند دید آنچه دید ، و اسحق بود در ذبح خویش و تن فرا كشتن دادن
 چشید آنچه چشید ، و يعقوب بود در فراق يوسف رسید بوی آنچه رسید ، داود گفت :
 بارخدا یا اگر بلائی بر من نهی و مرا دران ممتحن کنی من صبر كنم چنانك ایشان صبر
 كردند تا مگر آنجا رسم كه ایشان رسیدند . فرمان آمد كه ای داود ما حكم كردیم
 و قضا راندیم كه فلان روز در فلان ماه روز بلای تو خواهد بود و هنگام امتحان تو .
 داود آنروز كه الله او را وعده نهاد در محراب شد و خويشتن را با ^(۱) عبادت پرداخت ،
 ساعتی نماز كرد و ساعتی زبور خواند ، شیطان آمد بصورت مرغی حمامه ؛ مرغی كه هر
 دو بال وی مروارید و زبرجد بود و نهاد وی از زربود و از هر رنگ نيكو او را رنگی بود ،
 از بالا در پريد و میان دویای داود بنشست ، داود را سخت عجب آمد آن مرغ و آن

رنكك وى ، دست فراز كرد تا آنرا بگيرد و فرا بنى اسرائيل نمايد تا در عجائب قدرت الله نظر كنند ، آن مرغ پاره‌بى فرا تر شد چنانك دست داود بدان نرسيد ، امّا از وى نويمد نگشت كه نزديك بود ، داود بر روزن شد ، مرغ بر پريد ، داود از بالا نظر كرد كه كجا پريد تا صياد را فرستد و او را بگيرد ، آن ساعت چشم داود بر زنى آمد برهنه در بوستانی بر شطّ بر كه بى غسل ميگرد ، زنى را ديد بغايت جمال و حسن ، آن زن باز نكرست ، سايهٔ مرد ديد بدانست كه كسى مينگردد ، موى خويش بيفشانند در ميان موى خويش پنهان شد ، داود را از حسن وى اين عجب تر آمد ، پرسيد كه اين زن كيست ؟ گفتند : **بتشايع بنت شايع زن اوريا ابن حنانا** ، اينجا مفسّران را اقوال مختلف است : قومی گفتند ذنب داود بيش ازان نبود كه در دل خود دوست ميداشت و آرزو كرد كه **اوريا** در غزاة كشته شود و زن ويرا بزنى كنم . قومی گفتند : **داود** نامه نوشت به **ايوب بن صوريا** كه روز جنگ **اوريا** را فرا پيش كن كه جنگ كند ، و مقصود وى آن بود كه كشته شود و زن وى را بزنى كند ، و اين قول ضعيف است و محققان نپسنديده‌اند . روى انّ علياً رضى الله عنه قال : « من حدّث بحديث داود على ما يرويه القصّاص معتقداً صحّته جلدته مائة وستين » اى - حدّين لعظيم ما ارتكب من الاثم و كبير ما احتقّب من الوزر . قومی گفتند : **اوريا** آن زن را خطبه کرده بود او را بخواسته و از قوم وى اجابت يافته و دل بروى نهاده ، امّا عقد نكاح هنوز نرفته بود ، چون **اوريا** بغزاة رفت ؛ **داود** بسروى در آمد و او را بخواست ، فرّوحت منه لجلالته ، فاغتمّ لذلك **اوريا** و صار ذلك من داود معصيةً فعاتبه الله على ذلك حيث لم يترك هذه الواحدة لخطبها وعنده تسع وتسعون امرأة . قومی گفتند : كشتن **اوريا** در غزاة و شهيد كشتن وى بى قصد **داود** بود و بى آگاهى وى ، امّا ذنب وى آن بود كه چون خبر قتل وى رسيد او را دشمنوار نهاد و بر نايافت وى جزع نكرد چنانك بر ديگران كرد و پيش ازان تمنّى کرده و گفته . كاشك اين زن مرا حلال بودى ، على الجملة از **داود** اين ذنب صغيره بود ، و صغيرة الانبياء عند الله عظيمةً فعاتبه الله على ذلك . پس چون خبر قتل **اوريا** برسيد و عدّت آن زن بسري

آمد ، داود او را بخواست و از وی سلیمان زاد ، بعد ازان که ویرا خواسته بود و دخول کرده ؛ رب العالمین دو ملک فرستاد بوی بر صورت دو خصم ، گویند جبرئیل بود و میکائیل ، فذلک قوله تعالی : « و هل اتیک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب » ، و « الخصم » هاهنا بمعنی الخصوم ، تقول : رجل خصم و قوم خصم و امرأة خصم و نسوة خصم ، و رجل عدل و قوم عدل و امرأة عدل و نسوة عدل ، و کذلک رجلان و امرأتان ، و انما صلح للواحد والاثنين والجماعة والذکر والانشی ' لانه مصدر ' ، تقول : خصمته اخصمه خصماً ، فاذا قلت : هما خصمٌ و هم خصمٌ فالمعنی هما ذوا خصم و هم ذوا خصم ، و کذلک اذا قلت : هی خصم و هن خصم فالمعنی هی ذات خصم و هن ذوات خصم ، کما تقول : هما عدلٌ و هم عدلٌ ای - هما ذوا عدل و هم ذوا عدل و هی ذات عدل و هن ذوات عدل ، و ما کان من المصادر و قد وصف به الاسماء فتوحیده جائزٌ و ان وصفت به الجماعة ، فتذکیره جائزٌ و ان وصفت به الانشی ، تقول : هو رضی و هما رضی و هم رضی و هذه رضی ، و ان قلت : هم خصوم و هم عدول جاز . و - التسور - الصعود ، و - المحراب - هاهنا القصر .

« اذ دخلوا علی داود » - الاثنان فما فوقهما جماعة ، کان دخل علیه جبرئیل و میکائیل فی صورة رجلین ، « ففرع منهم » ای - فرع منهما ، و انما فرع لانهما دخلا علیه فی غیر حین الاذن ، فقال : ما ادخلكما علی ؟ « قالوا لا تخف خصمان » ای - نحن خصمان بنی بعضنا علی بعض ، جنبناک لتقضى بیننا ، فان قيل : کیف قال بنی بعضنا علی بعض و هما ملکان لا یبغیان ؟ قلنا معناه : ارأیت خصمین بنی احدهما علی الآخر ، هذا من معارض الکلام لا علی تحقیق البنی من احدهما ، « فاحکم بیننا بالحق » ای - بالعدل « ولا تشطط » ای لا یجوز یقال : شط الرجل شططاً و اشط اشططاً اذا جار فی حکمه ، و معناه : « مجاوزة الحد » و اصل الكلمة من شطت الدار اذا بعدت ، و یقرأ « لا تشطط » و یجوز « لا تشطط » ، یقال : شطّ یشطّ و یشطط ، و معناه : لا تبعد عن الحق ، قال الشاعر :

وللدار بعد غدٍ ابعده

تشطّ غداً دار جبرائنا

« و اهدنا الى سوا آء الصراط » ای - ارشدنا الى طريق الصواب والعدل .

فقال داود لهما تكلمما فقال احدهما : « ان هذا اخي » ای - علی دینی و طریقتی .

وقیل : صاحبی ، « له تسع وتسعون نعجة » ای - امرأة ، « ولی نعجة واحدة » . والعرب تکنی عن المرأة بالنعجة و بالشاة ایضاً . قال الاعشى :

فرمیت غفلة عینه عن شاته فاصبت حبة قلبها و طحالها

قال الحسين بن ابوالفضل : هذا تعريضٌ للتنبيه والتفہیم لانه ام یکن هناك بغی

ولانعاج ، فهو كقولهم : ضرب زيدٌ عمرواً ، واشترى بكرٌ داراً ، وليس هناك ضربٌ ولا شری .

« فقال اكفنيها » - قال ابن عباس : اعطينها . وقال مجاهدٌ : انزل لی عنها .

وقال اهل اللغة : « اكفنيها » ای - اجمعانی كافلاً لها اقوم بامرها ، والمعنی طلقها لانزوجها .

« وعزني في الخطاب » - ای غلبنی فی الخصومة ، ای كان اقدر علی الاحتجاج منی و صار

اعز منی فی مخاصمته ایای ان تكلم كان افصح منی وان حارب كان ابطش منی فغلبنی .

« قال ، داود : « لقد ظلمك بسؤال نعجتك الى نعاجه » ای - مضمومة الى نعاجه .

گفته اند : سخنگوی درین قصه جبرئیل بود ، با داود گفت : این برادر منست در

دین و طریقت و صاحب من ، او را نود و نه میش است و مرا يك میش ، او را مهمانی رسید

قصه کشتن میش من کرد مهمانرا از دریغ داشتن میش خویش . داود چون این سخن

شنید خشم گرفت گفت : والله لاقتلنه ان ذبحها ، فقال جبرئیل : اتقتل فی ذبح شاة ولا تقتل

من استلب امرأة جاره واستنكحها .

« وان كثيراً من الخطاء » - هذا كلام مستأنف ليس من قول داود ، و - الخطاء

الشر كآء ، جمع خلیط كظریف و ظرفاء ، « لیبغی بعضهم علی بعض » ای - لیظلم بعضهم

بعضاً ، « الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات » فانهم لا یظلمون احداً ، « وقلیل ما هم »

ای - وقلیل هم ، و « ما » زیادة ، معناه : الصالحون الذين لا یظلمون قلیل . داود چون حکم

ایشان بر گزارد ، جبرئیل با صاحب خویش نکرست بخندید و گفت : حکم علی نفسه -

برخویشتن حکم کرد . این سخن بگفت و هر دو با سمان شدند ، داود بدانست که

ایشان فریشته بودند و آزمودن و برا آمده بودند ، اینست که رب العالمین فرمود: « و ظنّ داود : ای - علم و ایقن داود ، « انما فتناه » ای - ابتلیناه ، « فاستغفر ربه » سأل ربه الغفران ، « وخرّ را کعاً » ای - سقط ساجداً ، والرّكوع ها هنا السجود لان الساجد يهوى را کعاً الى السجود . قال مجاهد : سجد اربعين يوماً وليلة لا يرفع رأسه ولا يرقأ دمعاً ، « وانا ب » ای - رجع من خطيئته .

« فغفرنا له ذلك » ای - سترنا له ذلك الذنب ، « وان له عندنا لزلفى » ای - قرينة و منزلة رفيعة ، الزلفى - القربى ، والزلفة - القرينة ، والازلاف - التقريب ، والازدلاف - الاقتراب ، ومنه سميت المزدلفة لقربها من الموقف ، « وحسن مأب » ای - حسن مرجع ، وهو الجنة . قال ابن عباس : سجدة «ص» ليست من عزائم السجود و قد رأيت النبی (ص) يسجد فيها ، يعنى عند قوله : « وخرّ را کعاً و انا ب » ، فقال صلى الله عليه وسلم : « سجد ها نبی الله داود توبة و سجدناها شكراً » و قال ابن عباس : جاء رجل الى النبی (ص) فقال : يا رسول الله رأيتنى الليلة و انا نائم كانى اصرى خلف شجرة فسجدت فسجدت الشجرة لسجودى فسمعتها و هى تقول : اللهم اكتب لى بها عندك اجراً وضع عني بها وزراً و اجعلها لى عندك ذخراً و تقبلها منى كما تقبلها من عبدك داود ، قال ابن عباس : فقرأ النبی (ص) سجدة ثم سجد فسمعته وهو يقول مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة . « يا داود انا جعلناك » - القول ها هنا مضمّر ، تأويله : قلنا يا داود انا جعلناك ، « خليفة فى الارض » ای - خليفة ممّن كان قبلك من الرسل ، والخليفة - المدبّر للامر من قبل غيره على جهة البدل من تدبيره . وقيل : جعلناك خليفة الله فى الارض . بدانکه خليفة كسى را گویند كه وى مأمور بود باقامت امور و تنفيذ احكام و سياست ملك چنانكه موسى فرا هارون گفت : اخلفنى فى قومى - خليفة من باش در نگهداشت بنى اسرائيل ، و مصالح دين و دنيای ایشان درست گشت كه خليفة در لغت بمعنى كار ران بود بامر كسى ديگر ، آدم و داود صلوات الله عليهما هر دو مأمور بودند از جهت حقّ جلّ جلاله بتبليغ وحي و رسالت بخلق و بيان كردن امر و نهى و باقامت حدود شريعت تا ایشانرا هر دو در

قرآن خلیفه نام نهاد ، و بعضی علما کراهیت داشته‌اند که ایشانرا گویند خلیفه الله ؛ گفتند: نام خلیفه مضاف بالله جلّ جلاله در قرآن نیامده است ؛ در قرآن مطلق آمده بی اضافت چنانک آمده می باید گفت . عبدالمک بن مروان خطبه می‌کرد گفت : اللهم اصلح خلیفتک كما اصلحت خلفاءک الراشدين ، فقام رجل و قال : یا امیر المؤمنین لا تقل خلیفتک ولكن قل خلیفة المتقدمین ، فقال عبدالمک : اما علمت قول الله تعالى : « انی جاعل فی الارض خلیفة » و قال : « یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض » ؟ فقال الرجل : ذکر الخلیفة مطلقاً و لم یقل خلیفتی ولا خلیفة لی ، فتحیر عبدالمک . اما بیشترین علما روا داشته‌اند آدم را و داود را خلیفه الله گفتن بر معنی تبلیغ وحی و رسالت و اقامت احکام و حدود شریعت که نه هر بنده‌ی شایسته وحی الله بود ، و باین تأویل همه انبیا را خلیفه شاید گفت و ازینجاست که علمای اسلام روا داشته‌اند در خطبه ها خلیفه الله گفتن و فی الحدیث عن النبی (ص) انه کان یذکر الدجال فقالت امرأة : یا رسول الله انی لاعجن العجین فاخاف ان ینخرج الدجال قبل الخبز ، فقال رسول الله (ص) : « ان ینخرج و انا فیکم فانا حبیجه دونکم و ان ینخرج بعدی فالله خلیفتی علی کل مسلم » . چون مصطفی (ص) روا داشت خداوند را عزوجل خلیفه خویش گفتن بآن معنی که نگاه دارنده امت منست از شرّ دجال ؛ هم روا بود آدم و داود را خلیفه الله گفتن بر معنی آن که بیان کننده دین حق اند و نگاه دارنده احکام شریعت .

قوله عزوجل : « فاحکم بین الناس بالحق » ای - بالعدل « ولا تتبع الهوی » ای - لا تحمل الی هوی نفسک فتقضی بغير عدل . و قیل « لا تتبع الهوی » كما فعلت بامرأة اوریا ، « فیضلک عن سبیل الله » ای - فیستزلک الهوی عن طاعة الله ، « ان الذین یضلّون عن سبیل الله » ای - عن طاعة الله ، و قیل : عن دین الاسلام ، « لهم عذابٌ شدیدٌ بما نسوا يوم الحساب » ای - اعرضوا عنه و ترکوا العمل بما ینفعهم فید ، و قیل : لم یؤمنوا به ، و « يوم الحساب » مفعول « نسوا » . و قیل . لهم عذابٌ شدیدٌ يوم الحساب بما ترکوا من القضاء بالعدل .

« و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما » من الخلق « باطلاً » عبثاً لغير شیء فنترك

الخلق سدى بلا ثواب ولا عقاب بل تتبع هذه الدار داراً اخرى فصل فيها بين المحسن والمسيء
وينتصف المظلوم من الظالم . و قيل بل خلقناهما للدلالة على خالفهما ، « ذلك ظن الذين
كفروا » اى - ظنهم ان لا بعث ولا حساب ولا الجنة ولا النار ، « فويل للذين كفروا من النار »
« ام نجعل الذين آمنوا و عملوا الصالحات كالمفسدين فى الارض » وهم الكفار ، يعنى :
لوسوينا بينهما لكننا خلقناهما باطلاً . و فى التفسير انها نزلت فى ثلثة رهط : على و
حمزة و عبدة بن الحارث ، « كالمفسدين فى الارض » وهم الكفار عتبة و شيبة ابنى
ربيعة و الوليد بن عتبة و هم الذين تبارزوا يوم بدر فقتل على (ع) الوليد و قتل
حمزة ، عتبة و قتل عبدة ، شيبة . و قيل : هو عام . « ام نجعل المتقين ، الذين يتقون الشرك
و المعاصى كالفجار » فى الثواب ؟ !

« كتاب انزلناه » اى - هذا كتاب انزلناه « اليك » يعنى القرآن « مبارك »
فيه البركة كثير خيره و نفعه و فيه مغفرة الذنوب لمن آمن به ، « ليتدبروا آياته » ليقفوا
على ما فيه و يعلموا به ، و تشديد الدال لادغام التاء فيها ، اصله ليتدبروا . و قال الحسن :
تدبر آياته اتباعه ، « وليتذكر اولوا الالباب » اى - ليتمعن بالقرآن ذوا العقول .

النوبة الثالثة

قوله : « انا سخرنا الجبال معه . . . » الآية - تسبيح كوهها و سنگها با داود هم
از ان غيبهاست که نادریافته پذیرفته است و انرا کردن نهاده اگرچه بر عقلها پوشیده ؛ از
قدرت الله بدیع نیست و جز بر خواست الله حواله نیست . اعتقاد کن که هر زده یی از ذرائر
موجودات که هست بزبان حال همی گوید : ساکنان کوی دوست خود ما ایم ، خلعت
حیوة خود ما پوشیده ایم ، اشارت قرآن مجید اینست که : « وان من شیء الا یسبح بحمده » .
جوانمردی در صحرائی میگذشت سنگی را دید که بسان قطرات باران پیوسته از و همی چکید ،
ساعتی دران نظر میکرد و در صنع خدای عزوجل اندیشه میکرد ، رب العالمین کرامت
آن دوست را سنگی باواز آورد تا گفت : یا ولی الله هزاران سالست تا مرا بیافرید و از بیم

فهر او سیاست خشم او چنین میترسم و اشک حسرت همی ریزم ، و الیه الاشارة بقوله تعالى :
 « وان منها لما يَشَقُّقُ فيخرج منه الماء » . آن ولی خدا گفت : بارخدا یا این سنگ را ایمن
 کردن ، ولی برفت چون باز آمد همچنان قطره ها میریخت ، در دل وی افتاد که مگر
 ایمن نگشت از فهر او ، سنگ با آواز آمد که : یا ولی الله مرا ایمن کرد اما باؤل اشک همی
 ریختم از حیرت و بیم عقوبت و اکنون اشک همی ریزم از ناز و رحمت ، و مارا برین درگاه
 جز کریستن کاری دیگر نیست یا کریستن از حسرت و نیاز یا کریستن از رحمت و ناز .
 پیر طریقت گفت : الهی! دسر کریستنی دارم دراز ، ندانم که از حسرت کریم یا
 از ناز ، کریستن از حسرت بهره یتیم است و کریستن شمع بهره ناز ، از ناز کریستن چون
 بود ، این قصه ایست دراز .

« وهل اتیک نبؤ الخصم اذ تسوّروا المحراب . . » - چون آن فریشتگان بر صورت
 خصمان با داود سخن گفتند و آنکه بر آسمان شدند ، داود بدانست که ایشان فرستاده حق
 بودند تا گناه داود فرایش وی برند ، داود در کار خود بدید و بتضرع و زاری درآمد ،
 چهل روز سر بر زمین نهاد بسان ساجدان بر نعت تضرع ، و کان لایرفع رأسه الا لحاجة و
 لوقت صلاة مكتوبة ولا یأکل ولا یشرب و هو یبکی حتی نبت العشب حول رأسه و هو ینادی
 ربّه عزّوجلّ و یسئله التّوبه و کان من دعائه فی سجوده : سبحان الملك الاعظم الذی یبتلی الخلق
 بما یشاء ، سبحان خالق النّور ، الهی انت خلقتنی و کان فی سابق علمک ما انا الیه صائر ،
 سبحان خالق النّور ، الهی الویل لداود اذا کشف عنه الغطاء فیقال هذا داود الخاطی ،
 سبحان خالق النّور ، الهی بای عین انظر الیک یوم القیمة و بای قدم اقوم امامک یوم تزل
 اقدام الخاطئین ، سبحان خالق النّور ، الهی من این یطلب العبد المغفرة الا من عند سیّده ،
 سبحان خالق النّور ، الهی انا الذی لا اطیق حرّ شمسک فکیف اطیق حرّ
 نارك ، سبحان خالق النّور ، الهی انا الذی لا اطیق صوت رعدک فکیف اطیق صوت جهنّم ،
 سبحان خالق النّور ، الهی الویل لداود من الذّنب العظیم الذی اصاب ، سبحان خالق النّور ،
 الهی قد تعلم سرّی و علانیّتی فاقبل معذرتی ، سبحان خالق النّور ، الهی برحمتک اغفر لی

ذنباً ولا تبعادنی من رحمتک لهوائی، سبحان خالق النور، الهی فررت الیک بذنوبی واعترفت
 بخطیئتی لاتجعلنی من القانطین ولا تخزنی یوم الدین، سبحان خالق النور. بعد از چهل روز
 وحی آمد از حق جل جلاله که یا داود ترا آمرزم. دم اما بسر خاک اوریاشو و او را
 بر خوان تamen آواز تو او را بشنوانم و از وی حلالی بخواه. داود پلاسی در پوشید با چشمی
 پر آب و دلی پردرد و جانی پر حسرت آمد بسر خاک اوریاشد و او را بخواند، بلایک
 جواب داد و گفت: من هذا الذی قطع علی لذتی و ایقظنی. کیست اینکه لذت خواب خوش
 از من و ابرید؟ گفت: منم داود، گفت: بچه آمدی یا نبی الله؟ گفت: آمده ام تا مرا
 در حل کنی بهر چه از من بتو رسید، گفت: ترا بجل کردم و در گذاشتم. داود چون
 آن سخن شنید آرامی و سکونی در وی آمد و باز گشت دیگر با روحی آمد که یا داود
 نمیدانی که من داوری بعدل و انصاف کنم نه بتعنت، باز کرد و باوی بگوی: من زن تو
 بخواستم و بوی رسیدم از من راضی شو و مرا بجل کن. داود باز گشت و این سخن
 بگفت، اوریاش چون این سخن شنید خاموش گشت و نیز جواب داود نداد، داود هم
 بر سرفر وی خاک بر سر نهاد و بزاری و خواری نوحه در گرفت که: الویل لداود ثم الویل
 الطویل لداود اذ انصبت الموازين بالقسط یوم القيمة فیؤخذ داود و یدفع الی المظلوم، سبحان
 خالق النور، الویل لداود ثم الویل الطویل لداود حین یسحب علی وجهه مع الخاطئين الی النار،
 سبحان خالق النور. چون تضرع و بزاری داود بغایت رسید، از آسمان عزت ندای وحی
 آمد از بارگاه قدم آواز کرم آمد که: ای داود دعای تو نیوشیدیم، گناهت بعفو خود
 بپوشیدیم، توبه تو پذیرفتیم و بر تو رحمت کردیم. داود گفت: الهی کیف و صاحبی لم
 یعف عنی! - چون آرام گیرم و خصم از من نا خشنود و دلم از بیم خصمی وی پر آتش و پر
 دود! ندا آمد که: یا داودانی استوهبک منه فیهبک لی و اعطیه من الثواب مالک تر عینا مولم
 تسمع اذناه. فیقول یارب من این لی هذا ولم یبلغ عملی؟ فاقول هذا عوض من عبودی
 داود، فقال داود: یارب الآن عرفت انک قد غفرت لی، فذلک قوله: «فغفر ناله ذلک»
 وهب منه گفت: داود پس از آنکه توبه او قبول کردند؛ سی سال میگریست

که از گریستن نیا سود نه شب نه روز ، گهی در میان بیابان نوحه کردی بزاری و بنالیدی از خواری ، مرغان هوا و وحوش صحرا در گریستن او را مساعدت کردند ، گهی در میان کوهان سنک و کلوخ و درختان او را مساعدت کردند ، گهی در ساحل دریاها ماهیان و جانوران دریا در گریه او را مساعدت کردند ، چون بخانه باز آمدی سو کواری یلاس در پوشیدی و برخاک نشستی و راهبان بسیار قریب چهار هزار کرد وی در آمدندی و در مساعدت وی همه بزاری بگریستندی تا از اشک چشم ایشان سیل روان گشتی . **مصطفی** علیه الصلوة والسلام فرمود : « انّ مثل عینی داود کالقربتین تنطفان ماءً ولقد خدّت الدموع فی وجهه کخدیذ الماء فی الارض » . وقال الحسن : کان داود بعد الخطیئة لا یجالس الا الخاطئين یقول : تعالوا الی داود الخاطیء ولا یشرب شراباً الا مزجه بدموع عینیّه و کان یجعل خبز الشعیر الیابس فی فصعته فلا یزال ینکی علیه حتی یتلّ بدموع عینیّه و کان ینذر علیه الملح والرّماد فیاً کل و یقول : هذا اکل الخاطئين ، قال وکان داود قبل الخطیئة یقوم نصف اللیل و یصوم نصف الدّهر فلما کان من خطیئته ما کان صام الدهر و قام اللیل کلّه .

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « ووهبنا لداود سلیمان » بخشیدیم داود را سلیمان ، « نعم العبد » نیک بنده ایست سلیمان ، « انه اواب ^(۴۰) » مرا ستاینده یی بود نیکو و بمن گراینده .
« اذ عرض علیه » آنکه که عرضه کردند برو ، « بالعشی » بعد از نیم روز ،
« الصافات الجیاء ^(۴۱) » آن اسبان تندرست تیز رو ،

« فقال ائی احببت حبّ الخیر » گفت من بر گزیدم مهر اسبان و چیز این جهان ، « عن ذکر ربی » بر یاد خداوند خویش ، « حتی توارت بالحجاب ^(۴۲) » تا آنکه که آفتاب در پرده مغرب نزدیک آمد که فروشدی .

« ردّها علی » باز گردانید آن اسبان را بر من ، « فطفق مسحاً » در ایستاد در بریدن ، « بالسوق والاعناق ^(۴۳) » پایها و گردنهای اسبان

« ولقد فتحنا سليمان » بیازمودیم سلیمان را ، « والقینا علی کرسیه جمداً »
بر کرسی او کالبدی افکندیم^(۱) ، « ثم اناب^(۲) » آنکه سلیمان با ما گشت .

« قال رب اغفر لی » گفت خداوند من بیمارز مرا ، « وهب لی ملکاً » و مرا
پادشاهی بخش ، « لا ینفی لاحد من بعدی » که نرسد کسی را از پس من ، « انک
انت الوهاب^(۳) » که تو خداوند فراخ بخشی .

« فسخرنا له الريح » نرم کردیم او را باد ، « تجری بامرہ » تا می رود بفرمان
او ، « رخاءً » آهسته نرم باندازه ، « حیث اصاب^(۴) » هر جا که او خواهد و آهنگ
دارد .

« و الشیاطین » و فرمان بردار کردیم او را دیوان ، « کل بناء وغواص^(۵) »
ازین هر داورانی و کوهز جوئی .

« و آخرین مقرنین فی الاصفاد^(۶) » و دیگران در بندها استوار کرده .
« هذا عطاؤنا » [گفتیم او را که] این [پادشاهی تو] بخشیده ماست بتو ،
« فامنن او امسک بغير حساب^(۷) » ببخش یا نگاه دار بی شماری با تو .
« وان له عندنا لزلزلی » و او را بنزدیک ما نزدیک است فردا ، « و حسن مآب^(۸) »
و نیکوئی باز گشتن گاه .

« و اذکر عبدنا ایوب » یاد کن قوم خویش راقصه بنده ما ایوب ، « اذنادی ربه »
آنکه که با و از خواند خداوند خویش را ، « انی منی الشیطان بنصب و عذاب^(۹) »
که دیوبمن رفجوی و عذاب رسانید .

« ارکض برجلک » [جبرئیل او را گفت :] پای بر زمین زن ، « هذا مفتسل »
این یک آب خویشتن شوی تو است ، « بارد و شراب^(۱۰) » و این دیگر آشامه^(۱۱)
تو است آبی سرد .

« و وهبنا له اهلہ » بخشیدیم او را کسان او ، « و مثلهم معهم » و هم چندان

با ایشان از فرزندان و بردگان، «رحمةً منا» بخشایشی از ما، و ذکرى لاولى الباب (۴۲)،
و یاد کاری زیر کان این امت را

«وخذ يدك ضفثاً» و گفتیم بدست خویش دسته خاشه (۱) گیر، «فاضرب به»
و آن زن را بزن بآن، «ولا تحنث» و سوگند خویش تبا و دروغ مکن و مشکن، «انا وجدناه
صابراً» ما او را شکیباً یافتیم، «نعم العبد» نیک بنده‌ی من که ایوب است، «الله اواب» (۴۴)،
همواره سروکار او و باز گشت او با من بود.

«واذكر عبادنا ابراهيم واسحق ويعقوب» یاد کن رهیگان ما را ابراهیم
واسحق و یعقوب، «اولی الایدی والابصار» (۴۵)، کسان با دستگاهها و باریک بینی
و باریک دانیها.

«انا اخلصناهم بخالصة» ما ایشان را صافی کردیم و برگزیده صافی کردنی
و برگزیدنی چون، «ذکرى الدار» (۴۶)، که تا کیتی بود از ایشان آوای نیکو بود.
«وانهم عندنا لمن المصطفین الاخیار» (۴۷)، و ایشان بنزدیک ما از برگزیدگان
بهمنان اند.

«واذكر اسمعيل واليسع وذا الكفل» یاد کن اسمعیل و یسع و ذوالکفل
را. «وکل من الاخیار» (۴۸)، و همه از بهمنان بودند.

«هذا ذکر» یاد کرد از ایشان اینست و سخن در ایشان چنین، «وان للمتقين
لحسن مآب» (۴۹)، و پرهیزکاران را نیکوئی باز گشتن گاه است.

«جنات عدن» بهشتهای همیشه‌ی من، «مفتحة لهم الابواب» (۵۰)، درها باز
کشاده ایشانرا.

«متكئين فيها» آرامیدگان بی بیم دران سرای، «یدعون فیها» می فرا
خواهند آنجا، «بفاكهة كثيرة و شراب» (۵۱)، میوه‌های فراوان و شرابهای فراوان.

۱ - خاشه : خس و خاشاک و ریزه‌های چوب و سرکین و امثال آن را گویند که همه
بهم آمیخته باشد (برهان قاطع)

« و عندهم قاصرات الطرف ، بنزدیک ایشان کنیزکان فرو داشته چشمان از جز
 یویان خویش ، « اتراب ^(۵۲) ، هم زادان ^(۱) در دیدار .

« هذا ما توعدون لیوم الحساب ^(۵۳) ، این آن بهشت است و آن پاداش که
 شما را بآن وعده میدهند در روز شمار .

« ان هذا لرزقنا ، این روزی ما است ایشانرا ، « ماله من نفاد ^(۵۴) ، آن را
 برسدنی و بسر آمدنی نیست .

« هذا ، اینست جزای پرهیزکاران و صفت بازگشتن گناه ایشان ، « وان للطاغین
 لشر مآب ^(۵۵) ، و کردن کشان و ناپاکان و نافرمان برداران را بدبازگشتن گاهی است .
 « جهنم یصلونها ، دوزخ که در شوند بآتش آن ، « فبئس المهاد ^(۵۶) ، بد
 جای که ایشانراست .

« هذا فلیذوقوه حمیمٌ وغساق ^(۵۷) ، آنک آب جوشیده و خونابه که از گوشت
 و پوست دوزخیان میرود تا میچشد آنرا .

« و آخر من شکله ، و ایشانراست آنجا دیگرانی ازین سان و ازین گونه ،
 « ازواج ^(۵۸) ، نوعهای گوناگون .

« هذا فوجٌ مقتحمٌ معکم ، فریشتگان گویند آنک جوفی ^(۲) است که با
 شما خویشتن را می در افکنند ^(۳) در دوزخ و بسرو روی می درافتند در آتش باشما بهم ،
 « لامر حبا بهم » [سالاران گویند فرا پس روان خویش آنکه که هم دیدار شوند ^(۴) در
 آتش:] [فراخ جهان مباشید ^(۵) و نه فراخ حال ، « انهم صالوا النار ^(۵۹) ، فراخ جهان
 کی باشند و ایشان بآتش رسیدند .

« قالوا ، پس روان گویند فراسالاران : « بل انتم لامر حبا بکم ، بلکه
 شما را فراخ جهانی مبادا و نه فراخ حالی ، « انتم قدمتموه لنا » این

۱ - نسخه الف : هم زادان . ۲ - نسخه الف : جو کی . ۳ - نسخه الف :

دراو کنند ۴ - نسخه الف : هم دیدار شدند ۵ - نسخه الف : مبیذا

شما کردید بپیش فرا فرستادید مارا ، « فبئس القرار ^(۹۰) » بد آرامگاهی که اینست .
 « قالوا ربنا ، گویند خداوند ما : « من قدم لنا هذا ، آنکس که این پاداش
 پیش فرا فرستاد مارا [ومارا ارزانی این کرد] ، « فزده عذاباً ضعفاً فی النار ^(۹۱) » ،
 او را تویی از عذاب بیفزای در آتش .

« وقالوا ، گویند سالاران و پس روان همه : « ما لنا لاری رجاءً » چه رسید
 ما را که درین سرای نمی بینیم مردانی ، « کنا نهدّهم من الاشرار ^(۹۲) » ، که ما ایشانرا
 دران جهان از بترینان می شمردیم

« اتخذناهم سخریاً » ما ایشان را زیر دست خویش میداشتیم ، « ام زاغت
 عنهم الابصار ^(۹۳) » یا امروز چشمها برایشان نمی آید .

« ان هذا الحق » این چه شمارا گفتم راست است ، « تخصم اهل النار ^(۹۴) »
 خصومت کردن اهل دوزخ با یکدیگر .

« قل انما انا منذر » بگوی ای محمد من آگاه کننده یی ام ، « وما من الا
 الا الله الواحد القهار ^(۹۵) » ، نیست هیچ خدائی مگر الله آن یکتای کم آورنده میراننده
 فرو شکننده .

« رب السموات والارض و ما بينهما » خداوند هفت آسمان و هفت زمین و هر
 چه میان آن ، « العزيز الغفار ^(۹۶) » آن تواننده تاونده آمرزنده پوشنده .

النوبة الثانية

قوله : « و وهبنا لداود سليمان » - قال ابن عباس : اولادنا من مواهب الله تعالى :
 « يهب لمن يشاء اناثاً و يهب لمن يشاء الذکور » ، وقد سمى الله عز وجل الولد الهبة
 فی القرآن فی مواضع منها قوله : « و وهبنا له اسحق و يعقوب » ، فهب لی من لدنک ولياً ،
 « ليهب لك غلاماً زكياً »

« نعم العبد » کنایه یکنی بها عن کل مدحہ ، ای - نعم العبد سلیمان « انه اواب »

رجّاعٌ الى الله بالعبادة .

« از عرض عليه » ای - علی سلیمان ، « بالمشی » ای - بعد الظّهر ، « الصّافنات » ای - الخیول التي تشی احدى قوائمه و تقف علی سنبکها والسّنبک طرف مقدم الحافر . وقيل : الصّافن من الخيل القائم بایّ صفة كانت ، وفي الحديث : « من سرّه ان يقوم له الرّجال صفوياً فليتبوّأ مقعده من النار ، یعنی قیاماً ، و « الجیاد » الخیار السّراع ، واحدا جواد ، وقيل : واحدا جود کسوط و سیاط و قيل : الجیاد - الطّوال الاعناق مشتقّ من الجید . « فقال انی احببت » ای - آثرت ، کقوله تعالی : « يستحبّون الحیوة الدّنیاء علی الآخرة » یعنی یؤثرون . « حبّ الخیر » یعنی حبّ الخیل ، سمّیت الخیل خیراً لکثرة ما فیها من الخیر . وفي الحديث الصحيح : « الخیل معقودٌ فی نواصیها الخیر الی یوم القيامة » وقد سمّی الله عزّ وجلّ فی کتابه فی مواضع متاع الدّنيا والطّفر بها خیراً علی ما هی عند النّاس حتّی قال : « وردّ الله الذّین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً » .

و قوله : « عن ذکر ربی » ای - علی ذکر ربی ، و « الذکر » هاهنا صلاة العصر بدایل قوله : « بالمشی » و كانت فرضاً علیه و سمّیت لصّورة ذکرها لانها مشحونة بالذکر من قوله عزّ وجلّ : « واقم الصّلوة لذكری » و یبذل فیها اسمه » ای - یصلّی فیها . قوله : « حتّی توارت بالحجاب » ای - توارت الشمس بالحجاب یعنی باللیل لانّ اللیل یستر کلّ شیء . وقيل : الحجاب جبل قاف . و قيل : هو جبل دون قاف مسیره سنة والشمس تغرب من ورآئه . خلاف است میان علمای تفسیر که آن اسبها چند بودند و بر چه صفت بودند و از کجا بوی رسیدند . عکرمه گفت : بیست هزار بودند . ابراهیم تیمی گفت : بیست بودند . حسن گفت : هزار بودند و پدرها داشتند ، اسبهای بحری بودند شیاطین از بهر سلیمان آورده بودند . مقاتل گفت : اسبهای داود بودند سلیمان آنرا میراث برد از پدر . کلبی گفت : سلیمان بغزاة اهل دمشق و نصیبین شد و ازیشان بغنیمت یافت ، اسبهای تازی بودند نیکورنگ نیکو قد تیزرو . سلیمان نماز پیشین بگزارد و بر کرسی نشست و فرمود تا آن اسبها بروی عرضه کردند ، بآن مشغول گشت و نماز

دیگر فراموش کرد، چون نهمصد بروی عرضه کرده بودند در یافت که نماز دیگر نگزارده.
 بافتاب نگرست، آفتاب بمغرب رسیده بود و وقت نماز بروی فوت شده، دلتنگ و غمگین
 گشت، گفت: «ردّوها علیّ» - بازاید بمن آن اسبها که بر من عرضه میکردید تا
 نماز از من فائت شد، «فطفق مسحاً» ای - مازال یمسح، ای - یقطع قطعاً بالسّوق، جمع
 ساق. کدار و دور. فجعل یقطع اعناقها و یعرب ارجلها ولم یفعل ذلك الاّ وقد اباح الله
 له ذلك و ما اباح الله فلیس بمنکر. قال محمد بن اسحق: لم یعنّفه الله علی عقر الخیل
 از کان ذلك اسفاً علی ما فاتہ من فریضة ربّه. وقال بعضهم انه ذبحها ذبحاً و تصدّق بلحومها
 و كان الذّبح علی ذلك الوجه مباحاً فی شریعتہ. وقیل: معناه انه حبسها فی سبیل الله و کوی
 ساقها واعناقها بکیّ الصدقة. ابن عباس گفت: سلیمان آن اسبها را بشمشیری کرد و
 کردن زد و آن از سلیمان بحق جلّ جلاله تقرب بود و او را مباح بود، هر چند که درین
 امت کشتن اسبان بران صفت مباح نیست و حلال نیست، و یجوز اباحه الله الشیء فی وقت و
 حضره ایّاه فی وقت. و گفته اند: اسبان هزار بودند امّا بوقت عرض نهمصد، او را مشغول
 داشتند تا نماز از وی فائت شد، آن نهمصد را بکشت و صد بماند، امروز هر چه در دنیا
 اسب تازی است از نژاد آن صداست. و روی عن علی (ع) قال: قال سلیمان بامر الله عزّ وجلّ
 للملائكة الموکلین بالشمس، «ردّوها علیّ» یعنی الشمس فردّوها علیه حتّی صلی العصر فی
 وقتها، و ذلك انه کان یعرض علیه الخیل لجهاد عدوّ. «حتّی توارت بالحجاب».

قوله: «ولقد فتّنا سلیمان والقینا علی کرسیّه جسداً» - اختلاف عظیم است علما
 را درین آیت بآن که فتّنه سلیمان را چه سبب بود و آن جسد که بود و ما آنچه بصحّت
 نزدیکتر است بگوئیم:

محمد بن اسحق روایت کند از وهب منبه گفت: سلیمان مردی بود غازی
 پیوسته در غزاة بودی و باعلاء کلمه حق و اظهار دین اسلام کوشیدی، وقتی شنید که در
 جزیره دریا شهرستانی است که آنرا صیدون گویند و آنرا پادشاهی است عظیم که
 آنجا ملک میراند و بت میپرستد و هیچ پادشاه را و هیچ لشکر را بروی راه نیست از انک

در پیش وی در یاست ، اما سلیمان بر مر کب باد باخیل و حشم آنجا رسید و بروی غلبه کرد و او را بکشت و هر چه داشت بغنیمت برداشت و در میان غنیمت دختر آن پادشاه بود .
 بردگی آورده نام وی جراده و کانت اکثر ما فی العالم حسناً و جمالاً فاصطفاه سلیمان لنفسه و دعاها الی الاسلام فاسلمت . دختر باسلام در آمد و سلیمان او را خاصه خویش کرد و او را بر زنان دیگر افزونی نهاد هم بدوستی و هم بمراعات ، دختر پیوسته بر یاد پدر خویش و ملک میگریست و زاری میکرد ، لایر قاء دمعها و لایذهب حزنها و لا تنظر الی سلیمان الا شرباً و لا تکلمه الا نزرأ . و سلیمان از انک او را دوست میداشت هر چه خواست مراد وی میداد ، سلیمانرا گفت : اگر میخواهی که اندوه من کم شود و سکون دل من پدید آید تا با مهر و محبت تو پردازم ؛ شیاطین را فرمای تا تمثالی سازند بر صورت پدر من تا ویرامی بینم و تسلی خود بدان حاصل میکنم ، سلیمان بفرمود تا تمثال پدر وی بساختند و فرایش وی نهادند و آنرا جامه پوشانیدند ، شیاطین در غیبت سلیمان با وی گفتند : عظمی ابائک و اسجدی له - پدر خود را کرامی دار و او را سجود کن ، دختر او را سجود میکرد ، کنیزکان و خدمتکاران که او را چنان دیدند همه سجود کردند و گفتند : هذا دین الملك و دین امرأة الملك و هی اعلم بما تصنع ، چهل روز در خانه سلیمان آن بت را می پرستیدند و سلیمان از ان نا آگاه . پس بنی اسرائیل گفتند بوزیر سلیمان و هـ و آصف بن برخیا و کان صدیقاً : ایها الصّدیق انّ الملك یعبد فی داره صنمٌ من دون الله - خبر داری که در خانه ملک بت می پرستند ؟ آصف آن قصه با سلیمان گفت ، سلیمان بغایت اندوهگن و غمگین گشت ، گفت : «انا لله و انا الیه راجعون» بخانه باز رفت و آن بت را بشکست و بسوخت و بباد برداد و آن زن را و آن قوم را همه عقوبت کرد و خود غسلی بر آورد و لبس ثیاب الطّهره ثیاباً لایغز لها الاّ الابکار و لاینسجها الاّ الابکار و لایغسلها الاّ الابکار و لم تمسّها امرأةٌ قدرات الدّم . آنکه بفرمود تا خاکستر خانه باز کردند و در میان خاکستر نشست و بزاری و خواری بگریست و بسیار تضرّع کرد و گفت : الهی غافر ذنب داود انا سلیمان بن داود و الخطّاء بن الخطّاء ، الهی ماکان هذا جزاءک من آل داود

ان نعبد الاصنام فى دورنا من دونك وانما بعثتنا ان ننكس الاصنام على وجوهها ' الهى
 لاتمح اسمى من اسماء النبیین بخطیئتى ، الهى غافر ذنب داود اغفر لى ذنبى وعزّتك ما كفرت
 منذ آمنت و ما خرجت ممّا ادخلتنى فيه من دينك ، و گفته اند : ملك سليمان در خاتموى
 بود و نكين آن خاتم كبريت احمر بود ، هر گاه كه بوضو گاه رفتى آن خاتم بزنى دادى
 از زنان وى نام آن زن امينه ، آن شب كه اين واقعه افتاده بود ، بر عادت خویش بوقت
 طهارت خاتم به امينه داد ، شیطانى بود نام وى صخر و كان صاحب البحر ، رب العالمين
 صورت سليمان بروى افكند تا بيايد و آن خاتم از امينه بخواست ، امينه اورا بصورت
 سليمان دید و خاتم بوى داد ، صخر خاتم در انگشت كرد و بر سرير سليمان نشست و
 جنّ و انس او را منقاد شدند و ربّ العزّة او را بر مملكت سليمان مسلّط كرد مگر بر
 زنان وى كه او را بر ایشان دست نبود ، فذلك قوله تعالى : «والقىنا على كرسيه جسداً» -
 اين جسد شيطان است يعنى صخر كه چهل روز بر كرسى سليمان نشست هر روزى
 بر مقابل روزى كه در خانه وى بت پرستيدند . سليمان چون از وضو گاه باز آمد ، امينه
 را گفت : هاتى خاتمى - خاتم من بيار ، امينه گفت : دادم ، سليمان باز نكرست ،
 شيطان را دید بر كرسى وى نشسته ، بدانست كه آن ابتلاء حق است و عقوبت ذنب وى و
 وقت را ملك از وى بستند ، روى نهاد بصحرا و روز و شب همى زاريد در الله و توبه همى
 كرد و عذر گناهان ميخواست ، و در آن مدت كه صخر ملك همى راند بنى اسرائيل سیرت
 وى مستكر داشتند و حكى كه ميكرد نه بوجه خویش ميدیدند ، همى گفتند : چه رسید
 ملك را كه امسال حكم برخلاف آن ميكند كه پارسال كرد ؟ چون استنكار ایشان بغایت
 رسید و سیرت زشت وى ظاهر گشت ؛ مردى بود در بنى اسرائيل مانند عمر خطاب
 درین امت ، كمين كرد بران شيطان تا بروى هجوم كند ، شيطان بدانست كه بنى اسرائيل
 بقصد وى برخاستند و او را خواهند گرفت ، از میان ایشان بكریخت و سوى دریا شد ،
 انگشتى در دریا افكند و خود در آب شد و سليمان را مدت محنت و بلا بسر آمد ، چهل روز
 گذشته برخاست بساحل دریا شد ، قومى صیّادان را دید كه صید ماهى ميكردند ، سليمان

از ایشان طعام خواست ، ماهی که ازان ردی تر و کمتر نبود بوی انداختند ، سلیمان آنرا برداشت و شکم وی بشکافت تا بشوید ، انگشتی از شکم وی بیرون آمد ، سلیمان انگشتی را در انگشت کرد و خدای را سجود شکر کرد ، با سر بر و ملک خویش گشت . اینست که رب العالمین فرمود . « ثم اناب ، ای . رجع الی ملکه . ثم انه بعث فی طلب صخر فاتی به وجعله فی صندوق من حديد ، او حجر ، و ختم علیه بخاتمه ثم القاه فی البحر و قال : هذا سجنك الی يوم القيمة . گفته اند که گناه سلیمان اندرین فتنه و محنت که بوی رسید آن بود که او را نهی کرده بودند که زنی خواهد بیرون از زنان بنی اسرائیل ، و او برخلاف این نهی دختر ملک صیدون بخواست ، و کان من قوم یعبدون الاصنام ، تادید آنچه دید و رسید بوی آنچه رسید . و قيل : ان سلیمان قال : لا طوف فی الليلة علی تسعین امرأة تأتي کل واحدة بفارس ، یجاهد فی سبیل الله ، ولم یقل ان شاء الله ، فلم تحمل منهن الا امرأة واحدة جاءت بشق ولد . قال النبی (ص) : « فوالذی نفس محمد بیده لو قال : ان شاء الله ؛ لجاهدوا فی سبیل الله فرساناً اجمعین » . قيل : فجاءت القابلة فالت هذا المولود علی کرسیه عقوبة له حين ترک الاستثناء ، ثم تاب و اناب . وقال الشعبي : ولد لسلیمان ابن فاجتمعت الشیاطین و قال بعضهم لبعض : ان عاش له ولد لم تنفک ممّا نحن فیہ من البلاء و السخرة فسیبیلنا ان نقتل ولده فعلم بذلك سلیمان فامر السحاب حتی حملته الريح الیه فغذا ابنه فی السحاب خوفاً من معرفة الشیطان فعاقبه الله بخوفه من الشیطان و مات الولد و القى میتا علی کرسیه فهو الجسد الذی ذکره الله عزّوجلّ .

« قال رب اغفر لی و هب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی » - تأویلہ : هب لی ملک شیئاً لا یكون لاحد غیری . قال مقاتل بن حیان : کان سلیمان ملکاً و انما اراد بقوله : « لا ینبغی لاحد من بعدی » تسخیر الرياح و الطیر و الشیاطین لیكون ذلك بعد المغفرة آية فی ملکه یعلم بها الناس ان الله قدر فی عنه . و قيل : انما سأل بهذه الصفة لیكون معجزة له لا منافسة و حسداً . و قيل : معناه : هب لی ملکاً لا تسلبه منی فی آخر عمری و تعطیه

غيرى كما سلبته منى فيما مضى من عمرى ، وانما سأل ذلك باذن الله له فى السؤال : وقيل :
 « لاحد من بعدى » اى - غيرى ممن بعث اليهم ، ولم يرد من بعده الى يوم القيمة . و
 فى الخبر ان النبى (ص) صلى يوماً صلاة الغداة فقال : كنت اصلى البارحة فدنا منى شيطان
 ليقتل على صلاتى فاخذته حتى سال لعابه على يدى فاردت ان اربطه بسارية فى المسجد
 يتلعب به ولدان المدينة ثم ذكرت دعوة اخى سليمان « هب لى ملكاً لا ينبغى لاحد من
 بعدى » فخلّيته .

« فسخر ناله الريح تجرى بامرہ رخاء » لينة ليست بعاصفة « حيث اصاب » -
 اى - قصد ، كما تقول للذى يجيبك عن المسئلة : اصببت ، اى - قصدت المراد ..
 « والشياطين » اى - سخر ناله الشياطين ، « كل بناء » ينون له ما يشاء من محاريب
 و تماثيل « وغواص » يستخرجون اللؤلؤ من البحر ، وهو اول من استخرج له
 اللؤلؤ من البحر .

« و آخرين مقرنين فى الاصفاد » يعنى مردة الشياطين « وثقة مشدودين فى القيود
 مالم يؤمنوا فاذا آمنوا خلّى سبيلهم . الصفد - القيد ؛ يقال منه : صفده ، يصفده ، و - الصفد
 العطية لانك تفيد من اعطيته بمقتكك ، تقول منه : اصفده ، يصفده .

« هذا عطاؤنا » - القول ها هنا مضمّر ، اى - قلنا لسليمان هذا الذى ذكر عطاؤنا
 لك ، « فامنن او امسك بغير حساب » - فى الكلام تقديم وتأخير ، تقديره : هذا عطاؤنا بغير
 حساب فامنن او امسك ، وقيل : معناه اعطه من شئت وامسك ممن شئت بغير حساب ، اى -
 لاتحاسب ولا عليك تبعة يوم القيمة على ما تعطى و تمنع ، قال الحسن : ما انعم الله على
 احد نعمة الا عليه تبعة الا سليمان فانه ان اعطى اجر وان لم يعط لم يكن عليه تبعة .
 وقال مقاتل : هذا فى امر الجن والشياطين ، اى - اعتق من الجن من شئت واحبس من
 شئت بغير اثم عليك .

« وان له عندنا الزلفى » اى - القربة فى الآخرة ، « وحسن مآب » يعنى
 الجنة ونعيمها .

« واذکر عبدنا ایوب » - کان ایوب فی زمان یعقوب بن اسحق و امرأته لیان بنت لایان ، « اذ نادى ربه انى مسنى الشيطان بنصب و عذاب » - قرأ أبو جعفر : « بنصب ، بضم النون و الصاد ، وقرأ یعقوب بفتحها ، و قرأ الآخرون بضم النون و سکون الصاد ، و معنى الكل واحد ، ای - بمشقة و ضرر فی بدنی و عذاب فی اهلی و مالی ، و کان الشيطان سلط عليه فاحرق زرعه واسقط الابنية على اهله و اولاده و ممالیکه و نفخ فی ایوب نفخة خرجت به النفاخات ثم تقطرت بالدم الاسود و اكله الدود سبع سنين ، و قيل : ثمانى عشرة سنة ، و کان سبب ابتلائه ان رجلاً استعانہ على دفع ظلم فلم یعنه . و قيل : كانت مواشیه فی ناحية ملک کافر فداهنه ولم یغزه و قيل : ذبح شاة فاكلها و جاء جائع لم یطعمه . و قيل : رأى منکراً فسکت عنه . و قيل : ابتلاه الله لرفع الدرجات ولم یکن منه ذنب یعاقب علیه و قد ذکرنا تمام قصته فی سورة الانبیاء .

فلما انقضت مدة بلائه قال له جبرئیل : « ارکض برجلک » الارض ، ففعل فنبعت عین حارة ، فقال له : اغتسل منها ، فاغتسل فصح ظاهر بدنه ، ثم قال له : اضرب برجلک الاخرى الارض ، ففعل فنبعت عین باردة ، فقال له : اشرب منها ، فشرب فصح باطن جسده و عاد الى اصح ماکان و اشب و احسن ، و تقدير الآية : هذا مغتسل ای - ماء یغتسل به ، و هذا شراب بارد .

« و وهبنا له اهله » احيى الله عز و جل له اهله و اولاده و ممالیکه و وهب له مثلهم معهم ، ای - زاده مثلهم من اولاد الصلب . و قيل : من نسلهم فيكون مثلهم اولاد الاولاد . « رحمة منا » ای - رحمناه رحمة ، و يجوز ان يكون مفعولاً له ، « و ذکرى لاولى الالباب » يعنى اذا ابتلى لبیب بمحنة ذکر بلاء ایوب فصبر .

« و خذ بيدك ضعفاً فاضرب به و لاتحنث » - القول هاهنا مضمّر ، تأويله : قلنا لا یؤوب : « خذ بيدك ضعفاً » و هو ملاء الکف من الشجر و الحشيش .

مفسران گفتند : ابلیس بر صورت طبیبی بر سر راه نشست و بیماران را مداواة میکرد زن ایوب آمد و گفت : بیماری که فلان علّت دارد او را مداواة کنی ؟ ابلیس

گفت : او را مداواة كنم و شفادهم بشرط آنكه چون او را شفا دهم او مرا كويد : انت شفيتنى - تو مرا شفا دادى ؛ و از شما جز از اين نخواهم . زن بيامد و آنچه از وى شنيد با اَيُّوب گفت ، اَيُّوب دانست كه آن شيطان است و او را از راه ميبرد ، گفت : واللّٰهُ لئن برئت لاضرّ بكَ مائةٌ . و گفته اند : ابليس زن را گفت كه اگر اَيُّوب قربانى كند بنام من ؛ او را در حال شفا دهم ، زن ناقص العقل بود وضعيف يقين ، از تنگدلى گفت افزع اليه و اذبح له عناقاً . اَيُّوب از اين سخن وى در خشم شد و سو كند ياد كرد كه چون از اين بيمارى برخيزم و شفا يابم ترا صد ضربت زنم . پس چون اَيُّوب از بيمارى به شد ، خواست كه سو كند راست كند ، جبرئيل آمد و پيغام آورد از حقّ جلّ جلاله كه آن زن ترا در ايام بلا خدمت نيكو كرد ؛ اکنون تخفيف ويرا و تصديق سو كند خود را دسته بى كياه و ريحان كه بعدد صد شاخ باشد يا قبضه بى از اين درخت كندم كه خوشه بر سر دارد ؛ آنرا بدست خويش گير و او را بآن يكبار بزن تا سو كند تو تباه و دروغ نكردد و تخفيف وى حاصل آيد . مجاهد گفت : اين حكم اَيُّوب را بود على الخصوص و در شريعت ما منسوخ است . قتادة گفت : در حقّ اين امت همانست كه در حقّ اَيُّوب . و قول درست آنست كه : بيمار نزار را رواست و ديگر ائمه .

« اَنَا وَجَدَنَاهُ صَابِرًا ، عَلَى بَلَائِنَا ، نَعْمُ الْعَبْدُ » كَان لَنَا ، « اِنَّهُ اَوَّابٌ » ، مَقْبَلٌ عَلَى طَاعَتِهِ .

« واذكر عبادنا » - قرأ ابن كثير : « عبدنا » على التوحيد ، و قرأ الآخرون : « عبادنا » بالجمع ، فمن جمع فابرهيم و من بعده بدل منه و كلهم داخلون فى العبودية والذكر ، و من وحد فابرهيم وحده بدل منه و داخل فى العبودية والذكر و غيره عطف على العبد داخل فى الذكر فحسب ، « اولى الايدى والابصار » - قال ابن عباس : اى - اولى القوة فى العبادة والبصيرة فى الدين ، فعبر عن القوة باليد لان بها يكون البطش و عبر عن المعرفة بالابصار لان البصيرة تحصل المعارف . وقيل : الايدى - النعمة لان الله تعالى انعم عليهم ، تقول : اياديك عندي مشكورة ، والايدى والايدى - النعم . وقيل : « اولى

الابدی و الابصار ، ای - اولی العلم والعمل فالمراد بالابدی العمل وبالأبصار العلم .
 « أنا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار » - نافع . مضاف خواند بی تنوین ، والمعنی :
 اخلصناهم بذكر الدار الآخرة و ان يعملوا لها و يدعو الناس اليها و يرغبوهم فيها ، و
 « الذکری » بمعنی الذکر . میگوید : ایشانرا بر گزیدیم و خالص کردیم تا خالص شدند
 یاد کرد آن جهان را و ستودن آن و باز خواندن خلق با آن و پیوسته سخن گفتن ازان
 و عمل کردن از بهر آن . قال مالك بن دينار : نزعنا من قلوبهم حب الدنيا و ذکرها و
 اخلصناهم بحب الآخرة و ذکرها . و قال ابن زید : معناه اخلصناهم بافضل ما فی الجنة ،
 كما تقول : اخلصناهم بخیر الآخرة . بر قراءت نافع « ذکرى الدار » سرای آخرت است
 چنانک گفتیم ، و بر قراءت باقی قرآ که بتنوین خوانند بی اضافت « ذکرى الدار » سرای
 دنیا است ، والمعنی : اخلصناهم بفضيلة خالصة لهم دون غیرهم ، ای - لهم فیها ذکر رفیع
 جلیل القدر . میگوید : بر گزیدیم ایشانرا و فضیلتی خالص دادیم که دیگرانرا نیست .
 این فضیلت آنست که : ایشانرا آوای جهان کردیم که تا گیتی بود ایشانرا آوای نیکو
 بود ، همانست که جای دیگر گفت : « وجعلنا لهم لسان صدق علیاً ، واجعل لی لسان
 صدق فی الآخرين » یعنی الثناء الحسن فی الدنيا
 « و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار » ای - اصطفیناهم من کلّ دسر ، و - الاخیار -
 جمع خیر کمیت و اموات .

« واذکر اسمعیل وایسع وذا الکفل » - الیسع هو خلیفة الیاس فی قومه . وقیل :
 هو ابن عم الیاس . وقیل : هو ابن الیاس . و ذوالکفل قال الحسن کان نبیاً ، وقال قتادة
 کان رجلاً صالحاً بصلی کلّ یوم مائة صلاة ولم یکن نبیاً ؛ و سمی ذوالکفل لانه تکفل بالجنة
 لملك کان فی بنی اسرائیل ضمن له الجنة ان اسلم ، فاسلم الملك علی کفالتة . وقیل : هو
 یوشع بن نون . « و کلّ » من الاخیار ، ای - کلّهم من الاخیار .

« هذا ذکر » کلمة تم بها الکلام ، ای - هذا شرف و ثناء جمیل یذکرون به
 ابدأ . وقیل : معناه هذا القرآن ذکر ، ای - بیان من الله لخلقه . وقیل : هو ذکرک

ولقومك، اى - شرف لك ولقومك «وان للمتقين احسن مآب» اى - احسن مرجع فى الآخرة.
ثم فسر فقال : «جنّات عدن» دار اقامة، «مفتحة لهم الابواب» - اذا وصلوا اليها
وجدوها مفتوحة الابواب لا يحتاجون الى فتح بمعانة. وقيل : هذا مثل كما تقول : متى
جئتني وجدت بابي مفتوحاً، اى لا تمنع من الدخول وقيل : هذا وصف بالسعة حتى يسافر
الطرف فى كل جانب.

«متكئين فيها» اى - جالسين فيها جلسة المتنعمين للراحة، «يدعون فيها بفاكهة
كثيرة» - الفاكهة - ما يوكّل للمذّة لا للغذاء «وشراب» يعنى : شراب كثير فحذفوا اكتفاءً
بالاول، اى - يتحكّمون فى ثمارها وشرابها فاذا قالوا لشيء منها : اقبل، حصل عندهم.
يقال : نطق القرآن بعشرة اشربة فى الجنة منها الخمر الجارية من العيون وفى الانهار.
«وعندهم قاصرات الطرف» - هذا كقولهم : فلانة عند فلان، اى - زوجته. و
«قاصرات الطرف» هى التى قصرت طرفها على زوجها لا تنظر الى غيره : «اتراب» اى -
لدات مستويات فى السنّ لا عجوز فيهنّ ولا صبيّة بنات ثلث وثلثين سنة. وقيل : على خلق
ازواجهنّ لا اصغر ولا اكبر. وقيل : متواخيات لا يتباغضن ولا يتفايرن. وفى الخبر الصحيح :
«يدخل اهل الجنة الجنة جرداً مردأً مكحلين ابناً ثلث وثلثين سنة لكل رجل منهم
زوجتان على كلّ زوجة سبعون حلّة يرى منح ساقها من ورآئها».

«هذا ما توعدون» - قرأ ابن كثير وابوعمر : «يوعدون» بالياء، اى - يوعده
المتّقون. وقرأ الآخرون بالتاء، والمعنى : قل للمؤمنين هذا ما توعدون «ليوم الحساب»
اى - فى يوم الحساب.

«ان هذا لرزقنا ماله من نفاد» اى - فناء وانقطاع كقوله : «عطاء غير
مجنود» وما عند الله باق.

«هذا وان للطّاعين» - التأويل هذا هو جزاء المتّقين ونعت ما بهم، «وان للطّاعين
لشرّ مآب» اى لشرّ مصير ومرجع.

«جهنّم» بدل منه «يصلونها» اى - يدخلونها ويقاسون حرّها، «فبئس المهاد»

اي - بئس ما مهذلهم و بئس ما مهذبوا لانفسهم . الطاغى هـ والباغى والطغيان والطغو والطاغية والطغوى - العتو .

« هذا فليذوقوه حميم » - فيه تقديم وتأخير ، اي - هذا حميم فليذوقوه ، و « الحميم » الماء الحار الذي انتهى حره وقيل : « الحميم » دموع اعينهم تجمع في حياض النار يسقونها ، و « غشاق » ما يسيل من ابدان اهل النار من القيح والصدید ، من قولهم : غسقت عينه ، اذا سالت وانصبت ، والغسقان - الانصباب . وقال ابن عباس : الغشاق - الزمهرير يحرقهم ببرده كما تحرقهم النار بحرّها . وقيل : هو شراب منتن بارد يحرق برده كما تحرق النار . قرأ حمزة و الكسائي و حفص : « غشاق » بالتشديد حيث كان . و قرأ الاخرون بالتخفيف ، فمن شدّد جعله اسماً على فمّال نحو الخباز والطباح . ومن خفّف جعله اسماً على فعال نحو العذاب . و آخر من شكله ازواج ، يعنى : و عذاب آخر و انواع آخر مثل الحميم والغشاق . قرأ اهل البصرة : « و آخر » بضمّ الالف على جمع اخرى مثل الكبر و الكبرى ، و قرأ الاخرون بفتح الهمزة مشبعة على الواحد .

« هذا فوج مقتحم معكم » - الفوج - الجماعة ، و - الاقتحام - الدخول على شدة ، يعنى : انهم بضربون بالمقامع حتى يوقعوا انفسهم في النار خوفاً من تلك المقامع ، والمعنى يقول الخزنة للطاغين اذا دخلوا النار : هذا فوج من اتباعكم يدخلون النار معكم كما دخلتم ، فيقولون جواباً للخزنة : « لامرحباً بهم » اي - بالاتباع ، فيقول الخزنة : « انهم صالوا النار » اي - صاترون اليها معكم .

« قالوا » اي - يقول لهم الاتباع : « بل انتم لامرحباً بكم انتم قد متموه لنا » اي - زينت لنا الكفر و دعو تمونا اليه حتى صرنا الى العذاب ، « فبئس القرار » اي - بئس المستقر . وقوله : « مرحباً » معناه بلفت مرحباً و نزلت مرحباً ، اي - وردت مورداً فيه رحب و سعة ، و تقول : رحب بى فلان ؛ اذا قال لك مرحباً ، و - الرّحب - السعة ، و رجل رحيب الصدر واسعه ، وفلان رحيب الكف ، و رحبة المسجد العرصة ببابه ، و جمع الرحبة رحاب ، و تقول : ضاقت على الارض بما رحبت و ضاقت على الارض برحبها ، وقال

بعضهم لغيره مرحباً ، فاجابه : رحبت عليك الدنيا والاخرة .

« قالوا ربنا » - هذا من قول الاتباع ، « من قدم لنا هذا » اى - من شرعه و سنّهُ لنا هذا ؛ « فزده عذاباً ضعفاً » اى - مضاعفاً على عذابنا « فى النار » . قال ابن مسعود : يعنى حيّات و افاعى .

« وقالوا » يعنى : المضلّين والاتباع جميعاً : « ما لنا لانرى رجالاً كنّا نعدّهم من الاشرار » اى - نعدّهم من الارذال فى الدنيا ، يعنون المؤمنين الذين كانوا يسخرون منهم فى الدنيا و يهزؤن بهم و يضحكون وهم عمار و خباب و صهيب و بلال و سلمان و غيرهم من صعاليك المهاجرين الذين كانوا يقولون لهم : « هؤلاء من الله عليهم من بيننا » ثم ذكروا انهم كانوا يسخرون من هؤلاء فقالوا : « اتخذناهم سخرتاً » - قرأ اهل البصرة و حمزة و الكسائى : « من الاشرار اتخذناهم » موصولة الهمزة فى الدّرج مكسورة فى الابتداء . وقرأ الآخرون بقطع الالف وفتحها فى الحالين على الاستفهام ويكون « ام » على هذه القراءة بمعنى بل ، ومن فتح الالف فال هو على اللفظ لاعلى المعنى ليعادل « ام » فى قوله : « ام زأغت » كقوله : « انذرتهم ام لم تنذرهم » . و قال الفرّاء : هذا من الاستفهام الذى معناه التوبيخ والتعجب . « زأغت » يعنى مالت « عنهم الابصار » ، و مجاز آلاية : ما لنا لانرى هؤلاء الذين اتخذناهم سخرتاً لم يدخلوا معنا النار ام دخلوها فزأغت عنهم ابصارنا فلم نرهم دخلوا ، و قيل : ام كانوا خيراً منا و نحن لانعلم فكانت ابصارنا تزيف عنهم فى الدنيا تحقير ألهم .

« ان ذلك » الذى ذكرت « لحق » ثم بيّن و صرّح فقال : « تخاصم اهل النار » فى النار حق ، هذا اخبار عمّا سيكون .

« قل » يا محمد لمشركى مكة : « انما انا منذر » اى - رسول اخوفكم عذاب الله ، « وما » لكم « من الله الا الله الواحد » لاشريك له « القهار » لخالقه . « ربّ السموات و الارض و ما بينهما العزيز » فى ملكه « الغفار » لمن تاب و آمن .

النوبة الثالثة

قوله : « و وهبنا لداود سليمان نعم العبد انه اواب » ای - نعم العبد لانه اواب الى الله ، رجاء في جميع الاحوال في النعمة بالشكر و في المحنة بالصبر . نیکو بنده بی که سلیمان بود ، باز گشت وی در همه حال با الله بود ، در نعمت شاکر و در محنت صابر بود ، بظاهر ملك و مملکت میراند و بباطن فقر و فاقه همی راند و می پرورد ، و یعجبنی فقري اليك و لم اكن ليعجبني لولا محبتك الفقر . سلیمان روزی تمنی کرد گفت : بارخدا یا جن و انس و طیور و وحوش بفرمان من کردی ؛ چه بود کرا ابلیس را نیز بفرمان من کنی تا او را دربند کنم ؟ گفت : ای سلیمان این تمنی مکن که در آن مصلحت نیست ، گفت : بارخدا یا کرهم دو روز باشد این مراد من بده ، گفت دادم . سلیمان ابلیس را در بند کرد و معاش سلیمان با آن همه ملك و مملکت از دست رنج خویش بود ، هر روز زنبیلی بباقتی و بدو قرص بدادی و در مسجد بادرویشی بهم بخوردی و گفתי : مسکین جالس مسکیناً . آنروز که ابلیس را دربند کرد ، زنبیل ببازار فرستاد و کس نخريد که در بازار آن روز هیچ معاملات و تجارت نبود و مردم همه بعبادت مشغول بودند ، آنروز سلیمان هیچ طعامی نخورد ، دیگر روز همچنان بر عادت زنبیل بافت و کس نخريد ، سلیمان گرسنه شد بالله فاليد گفت : بار خدا یا گرسنه ام و کس زنبیل نمی خرد ، فرمان آمد که ای سلیمان نمیدانی که تو چون مهتر بازاریان در بند کنی در معاملات بر خلق فرو بسته شود و مصلحت خلق نباشد ، او معمار دنیا است و مشارك خلق در اموال و اولاد ، يقول الله تعالى : « و شارکهم فی الاموال والاولاد » .

قوله : « اذ عرض عليه بالعشي » . . . این آیت بآیت اول متصل است ، یعنی : نعم العبد اذ عرض عليه . سلیمان نیک بنده ایست که در راه خدا آن همه اسبان فدا کرد و در ازان زینت و آرایش دنیا برداشت و بعبادت الله پرداخت ، لاجرم رب العزة او را به ازان عوض داد ، بجای اسبان باد رخا مرکب اوساخت و بسبب آن اندوه که بوی رسید برفوت

عبادت ، فریشته قرص آفتاب از مغرب باز گردانید از بهر وی تا نماز دیگر بوقت خویش بگذارد و آن ویرا معجزه بی گشت ، و چنانک این معجزه از بهر سلیمان پیغامبر پیدا گشت ، درین اَمّت از بهر امیرالمؤمنین **علی بن ایطالب (ع)** از روی کرامت پیدا گشت .

در خبر است که **مصطفی صلوات الله و سلامه علیه** سر بر کنار **علی** نهاد و بنخست ، **علی (ع)** نماز دیگر نکرده بود ، نخواست که خواب بر رسول قطع کند ، مرد عالم بود گفت : نماز طاعت حق و حرمت داشت رسول طاعت حق ، همچنان می بود تا قرص آفتاب بمغرب فرو شد . **مصطفی (ص)** از خواب درآمد ، **علی** گفت : یا رسول الله وقت نماز دیگر فوت شد و من نماز نکردم ، رسول گفت : ای **علی** چرا نماز نکردی ؟ گفت : نخواستم که لذّت خواب بر تو قطع کنم ، جبرئیل آمد که یا محمد حق تعالی مرا فرمود تا قرص آفتاب را از مغرب باز آرم تا **علی** نماز دیگر بوقت بگذارد ، بعضی یاران گفتند : قرص آفتاب را چندان باز آورد که شعاع آفتاب دیدیم که بر دیوارهای مدینه میتافت .
« قال رب اغفر لی و هب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی » لم یطلب الملك الظاهر وانما اراد به ان یملك نفسه فان الملك علی الحقیقة من یملك نفسه ومن ملك نفسه لم یتبع هواه . سلیمان باین دعا ملک خواست بر نفس خویش گفت : یا خدا یا چنانک خلق عالم را زیر دست من کردی ؛ این نفس را زیر دست من کن تا در طاعت وی نباشم و بر پی هوای وی نروم ، طاعت نفس و طاعت حق ضدیکی بگراند ، والصّدان لا یجتمعان . نکو گفت آن جوانمرد :

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن (۱)

مصطفی علیه الصلوة و السلام پیوسته گفتی : « اللهم لا تكلنا الى انفسنا طرفه عين ولا اقل من ذلك » . یوسف صدیق را علیه السلام آن همه بلا رسید از چاه وزندان و

غیر آن و از هیچ بلا بفریاد نیامد چنانکه از نفس اماره آمد تا میگفت : « ان النفس لامارة بالسوء الامارحم ربی » ، و آنچه گفت : « تو فنی مسلماً » از بیم نفس اماره میگفت نه از بیم شیطان که شیطان ارچه خصم است ؛ از مؤمن طمع معصیت دارد نه طمع کفر و نفس طمع کفر دارد میکوشد و بر هواها و بدعتها میخواند تا او را بکفر کشد . رب العالمین در قرآن دو چیز یاد کرد و نگفت که چیست : نفس را یاد کرد و نفرمود که چیست ، دنیا را یاد کرد و نفرمود که چیست . اما علمای دین دنیا را بسه حرف بیان کرده اند گفتند : ما صدك عن مولاك فهو دنياك - هرچه ترا از خدا باز دارد آن دنیا است ، اگر نان يك شبه نداری و بخود معجب باشی ؛ آن عجب تو دنیا است ، و اگر ملك شرق و غرب داری و بخدا مشغول باشی آن نه دنیا است که آن عقبی است . اما نفس آنست که مصطفی (ص) گفت : « اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك » . نفس خواهنده هواست و دل خواهنده بلا ، نفس نظر گاه شیطان است و دل نظر گاه رحمن ، نفس مصطبة دیواست و دل خزینه معرفت ، این خزینه معرفت در کنار دشمن نهاد اما بحفظ خود بداشت و از دشمن نگاه داشت . موسی را با بنی اسرائیل در آورد و ایشانرا در حفظ خود بداشت تا يك دامن ایشان تر نشد ، ابراهیم را در آتش آورد و يك رشته از جامه وی نسوخت ، همچنین دل که خزینه معرفت است در کنار نفس نهاد و آنکه بحماییت و رعایت خود بداشت تا دشمن بران دست نیافت . روی ان عامر بن عبد قیس . كان من افضل العابدين ففرض على نفسه كل يوم الف ركعة . يقوم عند طلوع الشمس فلا يزال قائماً الى العصر ثم ينصرف و قد انتفخت ساقاه و قدماه فيقول : يا نفس انما خلقت للعبادة يا اماره بالسوء فوالله لا عملن بك عملاً يأخذ الفرائض منك نصيباً .

قوله : « لا ينبغي لاحد من بعدی » لم یضن به علی الانبیاء علیهم السلام و لكن قال « لا ينبغي لاحد من بعدی » من الملوك لامن الانبیاء ، وانما سأل الملك لسیاسة الناس و انصاف الناس بعضهم من بعض . اما فيه من القيام بحق الله ولم یسأله لاجل ميله الى الدنيا و هو کقول یوسف علیه السلام : « اجعلنی علی خزائن الارض » .

قوله : « فسخّر ناله الرّيح تجرّی بامرہ رخاءً » - سلیمان را علیه السلام بادمسخر کردند تا در روزی مسافت دوماهه بازبرید ، و این کرامتی عظیم است و شرفی تمام . اما مقام **مصطفی** (ص) بزرگوارتر و منزلت وی شریف تر که حشمت و جاه او را و شرف و منزلت او را در امت وی از چاکران و پس روان وی کس هست که بیک ساعت بادیه‌یی بدان درازی باز برد تابکعبه رسد ، و این در کرامات اولیا معروفست و حکایات مشایخ در آن فراوان است .

« و اذکر عبدنا ایوب . . . » الآية - قال ابن مسعود : ایوب علیه السلام رأس الصّابرين الی يوم القيمة ، در هر دوری بار بار احوالی برخاست و هیچ حتمالی چون ایوب پیغامبر نخواست . از جبّار کائنات وحی آمد که این بلا بستر انبیاست و ذخیره اولیا و اختیار اصفیا ، هر یکی بنوعی ممتحن بودند : نوح بدست قوم خویش گرفتار ، ابراهیم با آتش نمرود ، اسحق بفتنه ذبح ، یعقوب بفراق یوسف ، زکریا و یحیی بمحنت قتل ، موسی بدست فرعون و قبطیان ، و علی هذا اولیا و اصفیا یکی را محنت غربت بود و مذلّت ، یکی را کرسنگی و فاق ، یکی را بیماری و علّت ، یکی را قتل و شهادت . **مصطفی** (ص) گفت : « ان الله عزّوجلّ ادّخر البلاء لاولیائه کما ادّخر الشّهادة لاحبّائه » . ایوب چون جام زهر بلا بردست وی نهادند ، گفت : بار خدایا ما جام زهر با پا زهر صبر نوش توانیم کرد ، رب العالمین هم از وجود او جام پا زهر ساخت که : « انا وجدناه صابراً نعم العبد » ، ایوب گفت : اکنون که از بار گاه قدم ما را این خلعت کرامت دادند که « نعم العبد » تا امروز بار بلا بتن کشیدیم ، از امروز باز بجان و دل کشیم . در خبر آمده که چون ربّ العزّة آن بلاها از ایوب کشف کرد ؛ روزی بخاطر وی بگذشت که نیک صبر کردم در آن بلا ، ندا آمد که : انت صبرت ام نحن صبرناک یا ایوب لولا انّا وضعنا تحت کُلّ شعرة من البلاء جبلاً من الصّبر لم تصبر ؟ جنید گفت : من شهد البلاء بالبلاء ضجّ من البلاء و من شهد البلاء من المبلى حتّى الی البلاء

قوله : « و اذکر عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی الایدی والابصار » ای -

اولی القوّة والبصائر فی مقاساة البلیا والمحن - تعزیت و تسلیت مصطفی (ص) است و تسکین دل وی دران رنجها و محنتها که میکشید از کفار قریش . اسما دختر ابو بکر روایت کند که : مصطفی (ص) روزی درانجمن قریش بگذشت ، یکی ازیشان برخاست گفت : توئی که خدایان ما را بدمیگوئی و دشنام میدهی ؟ رسول خدا گفت : من میگویم که معبود عالمیان و خداوند جهانیان یکیست بی شریک و بی انباز ، بی نظیر و بی نیاز و شما در پرستش اصنام بر باطل اید . ایشان همه بیکبار هجوم کردند و در رسول آویختند و او را میزدند ، اسما گفت : آن ساعت یکی آمد بدر سرای ابو بکر و گفت : ادره صاحبک - صاحب خویش را دریاب که در زخم دشمنان گرفتار است ، بو بکر بشتاب رفت و با ایشان گفت : ویلکم اتقتلون رجلاً ان يقول ربی الله و قد جاءکم البیّنات من ربکم . ایشان رسول را بگذاشتند و با ابو بکر گردیدند و او را بی محابا زدند و ابو بکر کیسوان داشت ، چون بخانه باز آمد دست بکیسوان فرو می آورد و موی بدست وی بازمی آمد و میگفت : تبارکت و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام . ربّ العالمین این همه بلا و رنج بر دوستان نهد که ازیشان دو چیز دوست دارد : چشمی گریان و دلی بریان دوست دارد ، که بنده میگرد و او را در آن گریه می ستاید که : « تری اعینهم تفیض من الدّمع » ، و دوست دارد که بنده مینالد و بر درگاه او می زارد و او را دران می ستاید که : « وجلت قلوبهم » .

پیر طریقت گفت در مناجات : ای یار مهربان بارم ده تا قصه درد خود بتو پردازم ، و بر درگاه تو میزارم و در امید بیم آمیز می نازم ، الهی ! فپذیرم تا باتو پردازم ، یک نظر در من مگر تا دو کمتی باب اندازم .

« هدا ذکر ... » - اینست قصه پیغامبران و سرگذشت ایشان . آنکه بیان کرد ثواب و درجات دران جهان ، بآن رنجها که کشیدند و بلاها که در دنیا چشیدند گفت : « و انّ للمتّقین لحسن مآبٍ ، جنّات عدن .. » متقیان را بر عموم گفت نادانی که نه خود پیغامبران را میگوید بر خصوص بلکه همه مؤمنانرا میگوید بر عموم .

« جنّات عدن مفتّحة لهم الابواب » ای - اذاحاؤها لا یلحقهم ذلّ الحجاب و لا

کلفة الاستيذان تستقبلهم الملائكة بالتبجيل والترحيب و الاكرام يقولون : « سلامٌ عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار » . روى ابو سعيد الخدری قال قال رسول الله (ص) : « ان الله تعالى بنى جنة عدن بيده و بناها بلبنة من ذهب و لبنة من فضة و جعل ملاطها المسك و ترابها الزعفران و حصباؤها الياقوت ، ثم قال لها : تكلمي ، فقالت : « فدا فلاح المؤمنون » قالت الملائكة : طوبى لك منزل الملوك .

۴ - النوبة الاولى

« قل هو نباؤ عظیم ^(۶۷) » کوی ای محمد آن خبری بزرگ است [پیغام که آوردم و از رستاخیز که بآن ترسانیدم] .
« انتم عنه معرضون ^(۶۸) » شما ازان روی گردانیده اید .

« ما کان لی من علم » مراد ایش نبود و آگاهی ، « بالملاء الاعلی » بآن جوق ^(۱) برترین از فریشتگان ، « اذ یختصمون ^(۶۹) » که با یکدیگر خصومت می کردند .

« ان یوحی الی » بمن پیغام نیست ؛ « الا انما انا نذیر مبین ^(۷۰) » مگر آنکه نیستم من مگر آگاه کننده باز نماینده ای .

« اذ قال ربك للملائكة » آنکه که خداوند تو گفت فریشتگان را ، « انی خالق بشر آ من طین ^(۷۱) » من مرد می خواهم آفرید از گل .

« فاذا سوّيته » چون ویرا راست کردم ، « و نفخت فيه من روحي » و جان خویش درو دمیدم ، « ففعلوا له ساجدين ^(۷۲) » او را بر روی افتید .

« فسجد الملائكة » بر روی افتادند فریشتگان ، « کلهم اجمعون ^(۷۳) » همگان بهم .

« الا ابليس استکبر » مگر ابلیس که کردن کشید ، « و کان من

الکافرین^(۷۴)، و از نا کرید کان بود.

« قال یا ابلیس » الله گفت ای ابلیس ، « ما منعك ان تسجد » چه بازداشت ترا که سجود کردید^(۱) تو ؟ « لما خلقت ییدی » چیزی را که بیافریدم بدو دست خویش ، « استکبرت » باش کردن کشیدی ؟ « ام كنت من العالین^(۷۵) » یا برتری جستی و خویشتن را از برتران دیدی ؟

« قال انا خیر منه » ابلیس گفت : من به ازو ام ، « خلقتنی من نار » مرا از آتش آفریدی ؛ « و خلقتنه من طین^(۷۶) » و او را از گل آفریدی .

« قال فاخرج منها » الله گفت : بیرون شو از آسمان ، « فانك رجیم^(۷۷) » که تو نفریده یی^(۲) و رانده .

« وان عليك لعنتی الی یوم الدین^(۷۸) » و برو نفرین و راندن من تا روز شمار .

« قال رب فانظرنی » ابلیس گفت : خداوند من پس مرا درنگ ده ، « الی یوم یبعثون^(۷۹) » تا آنروز که ایشانرا برانگیزانند .

« قال فانك من المنظرین^(۸۰) » الله گفت : تو از درنگ داد گانی .

« الی یوم الوقت المعلوم^(۸۱) » تا روزی که هنگام آن دانستنی است .

« قال فبعزتك » ابلیس گفت بخدائی تو ، « لاغوينهم اجمعین^(۸۲) » که ایشانرا بیراه کنم همگان .

« الا عبادك منهم المخلصین^(۸۳) » مگر آن بندگان تو از ایشان که ترایکتا شناسند کان اندازد لپاک .

« قال فالحق و الحق اقول » الله گفت : راست میگویم ، راست میگویم ،

براستی براستی : « لا ملأن جهنم » ناچار بهر حال پرکنم دوزخ ، « منك و ممن

۱- کذافی النسختین ، کردید = کردی ۲- از مصدر نفریدن بمعنی نفرین

کردن (برهان قاطع)

تبعك منهم اجمعين^(۸۴) ، از تو و از هر که در بی تو رود از ایشان همگان .
 « قل ما اسئلكم عليه من اجر » کوی نمیخواهم از شما بر این پیغام رسانیدن
 هیچ مزدی ، « و ما انا من المتكلفين^(۸۵) » و نیستم از ایشان که از خویش چیزی
 بر سازند .

« ان هو » نیست این [که من آوردم از خداوند عزوجل] ؛ « الاذکر للعالمین^(۸۶) »
 مگر یادی و سخنی جهانیان را .
 « ولتعلمن نبأه » و بدانید خبر این چه باشما میگویند « بعد حین^(۸۷) »
 پس هنگامی .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « قل هو نبأ عظيم » - فيه ثلاثة اقوال : احدها انه القرآن و سماء
 عظيماً ، لانه كلام رب العالمين كقوله : « ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم » ،
 قاله ابن عباس و مجاهد و قتادة . و قيل : هو يوم القيمة كقوله : « عم يتساءلون ،
 عن النبأ العظيم » . والقول الثالث : نبوة الرسول ، يعنى النبأ الذى انبأكم به عن الله
 نباعظيم و انتم تعدونه لعباً و تعرضون .

« ما كان لى من علم بالملاء الاعلى » يعنى الملائكة « اذ يختصمون » اى - لولم
 اكن نبياً يوحى الى لما كان لى علم بالملاء الاعلى واختصامهم .

« ان يوحى الى الا انما انا نذير مبين » اى - ما يوحى الى الا الانذار . نظم
 این آیات و معنی آنستکه : اى محمد کفار قریش را کوی : این پیغام که من از الله
 رسانیدم و قرآن که آوردم و بر شما خواندم و وعده رستخیز و بعث و نشور که دادم کاری
 عظیم است و خبری بزرگوار درست و شما آنرا بازى میشمردید و از تصدیق آن روی
 میگردانید ، اگر نه من پیغامبر بودم پیغام رسان و وحی که از الله ؛ من کجا دانستمی
 اختصام فریشتگان در آسمان ؟ اکنون که شما را از اختصام فریشتگان و کفت و کوی

ایشان در کار آدم و غیروی خبر دادم ؛ بدانید که آن از وحی پاک میگویم و از نبوت درست. و در معنی اختصام فریشتگان ابن عباس گفت : اختصموا فی امر آدم علیه السلام ، یعنی حین قال الله عزوجل : « انی جاعل فی الارض خلیفة » ، قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء . . . الآية . و قیل : اختصامهم تنازعهم فی الکلام فی فضل الاعمال و اختلافهم فی ذلك و انما اختلفوا فی بیان الاجر و کمیة الفضیلة فیها لا فی جحود الاصل ، و دلیل هذا التاویل الخبر الصحیح و هو ما روی عبد الرحمن بن عایش الحضرمی قال قال النبی (س) : « رأیت ربی فی احسن صورة » یعنی فی المنام ، فقال : فیم یختصم الملاء الاعلی یا محمد ؟ قلت : انت اعلم ای رب ، قال : فوضع کفه بین کتفی فوجدت بردها بین یدبئی فعلت ما فی السماء و الارض ، قال : ثم تلا هذه الآية : « و كذلك نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض ولیکون من الموقنین » ، ثم قال . فیم یختصم الملاء الاعلی یا محمد ؟ قلت فی الکفارات و الدرجات ، قال : و ما الکفارات ؟ قلت : اسباغ الوضوء فی السبرات و المشی علی الاقدام الی الجمعات و انتظار الصلوة بعد الصلوة ، قال : و ما الدرجات ؟ قلت : اطعام الطعام و افشاء السلام و لین الکلام و الصلوة باللیل و الناس نيام ، قال : صدقت یا محمد من یفعل ذلك یعش بخیر و یمت بخیر و یکن من خطیئته کیوم ولدته امه .

« اذ قال ربک للملائكة انی خالق بشرأ » یعنی آدم علیه السلام « من طین » ای -

تراب مبادل .

« فاذا سوّیته » اتممت خلقه « و نفخت فیهِ من روحي فقواله ساجدين » .

« فسجد الملائكة کلهم اجمعون » - هذه ثلاثة الفاظ بمعنی واحد کل لفظ منها

یفید فائدة حسنة الملائكة جماعة لولم یزد علیها لجازان یکون سجد منهم طائفة ،

فقوله : « کلهم » افاد انهم سجدوا له عن آخرهم ، وقوله : « اجمعون » افاد انهم سجدوا

له فی وقت واحد لا تراخی فیهِ . روی ابو هريرة قال قال رسول الله (ص) : « ان الله

عزوجل خلق آدم من تراب فعبث به ماء من ماء الجنة وجعله طیناً ثم ترکه حتی اذا کان

حملاً مسنوناً خلقه وصوره حتى اذا كان صلصالاً كالنخار كان يمر به ابليس فيقول : لقد خلقت لامر عظيم . ثم نفخ الله فيه من روحى وكان اول شئ اجرى فيه الروح بصره وخياشيمه ، فلما بلغ الروح خياشيمه عطس فالتفت الله حمده فحمد ربه عز وجل فقال الله : یرحمک ربک ، ثم قال : يا آدم اذهب الى اولئك النفر ، قل : السلام عليكم فانظروا يقولون ، فجاءهم فسلم عليهم فقالوا : وعليك السلام ورحمة الله ، فجاء الى الله فقال : ماذا قالوا لك ؟ وهو اعلم بما قالوا ، قال : قالوا وعليك السلام ورحمة الله ، قال : يا آدم هذه تحيتك وتحية ذريتك ، قال : يارب وما ذيتى ؟ قال : اختر يدى ، قال : اخترت يمين ربى وكتايدى ربى يمين ، فنسف الله كفه فاذا من هو من ذيتيه فى كف الرحمن عز وجل . وعن ابى موسى عن النبى (ص) قال : « ان الله عز وجل يوم خلق آدم قبض من صلبه قبضتين فوقع كل طيب بيمينه ووقع كل خبيث بيسده الاخرى ، فقال : هؤلاء اصحاب اليمين اصحاب الجنة ولا ابالى ، وهؤلاء اصحاب الشمال اصحاب النار ولا ابالى ، ثم اعادهم فى صلبه فعلى ذلك ينسلون . قوله : « اليا ابليس استكبر » اى - امتنع من السجود « وكان من الكافرين » فى علم الله عز وجل .

« قال يا ابليس » اى - قال الله لابليس حين امتنع من السجود : « ما منعك ان تسجد لما خلقت بيدي » اى - ما الذى دعاك الى ترك السجود لمن خصصته بخلقى اياه بيدي كرامة له ، « استكبرت » - الف استفهام دخلت على الف الوصل ، وهو استفهام توبيخ وانكار ، « ام كنت من العالمين » المتكبرين . يقول : استكبرت بنفسك حين ابیت السجود ، ام كنت من القوم الذين يتكبرون فتكبرت عن السجود لكونك منهم ؟ يقال : العلو - اسم ، اسم من اسماء التكبر ، كقوله : « ان فرعون علا فى الارض » وكتوله : « لا يريدون علواً فى الارض » . « قال انا خير منه خلقتنى من نار وخلقته من طين » - ظن ان ذلك شرف له ولم يعلم ان الشرف يكتسب بطاعة الله .

« قال فاخرج منها » يعنى من الجنة . وقيل : من السموات . قال الحسن و ابو العالية : اى - من الخلقة التى ات فيها وهى صورة الملك . قال الحسين بن الفضل : هذا تأويل صحيح

لانّ ابليس تجبرّ وافتخر بالخلقة فغیر الله خلّقه فاسودّ وقبح بعد حسنه . وقيل . « فخرج منها » ای - من الارض الى جزائر البحور ، « فانك رجيم » ای - لعین طريد .
 « وانّ عليك لعنتی » على السنة عبادی يلعنونك فلا تنقطع عنك الى يوم القيمة وقيل :
 « انّ عليك لعنتی » ای - طردی من الجنة وابعادی من كلّ خير . « الى يوم الدين » یعنی الى الابد . گفته اند : روز قیامت روزی است که هر کز آنرا سپری شدن نیست ، مدّتی خلق در عرصات ایستاده باشند فصل و قضا را ، وبعد ازان لایزال بهشتی در بهشت شود و دوزخی در دوزخ ، و از ینجاست که حقّ جلّ جلاله لعنت ابلیس بقیامت پیوسته کرد و گفت :
 « وانّ عليك لعنتی الى يوم الدين » ، اگر آنروز را هر کز سپری شدن بودی ؛ لعنت ابلیس منقطع شدی بانقطاع قیامت ، و مراد ازین بسته کردن لعنت بقیامت تأبید است و تخلید ، ازینجا معلوم شد که قیامت را هر کز سپری شدن نیست .

« قال ربّ فانظرني الى يوم يبعثون » - انما قال : « يبعثون » ، لئلا يذوق الموت ، فابی الله سبحانه ان يعطيه مؤله فقال : « فانك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم » ، یعنی نفخة الموت ، وهذا اخبار من الله سبحانه لاستجابة لدأئه . وقال بعضهم : لم يعلمه الوقت الذي انظره اليه .

« قال فبعرّتك لاغوينهم » ای - لاحملنهم على الفی وهو ضدّ الرشد ، « الا عبادك منهم المخلصين » ای - الذين نصمتهم منی . وقرئ « المخلصين » بكسر اللام ، ای - الذين اخلصوا طاعتهم لله .

« قال فالحقّ والحقّ اقول » - قراءت عاصم وحمزه و يعقوب : « فالحقّ » برفع است « والحقّ اقول » بنصب ، یعنی : انا الحقّ والحقّ اقول میگوید : من خداوند راستگوی استوارم و راست میگویم ، باقی هر دو حقّ بنصب خوانند ، یعنی : فالحقّ قلت والحقّ اقول ، « لأملأنّ جهنّم » - راست گفتم و راست میگویم که : « لأملأنّ جهنّم » وقيل : معناه القسم ، ای - حقّاً حقّاً اقول - میگویم حقّاً حقّاً لأملأنّ جهنّم . و در شواذ هر دو حقّ برفع خوانده اند ، یعنی سخن راست اینست و بودنی آنکه گوید : « اقول لأملأنّ جهنّم منك و ممّن تبعك

منهم اجمعين، يعنى من الجنة والناس .

« قل ما اسئلكم عليه » اى - على تبليغ الرسالة « من اجر » اى - جعل و رزق ؛
 « و ما انا من المتكلمين » المتقولين القرآن من تلقاء نفسى ، و كَلَّ من قال شيئاً من تلقاء
 نفسه فقد تكلف له . و صحَّ فى الحديث عن رسول الله (ص) النهى عن التكلف . و عن مسروق
 قال : دخلنا على عبد الله بن مسعود فقال يا ايها الناس من علم شيئاً فليقل به ، و من لم
 يعلم فليقل : الله اعلم ، فانَّ من العلم ان يقول لما لا يعلم : الله اعلم ، قال الله لنبيه : « قل ما
 اسئلكم عليه من اجر » و ما انا من المتكلمين .

« ان هو الا ذكر للعالمين » اى - ما هذا القرآن الا تذكرة و شرف و عظة للخلق .
 « و لتعلمن » انتم يا كفار مكة ، « نبأ » يعنى خبر صدقه « بعد حين » اى - بعد الموت .
 قال الكلبي : من بقى علم ذلك اذا ظهر امره و من مات علمه بعد موته . قال الحسن : ابن
 آدم عند الموت يا نبيك الخبر اليقين و قيل : « و لتعلمن نبأ » يعنى نبأ القرآن و ما فيه من الوعد
 و الوعيد و ذكر البعث و النشور ، « بعد حين » يعنى يوم القيمة .
 فتح السورة بالذکر و ختمها بالذکر .

النوبة الثالثة

قوله : « قل هو نبأ عظيم » - ابن « نبأ عظيم » بىك قول اشارت است بنبوت و
 رسالت مصطفى عليه الصلوة والسلام و جلالت حالت وى . ميگويد : خبر نبوت وى
 خبرى عظيم است و شأن او شانى جليل و شما ازان غافل ، از جمال او روى گردانیده و
 از شناخت او وامانده ، ندانيد که چه کم کرده ايد و از چه وامانده ايد ، مهتری که در
 عالم خود دو کلمه است و بس : « لا اله الا الله محمد رسول الله » ، يك کلمه
 الله را و ديگر کلمه محمد را ، فرمان آمد که : يا محمد تو در حضرت خود ثنائى ما
 ميکوى که ما در حضرت خود ثنائى تو ميگوئيم ، يا محمد تو ميگوئى : « قل هو الله احد »
 ما ميگوئيم : « محمد رسول الله » . نزه يى از طلعت زيبائى آن مهتر در انگشت آدمى تعبيه

کردند؛ هشت بهشت بدوود کرد و گفت: ما را خود توانگر آفریده اند سرما بحجره هر کدائی فرو نیاید، آن نده همچنان میرفت و بهر که میرسید در عین حسرت در شوق آن جمال میسوخت، حشمت نوح و جاه خلیل و کرامت کلیم همه قطره بی بود در مقابل بحر رسالت او، دولت بلال و خباب و عمار و دیگر یاران بود که ابراهیم و موسی و عیسی در عداد احیاء صورت نبودند که اگر ایشان زنده بودند^(۱) آن جاروب خدمت که ایشان برداشتند، ابراهیم و موسی برداشتندی، «لو کان موسی حیّاً لما و سعه الا اتباعی» مہتری با این همه منقبت و مرتبت و کمال و جمال بامشتی کدای بی نوا میگوید: «انما انالکم مثل الوالد لولده» و میگوید: «شفاعتی لاهل الکباثر من امتی». ما امروز مینگریم تا کجاست کافری ناگرویده که او را دعوت کنیم تا هدایت ربانی آشکارا گردد، و فردا در عرصات قیامت می نگریم تا کجاست فاسقی آلوده که او را شفاعت کنیم تا رحمت الہی آشکارا شود. و گفته اند: این نبأ عظیم سه چیز است: هول مرگ و حساب قیامت و آتش دوزخ. یحیی معاذ گفت: لو ضربت السموات و الارض بهذه السیاط لانقادت خاشعة فکیف و قد ضرب بها ابن آدم الموت والحساب والنار! مسکین فرزند آدم، او را عقبه های عظیم در پیش است و از آنچه در گمانها می افتد بیش است، اما در دریای عشق دنیا ب موج غفلت چنان غرق گشته که نه از سابقه خویش می اندیشد، نه از خاتمه کار می ترسد، هر روز بامداد فریشته بی ندا میکند که: «خلقتکم لامر عظیم وانتم عنه غافلون» در کار و روزگار خود چون اندیشه کند، کسی که زبان را بدروغ ملوث کرده و دل را بخلف آلوده و سر را بخیانت شوریده گردانیده، سری که موضع امانت است بخیانت سپرده، دلی که معدن تقوی است زنکار خلف گرفته، زبانی که آلت تصدیق است بر دروغ وقف کرده، لاجرم سخن جز خداع نیست و دین جز نفاق نیست.

اذا ما الناس جرّ بهم لبیب*	فائی قدا کلّهم و ذاقا
فلم ار ودهم الا خداعاً	ولم ار دینهم الا نفاقا

اکنون اگر میخواهی که درد غفلت را مداواة کنی راه تو آنست که تختهٔ نفاق را
 بآب چشم که از حسرت خیزد بشوئی و بر راهگذر بادی که از مهبّ ندامت برآید
 بنهی و بدیرستان شرع شوی و سورة اخلاص بنویسی که خداوند عالم از بندگان اخلاص
 در می‌خواهد، میگوید: «و ما امروالّٰه ليعبدوا الله مخلصين له الدين»، و مصطفی
 علیه الصّلوٰة و السلام گفت: «اخلص العمل يجزك منه القليل».

«اذ قال ربك للملائكة اني خالقٌ بشراً من طين...» تا آخر سورة قصهٔ آدم و
 ابلیس است و سخن در ایشان دراز گفته شد و اینجا مختصر کردیم، از روی ظاهر
 زلتی آمد از آدم و معصیتی از ابلیس. آدم را گفتند گندم مخور، بخورد. ابلیس را گفتند
 سجده کن، نکرد. اما سرمایه ردّ و قبول نه از کردار ایشان خاست که از جریان قلم
 و قضایای قدم خاست، قلم از نتایج مشیت قدم در حقّ آدم بسعادت رفت هم از نهاد وی
 متمسّکی پیدا آوردند و جنایت وی بحکم عذر بوی حواله کردند گفتند: «فَنَسِيَ و لم
 نجد له عِزْماً». و ابلیس را که قلم بحکم مشیت قدم بردّ و طرد او رفت؛ هم از نهاد وی
 کمینگاهی بر ساختند و جنایت وی بدو حواله کردند گفتند: «ابی و استکبر و کان من
 الکافرین» قلاده‌یی از بهر لعنت بر ساختند و بحکم ردّ ازل برجید روز کار او بستند تا هر
 جوهری که از بوتهٔ عمل وی برآمد در دست تقدیر علم نفایه آمد، عملش نفایه (۱) آمد،
 عبادتش سبب لعنت گشته، طاعتش داعیهٔ راندن شده و از حقیقت کار او این عبارت برون
 داده که: الحکم لایکابد و الازل لاینزع.

ای محبّ فیک لم احکمه؟ وای لیل فیک لم ابکه؟

ان کان لایرضیک الادمی فقد اذناک فی سفکه

آدم در عالم قبول چنان بود که ابلیس در عالم ردّ، هر کجا درودی و تحیتی است
 روی بآدم نهاده، هر کجا لعنتی و طردی است روی بابلیس نهاده. این که ناصیهٔ آن لعین
 در دامن قیامت بستند نه تشریف او بود، لکن مقصود الهی آن بود تا هر کجا کودکی را

۱- نفایه: تیره رنگ و سیه فام و در عربی سیم ناسره را گویند (برهان قاطع)

سر انگشتی در سنگ آید سنگ لعنتی بر سرش میزنند که : لعنت بر ابلیس باد . از جناب جبروت خطاب عزّت آمد بپاکان مملکت و مقرّبان در گاه که یکی را از میان شما منشور عزل نوشتیم و توقیع ردّ کشیدیم ، ایشان همه عین حسرت و سوز گشتند ، جبرئیل نزدیک عزرا زیل آمد ، این که امروز ابلیس است ، گفت : اگر چنین حالی پدید آید دست بر سر من دار ، و او میگفت : این کار بر من نویس ، و آن سادات فریشتگان میآمدند و همچنین در خواست میکردند و او هریکی را ضمان میکرد که دل فارغ دارید که من شما را ایستاده ام ، پس جواز آمد از در گاه عزّت که : اسجدوا لآدم . آن لعین عنان خواجگی باز نکشید که نخوت « انا خیر » در سر داشت بخواجگی پیش آمد که من بهام از و خلقتی من نار و خلقتی من طین ، آن لعین قیاس کرد و در قیاس راه خطا رفت . ای لعین از کجایم گوئی که آتش به از خاک است ؟ نمیدانی که آتش سبب فرقت است و خاک سبب وصلت ؟ آتش آلت گسستن است و خاک آلت پیوستن ؟ آدم که از خاک بود پیوست تا او را گفتند : « ثم اجتباه ربه » ابلیس که از آتش بود بگسست ، تا او را گفتند : « عليك لعنتی الی یوم الدین » خاک چون تر شود نقش پذیرد ، آتش چون بالا گیرد همه نقشها بسوزد ، لاجرم نقش معرفت ابلیس بسوخت و نقش معرفت دل آدم و آدمیان را بیفروخت « اولئك کتب فی قلوبهم الایمان » .

درویشی در پیش بویزید بسطامی شد ازین درد زده بی شوریده رنگی سرو پای کم کرده بی ، بسان مسافران در آمد ، از سروجد خویش گفت : یا بایزید ! چه بودی اگر این خاک بی باک خود نبودی ، بویزید از دست خود رها شد ، بانگ بر درویش زد که اگر خاک نبودی ، این سوز سینه ها نبودی ، و ر خاک نبودی شادی و اندوه دین نبودی ، و ر خاک نبودی آتش عشق نیفروختی ، و ر خاک نبودی بوی مهر ازل که شنیدی ؟ و ر خاک نبودی آشنای لم یزل که بودی ؟ ای درویش ! لعنت ابلیس از آثار کمال جلال خاکست ، صور اسرافیل تعبیه اشتیاق خاکست ، سؤال منکر و نکیر نایب عشق سینه خاکست ، رضوان با همه غلمان و ولدان خاک قدم خاکست ، اقبال ازلی تحفه و خلعت خاکست ، تقاضای غیبی معدّب نام خاکست ، صفات ربانی مشاطه جمال خاکست ، محبّت الهی غذای

اسرار خاکست ، صفات قدم زاد توشه راه خاکست ، ذات پاک منزّه مشهود دلّهای
خاکست .

زان پیش که خواستی منت خواسته‌ام

عالم ز برای تو بیارسته‌ام

در شهر مرا هزار عاشق بیش است

تو شاد بزی که من ترا خاسته‌ام

۳۹ - سورة الزمر - (مکيه)

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« تنزيل الكتاب » فرو فرستادن این نامه ، « من الله العزيز الحكيم ^(۱) » از الله است آن توانای تاونده دانا .

« انا انزلنا اليك الكتاب بالحق » ما فرو فرستاديم بتو این نامه براستی ،
« فاعبد الله » پس الله را پرست « مخلصاً له الدين ^(۲) » پرستش ويرا و دين ويرا پاك دارنده از شك و نفاق .

« الا لله الدين الخالص » آگاه باشيد ^(۱) كه الله راست سزا و واجب پرستش پاك از انباز گرفتن با او و بگمان بودن در بگمانگي او و در سخن او ، « والذين اتخذوا من دونه اولياء » و ايشان كه فروداز الله خدايان گرفتند ، « ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى » و ميگويند نمي پرستيم ايشانرا تا مگر نزديك كنند ما را به الله نزديكي ، « ان الله يحكم بينهم » الله داوري كند ميان ايشان ، « فيما هم فيه يختلفون » در آنچه ايشان در آن اختلاف ^(۲) ميگويند « ان الله لا يهدي » الله راه نمايد ، « من هو كاذب كفار ^(۳) » كس را كه او دروغ زن است ناسپاس ناگرويده .
« لو اراد الله ان يتخذ ولداً » اگر الله خواستي كه فرزندى كيرد ،
« لا صطفى مما يخلق ما يشاء » خود گزيدى از آنچه مى آفريند آنچه خواستى ،

« سبحانه ، پاکی و بی عیبی ویراست ، « هو الله الواحد القهار ^(۴) » اوست خدای یکتا
فرو شکنده همگان .

« خلق السموات و الارض » بیافرید هفت آسمان و هفت زمین ، « بالحق »
فرمان روان ، « یکوّر اللیل علی النهار » بر می پیچد شب بر روز ، « و یکوّر النهار
علی اللیل » و بر می پیچد روز بر شب ، « و سخر الشمس و القمر » و نرم کرد و
روان آفتاب و ماه ، « کلّ یجرى لاجل مسمى » هر دو میروند هنگامی را نام زده
کرده از سر انجام جهان ، « الا هو العزيز الغفار ^(۵) » آگاه باشید که اوست آن توانای
تاونده آمرز کار پوشنده .

« خلقکم من نفس واحدة » بیافرید شمار از یک تن ، « ثم جعل منہا زوجہا »
پس بیافرید از آن یک تن جفت او ، « و انزل لکم من الانعام » و فرو فرستاد شما را
از چهار پایان خوردنی ، « ثمانية ازواج » هشت جفت [نر جفت ماده و ماده جفت نر] ،
« یخلقکم فی بطون امہاتکم » می آفریند شما را در شکمهای مادران شما ، « خلقا من
بعد خلق » آفرینشی از پس آفرینشی ، « فی ظلمات ثلاث » در سه تاریکی ،
« ذلکم الله ربکم » آن کس که این میکند الله است خداوند شما ، « له الملك » پادشاهی
اوراست ، « لا اله الا هو » نیست خدائی جز او ، « فانی تصرفون ^(۶) » چون
می بر گردانند شما را از راه راست و کار راست و سخن راست !

« ان تکفروا » اگر همه کافر شوید و به نگرید ، « فان الله غنی عنکم » الله
بی نیاز است از شما ، « ولا یرضی لعبادہ الکفر » و بندگان خویش را کفر نپسندد ، « و ان
تکفروا » و اگر سپاس دارید و بگروید ، « یرضہ لکم » پسندد آن شمارا ، « ولا تزر
وازرۃ و زر اخری » و نکشد هیچ بار کشی بار کسی دیگر [و نگیرند کسی را
بگناه کسی دیگر] ، « ثم الی ربکم مرجعکم » پس با خداوند شماست باز گشت شما ،
« فینبئکم بما کنتم تعملون » تا خبر کند شما را بآنچه میکردید ، « انه علیم بذات
الصدور ^(۷) » که اوداناست بهر چه در دلهاست .

« اذامس الانسان ضرّاً » و آنکه که بمردم رسد کزندی ، « دعا ربه » خواند خداوند خویش را ، « منیباً الیه » باز گشته باوی بدل ، « ثم اذاخو له نعمة منه » پس آنکه که او را نعمتی داد از خود وزیر دست او کرد آنچه خواست ، « نسی » فراموش کرد و یگذاشت ، « ما كان يدعوا الیه من قبل » آن رنج که الله رامی با آن خواند تا آنرا ببرد ازین پیش ^(۱) ، « وجعل لله انداداً » و خدای را همتایان گفت و انبازان نهاد [و جز از سبب ندید] ، « لیضل عن سبيله » تا خویشتن را از راه سپاس داری کم کند ، « قل » گوی ای محمد ، « تمتع بكفرک قليلاً » روز گار می فرا گذار بکفر خویش روزی چند اندک ، « انك من اصحاب النار ^(۸) » که تو از دوزخیانی .

النوبة الثانية

این سوره را دو نام است : سورة الزمر و سورة الغرف . قال وهب بن منبه الیمانی : من احب ان يعرف قضاء الله عز وجل في خلقه فليقرأ سورة الغرف . این سوره چهار هزار و هفتصد و هشت حرف است و هزار و صد و نود و دو کلمت و هفتاد و پنج آیت . جمله به مکه فرو آمد از آسمان مگر سه آیت که به مدینه فرو آمد : « قل يا عبادي الذين اسرفوا » الی تمام ثلث آیات . و درین سوره هفت آیت منسوخ است بآیت سیف یکسی : « ان الله يحكم بينهم فيما هم فيه مختلفون » . دیگر : « فاعبدوا ما شئتم من دونه » . سوم : « اليس الله بعزيز ذي انتقام » . چهارم : « قل يا قوم اعملوا على مكاتكم انی عامل » . پنجم : « فسوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه ويحل عليه عذاب مقيم » . ششم : « فمن اهتدى فلنفسه و من ضل فانما يضل عليها و ما انت عليهم بوكيل » . هفتم : « قل اللهم فاطر السموات والارض ... » الآية نسخ معناها بآية السيف . وعن ابي بن كعب قال قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة الزمر لم يقطع الله رجاءه واعطاه ثواب الخائفين » . و عن عائشة قالت : كان رسول الله (ص) يقرأ كل ليلة بنی اسرائیل و الزمر .

قوله : « تنزيل الكتاب » اى - هذا تنزيل الكتاب . وقيل : تنزيل الكتاب مبتدا وخبره « من دون الله العزيز الحكيم » اى - تنزيل القرآن من الله لا كما يقول المشركون ان « محمداً » تقوله من تلقاء نفسه . وقيل : معناه تنزيل الكتاب من الله فاستمعوا له واعملوا به ، « العزيز » ^{قوله} سلطانه « الحكيم » فى تدبيره .

« انا انزلنا عليك الكتاب بالحق » يعنى لاثبات الحق وهو الايمان بالله وصفاته . وقيل : بالصدق فى الاخبار عما كان و عما يكون . وقيل : « بالحق » يعنى بما حق فى الكتب من انزاله عليك ، وليس قوله : « انا انزلنا » تكراراً لان « الاول » كالعنوان للكتاب ، والثانى لبيان ما فى الكتاب .

« فاعبد الله مخلصاً له الدين » - الخطاب للنبي ، والمراد به هو وامته ، اى - اعبدوه مخلصين له الطاعة من غير شائبة شك ونفاق ، « الا لله الدين الخالص » - « الدين » ها هنا كلمة لا اله الا الله وقيل : هو الاسلام . وقيل : هو الطاعة ، يعنى : الله الطاعة الخالصة التى تقع موقع القبول . وقيل : معناه لا يستحق الدين الخالص الا الله . قال النبي (ص) : « قال الله سبحانه : من عمل لى عملاً اشرك فيه معى غيرى فهو له كله وانا منه برى » وانا اغنى الاغنياء عن الشرك » . وقال صلى الله عليه وسلم : « لا يقبل الله عملاً فيه مقدار ذرة من رياء » .

« والذين اتخذوا من دونه اولياء » يعنى الاصنام ، « مانعبدهم » - القول ها هنا مضمّر ، اى - ويقولون مانعبدهم ، « الا ليقربونا الى الله » - قال قتاده : انهم كانوا اذا قيل لهم : من ربكم ومن خلقكم ومن حق السموات والارض ؟ قالوا : الله . فيقال لهم : فما معنى عبادتكم الاوثان ؟ قالوا : « ليقربونا الى الله زلفى » اى - قربى ، وهو اسم اقيم مقاماً لمصدر كانه قال ، « الا ليقربونا الى الله تقريباً و يشفعوا لنا عند الله » . قيل : هم الملائكة و عيسى و عذير .

« ان الله يحكم بينهم فيما هم فيه يختلفون » اى - يحكم بين المسلمين والمشركين فيظهر المحق من المبطل ، و هذا رد لقولهم ووعد وقيل : هذا الاختلاف قوله : « فاختلف الاحزاب من بينهم » فالاحزاب من النصارى تحزبوا فى عيسى وافترقوا ثلث فرق : النسطورية والملكاية واليعقوبية ، فرقة تقول : عيسى هو الله ، وفرقة تقول : هو ابن الله ، وفرقة تقول :

هو شريك الله ، و فى ثلثتهم نزل قوله عز وجل : « لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم » وقوله : « ولقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة » ، وقوله : « انت قلت للناس ... » الآية .

« ان الله لا يهدى » لا يرشد الى دينه . وقيل : لا يهدى الى الجنة « من هو كاذب » فى قوله : المائكة بنات الله ، وعزير ابن الله ، والمسيح ابن الله ، « كفار » يكفر نعمته و يعبد غيره .

« لو اراد الله ان يتخذ ولداً » كما زعموا ، « لاصطفى ممّا يخلق ما يشاء » يعنى الملائكة ، كما قال : « لو اردنا ان نتخذ لهواً لا تتخذناه من لدنا » . وقيل : معناه لو اتخذ من خلقه ولداً لم يتخذ به باختيارهم بل يصطفى من خلقه من يشاء ، ثم نزه نفسه فقال سبحانه تنزيهاً له عن ذلك ممّا لا يليق بطهارته : « هو الله الواحد » لا شريك له « القهار » لخلقته .

« خلق السموات والارض بالحق » يعنى بقوله الحق وهو « كن » . وقيل : خلقهما لاقامة الحق بهما ، « يكوّر الليل على النهار ويكوّر النهار على الليل » ينقص من الليل فيزيد فى النهار وينقص من النهار فيزيد فى الليل فما نقص من الليل دخل فى النهار وما نقص من النهار دخل فى الليل ، ومنتهى النقصان تسع ساعات و منتهى الزيادة خمس عشرة ساعة ، ومعنى الكور - الزيادة ، من قولهم : نعوز بالله من الحور بعد الكور ، اى - من النقصان بعد الزيادة . وقيل : اصل التكوير - اللف والجمع ، و منه كور العمامة و منه كارة القصار .

« و سخر الشمس والقمر » ذللّهما لمنافع بنى آدم ، « كلّ يجرى لاجل مسمى » يعنى يجرى من ادنى منازلها الى اقصى منازلها ، ثم يعودان كذلك لا يجاوزانه . وقيل : « لاجل المسمى » قيام الساعة ، « الا هو العزيز » اى - الا من فعل ذلك هو العزيز الذى لا يغالب فى ملكه ، « الغفار » الذى لا يتعاطمه غفران الذنوب وان كثرت .

بعضی اهل علم گفته اند : آفتاب شصت فرسنگ است و ماه جهل فرسنگ : و از ابن عباس روایت کرده اند که آفتاب چندان است که همه زمین از شرق تا غرب ، و ماه چندان که نیمه زمین . و فی روایتی دیگرى سئل ابن عباس : کم طول الشمس والقمر و کم

عرضها ؟ فقال : تسع مائة فرسخ في تسع مائة فرسخ وطول الكواكب اثنا عشر فرسخاً في اثني عشر فرسخاً . و گفته اند : آفتاب از نور کرسی آفرید و کرسی از نور عرش آفرید و عرش از نور کلام خود آفرید ، قال الله تعالى : « انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له كن فيكون » و گفته اند : رب العزة هر یکی را از این آفتاب و ماه گردونی آفریده که سیصد و شصت گوشه دارد ، بر هر گوشه یی فرشته یی مو گُل کرده تا آنرا میکشد ، چون بمغرب فرو شوند همی روند تا زیر عرش ملک جلّ جلاله ، فذلك قوله تعالى : « والشمس تجري لمستقر لها » وقد سبق شرحه . وعن ابي امامة الباهلي قال قال رسول الله (ص) : « و گُل بالشمس سبعة املاك يرمونها بالثلج ولولا ذلك ما اصاب شيئا الا احرقته » وعن حيان بن عطية قال : الشمس والقمر والنجوم في فلك بين السماء والارض تدور . گفته اند : چهار چیز در عالم یگانه است و آثار ایشان بهمه عالم رسیده ، آفتاب یکی و ماه یکی و نور ایشان بهمه عالم رسیده ، این دابل است که الله جلّ جلاله یکی و قدرت و رحمت وی بهمه عالم رسیده ، وبه قال الله عزّ وجلّ . « وهو على كل شيء قدير » و رحمتی وسعت كل شيء . و گفته اند : ستارگان آسمان دو قسم اند قسمی بر آفتاب کنر کنند و از وی روشنائی گیرند و قسمی آفتاب برایشان کنر کند و ایشانرا روشنائی دهد . از روی اشارت میگوید : مؤمنان دو گروه اند گروهی بدر گاه شوند بجهد و اجتهاد تا نور هدایت یابند لقوله تعالى . « والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا » و گروهی آنند که عنایت ازلی برایشان کنر کند و ایشانرا نور معرفت دهد لقوله : « افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه » .

قوله : « خلقكم من نفس واحدة » یعنی آدم « ثم جعل منها زوجها » یعنی حواء خلق من قصیری آدم وهو آخر اضلاعه . وفي الخبر : « لن تستقيم المرأة على خلق انهما خلقت من ضلع اعوج » .

« وانزل لكم من الانعام » - معنی الانزال هاهنا الاحداث والانشاء كقوله : « انزلنا عليكم لباساً » . وقيل : انزل الماء الذي هو سبب نبات القطن الذي يكون منه اللباس و

سبب النّبات الّذی تبقى به الانعام . وقيل : انزلنا من الجنة على آدم . وقيل : « انزل لكم من الانعام » ای - جعلها لكم نزلاً ورزقاً . « ثمانية ازواج » یعنی ثمانية اصناف ، « من الضان اثنين ومن المعز اثنين ومن الابل الاثنين ومن البقر اثنين » وخصّت هذه بالذكور لكثرة الانتفاع بها من اللبن واللحم والجلد والشعر والوبر . الازواج جمع زوج ، والزّوج - الفرد له مثل ، وقد يقال لهما زوجٌ تقول : زوج حمامة وزوج خفّ .

« يخلقكم قی بطون امهاتکم » ای - فی ارحامهنّ « خلقاً من بعد خلق » نطفةٌ ثمّ علقةٌ ثمّ مضغةٌ ثمّ عظاماً ثمّ لحماً ثمّ انشأناهم خلقاً آخر صورهم ثمّ نفخ فیهم الرّوح نظيره قوله : « وقد خلقکم اطواراً » . وقيل : « خلقاً من بعد خلق » ای - خلقاً فی بطن الام بعد خلق فی صلب آدم علیه السّلام ، « فی ظلماتٍ ثلاثٍ » یعنی البطن والرّحم والمشيمة . « ذلکم الله ربکم » ای - الّذی خلق هذه الاشياء هو ربکم علی الحقيقة ، « له الملك لا اله الا هو فانی تصرفون » عن طریق الحقّ بعد هذا البیان ؟

« ان تکفروا » یا اهل مکة « فان الله غنیٌ عنکم » ای - عن عبادتکم کقوله : « ان تکفروا انتم و من فی الارض جميعاً فان الله لغنیٌ حمید » . و کقوله : « فکفروا و تولّوا واستغنی الله » ، « ولا یرضی لعباده » ای - لعباده المؤمنین « الکفر » وهم الّذین قال الله تعالی : « ان عبادی لیس لک علیهم سلطانٌ » فیكون عامّاً فی اللفظ خاصّاً فی المعنی کقوله : « عیناً یشرب بها عباد الله » یعنی بعض عباد الله واجراه قومٌ علی العموم ، وهو قول السّلف قالوا : کفر الکافر غیر مرضیٌ لله عزّ وجلّ وان کان بارادته و افعال العباد کلّها خیرها و شرّها مخلوقة لله عزّ وجلّ وان کان بارادته و افعال العباد مرادةٌ له لا تجری فی الملك والملکوت طرفه عین ولا فلتة خاطر ولا فلتة ناظر الا بقضاء الله وقدره و بارادته ومشیّته ولا رادّ لقضائه ولا معقّب لحکمہ یضلّ من یشاء و یهدی من یشاء لا یسئل عمّا یفعل وهم یسئلون » .

بدانکه افعال بندگان نیک و بد ایشان طاعت و معصیت ایشان حرکات و سکانات ایشان همه بقضا و حکم الله است و بارادت و مشیّت او ، هر چه هست و بود و خواهد بود همه بتدبیر و تقدیر او ، آن کند که خود خواهد و کس را نرسد که اعتراض کند بر حکم و

فعل او ، کوزه گر را رسد در حرفت خود که از بعضی گل کوزه کند و از بعضی کاسه و از بعضی خنبره^(۱) ؛ و کس را نرسد که اعتراض کند بروی ، سلطان را رسد که بعضی بندگان خود را ستوریانی دهد و بعضی را خزینه داری و بعضی را جان داری ؛ و کس را نرسد که برو اعتراض کند ، پس خداوند کونین و عالمین که هفت آسمان و هفت زمین ملک و مُلک اوست همه بنده و چاکر او ؛ اگر یکی را بخواند و بنوازد و یکی را براند و بیندازد ؛ کس را رسد که بر او اعتراض کند ، بسیار فعلها بود که از ما زشت بود و از الله نیکو بود و پسندیده ، او را جلّ جلاله تکبیر رسد و ازو نیکو بود و ما را نرسد و از ما زشت بود زیرا که او خداوندست و ما بنده ، او آفریدگارست و ما آفریده ، او جلّ جلاله آن کند که خود خواهد و آنچه خواهد که کند ؛ کردش نیکو بود زیرا که نخواهد که کند مگر آنکه در حکمت نیکو بود . نگونسار باد معتزلی که گفت : الله گناه نخواهد بر بنده که خواستن گناه زشت بود ، نه چنانست که معتزلی گفت ، الله در ازل آزال دانست که بنده چکند فخواست که آنچه وی داند چنان نبود که پس علم وی خطا بود ، الله در ازل دانست که قومی کافر شوند و الله ایشانرا بپناه کند چنانکه فرمود : «واضّله الله علی علم» چون از کسی کفر داند و آنکه نخواهد که آن کفر که از وی داند همچنان بود و خواهد که از وی ایمان بود پس خواسته بود که علم وی خطا شود و آن در خداوندی نقص بود تعالی الله عما یقول المعتزلی علواً کبیراً . اعتقاد چنان کن که حقّ جلّ جلاله از ما گناه داند و ما جز آن نکنیم که وی از ما داند و آن دانش وی گناه را بر وی عیب نه و ما را در علم وی حجت نه ، همچنین گناه ما بارادت و خواست اوست و آن خواستن گناه از وی زشت نه و خواست وی ما را حجت نه ، و درین خواستن گناه از ما غرض آنست تا دانسته وی حاصل آید همچنانکه وی دانست . قال عمر بن عبد العزیز : اذا خاصمتکم القدریة فخاصموهم بالعلم تخصموهم ، معنی ذلك ان الرجل اذا اقر بان الله عزّ وجلّ علم من العبد ما هو عامله ثم قال : لم یسأ الله ان یمعل العبد ما علم منه فقد نقض فی نفسه ما حاول ابراهه و وصف الله با عجز عجز ، وان قال لم یعلم من العبد ما هو عامله فقد وصف الله بالجهل ولهم الویل

مما يصفون .

قوله : « وان تشكروا يرضه لكم » - معنى الشكرها هنا التصديق والتوحيد يعنى : ان تؤمنوا بربكم و توحّدوه يرضه لكم فيثيبكم عليه . قرأ ابو عمرو : « يرضه » ساكنة الهاء ، و يختلسها اهل المدينة ، و عاصم و حمزة و الباقون بالاشباع . « ولا ترزوا زرة » وزر اخرى ، ان لا يؤخذ احدٌ بذنب غيره ، « ثم الى ربكم مرجعكم فينبئكم بما كنتم تعملون انه عليمٌ بذات الصدور » فيحاسبكم عليها و يجازيكم .

« و اذا مس الانسان ضرٌّ » اى - بلاءٌ و شدةٌ ؛ « دعا ربه منيباً اليه » راجعاً اليه مستغيثاً به ، اى - لم يدع سواه لعلّ له بانه لا يقدر على كشف الضرّ غيره ، « ثم اذا خوله » اى - اعطاه « نعمةً منه » اى - من الله . التّخويل - التّملك ، و الخول على وجهين : الخول - الخدم و المالك و ربما ادخلوا فيه الانعام ، و الخول - السّاسة ، يقال : فلان تخول امله ، اى - يسوسهم و يموّنهم ، و واحد الخول خائل . و فى الخبر فى صفة ملوك آخر الزّمان : « يتخذون دين الله دخلاً و مال الله دولاً و عباد الله خولاً » معناه : يقهرونهم و يتخذونهم عبيداً . « نسي ما كان يدعو اليه من قبل » اى - نسي الضرّ الذى كان يدعو الله الى كشفه ، هذا كقوله : « مرّ كان لم يدعنا الى ضرّ مسّه » و قيل : نسي الله الذى كان يدعو ، فيكون « ما » بمعنى « من » ، كقوله : « ولا انتم عابدون ما اعبد » .

« وجعل لله انداداً ليضلّ عن سبيله » يعنى ليزلّ عن دين الاسلام وعن سبيل الشكر . و اللّام لام العاقبة ، و قرئ بضمّ الياء ، اى - ليضلّ نفسه عن الشكر . و قيل : ليضلّ الناس ، و اللّام لام العلّة .

« قل » يا محمد لهذا الكافر ، « تمتّع بكفرك قليلاً » - هذا امرٌ بمعنى التّهديد ، اى - عس بكفرك قليلاً فى الدّنيا الى اجلك ، « انك من اصحاب النار » فى الآخرة . نزلت هذه الآية فى عتبة بن ربيعة ، و قال مقاتل : فى ابى حذيفة بن المغيرة المخزومى . و قيل : عامٌ فى كلّ كافر .

النوبة الثالثة

« بسم الله » کلمهٔ سماعها یوجب للقلوب شفاءها وللاسرار سناها
و علاها و بالحق بقاءها ، فالاسم اسمٌ لسموه من العدم والحق حقٌ لعلوه بحق القدم . نام
خداوندی که نام او دلهارا بستانست و یادا و شمع تابانست . نام خداوندی که مهر او
زندگانی دوستانست و يك نفس با او بدو کیتی ارزانست ، يك طرفه العين انس با او
خوشر از جانست ، يك نظر ازو بصد هزار جان رایگانست .

ولا اصافح انسى بعد فرقتكم حتى تصافح كف اللامس القمر
ولا امل مدى الايام ذكر كم حتى يمل نسيم الروضة السحر
کهان مبر که مرا جز تو یار خواهد بود دلم جز از تو کسی را شکار خواهد بود
« تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم » - کتاب عزیز من رب عزیز انزل علی
عبد عزیز باستان ملک عزیز فی شأن امر عزیز .

ورد الرسول من الحبيب الاول يعد التلاقي بعد طول تزیل
این قرآن نامهٔ خداوند کریم است ، بندگانرا یاد کار مهر قدیم است ، نامه بی که
مستودع آن در جهان است و مستقر آن در میان جانست ، هفت اندام بنده بنامهٔ دوست
نیوشان است ، نامهٔ دوست نه اکنونیست که آن جاودان است ، نامهٔ خبر و خبر مقدمه
عیان است . هذا سماعك من القاری فكيف سماعك من الباری ! هذا سماعك فی
دار الفناء فكيف سماعك فی دار البقاء ! هذا سماعك و انت فی الخطر فكيف سماعك و انت
فی النظر ؟ قال النبی (ص) : « كان الناس لم يسمعوا القرآن حين سمعوه من فی الرحمن
یتلوه علیهم » . امروز در سرای فنا میان بلا و عنا لذت سماع اینست ، فردا در سرای بقا
در محل رضا بوقت لقا کوئی لذت سماع خود چو نیست ؟

غنت سعاد بصوتها فتخارست الحان داود من الخجل
« انا انزلنا اليك الكتاب بالحق » - ای محمد ! ما این قرآن بتو فرو فرستادیم

تا کمشد کان را براه نجات خوانی ، مهجور انرا از زحمت هجران ب راحت وصال آری ،
رنجورانرا از ظلمت ادبار بساحت اقبال آری ، مکارم اخلاق باین قرآن تمام کنی ، قوانین
شرع بوی نظام دهی . ای محمد ! هر کجا نور ملت تو نیست همه ظلمت شرک است ، هر
کجا انس شریعت تو نیست همه زحمت شک است . ای محمد ! ما عزّ دولت تو و شرف
رسالت تو با ابد پیوستیم .

« فاعبد الله مخلصاً له الدين » - اکنون همه ما را باش سرّ خود با ما پرداخته و از
اغیار دل برداشته و از بند خویش و تحکّم خویش باز رسته ، رسول خدا صلوات الله وسلامه
علیه باین خطاب چنان ادب گرفت که جبرئیل آمد و گفت : یا محمد انختاران تکنون
ملکاً نبیّاً او عبداً نبیّاً - آن دوست ترداری که ملکی پیغامبر باشی یا بنده بی پیغامبر ؟
گفت : خداوندا بند کی خواهم و ملکی نخواهم ملکی تر امسلم است و بند کی مارا مسلم
ماوی من جز لطف تو نیست و پناه من جز حضرت عزّت تو نیست ، اگر ملک اختیار کنم
با ملک بمانم و آنکه افتخار من بملک من باشد لکن بند کی اختیار کنم تا مملوک تو باشم
و افتخار من بملک تو باشد ، از اینجا گفت : « انا سیّد ولد آدم ولا فخر » - منم مهتر فرزندان
آدم و بدین فخر نیست ، فخر ما که هست بدوست نه بغیر او ، کسی که فخر کند به چیزی
کند که آن بر او بود نه فرود او ، در هر دو کون هیچیز بر ما نیست ؛ پس ما را بهیچیز
فخر نیست فخر ما بخالق است زیرا که بر ما کسی نیست جز او ، اگر بغیر او فخر کنم
بغیر او نگرسته باشم و فرمان « فاعبد الله مخلصاً » بگذاشته باشم و بگذاشت فرمان
نیست و بغیر او نگرستن شرط نیست لاجرم بغیر او فخر نیست .

فان سمّیتنی مولی فمولا ی الذی تدری وان فتّشت عن قلبی تری ذکرا کفی صدری

« الا لله الدین الخالص » - سزای الله عبادت پاک است بی نفاق و طاعت باخلاص

بی ریا ، و گوهر اخلاص که یابند در صدف دل یابند در دریای سینه ، و از اینجا است که
حدیفه گوید رضی الله عنه : ازان مهتر کائنات پرسیدم صلوات الله وسلامه علیه که اخلاص
چیست ؟ گفت : از جبرئیل پرسیدم که اخلاص چیست ؟ گفت : از ربّ العزّة پرسیدم که

اخلاص چیست ؟ گفت : « سرّ من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی » - گفت :
 کوهری است که از خزینۀ اسرار خویش بیرون آوردم و در سویدای دل دوستان خویش
 ودیعت نهادم . این اخلاص نتیجۀ دوستی است و اثر بندگی ، هر که لباس محبّت پوشید
 و خلعت بندگی بر افکند ؛ هر کار که کند از میان دل کند . دوستی حقّ جلّ جلاله با
 آرزوهای پراکنده در يك دل جمع نشود . فریضۀ تن نماز و روزه است و فریضۀ دل دوستی
 حقّ . نشان دوستی آنست که هر مکروه طبیعت و نهاد که از دوست بتو آید بردیده نبی .

وَلَوْ بَدَا الْحَبِيبُ سَقِيتَ سَمَاءً	لَا كَانَ السَّمُّ مِنْ يَدِهِ يَطِيبُ
آن دل که تو سوختی ترا شکر کند	و آن خون که تو ریختی بتو فخر کند
وَأَنْ دَمًا أَجْرِيته لَكَ شَاكِرٌ	وَأَنْ قَوَادًا رَعَتْهُ لَكَ حَامِدٌ
زهری که بیاد تو خورم نوش آید	دیوانه ترا ببندد و با هوش آید

« خلقکم من نفسٍ واحدة » - آسمان و زمین و روز و شب آفرید تا صفت قدرت
 خود بخلق نماید ، بدانند که او قادر بر کمال است و صانع بی احتیال است ، بروحدانیت
 او از صنع او دلیل گیرند . آدم و آدمیانرا بیافرید تا ایشانرا خزینۀ اسرار قدم گرداند ،
 و نشانه الطاف کرم « کنت کنزاً خفياً فاحببت ان اعرف » ذات و صفات منزّه داشتم ؛
 عارف میبایست ، جلال و جمال بی نهایت داشتم ؛ محبّ میبایست ، دریای رحمت و مغفرت
 بموج آمده ؛ مرحوم میبایست . مخلوقات دیگر با محبّت کاری نداشتند از انك هرگز در
 خود همّت بلند ندیدند ، آن يك توئی که همّت بلند داری . فریشتگان و کاری راست
 بسامان ازان است که با ایشان حدیث محبّت نرفته ، و آن کنوز رموز که در نهاد
 آدمیان تعبیه است در ایشان نهاده ، آن زیر زبری آدمیان آن تحیّر و دهشت ایشان
 آن قبض و بسط ایشان حزن و سرور ایشان غیبت و حضور ایشان جمع و تفرقت ایشان
 شربتهای زهرامیغ ساخته بردست ایشان تیغها آهخته بر کردن ایشان ، اینهمه با ایشان
 از آنست که شمه‌یی از گل محبّت رسیده بمشام ایشان .

عشق تو مرا چنین خراباتی کرد ورنه بسلامت و بسامان بودم

بویزید بسطامی گوید: وقتی درخمار شراب عشق بودم در خلوت دانا جلیس
من ذکر نمی، بستاخشی بکردم و از آن بستاخشی بار بلا بسی کشیدم و جرعه محنت بسی
چشیدم گفتم: الهی! جوی توروان این تشنکی من تا کی، این چه تشنکی است و جامها
می بینم پیایی!

زین نادره تر کرا بود هر گز حال من تشنه و پیش من روان آب زلال
عزیز دو کیتی چند نهان باشی و چند پیدا، دل حیران گشته و جان شیدا، تا کی
ازین استتار و تجلی آخر کی بود آن تجلی جاودانی، چند خوانی و چند رانی، بگداختم در
آرزوی روزی که دران روز تو مانی، تا کی افکنی و بر گیری، این چه وعداست بدین
درازی و بدین دیری؟ گفتا بسرم الهام دادند که بایزید خبر نداری که باین طائفه
گوشت بی جگر فرو شدند و در انجمن دوستی جز لباس بلا نپوشند، بگریزا کرسر بلا نداری
ورنه خونت بریزند. بویزید گفت: در بستاخشی بیفزودم و به بیخودی گفتم: الهی! من
گریختم لطف تو در من آویخت، آتش یافت بر نور شناخت کرم تو انگیخت، از باغ
وصال نسیم قرب مهر تو انگیخت، باران فردانیت بر کرد بشریت فضل تو ریخت.

اول تو حدیث عشق کردی آغاز اندر خور خویش کار ما را می ساز
ما کی کنجیم در سرا پرده راز لافیت بدست ما و منشور نیاز
گفت: آخر بسرم ندا آمد و از آسمان لطف باران برآمد، درخت امید ببر آمد
و اشخاص پیروزی بدرآمد، کی پای بگل فرو شده دست بیار.

پیر طریقت گفت: نه پیدا که عزت قدم؛ رهی را چه ساخته از انواع کرم،
رهی را اول قصدی دهد غیبی تا از جهانش باز برد، پس نوری دهد روشن تا از جهانیانش
باز برد، پس کششی دهد قریبی، تا از آب و گل باز برد، چون فرد شود؛ آنکه وصال
فرد را شاید.

جوینده تو همچو تو فردی باید آزاد ز هر علت و دردی باید
زان می نرسد بوصل تو هیچ کسی کاندر خور غمهای تو مردی باید

۲ - النوبة الاولى

«امن هو قانت» آنکس که او فرمان بردارست و ایستاده به بندگی، «آناه الیل» در پاسبای شب، «ساجداً و قائلماً» گاه روی بر زمین نهاده و گاه ایستاده بیای، «يحذر الآخرة» و می باز پرهیزد از عذاب آنجهان، «ویرجو ارحمة ربه» و می بیوسد بخشایش خداوند خویش، «قل هل یتوی» گوی هرگز همسان باشند؟ «الذین یعلمون والذین لا یعلمون» ایشان که دانند و ایشان که ندانند؟ «انما یتذکر اولوا الالباب»^(۹)، ایشان پند پذیرند و حق دریابند^(۱) که خرد دارند.

«قل» بگو ای محمد خدای میگوید: «یا عباد الذین آمنوا» ای بندگان من که گرویده اید، «اتقوا ربکم» پرهیزید از خشم و عذاب خداوند خویش، «لذین احسنوا» ایشانراست که نیکوئی کردند و نیکو درآمدند در اسلام، «فی هذه الدنیا حسنة» درین جهان نیکوئی، «وارض الله واسعة» و زمین خدای فراخ است، «انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب»^(۱۰)، جز ازین نیست که بشکیبایان سپارند مزد ایشان بیشمار و بی اندازه.

«قل انی امرت» بگوای محمد مرا فرمودند، «ان اعبد الله» که الله را پرستم، «مخلصاً له الذین»^(۱۱) «پاک دارنده او را پرستش خویش». «و امرت لان اکون اول المسلمین»^(۱۲) و فرمودند مرا بآنک اول کسی باشم از کردن نهادگان.

«قل الی اخاف» بگو من میترسم، «ان عصیت ربی» اگر سر کشم از خداوند خویش و نافرمان باشم، «عذاب یوم عظیم»^(۱۳)، ترسم از عذاب روزی بزرگ. «قل الله اعبد» بگو الله را پرستم، «مخلصاً له دینی»^(۱۴)، پاک دارنده او را پرستش خویش.

« فاعبدوا ما شئتم من دونه » می پرستید هر چه خواهید فرود ازو ، « قبل ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم » بگو زیانکاران ایشانند که از خویشتن درمانند ، « واهليهم يوم القيمة » و از کسان خویش درمانند روز رستاخیز ، « الا ذلك هو الخسران المبين ^(۱۵) » آگاه باشید ^(۱۵) که زیانکاری آشکارا آنست .

« لهم من فوقهم ظلل من النار » - بر زیر ایشان طبقهائی از آتش ، « ومن تحتهم ظلل » ، و زیر ایشان طبقهائی از آتش ، « ذلك يخوف الله به عباده » این آنست که الله میترساند بآن بندگان خویش را ، « يا عباد فا تقون ^(۱۶) » ای بندگان من پرهیزید از [خشم و عذاب] من .

« والذين اجتنبوا الطاغوت » و ایشان که پیر پرهیزیدند از پرستیده های ناسزا ، « ان يعبدوها » که آنرا پرستند ، « وانا بوا الى الله » و بالله گشتند ببندگی ، « لهم البشري » ایشانراست بشرت ، « فبشر عبادي ^(۱۷) » بشارت ده بندگان مرا .

« الذين يستمعون القول » ایشان که سخن می نیوشند از تو ، « فیتبعون احسنه » و پی می برند بنیکوتر آن ، « اولئك الذين هديهم الله » ایشان آنند که راه نمود الله ایشانرا ، « واولئك هم اولوا الالباب ^(۱۸) » و ایشانند که زیر کاند و خردمندان .

« افمن حق عليه كلمة العذاب » کسی که - بر او درست گشت وعید الله و در علم الله سزای عذاب گشت ، « افانت تنقذ من في النار ^(۱۹) » باش توانی که از آتش بیرون آری آنکس را که [گفت من آنست که] او در آتش است ؟

« لكن الذين اتقوا ربهم » ایشان باری که پیر پرهیزیدند از خشم و عذاب خداوند خویش ، « لهم غرف » ایشانراست ورکده ها ^(۲۰) ، « من فوقها غرف » از زیرهای آن نیز ورکده ها ، « مبنية » بنیاد زربین و سیمین بر آورده ، « تجري من تحتها الانهار » می رود زیر درختان آن جویها ، « وعد الله لا يخلف الله الميعاد ^(۲۰) » وعده ایست که

۱- نسخه الف : بید . ۲- ور کد مرکب از ور = بر + کد بمعنی خانه

یعنی بالاخانه .

الله داد ، نکند الله وعده خویش را جز بنیکوئی .

«الم تر ان الله انزل من السماء ماءً ، نبینى که الله فرو فرستاد از آسمان آبی ، « فسلکھ یتابع فی الارض » براند آنرا چشمه چشمه در زمین ، « ثم ینخرج به زرعاً » پس می بیرون آرد بآن کشت زار ، « مختلفاً الوانہ » جدا جدا رنگهای آن ، « ثم یریح » آنکه پس خشک شود ، « فتراہ مصفراً » آنرا بپینی زرد کشته ، « ثم یرجعه حطاماً » آنکه آنرا خرد کند ریزه ریزه ، « ان فی ذلک لذكری لاولی الالباب (۴۱) » در آنچه نمودم یاد کردی است و یاد کاری خردمندان را .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «امن هو قانتٌ» - قرأ ابن كثير و نافع و حمزة : « امن » بتخفيف الميم ، وقرأ الآخرون بتشديدھا ، فمن شدد فله و جهان : احدهما ان يكون الميم في «ام» صلة ، ومعنى الكلام استفهام وجوابه محذوف ، مجازة : اَمَّن هو قانتٌ كمن هو غير قانت ؟ والوجه الآخر انه عطف على الاستفهام ، مجازة : الذى جعل الله انداداً خيراً ام من هو قانت ؟ و من قرأ بالتخفيف فهو الف استفهام دخل على « من » معناه : اهذا القانت كالذى جعل الله انداداً ؟ وقيل : الالف بمعنى حرف النداء ، تقديره : يا من هو قانت : و معنى الآية : قل تمتع بكفرک قليلاً انك من اصحاب النار يا من هو قانت آناء الليل انك من اهل الجنة . هذا كقول القائل : فلان لا يصلى ولا يصوم فيامن يصلى و يصوم ابشر . وقيل : المنادى هو الرسول صلى الله عليه و سلم والمعنى : يا من هو قانت آناء الليل .

« قل هل يستوى الذى يعلمون والذين لا يعلمون » - معنى قنوت درین آیت قیام است در نماز . مصطفى را علیه السلام پرسیدند : اى الصلاة افضل ؟ فقال : « طول القنوت » فسمى الصلوة قنوتاً لانها بالقیام تكون . وقال النبى (ص) : « مثل المجاهد فى سبيل الله كمثل القانت الصائم » يعنى المصلی الصائم ، ثم قيل : للدعاء قنوتٌ لانه انما يدعو به قائماً فى الصلوة قبل الركوع او بعده . و در قرآن قنوت است بمعنى اقرار بعبودیت كهوله : « وله

من فی السموات والارض کلّ له قانتون ، ای - مقرّون بعبودیّته . وقتوت است بمعنی طاعت کفوله : « والقانتین و القانتات » ای - المطیعین و المطيعات ، وقال تعالی : « انّ ابراهیم کان امةً قانتاً لله ، ای - مطیعاً .

« آناء اللیل » ساعاته ، واحدها « آنی » و « انی » - این آیت تحریر است بر نماز شب ، همانست که مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود فرا معاذ جیل : « الا ادلّک علی ابواب الخیر : الصّوم جنة والصّدقة تطفیء الخطیئة و صلاة الرّجل فی جوف اللیل .
« ساجداً و قائماً » یعنی مصلّیاً . و قال ربيعة بن کعب الاسلمی : کنت ابیت مع رسول الله (ص) فاتیته بوضوءه و حاجته فقال لی : سل ، فقلت : اسئلك مرافقتک فی الجنّة فقال : او غیر ذلك ، قلت : هو ذلك ، قال : فاعنّی علی نفسك بکثرة السجود ، ای - بکثرة الصّلاة .

« یحذر الآخرة و یرجو ارحمة ربه » - این آیه بقول ابن عباس در شأن ابو بکر صدیق فرو آمد ، و بقول ابن عمر در شأن عثمان عفان فرو آمد . کلّبی گفت : در شأن ابن مسعود و عمار و سلمان فرو آمد .

« قل هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون » ای - کما لا یتوی العالم والجاهل لا یتوی المطیع والعاصی . و قيل : « الذین یعلمون ، هم المؤمنون الموقنون ، والذین لا یعلمون ، الکافرون المرتابون . و قيل : « الذین یعلمون » مالهم وعلیهم ، والذین لا یعلمون ، ذلك . « انما یتذکّر اولوا الالباب » انهما لیسسا سوءاً . فانّ قيمة کل امری ما یحسنه .

« قل یا عباد الذین آمنوا اتّقوا ربکم » بامثال اوامره و اجتناب نواهیه ، « للذین احسنوا فی هذه الدّنيا » ای - اطاعوا الله فی الدنیا ، ای - قالوا لا اله الا الله وثبتوا علی ایمانهم و عملوا صالحاً لهم حسنة فی الآخرة و هی الجنّة والکرامة . این قول مقاتل است میگوید : ایشان که در این جهان نیکوکار بودند و فرمان بردار و هوّحد ، ایشانراست دران جهان بهشت و کرامت . سدی گفت : در آیت تقدیم و تأخیر است یعنی : للذین

احسنوا حسنةً في هذه الدنيا و هي الصّحة والعافية والثّناء الجميل وبهاء الوجه و نور القلب .
 ميگويد : ایشان که ایمان آوردند و نیکو در اسلام ماندند و بران بایستادند؛ ایشانراست
 درین دنیا صحت و عافیت و ثنای نیکو، بهای ظاهر و نور باطن . وقیل : معناه لهم فی
 هذه الدنيا مهاجرٌ حسنٌ وهو مدينة الرسول (ص) - ایشان که در اسلام آمدند ایشانراست
 در دنیا هجرت گاهی نیکو مدینه رسول الله علیه افضل الصلوات تا هجرت کنند بمدینه،
 فذلك قوله : « وارض الله واسعة » . وقیل : نزلت فی مهاجرى الحبشة . و قال شهيد بن
 جبیر : من امر بالمعاصی فليهرب .

« انما يوفى الصّابرون اجرهم بغير حساب » الذين صبروا على دينهم فلم يتركوه
 للآذى . قيل : نزلت فی جعفر بن ابی طالب و اصحابه حيث لم يتركوا دينهم
 لما اشتدّ فيهم البلاء و صبروا و جاهدوا . و قال علي (ع) : « كلّ مطيع يكال له كيلاً و
 يوزن له وزناً الا الصّابرين فانه يحشى عليهم حشياً » . وفي الخبر يؤتى باهل البلاء فلا ينصب
 لهم ميزانٌ ولا ينشر لهم ديوان ويصبّ عليهم الاجر صبيّاً بغير حساب حتى يتمنى اهل العافية
 في الدنيا ان اجسادهم تقرض بالمقاريض ممّا يذهب به اهل البلاء من الفضل . وسئل النبی
 (ص) : اىّ الناس اشدّ بلاءً ؟ قال : « الانبياء ثمّ الامثل فالامثل يبتلى الرجل على حسب
 دينه فان كان في دينه صلماً اشتدّ بلاءؤه و ان كان في دينه رقةً هون عليه فما زال كذلك
 حتى يمشى على الارض ماله ذنب » . و قال صلى الله عليه وسلم : « ان العبد اذا سبقت له
 من الله منزلة لم يبلغها بعلمه ابتلاه الله في جسده او في ماله او في ولده ثمّ صبره على ذلك
 حتى يبلغه المنزلة التي سبقت له من الله و ان عظم الجزاء مع عظم البلاء و ان الله عزّ وجلّ
 اذا احبّ قومًا ابتلاهم فمن رضى فله الرضا و من سخط فله السخط » .

« قل اني امرت ان اعبد الله » ای - بان اعبد الله « مخلصاً له الدين » ای - التوحيد
 لا اشرك به شيئاً .

« و امرت لان اكون » ای - لاجل ان اكون « اول المسلمين » من هذه الامة فاخلص
 له العبادة قبل امتي .

« قل انى اخاف ان عصيت ربى » و عبدت غيره « عذاب يوم عظيم » ، و هذا حين
دعى الى دين آباءه . و قيل : المراد به امته . و قيل : منسوخ . و قيل : نزلت قبل ان
غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر .

« قل الله اعبد مخلصاً لدينى » اى - قد امتثلت ما امرت به ، « فاعبدوا » بامعش الكفار
« ما شئتم من دونه » - هذا امر توبيخ و تهديد كقوله : « اعملوا ما شئتم » « اعملوا على
مكانتكم » « فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر » « قل آمنوا به اولا تؤمنوا » « قل استهزؤا »
« فانتظروا و ارتقبوا » كلمها كلمات خرجت مخرج الاستغناء .

« قل ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم و اهلهم » - قيل له : خسرت ان خالفت
دين آباك فانزل الله : « قل ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم » بالتخليد فى النار ، و اهلهم
بانهم لم يدخلوا الجنة فيكون لهم اهلون من لحورانعين و ليس فى النار اهل . قيل ابن
عباس : ان الله جعل لكل انسان منزلاً فى الجنة و اهلاً فمن عمل بطاعة الله كان ذلك المنزل
و الاهل له و من عمل بمعصية الله دخل النار و كان ذلك المنزل و الاهل لغيره ممن
عمل بطاعة الله ، « الا ذلك هو الخسران المبين » حين استبدلوا بالجنة ناراً و بالدرجات درجات .
« لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل » لان النار تحيط بهم كما قال :
« احاط بهم سرادقها » و سمي النار ظلاً لغلظها و كثافتها و لانها تمنع من النظر الى ما
فوقهم . و قيل : الظلل - الاطباق . و قال فى موضع آخر : « لهم من جهنم مهاد و من فوقهم
غواش » اطباق النار غواش و اطباق الجنة غرف و المنافقون فى الدرك الاسفل من النار ، و انما
جازان يسمى ما تحتهم ظلالاً لان اطباق فوق تحتهم ، و الظلة هى ما اظلك من فوقك ،
« ذلك يخوف الله به عباده » اى - ذلك الذى وصف من العذاب ، يخوف الله به عباده فى القرآن
ليؤمنوا ، « يا عباد فاتقون » و حدوني و اطيعوني .

« و الذين اجتنبوا الطاغوت ان يعبدوها » - كل من عبد شيئاً غير الله فهو طاغ
و معبوده طاغوت . التاء ليست باصلية هى فى الطاغوت كهى فى الملكوت و الجبروت
واللاهوت و الناسوت و الرحموت و الرهبوت ؛ « و انابوا الى الله » اى - رجعوا الى عبادة الله

« لهم البشرى » فى الدنيا بالجنة فى العقبى . « فبشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه » مثال هذا الاحسن فى الدين ان « لى القليل اذا طلب بالدم فهو حسن ، فاذا عفا و رضى بالدبة فهو احسن ، و من جزى بالسمة السمة مثلها فهو حسن فان عفا و غفر فهو احسن ، فان وزن او كال فعدل فهو حسن فان ارجح فهو احسن ، فان اثنى و عدل فهو حسن وان طمق على نفسه فهو احسن ، فان رد السلام فقال : وعليكم السلام فهو حسن ، فان قال : وعليكم السلام ورحمة الله فهو احسن على هذا العيار . فان حج راكباً فهو حسن فان فعله راجلاً فهو احسن . فان غسل اعضاءه فى الوضوء مرةً مرةً فهو حسن ، فان غسلها ثلاثاً ثلاثاً فهو احسن . فان جزى ظالمه بمثل مظلمته فهو حسن ، فان جازاه بحسن فهو احسن . فان سجد او ركع ساكناً فهو جائز والجائز حسن وان فعلها سبجاً فهو احسن . ونظير هذه الآية قوله عز وجل لموصى عليه السلام : « فخذها بقوة و اؤمر قومك ياخذوا بحسنها » ، وقوله : « واتبعوا احسن ما انزل اليكم من ربكم » . قال ابن عباس : آمن ابو بكر بالنبي (ص) فجاءه عثمان و عبد الرحمن بن عوف و طلحة والزبير و سعد بن ابى وقاص و سعيد بن زيد فسألوه واخبرهم بايمانه فآمنوا ونزلت فيهم : « فبشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه » يعنى يستمعون القول من ابى بكر فيتبعون احسنه و هو قول لاله الا الله . ودر اسلام عثمان رضى الله عنه ، روايت کرده اند اصحاب اخبار كه : عثمان مردى بود سخت زيبا روى نيكو قد خوش سخن شرمگن « مليتى و هيئتى نيكو داشت و كس بجمال وى نبود در آن عصر وزن نخواسته بود و رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه دختری داشت نام وى رقيه ، و عثمان ميخواست كه او را بزنى كند اما پيش از وى عتبة بن ابى لهب او را بخواست و بوى دادند ، عثمان اندوهگن شد ، برخاست و در خانه مادر شد و خاله وى آنجا بود و خاله وى كاهنه بود ، گفت : اى عثمان خبر دارى كه يتيم بو طالب چه ميگويد ؟ دينى نو آورده و كلارى نو بر ساخته ؛ همى كويد كه من رسول خدا ام بنماز همى فرمايد و روزه و زكوة و ديگر خيرات و پيوستن با خویشان و قرابات . عثمان گفت : اى خاله مرا از اين سخن هيچ خبر نيست ، اما در دلم اين سخن جاى گرفت و اثرى تمام كرد ، عثمان

گفت : و مرا با ابو بکر دوستی بود بغایت ، برخاستم و نزدیک وی شدم و این سخن باو گفتم که چنین حدیثی شنیدم و در دل من اثر کرد ، ابو بکر بدانست که از عالم غیب دری در دل وی کشادند و حلقه دل وی بجنبانیدند و او را بر سر راه آوردند در نصیحت بیفزود گفت : ای عثمان تو مردی عاقل و هوشیاری وزیرك ، نمیدانی که پرستش جماد نه کار زیرکان است و نه مقتضی عقل ؟ اگر تو رسول را بینی کار بر تو روشن شود و چنان دانم که این بند کشاده گردد ، عثمان برخاست و رفت تا بحضرت آن مهتر عالم رسید و لد آدم صلوات الله و سلامه علیه ، گفتا : چون چشم من بروی افتاد مهر و محبت وی همه دلم بگرفت ، کوئی شمع در سینه من بیفروختند و از کمینگاه غیب کمندی بینداختند ، رسول خدا علیه الصلوة والسلام آثار آن در چهره من بدید ، گفت : ای عثمان من فرستاده الله ام ، وحی گزار و پیغام رسان او بتو و همه جهانیان ، بگو : لا اله الا الله محمد رسول الله ، عثمان کلمه شهادت بگفت و رسول بایمان وی شاد گشت ، آنکه بس روز کاری بر نیامد که رقیه را از عتبه بازستد و به عثمان داد و از نیکوئی که هر دو بودند ، مردمان گفتند : جمع الشمس والقمر - ماه و آفتاب بهم رسیدند . روی عن عائشة قالت : کان رسول الله (ص) مضطجعاً فی بینه کاشفاً عن فخذه او ساقیه فاستأذن ابو بکر فاذن له وهو علی تلك الحال يتحدث ثم استأذن عمر واذن له وهو كذلك يتحدث ثم استأذن عثمان فجلس رسول الله (ص) و سوئی ثیابه فلما خرج قالت عائشة : دخل ابو بکر فلم تهتس له ولم تباله ثم دخل عمر فلم تهتس له ولم تباله ثم دخل عثمان فجلست و سویت ثیابك ؟ فقال : الا استحیی من رجل تستحیی منه الملائكة وقال : « لکل نبی رفیق » و رفیقی فی الجنة عثمان . وعن انس قال : لما امر رسول الله (ص) ببيعة الرضوان کان عثمان رسول رسول الله (ص) الى هکة فبايع الناس فقال رسول الله (ص) : « ان عثمان فی حاجة الله وحاجة رسوله » ف ضرب باحدى يديه علی الاخری فكانت یداً رسول الله (ص) لعثمان خيراً من ايديهم لانفسهم قوله : « اولئك الذين هديهم الله » لدينه « و اولئك هم اولوا الالباب » ای - اولوا العلم بالله .

« افمن حقّ عليه كلمة العذاب افانت تنقذه » - تکرار الف الاستفهام فی هذه الآية من اللفظ الخطاب و اشدّ الوعيد . « حقّ عليه » ای - وجب علیه عدلاً فی علم الله و من حکمه انه فی النار ، افانت یا محمد تنقذه من النار . و قوله : « كلمة العذاب » قوله : « لأملائن جهنم » ، وقيل : « هؤلاء فی النار ولا ابالی » . قال ابن عباس : يريد ابالهب وولده . درصفت دوزخیان گفته اند که اگر یکی از ایشان روز روشن سراز زمین بردارد ، همه جهان تاریک شود از سیاهی و تاریکی ایشان ، بچشم ازرق باشند لقوله : « وبحشر المجرمین يومئذ زرقاً » ، بروی سیاه باشند لقوله : « و تسودّ وجوه » ، بر گردنهایشان غلّ باشد لقوله : « اذا اغلّال فی اعناقهم » ، بر دستهایشان زنجیر بود لقوله : « و السلاسل » ، بر پاهایشان بند بود لقوله : « ان لدینا انکالاً » ، جامه شان قطران بود لقوله : « سرابیلهم من قطران » ، خوردشان حمیم و زقوم بود ، و اوایلشان از کرسنگی بود ، جایهایشان تنگ بود ، دیوشان قرین بود ، گریه بسیار کنند و فریادشان فرسند ، زینهار خواهند وزینهارشان ندهند چون نومید شوند گویند :

« سوآءٌ علینا اجزنا ام صبرنا مالنا من محصٍ » .

قوله : « لكن الذين اتقوا ربهم لهم غرفٌ مبنیةٌ » ای - لهم فی الجنة منازل رفیعةٌ من فوقها منازل ارفع منها و احسن ، « تجری من تحتها الانهار » ای - من تحت اشجارها انهار الماء و اللبن و الخمر و العسل . « وعد الله » نصبٌ علی المصدر ، ای - وعدهم الله تلك الغرف و المنازل وعداً لا یخلفه . عن ابی سعید الخدری عن النبی (ص) قال : « ان اهل الجنة یتراءون اهل الغرف من فوقهم كما تترآؤن الکوکب الدری فی الافق من الشرق او الغرب لتفاضل ما بینهم » ، قالوا : تلك منازل الانبیاء لا یبلغها غیرهم ؟ قال :

« بلی و الذی نفسی بیده رجالٌ آمنوا بالله و صدّقوا المرسلین » .

« الم تر ان الله انزل من السماء ماءً » - یرید المطر و کُلّ ماء فی الارض فاصله من السماء ینزله الله من السماء الی الغیم ثم ینزله من الغیم الی الارض ثم یمجرى من العیون ، « فسلکة » ای - ادخله ، « ینابیع » جمع ینبوع و هو الماء الذی یمجرى من الارض ، و « ینابیع » نصبٌ علی الحال . وقيل : الینبوع - موضع الذی یمجر منه الماء کالعیون و الآبار

فیکون نصباً علی الظرف ، ای - فی ینابیع فیکون « فی الارض » صفةً لینابیـع « ثم ینـخرج به زرعاً مختلفاً الوانه » ای - اصنافه کالبر والشعیر و سائر الحبوب . و قیل : « الوانه » من الصفرة والحمرة والخضرة و غیرها ، « ثم یمیج » ای - یتـم جفافه ، تقول : هاج الرطب اذا ذوی ، « فتراه » بعد خضرته « مصفراً » لیبسه ، « ان فی ذلك » ای - فیما ذکرته لکم « لذكری » ای - عظة و تفکراً ، « لاولی الالباب » یتفکرون فیدکرون ان هذا یدل علی توحید الله .

النوبة الثالثة

قوله : « امن هوفات » آناء اللیل ساجداً وقائماً . . . - الفنون - القیام بآداب الخدمة ظاهر أو باطناً من غیر فتور ولا تفصیر . یحذر العذاب الموعود فی الآخرة و یرجو الثواب الموعود . صفت قومی است که پیوسته بر درگاه الله در مقام خدمت باشند ، بوقت نماز نهاد ایشان بکلیت عین تعظیم گردد و از خجل گناه همواره با سوز و حسرت باشند . یکی از بزرگان دین گفته : فرمانهای الله بزرگ باید داشت ، نه پیدا که قرب الله در کدام فرمانست و از منہیات جمله پرهیز باید کرد ، نه پیدا که بعد الله در کدام نهی است . و گفته اند : فرمان الله بکار داشتن از دو وجه است : یکی بحکم عبودیت ، یکی بحکم محبت ، و بحکم محبت برتر است از حکم عبودیت ، زیرا که محب پیوسته در آرزوی آن باشد که دوست او را خدمتی فرماید ، پس خدمت وی همه اختیاری بود ، هیچ اکراهی در آن نه ، مدت پذیرد و هیچ مدت برنهادن و گوش بمکافات داشتن نه . باز خدمتی که از روی عبودیت رود در آن هم اختیار بود هم اکراه ؛ هم ثواب جوید هم مکافات طلبید ، این مقام عابدان است و عامه مؤمنان و آن صفت عارفان است و منزلت صدیقان ، هرگز کی برابر باشد این بنعمت فاع شده و از راز ولی نعمت باز مانده و آن بحضرت رسیده و در مشاهده دوست بیاسوده ؟

پیر طریقت گفت : من چه دانستم که پاداش بر روی دوستی تاش است ، من همی پنداشتم که مهینه خلعت پاداش است ، کنون دریافتم که همه یافتهداریافت دوستی لاش است .

« قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون » - علم سه است : علم خبری و علم الهامی و علم غیبی ، علم خبری کوشها شنود ، علم الهامی دلها شنود ، علم غیبی جانها شنود . علم خبری بظاهر آید تا زبان گوید ، علم الهامی بدل آید تا بیان گوید ، علم غیبی بجان آید تا وقت گوید . علم خبری بروایت است ، علم الهامی بهدایت است ، علم غیبی بعنايت است . علم خبری را گفت : « فاعلم انه لا اله الا الله » ، علم الهامی را گفت : « ان الذين اتوا العلم من قبله » ، علم غیبی را گفت : « رعلماء من لدنا علماً » . وورای این همه علمی است که وهم آدمی بدان نرسد و فهم ازان درمماند ، و ذلك علم الله عزوجل بنفسه علی حقیقته ، قال الله : « ولا يحيطون به علماً » .

جنید را گفتند : این علم از کجامیکوئی ؟ گفت : اگر از « کجا » بودی پرسیدی . « قل يا عبادي الذين آمنوا اتقوا ربكم . . » - این خطاب با قومهم است که مراد نفس خویش بموافقت حق بدادند و رضای الله بهوای نفس بر گزیدند تا صفت عبودیت ایشانرا درست گشت ، و رب العالمین رقم اضافت برایشان کشید که : « يا عبادي » . مصطفی علیه الصلوة والسلام گفت : « من مقت نفسه في ذات الله آمنه الله من عذاب يوم القيمة » . بویزید بسطامی گوید : اگر فردای قیامت مرا گویند که آرزوئی کن ، گویم : آرزوی من آنست که بدوزخ اندرآیم و این نفس را بر آتش عرض کنم که درد دنیا ازو بسیار بیپچیدم و رنجوی کشیدم . النفس مرآة في الاحوال كلها منافقة في اكثر احوالها مشرقة في بعض احوالها . خبائث نفس بسیار است و بیهوده های وی نهمار است ، با دنیا آرام گیرد ، بحرام شتابد . از معصیت نیندیشد و آنرا خرد دارد ، بطاعت کاهلی کند ، در خدمت عجب آرد و ربا خلق جوید ، این خصلتها همه آنست که بیم زوال ایمان در آنست . بنده آنکه در صفت عبودیت درست آید که در خدمت خود رامقصر بیند تا عجب نیارد ، دنیا بچشم فنا بیند تا باوی نیارامد ، خلق بچشم عاجزی نکرد تا از ربا آمان گردد ، نفس را دشمن گیرد تا باوی موافقت نکند ، و خویشان را بحقیقت بنده داند تا پای از بند بندگی بیرون نهد ، چون این صفات در وی موجود گشت ؛ ثمرة وی آن بود که رب العزة

گفت : « الَّذِينَ احسنوا في هذه الدنيا حسنة » - در دنیا او را صحت و عافیت بود؛ ثنای نیکو و ذکر پسندیده؛ نور دل افزوده و سیمای صالحان یافته، و در عقبی باین دولت و منزلت رسیده که : « لَهُمْ غَرْفٌ مِنْ فَوْقِهَا غَرْفٌ مَبْنِيَّةٌ » ، آمین من تَكْدَّرُ الصَّفْوَةُ وَالْاِخْرَاجُ مِنَ الْجَنَّةِ ، قال الله عز وجل : « وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ » . و من از خاک برخاسته و از شمار پرداخته و از دوزخ رسته و در بهشت آمن نشسته ، از عذاب قطعیت رسته و با وصال دوست آرامیده ، همه راحت بیند شدت نه ، همه اکرام بیند اهانت نه ، همه شادی بیند اندوه نه ، همه عزّ بیند مذلت نه ، همه جوانی بیند پیری نه ، همه زندگی بیند مرگ نه ، همه رضا بیند سختی نه ، دیدار بیند حجاب نه . مصطفى عليه الصلوة والسلام گفت : « مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لَا يَبُوسُ وَلَا تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلَا يَفْنَى شَبَابُهُ يَنَادِي مُنَادٍ : اِنَّ لَكُمْ اَنْ تَصْحَوْا فَلَا تَسْقُمُوا اَبَدًا وَاِنَّ لَكُمْ اَنْ تَحْيَوْا فَلَا تَمُوتُوا اَبَدًا وَاِنَّ لَكُمْ اَنْ تَنْعَمُوا فَلَا تَبُوسُوا اَبَدًا » .

قوله : « وَعَدَ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ » - وعد المطيعين الجنة ولا محالة لا يخلفه و وعد التائبين المغفرة ولا محالة يغفر لهم و وعد المریدین القاصدين الوجود والوصول و اذا لم تقع لهم فترة فلا محالة يصدق وعده .

قوله : « اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللَّهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنْبِيعٌ فِي الْاَرْضِ ... » - الاشارة في هذه الآية الى الانسان يكون طفلاً ثم شاباً ثم كهلاً ثم شيخاً ثم يصير الى ازال العمر ثم آخره يخترم ، ويقال : اِنَّ الزرع مالم يأخذ بالجفاف لا يؤخذ منه الحب الذي هو المقصود منه كذلك الانسان مالم يخل من نفسه لا يكون له قدر ولا قيمة .

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « اَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ » باش کسی که باز گشاد الله بر او ویرا و دل ویرا ، « لِلْاِسْلَامِ » کردن نهادن را ، « فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ » تا او بر روشنائی است

از خداوند خویش ، « فویلُ للقاسية قلوبهم من ذکر الله » ویل نفرین و تباہی سخت دلان را از یاد خدا ، « اولئك فی ضلالٍ مبین ^(۲۲) » ایشان در گمراهی آشکاراند .
 « الله نزل احسن الحديث » الله فرو فرستاد بدرنک نیکوتر سخن ، « کتـاباً متشابهاً » نامہ بی هموار مانند یکدیگر در نیکوئی و راستی ، « مثانی » دوتو دوتو و دیگر باره دیگر باره ، « تقشعر منه » بلرزد و بخیزد از ان ، « جلودالذین یخشون ربهم » پوست ایشان که از خداوند خویش میترسند [و مویهای ایشان از یاد کرد وعید] ،
 « ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله » آنکه بیارامد پوستها و مویهای ایشان بر تنها و دلهای ایشان با خدای [چون وعده او و مهربانی او یاد کنند] ، « ذلك هدی الله » این راهنمونی الله است ، « یرہدی به من یشاء » راه مینماید بآن او را که میخواهد [میان بیم و امید] ، « ومن یضلل الله » و هر که الله او را بیراه کرد ، « فماله من هادٍ ^(۲۳) » او را راهنمایی نیست .

« ا فمن یتقی بوجهه سوء العذاب » باش آنکس که بروی خویش از آتش می پرهیزد و بد عذاب از خود باز میدارد « یوم القیمة » روز رستاخیز [او چون رستگاران است] ؟ « وقیل للظالمین » و گویند ستمکاران را : « ذوقوا ما کنتم تکسبون ^(۲۴) » چشید پاداش آنچه میکردید

« کذب الذین من قبلهم » دروغ زن گرفتند پیغامبران را ایشان که پیش از قوم تو بودند ، « فاتیهم العذاب » تا بایشان آمد عذاب ، « من حیث لایشعرون ^(۲۵) » از آنجا که ندانستند .

« فاذا قهم الله الخزی فی الحیوة الدنیا » تا بچشانید الله ایشانرا رسوائی در زندگانی این جهان ، « وللعذاب الآخرة اکبر » و عذاب آن جهان مهتر و بزرگتر ، « لو کانوا یعلمون ^(۲۶) » [چون نیک آیند] اگر دانندی .

« ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کلّ مثلٍ » زدیم مردمانرا درین قرآن از هر سانی ، « لعلهم یتذکرون ^(۲۷) » تا مگیرند پذیرند .

« قرآناً عربیاً غیر ذی عوجٍ » قرآنی تازی بی هیچ کژی ، « لعلهم یتقون ^(۲۸) »

تا مگر از عذاب من پیر هیزند :

« ضرب الله مثلاً » زد الله مسلمان و مشرك را ، « رجلاً فیہ شرکاء » مردی غلام که درو انبازان باشند چند کس بخداوندی ، « متشاكسون » با یکدیگر تنگ خوی و ناسازگار ، « و رجلاً سلماً لرجل » و مردی غلام رسته از انبازان يك خواجه را ، « هل یستویان مثلاً » هر کز یکسان باشند هر دو در صفت ؟ « الحمد لله » ستایش [نیکو و سزاواری بخدای وصف یکتائی] الله راست ، « بل اکثرهم لا یعلمون »^(۴۹) بلکه بیشتر ایشان نادانند .

« انك میت » تو مرده بی [روزی] ، « و انهم میتون »^(۴۰) و ایشان مرده اند [روزی] .

« ثم انکم یوم القيمة » پس آنکه شماروزرستاخیز ، « عند ربکم تختصمون »^(۴۱) نزدیک خداوند خویش خصمیها خواهید کرد .

« فمن اظلم ممن کذب علی الله » پس کیست ستمکار تر از او که دروغ گوید بر خدای ، « و کذب بالصدق اذ جاءه » و راستی که باو آید دروغ شمرد ، « ا لیس فی جهنم مثوی للكافرين »^(۴۲) در دوزخ بنگاهی بسنده نیست نا کریدگانرا ؟ !

النوبة الثانية

قوله : « افمن شرح الله صدره للاسلام » ای - وسعه لقبول الحق ، « فهو علی نور » ای - علی معرفة ، « من ربه » . وقيل : علی بیان و بصيرة . وقيل : النور القرآن فهو نور لمن تمسك به . وفي الكلام حذف ، ای - من شرح الله صدره للاسلام فاهتدى کمن قسى الله قلبه فلم یهتد ؟ روى عبد الله بن مسعود قال : تلا رسول الله (ص) : « افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور » قلنا یا رسول الله فما علامة ذلك ؟ قال : « الانابة الى دار الخلود والتجافى عن دار الغرور والتأهب للموت قبل نزول الموت » . قال المفسرون : نزلت هذه الآية فی حمزة و علی و ابی لهب و ولده فعلى و حمزة مثنى شرح الله صدره للاسلام و ابی لهب و ولده من الذين قست قلوبهم من ذکر الله فذلك قوله : « فویل المقاسية قلوبهم من ذکر الله »

القلب القاسى اليابس الذى لا ينجع فيه الايمان ولا الوعظ . وقيل : القاسى الخالى عن ذكر الله ، و « ذكر الله » القرآن .

« اولئك فى ضلال مبين » - قال مالك بن دينار : ما ضرب احدٌ بمقوبةٍ اعظم من قسوة قلبٍ ، و ما غضب الله على قومٍ الا نزع منهم الرحمة . وعن جعفر بن محمد قال : كان فى مناجاة الله عز وجل موسى عليه السلام : يا موسى لا تطوّل فى الدنيا املك فيفسو قلبك والقلب القاسى مئى بعيدٌ و كن خلق الثيات جديد القلب تخف على اهل الارض وتعرف فى اهل السماء . وقال النبى (ص) : « تورث القسوة فى القلب ثلث خصال : حب الطعام و حب النوم و حب الراحة » .

« الله نزل احسن الحديث » - عن عون بن عبد الله قال : قالوا يا رسول الله لوحدتتنا فنزلت : « الله نزل احسن الحديث » . والقرآن احسن الحديث لكونه صدقاً كله . وقيل : احسن الحديث لفصاحته و اعجازه . وقيل : لانه اكمل الكتب و اكثرها احكاماً . « كتاباً متشابهاً » يشبه بعضه بعضاً فى الحق والحسن والبيان والصدق و يصدق بعضه بعضاً ليس فيه تناقض ولا اختلاف . وقيل : « متشابهاً » يشبه اللفظ اللفظ والمعنى المعنى غير مختلفين .

« مثنى » - فى المثنى وجهان من المعنى : احدهما ان يكون ثنى قصصها واحكامها و امثالها فى مواضع منه كقوله : « ولقد آتيناك سبعاً من المثنى » ، فالقرآن كله مثنى . والوجه الثانى ان تكون المثنى جمع مثنى وهو ان يكون الكتاب مزدوجاً فيه ذكر الوعد والوعيد و ذكر الدنيا والآخرة و ذكر الجنة والنار والثواب والعقاب . وجه اول معنى آنت كه : اين قرآن نامه ايست دو تو و ديكر باره ديكر باره . و بوجه دوم معنى آنت كه : نامه ايست جفت جفت ، سخن درواز دو گونه . « مثنى » مفعول من ثنيت و ثنيت مخفف و مثقل بمعنى واحد و هو ان تضيف الى الشئ مثله . و قيل : سمي « مثنى » لان فيه السبع المثنى و هى الفاتحة . قال ابن بحر : لما كان القرآن مخالفاً لنظم البشر و نثرهم جعل اسماءه بخلاف ما سموا به كلامهم على الجملة والتفصيل فسمى جملة قرآن كما سموه ديواناً و كما قالوا : قصيدة و خطبة و رسالة ، قال : سورة ، و كما قالوا : بيت ؛

قال : آية ، و كما سميت الايات لاتفاق او اخرها قوافي ؛ سمي الله القرآن لاتفاق خواتيم الآي فيه مثاني .

« تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم » - القشعريرة - تقبض يعبرو جلد الانسان وشعره عند الخوف والوجل . وقيل : المراد من الجلود القلوب ، اي - اذا ذكرت آيات العذاب اقشعرت جلود الخائفين لله واذا ذكرت آيات الرحمة لات وسكنت قلوبهم كما قال تعالى : « الا بدكر الله تطمئن القلوب » ، وحقيقة المعنى ان قلوبهم تضطرب من الوعيد والخوف وتلين من الوعد والرجاء . روى العباس بن عبد المطلب قال قال رسول الله (ص) : « اذا اقشعرت جلد العبد من خشية الله تحانت عند ذنوبه كما يتحات عن الشجرة اليابسة ورقها » . وقال (ص) : « اذا قشعرت جلد العبد من خشية الله حرّمه الله على النار » . وقال قتاده : هذا نعت اولياء الله نعمتهم بان تقشعرت جلودهم من خشية الله و تطمئن قلوبهم بدكر الله ولم ينعتهم بذهاب عقولهم والغشيان عليهم انما ذلك في اهل البدع و هو من الشيطان . وقيل : لاسماء بنت ابي بكر : كيف كان اصحاب رسول الله يفعلون اذا قرىء عليهم القرآن ؟ قالت : كانوا كما نعمتهم الله عز وجل تدمع اعينهم و تقشعرت جلودهم ، قال : فقلت لها : ان انساناً اذا قرىء عليهم القرآن خرّ احدهم مغشياً عليه ، فقالت : اعوذ بالله من الشيطان . وروى ابن عمر مرّ برجل من اهل العراق ساقط ، فقال : ما بال هذا ؟ قالوا : انه اذا قرىء عليه القرآن و سمع ذكر الله سقط ، فقال ابن عمر : انا لنخشى الله وما نسقط ان الشيطان يدخل في جوف احدهم ما كان هذا ضيع اصحاب محمد (ص) .

قوله : « ذلك » اشارة الى الكتاب ، « هدى الله يهدي به من يشاء » اي - يوفقه للايمان وقيل : « ذلك » اشارة الى الطريق بين الخوف والرجاء « يهدي به من يشاء ومن يضل الله فماله من هادر »

« افمن يتقى بوجهه سوء العذاب » - « يتقى » - يعني يتوقى ، وذلك ان اهل النار يساقون اليها والاغلال في اعناقهم والسلاسل فيتوقون النار بوجوههم . قال عطاء : ان الكافر يرمى به في النار منكوساً فاؤل شيء منه تمسه النار وجهه ، والمعنى : لا يترك ان يصرف وجهه عن النار . وقال مقاتل : هو ان الكافر يرمى به في النار مغلولاً يده الى عنقه وفي عنقه

صخرة مثل الجبل العظيم من الكبريت تشتعل النار في الحجر و هو معلق في عنقه فحرها و هبها على وجهه لا يطيق دفعها على وجهه للاغلال التي في عنقه و يده . و هذا الكلام محذوف الجواب ، تأويله : افعن يتقى بوجهه سوء العذاب كمن يأتي آمناً يوم القيمة ؟ !
 « وقيل للظالمين » اي - يقول الخزنة للكافرين اذا سحبوا على وجوههم في النار :
 « ذوقوا ما كنتم » اي - جزاء ما كنتم « تكسبون » من تكذيب الله ورسوله .
 « كذب الذين من قبلهم » اي - من قبل كفار مكة كذبوا الرسل « فانيهم العذاب من حيث لا يشعرون » يعني وهم آمنون غافلون عن العذاب . و قيل : لا يعرفون له مدفعاً ولا مرداً .

« فاذا قم الله الخزي » اي - العذاب والهوان ، « في الحياة الدنيا » يعني : احسوا به احساس الذائق المطعوم ، « وللعذاب الآخرة » المعدلهم « اكبر لو كانوا يعلمون » - المعنى : لو علموا شدة العذاب ما عصوا الله ورسوله .

« ولقد ضربنا للناس في هذا القرآن من كل مثل » رأينا المصلحة في ضربه ، يريد هاهنا تخويفهم بذكر ما اصاب من قبلهم ممن سلكوا سبيلهم في الكفر ، « لعلهم يتذكرون » اي - يتعظون .

« قرآناً عربياً » - نصب على الحال ، « غير ذي عوج » اي - مستقيماً لا يخالف بعضه بعضاً لان الشئ المعوج هو المختلف وفي رواية الضحاك عن ابن عباس : « غير ذي عوج » اي - غير مخلوق ، و يروى ذلك عن مالك بن انس ، و حكى عن سفيان بن عيينة عن سبعين من التابعين : ان القرآن ليس بخالق ولا مخلوق بل هو كلام الله بجميع جهاته ، يعني اذا قرأه قارى او كتبه كاتب او حفظه حافظ او سمعه سامع كان المقرؤ والمكتوب والمحفوظ والمسموع غير مخلوق لانه قرآن وهو الذي تكلم الله به وهو نفث من نعوت ذاته ولم يصر بالقرآنة والكتابة والحفظ والسماع مخلوقاً و ان كانت هذه الآلات مخلوقة فقد اودعه الله جل جلاله قبل ان ينزله اللوح المحفوظ فلم يصر مخلوقاً و كتب التورية له موسى عليه السلام في الالواح ولم تصر مخلوقة و سمعه النبي (ص) من جبرئيل والناس من محمد (ص) . وقال تعالى : « فاجره حتى يسمع كلام الله » فسماء كلامه و ان كان

مسموعاً من في محمد (ص). و في بعض الاخبار ان النبي (ص) قال : « ان هذه الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس انما هي التكبير والتسبيح وقرآءة القرآن » ففرق رسول الله (ص) بين كلام الناس و بين قرآءة القرآن و هو يعلم ان القرآن في الصلوة يتلوه الناس باستنهم فلم يجعله كلاماً لهم و ان ادّوه بآلة مخلوقة وذلك ان كلام الله لا يكون في حالة كلاماً له وفي حالة كلاماً للناس بل هو في جميع الاحوال كلام الله صفة من صفاته و نعت من نعوت ذاته .

قوله : « ضرب الله مثلاً . . . » - هذا مثل ضرب به الله عز وجل للمشارك و لما يعبد من الشركاء و للموحد و المعبود الواحد الذي يعبد و المعنى : ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً فيه عدة من ارباب يدعوونه يأمره هذا وينهاه هذا و يختلفون عليه و عبداً مملوكاً لا يملكه الرب واحد فهو سلم لملك واحد سالم الملك خالص الرق له لا يتنازع فيه المتنازعون و هو الرجل السالم في الآية مثل ضرب به الله لنفسه يدل على وحدانيته و يهتدى به الموحد بتوحيده اعلم الله تعالى بهذا المثل ان عدولهم من الاله الواحد الى آلهة شتى سوى ما فيه من العذاب في العاقبة هو سوء التدبير و الرأى الخطاء في طلب الراحة لانه ليس طلب رضا واحد كطلب رضا جماعة ، و الى هذا المعنى اشار يوسف عليه السلام : « ارباب متفرقون خير ام الله الواحد القهار ؟ »

قوله تعالى : « متشاكسون » اي - متضايقون مختلفون سيئة اخلاقهم كل واحد منهم يستخدمه بقدر نصيبه فيه . يقال : رجل شكس شرس اذا كان سيئ الخلق مخالفاً للناس لا يرضى بالانصاف . قرأ ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب : « سالماً ، بالالف ، اي - خالصاً لا شريك و لا منازع له فيه ، و قرأ الآخرون : « سلماً » بفتح اللام من غير الف و هو الذي لا ينزع فيه من قولهم : هو لك سلم ، اي - مسلم لا منازع لك فيه . هل يستويان مثلاً ، اي - لا يستويان في المثل ، اي - في الصفة .

وقوله تعالى : « الحمد لله » تنزيه عارض في الكلام ، اي - لله الحمد كله دون غيره من المعبودين . وقيل : تقديره قولوا الحمد لله شكراً على ذلك ، « بل اكثرهم لا يعلمون » موقع هذه النعمة . وقيل : « لا يعلمون » انهما لا يستويان مثلاً فهو لجهلهم بذلك يعبدون

آلهة شتى والمراد بالاكثر الكل .

« انك ميت وانهم ميتون » ای - انك ستموت و انهم سيموتون . قيل : اعلم الله بذلك ان الخلق للموت سواء و لكنما يختلفوا في موت النبي (ص) كما يختلفوا في موت غيره من الانبياء . روى عن عائشة قالت قال رسول الله (ص) : « ايها الناس ايما احد من امتي اصيب بمصيبة بعدى فليتمز بمصيبته بي عن المصيبة التي تصيبه بعدى » . وفي رواية اخرى قال (ص) : « من اصيب بمصيبة فليذكر مصيبته بي فانها افضل المصائب » .
وانشد بعضهم :

اصبر لكل مصيبة و تجلّد

واعلم بان المرء غير مغلّد

واذا اعترتك وساوس بمصيبة

فاذكر مصابك بالنبي محمد

و قيل : المراد بهذه الآية حت الناس على الطاعة والاستعداد للموت ، قال النبي (ص) :
« ايها الناس ان اكيسكم اكثر كم للموت ذكراً واحزمكم احسنكم له استعداداً الاوان من علامات العقل التجافي عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود والتزوّ دلسكنى القبور والتأهب ليوم النشور » .

قصّة وفات مصطفى عليه الصلوة والسلام در سورة الانبياء بشرح كفتيم واينجا وفات آدم كوئيم صلوات الله عليه . روايت کرده اند از كعب اخبار كفت : خوانده ام در كتب شيث بن آدم عليهما السلام كه آدم را هزار سال عمر بود ، چون روز كار عمر وى باخر رسيد وحى آمد از حق جل جلاله كه : يا آدم اوص وصيتك الى ابنك شيث فانك ميت - فرزند خود راشيث وصيت كن كه عمرت باخر رسيد و روز مرگت نزديك آمد ، كفت : يارب و كيف الموت - اين مرگ چيست ؟ و صفت كن ، وحى آمد كه : اى آدم روح از كالبدت جدا كنم و ترا نزديك خویش آرم و كردار ترا جزا دهم ، اى آدم هر كرا كردار نيكو بود جزا نيكو بيند و هر كرا كردار بد بود جزا بيند . آدم كفت اين مرگ مرا خواهد بود بر خصوص يا همه فرزندانم را خواهد بود بر عموم ؟ فرمان آمد كه : اى آدم هر كه حلاوت حيوّة چشيد ناچار مزارت مرگ چشد ، الموت باب و گل الناس داخله ، الموت كائن و كل الناس شاربها . هر كه در زندگاني در آمد ناچار از

در مرگ، در آید، قرار گاه عالمیان و باز کشتن گاه جهانیان کور است . موعده ایشان رستاخیز قیامت است ، مورد ایشان بهشت یا دوزخ است . پس هیچ اندیشه مهم تر از تدبیر مرگ نیست . **مصطفی علیه الصلوة والسلام** گفت : « الکئیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت » ، پس آدم ، شیث را حاضر کرد و او را خلیفه خویش کرد در زمین و او را وصیت کرد گفت : عليك بتقوى الله و لزوم طاعته و عليك بمناب الخیر فالزمها و اياك و طاعة النساء فانها بیست الوزيرة و بیست الشریكة و لا بدعنها و کلمها ذکرت الله فان کرالی جانبه **محمد آ (ص)** فانی رأیته مکتوباً فی سراق العرش و انابین الروح والظین^(۱) ای پسر تقوی پیشه گیر و در همه حال پرهیز کار و طاعت دار باش و در خدمت لزوم گیر و در خیرها بکوش و زنانرا طاعت دارم باش و بفرمان ایشان کار مکن که من بفرمان **هوا** کار کردم و رسید بمن آنچه رسید ، ای پسر ذکر **محمد** بسیار کن ، هر که نام الله کوئی نام وی ورنام الله بند که من نام او دیدم نوشته بر سراق عرش و بر اطراف حجب و پرده های بهشت و در هیچ آسمان نگذشتم که نه نام او میبردند و ذکر او میکردند . **شیث** گفت : و این **محمد** کیست بدین بزرگواری و بدین عزیززی ؟ **آدم** گفت : نبی آخر الزمان آخرهم خروجاً فی الدنیا و اولهم دخولاً فی الجنة طوبی لمن ادر که و آمن به . **کعب** گفت : روز آدینه آن ساعت که بدو خلق آدم بود همان ساعت وقت وفات وی بود ، فرمان آمد بملك الموت علیه السلام : ان اهبط علی آدم فی صورتک الّتی لا تهبط فیها الا علی صفی و حبیبی **احمد** - فرورو بقبض روح آدم هم بران صفت که قبض روح **احمد** کنی آن بر گزیده و دوست من ، ای ملك الموت نگر که قبض روح وی نکنی تا نخست شراب عزا و صبر بدو دهی و باوی کوئی : لو خلدت احداً لخلدتك - اگر در همه خلق کسی را زندگانی جاودان دادمی ترا دادمی ؛ لکن حکمی است این مرگ رانده درازل و قضائی رفته بر سر همه خلق ، « و انی انا الله لا اله الا انا الدیان الکبیر اقضی فی عبادی ما اشاء و احکم ما ارید » - منم آن خداوند که جز من خداوند نیست دیان و مهربان و بزرگوار و بزرگ بخشایش بر بندگان حکم کنم و قضا را منم برایشان چنانکه خواهم و کس را

بازخواست^(۱) نیست و بر حکم من اعتراض نیست « لا اسئل عما افعل وهم يسئلون » ای
 ملك الموت بابتدای من آدم بگو: « انما قضيت عليك الموت لاعيدك الى الجنة التي اخرجتك
 منها » - دل خوش دار و انده مدار که این قضاء مرگ بر سر تو بدان راندم تا ترا بآن
 سرای پیروزی و بهشت جاودانی باز برم که از انجفات بیرون آوردم و در آرزوی آن
 بمانده‌یی. ملك الموت فرو آمد و پیغام ملك بگزارد و شراب عزا و صبر که الله فرستاد
 بوی داد، آدم چون ملك الموت را دید زار بگریست ملك الموت گفت: ای آدم آرزوی
 که از بهشت واماندی و بدنیا آمدی چندین گریه و زاری نکردی که امروز می‌کنی بر فوت
 دنیا، آدم گفت: نه بر فوت دنیا می‌گیریم که دنیا همه بلا و غناست؛ لکن بر فوت
 لذت خدمت و ذکر حق می‌گیریم، در بهشت لذت نعمت بود و در دنیا لذت خدمت و راز
 ولی نعمت، چون راز ولی نعمت آمد لذت نعمت کجا پدید آید. بروایتی دیگر گفته‌اند:
 پیش از آنکه ملك الموت رسید، آدم فرا پسران خویش گفت: مرا آرزوی میوه بهشت
 است روید و مرا میوه بهشت آرید، ایشان رفتند و دران صحرا طواف می کردند، و
 گفته‌اند که بر طور سینا شدند و دعا می کردند، جبرئیل را دیدند با دوازده فرشته از
 مهتران و سروران فرشتگان و با ایشان کفن و حنوط بهشتی بود و بیل و تبر و آن کفن
 از روشنائی فروغ میداد و بوی حنوط میان آسمان و زمین می دمید، جبرئیل فرزندان
 آدم را گفت: ما بالکم محزونین - چیست شما را و چه رسید که چنین انده‌کن و غمناک
 ایستاده‌اید؟ گفتند: ان ابانا قد کلفنا مالا نطیقه - پدر ما میوه بهشت آرزو میکند و دست
 ما بدان نمیرسد، بر ما آن نهاده که طاقت نداریم، جبرئیل گفت: باز کردید که آنچه
 آرزوی اوست ما آورده‌ایم، ایشان باز گشتند، چون آمدند جبرئیل را دید و فرشتگان
 و ملك الموت بر بالین آدم نشسته، جبرئیل گوید: کیف تجدك يا آدم - خود را
 چون بینی این ساعت ای آدم؟ آدم گفت: مرگ عظیم است و دردی صعب، اما صعب‌تر
 از درد مرگ آنست که از خدمت و عبادت الله می باز مانم، آنکه جبرئیل گفت: یا
 ملك الموت ارفق به فقد عرفت حاله هو آدم الذی خلقه الله بیده و نفخ فيه من روحه و امرنا

بالجود له واسكنه جنته . آدم آن ساعت گفت : یا جبرئیل انی لاستحیی من ربی لعظیم خطیئتی فاذکر فی السماء تائباً او خاطئاً - چکنم ای جبرئیل ترسم که مرا در ان حضرت آب روی نبود که نا فرمانی کرده ام و اندازه فرمان در گذشته ام ، ای جبرئیل اگر چه عنو کند نه شرم زده باشم و شرمسار در انجمن آسمانیان که گویند : این آن تائب است که کار ، آدم میگوید و جبرئیل میگوید و فرشتگان همه بموافقت میگیرند ، در آن حال فرمان آمد که : ای جبرئیل آدم را کوسر بردار و بر آسمان نگر تاجه بینی ، آدم سر برداشت از بالین خود تا سرادقات عرش عظیم و فرشتگان را دید صفها بر کشیده و انتظار قدوم روح آدم را جنات مأوی و فرادیس اعلی و انهار و اشجار آن آراسته و حورالعین بران کنگردها ایستاده و ندا میکنند که : یا آدم من اجلك خلقنا ربنا ، آدم چون آن کرامت و آن منزلت دید گفت : یا ملک الموت عجل فقد اشتد شوقی الی ما اعطانی ربی فلم یزل آدم یقدس ربه حتی قبض ملک الموت روحه و سجد جبرئیل بشوہ ثم غسلہ - جبرئیل و الملائکة و حنطوه و کفنوه و وضعوه علی سریره ثم تقدم جبرئیل و الملائکة ثم بنوا آدم ثم حوآه و بناتها و کبر جبرئیل علیه اربعاً ، و یقال : انه قدم للصلاة علیه انه شیث و اسمه بالعربیة هبة الله ثم حفر واله ودفنوه و سنّوا علیه التراب ثم التفت جبرئیل الی ولد آدم و عزّاهم و قال لهم : احفظوا وصبة ابيکم فانکم ان فعلتم ذلك لن تضلّوا بعده ابدآ و اعلموا ان الموت سبیلکم و هذه سنّتکم فی موتاکم فاصنعوا بهم ما صنعنا بابيکم و انکم لن ترونا بعد الیوم الی یوم القيمة . روی ان آدم لما اهبط الی الارض قيل له : لد للفناء و ابن للخراب .

من شاب قدمات وهو حیّ یمشی علی الارض مشی هالک

لو کان عمر الفتی حساباً فان فی شبهه فذلک

قوله : « ثم انکم یوم القيمة عند ربکم تختصمون » - قال ابن عباس یعنی المحقّ والمبطل والظالم والمظلوم . روی ان الزبیر بن العوام رضی الله عنه قال : یارسول الله انختصم یوم القيمة بعد ما کان بیننا فی الدنیا مع خواص الذنوب ؟ قال : « نعم حتی یؤدی الی کلّ ذی حقّ حقّه » ، قال الزبیر : والله ان الامر اذا لشدید . و قال ابن عمر : عشنا

برهة من الدهر وكتنا نرى ان هذه الآية انزلت فينا و في اهل الكتابين ، قلنا : كيف نختصم
و ديننا واحد و كتابنا واحد حتى رأيت بعضنا يضرب وجوه بعض بالسيف فعرفت انها
نزلت فينا . وعن ابي سعيد الخدري قال : كتنا نقول ربنا واحد و ديننا واحد و نبينا
واحد فما هذه الخصومة ؟ فلما كان يوم الصفين وشد بعضنا على بعض بالسيف قلنا : نعم هو هذا .
و عن ابراهيم قال : لما نزلت : « ثم انكم يوم القيمة عند ربكم تختصمون » قالوا : كيف
نختصم و نحن اخوان ، فلما قتل عثمان قالوا : هذه خصومتنا . وسئل النبي (ص)
فيم الخصومة ؟ فقال : « في الدماء في الدماء » . و عن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص)
« من كانت لاخيه عنده مظلمة من عرض او مال فليتحملها اليوم قبل ان يؤخذ منه يوم
لا دينار ولا درهم فان كان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته وان لم يكن له عمل
اخذ من سيئاته فجعلت عليه » . و عن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص) : « اتدرون
ما المفلس » ؟ قالوا : المفلس فينا من لا درهم له و لامتاع ، قال : « ان المفلس
من امتى من ياتي يوم القيمة بصلاة و صيام و زكاة و كان قد شتم هذا و قذف هذا و اكل مال
هذا و سفك دم هذا فيقضى هذا من حسناته و هذا من حسناته فان فنيت حسناته قبل ان
يقضى ما عليه اخذ من خطاياهم فطرح عليه ثم طرح في النار » . قيل لابي العالية : قال الله
« لا تختصموا لدي » ثم قال « انكم يوم القيمة عند ربكم تختصمون » كيف هذا ؟ قال : قوله
« لا تختصموا لدي » لاهل الشرك ، وقوله « عند ربكم تختصمون » لاهل الدلة في الدماء
والمظالم التي بينهم . وقال ابن عباس : في القيامة مواطن فهم يختصمون في بعضها
ويسكنون في بعضها .

« فمن اظلم ممن كذب على الله » فزعم ان له ولداً و شريكاً « و كذب بالصدق »
اي - بالقرآن « اذ جاءه » ، و القرآن اصدق الصدق . وقيل : « بالصدق » اي - بالصادق
يعني محمد آ صلى الله عليه و سلم . « اليس في جهنم مثوى للكافرين » - استفهام تفرير ،
يعنى : اليس هذا الكافر يستحق الخلود في النار .

النوبة الثالثة

قوله : « افمن شرح الله صدره للاسلام . . . » بدانکه دل آدمی را چهار پرده است :

پرده اول صدر است مستقر عهد اسلام لقوله تعالی : « افمن شرح الله صدره للاسلام » ، پرده دوم قلب است محل نور ایمان لقوله تعالی : « کتب فی قلوبهم الایمان » ، پرده سوم فؤاد است مراپرده مشاهدت حق لقوله : « ما کذب الفؤاد ما رآی » ، پرده چهارم شغاف است محط رحل عشق لقوله : « قد شغفها حباً » . این چهار پرده هریکی را خاصیتی است و از حق بهر یکی نظری ، رب العالمین چون خواهد که رمیده‌یی را بکمند لطف در راه دین خویش کشد ، اول نظری کند بصدر وی تا سینه وی از هواها و بدعتها پاک گردد و قدم وی بر جاده سنت مستقیم شود ، پس نظری کند بقلب وی تا از آلائش دنیا و اخلاق نکوهیده چون عجب و حسد و کبر و ریا و حرص و عداوت و رعونت پاک گردد و در راه ورع روان شود پس نظری کند بفؤاد وی و او را از علائق و خلایق بازبرد ، چشمه علم و حکمت در دل وی کشاید ، نور هدایت تحفه نقطه وی گرداند ، چنانک فرمود : « فہو علی نور من ربہ » ، پس نظری کند بشغاف وی ، نظری و چه نظری ! نظری که بر روی جان نگارست و درخت سرور از وی بیارست و دیده طرب بوی بیدارست . نظری که درخت است و صحبت دوست سایه آن ، نظری که شراب است و دل عارف پیرایه آن . چون این نظر بشغاف رسد او را از آب و گل باز برد ، قدم در کوی فنا نهد ، سه چیز در سه چیز نیست شود : جستن دریافته نیست شود ، شناختن در شناخته نیست شود ، دوستی در دوست نیست شود .

پیر طریقت گفت : دو کیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست ، اکنون نه می یارم گفت که منم ، نمی یارم گفت که اوست .

چشمی دارم همه پر از صورت دوست بادیده مراخوش است تادوست در دوست

از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست یا اوست بجای دیده یادیده خود اوست

قوله : « فہو علی نور من ربہ » - نور بر سه قسم است : یکی بر زبان یکی بر دل یکی در تن . نور زبان توحید است و شہادت ، نور تن خدمت است و طاعت و نور دل شوق است و محبت . نور زبان بجنت رساند ، لقوله : « فائاہم الله بما قالوا جنات » نور تن بفردوس رساند ، لقوله : « ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لہم جنات الفردوس »

نزلأ ، نور دل بقاء دوست رساند ، لقوله : « وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة » . کسی که در دنیا این سه نور یافت هم در دنیا او را سه خلعت دهند : اول مهابت تا از وی شکوه دارند بی آنکه از وی بیم دارند ، دوم حلاوت تا او را جویند بی آنکه با وی سببی دارند ، سوم محبت تا او را دوست دارند بی آنکه با وی نسبتی دارند .

پیر طریقت گفت : آن مهابت و حلاوت و محبت از آن است که نور قرب در دل او تابانست و دیده وری دوست دیده دل او را عیانست .

قوله : « فويل للفاسية قلوبهم من ذكر الله » - بدانکه این قسوة دل از بسیاری معصیت خیزد و بسیاری معصیت از کثرت شهوات خیزد ، و کثرت شهوات از سیری شکم خیزد . عایشه صدیقه گوید : اول بدعتی که بعد از رسول خدا در میان خلق پدید آمد سیری بود ، نفس های خود را سیری دادند تا شهوتهای اندرونی و بیرونی سر برزد و سر کشی در گرفتند . ذوالنون مصری گوید : هرگز سیر نخوردم که نه معصیتی کردم . بوعلیمان دارانی گوید : هر آنکس که سیر خورد در وی شش خصلت پدید آید از خصال بد : یکی حلاوت عبادت نیابد ، دیگر حفظ وی دریاد داشت حکمت بد شود ، سوم از شفقت بر خلق محروم ماند ؛ پنجم که همه همچون وی سیر اند ، چهارم شهوات بر وی زور کند و زیادت شود ، پنجم طاعت و عبادت الله بر وی کران شود ، ششم چون مؤمنان کرد مسجد و محراب کردند ؛ وی همه کرد طهارت کرد . و در خبر است از **مصطفی** علیه الصلوة والسلام گفت که دلهای خویش را زنده گردانید باندك خوردن و پاك گردانید بکرسنگی تا صافی و نیکو شود . و گفت : هر که خویشتن را کرسنه دارد دل وی زیرك شود و اندیشه وی عظیم . شبلی گفت : هیچ وقت کرسنه نه نشستم که نه در دل خود حکمتی و عبرتی تازه یافتم وقال النبی (ص) : « افضلکم عند الله اطولکم جوعاً و تفكراً و ابغضکم الى الله کل اکول شروب ثموم ، کلوا و اشربوا فی انصاف البطون فانه جزء من النبوة » .

« الله نزل احسن الحديث کتاباً متشابهاً مثانی ... » - روندگان در راه شریعت و حقیقت دو گروه اند ، گروهی مبتدیان راه اند « تفشیر » منه جلودالذین یخشون ربهم ،

در شأن ایشان ، گریستن بزراری و نالیدن بخواری صفت ایشان ، ناله ایشان ناله نائبان ،
خروش ایشان خروش عاصیان ، اندوه ایشان اندوه مصیبت زدگان ، آن ناله ایشان دیو
راند کناه شوید دل گشاید . گروه دیگر سرهنکان درگاه اند ، نواختگان لطف الله
«تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله» صفت ایشان ، ذکر الله مونس دل ایشان ، وعد الله
آرام جان ایشان ، نفس ایشان نفس صدیقان ، وقار ایشان وقار روحانیان ، ثبات ایشان
ثبات ربانیان . یکی از صحابه روزی با آن مهتر عالم گفت صلوات الله وسلامه علیه :
یا رسول الله چرا رخساره مادر استماع قرآن سرخ میگردد و آن منافقان سیاه ؟ گفت : زیرا
که قرآن نوری است ما را می افروزد و ایشانرا می سوزد « یضل » به کثراً و یهدی به
کثراً ، آن خواندن که در سالها اثر نکند از آنست که از زبانی آلوده بر می آید و
بدلی آشفته فرو میشود . دل خویش بکلی با کلام ازلی قدیم باید داد تا بمعانی آن تمتع
یابی و بحقیقت سماع آن رسی ، يقول الله عز وجل : « ان فی ذلك لذنکری لمن کان له قلب » .

الجزء الرابع والعشرون

۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « والذی جاء بالصدق » و آنکس که راستی آورد فردا ،
« و صدق به » و راست دانسته بود وی آنرا ، « اولئک هم المتقون »^(۴۳) ایشانند
باز پرهیزنده [از آتش] .

« لهم ما يشاؤون عند ربهم » ایشانراست هر چه خواهند نزدیک خداوند ایشان ،
« ذلک جز آء المحسنین »^(۴۴) آنست پاداش نیکوکاران .

« لیکفر الله عنهم اسوء الذی عملوا » تا بسترده الله از ایشان بترکار که
کردند ، « ویجزیهم اجرهم » و پاداش دهد ایشانرا بمزد ایشان ، « باحسن الذی
کانوا یعملون »^(۴۵) نیکو ترکاری را که میکردند .

« الیس الله بکاف عبده » بسنده نیست الله رهیکن خویش را بداشت و بساز
داشت ، « ویخوفونک بالذین من دونه » و میترسانند ترا باین پرستیدگان جز الله ،

«و من یضل الله فما له من هاد^(۳۶)» و هر که را بیراه کرد خدا، او را رهنمائی نیست.
 «و من یهدی الله فما له من مضل» و هر که را راه نمود الله، او را بی راه کننده‌یی نیست، «الیس الله بعزیز ذی انتقام^(۳۷)»، بگو الله نه توانا نیست تاونده کینستان؟
 «ولئن سألتهم» و اگر پرسى مشرکان را، «من خلق السموات والارض» که کی آفرید آسمانها و زمینها را؟ «لیقولن الله» ناچار گویند که الله «فل افرأیتهم ما تدعون من دون الله» کوی چه بینید این چه می پرستید فرود از الله، «ان ارادنی الله بضر» اگر الله بمن کزندی خواهد، «هل هن کاشفات ضره» ایشان باز برنده‌اند کزند او را؟ «او ارادنی برحمه» یا بمن بخشایشی خواهد کرد و نیکوئی که بمن رسد، «هل هن ممسكات رحمته» ایشان باز گیرنده‌اند بخشایش او را؟ «قل حسبی الله» بگو الله مرا بخدائی بسنده است، «علیه یتوکل المتوکلون^(۳۸)»، باو پستی دارد پستی داران و برو چسبند کارسپاران.

«قل یا قوم» کوی ای قوم من، «اعملوا علی مکانتکم» هم بر آن که هستید میباشد و کار میکنید، «اننی عامل» که من هم بر آن که هستم میباشد و کار میکنم، «فسوف تعلمون^(۳۹)» من یأتیه عذاب یخزیه، آری بدانید که آن کیست که باو آید عذابی که رسوا کند او را، «ویحل علیه عذاب مقیم^(۴۰)»، و فرو آید بدو عذابی پاینده که بسر نیاید.

«انا انزلنا علیک الكتاب» ما فرو فرستادیم بر تو این نامه، «للناس بالحق» مردمان را بر راستی، «فمن اهتدی فلنفسه» هر که بر راه راست رود خویشتن را رود، «و من ضل فانما یضل علیها» و هر که بر گمراهی رود گمراهی او بر او، «وما انت علیهم بوکیل^(۴۱)»، و تو بر ایشان خداوند و کارساز نه‌یی.

«الله یتوفی الانفس» الله اوست که می میراند هر تنی را، «حین موتها» بهنگام مرگ او، «والنبی لم تمت فی منامها» و هر کس که بنمرده بود در خواب خویش، «فیمسک الی قضی علیها الموت» می میراند و جان باز میستاند در خواب آنرا که قضای مرگ او در رسید؛ «ویرسل الاخری» و می کشاید از خواب و زنده باز

می فرستد آن دیگر کس را که هنگام مرگ او در فرسید اینز ، «الی اجل مسمى» ،
تابهنگامی نام زده کرده مرگ او را ، «ان فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون» (۴۲) ،
درین آفرینش خواب [نه مرگ صرف و نه زندگانی صرف] نشانهاست صراح ایشانرا
که در اندیشند .

«ام اتخذوا من دون الله شفعاء» ، فرود از الله شفیعان میگیرند [شفیع میخوانند
و میپرستند] ، «قل اولو کانوا لایملکون شیئاً ولا یعقلون» (۴۳) ، کوی باش و
اگر بر هیچ کار پادشاه نباشند و هیچیز در نیابند [شفاعت را شایند و خدای را سزند] ؟
«قل لله الشفاعة جمیعاً» ، کوی شفاعت خدایراست بهمکی [شفیع بفرمان اوست و
شفاعت بدستوری اوست] ، «له ملک السموات والارض» ، پادشاهی آسمان و زمین
او راست ، «ثم الیه ترجعون» (۴۴) ، پس آنکه شمارا و او برند .

«واذا ذکر الله وحده» ، و آنکه که الله را نام برند بیکتائی ، «اشمأزت
قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة» ، برم دلهای ایشان که به نمیکروند برستاخیز ،
«و اذا ذکر الذین من دونه» ، و چون پیش ایشان معبودان دیگر رایاد کنند ؛ «اذا هم
یستبشرون» (۴۵) ، ایشان تازه روی ورا مشکین می باشند .

«قل اللهم فاطر السموات والارض» ، کوی خدایا کرد کار آسمان و زمین ،
«عالم الغیب والشهادة» ، دانای نهان و آشکارا ، «انت تحکم بین عبادک» ، تو آنی
که داوری بری میان بندگان خویش ، «فیما کانوا فیہ یختلفون» (۴۶) ، در آنچه
ایشان دران بودند خلاف رفتند و خلاف گفتند .

«ولو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعاً» ، و اگر ایشانرا بودی که کافر
شدند هر چه در زمین جهیزست «ومثله معه» ، و هم چندان دیگر با آن ، «لا افتدوا به» ،
خویشتن را باز خریدندی ، «من سوء العذاب یوم القیمة» ، از بد عذاب آنروز رستاخیز ،
«وبدالهم من الله» ، و بادید آید ایشانرا از الله ، «مالهم یكونوا یحتسبون» (۴۷) ،
کاری و چیزی که هرگز در پنداره ایشان نبود .

« وبدالهم سیآت ما کسبوا » و پیش آید ایشانرا بدهای آنچه میکردند ،
 « وحق بهم ما کانوا به یستهزؤن ^(۴۸) » و فراسر نشست ایشانرا و نبود بایشان آنچه
 می خندیدند ازان و افسوس میداشتند بران .

« فاذا مس الانسان ضرر دعا ، هر که که بمردم رسد گزندى یارنجى ، خواند
 ما را ، « ثم اذا خولناه نعمة منا ، پس چون او را نیکوئى این جهانى بخشیم از نزدیک
 خود ، « قال انما او تيته على علم . گوید این مال و این نعمت مرا بزیر کی من
 دادند ، « بل هی فتنه » نه چنانست ؛ که آن آزمایش او را دادند ، « ولكن اکثرهم
 لا یعلمون ^(۴۹) » ، لکن بیشتر ایشان نمیدانند .

« قد قالها الذین من قبلهم » گفت همچنین ایشان که پیش ازیشان بودند ،
 « فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون ^(۵۰) » ، سود نداشت ایشانرا و بکار نیامد آنچه
 میکردند و میساختند .

« فاصابهم سیآت ما کسبوا » تا بایشان رسید بدهای آنچه میکردند ، « والذین
 ظلموا من هؤلاء ، وایشان که کافر شدند ازینان ، « سیصیبهم سیآت ما کسبوا »
 آری بایشان رسد بدهای آنچه میکنند ، « وما هم بمعجزین ^(۵۱) » ، وایشان پیش نشوند ^(۱)
 و بر ما در نگنزند .

« اولم یعلموا » نمیدانند ، « ان الله یسطر الزق لمن یشاء » که الله فراخ
 میکستراند روزی او را که خواهد ؟ « ان فی ذلك لآیات لقوم یؤمنون ^(۵۲) » ، دران
 نشانهای روشن است ایشانرا که [بروزی ده] بکروند .

النوبة الثانية

قوله : « والذی جاء بالصدق وصدق به » - قال ابن عباس : « والذی جاء بالصدق »
 یعنی رسول الله جاء بلااله الا الله « وصدق به » الرسول ایضاً بلغه الخلق . وقال السدی :
 « والذی جاء بالصدق » جبرئیل جاء بالقرآن « وصدق به » محمد آ (ص) تلقاه بالقبول . و
 قال ابوالعالیه والکلبی : « جاء بالصدق » رسول الله (ص) ، « وصدق به » ابوبکر .

وقیل : « صدق به » المؤمنون ، لقوله : « اولئك هم المتقون » و قال الحسن : هم المؤمنون صدقوا به فی الدنيا و جاؤا به فی الآخرة . وفي الخبر ان المؤمن یجىء یوم القيمة بالقرآن فیقول : هذا الذى اعطیتمونا صدقنا به و علمنا بما فيه . « اولئك هم المتقون » عذاب الله .

« لهم ما یشاءون عند ربهم » ای - لهم ما یتمنون فی الجنة عند ربهم اذا دخلوها ، « ذلك جزاء المحسنین » ای - ثواب الموحدين . یقال : اجمع العبارات عن نعم الجنة ان « لهم ما یشتهون » و اجمع العبارات لعذاب الآخرة قوله : « وحیل بینهم و بین ما یشتهون » .

« لیکفر الله عنهم » - اللام فی قوله : « لیکفر » متصل بالمحسنین ، یعنی : الذین احسنوا رجاء ان یکفر الله عنهم مساوی اعمالهم و یجزیهم به حاسنها . وقیل : متصل بالجزاء یعنی : جزاهم کی یکفر عنهم ، « اسوء الذی عملوا » ای - الکفر بالتوحید و المعاصی بطاعتهم ، « و یجزیهم اجرهم » ای - یعطیهم ثوابهم « باحسن الذی كانوا یعملون » ای - بسبب ایمانهم . وقیل : « اسوء الذی عملوا » قبل الايمان و احسن الذی عملوا فی الايمان .

قوله : « الیس الله بکاف عبده » - مفسران گفتند این آیت دوبار از آسمان فرو آمد ، یکبار در حق مصطفی صلوات الله علیه ؛ و یکبار در شأن خالد بن الولید ، و روا باشد نزول یک آیت دوبار از آسمان ؛ چنانکه سورة فاتحه بیک قول از بهر آن آنرا مثانی گویند که دوبار از آسمان فرو آمد یکبار به مکه و یکبار به مدینه ، همچنین « الیس الله بکاف عبده » ، هر چه مکاران عالم در هلاک کسی بکوشند ، کفار مکه در هلاک مصطفی (ص) بکار داشتند و مکرو دستان بروی ساختند چنانکه رب العزة فرمود : « واذ یمکربک الذین کفروا » ، اما آن مکر و دستان ایشان از پیش نرفت و بروی دست نیافتند که رب العزة این آیت فرستاده بود در حق وی : « الیس الله بکاف عبده » یعنی محمداً (ص) و نزول دوم در شأن خالد بن ولید آنست که قومی از مشرکان عرب درختی را بمعبودی گرفته بودند و دیوی در زیر بیخ آن درخت قرار کرده بود نام آن دیو عزری و رب العزة آنرا سبب ضلالت ایشان کرده ، مصطفی (ص) خالد بن ولید را فرمود درخت را از بیخ برآرد و آن دیو را بکشد ، مشرکان گرد آمدند و خالد را بترسانیدند که عزری ترا هلاک کند یا دیوانه کند ، خالد از مقالت ایشان مصطفی (ص) را خبر کرد و رب العزة

در حق وی این آیت فرستاد که « ایس الله بكاف عبده و يخو فونك بالذين من دونه » ،
 خالد باز گشت و آن درخت را از بینج بکند ، و مشرکان میگفتند : جنّمه یا عزّی حرّ فیه ،
 خالد ازان نیندیشید و درخت بکند وزیر آن درخت شخصی یافت عظیم سیاه کربیه المنظر
 و او را بکشت ، پس مصطفی (ص) گفت : تلك عزّی وان تعبدابدأ . حمزه و کسائی
 و ابو جعفر « بكاف عباده » خوانند بجمع والمراد به الانبياء عليهم السلام قصدهم قومهم
 بالسوء كما قال تعالى : « و همّت کلّ امة برسولهم لیاخذوه » فكفاهم الله شرّ من عاداهم .
 « ومن بضل الله فماله من هاد » ای - من اضلّه الله عن طريق الرشاد و سبيل الحق
 فلا يهديه غيره .

« و من يهدي الله فما له من مضل » ای - من يهديه الله لدينه لا يستطيع احد ان
 يضله او يخذله ، « ایس الله بعزیز » ای - منیع فی ملکه ، « ذی انتقام » من اعدائه .
 « ولئن سألتهم » ای - لو سألت یا محمد هؤلاء المشركين الذين يخو فونك بالهم
 فقلت لهم : « من خلق السموات والارض » ، ليقولن الله ، « فسألهم النبي عليه الصلوة والسلام
 عن ذلك فقالوا : الله خلقهما ، فقال الله لمحمد عليه الصلوة والسلام . « قل افرأيت ما
 تدعون من دون الله ان ارادني الله بضر » شدة و بلاء و ضيق معيشة . الضّر اذا قرن بالنفع
 فتح الضاد و اذا افرد ضمّ و هو اسم لكلّ مكروه ، « هل هنّ كاشفات ضرّه » ای - هل الاصنام
 دافعات شدّته عنّي ؟ « او ارادني برحمة » نعمة و بركة ؛ « هل هنّ ممسكات رحمته » - قرأ
 اهل البصرة : « كاشفات » « ممسكات » بالتثوين « ضرّه » و « رحمته » بنصب الرّاء و التّاء .
 و قرأ الآخرون بالتثوين على الاضافة . قال مقاتل : فسألهم النبي (ص) عن ذلك فسكتوا
 فقال الله لرسوله : « قل حسبى الله » ثقتی به و اعتمادی عليه « عليه يتوكل المتوكلون » ای -
 به يثق الواثقون ، ای - اذا قال الكفار انا نعبد الاصنام ليقربونا الى الله زلفى فقل لهم
 « حسبى الله » .

« قل يا قوم اعملوا على مكانتكم » ای - على ناحيتكم التي اخترتموها و تمكنت
 عندكم . قال اهل اللغة : المكانة - مصدر مكن فهو مكن ، ای - حصلت له مكانة و قدرة ،
 « انى عامل » - فى الكلام اضمار ، ای - اعملوا على مكانتكم انى عامل على مكاتى . و

قيل : اعملوا على شا كلتكم و عادتكم انى عاملٌ على شا كلتى و عادتى .
 « فسوف تعلمون من يأتيه عذابٌ يخزيه » - هذا تهديدٌ ووعدٌ ، اى - سوف
 تعلمون من يأتيه عذابٌ يهينه ويفضحه فى الدنيا ، « و يحلّ عليه عذابٌ مقيمٌ » . دائمٌ
 لا يفارقه فى الآخرة .

« انا انزلنا عليك الكتاب بالحق » ، يعنى القرآن « للناس » اى - لجميع الناس بالحق
 اى - بسبب الحق ليعمل به . وقيل : « بالحق » اى - بالخبر عن الحشر والحساب وجميع
 ما هو حقٌ وكائنٌ ممّا اخبر الله عزوجل عنه ، « فمن اهتدى » الحق و لزمه « فلنفسه »
 نفع ذلك « و من ضلّ » فارق الحق « فانما يضلّ عليها » اى - فضلالته على نفسه ، يعنى اثم
 ضلالته و وبال امره راجعٌ اليه ، « و ما انت عليهم بوكيل » اى - بمسلطٍ تحملهم على
 الايمان ، انما عليك البلاغ . در ابتدای سوره « انا انزلنا اليك الكتاب » كفت و درين
 موضع « انزلنا عليك الكتاب » كفت ، و فرق آنست كه در هر موضع كه « انزلنا عليك »
 كفت خطابى است با تخفيف ، و هرجا كه « انزلنا اليك » كفت خطابى است با تكليف ،
 نبينى كه در اول سوره مصطفى را با خلاص در عبادت مكلف كرد كفت : « فاعبد الله
 مخلصاً له الدين » ، و درين موضع ختم آيت بتخفيف كرد كفت : « و ما انت عليهم بوكيل »
 اى - لست بمسؤول عنهم ، فخفف عنه ذلك .

« الله يتوفى الانفس » - النفس - اسمٌ لحر كة الحى ، و لكل انسان نفسان : نفس
 حيوّة و نفس يقظة يحيى باحديهما ويستيقظ بالاخرى ، و التوفى على وجهين : توفى النوم
 كقوله : « وهو الذى يتوفىكم بالليل » ، و توفى الموت كقوله : « قل يتوفىكم ملك الموت »
 فالمتّ متوفىٌ تفارقه نفس الحيوّة عند الموت و انقضاء الاجل و النائم متوفىٌ تفارقه
 نفس اليقظة و التمييز عند النوم ، و معنى الآية : الله يتوفى الانفس مرتين مرّة حين موتها
 و مرّة حين نومها ، « فيمسك التى قضى عليها الموت » فلا يرّدّها الى الجسد « و يرسل
 الاخرى » يعنى و يرّدّها الاخرى التى لم يقض عليها الموت الى الجسد « الى اجل
 مسمى » اى - الى ان يأتى وقت موته . قرأ حمزة والكسائي : « قضى » بضم القاف
 و كسر الصاد على ما لم يسمّ فاعله الموت برفع التاء . و قرأ الباقون « قضى » بفتح القاف

والضاد على تسمية الفاعل لقوله : « الله يتوفى الانفس » الموت بنصب التاء و قال بعضهم في الانسان نفس وزوج بينهما مثل شعاع الشمس فالنفس التي بها العقل والتمييز والروح التي بها النفس والحركة فاذا نام العبد قبض الله نفسه ولم يقبض روحه . وعن علي (ع) « يخرج الروح عند النوم و يبقى شعاعه في الجسد فبذلك يرى الرؤيا فاذا انتبه من النوم عاد الروح الى الجسد باسرع من لحظة » . ويقال : ان ارواح الاحياء والاموات تلتقي في المنام فتعارف ما شاء الله و تأتي ماشاء الله من بلاد الارض و من السماء و من الغيب و اذا ارادت الرجوع الى اجسادها امسك الله ارواح الاموات عنده و ارسل ارواح الاحياء حتى ترجع الى اجسادها الى انقضاء مدة حيوتها . و عن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص) : « اذا اوى احدكم الى فراشه فلينفذ فراشه بداخلة ازاره فانه لا يدري ما خلفه عليه ثم يقول باسمك ربى وضعت جنبى و بك ارفعه ان امسكت روحى فارحمها وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين » .

« ان في ذلك لايات » لدلالات على قدرته حيث لم يغلط في امساك ما يمسك من الارواح و ارسال ما يرسل منها . وقال مقاتل : لعلامات ، « لقوم يتفكرون » في امر البعث ، اى - توفي نفس النائم و ارسالها بعد التوفى دليل على البعث .

« ام اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ » - « ام هاهنا هي المعادة لهمزة الاستفهام ، تقديره : اعبدوا الاوثان لانها خلقت الكائنات ام لانها تدفع المكروه ام لانها تشفع لهم . وقيل : « ام » بمعنى بل ، يعنى ان هؤلاء الكفار لا يؤمنون بما يخبرهم به بل يتخذون من دون الله شركاء يزعمون انهم شفعاؤهم عنده » قل اولو كانوا « يعنى قل يا محمد وان كانت آلهة « لا يملكون شيئا » من الشفاعة « ولا يعقلون » انكم تعبدونهم ، و جواب هذا محذوف ، تقديره : وان كانوا بهذه الصفة يتخذونهم : « قل لله الشفاعة جميعا » لا يشفع احد الا باذنه وقوله « جميعا » نصب على الحال . « له ملك السموات والارض ثم اليه ترجعون » يعنى اليه مرجعكم فاحذروا سخطه و اتقوا عقابه .

« و اذا ذكر الله وحده اشماؤت » نفرت . قال ابن عباس : « اشماؤت » اى - انقبضت عن التوحيد . و قال قتادة : استكبرت ، واصل الاشمئزاز النفور و الاستكبار .

« واذا ذكر الذين من دونه ، يعنى الاصنام » اذاهم يستبشرون « يفرحون قال مجاهد
و مقاتل : و ذلك حين قرأ النبى (ص) سورة النجم فالقى الشيطان فى امنيته تلك الغرائق
العلی ففرح به الكفار .

« قل اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما
كانوا فيه يختلفون » - روى عن ابى سلمة قال : سألت عائشة بما كان رسول الله (ص) يفتح
الصلوة من الليل قالت كان يقول : اللهم رب جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل فاطر السموات
والارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اهدنى لما اختلف
فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراطٍ مستقيم .

« ولوان » للذين ظلموا - فى الارض جميعاً و مثله معه لا افتدوا به من سوء
العذاب « اى - من شدة العذاب « يوم القيمة » لو كان يخلصهم ذلك . وقيل : لا يقبل منهم
ذلك ، « وبدالهم » ظهر لهم « من الله مالم يكونوا يحتسبون » فى الدنيا انه نازل بهم فى الآخرة
اى - ظنوا ان لهم ثواباً على حسناتهم فلم تنفعهم حسناتهم مع الشرك بالله . وقيل : لانهم
كانوا ينكرون البعث ، والاحتساب - الاعتداد بالشئ من جهة دخوله فيما يحسبه . وقيل :
انهم كانوا يتقربون الى الله بعبادة الاصنام فلما عوقبوا عليها ببدالهم من الله مالم يحتسبوا .
روى ان محمد بن المنكدر جزع عند الموت فقيل له فى ذلك فقال : اخشى ان يبدولى
مالم احتسب « وبدالهم سيئات ما كسبوا » اى - مساوى اعمالهم من الشرك و ظلم اولياء
الله ، « و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤن » احاط بهم جزاء استهزائهم .

« فاذامس » الانسان ضرراً دعا « - قيل : هذه الآية نزلت فى ابى جهل . وقيل :
فى ابى حذيفة بن المغيرة وقيل عامٌ فى جميع الكفار ، والمعنى من عادة هؤلاء
الكفار انه اذا مسهم ضررٌ بؤسٌ و شدةٌ و مرضٌ اخلصوا الدعاء لايرون لكشفه غيرنا .
روى ان النبى (ص) قال للمحصين الخزاعى قبل ان اسلم : كم تعبد اليوم الها ؟ قال سبعة
واحدة فى السماء و ستة فى الارض ، فقال : انهم تعدّه ليوم رغبتك و رهبتك ، فقال :
الذى فى السماء

« ثم اذا خولناه » اى - اعطيناه « نعمة منا » اى - صحة و رخاء فى العيش ، « قال

انما اوتيته على علم، ای - على علم من الله بانى له اهل . قال مقاتل : ای - على خير علمه الله عندي و ذکر الکنایة لان المراد بالنعمة الانعام ، « بل هي فتنة » یعنی تلك النعمة فتنة استدراج من الله تعالى و امتحان و بلیة . و قيل : بل كلمته التي قالها فتنة ، « ولكن اكثرهم لا يعلمون » انه استدراج و امتحان .

« قد قالها الذين من قبلهم » - قال مقاتل : یعنی قارون فانه قال انما اوتيته على علم عندي ، « فما اغنى عنهم ما كانوا يكسبون » یعنی فلم ينفعهم ما كانوا يكسبون من الكفر حين اتتهم العذاب .

« فاصابهم سيئات ما كسبوا » ای - جزاؤها یعنی العذاب ، ثم اوعده كفار مكة فقال : « والذين ظلموا من هولا سيصيبهم سيئات ما كسبوا و ما هم بمعجزين » ای - بفأنتين لان مرجعهم الى الله عزوجل .

« اولم يعلموا ان الله يبسط الرزق » - هذا جواب لقول من قال : « انما اوتيته على علم » ای - ليس كما يظنه اولم يعلموا انه ليس احد يقدر على بسط الرزق و تقديره الا الله يوسع الرزق « لمن يشاء و يقدر » ای - يقدر على يشاء ، « ان في ذلك لآيات لقوم يؤمنون » ای - في ضيق حال اللبيب و سعة حال الابله دليل على الرزاق ، و تقديره : يرد بهذه الآية على من يرى الغنا من الكيس و الفقر من العجز ، قال الشاعر :

ولا كل ما يحوى الفتى من تلاده لحزم و لامافاته لتوان

النوبة الثالثة

قوله : « والذي جاء بالصدق و صدق به . . . » - بدانکه معنی صدق راستی است و راستی در چهار چیز است در قول و در وعد و در عزم و در عمل ، راستی در قول آنست که حق جل جلاله گفت مصطفی را صلوات و سلامه علیه : « والذي جاء بالصدق » . راستی در وعد آنست که اسمعیل پیغامبر را گفت علیه السلام : « انه كان صادق الوعد » . راستی در عزم آنست که اصحاب رسول را گفت : « رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه » . راستی در عمل آنست که مؤمنان را گفت : « اولئك الذين صدقوا » . کسی که این خصلتها جمله دروی

مجمع شود اورا صدیق گویند ، ابراهیم خلیل صلوات الله وسلامه علیه برین مقام بود که رب العزة در حق وی فرمود : « انه كان صديقاً نبياً » . مصطفی (ص) را پرسیدند که کمال دین چیست ؟ گفت : گفتار بحق و کردار بصدق . پیری را گفتند : صدق چیست ؟ گفت : آنچه کوئی کنی و آنچه نمائی داری و آنجا که آواز دهی باشی . صدق در قول آنست که بنده چون با حق در مناجات شود صدق از خود طلب کند ، چون گوید : « وجهی للذی فطر السموات والارض » میگوید : روی آوردم در خداوند آسمان و زمین ، اگر درین حال روی وی با دنیا بود پس دروغ بود . چون گوید : « ایتاک نعبد » - من بنده توام ترا پرستم و آنکه در بند دنیا و در بند شهوت بود دروغ گفته باشد ، زیرا که مرد بنده آنست که در بند آنست ، از اینجا گفت مصطفی علیه الصلوة والسلام : « نفس عبداللهم نفس عبدالدينار » اورا بنده زروسیم خواند چون در بند زروسیم بود . بنده باید که از دنیا و شهوات آزاد شود و از خویشتن نیز آزاد شود تا بندگی حق مرورا درست گردد . یوزید بسطامی گفت : اوقفنی الحق سبحانه بین یدیه الف موقف فی کل موقف . عرض علی المملکة ، فقلت : لا اریدها ، فقال لی فی آخر الموقف : یا با یزید ما ترید ؟ قلت : اریدان لا ارید ، قال انت عبدی حقاً - گفت در عالم حقایق از روی الهام حق جل جلاله مرا ترقی داد و در هزار موقف بداشت در هر موقعی مملکت کونین بر من عرض داد ، بتوفیق الهی خود را از بند همه آزاد دیدم ، گفتم ازین ذخایر و در الغیب که در پیش ما ریختی هیچ نخواهم ، آنکه در آخر موقف گفت : پس چه خواهی ؟ گفتم : آن خواهم که نخواهم من که باشم که مرا خواست بود من که باشم که مرا من بود ، نفس بت است و دل غول علم خصم اشارت شرک عبارت علّت پس چه ماند یکی و بس باقی هوس . اما صدق در وفای عزم آنست که مرد در دین با صلابت بود و در امر با غیرت و در وقت بالاستقامت ، چنانکه صحابه رسول بودند که بعزم خویش وفا کردند و در قتال دشمن تن سبیل و جان فدا کردند ثار العزة ایشانرا دران وفای عزم و تحقیق عهد بستود که « رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه » ، و آن مرد منافق که با خدا عهد کرد و در دل عزم داشت که اگر مرامال دهد بذل کنم و راه تقوی را ازان مرکب سازم پس عزم خویش را نقض کرد

و بوفای عهد باز نیامد تا رب العزة در حق وی میگوید: « ومنهم من عاهد الله لئن آتیناهم فضله لنصدّقنّ ولنكوننّ من الصّالحین » تا آنجا که گفت: « بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون » اورا دروغ زن گفت و کاذب نام کرد بآن خلف و نقض عهد که از وی برفت. اما صدق صادقان در سلوک راه دین و اعمال ایشان آنست که در هر مقامی از مقامات راه دین چون توبه و صبر و زهد و خوف و رجا و غیر آن، حقیقت آن از خویشتن طلب کنند و بظواهر و اوائل آن قناعت نکنند، نه بینی که رب العزة در صفت مؤمنان فرمود: « انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثمّ لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصّادقون ». جای دیگر فرمود: « لیس البرّان تولّوا و جوهکم » و بآخر آیت گفت: « اولئک الذین صدقوا »، تا شرایط حقایق ایمان در ایشان مجتمع نشد ایشانرا صادق نخواند، و اگر مثالی خواهی کسی، که از چیزی ترسد نشان صدق وی آن بود که بتن میلرزد و بروی زرد بود و از طعام و شراب بازماند چنانکه داود پیغامبر صلوات الله و سلامه علیه بآن زلّت صغیره که ویرا افتاد چهل روز بسان ساجدان سر بر زمین نهاد و میگریست تا آنکه که از اشک چشم وی گیاه از زمین بر آمد ندا آمد که ای داود چرا میگری، اگر کرسنه یی تا ترا طعام دهم و رتشنه یی تا آب دهم و برهنه یی تا بپوشم، داود از سر سوختگی بنعت زاری ناله یی کرد که از ان نفس وی چوب بسوخت، آنکه گفت: بار خدا یا بر گریستن من رحمت کن و گناه من بر کف دست من نقش کن تا هرگز فراموش نکنم رب العالمین صدق وی در معاملت وی بشناخت توبه وی بپذیرفت و دعای وی اجابت کرد. و هم در اخبار داود است که چون بر گناه خود خواست که نوحه کند نخست هفت روز هیچیز نخورد و کرد زنان نگشت پس روی بصحرا نهاد و سلیمان را گفت تا ندا کند در انجمن بنی اسرائیل که هر که میخواهد که نوحه داود بشنود تا حاضر آید، خلق بسیار جمع شدند و مرغان هوا و وحوش صحرا همچنین و داود ابتدا بتسبیح و ثنای الله کرد و آنکه صفت بهشت و دوزخ در آن پیوست و بآخر نوحه کرد بر گناه خویش و سخن در خوف گفت تا خلق بسیار در سماع آن بیجان گشتند تا آن حد که سلیمان بر سروی ایستاده بود، گفت: ای پدر بس کن که جمع بسیار هلاک شدند. آورده اند که

روزی چهل هزار حاضر بودند و از ایشان سی هزار هلاک شدند ، اینست نشان صدق در ابواب معاملات . و در خبر است از **مصطفی علیه الصلوة والسلام** که هرگز جبرئیل از آسمان فرو نیامد بر من که نه من او را ترسان و لرزان دیدم از بیم حق جل جلاله ' و **علی بن الحسین** را رضوان الله علیهما دیدند که طهارت کرد و بر در مسجد بیستاد روی زرد کشته و لرزه بر اندام وی افتاده ، او را گفتند : این چه حال است ؟ گفت : نمیدانید که پیش که خواهم رفت و بحضرت که خواهم ایستاد ؟ **داود طائی** عالم وقت بود و در فقه فرید عصر بود و در مقام صدق چنان بود که آن شب که از دنیا بیرون شد ؛ از بطنان آسمان ندا آمد که : یا اهل الارض ان داود الطائی قدم علی ربه و هو غنه راض . با این منزلت و منقبت در صدق عمل چنان بود که **بو بکر عیاش** حکایت کند که در حجره وی شدم او را دیدم نشسته ، پاره یی نان خشک در دست داشت و میگریست ، گفتم : مالک یا داود ؟ فقال : هذه الکسرة ان آکلها و لا ادري امن حلال هی ام حرام . حقا که هر که عزت دین بشناخت هرگز هوای بشریت از او بر نخورد ، اگر یک نفس از صدق صدیقان سرازیر صفات خود بیرون کند و بما فرو نگردد جز بی قدری نعت ماهیچیز نبیند .

قوله : « الیس الله بکاف عبده » هداه حتی عرفه و فقه حتی عبده لقنه حتی سألہ نور قلبه حتی احبہ . بنواخت تا بشناخت ، توفیق داد تا عبادت کرد ، تلقین کرد تا بخواست ، دل را معدن نور کرد تا دوست داشت ، هر که کار خود بکلّیت بحق جل جلاله باز گذاشت وی ثمره از حیوة طیّبه برداشت و حق را وکیل و کار ساز خود یافت . من تبرّامن اختیاره و احتمیاله و صدق رجوعه الی الله فی احواله و لا یستعین بغير الله من اشکاله و امثاله آواه الی کنف اقباله و کفاه جمیع اشغاله و هیّاله محلا فی ظلال افضاله بکمال جماله .

هر که از حول و قوه خود بیزار گشت و در احتیال و اختیار بر خود بیست و بصدق افتقار خود را بر درگاه قدرت بیفکند از علایق بریده و دست از خلائق شسته ، جلال احدیت بنعت رأفت و رحمت او را در پرده عنایت و کنف حمایت خود بدارد و مهمّات وی کفایت کند . « من اصبح و همومه همّ واحد کفاه الله هموم الدنيا و الآخرة » . **عبدالواحد زید** را گفتند : هیچ کس را دانی که در مراقبت خالق چنان مستغرق بود که او را پروای

خلق نباشد ؟ گفت : یکی را دادم که همین ساعت در آید ، عتبة الغلام در آمد ، عبد الواحد گفت : ای عتبه در راه کرا دیدی ؟ گفت هیچ کس را و راه وی بازار بود انجمن خلق .

۵ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « قل يا عبادي ، بگو [یا محمد که الله میگوید :] ای رهیگان من ، الذين اسرفوا على انفسهم ، ایشان که گزاف کردند درستم بر خویشتن . « لا تقنطوا من رحمة الله » ، نومید مباشید از بخشایش الله ، « ان الله يغفر الذنوب جميعا » ، که اوست آن خداوند آمرزگار بخشاینده مهربان که گناهان همه بیامرزد ، « انه هو الغفور الرحيم » ^(۵۴) ، که اوست آمرزگار مهربان .

« و انبئوا الي ربكم » ، باز گردید با خداوند خویش ، « و اسلموا له » ، و گردن نهید اورا ، « من قبل ان ياتيكم العذاب » ، پیش از آنکه عذاب آید بشما ، « ثم لا تنصرون » ^(۵۴) ، و آنکه یاری نرسد شما را از کس .

« و اتبعوا » ، و پی برید و پذیرید ، « احسن ما انزل اليكم من ربكم » ، نیکوتر آنچه فرو فرستادند بشما از خداوند شما ، « من قبل ان ياتيكم العذاب بغتة » ، پیش از آنکه عذاب آید بشما ناگاهی ، « و انتم لا تشعرون » ^(۵۵) ، و شما ندانید .

« ان تقول نفس » ، پیش از آنکه هر تنی گوید : « يا حسرتي على ما فرطت في جنب الله » ، ای نفریفا بران سستی که کردم در کار خدا و در فرمانبرداری او ، « و ان كنت لمن الساخرين » ^(۵۶) ، و نبودم مگر از افسوس گران و از سست فرا دارندگان .

« او تقول لو ان الله هداني » ، یا پیش از آنکه هر تنی گوید اگر الله مرا راه نمودی ، « لكنت من المتقين » ^(۵۷) ، من از پرهیز کاران بودمی ^(۱) .

« او تقول حين ترى العذاب » ، یا پیش از آنکه هر تنی گوید آنکه که عذاب بیند ، « لو ان لي كرامة » ، ای کاشك مرا باز کشتی بودی ازین جهان ، « فاكون من »

المحسنین^(۵۸)، تا من از نیکو کاران بودم.

« بلی، باز کشت نیست، «قد جاءك آیاتی»، آمد بتو پیغامهای من،
«فكذبت بها»، دروغ زن گرفتی بآن، «وامتکبرت»، و گردن کشیدی، «و كنت
من الكافرين^(۵۹)»، و از ناگرویدگان بودی.

«و يوم القيمة ترى الذين كذبوا على الله»، و روز رستاخیز ایشانرا بینی که
دروغ گفتند بر الله، «وجوههم مسودة»، رویهای ایشان سیاه گشته، «اليس في جهنم
مثوى للمتكبرين^(۶۰)»، در دوزخ بنگامی بسزا و بسنده نیست گردن کشان ناگرویده را؟
«وينجي الله الذين اتقوا»، پرهیزانند الله ایشان را که به پرهیزند از انباز گفتن او
را «بمفازاتهم» بآن کردارهایی که رستگاری و پیروزیهای ایشان بآن بود،
«لا يمسهم سوء» بد بایشان نرسد، «ولا هم يحزنون^(۶۱)»، و ایشان هرگز
اندوه مکن نباشند.

«الله خالق كل شيء» الله آفرید کار همه چیز است، «وهو على كل شيء
وکیل^(۶۲)»، و او بر همه چیز خداوند است و کارساز و کار از پیش برنده.

«له مقاليد السموات و الارض» او راست کلیدهای آسمانها و زمینها.
«والذين كفروا بآيات الله» و ایشان که بنگرویدند بسخنان الله «اولئك هم
الخاسرون^(۶۳)»، ایشانند زیانکاران.

«قل اغفیر الله» بگو [ای محمد] باش چیزی جز الله، «تأمروني اعبد»
میفرمائید مرا تا پرستم، «ایها الجاهلون^(۶۴)» ای نادانان؟

«و لقد اوحى اليك و الى الذين من قبلك» و پیغام داده اند بتو و پیغامبران
پیش از تو، «لئن اشرکت لیحبطن عملك» که اگر انباز گیری بسا الله
تساه شود و نیست کردار تو، «و لتكونن من الخاسرين^(۶۵)»، و از زیانکاران باشی
«بل الله فاعبد» انباز نه، الله را پرست، «و کن من الشاکرین^(۶۶)»، از سپاس
داران باش از گرویدگان بر است داران.

«وما قدروا الله حق قدره» بندانستند چندی و چونی الله، «والارض

« جميعاً قبضته يوم القيمة » و زمینها همه بدست گرفته او روز رستاخیز ، « و السموات مطوَّياتٌ بیمنه » و آسمانها در نوشته در راست دست او ، « سبحانه و تعالی عما یشرکون ^(۶۷) » پاکی او را و برتری ازان انبازان که با او میگیرند .

« و نفع فی الصور » و دردمند در صور ، « فصعق من فی السموات و من فی الارض » مرده بیفتد ازان آواز هر که در آسمان و زمین کس است ، « الا من شاء الله » مگر او که خدا خواهد ، « ثم نفع فیہ اخری » پس آنکه دردمند در صور دمیدنی دیگر ، « فاذا هم قیامٌ ینظرون ^(۶۸) » آنکه ایشان بر پای خاسته باشند همگان ایستاده مینگرند .

« و اشرق الارض بنور ربها » و روشن شود زمین بروشنائی خداوند او ، « و وضع الكتاب » و شمار و نسخت کردارها بنهند ، « و حیء بالنبین و الشهداء » و آرند پیغامبران و گواهان را ، « و قضی بینهم بالحق » و داوری بر گزارند میان ایشان بر راستی و داد ، « و هم لا یظلمون ^(۶۹) » و از هیچ کس چیزی نگاهند .

« و وفیت کل نفس ماعملت » و تمام بسپارند بهر تنی پاداش آنچه کرد ، « و هو اعلم بما یفعلون ^(۷۰) » و الله دانای است بآنچه میکردند .

« و سیق الذین کفروا الی جهنم زمرأ » و رانند ایشانرا که نگرویدند بدوزخ گروه گروه ، « حتی اذا جاؤھا » تا آنکه که آیند بآتش ، « فتحت ابوابھا » باز کشایند درهای آن بر ایشان ، « و قال لهم خزنتھا » و عذاب سازان دوزخ ایشانرا گویند « الم یأتکم رسل منکم » نیامد بشما فرستادگان همچون شما ؟ « یتلون علیکم آیات ربکم » که میخواندند بر شما سخن خداوند شما ، « و ینذرونکم لآء یومکم هذا » و میترسانیدند شما را از دیدن این روز شما ؟ « قالوا بلی » گویند آری آمد ، « و لکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین ^(۷۱) » لکن واجب گشت و درست بر ناگرویدگان سخن الله در ازل که اهل عذاب اند .

« قیل ادخلوا ابواب جهنم » گویند در روید از درهای دوزخ ، « خالدین فیها » ایشان جاودان دران ، « فبئس مثوی المتکبرین ^(۷۲) » بد جای و بنگاه گردنکشان

را از حق .

« وسيق الذين اتقوا ربهم » وراوند ایشانرا که پرهیزیدند از انباز گفتن بالله،
 « الى الجنة » سوی بهشت ، « زمزآ » گروه گروه ، « حتی اذا جاؤها » تا آنکه
 که آیند ببهشت ، « وفتحت ابوابها » و درهای آن باز گشایند بر رویهای ایشان ،
 « وقال لهم خزنتها » وایشانرا گویند بهشت سازان : « سلامٌ علیکم » دود بر شما
 « طبتم » خوش زندگانی گشتید و پاک ، « فادخلوها خالدين ^(۷۴) » در روید درین -
 سرای جاودان .

« وقالوا الحمد لله » وگویند ستایش نیکوالله را ، « الذي صدقنا وعده » او
 که راست گفت در وعده خویش باما ، « واورثنا الارض » و باز گرفته از دشمنان زمین
 بهشت بما داد ، « نبوء من الجنة حيث نشاء » جای میگیریم از بهشت هر جائی که
 خواهیم ، « فنعم اجر العالمين ^(۷۵) » نیکامزد کارگران .
 « وترى الملكة » وبینی فرشتگان را ، « حافين من حول العرش » حلقه گرفته
 گرد عرش ، « يصبحون بحمد ربهم » میستایند بستایش نیکو خداوند خویش را ،
 « وقضى بينهم بالحق » وکاربر گزارد میان آفریدگان براستی و داد ، « وقيل الحمد
 لله رب العالمين ^(۷۶) » والله گوید ستایش نیکوالله را خداوند جهانیان .

النوبة الثانية

قوله : « قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم » - ابن عباس گفت : این آیت تا آخر
 سه آیت در شأن وحشی فرو آمد که رسول خدا (ص) بعد از اسلام وحشی در وی نمی
 نگرست که وی حمزه را کشته بود و بروی مثلث کرده و آن در دل رسول (ص) تأثیر
 کرده بود چنانکه طاقت دیدار وی نمیداشت . وحشی پنداشت که چون رسول بوی نمی نکرد
 اسلام وی پذیرفته نیست ، رب العالمین این آیت فرستاد تا رسول بوی نگرست و آن وحشت
 از پیش برداشت . ابن عمر گفت : این آیات در شأن عیاش بن ابی ربيعة فرو آمد و در
 شأن ولید بن الولید و جماعتی دیگر که در مکه مسلمان شدند اما هجرت نکردند و

مشرکان ایشانرا معذب میداشتند تا ایشانرا از اسلام برگردانیدند، صحابه رسول گفتند
 الله تعالى از ایشان نه فرض پذیرد نه نافله هرگز که از بیم عقوبت مشرکان بترك
 دین خویش بگفتند، رب العالمین در حق ایشان این آیات فرستاد، عمر خطاب این
 آیت بنوشت و بابشان فرستاد، ایشان بدین اسلام باز آمدند و هجرت کردند.
 عبدالله عمر گفت: ما که صحابه رسول بودیم باول چنان میدانستیم و میگفتیم که
 حسنات ما جمله مقبول است که در آن شك نیست، پس چون این آیت فرو آمد که:
 «اطيعوا الله واطيعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالكم» گفتیم که آن چه باشد که اعمال ما باطل
 کند، بجای آوردیم که آن کبائر است و فواحش؛ پس از آن هر که از وی کبیره بی آمد یا
 فاحشه بی گفتیم که کاروی تباه گشت و سر انجام وی بد شد؛ تا آنروز که این آیت فرو آمد:
 «قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم»، نیز آن سخن نگفتیم، بلی بر گناهکار ترسیدیم
 و امید بر رحمت داشتیم. باین قول اسراف؛ از تکاب کبائر است. عبدالله مسعود گفت:
 روزی در مسجد شدم؛ دانشمندی سخن میگفت از روی وعید، همه ذکر آتش میکرد و صفت
 اغلال و انکال، ابن مسعود گفت او را گفتم: ای دانشمند این چه چیز است که بندگانرا
 از رحمت الله نومید میکنی؛ نمی خوانی آنچه رب العزة فرمود: «يا عبادي الذين اسرفوا
 على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله»؟ خبر درست است که رسول خدا علیه الصلوة والسلام
 این آیت بر خواند گفت: «ان الله يفر الذنوب جميعاً و لا يبالى» و بروایتی دیگر مصطفی
 علیه الصلوة والسلام فرمود.

ان تغفر اللهم فاعفر جمعا وای عبدك لا الّا (۱)

چون آمرزی خداوند همه بیامرز و آن کدام بنده است که او گناه نکرد. و
 فی الخبر الصحيح عن ابی سعید الخدری عن النبی (ص) قال: «كان فی بنی اسرائیل
 رجلٌ قتل تسعة و تسعين انساناً ثم خرج یسأل فذلّ علی راهبٍ فأتاه فقال: انی قتلْتُ تسعاً

۱ - درمغنی اللیبیب ابن هشام چنین آمده:

وقال ابو خراش الهذلی و هو یطوف بالبيت:

ان تغفر اللهم تغفر جمعا وای عبدك لا الّا

و در کتاب «دیوان الهذلیین» این بیت نیامده.

وتسعين نفساً وهل بي من توبة؟ قال : لا ، فقتله ، فكمّل به مائة ، ثم سأل عن اهل الارض فدلّ على رجل عالم فقال له : قتلّت مائة نفس فهل لى من توبة؟ قال : نعم ومن يحول بينك وبين التوبة انطلق الى ارض كذا و كذا فان بها ناساً يعبدون الله فاعبد الله معهم ولا ترجع الى ارضك فانها ارض سوء ، فانطلق حتى اذا اتى نصف الطريق اتاه الموت ، فاختمت فيه ملائكة الرحمة وملائكة العذاب فاتاهم ملكٌ فى صورة آدمى فجعلوه بينهم فقالوا : فیسوا بين الارضين فالى ايتهما ادنى فهلها ، فمأسوا فوجدوه ادنى الى الارض التى اراد فقبضته ملائكة الرحمة .

وعن ابى هريرة ان رسول الله (ص) قال : « قال رجل لم يعمل خيراً قط لاهله اذامات فحرّقوه ثم اذروا نصفه فى البرّ و نصفه فى البحر ، فوالله لئن قدر الله عليه ليعذبّنه عذاباً لا يعذبّه احداً من العالمين ، قال : فلمّا مات فعلوا به ما امرهم ، فامر الله البحر فجمع ما فيه وامر البرّ فجمع ما فيه ثم قال له : لم فعلت هذا ؟ قال : من خشيتك يارب و انت اعلم ، فغفر له . وقال النبى (ص) : « ما احبّ ان لى الدنيا و ما فيها بهذه الآية » . ويقال : هذه الآية تعمّ كلّ ذنب لا يبلغ الشرك ثم قيّد المَغْفرة بقوله : « وانيبوا الى ربكم » ، فامر بالتوبة . قيل : هذه الآية متّصلة بما قبلها . وقيل : الكلام قد تمّ على الآية الاولى ثم خاطب الكفار بهذه الآية فقال : « انيبوا الى ربكم و اسلموا له » فتكون الانابة هى الرجوع من الشرك الى الاسلام . وقيل : « اسلموا له » اى - اخلصوا له التوحيد . « من قبل ان يأتىكم العذاب » اى - من قبل ان تموتوا فتستوجبوا العذاب « ثم لاتنصرون » اى - لاتمنعون من العذاب .

« واتبعوا احسن ما انزل اليكم من ربكم » يعنى القرآن و القرآن كلّهُ حسنٌ . قال الحسن : ان الذى انزل فى القرآن على ثلاثة اوجه : ذكر القبيح لتجتنبه و ذكر الاحسن لتختاروه و ذكر ما دون الاحسن لئلا ترغب فيه ، « من قبل ان يأتىكم العذاب بغتةً » فجاءةً « وانتم لاتشعرون » حين يفجاءكم . وقيل : من قبل ان يأتىكم العذاب الموت فتقعوا فى العذاب . « ان تقول نفس يا حسرتى » او تقول هذه الكلمات الثلاث مردودة على قوله : « من قبل » ، كانه يقول عز وجل : من قبل ان تقول نفس « يا حسرتى » ؛ من قبل ان تقول نفس « لو ان الله هدانى » من قبل ان تقول نفس « لو ان لى كرة » ، وان شئت جعلته ممّا حذف منه « لا » فيكون التأويل فى الكلمات الثلاث : ان لاتقول نفسٌ ، كقوله عز وجل : « يبين الله لكم ان تضلّوا » يعنى ان لاتضلّوا

و كقوله : « ان تميد بكم ، يعنى ان لا تميد بكم ، و كقوله : « ان تزولا ، يعنى ان لا تزولا . بر حذف لا معنى آنستكه : مبادا كه هر كس گويا فردا از شما كه « يا حسرتى ، مبادا كه هر كس گويا از شما فردا » لو ان الله هدانى ، مبادا كه هر كس گويا از شما فردا كه « لو ان لى كرتة . وفي الخبر ما من احد من اهل النار يدخل النار حتى يرى مقعده من الجنة فيقول : لو ان الله هدانى لكنت من المتقين فتكون عليه حسرة . تقول العرب : يا حسرة يا لهفأ ، يا حسرتى يا لهفى ، يا حسرتاى يا لهفأ . تقول هذه الكلمة فى نداء الاستغاثة والحسرة ان تأسف النفس اسفاً تبقى منه حسيراً ، اى - منقطعاً وقيل : « يا حسرتى » يعنى يا ايته الحسرة هذا اوانك ، « على ما قرطت فى جنب الله » اى - قصرت فى طاعة الله واقامة حقه . و قيل : على ما ضيعت فى ذات الله . قال مجاهد : « فى جنب الله » اى - فى امر الله كقول الشاعر :

اما تتقين الله فى جنب عاشق
له كبدٌ حرّى عليك تقطع

وقيل : معناه : قصرت فى الجانب الذى يؤدى الى رضا الله ، والعرب تسمى الجانب جنباً . اين كلمه بر زبان عرب بسيار رود وچنانست كه مردمان گویند : در جنب فلان توانگر شدم ، از پهلوى فلان مال بدست آوردم . « و ان كنت لمن الساخرين » اى - المستهزئين بدین الله و كتابه و رسوله و المؤمنين قال قتادة : لم يكفهم ماضيهم من طاعة الله حتى سخروا باهل طاعته .

« او تقول لو ان الله هدانى لكنت من المتقين » اى - مرة تقول هذا و مرة تقول ذلك . وقيل : ان قوماً يقولون هذا وقوماً يقولون ذلك .

« او تقول حين ترى العذاب عياناً : « لو ان لى كرتة » رجعة الى الدنيا ، فاكون من المحسنين » اى - الموحدين .

ثم يقال لهذا القائل : « بلى قد جاءك آياتى » يعنى القرآن « فكذبت بها » وقلت انها ليست من الله ، « واستكبرت » اى - تكبرت عن الايمان بها ، « و كنت من الكافرين . يروى ان النبى (ص) قرأ « قد جاءك آياتى فكذبت واستكبرت و كنت » بالتأنيث فيكون خطاباً للنفس و من فتح التآت ردها الى معنى النفس وهو الانسان .

« ويوم القيمة ترى الذين كذبوا على الله » بان له ولداً وصاحبةً وشريكاً ، وجوهم مسودةٌ . - من قوله : « يوم تبيض وجوهٌ وتسود وجوهٌ » . وقيل : « وجوهم مسودةٌ » ، مما ينالهم من نفخ النار . « ليس في جهنم مثوى » اى - مقاماً و منزلاً « للمتكبرين » عن الايمان ؟ يعنى : ليس حقاً ان نجعل جهنم مكاناً لهم ؟

« و ينجى الله الذين اتقوا بمفازتهم » - قرأ حمزة و الكسائي و ابو بكر : « بمفازاتهم » بالالف على الجمع ، اى - بالطرق التى تؤدىهم الى الفوز والنجاة وهى اكتساب الطاعات و اجتناب المعاصى . و قرأ الآخرون : « بمفازتهم » على الواحد وهى بمعنى الفوز ، اى - تنجيهم بفوزهم من النار باعمالهم الحسنة و قيل : هى شهادة ان لا اله الا الله . « لا يمسهم سوء ولا هم يحزنون » اى - لا يمس ابدانهم اذى ولا قلوبهم حزن .

« الله خالق كل شئ » و كل شئ بائن منه ، « وهو على كل شئ وكيل » اى - كلها مو كولة اليه فهو القائم بحفظها .

« له مقاليد السموات والارض » - المقاليد - المفاتيح ، واحدها مقلاد ، اى - له مفاتيح خزائن السموات والارض يفتح الرزق على من يشاء و يغلقه على من يشاء . قال اهل اللغة : المقلاد - المفتاح ، والمقلاد - القفل ، قلد بابه ، اى - اغلقه و قلد اذ افتحه . وقيل : مقاليد السموات الامطار و مقاليد الارض النبات ، و معنى الآية : لا ينزل من السماء ملك ولا فطرة ولا ينبت من الارض نبات الا باذنه . روى عن عثمان بن عفان ان رسول الله (ص) سئل عن تفسير هذه الآية ، فقال : « تفسير المقاليد لا اله الا الله والله اكبر و سبحان الله وبحمده استغفر الله لاحول ولا قوة الا بالله الاول والآخر والظاهر والباطن يحيى ويميت بيده الخير و هو على كل شئ قدير » . و فى الخبر ان رسول الله (ص) قال : « اتيت بمفاتيح خزائن الارض فعرضت على فقلت : لا ، بل اجوع يوماً واشبع يوماً » . « والذين كفروا بآيات الله » اى - جحدوا قدرته على ذلك ، « اولئك هم الخاسرون » فى الآخرة .

« قل افغير الله » قال مقاتل : ان قريشا : دعت الى دين آبائه فنزلت هذه الآية « قل » لهم يا محمد بعد هذا البيان : « افغير الله تأمرونى اعبد ايها الجاهلون » ؟ قرأ ابن عامر « تأمرونى » بنونين خفيفتين . وقرأ نافع : « تأمرونى » بنون واحدة خفيفة على الحذف

و قرأ الآخرون : « تأمر وني » بنون واحدة مشددة على الادغام .

« ولقد اوحى اليك والى الذين من قبلك » يعنى : و اوحى الى الذين من قبلك بمثل ذلك
« لئن اشركت ليحبطن عملك » الذى عملته قبل الشرك . فهذا خطابٌ مع الرسول ، والمراد
به غيره . و قيل : هذا ادبٌ من الله لنبيه و تهديدٌ لغيره لان الله عز وجل عصمه من الشرك .
هو لتكونن من الخاسرين .

« بل الله فاعبد » اى - وخذ واخلص له العبادة ، « وكن من الشاكرين » لله فيما انعم
به عليك من الهداية والنبوة .

« و ما قدروا الله حق قدره » اى - ما عرفوه حق معرفته و ما عظموه حق عظمتهم حيث
اشرکوا به غيره ، ثم اخبر عن عظمتهم فقال : « والارض جميعاً قبضته يوم القيمة » - القبضة -
مصدرٌ اقيم مقام المفعول ، اى - الارض مقبوضة فى قبضته يوم القيمة . « والسموات مطوياتٌ
بيمينه » - من الطي وهو الادراج ، بيانه قوله : « يوم تطوى السماء كطى السجل للكتب » .
« سبحانه » اى - تنزيهاً له و تعظيماً من ان يكون له نظيرٌ فى ذاته و صفاته ، « و تعالى
عما يشركون » اى - وهو متعال عما يصفه المشركون . روى عبد الله بن مسعود و عبد الله بن
عباس رضى الله عنهما ان حبراً من اليهود اتى رسول الله (ص) فقال : يا محمد اشعرت ان الله
يضع يوم القيمة السموات على اصبع والارضين على اصبع والجبال على اصبع والماء والثرى
والشجر على اصبع و جميع الخلائق على اصبع ثم يهزهن و يقول : انا الملك اين الملوك ؟
فضحك رسول الله (ص) تعجباً منه و تصديقاً له ، فانزل الله هذه الآية : « و ما قدروا الله حق
قدره والارض جميعاً قبضته يوم القيمة » وفى رواية ابى هريرة عن رسول الله (ص) انه قال :
« يقبض الله السموات بيمينه والارضين بيده الاخرى ثم يهزهن و يقول : انا الملك اين
ملوك الارض » . و قيل : لله يدان كلتاها يمينان . و فى الخبر : « كلتا يدي ربنا يمين » .
وقال الشاعر :

له يمينان عدلاً لاشماله وفى يمينه آجالٌ وارزاقٌ

و قال ابن عباس : ما السموات السبع والارضون السبع فى يد الله الا كخردلة فى
يد احدكم « سبحانه و تعالى عما يشركون » .

« و نفخ في الصور » - هذه هي النفخة الثانية وهي نفخة الصعقة بعد نفخة الفزع باربعين سنة. قال بعض المفسرين: النفخة اثنان، الاولى للموت والثانية للبعث وبينهما اربعون سنة. والا كثرون على انها ثلث نفخات، الاولى للفزع والثانية للموت والثالثة للبعث. « فصعق » اي مات « من في السموات و من في الارض » - يقال : صعق فلان و صعق اذا اصابته الصعقة والصاعقة هي الصوت معه المذاب او معه النار . « الا من شاء الله » - قال الحسن : يعني الله وحده وقيل : « الا من شاء الله » يعني من في الجنة من الخزنة والحدود والغلمان ومن في جهنم من الخزنة. وقيل : هم حملة العرش . و قيل : هم الشهداء و هم متقلدون السيوف حول العرش . و قيل : هم جبرئيل وميكائيل واسرافيل و ملك الموت وفي الخبر : « ان الله عز وجل يقول حينئذ : يا ملك الموت خذ نفس اسرافيل ، ثم يقول من بقي ؟ فيقول : جبرئيل وميكائيل و ملك الموت فيقول خذ نفس ميكائيل حتى يبقى ملك الموت وجبرئيل ويقول مت يا ملك الموت فيموت ثم يقول يا جبرئيل من بقي ؟ فيقول : تباركت وتعاليت ذا الجلال والاكرام وجهك الدائم الباقي وجبرئيل الميت الفاني ، فيقول : يا جبرئيل لا بد من موتك ، فيقع ساجداً يخفق بجناحه فيموت » . قوله : « ثم نفخ فيه اخرى » - هذه هي النفخة الثالثة وهي النفخة البعث ، « فاذا هم قيام » من قبورهم « ينظرون » الى البعث . وقيل . ينتظرون امر الله فيهم .

« واشرقت الارض بنور ربها » وذلك حين ينزل الله سبحانه على كرسيه لفصل القضاء بين عباده . وقيل : يتجلّى فتشرق عرصات القيامة بنوره عز وجل . « ووضع الكتاب » كقوله : « ونضع الموازين القسط » . وقيل . « ووضع الكتاب » يعني كتب الاعمال للمحاسبة والجزاء . وقيل : وضع ايدي اصحابه حتى يقرأوا منها اعمالهم . وقيل : الكتاب اللوح المحفوظ تقابل صحف اعمالهم بما في اللوح المحفوظ .

« وجيء بالنبیین والشهداء » - قال ابن عباس : يعني الذين يشهدون للرسول بتبليغ الرسالة وهم امة محمد (ص) . وقال عطاء . يعني الحفظة يدل عليه قوله : « و جاءت كل نفس معها سائق وشهيد » . وقيل : الشهداء هم الابرار في كل زمان يشهدون على اهل ذلك الزمان . وقيل : تشهد على العباد يوم القيمة الجوارح والمكان والزمان . « وقضى بينهم بالحق » - بالعدل « وهم لا يظلمون » اي لا يزداد في سيئاتهم ولا ينقص

من حسناتهم .

« ووفيت كل نفس ما عملت » ای - ثواب ما عملت « و هو اعلم بما يفعلون » -
قال عطاءء : ای - هو عالمٌ بافعالهم لاحتاج الى كاتبٍ ولا شاهدٍ . قال ابن عباس : اذا
كان يوم القيمة بدل الله الارض غير الارض و زاد في عرضها و طولها كذا و كذا فاذا استقرت
عليها اقدام الخلائق برّهم و فاجرهم اسمعهم الله تعالى كلامه يقول : « ان كتابي كانوا يكتبون
عليكم ما اظهروا ولم يكن لهم علم بما اسرروا فانا عالمٌ بما اظهروا و بما اسرروا و محاسبكم
اليوم على ما اظهروا و على ما اسرروا ثم اغفر لمن اشاء منكم » .

« وسيق الذين كفروا الى جهنم » سوقاً غنياً يسحبون على وجوههم الى جهنم
« زمراً » ای - جماعة بعد جماعة مع امامها . و قيل : بعضهم قبل الحساب و بعضهم
بعد الحساب . « حتى اذا جاؤوها فتحت ابوابها » وهي سبعة لقوله : « لها سبعة ابواب »
و كانت قبل ذلك مغلقة ففتحت للكفار . قرأ اهل الكوفة : « فتحت » و « فتحت » كلاهما
بالتخفيف . و قرأ الآخرون بالتشديد على التكثر . « و قال لهم خزنتها » توبيخاً و تقریباً
لهم : « الم يأتكم رسلٌ منكم » ای - من انفسكم « يتلون عليكم آيات ربكم وينذرونكم
لقاء يومكم هذا » ؟ يأخذون اقرارهم بانهم استحقوا العذاب : « قالوا بلى و لكن حقت
كلمة العذاب على الكافرين » - تقديره : و لكن كفرنا فحقت كلمة العذاب على الكافرين . و
« كلمة العذاب » علم الله السابق كقوله : « غلبت علينا شقوتنا » و كقوله : « انا كلٌّ فيها »
ان الله قد حكم بين العباد . و قيل : كلمة العذاب قوله سبحانه : « لاملأن جهنم من الجنة
والناس اجمعين » .

« قيل ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها » ای - عالمين انكم مخلدون فيها ، « فبئس
مثوى المتكبرين » - النار .

« وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمراً » - دوزخیانرا گفت : « سيق » و بهشتیانرا
گفت : « سيق » ، ازدواج سخن را چنین گفت نه تسویت حال را ، و فرق است میان هر
دو سوق ، دوزخیانرا میرانند بقهر و عنف بر روی ؛ همی کشند ایشانرا بزجر و سیاست تا
بآتش سقر لقوله : « يسحبون في الحميم » « يسحبون في النار على وجوههم » « ذوقوا مس »

سقر . بهشتیانرا همی برند بعزّ و ناز بر نجائب نور و بر پیرهای فرشتگان تا بجنّۃ الخلد .
قال النبی (ص) : « عجب ربنا من اقوام یقادون الی الجنة بالسلاسل » .

« حتی اذا جاؤھا و فتحت ابوابھا » - این واو ثمانیه گویند دلالت کند که
در های بهشت هشت اند بر وفق خبر مصطفی علیه الصلوٰه والسلام قال : « ان للجنة
لثمانیه ابواب ما منها بابان الا بينهما سیر الراكب سبعین عاماً و ما بین كلّ مصراعین
من مصاریع الجنة مسیرة سبع سنین » . و فی روایة « مسیرة اربعین سنة » . و فی روایة
« كما بین مكة و بُصری » . و قال صلی الله علیه و سلم : « باب امّتی الذی یدخلون منه الجنة
عرضه مسیرة الراكب المجوّد ثلاثاً ثمّ انهم لیضغطون علیه حتی تكاد منا كبهم نزول » و قال
(ص) : « انا اوّل من یأتی باب الجنة فاستفتح فیقول الخازن : من انت ؟ فاقول محمد ، فیقول :
نعم بك امرت ان لا افتح لاحد قبلك » . و فی روایة اخرى : « انا اول من یحرّك حلق الجنة
فیفتح الله لی فیدخلنیها » . و قال صلی الله علیه و سلم : « تفتح ابواب الجنة كلّ اثنين
و خمیس » .

« حتی اذا جاؤھا و فتحت ابوابھا » - هذا كلامُ جوابه محذوف ، تقدیرہ : « حتی
اذا جاؤھا و فتحت ابوابھا سعدوا بدخولها . و قيل : جوابه : « قال لهم خزنتها » ، والواو
فيه ملغاة ، تقدیرہ : « حتی اذا جاؤھا و فتحت ابوابھا قال لهم خزنتها : « سلامٌ علیکم
طبتم » - مؤمنان چون بدر بهشت رسند ؛ خازنان بهشت بر ایشان سلام کنند بفرمان الله
و گویند : « طبتم » ای - طبتم عیشاً و طاب لكم المقام - خوش جائی که جای شماست
و خوش عیشی که عیش شماست . امیر المؤمنین علی (ع) گفت : بر در بهشت درختی
است که از بینخ آن دو چشمه آب روانست ؛ مؤمن آنجا رسد بیکی از آن دو چشمه
غسل کند تا ظاهر وی یاك شود و روشن ، و از دیگر چشمه شربتی خورد تا باطن وی
از همه آلائش پاك گردد و نیکو شود ، آنکه رضوان و اصحاب وی او را استقبال کنند
و گویند : « سلامٌ علیکم طبتم فادخلوها خالدین » .

« وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده » ای - انجز لنا ما وعدنا فی الدنيا من نعيم المقبی
« و اورثنا الارض » ای - ارض الجنة ، و ذلك قوله : « ان الارض یرثها عباد الصالحون » . « تنبؤ »

من الجنة حيث نشاء فنعم اجر العاملين « ای - ثواب المطيعين .

« و ترى الملائكة حافين من حول العرش » ای - محيطين بالعرش محققين بحفافيه ، ای - جانبیه و ذلك بعد ان احياهم الله . تقول : حقوا بی واحقوا بی ، ای - احاطوا بی . و قيل : الحاف بالشئ - الملازم له . « يستبحون بحمد ربهم » تلذذاً لاتعبداً لان التكليف متروك في ذلك اليوم . « وقضى بينهم » يعنى بين اهل الجنة والنار ، « بالحق » ای - بالعدل ، فاستقر في الجنة اهل الجنة و اهل النار في النار . « وقيل الحمد لله رب العالمين » - تأويل هذا الكلام ان الله عز وجل لا يندم على امر قد قضاه ولا يتردد في حكم امضاه ، كقوله : « ولا يخاف عقبيها » ، مجاز قوله : « قيل » ای - قال الله : الحمد لله رب العالمين . و قال الزجاج : ان الله ابتداء خلق الاشياء ، بالحمد فقال : « الحمد لله الذي خلق السموات والارض » ، كذلك ختم بالحمد فقال لما استقر اهل الجنة في الجنة و اهل النار في النار : « الحمد لله رب العالمين » . و قيل : هذا من كلام الملائكة ، ای - الحمد له دائماً و ان انقطع التكليف . و قيل : هو من كلام اهل الجنة شكراً على ما صاروا اليه من نعيم الجنة .

النوبة الثالثة

قوله : « قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم . . . » الآية - بدان که از آفریدگان حق جل جلاله کمال کرامت دو گروه راست : یکی فرشتگان و دیگر آدمیان ، و لهذا جعل الانبياء والرسل منهم دون غيرهم ، وغایت شرف ایشان در دو چیز است : در عبودیت و در محبت ، عبودیت محض صفت فرشتگان است و عبودیت و محبت هر دو صفت آدمیان است فرشتگان را ، عبودیت محض داد که صفت خلق است و آدمیان را بعد از عبودیت خلعت محبت داد که صفت حق است تا از بهر این امت میگوید : « يحبهم و يحبونه » و در عبودیت نیز آدمیان را فضل داد بر فرشتگان که عبودیت صفت فرشتگان بی اضافت گفت : « بل عباد مكرمون » و عبودیت آدمیان با اضافت گفت : « يا عبادي » ، آنکه بر مقتضی محبت فضل خود بر ایشان تمام کرد و عیبهای ایشان و معصیتهای ایشان بانوار محبت پیوشید و پرده ایشان ندرید ، نه بینی که زلت بریشان قضا کرد و با آن همه زلات

نام عبودیت ازیشان بنیفکند و باز کر زلت و معصیت تشریف اضافت ازیشان وانستند (۱) فرمود: «قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله» و آنکه پرده برایشان نکه داشت که عین گناهان اظهار نکرد بلکه مجمل یاد کرد سر بسته و آن عین پوشیده گفت: «اسرفوا» - اسراف کردند کزاف کردند؛ از بهر آنکه در ارادت وی مغفرت ایشان بود نه پرده درید نه اسم عبودیت بیفکند، سبحانه ما ارافه بعباده.

آورده اند که موسی علیه السلام گفت: الهی ترید المعصية من العباد و تبغضها - معصیت بند کان بارادت تست آنکه آنرا دشمن میداری و بنده را بمعصیت دشمن میگیری؟! حق جل جلاله فرمود: یا موسی ذاك تأسيس لعفوی - آن بنیاد عفو و کرم خویش است که می نهم خزینه رحمت ما پر است اگر عاصیان نباشند ضایع ماند.

در خبر است: «لولم تذنبوا لجااء الله بقوم یذنبون کی یغفر لهم». باش تافر دای قیامت که امر حق بخصمی بنده بیرون آید و فضل حق جل جلاله بنده را در پناه گیرد شریعت دامن بگیرد رحمت شفاعت کند. در خبر است که نامه بدست بنده بی دهند، آن معصیتها نیند، شرمش آید که برخواند، از حق جل جلاله خطاب آید که آن روز که میکردی و شرم نداشتی فضیحت نکردم و پوشیدم، امروز که می شرم داری فضیحت کی کنم؟! و به قال النبی (ص): «ماستر الله علی عبد فی الدنيا ذنباً فیعیر به یوم القيمة». کسری عیدی عظیم ساخته بود، قرآشی جامی زرین برداشت و کس ندید مگر کسری که دران غرفه بخلوت نشسته بود، بسیار بجستند و نیافتند، کسری گفت بسیار مجوئید که او که یافت باز نخواهد داد و او که دید نخواهد گفت. پس روزی آن فراش بر سر کسری ایستاده بود آب بر دست وی میریخت و جامه های نیکو ساخته، کسری گفت: ای فلان این از انست؟ فراش گفت: این و صد چندین از انست.

«وانیبوا الی ربکم». انابت بر سه قسم است: یکی انابت پیغامبران، ابراهیم را گفت: «ان ابرهیم لحلیم او اه منیب». داود را گفت: «وخر را کما و اناب». شعیب را گفت: «علیه تو گلت و الیه انیب». مصطفی را فرمود: «واتبع سبیل من اناب الی». نشان انابت پیغامبران سه چیز است: بیم داشتن با بشارت آزادی، خدمت

کردن با شرف پیغامبری ، بار بلا کشیدن بر دلهای پرشادی ، و جز از پیغامبران کس را طاقت این انابت نیست . دیگر قسم انابت عارفان است : در همه حال بهمه دل با الله کشتن ، قال الله تعالی : « و ما یتذکر الا من ینیب » . و نشان انابت عارفان سه چیز است : از معصیت بدرد بودن و از طاعت خجل بودن و در خلوت باحق انس داشتن . **رابعه عدویه** در حالت انس بجائی رسید که میگفت : **حسبی من الدنیا ذکرك و من الآخرة رؤیتك** . خداوندا در دنیا مرا ذکر تو بس و در عقبی مرا دیدار تو بس . ای جوانمرد ! کسی که راز ولی نعمت مونس وی بود ؛ دیدار نعمت و نعیم بهشت او را چه سیری کند ؟

پیر طریقت گفت : **الهی بهشت و حورا چه لازم ، اگر مرا نفسی دهی از ان نفس بهشتی سازم .**

والله ما طلعت شمسٌ ولا غربت الا و ذکرک مقرونٌ بانفاسی

ولا جلست الی قومٍ اُحدٌ بهم الا و انت حدیثی بین جُلّاسی

ای جلالی که هر که بحضرت تو روی نهاد همه ندره های عالم خاک قدم او توتیای چشم خود ساختند ، و هر که بدرگاه عزّت تو پناه جست همه آفریدگان خود را علاقه فتراک دولت او ساختند . آن غزیزی گوید از سر حالت انس خویش و دیگرانرا پند میدهد که :

اگر در قصر مشتاقان ترا یکروز بارسستی ترا با اندوهان عشق این جادو چه کارستی

و کررنگی ز گلزار حدیث او بدیدی تو بهچشم تو همه کلها که در باغست خارستی

سدیگر قسم انابت توحید است که دشمنانرا و بیگانگانرا با آن خواند گفت :

« وانیبوا الی ربکم واسلموا له » . و نشان انابت توحید آنست که باقرار زبان و اخلاص

دل خدایرایکی داند ، یگانه یکتا در ذات بی شبیه و در قدر بی نظیر و در صفات بی

همتا . گفته اند : توحید دو باب است ، توحید اقرار و توحید معرفت ، توحید اقرار عامّه

مؤمنان راست ، توحید معرفت عارفان و صدیقان راست ، توحید اقرار بظاهر آید تا زبان

ازو خبر دهد ، توحید معرفت بجان آید تا وقت و حال ازو خبر دهد ، او که از توحید اقرار

خبر دهد دنیا اورا منزل است و بهشت مطلوب ، او که از توحید معرفت خبر دهد بهشت

او را منزل است و مولی مقصود .

واسکر القوم دور کأس و کان سکری من المذیر

آنکس را که کار با گل افتد گل بوید و آنکس که کارش با باغبان افتد بوسه بر خار زند ، چنانک آن جوانمرد گفت :

از برای آنکه گل شاگرد رنگ روی اوست

گر هزارت بوسه باشد بر سر یک خسار زن

« ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله » - تا نپنداری که این نوحه بدین زاری و خواری خود کافران را خواهد بود و بس ، و قومی فسّاق و فجّار که پیراهن مسلمانی بر تن ایشان باشد و آنکه خرّقه های معصیت و فجور بران دوخته و روز کار عمر خود بغفلت و جهل بسر آورده و سود ایمان از دست ایشان رفته و از مسلمانی با بضاعت مزجاة دست و پای زده ، ایشان این کلمات دریغ و تحسّر نخواهند گفت ! ای مسکین هزار سال باران رحمت باید که ببارد تا گردی که تو از معصیت انگیخته یی بنشانند ، هیچ ادبار صعب تر ازین نیست که ترا بیافریدند تا بهشت را بتو بیارایند و تو خود را بجائی رسانیدی که آتش دوزخ بتو گرم کنند . در خبر است که آتش دوزخ مر کب هیبت خویش بنزدیک عاصیان چنان تازد که شیر از گرسنگی بشکار تازد . باش تا فردای قیامت که کرده و گفته خویش بینی و آن عشرتهای رنگارنگ و معصیتهای لونا لون که امروز دست جهالت و ناپاکی آنرا از تو پوشیده میکند ؛ فردا چون از خواب مر کب برخیزی و دیده بکشائی در روزنامه خویش اول سطر آن بینی ، بزبان خجالت و ندامت گوئی : کاشک شب مر کب مرا هرگز سحر نبودی !

قوله : « و اشرق الارض بنور ربها » - اليوم اشراق وغداً اشراق غداً فی القيامة اشراق

الارض واليوم اشراق القلب غداً فی القيامة اشراق الارض بنور ربها واليوم اشراق القلب بحضورها عند ربها غداً اشراق التجلی للمؤمنین عمومّاً والیوم اشراق التجلی للمعارفین خصّاً . و ص .

روی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله (ص) : « ان الله عز وجل یجمع الامم یوم القيمة فینزل عز وجل من عرشه الی کرسیه و کرسیه وسع السموات والارض فیقول

لهم : اترضون ان تتولّى كلّ امةٍ ما تولّوا فى الدنيا اعدل ذلك من ربكم؟ فيقول : نعم ، فتتبع
 كلّ امةٍ ما كانت تعبد ، قال : « فذلك حين اشرق الارض بنور ربها » - آن روز که صبح
 قیامت بدمد وعظمت رستاخیز بیای شود و سراپرده قهاری دران عرصات سیاست بزنند
 و کرسی عظمت بیرون آرند و از انوار تجلّی ذوالجلال عالم قیامت روشن شود؛
 از اسرار آن انوار همان کس برخوردار که امروز در دنیا آفتاب معرفت در مشرقه دل وی
 نافقه ونظر الهی بجان وی پیوسته ، آن نظر چون از کمین غیب تاختن آرد مرد را بیقرار
 کند حلقه دوستی دردش بجنباند ، آن دوستی خاطر گردد آن خاطر همت گردد آن
 همت نیت گردد آن نیت عزیمت گردد آن عزیمت قوت گردد آن قوت حرکت گردد
 مرد را بینگیزد ، شبی سحر گاهی آن عاشق صادق را قلّی پدید آید ، خواب از دیده اش
 برمد ، جامه نرم و خوابگاه خوش بگذارد ، وضوئی بر آرد متضرّع وار بحضرت عزت آید ،
 بارها روان کند ، آن ساعت از جبار کائنات ندای کرامت آید که : « بعینی ما یتحمّله المتحمّلون
 من اجلی » - بنده من آن همه برای من میکنند من می بینم و میدانم ، کرامت وی در
 دنیا اینست و در عقبی آنست که او را در شمار آن جوان مردان آرند که رب العزة میگوید:
 « وسیق الذین اتّفقوا ربهم الى الجنة زمراً » .

خبر درست است از سعید مسیب سید تابعین که بوهریره دوسی بر من رسید
 مرا گفت : از الله آن میخواهم که در بازار بهشت ما را با هم آرد تا با یکدیگر باشیم
 دران منزل جاودان و نعیم بیکران ، گفتم : یا باهریره و در بهشت بازاری هست؟ گفت:
 نعم اخبرنی رسول الله (ص) « ان اهل الجنة اذا دخلوها نزلوا فيها بفضل الله اعمالهم ثم یؤذن
 لهم فی مقدار يوم الجمعة من ایام الدنيا فیزورون ربهم عزوجل ویرزلهم عرشه ویتبدی لهم
 فی روضةٍ من ریاض الجنة فتوضع لهم منابر من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من یاقوت
 و منابر من زبرجد و منابر من ذهب و منابر من فضّة و یجلس ادناهم و ما فیهم من دنی علی
 کتبان المسک و الکافور ما یرون ان اصحاب الکراسی بافضل منهم مجلساً ، قال ابوهریره
 قلت : یا رسول الله و هل نرى ربنا؟ قال : « نعم ، هل تمارون فی رؤية الشمس و القمر
 ليلة البدر ؟ قلنا : لا . قال : « كذلك لا تمارون فی رؤية ربکم تبارک و تعالی

ولا يبقى في ذلك المجلس رجلٌ الا حاضره الله محاضرة حتى يقول للرجل منهم: يا فلان بن فلان انذرك يوم قلت كذا وكذا؟ فيذكره بعض غدراته في الدنيا فيقول: يا رب اولم تغفر لي؟ فيقول: بلى فبسعة مغفرتي بلغت منزلتك هذه فبيناهم على ذلك غشيتهم سبحانه فامطرت عليهم طيباً لم يجدوا مثل ريحه قطّ و يقول: ربنا قوموا الى ما اعددت لكم من الكرامة فخذوا ما اشتهيتم فنأثى سوقاً قد حقت به الملكة ما لم تنظر العيون الى مثله ولم تسمع الاذان ولم يخطر على القلوب فيحمل لنا ما اشتهينا ليس يباع فيها ولا يشتري وفي ذلك السوق يلقي اهل الجنة بعضهم بعضاً، قال: فيقبل الرجل ذو المنزلة المرتفعة فيلقى من هو دونه و ما فيهم دنى فيروعه ما عليه من اللباس فما ينقضي آخر حديثه حتى يتحيل عليه ما هو احسن منه وذلك انه لا ينبغي لاحد ان يحزن فيها ثم نتصرف الى منازلنا فتلقانا ازواجنا فيقلن: مرحباً واهلاً لقد جئت وان بك من الجمال افضل ممّا فارقتنا عليه فنقول: انا جالسنا اليوم ربنا الجبار وحقنا ان نقلب بمثل ما انقلبنا .

۴۰ - سورة المؤمن - (مکیه)

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« حم - (۱) ، بحلم من بملك من .

« تنزیل الكتاب من الله » ، فرو فرستادن این نامه از خداست ، « العزيز العليم » (۲) ،

آن تا وندۀ دانای .

« غافر الذنب » ، آمرزنده گناه ، « و قابل التوب » ، و پذیرنده بازگشت ،

« شدید العقاب » ، سخت عقوبت ، سخت کبر ، « ذی الطول » ، باری نیازی و نیکو کاری ،

« لا اله الا هو » ، نیست خدائی جز او ، « الیه المصیر » (۳) ، با اوست بازگشت .

« ما یجادل فی آیات الله » ، پیچ نیارد در سخنان الله ، « الا الذین کفروا » ، مگر

ایشان که کافر شدند ، « فلا یفررک » ، مفریبا (۱) ترا ، « قلبهم فی البلاد » (۲) ، کشتن

ایشان ایمن در جهان [امروز] .

« کذبت قبلهم قوم نوح » ، دروغ زن گرفت پیش از ایشان قوم نوح را ،

« والاحزاب من بعدهم » ، و سپاهها از پس ایشان ، « وهمت کل امة برسولهم » ،

و آهنگ کرد هر گروهی از ایشان پیغامبر خویش ، « لیاخذوه » ، تا او را بگیرند

[و بکشند] ، « وجادلوا بالباطل » ، و بدروغ خویش پیکارها کردند ، « لیدحضوا

به الحق » ، تا حق و سخن راست با آن دروغ تباه کنند ، « فاخذتهم » ، فرا گرفتم ایشانرا

« فکیف کان عقاب » (۵) ، چون بود گرفتن من بعقوبت .

« كَذَلِكَ ، هَمِچنانك تهديد الله درست گشت درین جهان برنا گرویدگان ، » حقت
 كلمة ربك على الذين كفروا انهم اصحاب النار ^(۶) ، هَمِچنان درست گشت برایشان
 که ایشان اصحاب آتش اند .

« الذين يحملون العرش » ایشان که عرش می بردارند ، « و من حوله »
 وایشان که گرد بر گرد عرش اند ، « يسبحون بحمد ربهم » بستایش خداوند خویش
 او را بپاکی می ستایند « ويؤمنون به » و می بگروند باو « ويستغفرون للذين
 آمنوا » و آمرزش می خواهند گزویدگانرا [که در زمین اند] ، « ربنا » [میگویند :]
 خداوند ما ، « وسعت كل شيء رحمة و علماً » رسیده بی هر چیز ببخشایش و دانش ،
 « فاغفر للذين تابوا » پس بپامرز ایشانرا که باز گشتند از شرك ، « و اتبعوا سبيلك »
 و بر پی راه تو رفتند [اسلام] ، « وقفهم عذاب الجحيم ^(۷) » و بازدار از ایشان عذاب
 آتش .

« ربنا » خداوند ما ، « و ادخلهم جنات عدن » درارایشانرا دران بهشتهای
 همیشی ، « التي وعدتهم » آنکه وعده داده بی ایشانرا ، « و من صلح » و هر که نیک
 بود و ایمان آرد ، « من آباؤهم » از پدران ایشان ، « و ازواجهم » و جفتان ایشان ،
 « و ذریاتهم » و فرزندان ایشان ، « انك انت العزيز الحكيم ^(۸) » که تو خداوند
 توانای دانائی .

« وقفهم السیات » و بازدار ازیشان بدها [ی آن جهان] ، « و من تق السیات
 يومئذ » و هر که بازداشتی ازوبدهای آنروز [و آن جهان] ، « فقد رحمته » بخشودی
 بر وی ، « و ذلك هو الفوز العظيم ^(۹) » و آنست آن پیروزی بزرگوار .

« ان الذين كفروا » ایشان که کافر شدند در دنیا ، « ینادون » آواز می دهند
 ایشانرا [در دوزخ فردا] ، « لمقت الله » براستی که زشتی الله شما را در دنیا ، « اكبر من
 مقتكم انفسكم » « بود ازین زشتی شما امروز خویشتن را ، « اذ تدعون الى الايمان »
 آنکه که شما را با ایمان میخواندند ، « فتكفرون ^(۱۰) » و شما می کافر شدید .

« قالوا ربنا » گویند خداوند ما ؛ « امثنا اثنتین » بمیرانیدی ما را دوبار ،

« و احييتنا اثنتين » و زنده کردی ما را دوبار ، « فاعترفنا بذنوبنا » مقرر آمدیم و بزبان خویش گویا بگناهان خویش ، « فهل الى خروج من سبيل ^(١١) » فرا بیرون آمد ما را هیچ راهی هست ؟

« ذلکم بانه » [ایشا ترا گویند :] این بشما آنرا بود ، « اذ ادعی الله وحده » که آنکه که خدای را یکتا میخواندند ، « کفرتم » شما می کافر شدید ، « وان یشرک به » و اگر می انباز گرفتند با او ، « تؤمنوا » باو می گرویدید ، « فالحکم لله » پس حکم و کار گزاردن [بخواست خویش] الله راست ، « العلی الکبیر ^(١٢) » آن برتر بزرگوار . « هو الذی یریکم آیاته » او آنستکه مینماید شما را نشانهای توانائی خویش ، « وینزل لکم من السماء رزقاً » و می فرو فرستد شما را از آسمان روزی ، « و ما یتذکر الا من ینیب ^(١٣) » و پند نپذیرد مگر از که دل بامن دارد .

« فادعوا الله » خدای را خوانید ، « مخلصین له الدین » پاک داران او را و فرمان برداری خویش ، « ولو کره الکافرون ^(١٤) » و اگر کراهیت دارند نا گرویدگان .

النوبه الثانية

این سوره را سورة المؤمن خوانند از بهر آنکه درین سوره ذکر مؤمن آل فرعون است ، چهار هزار و نهصد و شصت حرف است و هزار و صد و نود و نه کلمت و هشتاد و پنج آیت . و بقول ابن عباس جمله سوره به مکه فرو آمد . مجاهد و قتاده گفتند : سوره مکی است مگر دو آیت که به مدینه فرو آمد : « ان الذین یجادلون فی آیات الله . » الی آخر الآيتين . حسن گفت : سوره مکی است مگر یک آیت : « و سبح بحمد ربك بالعشی والابکار » قال لان الصلوات فرضت بالمدينة . و از منسوخات درین سوره سه آیت یکی : « فاصبر ان وعد الله حق » این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف ، و كذلك قوله : « فاصبر ان وعد الله حق » فاما نریبک بعض الذی نعدهم او نتوفیک فالینا یرجعون ، اول و آخر این آیت منسوخ است بآیت سیف . سوم : « فالحکم لله العلی الکبیر » نسخ معنی الحکم فی الدنيا بآیه السیف . و فی الخبر عن النبی (ص) قال : « ان لکل شیء ثمرة » و ان ثمرة القرآن

ذوات حاميم هي روضات حسنات مخصبات متجاورات فمن احب ان يرتع في رياض الجنة فليقرأ الحواميم . وقال (ص) : « الحواميم ديباج القرآن » . وقال ابن عباس : لكل شيء لبابٌ ولباب القرآن الحواميم وقال ابن مـهـود : اذا وقعت في آل حم يعني في جماعة الحواميم وقعت في روضات دمثات اناثق فيها . فاما ما يختص بهذه السورة من الفضيلة ماروى ابي بن كعب قال قال رسول الله (ص) : « من قرأ حم المؤمن لم يبق روح نبي ولا صديق ولا شهيد ولا مؤمن الا صلوا عليه واستغفروا له » .

قوله : « حم » - قال رسول الله (ص) : « حم اسم من اسماء الله عز وجل وهي مفاتيح خزائن ربك » . وقيل : هو اسم الله الاعظم . وقيل : هو اسم القرآن . و قيل : اسم السورة . وقيل : هو قسم اقسم الله عز وجل بحلمه وملكه . وقال ابن عباس : الر و حم و نون حروف الرحمن مقطعة . وقال الضحاك و الكاسي معناه : ما هـ وكا ثن ، اى - قضى ما هو كا ثن قرأ حمزة و الكاسي و ابوبكر « حم » بكسر الحاء والباقون بفتحها . « تنزيل الكتاب » اى - هذا تنزيل الكتاب « من الله » . وقيل : « تنزيل الكتاب » رفع بالابتداء وخبره « من الله » اى - القرآن انزله الله لم يخلقه محمد كما قال الكافرون . و « العزيز » الذى لا يغالب ولا يمتنع عليه شيء ، « العليم » الواسع المعلوم .

« غافر الذنب » يستره : لا يفضح صاحبه يوم القيمة ، « وقابل التوب » - التوب والتوبة مصدران . وقيل : التوب جمع التوبة على انها اسم مثل دوم و دومة و عوم و عومة . والمعنى : ما ذنبٌ تاب منه العبد الا قبل توبته . وقيل : « غافر الذنب » الصغير « وقابل التوب » من الذنب الكبير . وقيل : « غافر الذنب » باسقاط العقاب « و قابل التوب » بايجاب الثواب . « شديد العقاب » اى - اذا عاقب فعقابه شديد . « ذى الطول » اى - ذى النعم والقدرة والغنى والسعة والفضل . واصل الطول الغنى والسعة ، تقول : هذا امرٌ ماله طائلٌ ، اى - لا يغنى شيئاً فيوبه له ، و قوله عز وجل : « و من لم يستطع منكم طولاً » اى - سعة و غنى . وقيل : اصل الطول الانعام الذى تطول مدته على صاحبه . قال ابن عباس : « غافر الذنب » لمن قال لا اله الا الله « وقابل التوب » ممن قال لا اله الا الله « شديد العقاب » لمن لا يقول لا اله الا الله « ذى الطول » ذى الغنى ممن يقول لا اله الا الله .

ثم وُحِدَ نفسه فقال: « لا اله الا هو اليه المصير » المرجع في الآخرة . عمر خطاب دوستی داشت باوی برادری گفته در دین مردی عاقل پارسا متعبد، وقتی بشام بود آن دوست و کسی از نزدیک وی آمده بود . عمر حال آن دوست از وی پرسید گفت : چه میکند آن برادر ما و حال وی چیست ؟ این مرد گفت : او برادر ابلیس است نه برادر تو ، یعنی که فترتی در راه وی آمده و سر در نهاده درین زمر و خمر و انواع فساد . عمر گفت : چون باز کردی مرا خبر کن تا بوی نامه بی نویسم ، پس این نامه نوشت : بسم الله الرحمن الرحيم من عبدالله عمر الى فلان بن فلان سلامٌ عليك اني احمد اليك الله الذي لا اله الا هو غافر الذنب قابل التوب شديد العقاب ذي الطول لا اله الا هو اليه المصير . چون آن نامه بوی رسید گفت : صدق الله و نصح عمر - کلام خدا راست است و نصیحت عمر نیکو ، بسیار بگریست و توبه کرد و حال وی نیکو شد، بعد ازان عمر میگفت : هکذا افعلوا باخیکم اذا زاغ سدّوه ولا تكونوا علیه هوناً للشيطان - برادری را که فترت افتد و از راه صواب بگردد بنصیحت یاری دهید و شفقت باز مگیرید و یار شیطان بروی م باشید راه سداد و صواب اورا بنمائید و باوی همان کنید که من کردم .

« ما يجادل في آيات الله الا الذين كفروا » - این آیت در شأن حارث بن قیس السهمی فرو آمد از جمله مستهزیان بود و سخت خصومت بباطل در انکار و تکذیب قرآن . ابوا له علیه گفت : دو آیت است در قرآن که دران تهدید عظیم است مجادلان را در آيات قرآن ، یکی اینست : « ما يجادل في آيات الله الا الذين كفروا » ، دیگر آیت : « وان الذين اختلفوا في الكتاب لفي شقاق بعيد » . و رسول خدا گفت صلوات الله علیه : « المرآء في القرآن كفر » . وعن ابی الدرداء و ابی امامة و واثلة بن الاسقع و انس بن مالك رضی الله عنهم قالوا : خرج الينا رسول الله (ص) ونحن نتمارى في شيء من الدين ، فغضب غضباً شديداً لم يفض ب مثله ثم انتهرنا فقال : « يا امة محمد لا تهيجوا على انفسكم و هيج النار » ثم قال : « بهذا امرتم اوليس عن هذا نهيتم اوليس انما اهلك من كان قبلكم بهذا ذروا المرآء لقلة خير مذروا المرآء فان نفعه قليل و يهيج العداوة بين الاخوان ذروا المرآء فان المرآء لا يؤمن فتنته ذروا المرآء فان المرآء يورث الشك و يحبط العمل ذروا المرآء فان المؤمن لا يمارى ذروا المرآء »

فان الممارى لاشفع له يوم القيمة ذروا المرآء فانا زعيم ثلاثة ابيات فى الجنة وسطها و رياضها و اعلاها لمن ترك المرآء وهو صادق ذروا المرآء فان اول ما نهانى ربي عز وجل عنه بعد عبادة الاوثان وشرب الخمر المراء ذروا المرآء فان الشيطان قد ايس ان يعبد ولكنه قدرضى منكم بالتحريش وهو المرآء فى الدين .

اگر کسی گوید این مرا و مجادلت در قرآن که رسول خدا علیه السلام بدین مبالغت از ان نهی میکند کدام است ؟ جواب آنست که رب العزة قرآنرا که فرستاد بهفت لغت فرستاد از لغات عرب چنانک **مصطفی** علیه الصلوة والسلام گفت : « نزل القرآن على سبعة احرف » ای - علی سبع لغات - و رسول خدا صلوات الله علیه هر قبیلہ یی را تلقین میداد بر لغت ایشان چنانک احتمال میکرد ، و کان ذلك تخفيفاً من الله عز وجل بامّة محمد (ص). پس ایشان که قرآن شنیده بودند بر لغت خویش چون چیزی از قرآن نه بر لغت خویش از دیگری می شنیدند جدال می در گرفتند و بر یکدیگر می پیچیدند و قرائت یکدیگر را می انکار کردند می گفتند که رسول خدا بما نه چنین آموخت و نه چنانست که تو میخوانی باین نسق ، خلاف وجدال در میان ایشان می افتاد تا رسول خدا (ص) ایشانرا ازان خلاف باززد و گفت هر کسی چنانک از ما شنیدید بران لغت که شما را آموختند میخوانید و یکدیگر را خلاف مکنید که این خلاف کفر است فذلك قوله (ص) : « المراء فى القرآن كفر » روایت کنند از عمر خطاب گفت : مردی صحابی در نماز **سورة الفرقان** برخواند نه بران نسق که من میخواندم و رسول مرا تلقین کرده بود ، دست وی گرفتم و او را بحضرت نبوت بردم گفتم : یا رسول الله این مرد **سورة الفرقان** میخواند برخلاف آن که مرا تلقین کرده یی ، رسول خدا آن مرد را گفت : برخوان ، آن مرد بر خواند همچنانک در نماز خواند ، رسول گفت : « هكذا انزلت ان هذا القرآن نزل على سبعة احرف فاقروا ما تيسر منه » . و **عبد الله مسعود** یکی را دید سورتی میخواند بر خلاف آن که **عبد الله** میخواند ، گفت او را پیش رسول خدا بردم گفتم : یا رسول الله اختلافنا فی قرآءتنا فتغیر وجه رسول الله (ص) - رسول خدا متغیر گشت و اثر خشم بر روی مبارک وی پیدا شد گفت : « انما هلك من كان قبلکم بالاختلاف فليقرأ کل رجل منکم ما اقرى » .

قوله : « فلا يغرك تقلبهم في البلاد » - التقلب - الجيئة والذهاب يعني كثرتهم -
و تمكنهم في الارض و هم قريش يريد رحلة الشتاء والصيف ، يقول تعالى : ولا يغرك تقلبهم
في البلاد ، بالتجارات و تصرفهم فيها كيف شاؤا و سلامتهم فيها مع كفرهم فان عاقبة امرهم
الهلاك والعذاب ، نظيره قوله تعالى : « لا يغرك تقلب الذين كفروا في البلاد » .

« كذبت قبلهم قوم نوح والاحزاب من بعدهم » ، وهم الذين تحزبوا على الانبياء
بالتكذيب و هم عاد و ثمود و قوم لوط . « وهمت كل امة برسولهم ليأخذوه » - قال
ابن عباس : ليقتلوه و يهلكوه . وقيل : ليأسروه والعرب تسمى الاسير اخيذاً و اخذ الناس
لا يستعمل الا في مكروهم . « و جادلوا بالباطل ليدحضوا به » اي - ليبطلوا به « الحق »
الذي جاء به الرسل و مجادلتهم مثل قولهم : « ما انتم الا بشر مثلنا » ، لولا انزل
علينا الملكة ، و نحو ذلك . يقال : دحضت حجته ، اي - بطلت . وقيل : « ليدحضوا »
ليزلقوا « به الحق » . و في الخبر « الصراط دحض مزلة » . « فاخذتهم » اي - اهلكتهم -
بالعقوبة . « فكيف كان عقاب » - هذا سؤال عن صدق العذاب و عن صفة العذاب . قال
قتادة : شديد والله .

« و كذلك حقت كلمة ربك » اي - كما حقت و وجبت كلمة العذاب على الامم
المكذبة في الدنيا فعذبوا « كذلك حقت كلمة ربك على الذين كفروا » من قومك
« انهم اصحاب النار » يعني بانهم اصحاب النار .

ثم اخبر بفضل المؤمنين فقال : « الذين يحملون العرش » وهم اربعة املاك : ملك
في صورة رجل يسترزيق لبني آدم ، و ملك في صورة ثور يسترزيق للبهايم ، و ملك في
صورة اسد يسترزيق للاسباع ، و ملك في صورة نسر يسترزيق للطير والعرش عليهم و هو
ياقوتة حمراء و الملك الذي في صورة رجل هو اسرافيل و انشد رسول الله (ص) قولاً هية :
رجل و ثور تحت رجل يمينه والنسر للآخرى وليس مرصداً

فقال : « صدق » . و اما حملة العرش يوم القيمة فهم ثمانية املاك في صورة الاعدال
فالعرش على قرونهم . « و من حوله » هم الحافون الصافون يسمون الكرك و بيين وهم سادة
الملئكة . قال ابن عباس : حملة العرش ما بين كعب احدهم الى اخمص قدمه مسيرة خمس

مائة عام، و يُروى «ان اقدامهم في تخوم الارضين والارضون والسموات الى حجرهم وهم يقولون: سبحان ذى العزّ والجبروت سبحان ذى الملك والملكوت سبحان الحى الذى لا يموت سُبُّوحٌ قدوسٌ ربّ الملائكة والروح». وعن جابر قال قال رسول الله (ص): «اذن ربى ان احدث عن ملكٍ من حملة عرشه ما بين شحمة اذنه الى عاتقه مسيرة سبع مائة عام»، وقيل: هم خشوع لا يرفعون طرفهم وهم اشدّ خوفاً من اهل السماء السابعة واهل السماء السابعة اشدّ خوفاً من اهل السماء التى تليها والتى تليها اشدّ خوفاً من التى تليها. وعن جعفر بن محمد (ع) عن ابيه عن جدّه انه قال: «ان بين القائمة من قوائم العرش والقائمة الثانية خفقان الطير المسرع ثلثين الف عام والعرش يكسى كلّ يوم سبعين الف لون من النور لا يستطيع ان ينظر اليه خلق من خلق الله والاشياء كلّها فى العرش كحلقة فى فلاة». وقال وهب بن منبه ان حول العرش سبعين الف صف من الملائكة صف خلف صف يطوفون بالعرش يقبل هؤلاء و يدبر هؤلاء فاذا استقبل بعضهم بعضاً هلك هؤلاء وكبر هؤلاء ومن وراءهم سبعون الف صف قيام ايديهم الى اعناقهم قد وضعوها على عواتقهم فاذا سمعوا تكبير اولئك و تهليلهم رفعوا اصواتهم فقالوا سبحانك و بحمدك ما اعظمك واجلك انت الله لا اله غيرك انت الاكبر الخلق كلّهم لك راجون ومن وراء هؤلاء مائة الف صف من الملائكة قد وضعوا اليمنى على اليسرى ليس منهم احد الا هو يسبح بتحميد لا يسبحه الاخر ما بين جناحي احدهم مسيرة ثلثمائة عام و ما بين شحمة اذنه الى عاتقه مسيرة اربع مائة عام واحتجب الله من الملائكة الذين حول العرش بسبعين حجاباً من نار و سبعين حجاباً من ظلمة و سبعين حجاباً من نور و سبعين حجاباً من درّ ابيض و سبعين حجاباً من باقوت احمر و سبعين حجاباً من زبرجد اخضر و سبعين حجاباً من ثلج و سبعين حجاباً من ماء و سبعين حجاباً من ما لا يعلمه الا الله عز وجل، قال ولكل واحد من حملة العرش ومن حوله اربعة اوجه وجه ثور ووجه اسد ووجه نسر ووجه انسان ولكل واحد منهم اربعة اجنحة اما جناحان فعلى وجهه مخافة ان ينظر الى العرش فيصعق واما جناحان فيهما غوبهما ليس لهم كلام الا التسبيح والتحميد والتكبير والتمجيد وعن ابن عباس رضى الله عنه قال: لما خلق الله سبحانه حملة العرش قال لهم: احمّلوا عرشي، فلم يطيقوا فخلق مع كلّ ملك منهم من اعوانهم مثل جنود من فى السموات من الملائكة و من فى الارض من الخلق

فقال : احملوا عرشي ، فلم يطيقوا فخلق مع كل واحد منهم مثل جنود سبع سموات و سبع ارضين و ما فى الارض من عدد الحصى والثرى فقال : احملوا عرشي ، فلم يطيقوا فقال : قولوا لاحول ولا قوة الا بالله فلمّا قالوها استقلّوا عرش ربنا ففدّت اقدامهم فى الارض السابعة على متن الثرى واستقرّت و روى فكتب فى قدم ملك منهم اسماً من اسمائه فاستقرّت اقدامهم . و فى بعض الروايات لا تفكروا فى عظمة ربكم ولكن تفكروا فيما خلق فان خلقاً من الملائكة يقال له اسرافيل زاوية من زوايا العرش على كاهله و قدماء فى الارض السفلى و قد مرّق رأسه من سبع سموات و انه ليتضاءل من عظمة الله حتى يصير كالوصع . قوله : « يسبحون بحمد ربهم » اى - يسبحونه بان يحمده « اى - يعظمونه بالحمد له وهو الاعتراف بالنعمة ان كلهم امنه ، « يؤمنون به » اى - يهملونه . وقيل : يعبدون الايمان به وقيل : يصدقون بانه واحد لا شريك له . قال شهر بن حوشب : حملة العرش ثمانية فاربعة منهم يقولون : سبحانك اللهم بحمدك لك الحمد على حلمك بعد علمك واربعة يقولون : سبحانك اللهم و بحمدك لك الحمد على عفوك بعد قدرتك .

« ويستغفرون للذين آمنوا » يسئلون ربهم مغفرة ذنوب المؤمنين كانهم يرون ذنوب بنى آدم . « ربنا » اى - يقولون : « ربنا وسعت كل شىء رحمةً وعلماً » اى - نالت رحمتك فى الدنيا كل شىء و احاط علمك بكل شىء .

« فاغفر للذين تابوا » من الشرك « واتبعوا سبيلك » اى - دينك الاسلام ، « وقهم عذاب الجحيم » - قال مطرف ^(١) : انصح عباد الله للمؤمنين الملائكة و اغش الخلق الشياطين .

« ربنا و ادخلهم جنّات عدن التى وعدتهم » - روى ان عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار : ما جنّات عدن ؟ قال : قصور من ذهب فى الجنّة يدخلونها النبیون وائمة العدل و عن ابن عباس قال : جنة عدن هى قصبة الجنّة وهى مشرفة على الجنان كلها وهى دار الرحمن تبارك و تعالى وباب جنة عدن مصر اعان من زمرد و زبرجد من نور كما بين المشرق والمغرب . « و من صلح » اى - و من آمن كقوله : « يرثها عبادى الصالحون » ، « من آبائهم و ازواجهم و ذرياتهم » - قال سعيد بن جبیر : يدخل المؤمن الجنّة فيقول ابن ابى اين امى اين ولدى اين زوجتى ؟ فيقال : انهم لم يعملوا مثل عملك ، فيقول : انى كنت اعمل لى ولهم ، فيقال : ادخلوهم الجنّة . و عن انس بن مالك قال قال رسول الله (ص) : « اذا كان

يوم القيمة نودی فی اطفال المسلمین ان اخرجوا من قبور کم فیخرجون من قبورهم وینادی فیهم ان امضوا الی الجنة زمراً فیقولون یا ربنا ووالدینا معنا فینادی فیهم الثانية ان امضوا الی الجنة زمراً فیقولون یا ربنا ووالدینا معنا فیبسم الرب تعالی فی الرابعة فیقول ووالدیکم معکم فیثب کل طفل الی ابویه فیأخذون بایدهم فیدخلونهم الجنة فهم اعرف بآبائهم و امهاتهم یومئذ من اولاد کم الذین فی بیوتکم . « انک انت العزیز ، لا یمتنع علیک مراد « الحکیم ، لا تسهو فی حکمک .

« وفهم السیّات » ای - العقوبات ، « ومن تقی السیّات » یعنی و من تقه السیّات ، ای - العقوبات . و قیل : جزاء السیّات . « یومئذٍ فقد رحمته » ای - فقد رحمته یوم القيمة « وذلک هو الفوز العظیم » .

« ان الذین کفروا ینادون ، لما عاین الکفار النار ودخلوها مقتوا انفسهم ، ای - لا موها و غضبوا علیها لاعمالهم فی الدنیا حتی اکلوا اناملهم فناداهم خزنة النار : « لمقت الله ، ای - غضب الله و سخطه علیکم » اکبر من مقتکم انفسکم اذ تدعون الی الایمان ، فی الدنیا « فتکفرون » و قیل : معناه لمقت الله ایا کم فی الدنیا اذ تدعون الی الایمان فتکفرون اکبر من مقتکم انفسکم الیوم عند حلول العذاب بکم .

« قالوا ربنا امّتنا اثنتین و احييتنا اثنتین » - قال ابن عباس و قتادة والضحاك : كانوا امواتاً فی اصلاب آباءهم فاحیاهم الله فی الدنیا فی ارحام الامهات ثم اماتهم الموتة الّتی لا بدّ منها ثم احیاهم للبعث یوم القيمة فهما موتتان و حیوتان و هذا کقوله تعالی : « کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فاحیا کم ثم یمیتکم ثم یحییکم » . و قال الصدی : امیتوا فی الدنیا ثم احیوا فی قبورهم للسؤال ثم امیتوا فی قبورهم ثم احیوا فی الآخرة .

« فاعترفنا بذنوبنا » ای - اقررتنا بکفرنا و ظهر لنا ان البعث حق ، « فهل الی خروج من سبیل » یعنی فهل الی خروج من النار الی الدنیا سبیل فتصلح اعمالنا و نعمل بطاعتک ، نظیر قوله : « هل الی مردّ من سبیل » . کافران روز رستاخیز بگناهان و کفر خویش مقرر شوند و ببد سزای خود اقرار دهند ؛ آنکه که رستاخیز بیای شود و عذاب معاینت بینند گویند هیچ روی آن هست که ما را وادینا فرستند تا فرمان بردار شویم و

عمل شایسته کنیم ؟ ایشانرا جواب دهند که : لاسبیل الی ذلک وهذا العذاب و الخلود فی النار بسبب « انه اذا دعی الله وحده کفرتم » ای - اذا قيل لاله الا الله انکرتم - جواب آرزوی ایشان این بود که باز گشت با دنیا نیست و این عقوبت که بشما میرسد و عذاب که می بینید بآنست که در دنیا چون شما را با کلمه توحید می خواندند می کافر شدید و توحید می انکار کردید و می گفتید : « اجعل الالهة الهاً واحداً » ، و چون با کفر میخواندند صدق می زدید و آنرا حق می شناختید و برپی آن می رفتید . آنکه گفت : « فالحکم لله العلی الکبیر » - این همچنان است که گفت : ان الله قد حکم بین العباد ، اکنون حکم آنست که الله کرد و کار آنست که الله گزارد که شما جاوید در آتش خواهید بود و سزای شما اینست . جائی دیگر فرمود : « فاعترفوا بذنبهم فسحقاً لأصحاب السعیر » بگناهان و کفر خود معترف شدند و ایشانرا جواب دهند که دوری بادا دوزخیان را . « هو الذی یریکم آیاته » ای - منزل هذا الکتاب هو الذی یریکم آیاته الدالة علی وحدانیته و هی السموات والارض والشمس والقمر والنجوم والسحاب واللیل والنهار والاشجار والثمار والریاح والفلک الّتی تجری فی البحر بما ینفع الناس ، « وینزل لکم من السماء رزقاً » ای - مطراً یرزق به الرزق ، هذا کقوله : « وما ارسلناک الا رحمةً للعالمین » ای - داعیاً تدرك باجابته رحمتی ، و کقوله : « اعصر خمراً » ای - غنماً تحصل منه الخمر ، « وما یتذکر » ای - لا یتعظ بالقرآن و ما یتفکر فی هذه الاشیاء فیوحد الله ، « الا من ینیب » یعنی الا من یرجع الیه بالطاعة .

ثم امر عباده بالطاعة والاخلاص فقال : « فادعوا الله مخلصین له الدین » ای - مخلصین له الطاعة والعبادة ، « ولو کره الکافرون » عبادتکم ایاه و اخلاصکم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحیم » - بنام او که قدر او بی منتهاست و صحبت او با دوستان بی بهاست ، در قدر نهان و در صنع آشکاراست . بنام او که از مانند کسی دور و از او هام جداست ، دل را بدوستی و خرد را بهستی پیداست . بنام او که نه در

صفت او چون و نه در حکم چراست ، در شنوائی و دانائی و بینائی یکتاست .

آن عزیزی گوید در مناجات : الهی در دل دوستان نور عنایت پیداست ، جانها در آرزوی وصال حیران و شیدا است ، چون تو مولی کراست و چون تو دوست کجاست ، هر چه دادی نشانست و آیین فرداست ، آنچه یافتیم پیغامست و خلعت بر جاست ، نشانت بیقراری دل و غارت جانست ، خلعت وصال در مشاهده جلال چگویم که چون است .

روزی که سرازیده برون خواهی کرد دامن که زمانه را زبون خواهی کرد
گرزیب و جمال ازین فزون خواهی کرد یارب چه جگرهاست که خون خواهی کرد

« حم » - حا اشارتست بمحبت و میم اشارت است بمنّت ، میگوید ای بهای محبت من دوست گشته نه بهنر خود ، ای بمیم منت من مرا یافته نه بطاعت خود ، ای من ترادوست گرفته و تو مرانا شناخته ، ای من تر اخواسته و تو مرانا دانسته ، ای من تر ا بوده و تو مرانا بوده ، صد هزار کس بر در گاه ما ایستاده ، ما را خواستند و دعاها کردند بایشان التفات نکردیم و شما را ای امت احمدی خواست شما گفتیم : « اعطیتکم قبل ان تسألونی و اجبتکم قبل ان تدعونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی » .

آن رغبت و شوق انبیای گذشته بتو تا خلیل میگفت : « واجعل لی لسان صدق فی الآخرين » ، و کلیم میگفت : اجعلنی من امة احمد ، نه از ان بود که افعال تو با ایشان شرح دادیم که اگر ما افعال شما با ایشان گفتید ، همه دامن از شما درچیدنید ، لکن ازان بود که افضال و انعام خود با شما ایشانرا شرح دادیم ، پیش از شما هر که را برگزیدیم یکان یکان را برگزیدیم ، چنانکه « اصطفی آدم و نوحاً و آل ابرهیم و آل عمران » . چون نوبت بشما رسید علی العموم و الشمول گفتیم : « کنتم خیر امة » همه برگزیدگان ما اید ، جای دیگر فرمود : « اصطفینا من عبادنا » ، در تحت این خطاب هم زاهد و هم عابد است هم ظالم و عاصی .

« غافر الذنب وقابل التوب » ، توبه مؤخر آمد و غفران مقدم بر مقتضی فضل و کرم ، اگر من گفتمی توبه پذیرم پس گناه آمرزم ؛ خلق بپنداشتندی که تا از بنده توبه نبود از الله مغفرت نیاید نخست بیامرزم آنکه توبت پذیرم تا عالمیان دانند که چنانکه بتوبت

آمرزم بی توبت هم آمرزم. اگر توبه مقدم غفران بودی توبه علت غفران بودی؛ و غفران ما را علت نیست و فعل ما بحیث نیست، نخست بیامرزم و بزلال افضال بنده را پاک کردانم، تا چون قدم بر بساط ما نهد بر پا کی نهد؛ چون بر ما آید بصف پا کی آید، همانست که جای دیگر فرمود: «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا». غافر آن معاصی را که توبه نکرد، قابلم آنها که توبه کرد، مراد از غفران ذنب درین موضع غفران ذنب غیر تائب است بدلیل آنکه او عطف در میان آورد و معطوف دیگر باشد و معطوف علیه دیگر لکن در حکم یکسان باشد؛ چنانکه کوئی: جاهنی زید و عمرو، زید دیگر است و عمرو دیگر، لکن هر دو را حکم یکست در آمدن، اگر حکم مخالف بودی عطف خطاب بودی و اگر هر دو یکی بودی هر دو غلط بودی. لطیفه بی نیگو شنو در غفران ذنب و قبول توبه اول صفت خود کرد جلّ جلاله فرمود: «غافر الذنب و قابل التوب»، و صفت او جلّ جلاله محلّ تصرف نیست، و پذیرنده تغییر و تبدیل نیست پس چون حدیث عقوبت کرد «شدید العقاب» گفت، شدید صفت عقوبت نهاد و عقوبت محلّ تصرف هست و پذیرنده تغییر و تبدیل هست، گفت سخت عقوبتم لکن اگر خواهم سست کنم و آنها را بگردانم که دران تصرف کنجد و تغییر و تبدیل پذیرد. و گفته اند: «شدید العقاب» اشارت بملك دارد و اگر همه ملك عالم نیست کند در جلال و کمال وی نقصان و قصور نیاید. «غافر الذنب و قابل التوب» اشارت بصفته دارد و در صفات او جلّ جلاله هرگز تغییر و تحول نیاید، و يقال: «غافر الذنب» للمظالمین «و قابل التوب» للامتنعدين «شدید العقاب» للامشرکین «ذی الطول» للسابقین. سنت خداوند است جلّ جلاله که بنده را بآیت و عید بترساند تا بنده دران شکسته و کوفته گردد سوزی و نیازی در بندگی بنماید زارئی و خواری بر خود نهد، آنکه رب العزة بنعت رأفت و رحمت بآیت و وعد تدارك دل وی کند و بفضل و رحمت خود او را بشارت دهد، نه بینی که «شدید العقاب» گفت تا بنده در زاری و خواهش آید، «ذی الطول» دران پیوست تا بنده در ناز و در رامش آید، بنده در سماع «شدید العقاب» بسوزد و بگدازد بزبان انکسار گوید:

پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم

باز در سماع « ذی الطول » بنازد و دل بیفزود ، بزبان افتخار گوید :

چکند عرش که او غاشیه من نکشد چون بدل غاشیه حکم و قضای تو کشم

بوی بکر شبلی یک روز چون مبارزان دست اندازان همی رفت و میگفت : لو کان
بینی و بینک بحار من نار لخضتها - اگر درین راه صد هزار دریای آتش است همه بدیده
گذاره کنم و بیاک ندارم ، دیگر روز او را دیدند که می آمد سر فروافکنده چون محرومی
درمانده نرم نرم میگفت : المستغاث منك بك - فریاد از حکم تو زینهار از قهر تو نه با
تو مرا آرام نهی تو کارم بنظام نه روی آنکه باز آیم نه زهره آنکه بگریزم .

گر باز آیم همی نبینم جاهی و ربگریزم همی ندانم راهی

گفتند : ای شبلی آن دی چه بود و امروز چیست ؟ گفت : آری جغد که طاووس
نبیند لاف جمال زند ، لکن جغد جغد است و طاووس طاووس .

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « رفیع الدرجات ذوالعرش » بردارنده درجه ها افزونی زبیر یکدیگر
بندگان را خداوند عرش است ، « یلقی الروح من امره » می افکند پیغام که زندگانی
دلهاست از سخن و فرمان خویش ، « علی من یشاء من عباده » برو که خواهد از بندگان
خویش ، « لینذر یوم التلاق (۱۵) » تا آگاه کند مردمان را از روز هم دیداری (۱) .

« یومهم بارزون » آن روز که آشکارا باشند ایشان چشمها یکدیگر را ، « لا ینحی
علی الله منهم شیء » پوشیده نماند بر الله از ایشان هیچ چیز ، « لمن الملك الیوم »
الله گوید : که راست پادشاهی امروز ؟ « لله الواحد القهار (۱۶) » هم خود گوید : الله راست
آن یگانه میراننده فروشکننده کم آورنده .

« الیوم تجزی » و گوید امروز پاداش دهند ، « کل نفس بما کسبت » هر تنی
را بآنچه کرد ، « لا ظلم الیوم » ستم نیست امروز بر کس ، « ان الله سریع الحساب (۱۷) »
الله آسان توان زود شمارست .

« و انذرهم یوم الآزفة » آگاه کن ایشانرا و بترسان از آن روز نزدیک آمده ،

« اِذَا الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ » آنکه که دلها بر کلوها آید ، « کَاطِمِينَ » از بیم و اندوه ؛ نفس خود فرو میگیرند ، « مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ » ناگرویدگانرا آنروز هیچ دوست نیست که ایشانرا بکار آید ، « وَلَا شَفِيعٌ يَطَاعُ ^(۱۸) » ، و نه هیچ شفیع که بسخن او کار کنند .

« يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ » میداند خیانت چشمها در نگرستن ، « وَمَا تَخْفَى الصُّدُورُ ^(۱۹) » ، و آنچه می نهان دارد دلها .

« وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ » و الله بر راستی و درستی و سزا کار راند ، « وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ » و ایشان که ناگرویدگان ایشانرا می خدایان خوانند فرود ازو ، « لَا يَقْضُونَ بَشَى » ، هیچ کارنرانند و هیچ کار برنگزارند و نتوانند ، « إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ^(۲۰) » ، الله اوست که شنواست و بینا .

« أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ » به نروند در زمین ؟ « فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ » تا ببینند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند ، « كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً » ایشان سخت نیرو تر بودند ازینان ، « وَآثَارُهُمْ فِي الْأَرْضِ » و بانسانها تر بودند در زمین درداشت و در توان ، « فَآخْذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ » فراگرفت الله ایشانرا بگناهان ایشان ، « وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ^(۲۱) » ، و هیچ باز پوشنده یی نبود که ایشانرا از الله باز پوشیدی .

« ذَلِكَ بَانِهِمْ » آن بآن بود بایشان ، « كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ » که بایشان می آمد پیغامبران پیغامها و نشانهای روشن ، « فَكْفَرُوا فَاخْذَهُمُ اللَّهُ » بنگرویدند تا الله فراگرفت ایشانرا ، « إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ^(۲۲) » ، که او با نیروی است سخت گیر .

« وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا » فرستادیم موسی را بسخنان و نشانهای خویش ، « وَاسْلُطَانٍ مُبِينٍ ^(۲۳) » ، و حجتی آشکارا .

« أَلِيْ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ » بفرعون و هامان و قارون ، « فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ^(۲۴) » ، گفتند جادوی است دروغزن .

« فلما جاءهم بالحق من عندنا ، چون بایشان آمد موسی به پیغام راست از نزدیک ما ، » قالوا اقتلوا أبناء الذين آمنوا معه ، فرعون گفت و هامان : بکشید پسران ایشان که بموسی گرویده اند ، « واستحيوا نساءهم » و دختران ایشان زنده گذارید ، « وما كيد الكافرين الا في ضلال »^(۴۵) ، و نیست کوشش و سازنا گرویدگان مکر در بیراهی و بیهودگی .

« وقال فرعون ، فرعون گفت ملاء خویش را : » ذروني اقتل موسی ، گذارید مرا تا بکشم موسی را ، « ولیدع ربه » و موسی را گوئید تا خدای خویش را خواند آنکه ، « انی اخاف ان یبدل دینکم » که من می ترسم که کیش شما جدا کند و بگرداند ، « وان یتظهر فی الارض الفساد »^(۴۶) و در زمین مصر دو گروهی و تباهی پدید آید .

« وقال موسی انی عدت بربی وربکم ، موسی گفت : من فریاد میخوامم و زینهار بخداوند خویش و خداوند شما ، » من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب »^(۴۷) ، از هر گردنکشی که بنمی گردد بروز شمار .

« وقال رجل مؤمن من آل فرعون ، مردی گفت گرویده بخدای از کسان فرعون ، » یکتم ایمانه ، که ایمان خویش نهان میداشت [صد سال] : « اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله » می بکشید مردی را از بهر آنکه میگوید خداوند من الله ؟ « وقد جاءکم بالبینات من ربکم » و بشما آورد نشانها و معجزتهای آشکارا از خداوند شما ، « وان یک کاذباً فعلیه کذبه » و اگر می دروغ گوید دروغ او اورا زیان دارد ، « وان یک صادقاً » و اگر می راست گوید ، « یصیبکم بعض الذی یعدکم » کمینه آنست که بشما رسد لختی از آن عذاب که شما را وعده میدهد ، « ان الله لایهدی الله را نماید و نه کار سازد ، » من هو مصرف کذاب^(۴۸) ، کسی را که گزاف کار است دروغ زن .

« یا قوم لکم الملك الیوم ، ای قوم شما راست امروز پادشاهی ، » طاهرین فی الارض ، و شما بر زمین [مصر و بر بنی اسرائیل] غالب [تا آنکه که عذاب خدا آید] ، « فمن ینصرنا من بأس الله ان جاءنا » پس آن کیست که فریاد رسد و

ما را یاری دهد از سخت گرفتن الله اگر بما آید ، « قال فرعون ، فرعون گفت :
 « ما اريکم الا ما اری ، ننمایم شما را مگر آنچه صواب می بینم و راست ، » و ما
 اهدیکم الاسبیل الرشاد^(٢٩) ، و راه ننمایم شما را مگر براه راستی .

« وقال الذی آمن یا قوم ، این مرد گفت که گرمیده بود : ای قوم ، « انی
 اخاف علیکم ، من بر شما میترسم ، « مثل یوم الاحزاب^(٢٠) ، از روزی چون روزهای
 سپاههای کفر که پیش از شما بودند .

« مثل دأب قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعدهم ، چون روز قوم
 نوح و قوم هود و قوم صالح و ایشان که پس ایشان بودند [چون نمرود] ، « وما الله
 یرید ظالماً للعباد^(٢١) ، الله بیدادخواه نیست رهیکانرا .

« و یا قوم انی اخاف علیکم ، ای قوم من میترسم بر شما ، « یوم التناد^(٢٢) ،
 از روزی که یکدیگر را می باز خوانید در بیچارگی و زاری .

« یوم تولون مدبرین ، روزی که از بیم پشتهها بر [عزیزان] میگردانید [و
 از هر چه گرامی تر بر می گردید] ، « مالکم من الله من عاصم ، و شمارا از الله نگاه
 دارنده بی نه ، « ومن یضل الله فماله من هاد^(٢٣) ، و هر که الله او را بی راه کرد او را
 هیچ راه نماینده نیست .

« و انذ جاءکم یوسف من قبل البینات ، و آمد بشما یوسف پیش ازین به پیغامهای
 روشن ، « فمازلتم فی شک مما جاءکم به ، هموار در گمان بودید از آنچه آورد او
 بشما ، « حتی اذا هلك ، تا آنکه که بمرد ، « قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا ،
 گفتید که الله پس او فرستاده بی نفرستد ، « كذلك یضل الله ، همچنان بی راه کند
 الله ، « من هو مسرف مرتاب^(٢٤) ، کسی را که کزاف کار بود بگمان .

« الذین یجادلون فی آیات الله ، ایشان که بهکار میکنند در نشانهای الله [که
 می نماید و خواهد بود] ، « بغیر سلطان اتیهم ، بی حجتی که از آسمان آمد بایشان
 درستی آنرا ، « کبر مقتاً عند الله وعند الذین آمنوا ، سخنی سخت زشت است نزدیک
 خدای و نزدیک گرویدگان ، « كذلك یطبع الله ، همچنان مهر مینهد الله ، « علی

کل قلب متکبر جبار (۴۵) ، بر دل هر کردن کشی خود کامه بی کامگار .
 « وقال فرعون يا هامان ابن لي صرحاً ، فرعون گفت ای هامان بر اوراز من (۱)
 طارمی ، « لعلی ابلغ الاسباب (۴۶) ، تا مگر من بدرها رسم .
 « اسباب السموات ، درهای آسمان ، « فاطلع الی اله موسی » تا مگر مرا
 دیدار افتد بخدای موسی ، « وانی لاظنه کاذباً ، و من می پندارم موسی را که دروغ
 میگوید ، « و كذلك زين لفرعون سوء عمله ، همچنان براراستند فرعون را بدر کرد
 او . « و صد عن السبيل ، و بر گردانیدند او را از راه راست ، « وما کید فرعون الا
 فی تباب (۴۷) ، و دستان گری فرعون نبود مگر در تباهی و نیستی .

النوبة الثانية

قوله : « رفیع الدرجات » - رفیع بمعنی رافع است همچون سمیع بمعنی سامع ،
 میگوید : بزرگوارنده درجه های بندگان است زیرا یکدیگر چه در دنیا چه در عقبی . در دنیا
 آنست که فرمود : « و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیلو کم فیما آنیکم » - برداشت
 شما را از بر یکدیگر درجه ها افزونی ، یکی را بدانش یکی را بنسب یکی را بمال یکی
 را بشرف یکی را بصورت یکی را بصوت یکی را بقوت . جای دیگر فرمود : « و رفعنا
 بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً » - برداشتیم ایشانرا از بر یکدیگر در
 عز و مال در رزق و معیشت یکی مالک یکی مملوک یکی خادم یکی مخدوم یکی فرمانده
 یکی فرمان بر . اما درجات عقبی آنست که گفت : « وللاخرة اکبر درجات و اکبر
 تفضیلاً » - سرای آن جهانی مه در کما بیشی و مه در افزونی دادن بر یکدیگر ، هر که
 در دنیا بمعرفت و طاعت افزون تر در عقبی بحق نزدیک تر و کرامت وی بیشتر . مصطفی
 علیه الصلوة والسلام گفت : « ان ادنی اهل الجنة منزلة لمن ينظر الی جناحه و ازواجه و
 نعیمه و خدمه و سرره مسيرة الف سنة و اکرمهم علی الله من ينظر الی وجهه غدوة و عشية » .
 و روی « ان اسفل اهل الجنة درجة لیمطی مثل ملک الدنيا کلها عشر مرار و انه لیقول :
 ای رب لو اذنت لی اطعمت اهل الجنة و سقیتهم لم ينقص ذلك مما عندی شیئاً ، و ان له

من الحور العين ثنتين و سبعين زوجة سوى ازواجه من الدنيا ، و روى « ان » اخس اهل الجنة درجة و ليس فيها خسيس رجل له قصر من ياقوتة حمراء له اربعة ابواب فباب تدخل منه الملكة بالتحية من عند الله و باب تدخل عليه منه ازواجه من الحور العين و باب يدخل عليه منه خدمه من ولدان و باب ينظر منه الى وجه ربه تبارك و تعالى و هو اكرم الابواب . و قيل : « زفيح الدرجات » اى - رافع السموات بعضها فوق بعض .

« ذو العرش » يعنى هو على العرش . و قيل : خالق العرش . والعرش عند العرب سرير الملك . « يلقى الروح من امره » - الروح هاهنا هو الوحي كقوله : « اوحينا اليك روحاً من امرنا » ، سمي روحاً لان حيوة القلب به كما ان حيوة الاجساد بالارواح قال ابن عباس . « من امره » اى - من قضائه . و قيل : من قوله . وقال مقاتل : معناه « يلقى الروح من امره » اى - بامرهم .

« على من يشاء من عباده » اى - على من يختصه بالرسالة . يخاطب بهذا من كره نبوة محمد (ص) . « لينذر » اى - لينذر النبى بالوحي « يوم التلاق » وهو يوم القيمة يتلاقى فيه الاولون والآخرين والجن والانس و اهل السماء والارض والظالم والمظلوم و قيل : يلتقى فيه الخالق والخلق . و قيل : معناه يوم يلقى فيه المرء عمله . و قيل : تتلقى بهم الملكة . « يوم هم بارزون » من قبورهم ظاهرين لا يستتر هم شئ و يكشف ما كان مستوراً من امرهم ، « لا يخفى على الله منهم شئ » ، كقوله : « يومئذ تعرضون لا تخفى منكم خافية » . و قيل : لا يبقى احد الا حضر ذلك الموقف ولا يخفى شئ من اعمالهم التى عملوها . و يقول الله فى ذلك اليوم بعد فناء الخلق وبعد ان يطوى السموات والارض بيديه : « لمن الملك اليوم » ؟ ولا احد يجيبه فيجيب نفسه فيقول : « الله الواحد القهار » الذى قهر الخلائق بالموت . وقال بعض المفسرين : يقول الله ذلك لخلأئق تقريراً لهم على ان الملك له لان الكفار كانوا ينازعونه فى الملك لعبادتهم غيره فيجيب الجميع : « الله الواحد القهار » يقوله المؤمن تلذذاً ويقولاه الكافر صغاراً و هو انا وعلى سبيل التحسّر والندامة . روى عن ابن مسعود رضى الله عنه قال : يجمع الله عز وجل الخلق يوم القيمة فى صعيد واحد بارض بيضاء كأنها سبيكة فضة لم يعص الله فيها قط فأول ما يتكلم به ان ينادى « لمن الملك اليوم لله الواحد القهار » .

« اليوم تجزى كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم » وروى انه جل جلاله يقول: «انا الديان و هذا يوم الدين الا لا ظلم اليوم الا لا يميز بي اليوم ظلم ظالم حتى آخذ لمظلومه منه ظلامته وعزتي لا قص من القرناء الجماء ستعلمون اليوم من اصحاب الكرم ».

« و انذرهم يوم الآزفة » اى - انذر يا محمد اهل مكة يوم القيمة . سميت القيمة آزفة لقربها ، « ازفت الآزقة » اى - قربت القيامة . قال الله تعالى : « اقتربت الساعة » « اقرب للناس حسابهم » « عسى ان يكون قريباً » « واقرب الوعد الحق » « لعل الساعة قريب » « ونريه قريباً » وفى الخبر : « انا النذير والموت المغير والساعة الموعد بعثت انا والساعة كهاتين [يعنى السابغة والوسطى] ان كادت لتسبقنى » .

« اذا القلوب لدى الحناجر » و ذلك ان الكفار اذا عاينوا النار فى الآخرة زالت قلوبهم عن اماكنها من الخوف حتى تصير الى الحناجر فلاهى تعود الى اماكنها ولا تخرج من افواههم فيموتوا ويستريحوا . وقيل : ينتفخ السحر جنباً فيرفع القلب الى الحنجرة . وقيل : « يوم الآزفة » يوم الوقت وفوت خروج الروح « اذا القلوب لدى الحناجر » . « كاظمين » اى - مكروبين ممتلئين خوفاً و حزناً ، والكظم تردّد الغيظ والخوف والحزن فى القلب حتى يصيق . وقيل : « كاظمين » اى - سكوتاً لا معذرة لهم . « ما للظالمين من حميم » قريب ينفعهم « ولا شفيع يطاع » فيشفع فيهم .

« يعلم خائنة الاعين » يعنى النظرة الخائنة وهى اللحظة الثانية . وفى الخبر : « يا بن آدم لك النظرة الاولى فما بال الثانية ؟ » وقيل : هى مسارقة النظر الى ما لا يحل وقيل : هى الرمز بالعين على وجه العيب . والخائنة والخيانة مصدران كالكاذبة والخاطئة . « وما تخفى الصدور » اى - يعلم ما يستر كل امرئ فى قلبه من الخير والشر .

« والله يقضى بالحق » اى - بالعدل ويجزى المحسن والمسيء « والذين يدعون من دونه » يعنى الاوثان لا يقضون بشئ ، لانهم لا تعلم شيئاً ولا تقدر على شئ ، وليسوا باهل القضاء اصلاً . قرأ نافع « تدعون » بتاء المخاطبة . وقرأ الآخرون بالياء . « ان الله هو السميع » لا قوال الخلق « البصير » بافعالهم . ثم خوف كفار مكة فقال : « اولم يسيرا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين كانوا من قبلهم » كعاد و ثمود وقوم لوط « كانوا هم اشد منهم ها هنا عماد و فصل .

قيل : هو تأكيد للضمير الذي هو اسم كان . وقرأ ابن عاهر « اشد منكم قوة » بالكاف على الرجوع عن الغيبة الى الخطاب و هو حسن . « وآثراً في الارض » يعنى اكثر زراعة و عمارة و ابنية و اشد لها طلباً و ابعد غاية . وقيل : اكثر جيشاً و اموالاً و ملكاً في الارض من اهل مكة فلم ينفعهم ذلك « فآخذهم الله بذنوبهم و ما كان لهم من الله من واق » يعنى من الله .

« ذلك بانهم » اى - ذلك الاخذ بسبب انهم « كانت تأتيهم رسلهم بالبينات » اى - بالآيات الدالة على وحدانيته « فكفروا فآخذهم الله » - كرر « فآخذهم الله » لبيان علة الاخذ . « انه قوى » فى امره و سلطانه ، « شديد العقاب » اذا عاقب .
« ولقد ارسلنا موسى بآياتنا » التسع « و سلطان مبين » حجة ظاهرة فاهرة للباطل يعنى عصاه .

« الى فرعون و هامان وقارون » - كان فرعون الملك و هامان وزيره ، « فقالوا ساحر كذاب » اى - موسى ساحر حين اخرج يده بيضاً و حين صارت العصا حية ، كذاب حين زعم انه رسول رب العالمين .

« فلما جاءهم بالحق » اى - فلما جاءهم موسى بالدين الحق ، « من عندنا قالوا » اى - قال فرعون و قومه : « اقتلوا ابناء الذين آمنوا معه » - قال قتادة : هذا القتل غير القتل الاول فى الزمن الذى كان يخافهم سبباً لزوال ملكه عند مولد موسى عليه السلام ، انما هذه القتلة كانت عقوبة لمن آمن بموسى ليصدّوهم بقتل الابناء عن متابعة موسى « واستحيوا نساءهم » يعنى للخدمة و غيرها و كان يزوج بناتهم من القبط . « و ما كيد الكافرين الا فى ضلال » - عمم الاخبار فتضمن كيد فرعون و جنوده .

« و قال فرعون » لاشراف قومه : « زدوني اقتل موسى » - انما قال هذا بعد قولهم له : « ارجه و اخاه » كانوا يزعمون ان موسى ساحر فان قتله فرعون هلك فمنعوه عن قتله . وقيل : خوفوه من قتله وقالوا : لاننا نحن ان نعجز او ينالنا من الالهة و عصاه مكروه .
« وليدع ربه » اى - وليدع موسى ربه الذى يزعم انه ارسله فيمنعه منّا ، « انى اخاف ان يبدل دينكم » الذى اتم عليه « او ان يظهر فى الارض الفساد » - قرأ يعقوب و اهل الكوفة

« او ان » ، وقرأ الآخرون : « وان » ، وقرأ اهل المدينة و البصرة و حفص : « يظهر » بضم الیاء و كسر الهاء علی التعدية « الفساد » بالنصب ردّاً علی قوله : « ان یبدل دینكم » حتی یكون الفعلان علی نسق واحد . وقرأ الآخرون : « يظهر » بفتح الیاء و الهاء علی اللزوم « الفساد » بالرفع و اراد بالفساد تبديل الدين و عبادة غيره . و قيل : اراد بالفساد ان موسى یقتل ابناؤكم كما قتلتم ابناؤهم و يستحيی نساءكم كما استحيیتم نساءهم .

« وقال موسى ، لما توعدہ فرعون بالقتل : « انی ، عنذت بربى و ربكم من كل متكبر لا یؤمن بیوم الحساب » ای - اعتصمت بالله الذی هو ربى و ربكم و استعذت به من تسلیطه ایّاكم علیّ ایّها المتكبرون و معنى « لا یؤمن بیوم الحساب » ای - لا یعتقد بالبعث و الجزاء علی الاعمال فیکون اجرأ علی الاساءة ، و هذا مثل قوله : « و انی عنذت بربى و ربكم ان ترجمون » ، و مثل قول مریم لجبرئیل لما تمذّل لها بشراً : « انی اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقیاً » ، و كذلك قاله سعید بن جبیر للحجاج حین علاه بالسيف .

« وقال رجل مؤمنٌ من آل فرعون ، - خلاف است میان علمای تفسیر که این مؤمن آل فرعون کیست و نام وی چیست - مقاتل و سدی گفتند : مردی بود قبطی ابن عمّ فرعون شوهر ماشطه دختر فرعون ، پنهان از فرعون و کسان وی ایمان آورده بود بوحدانیت الله پیش از مبعث موسی ، گفته اند که صد سال ایمان خویش ازیشان پنهان داشت ، همان مرد است که رب العالمین از وی حکایت کرد که : « وجاء رجلٌ من اقصى المدينة یسعی قال یا موسی ان الملاء یأتمرون بك لیقتلوك . . . » الآية . قومی دیگر گفتند از مفسران که مردی اسرائیلی بود نه قبطی ، و باین قول در آیت تقدیم و تأخیر است ، تقدیره : « وقال رجلٌ مؤمنٌ یکتم ایمانه من آل فرعون ، زیرا که از آل فرعون هر گز هیچ مؤمن نخواست . اما نام او از قول ابن عباس و بیشترین علما حزیل بود ، و گفته اند خبر ل ، و گفته اند سماعان ، و گفته اند حبیب . چون بسمع وی رسید که فرعون قصد قتل موسی کرد ، ایمان خویش آشکارا کرد ، فرایش آمد و گفت : « اتقتلون رجلاً ان یقول ربى الله » . خبر درست است که عروة بن الزبیر گفت فرا عبد الله بن عمرو بن العاص : مرا خبر کن از صعب تر کاری که مشرکان بارسول خدا

کردند ، گفت : رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه روزی بفناء کعبه در نماز بود ، عقبه بن ابی معیط فراز آمد و منکب رسول بگرفت و جامه در گردن وی کرد و حلق وی بگرفت و به پیچید سخت تا ابوبکر صدیق فرارسید و او را از دست دشمن بستد و گفت : « اتقتلون رجلاً ان يقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم » .

قوله : « وان يك كاذباً ، ای - وان يك موسى كاذباً ، فعلیه كذبه » ای - وبال كذبه عائدٌ الى نفسه ، « وان يك صادقاً يصبكم بعض الذي يعدكم » - قال ابو عبیده : المراد بالبعض هاهنا الكل كقوله : « يريد الله ان يصيبهم ببعض ذنوبهم » ، والمعنى : ان قتلتموه وهو صادق اصابكم كل ما يتوعدكم به من العذاب . وقيل : « بعض » هاهنا صلة يعنى : يصبكم الذى يعدكم . وقال اهل المعانى : هذا على المظاهرة فى الحجاج كانه قال : اقل ما فى صدقه ان يصيبكم بعض الذى يعدكم وفى بعض ذلك هلاككم ، فذكر البعض ليوجب الكل . « ان الله لا يهدى » الى دينه « من هو مسرفٌ كذاب » - المسرف الذى يتجاوز الحد فى المعصية . وقيل المسرف السفاك للدم بغير حق ، والكذاب الذى يكذب مرة بعد اخرى . وقيل : كذابٌ على الله عز وجل .

« يا قوم لكم الملك ، ای - قال المؤمن لفرعون وقومه : لكم الملك اليوم و انتم ظاهرون غالبون على ارض مصر و بنى اسرائيل فاتر كوا موسى و شأنه ولا تتعربوا لعذاب الله بتكذيبه وقتله واحفظوا نعمكم بمداراته فانه ان كان صادقاً فاتانا بعض ما يعد من عذاب الله من يرده و من يمنعه منّا ؟ فاجابه فرعون و قال : « ما اريكم من الرأى والنصيحة » الا ما ارى ، لنفسى انه حقٌ و صوابٌ . قال الضحاک : « ما اريكم الا ما ارى » ای - ما اعلمكم الا ما اعلم ، « وما اهديكم الا سبيل الرشاد » ای - الا طريق الهدى والرشد . « و قال الذى آمن يا قوم انى اخاف عليكم » فى تكذيبه « مثل يوم الاحزاب » ای - مثل عذاب الامم الخالية .

« مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود والذين من بعدهم » ای - مثل عاداتهم فى الإقامة على التكذيب حتى اتتهم العذاب ، « وما الله يريد ظلماً للعباد » لا يهلكهم قبل ايجاب الحجّة ولا يعاقب بغير ذنب . وقيل : معنى الآية : انى اخاف عليكم ان يجرى الله فيكم من العادة

ماجره في قوم نوح من الطوفان اوفى عاد من الريح اوفى تمود من الصيحة . وهذا تخويف من عذاب الدنيا .

ثم خوفهم عذاب الآخرة فقال : « يا قوم اني اخاف عليكم يوم التناد » يعني يوم القيمة يدعى كل اناس بامامهم و ينادى بعضهم بعضاً فينادى اصحاب الجنة اصحاب النار واصحاب النار اصحاب الجنة وينادى اصحاب الاعراف وينادى المنادى بالسعادة والشقاوة الا ان فلان بن فلان سعد سعادة لا يشقى بعدها ابداً وفلان بن فلان شقى شقاوة لا يسعد بعدها ابداً وينادى حين يذبح الموت يا اهل الجنة خلود فلاموت ويا اهل النار خلود فلاموت . وقرىء في الشواذ : « يوم التناد » بتشديد الدال ، والندود النفور وذلك انهم هربوا فندوا في الارض كندود الابل اذا شردت عن اربابها ، قال الضحاك : كذلك اذا سمعوا زفير النار ندوا هرباً فلا يأتون قطراً من الاقطار الا وجدوا الملكة صفوفاً فيرجعون الى المكان الذي كانوا فيه . فذلك قوله : « والملك على ارجائها » وقوله : « ان استطعتم ان تنفثوا من اقطار السموات والارض فانفثوا »

قوله : « يوم تولون مدبرين » اي - منصرفين من موقف الحساب الى النار . وقيل : فازين غير معجزين . « مالكم من الله من عاصم » يعصمكم من عذابه . « ومن يضل الله فماله من هاد » يهديه الى دينه .

« ولقد جاءكم يوسف » يعني يوسف بن يعقوب « من قبل » اي - من قبل موسى « بالبينات » يعني تعبير الرؤيا . وقيل : شهادة الطفل على برائه . وقيل : هو قوله : « ارباب متفرقون خير ام الله الواحد القهار » . وفرعون موسى هو فرعون يوسف آمن بيوسف ثم ارتد و عاد الى كفره بعد موت يوسف وعاش حتى ادر كه موسى . وقيل : هو يوسف بن ابراهيم بن يوسف بن يعقوب اقام فيهم عشرين سنة ، والقول الاول اصح وعليه اكثر المفسرين « فما زلتم في شك مما جاءكم به » من عبادة الله وحده لا شريك له ، قاله ابن عباس . « حتى اذا هلك » اي - مات « قلتم لن يبعث الله من بعده رسولا » اي - اقمتم على كفر كهوظنتم ان الله لا يجدد عليكم الحجة ولا ياتكم احد يدعى الرسالة وذلك عند انقطاع الرسل بعد يوسف زماناً طويلاً . « كذلك يضل الله من هو مسرف » مشرك « مرتاب » شاك .

« الذين يجادلون في آيات الله » - قال الزجاج : هذا تفسير المسرف المرتاب يعنى هم الذين يجادلون في آيات الله ، اى - فى ابطالها بالتكذيب « بغير سلطان » حجة « اتاهم » من الله . وقيل : هذه الآية عارضة فى قصة موسى و مؤمن آل فرعون وآية الله فى هذه الآية هى الدجال والمجادلون هم اليهود يتولّونه و ينتظرونه ويقولون هو الذى يبدل الدين العربى . « كبر مقتاً » - فيه اضرار ، تأويله : كبر جدالهم وقولهم « مقتاً عند الله وعند الذين آمنوا » كذلك يطبع الله على كلّ قلب متكبر جبار ، - قرأ ابو عمرو ابن عامر « قلب » بالتثنية ، وقرأ الآخرون بالاضافة ، فمن تون جعل الكبرياء والجبروت نعتين من نعوت القلب ويعنى به صاحبه كقول العرب : يدٌ بخيلة ويدٌ يابسة يعنون صاحبها . وفى الخبر : « زنا العينين النظر » يعنى زنا صاحبهما . وقال الشاعر : شفّ الجنان ولكن فاسق النظر . ومن اضاف جعل تقديره : على قلب كلّ متكبر جبار ، وهى قرآنة عبد الله بن مسعود . « و قال فرعون يا هامان ابن لى صرحاً » - كان هامان وزير فرعون ولم يكن من القبط ولا من بنى اسرائيل يقال انه لم يفرق مع فرعون وعاش بعده زماناً شقيماً مجروباً يتكفّف الناس . و - الصرح - كلّ بناء مشرف ظاهر لا يخفى على الناظر وان بعد ، مأخوذ من التصريح وهو الاظهار . « لعلّى ابلغ الاسباب » .

« اسباب السموات » اى - طرقها و ابوابها من سماء الى سماء ، « فاطلع الى اله موسى » . وقيل : السبب ما يتوصل به الى الشئ والمعنى : لعلّى اصل الى السماء فاطلع الى اله موسى . قرآنة العامة برفع العين نسقاً على قوله : « ابلغ الاسباب » . وقرأ حفص عن عاصم : « فاطلع » بنصب العين على جواب لعلّ بالفاء . « وانى لاظننه » اى - اظنّ موسى « كاذباً » فيما يقول ان له الهاً غبرى فى السماء ارسله الينا . قيل : امر فرعون هامان ببناء الصرح بالآجر لقوله : « اوقد لى يا هامان على الطين . . » و سبق شرحه .

« وكذلك زين لفرعون سوء عمله » - هذا كقوله : « زيننا لكلّ امة عملهم » . و « صدّ عن السبيل » قرأ اهل الكوفة ويعقوب : « وصدّ » بضم الصاد نسقاً على قوله : « زين لفرعون » ، قال ابن عباس : صدّه الله عن سبيل الهدى . قرأ الآخرون بالفتح ، اى - وصدّ فرعون الناس عن السبيل . « وما كيد فرعون الا فى تباب » - التباب - الهلاك والفساد

والخسار والضياع من قوله تعالى: «و ما زادوهم غير تنبيب» و قوله: «تبت يدا ابي لهب».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «رفيع الدرجات ذوالعرش» رافع الدرجات للعصاة بالنجاة وللمطيعين بالمشوبات و لذوی الحاجات بالكفایات و للاولیاء بالكرامات و للعارفين بالمراقبات و المنازلات.

بردارنده درجات بندگان است، هر یکی را بر مقامی بداشته و هر کسی را آنچه سزااست بدو داده. عاصیان را نجات، مطیعان را مشوبات، خواهندگان را کفایات، اولیا را کرامات، عارفانرا مراقبات و منازل. درجات مؤمنان و دوستان یکی امروزست یکی فردا، امروز بعلم و ایمان لقوله: «یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات»، و فردا در روضه رضوان، ررح و ربحان، بجوار رحمان لقوله: «هم درجات عند الله». اما درجات اهل صورت فردا در بهشت دیگر است و درجات اهل صفت دیگر، زیرا که اهل صورت دیگراند و اهل صفت دیگر، اهل صورت در وادی تفرقت اند و اهل صفت در نقطه جمع، «انما المؤمنون اخوة» در عالم صورت بود، و آنچه مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود: «المؤمنون کنفس واحدة» در عالم صفت است. یکی از اجلآء عرب بنزدیک مصطفی (ص) درآمد و سؤال کرد که ما را در بهشت چه نهاده اند و درجات ما تا کجاست؟ و این کس از اهل صورت بود، رسول خدا (ص) جواب داد که: «فیها انهار من ماء غیر آسن و فیها کذا و کذا» - از ان آب روان و مرغ بریان و میوه های الوان بر می داد چنانک قرآن بدان ناطق است. دیگری از اهل صفت هم از این معنی سؤال کرد، رسول الله (ص) دانست که مرد صفت است مرد صورت نیست گفت: «فیها ما لایعین رأیت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر».

باش ای درویش دلربش تا این کالبد را بمرک درهم شکنند و در خاک لحدنذر نذر کنند، آنکه بکمال قدرت دیگر باره آنرا خلعت اعادت پوشانند، آنکه در بوتۀ

دوزخ فرو گدازند و از اینجا بنهر الحیوة برند و مطهر کنند و از اینجا بفردوس برند و معطر کنند، هفتاد حله در پوشانند، آن حله را کربان یکی بود و دامن هفتاد بر مثال کل صدر ک که از آن حقه زبر جد بیرون آید کربان یکی و دامن صد، آنکه طراز اعزاز بقابر کسوت عزت تو کشند، گاه شراب زنجیل دهند گاه شراب کافور گاه شراب تسنیم، ظاهر باطن شده و باطن ظاهر شده، صورت دل گشته و دل صورت گشته چنانکه امروز حق را جل جلاله می دانی و تهمت نه، فردا می بینی و شبهت نه.

پیر طریقت گفت: بس نماید که آنچه خبر است عیان شود، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود، آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان شود، قصه آب و گل نهان شود، دوست ازلی عیان شود، تا دیده و دل و جان هر سه بدو نگران شود.

وقیل: « رفیع الدرجات » ای - هو جل جلاله عالی الصفات جلیل القدر لا یبلغ کنه ولا یعرف قدره ولا یدرك حدّه - قدر خویش برداشت و صفت خویش در حجب عزت نگه داشت تا هیچ عزیز بعز او نرسد، هیچ فهم حد او در نیابد، هیچ دانا قدر او بنداند، صفت کس در برابر صفت او نیابد، دانش او کس نداند، توان او کس نتواند، بقدر او کس نرسد.

« ما قدر و الله حق قدره » ای - ما عظموه حق عظمته، آب و خاک را با لم یزل و لایزال چه آشنائی، قدم را با حدوث چه مناسبت، حق باقی در رسم فانی چه پیوند، ماسور^(۱) تلوین بهیشت تمکین چون رسد؟! او جل جلاله فردا چون دیدار دهد بمطاهد نه بسزا دهد، سزاوار دیدار او نیست هیچ چشم، سزاوار گفتار او نیست هیچ گوش، سزاوار معرفت او نیست هیچ دل، سزاوار راه او نیست هیچ قدم سزاوار طریق او نیست.

چشم همی بخواهد دیدارت گوش همی بخواهد گفتارت

همت بلند کردند این هر دو هر چند نیستند سزاوارت

« لیندر یوم التلاق »، « یومهم بارزون » صفت روز رستاخیز است، روزی که رازها

دران روز آشکارا شود، پرده های متواریان فرو درند، توانگران بی شکر را در مقام حساب

بدارند ، درویشان بی صبر را جامهٔ نفاق از سر بر کشند ، آتش فضااحت در طیلسان عالمان
 بی عمل زنند ، خاک ندامت بر فرق قرآءه مرائی ریزند ، یکی از خاک وحشت بیرون آید
 چنانکه خاکستر از میان آتش ، یکی چنانکه دراز میان صدف ، یکی میگوید : این الفرار
 من الله ، یکی میگوید : این الطريق الى الله ، یکی بزاری و خواری خاک حسرت بر سر
 می ریزد و میگوید : « ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصياها » ، یکی
 بآستین شکر گردانده از فرق شوق می فشاند و میگوید : « الحمد لله الذي اذهب غدا الحزن » .
 آنروز پادشاهان روی زمین را می آرند و دست سلطنت ایشان برشتهٔ عزل بر پس پشت
 بسته و ملك ایشان بر خاک مذلت افتاده و این ندای عزت در عالم قیامت روان شده که :
 « لمن الملك اليوم » - پادشاهی کراسزد مگر آن پادشاه را که بر همه شاهان پادشاهست
 و پادشاهی وی نه بحشم و سپاه است ، آفرینندهٔ زمین و آسمان و آفتاب و ماه است ، خلق
 را دارنده و دوستان را نیک پناهست سلطانان جهان لشکر را عرض دهند و خدم و حشم را
 بر نشاند و خیل و خول را آشکارا کنند پس بملك و ملك خود فخر کنند و بنعمت و نعم
 و سوار و پیاده و درگاه و بارگاه خود سر افتخار برافرازند ، و ملك الهی برخلاف اینست
 که او جل جلاله اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی درزند و عالم را هباء منشور
 گرداند و تیغ قهر برهیا کل افلاك زند همه نهادها را ذره ذره کند و غبار اغیار از دامن
 قدرت بیفشاند و لگام اعدام بر سر مرکب وجود کند ، پس ندا در دهد که : « لمن الملك
 اليوم » ، کرا زهرهٔ آن بود که این خطاب را بجواب پیش آید ؟ تا هم جلال احدیت
 جمال صمدیت را پاسخ دهد که : « الله الواحد القهار »

ای مسکین ! فردای قیامت که سران و سرهنگان دین در پناه کرم و لطف قدم
 جای دهند ، ندانم که ترا با این سینهٔ آلوده و عمل شوریده کجا نشاند و رخت کجا
 فرو نهند ؟ زخمی که نهادی را درد نکند نشان آن بود که دران نهاد حیوة نیست . ای
 مسکین ! اگر بیماری آخر ناله‌ی کو ؟ و بی یاری آخر طلبی کو ؟

طیلسان موسی و نعلین هاروت چه سود

چون بزیر يك ردا فرعون داری صد هزار

« اليوم تجزى كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم . . . » - هر که اعتقاد کرد که او را روزی در پیش است که در آن روز باوی سؤالی و جوابی و حسابی و عتابی رود؛ شب و روز بيقرار بود، دم بدم مشغول و مستغرق کار بود، میزان تصرف از دست فرو نهد، بعبیب کس ننکرد، همه عیب خود را مطالعت کند، همه حساب خود کند درخبر است که: « حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا و تهتؤا للعرض الا کبر ».

یکی از بزرگان دین روزی نامه‌یی نوشت و درخانه‌یی عاریتی بود، گفتا خواستم که آن نامه را خاك بر كنم تا خشك شود، بر خاطر م گذشت: نباید که فردا از عهده این مظلومه بیرون نتوانم آمد. هاتفی آواز داد: سيعام المستجف بتتريب الكتاب ما يلقى عند الله غداً من طول الحساب - آری فردا روز عرض و حساب بداند که چه کرد - آنکس که نامه خویش بخاك خانه کسان خشك کرد!

« يعلم خائنة الاعين و ما تخفي الصدور والله يقضى بالحق » - خیانت چشمهای بیند، اندیشه دلها می داند، روش قدمها می شمرد و بعدلوراستی فردا مرا اراحکم کند. کس هست که هر قدم که بر گیرد و بنهد؛ آن قدم بلسان حال مرورا لعنت میکند، و کس هست که هر قدم که بر گیرد آن قدم از عالم خلّت خلیل و کرامت کلیم و اندوه و شادی یحیی زکریا خبر میدهد. در عالم هیچ قدم عزیز تر از قدم حرمت نیست، بخدمت بهشت یابند و نعمت، و بحرمت برضا و لقارسند و بر از ولی نعمت.

آن مرد اعرابی را دیدند که با روی سیاه و دلی چون ماه در طواف کعبه بود. چون بدان سنك سیاه رسید که آن را حجر الاسود گویند؛ خواست که دهانی بران سنك سیاه نهد، از راه حرمت قدم خود فرو گرفت، چون نگاه کرد صورت روی خود دران سنك سیاه چنانك بود بدید، نعره‌یی بر کشید و گفت: سُود وجهی فی الدارين، و دران حال جان بحضرت فرستاد. فردای قیامت که بمالم صفت است و صورتهای آن روز تبع صفت بود؛ آن مرد اعرابی همی آید با روی چون ماه از صفت بر صورت تافته و صورت بر نك صفت گشته، همچنین **بلال حبشی** را بینی روی وی چون ماه دو هفته، و عالم قیامت از نور روی وی روشن گشته. آن عزیزی گوید در حق وی:

آن سیاهی کز پی ناموس حق نافوس زد

در عرب بواللیل بود اندر قیامت بوالنهار

باش تا کلّ یا بی آنها را که امر وزند جزو

باش تا کلّ بینی آنها را که اکنونند خار

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «وقال الذی آمن، وآن مرد گرویده گفت: «يا قوم اتبعونی، ای قوم پی برید بمن، «اهدکم سبیل الرشاد»^(۳۸)، تاراه نمایم شما را براه راستی. «يا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاع»، ای قوم این زندگانی این جهانی روزی فرا روزی بسر بردن است تا پاینده، «وان الآخرة هی دارالقرار»^(۳۹)، وآن جهانست سرای آرام و پاینده.

«من عمل سیئة»، هر که بدی کند، «فلا یجزی الا مثلها»، پاداش ندهند او را مگر همچنان، «ومن عمل صالحا»، و هر که نیکی کند، «من ذکر او انشی» از فرینه و مادینه، «وهو مؤمن»، او گرویده بود، «فاولئک یدخلون الجنة»، ایشان آئند که در آرند در بهشت «یرزقون فیها بغیر حساب»^(۴۰)، روزی میدهند ایشانرا در آن بهشت بی شمار.

«ويا قوم مالی ادعوکم الی النجاة»، ای قوم این چیست که مرا رسید و این چو نیست مرا که میخوانم شما را با رهائی، «و تدعوننی الی النار»^(۴۱)، و میخوانید شما مرا بآتش.

«تدعوننی لا کفر بالله»، میخوانید مرا تا کافر شوم به الله «واشرك به مالیس به علم»، و انباز کیرم با او چیزی که من او را انباز ندانم، «وانا ادعوکم الی العزیز الغفار»^(۴۲)، و من شما را میخوانم با توانائی تاونده، آمرز کاری فراخ آمرز. «لا جرم ان ما تدعوننی الیه» ببود اکنون ناچاره کانچه شما مرا بایرستش آن میخوانید، «لیس له دعوة فی الدنیا ولا فی الآخرة»، او را آن حق نیست که

کسی را با پرستش خویش خواند هرگز نه درین جهان نه در آن جهان ، « وان مردنا الى الله » و باز گردیدن ما بالله است ، « وان المصرفين هم اصحاب النار »^(٤٢) و کزاف کلان آتشیان اند .

« فتذکرون ما اقول لکم » آری یاد کنید هنگامی آنچه من میگویم شما را ، « وافوض امری الى الله » و کار خویش با خدا گذارم ، « ان الله بصیر بالعباد »^(٤٣) که الله بینا و داناست ببندهاگان .

« فوقیه الله » باز داشت ایشان الله ازو ، « سیآت ماکروا » بدهای آنچه ایشان ساختند از سازید ، « وحق بال آل فرعون سوء العذاب »^(٤٤) و فراسر نشست کسان فرعون را بد عذاب .

« النار یعرضون علیها » آن عذاب آتشی است که ایشانرا بران عرضه میکنند ، « غدواً وعشیاً » بامداد و شبانگاه پیوسته درین جهان ، « و یوم تقوم الساعة » و آن روز که رستاخیز بیای شود ، « ادخلوا آل فرعون اشد العذاب »^(٤٥) ، گویند در شید ای فرعون و کسان او در سخت تر عذاب .

« و اذ یتحاجون فی النار » و آنکه که پیکار میکنند در آتش ، « فیقول الضعفاء للذین استکبروا » پس روان گویند گردنکشانشان : « انا کنا لکم تبعاً » ما شمارا پس روان و فرمان برداران بودیم در دنیا ، « فهل انتم مفعنون عنا نصیباً من النار »^(٤٦) ، هیچ ما را بکار آئید که از ما بازدارید بهره‌ی از آتش ؟

« قال الذین استکبروا » گردنکشان گویند : « انا کل فیها » ما همه ایدریم در آتش ، « ان الله قد حکم بین العباد »^(٤٧) ، الله بخواست خویش کار بر گزارد میان بندهاگان .

« وقال الذین فی النار » ایشان گویند که در آتش اند ، « لخرقة جهنم » خازنان دوزخ را [که آتش سازان اند] : « ادعوا ربکم » خوانید خداوند خویش را و خواهید ازو ، « ینخف عنا یوماً من العذاب »^(٤٨) ، تا از ما عذاب یک روز فرو نهد : « قالوا » گویند [فراقوم هر پیغامبری] : « اولم تک تأتیکم رسلکم بالبینات »

رسول شما بشما نیامد با پیغامها و نشانه‌های روشن؟ « قالوا بلی ، گویند بلی آمد ،
 « قالوا فادعوا ، خازنان گویند : پس شما خدا را میخوانید ، « و مادعاء الكافرين
 الا في ضلال ^(۵۰) ، و دعای کافران نیست مگر در ضایعی و گمراهی .

« انا لننصر رسلنا ، ما یاری خواهیم داد و دست خواهیم گرفت فرستادگان خویش
 را ، « والذین آمنوا ، و ایشانرا که گرویدگان اند ، « فی الحیوة الدنیا ، در
 زندگانی این جهان ، « و یوم یوم الاشهد ^(۵۱) ، و آن روز که گواهان بیای
 ایستند .

« یوم لا ینفع الظالمین ، آن روز که سود ندارد کافرانرا ، « معذرتهم » عذر دادن
 ایشان ، « ولهم اللعنة ، و ایشانراست نفرین و دوری ، « ولهم سوء الدار ^(۵۲) ، و
 ایشانراست سرای بد .

« ولقد آتینا موسی الهدی ، و دادیم موسی نامه راه شناختن را ، « و اورثنا
 بنی اسرائیل الكتاب ^(۵۳) ، و میراث دادیم فرزندان یعقوب را تورات .

« هدی و ذکر ی لا ولی الا لیل ^(۵۴) ، راه نمونی و یاد کاری خردمندان را .
 « فاصبر ان وعد الله حق » ، شکیبائی کن که وعده دادن الله ترا بنصرت راست
 است ، « و استغفر لذنبك » و گناه خویش را آمرزش میخواهد ، « و سبح بحمد ربك »
 و بستایش نیکو خداوند خویش را می ستای ، « بالمشی والابکار ^(۵۵) ، بشبانگام
 و بامداد .

« ان الذین یجادلون فی آیات الله » ایشان که پیکار میکنند در سخنان الله ،
 « بغیر سلطان اتیهم » بی حجتی که بایشان آمد از آسمان ، « ان فی صدورهم
 الا کبر » ، نیست در دلهای ایشان مگر مرادی بزرگ ، « ما هم ببالغیه » ، که هرگز
 بآن نخواهند رسید ، « فاستعذ بالله » فریاد میخواهد بخدای عزوجل [از فتنه دل] ،
 « انه هو السميع البصیر ^(۵۶) ، که او خداوندی شنوای بیناست .

« لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس » آفرینش آسمان و زمین
 [بنزدیک شما] مه است از آفرینش مردم ، « ولكن اکثر الناس لا یعلمون ^(۵۷) ،

ولكن بیشتر مردمان نمی دانند .

« وما يستوى الاعمى والبصير ، هرگز چون هم نبود نابینا از حق و بینا بحق ،
« والذين آمنوا و عملوا الصالحات ولا المصیء » و هرگز چون هم نبود کر و بدکار
نیکوکار و بدکار ، « قليلاً ما تتذكرون »^(٥٨) ، چون اندك پند پذيريد .

« ان الساعة لآتية لا ريب فيها » رستاخیز آمدنی است گمان نیست دران ، « ولكن
اکثر الناس لا يؤمنون »^(٥٩) ، لکن بیشتر مردم به نمی گروند .

النوبة الثانية

قوله : « و قال الذي آمن يا قوم ، یعنی مؤمن آل فرعون : « اتبعوني اهدكم
سبيل الرشاد ، اقبلوا عظمتی ابين لكم طريق السعادة وصلاح الامر و سبيل الهدى . الرشاد
والرشد والرشد - الهدى ، يقال : رجل رشيد و راشد و رشاد . قال الشاعر :

انا في امرٍ رُشادٍ بين غزورٍ و جهادٍ
بدني يغزو عدوى والهوى يغزو فؤادي

و يقال : فلانٌ لغير رشدة ، اذا كان ولد الزنا . و قوله : « و ما امر فرعون برشيد »

ای - بصواب .

« يا قوم انما هذه الحياة الدنيا متاع » ای - منفعة قليلة اللبث تنتفعون بها مدة
ثم تنقطع . « وان الآخرة هي دار القرار » التي لا تزول فلا تبيعوا الباقي بالثاني . قال النبي
(ص) : « من احب دنياه اضر باخرته و من احب آخرته اضر بدنياه فآثروا ما يبقى على
ما يفنى » . و عن سهل بن سعيد قال : جاء رجلٌ فقال : يا رسول الله دلّني على عمل اذا
انا عملته احبّني الله و احبّني الناس ، فقال : « ازهد في الدنيا يحبّك الله و ازهد فيما عند الناس
يحبّك الناس » . و عن ابن مسعود : ان رسول الله (ص) نام على حصيرٍ فقام و قد اثرفى
جسده ، فقال ابن مسعود : يا رسول الله لو امرتنا ان نبسط لك و نعمل ، فقال : « مالي و للدنيا
و ما اذا و الدنيا الا كراكبٍ استظل تحت شجرة ثم راح و ترکها » . و عن انس بن مالك
ان النبي (ص) قال : « يا بني اكثر ذكر الموت فانك اذا اكثر ذكر الموت زهدت

فی الدنيا و رغبت فی الآخرة وان الآخرة دار قرار و الدنيا غرارة لاهلها و المغرور من اغتر بها .

ثم اخبر بمستقر الفریقین فقال : « من عمل سیئة » ای - من عمل شرکاً ، « فلا یجزی الا مثلها » یعنی الا النار ، فان جزاء الشریک النار ، وهما عظیمان کقولہ : « جزاء وفاقاً » ای - وفاق الجزاء العمل . « و من عمل صالحاً » ای - و من عمل بطاعة الله من الذکور والانات « وهو مؤمن » فاولئك یدخلون الجنة یرزقون فیها بغير حساب ، لامکیال فیہ ولا میزان . وقیل : یعطون فی الجنة من الخیر مالا تبعه علیهم فیہ .

« و یا قوم مالی ادعوکم » ای - مالکم ، کما تقول : مالی اریک حزیناً ای - مالک . وهذا کلام یوضع موضع « کیف » ، والمعنی : اخبرونی عنکم کیف هذه الحال ؟ « ادعوکم الی النجاة » من النار بالایمان بالله « و تدعونی الی النار » ای - الی الشریک الذی یوجب النار .

ثم فسر فقال : « تدعونی لا کفر بالله واشریک به مالیس لی به علم » انه شریک له . وقیل : مالا یصح ان یعلم ، « وانا ادعوکم الی العزیز » القادر علی الانتقام ان اقمتم علی کفرکم ، « الفقار » ان تبتم من شرکم .

« لاجرم » - فیها وجهان لاهل اللغة : احدهما انها کلمة واحدة و وضعت موضع « حقاً » ، وقیل : وضعت موضع « لابد » . والوجه الآخر انها کلمتان : احدهما رد و جحد لما قبلها ، التأویل : تدعونی لا کفر واشریک « لا » وقوله « جرم » ای - حق ووجب « ان » ما تدعونی الیه « یعنی الوثن » ، « لیس له دعوة » ای - اجابة دعوة « فی الدنيا ولا فی الآخرة » - کقولہ تعالی : « ان تدعوهم لیسמעوا دعاءکم » « و من اضل ممّن یدعو من دون الله من لایستجیب له الی یوم القيمة » « سوا » علیکم ادعو تموهم ام انتم صامتون . وقیل معناه : لیس له دعوة الی عبادته فی الدنيا ، لان الاوثان لا تدعی الربوبیة ولا تدعوا الی عبادتها و فی الآخرة تتبرأ من عابديها و فیہ وجه ثالث : « لیس له دعوة » ای - لیس من حقّه ان یدعی الهاً . وجه اول معنی آنست که : مرا میخوانید با پرستش چیزی که او را توانائی نیست که دعای کسی پاسخ کند هرگز . وجه دوم : او را آن حق نیست

که کسی را با پرستش خواند هرگز . وجه سوم : او سزای آن نیست که او را خدای خوانند هرگز .

« وان مردنا الى الله ، ای - وحق ان مرجعنا بعد الموت الى الله فيجازى كلاً بما يستحقه ، كقوله : « ثم ردوا الى الله مولاهم الحق » . « و ان المسرفين ، یعنی : وحق ان المسرفين « هم اصحاب النار » ملازموها السرف ضد القصد . وقيل : هم الذين يقتلون بغير حق .

« فستذكرون ما اقول لكم ، اذا عابنتم العذاب حين لا ينفعكم الذکر وتندمون حين لا ينفعكم الندم . « واقض امری الى الله ، وذلك انهم توعدون لمخالفته دينهم « ان الله بصير بالعباد ، يعلم المحق من المبطل .

« فوقیه الله سیآت ما مکروا » - وقيل : الضمير يعود الى موسى ، ای - دفع الله عن موسى عليه السلام ما مکروه آل فرعون حتی عبر البحر . « وحق بال فرعون سوء العذاب » الفرق فی الدنيا والنار فی الآخرة . وقيل : الضمیر فی قوله : « فوقیه » يعود الى مؤمن آل فرعون فانه لما وعظهم خرج هارباً الى جبل یصلی فیہ ، فارسل فرعون جماعته فی طلبه فوجدوه قائماً یصلی والسباع والوحوش صفوف عنده تذب عنه ، فرعب القوم منه رعباً شديداً فرجموا فقتلهم فرعون فذلك قوله : « وحق بال فرعون سوء العذاب » ای - قتل فرعون ايّاهم .

« النار یعرضون علیها » - النار رفع علی البدل من السوء وقيل : « النار مبتدا ، خبره : یعرضون علیها . « غدواً و عشیاً » ای - صباحاً و مساءً . قال ابن مسعود : ارواح آل فرعون فی اجواف طیر سود تعرض علی النار کل یومین مرتین تغدو وتروح الى النار ويقال بال فرعون : هذه مأویکم حتی تقوم الساعة ، وكان ابو هريرة کلاماً اصبح صاح : اصبحنا و عرض آل فرعون علی النار و کلاماً امسى صاح امسینا و عرض آل فرعون علی النار . وفي هذه الآية دلالة ظاهرة علی ان عذاب القبر حق وفي الخبر الصحيح عن عبد الله بن عمر ان رسول الله (ص) قال : « ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالغداة والعشی ان کان من اهل الجنة فمن الجنة وان کان من اهل النار فمن النار و يقال له : هذا مقعدک حتی یبعثک الله الیه

يوم القيمة ، وسألت عائشة رسول الله (ص) عن عذاب القبر ، فقال : « نعم عذاب القبر حق » قالت عائشة : فما رأيت رسول الله (ص) بعد صلى صلاة الآتعوذ من عذاب القبر . وفي اخبار المعراج قال (ص) : « نظرت (يعنى فى السماء الدنيا) فاذا انا بقوم لهم بطون كأنها البيوت وهم على ممر آل فرعون فيتوطأهم آل فرعون بارجلهم وهم يعرضون على النار غدواً وعشيا ، قلت : من هؤلاء يا جبرئيل ؟ قال : هؤلاء اكلة الربوا . »

ثم اخبر الله عز وجل عن مستقرهم يوم القيمة فقال : « ويوم تقوم الساعة ادخلوا » . قرأ ابن كثير و ابن عامر و ابو عمرو و ابو بكر : « الساعة ادخلوا » بحذف الالف فى الوصل وضمها فى الابتداء وضم الخاء من الدخول ، اى - يقال لهم ، « ادخلوا آل فرعون اشد العذاب » . وقرأ الآخرون : « ادخلوا » بقطع الالف و كسر الخاء من الادخال ، اى - يقال للملائكة : « ادخلوا آل فرعون اشد العذاب » ، قال ابن عباس : يريد الوان العذاب غير الذى كانوا يعدبون به منذ غرقوا ، يقال : اهل جهنم فيها على درجات كما ان اهل الجنة فيها على درجات . قال رسول الله (ص) : « اهون اهل النار عذاباً رجل فى رجليه نعلان من نار يغلى منهما دماغه » . و قال العباس بن عبد المطلب : يا رسول الله هل نفعت عنك اباطال بشيء فانه كان يحوطك و يصونك ، قال : « وجدته فى غمرة من النار فاخرجته الى ضحضاح ، ومن هذا الباب قوله : « فى الدرك الاسفل من النار » .

قوله : « واذيتحاجون فى النار » اى - و اذكر يا محمد لقومك اذ يتخاصم اهل النار فى النار ، « فيقول الضعفاء للذين استكبروا انا كنا لكم تبعاً ، فى الدنيا ، تبع جمع تابع . و قيل : هو جمع لا واحد له و جمعه اتباع . « فهل انتم مغنون عنا » اى - حاملون عنا بعض العذاب باتباعنا ايّاكم ؟ .

« قال الذين استكبروا انا كل فىها » اى - لو قدرنا ان نفنى عنكم لاغنىنا عن انفسنا ، نحن وانتم جميعاً فى النار . « ان الله قد حكم بين العباد » فانزلنا منازلنا و انزلكم منازلكم .

« وقال الذين فى النار ، حين اشتد عليهم العذاب لخزنة جهنم ادعوا ربكم يخفف عنا يوماً » من ايام الدنيا « من العذاب » .

فتجيبهم الخزنة : « اولم تك تأتيكم رسلكم بالبينات » اى - بالبراهين والمعجزات .
وقيل : الم تخبركم الرسل ان عذاب جهنم مأكّد لا تخفيف فيه ولا انقطاع . « قالوا بلى »
قد جاءتنا الرسل بالبينات « قالوا فادعوا » اذا ربكم ان نفعلكم فنعن لاندعولكم ، لانهم
علموا انه لا يخفف عنهم . قل الله تعالى : « و مادعاء الكافرين الا فى ضلال ، يبطل ويضل
ولا ينفعهم لانه لا يسمع ولا يجاب .

« انالانصررسلنا » يعنى بالغلبة والقهر والحجة والانتقام من الاعداء . قال العدى
ماقتل قوم نبياً فطّ او قوماً من دعاة الحق من المؤمنين الّابعث الله من ينتقم لهم فصاروا
منصورين فان قتلوا كما نصر يحيى بن زكرياء لما قتل قتل به سبعون الفاً . قال
عبد الله بن سلام : ما قتل امة نبياً الا قتل به منهم سبعون الفاً ولا قتلوا خليفته الا قتل
به خمسة و ثلثون الفاً .

« والذين آمنوا » اى - و نصر المؤمنين على سائر الاديان « فى الحياة الدنيا »
بالغلبة والحجة « ويوم يقوم الاشهاد » اى - ولهم الغلبة ايضاً فى القيامة حين تحضر الشهود
و هم الحفظة فتشهد للانبياء بالتبليغ و للمؤمنين بالتصديق و على الكفار بالتكذيب .
الاشهاد جمع شاهد كصاحب واصحاب . وقيل : جمع شهيد كشریف واشراف .
« يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم » ان اعتذروا عن كفرهم لم يقبل منهم وان تابوا لم
ينفعهم . « ولهم اللعنة » - البعد من الرحمة ، « ولهم سوء الدار » يعنى جهنم .

« ولقد آتينا موسى الهدى » يعنى التوراة « و اورثنا بنى اسرائيل الكتاب » اى -
اعطيناهم على لسان الرسل التوراة والانجيل و الزبور .
« هدى » من الضلالة « و ذكرى لاولى الالباب » اى - موعظة لذوى العقول اى -
كذب قوم فرعون ، موسى كما كذبك قريش يا محمد .

« فاصبر » كما صبر موسى ، « فان وعد الله » فى اظهار دينك واهلاك اعدائك « حق »
« واستغفر لذنبك » - قيل : نزلت هذه الاية قبل قوله : « ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و
ما تأخر » . وقيل : استغفر لذنب ان كان منك . وقيل : استغفر لذنب امتك . وقيل :
تعبّد بالاستغفار لزيادة درجته و ليصير سنة لمن بعده ، « و سبح بحمد ربك » اى - صلّ

شاکراً لربك « بالعشی و الابکار » یعنی صلاة العصر و صلاة الفجر . و قال ابن عباس :
یعنی الصلوات الخمس . و قال الحسن : کان هذا قبل فرض الصلوات بمكة رکعتان
بکرة و رکعتان بالعشی .

« ان الذين يجادلون فی آیات الله بغير سلطان انهم » - در نزول این آیت مفسران
را دو قول است : یکی آنست که در شأن کفار قریش فرو آمد که پیوسته بر مصطفی
صلوات الله و سلامه علیه و مؤمنان می پیچیدند و در ابطال آیات می کوشیدند ، رب العالمین
فرمود : آن جدال و خصومت ایشان باشما از کبر و حسد است ، آن مرادی بزرگ است که
در دل ایشان که طمع میدارند که بر شما غلبه کنند و شما را بر خود کم آرند ، و ایشان
هرگز باین مراد نرسند و این مقصود نیابند ، قال النبی (ص) : « يحشر الجبارون
المتكبرون يوم القيمة في صورة الذرير يطوهم الناس لهوا نهم على الله عز وجل ولا يدخل الجنة
من كان في قلبه مثقال ذرة من خردل من كبر » .

قول دیگر آنست که این آیت در شأن جهودان فرو آمد که گفتند : صاحب ما
مسیح بن داود یعنی دجال در آخر الزمان بیرون آید و سلطان او در بر و بحر منبسط
گردد و ملک زمین با ما افتد و ما بر عرب غلبه کنیم ، رب العالمین گفت : « ما هم ببالفیه ،
این جهودان که این سخن باطل میگویند خود بدجال در نرسند ، اما تو ای محمد بما
استعازت کن از فتنه دجال و شروی » فاستعذ بالله ، من فتنه الدجال ، « انه هو السميع البصير » .
قال رسول الله (ص) : « تعوذوا بالله من عذاب النار فقالوا نعوذ بالله من عذاب النار ، ثم قال : تعوذوا بالله
من عذاب القبر ، قالوا نعوذ بالله من عذاب القبر ، ثم قال : تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن ، قالوا
نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن ، ثم قال : تعوذوا بالله من فتنه الدجال ، قالوا : نعوذ
بالله من فتنه الدجال » .

خبر درست است از اسماء بنت یزید الانصاریه گفت : رسول خدا در خانه من بود
و حدیث دجال می رفت ، مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود : پیش از خروج وی سه
سال یکسال آسمان باران ثلثی باز گیرد و زمین از نبات خویش ثلثی باز گیرد ، دیگر
سال آسمان از باران خویش دوثلث باز گیرد و زمین از نبات خویش دوثلث باز گیرد ،

سوم سال آسمان باران همه باز گیرد که يك قطره باران بر زمین نیاید و زمین نبات همه باز گیرد که يك شاخ گیاه بر نیاید و در زمین يك بهیمه ازین چرنده ورونده بنماید، و صعب ترین فتنه وی آنست که اعرابی را گوید که پدر و برادر وی از دنیا رفته که: اگر من پدر و برادر ترا زنده گردانم بمن ایمان آری و مرا خدای خود خوانی و دانی؟ اعرابی گوید: بلی ایمان آرم، آنکه دوشیطان بر صورت پدر و برادر وی فرادید آیند، اسماء گفت: یا رسول الله ما يك ساعت بگرسنگی صبر نمی توانیم کرد؛ مؤمنان آنروز چون کنند؟ گفت: یجزئهم ما یجزی، اهل السماء من التسبیح و التقدیس - آن خداوند که غذای اهل آسمان تسبیح و تقدیس کرد تا ایشانرا کفایت افتاد؛ زمینیانرا نیز از تسبیح و تقدیس کفایت دهد. آنکه گفت: در ننگ وی در زمین چهل سالست سالی چون ماهی و ماهی چون هفته بی و هفته بی چون روزی و روزی چندان که يك بر گک از درخت خرما در آتش بی فروزد و بسوزد.

و روی عن ابن عمر قال: قام رسول الله (ص) فی الناس فائتبی علی الله بما هوا هله ثم ذکر الدجال فقال: دانی لا نذر کموه و ما من نبی الا انذره قومه لقد انذر نوح قومه و لکنی ساقول لکم فیہ قولاً لم یقله نبی لقوم، تعلمون انه اعور و ان الله لیس باعور مکتوب بین عینیہ کافر یقرؤه کل مؤمن کاتب و غیر کاتب، و قال (ص): ان الدجال ینخرج و ان معه ماء و ناراً فاما الذی یراه الناس ماءً فنارٌ و اما الذی یراه الناس ناراً فماء عذب طیب بارد فمن ادرك ذلك منکم فلیقع فی الذی یراه ناراً فسانه ماء عذب طیب. و عن انس بن مالک قال قال النبی (ص): لیس من بلد الا سیطو الدجال الا مکه و المدینة فاند لا یأتیہما من نقب من انقابہما الا علیہ الملائکة صافین یحرسونہا ثم ترجف المدینة باهلها تک رجفات فتخرج الیہ کل کافر و منافق، و عن ابی هریرة قال قال رسول الله (ص): « یأتی المسیح من قبل المشرق و همته المدینة حتی ینزل دبر احدی ثم تصرف الملائکة وجهه قبل الشام و منا لك یهلك ». و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله (ص): « یتبع الدجال من امتی سبعون الفاً علیہم السیجان »، و فی روایة ابی امامة عنه (ص) قال: « و مع الدجال یومئذ سبعون الف یهودی کلهم ذو ساج و سیف محلی ».

قوله : « لخلق السموات والارض اكبر من خلق الناس » ای - اعظم فی الصدور من اعداتهم بعد الموت ، « و لكن » اكثر الناس ، یعنی الكفار « لا يعلمون » حين لا يستدلون بذلك على توحيد خالقهما . وقيل : « اكبر من خلق الناس » ای - اعظم من خلق الدجال « ولكن » اكثر الناس لا يعلمون ، یعنی اليهود الذین یخاصمون فی امر الدجال . روى عن هشام بن عامر قال : سمعت رسول الله (ص) يقول : « ما بين خلق آدم الى قيام الساعة خلق اكبر من الدجال » .

« و ما يستوى الاعمى و البصير » - الاعمى عن الهدى و البصير بالهدى ، یعنی الكافر و المؤمن لا يستویان فی الحكم ولا فی الفضل . « و الذین آمنوا و عملوا الصالحات ولا المسیء » ، دخلت « لا » فی قوله : « ولا المسیء » ، توکیداً لنفی المساواة ، ای - ولا يستوى المؤمن المحسن و الكافر المسیء . « قليلاً ما تتذكرون » ای - قليلاً منكم من يتعظ . قرأ اهل الكوفة « تتذكرون » بالتاء علی المخاطبة ، و الباقر بالياء .

« ان الساعة » ای - القيامة « لآتية لا ريب فيها و لكن اكثر الناس » یعنی كفار مكة « لا يؤمنون » لا یصدقون بالبعث .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « وقال الذي آمن يا قوم . . . » الآية - تمامی سخن مؤمن آل فرعون است ، نزد يك فرعون سخن بحق گفت و مصطفى عليه الصلوة والسلام فرمود : « افضل الجهاد كلمة حق عند امير جائر » ، زبان موعظت بكشاد و ايشان را پند بليغ داد گفت : « يا قوم انما هذه الحياة الدنيا متاع » - اين دنيا پلي گذشتنی است و بساطی در نوشتنی ، مرتع و لافگاه مدعیان و بی سرما یکان ، مجمع و بارگاه بی خطران و بی حاصلان . صد هزاران تخت و رخت ملوك بیني بر خاک افکنده ، صد هزاران تاج تاجداران بتاراج برداده ، در هر زاویه بی از خط عنبرین جوانان خرمنی نهاده ، در هر گوشه بی از کیسوی مشکین عروسان خر کاهی زده ، و تو مسکین بی باک و ار بر سر این خاکستان ویران قرار گرفته ، و عاشق و از حلقه غلامی دنیا در گوش کرده و آن سرای سرور باین سرای

غرور فروخته . اکنون دیده عقل بر کمار و بگوش هوش این ندای تهدید بشنو، اگر
سمع پند شنو داری .

تاکی از دارالغروری سوختن دارالسرور

تاکی از دارالفراری ساختن دارالقرار

درجهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک

تیرشان پروین کسل بود و سنان جوزا گذار

بنگریدا کنون بنات النعش و از دست مرک

نیزه هاشان شاخ شامخ و تیرهاشان تار تار

سر بخاک آورد امروز آنک افسر بوددی

تن بدوزخ برد امسال آنک گردون بود پار

مؤمن آل فرعون ایشان را پند نیکو داد و نصیحت تمام کرد، لکن چه سود که

نه سمع نصیحت شنوداشتند نه دل پندپذیر، چنانک رب العزة فرمود: «و نصحت لکم و
لکن لا تحبّون النّاصحین» «و لاینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یریدان
یفویکم». کسی که در وهده نبایست افتاد و حکم ازل در سابقه قسمت بغوایت و ضلالت
او برفت؛ پند و اعظان او را چه سود دارد و نصیحت نیک مردان از کجا دل وی گیرد؟
لاجرم آن بیگانگان و بدبختان چون سخن وی شنیدند خشم بر خشم بیفزودند و قصد
قتل وی کردند، وی بگریخت، از میان قوم با کوه شد و در حرم نماز و عبادت شد،
رب العالمین سباع و وحوش بیابان بر انگیخت تا کرد وی در آمدند و دشمن از وی دفع
کردند. در تفسیر آورده اند که **فرعون** از خاصگیان خود جمعی را فرستاد تا او را بپارند
و سیاست کنند، آن جمع چون بروی رسیدند او را در نماز یافتند و سباع را دیدند که
پاس وی میداشتند، ربی عظیم در دل ایشان آمد، برسیدند، چون آن حال دیدند و
باز گشتند؛ **فرعون** آن جمع را همه سیاست کرد، و رب العزة **مؤمن آل فرعون** را خلاص
داد و از ایشان ایمن کرد، اینست که رب العالمین فرمود: «فوقیه الله سیّات ما مکروا و احاق
بآل فرعون سوء العذاب». هر انکس کار خود بکلیت بحق تفویض کند و حق را اجل جلاله

و کیل و کارران خود شناسد؛ الله تعالی کار وی بسازد و شغل دو جهان او را کفایت کند، اینست مقام مؤمن آل فرعون که رب العزة حکایت از وی میفرماید که فرمود: «و افوض امری الی الله» - معنی تفویض کار با خداوند کار گذاشتن است در سه چیز: در دین و در قسم و در حساب خلق. اما تفویض در دین آنست که تکلف خود در هر چه الله ساخت نیامیزی و چنانکه ساخته‌ای میگردی با آن می‌سازی و تفویض در قسم آنست که به پنهان دعا با حکم او معارضه نکنی و باستقصاء طلب یقین خود را متهم نکنی. و تفویض در حساب خلق آنست که اگر ایشان را بر بدئی بینی آنرا شقاوت نشموی و بترسی؛ و اگر بر نیکنی بینی آنرا سعادت نشموی و امید داری و بر ظاهر هر کس فرو آئی و بصدق ایشانرا مطالبت نکنی، و یقرب من هذا حدیث ابی هریره قال: سمعت رسول الله (ص) یقول: «ان رجلین کانافی بنی اسرائیل متحابین احدهما مجتهد فی العبادة والآخر کانه یقول مذنب فجعل المجتهد یقول: اقصر اقصر عما انت فیه، قال فیقول: خلنی و ربی، قال حتی وجده یوماً علی ذنب استعظمه فقال: اقصر، فقال: خلنی و ربی ابعثت علی رقیباً، فقال: والله لا یغفر الله لك ابدأ و لا یدخلک الجنة ابدأ، قال: فبعث الله الیهما ملکاً فقبض ارواحهما فاجتمعا عنده فقال للمذنب: ادخل الجنة برحمتی، وقال للآخر: استطیع ان یخطر علی عبدی رحمتی؟ فقال: لا یارب، قال: اذهبوا به الی النار، قال ابو هریره: والذی نفسی بیده لتکم بکلمة اوبقت دنیا و آخرته.

«ان الذین یجادلون فی آیات الله بغير سلطان اتیمهم...» - گفته اند این مجادلان داعیان بدعت اند و منکران صفات حق، و این مجادلت اقتحام متکلفان است و خوض معترضان و جدال مبتدعان و تأویل جهمیان و ساخته اشعریان و تزویر فلسفیان و قانون طبایعیان. در هر عصری قومی فرایند آمدند چون غیلان قدری و بشر مریمی و شیطان - الطاق و ابن ابی داود و جهم صفوان و عمرو عبید و امثال ایشان که صفات حق را منکر شدند و دین قدیم بگذاشتند و کتاب و سنت سست دیدند و رای و قیاس محکم داشتند، مقصود ایشان آنست که کتاب و سنت باز پس دارند و معقول فرا پیش، این آرزوی بزرگ است که در دل دارند و هرگز نخواهند رسید باین آرزوی خویش «ان فی صدورهم

الاكبر* ما هم ببالغیه. میگوید که دو امام است و دو طریق شاید که دوسرای است و دو فریق، مذهب سنیان آنست که «و ما ينطق عن الهوى»، و مذهب مبتدعان آنست که فرعون گفت: «ما اريكم الا ما اري». ضامن ایشان رای است و ضامن ما خدای است، مصطفی ما را پیشوای و الله ره نمای است، و فرعون و ابلیس ایشانرا پیشوای و دوزخ سرای است، هرگز کی یکسان باشند: نابینا از حق و بینا بحق؟ هرگز کی چون هم باشند: رونده در روشنائی سنت و مانده در تاریکی بدعت؟ اینست که رب العالمین فرمود: «و ما يستوى الاعمى و البصير و الذين آمنوا و عملوا الصالحات و لا المسىء» ای - مایستوى المؤمن و الكافر و لا مربوط بشهوة كالمبسوط بصفوته و لا المجدوب بقربته كالمحجوب بعقوبته و لا المجدود بسعاده كالمردود بشقاوته. قال الشاعر:

أيها المنكح الثريا سهيلا عمرك الله كيف يلتقيان
هي شامية اذا ما استقلت وسهيل اذا استقل يمان (۱)

۴ - النوبة الاولى

فوله تعالى: «وقال ربكم ادعوني» خداوند شما گفت مرا خوانید و فریاد رسی از من جوئید، «استجب لكم» تا پاسخ کنم شما را، «ان الذين يستكبرون عن عبادتي» ایشان که می گردن کشند از پرستش من، «سید خلون جهنم داخرین» (۶۰)، آری در شوند در دوزخ بیچاره و خوار.

«الله الذي جعل لكم الليل» الله اوست که شمارا شب آفرید، «لتسكنوا فيه» تا آرام گیرید درو، «والنهار مبصرآ» و روز روشن آفرید تا بینید درو، «ان الله لذو فضل على الناس» الله باینکوکاری است بر مردمان، «ولكن اكثر الناس لا يشكرون» (۶۱)، لکن بیشتر مردمان آزادی نمی کنند.

«ذلكم الله ربكم» آن الله است خداوند شما، «خالق كل شيء» آفرید کار هر چیز، «لا اله الا هو» نیست خدائی جز او، «فاني توفكون» (۶۲)، شمارا از حق

چون برمی گردانند ؟

« كَذَلِكَ يُوفِّك » همچنان برمی گردانیدند ، « الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ »^(۶۴) ، ایشان که سخنان الله را می منکر شدند و از پذیرفتن آن می باز نشستند .
 « اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا ، اللَّهُ أَوْسَتْ كَهَ زَمِينٍ شَمَارًا أَرَامَكَاةً كَرَدَ
 « وَالسَّمَاءَ بِنَاءً » و آسمان گلزی برداشته ، « وَصُورَكُمْ فَاحْصِنُ صُورَكُمْ » و شمارا
 پیکر نگاشت و نیکو نگاشت ، « وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ » و شمارا از خوشیها و پاکیها
 روزی داد ، « ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ » آن الله است خداوند شما که آن کرد ، « فَتَبَارَكَ اللَّهُ
 رَبُّ الْعَالَمِينَ »^(۶۵) ، چون پاک و برتر و بزرگوارست الله خداوند جهانیان .

« هُوَ الْحَيُّ » اوست آن زنده همیشه ، « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » که نیست خدائی جز
 او ، « فَادْعُوهُ » اورا خدای خوانید ، « مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ » پاک دارید اورا پرستش و
 کردار ، « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ »^(۶۶) ، ستایش نیکو بسزا خداوند جهانیان را .
 « قُلْ أَلِيَ نَهْيٌ » بگو مرا باز زده اند ، « إِنْ أَعْبَدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ »
 که ایشانرا پرستم که شما می خدایان خوانید فرود از الله ، « لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ
 رَبِّي » آنکه که پیغامها آمد مرا از خداوند من ، « وَاهْتَرَأْتُ أَنْ أَسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ »^(۶۷) ،
 و فرمودند مرا تا کردن نهم خداوند جهانیان را .

« هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ » او آنست که شما را بیافرید از خاک کی ، « ثُمَّ مِنْ
 نَظْفَةٍ » پس از آبی ، « ثُمَّ مِنْ عِلْقَةٍ » پس از خونی بسته ، « ثُمَّ يَخْرُجُكُمْ طِفْلًا » پس
 آنکه شمارا بیرون می آرد کودک خرد ، « ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ » پس تا آنکه که بروز
 جوانی خویش رسید ، « ثُمَّ لَتَكُونُوا شِوْخًا » و پس تا آنکه که پیران شوید ، « وَهَنْكُمْ
 مِنْ يَتُوفِي مِنْ قَبْلِ » و از شما کس است که بمیرد پیش از آن که پیر گردد ، « وَ لَتَبْلُغُوا
 أَجْلًا مَّسْمًى » و نمیرد تا هنگامی که نام زد کرده رسد ، « وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَفُونَ »^(۶۸) ، و تا
 مگر که بخرد رسید اگر بکود کی نمیرید .

« هُوَ الَّذِي يَحْيِي وَ يُمِيت » او آنست که مرده می زنده کند و می زنده میراند
 « فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا » هرگاه که گلزی راند و فرمانی گزارد ، « فَأَنَّمَا يُصَوِّلُ لَهُ كَمَنْ

فَيَكُونُ (٦٨) ، آنست جز آن نیست که گوید آنرا که باش تا بود .

« اَلَمْ تَرَ » نبینی ، تنگری ، « اِلَى الَّذِي يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللّٰهِ » بایشان که پیکار میکنند در سخنان و نشانهای الله ، « اِنِّیْ یَصْرَفُونَ » (٦٩) ، چون بر میکردانند ایشانرا از آن .

« الَّذِیْنَ كَذَبُوا بِالْكِتَابِ » ایشان که دروغ زن میکردند و نمی پذیرد و کافر می شوند (١) « باین نامه ، » و بما ارسالنا به رسلنا ، و بآنچه فرستادگان خویش به آن فرستادیم ، « فَوَفَّیْهُمْ » (٧٠) ، آری بود روزی که آگاه شوند (١) .

« اِذَا لَآغِلَالٌ فِیْ اَعْنَاقِهِمْ » آنکه کدغلهای که در دستهای ایشان بود در گردنهای ایشان افکند (٢) « وَالسَّلَاسِلِ » و ایشانرا در زنجیرها کشند ، « یَسْحَبُونَ فِی الْحَمِیمِ » (٧١) ، ایشانرا بر رویها در آب جوشان دوزخ می کشند ، « ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ » (٧٢) ، و ایشانرا می سوزند و دوزخ بایشان می تاونند .

« ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ » آنکه گویند ایشانرا ، « اِیْنَ مَا كُنْتُمْ تَشْرِكُونَ » (٧٣) « من دون اللّٰهِ » کجاست آنچه می انباز آوردید فرود از الله ؟ « قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا » گویند آن انبازان کم شدند از ما ، « بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا » نه ما خود از انبازان هیچیز نکفتیم در آن جهان و نخواندیم و نپرستیدیم ، « كَذٰلِكَ یَضِلُّ اللّٰهُ الْكَافِرِیْنَ » (٧٤) ، همچنان بیراه میکند الله ناکر و بدکان را [و برایشان گذشته فراموش میکند] .

« ذٰلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ » ایشانرا گویند این یاداش شمارا با آنست که شما شادی زیستید در زمین بباطل و ناراست ، « وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ » (٧٥) ، و بآنچه بنواز و کشی می خرامیدید در زمین .

« ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ » در روید از درهای دوزخ ، « خَالِدِیْنَ فِيْهَا » جاویدان در آن ، « فَبَشِّرْهُنَّ بِمَثْوٰی الْمُتَكَبِّرِیْنَ » (٧٦) ، بد جایگاهی کردن کشانرا .

« فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ » شکبائی کن که وعده دادن الله راست است ، « فَاَمَّا نُرِیْكَ » اگر با تو نمائیم ، « بَعْضَ الَّذِیْ نَعْدُهِمْ » چیزی از آنچه وعده دهیم ایشانرا

از عذاب ، « اوتوفینک » یا پیش از آن بمرانیم ترا ، « فالینا یرجعون ^(۷۷) » با ما خواهند آورد ایشانرا .

« ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك » فرستادیم ما رسولانرا پیش از تو ، « منهم من قصصنا عليك » وایشان کس است که سخن و قصه او گفتیم باتو در قرآن ، « ومنهم من لم نقص عليك » واز ایشان کس است که قصه او و سخن او نگفتیم با تو ، « وما كان لرسول » و نبود هرگز رسولی را ، « ان یأتی بآیه » که عذابی آورد ، « الا باذن الله » مگر بدستوری خدای ، « فاذا جاء امر الله » چون فرمان الله در رسد ، « قضی بالحق » کار بر گزارده آید بداد ، « وخر هنالك المبطلون ^(۷۸) » و ناراستان و دروغ زنان زیانکار مانند .

« الله الذی جعل لکم الانعام » الله است که بیا فرید شمارا اشتران ، « لتركبوا منها » تا بران می نشینید ، « ومنها تاکلون ^(۷۹) » و از آن می خورید .

« ولکم فیها منافع » و شما را در آن سودمند هاست ، « ولتبلغوا علیها حجة فی صدورکم » و تا می رسید و ران بدرو ایست خویش و مراد که در دل دارید ، « وعلی الذلک تحملون ^(۸۰) » و بر شتران و بر کشتیها شمارا بر می دارند .

« ویریکم آیاته » و بشما می نماید شکفتهای خویش در که د کاری خویش ، « فای آیات الله تنکرون ^(۸۱) » کدام را از تسانهای الله که نمود و شکفتها که ساخت منکر می باشید ^(۱) [و میگوئید که نمود و نساخت] ؟

« افلم یسیروا فی الارض » نه روند در زمین ، « فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم » تا نگرند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند ، « کانوا اکثر منهم » از ایشان بیشتر بودند و انبوه تر ، « واشد قوّة » و سخت نیرو تر ، « واثاراً فی الارض » و بانسانها تر بودند از ایشان و با باز مانده هاتر در زمین ، « فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون ^(۸۲) » بکار نیامد ایشانرا آنچه می ساختند و کرد می کردند .

« فلما جاءهم رسلهم بالبینات » چون بایشان آمد فرستادگان من پیغامهای روشن ، « فرحوا بما عندهم » شاد نشستند بآنچه نزدیک ایشان بود ، « من العلم » از

دانش بکارهای اینجهانی و خوش آمد ایشان ، « و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤن (۸۲) ، تا فرا سرایشان نشست آنچه می بران خندیدند و افسوس می داشتند

« فلما رأوا بأسنا » چون زور گرفتن ما دیدند بزرگ ، « قالوا آمنا بالله وحده » گفتند بگرویدیم بالله که یکتاست ، « و كفرنا بما كنا به مشركين (۸۴) » و از انباز که می گفتیم بیزار گشتیم .

« فلم يك ينفعهم ايمانهم » هیچ سود نداشت ایشانرا گرویدن ایشان ، « لما رأوا بأسنا » آنکه که عذاب ما دیدند ، « سنة الله التي قد خلت في عباده » نهادالله اینست که بود همیشه در روزگار گذشته در بندگان او ، « و حشر هالك الكافرون (۸۵) » و زیان کار و نومید ماندند آنجا تا گرویدگان .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وقال ربكم ادعوني استجب لكم » - مفسران را در این آیه سه قول است ، قومی گفتند : دعا بمعنی عبادت است و استجابت بمعنی اثابت ، ای - اعبدونی و وحدونی اثبکم و اغفر لکم ، لما عبر عن العبادة بالدعاء جعل الاثابة استجابة . می گوید مرا پرستید و مرا معبود خود دانید یگانه تا شما را ثواب پرستش دهم نعیم ببقی و ملک جاودانه . و خبر درست است که رسول خدا (ص) گفت : « الدعاء هو العبادة » ثم قرأ و قال ربكم ادعوني استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين . قومی گفتند : دعا اینجا بمعنی استغاثت است ، ای - استغیثونی فی الضرّاء اغشکم فریاد خواهید بمن بوقت کزند و درماندگی تا شما را فریاد رسم و از کزند رهائی دهم چنانک جائی دیگر فرمود : « اذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم » .

قول سوم آنست که دعا بمعنی سؤال است و استجابت بمعنی اعطا ، ای - سلونی اعطکم - میفرماید : سؤال که کنید از من کنید ، عطا که خواهید از من خواهید که جواد و مفضل منم ، بخشنده فراخ بخش منم ، اگر طاعت کنید قبول و رمن ، اگر سؤال کنید عطا بر من ، اگر گناه کنید عفو بر من ، آب درجوی من ، راحت در کوی من ، طرب

در طلب من ، انس با وصال من ، شادی بلفا و رضای من مصطفی علیه صلوة والسلام فرمود : « من لم یسئل الله ینفض علیه » . و قال صلی الله علیه و سلم : « اذا سألتم الله فسلوه یبطون اکفکم ولا تسئلوه بظهورها و اذا فرغتم فامسحوا بها و جوهکم و ما سئل الله شیئاً احب الیه من ان یسئل العافیة » .

و گفته اند : دعا لفظی جامع است بیست خصلت از خصال حسنات در ضمن آن مجتمع ، همچون معجوننی ساخته از اخلاق متفرق ، و آن عبادت است و اخلاص و حمد و شکر و ثنا و تهلیل و توحید و سؤال و رغبت و رهبت و ندا و طلبت و مناجات و افتقار و خضوع و تذلل و ممکنت و استغاثة و استکانت و التجا ، رب العالمین باین کلمات مختصر که فرمود : « ادعونی استجب لکم » ، ترا با این بیست خصلت می خواند و ثواب آن بیست خصلت ترا میدهد ، تا بدانی که این قرآن جوامع الکلم است . آن روز که این آیت فرو آمد : « قال ربکم ادعونی استجب لکم » صحابه رسول گفتند : لو نعلم ای ساعة یرای وقت ندعوه افی لیلہ ام فی نهاره - کاشک ما دانستیم^(۱) که کی او را خوانیم در کدام ساعت از ساعات شب و روز او را خوانیم ، بروایتی دیگر گفتند : این ربنا اقرب فتناجیه ام بعید فنادیه - صحابه گفتند : یا رسول الله ما را می فرماید تا او را خوانیم ، نزدیک است بما تا بر از خوانیم یا دور است از ما تا باواز خوانیم ؟ بجواب ایشان این آیت آمد : « و اذا سألك عبادی فانی قریب » ای - خبرهم انی قریب من کل عبد یرعاه دعاه واحول بینہ و بین قلبه و انا اقرب الیه من جبل الوریث و انا اقرب الی القلب من ذی القلب الی قلبه ، ثم قال : « اجیب دعوة الداع اذا دعانی » ای - استجب لکل عبد دعاه اذا دعانی بالشرط الذی شرطته علیه و قوله : « فلیستجیبوا لی » یعنی فلیجیبونی فیما افترضت علیهم من الدعاء لی فالاستجابة من الله عزوجل اعطاء ما یسئل و من العبد الاقیاد والطاعة .

قوله : « ان الذین یتکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین » - قرأ ابن کثیر و ابو جعفر و ابوبکر : « سیدخلون » بضم الیاء و فتح الخاء . و قرأ الآخرون بفتح الیاء و ضم الخاء . « داخرین » ای - صاغرین ذلیلین . فیل لسفیان : ادع الله ، قال : سرک الذنوب هو الدعاء .

ثم ذكرهم النعم فقال: «الله الذي جعل لكم الليل لتسكبوا فيه» اي - لتستريحوا فيه من تعب النهار . وقيل : تخلو بنفسك فتحاسبها ، « والنهار مبصراً » اي - مضيئاً ، يقال : ابصر النهار اذا اضاء ، اي - يبصر به المبصرون ممن يبغى الرزق ويسعى في طلب المعاش . « ان الله لنو فضل على الناس » بخلق الليل والنهار ، « ولكن اكثر الناس لا يشكرون » ربهم في نعمه . قال ابن هوشم : جعل الليل مناسباً للسكون من الحر كة لان الحر كة على وجهين : حر كة طبع وحر كة اختيار ، فحر كة الطبع من الحرارة وحر كة الاختيار من الخطرات المتتابعة بسبب الحواس ، فخلق الليل بارداً ليسكن الحر كة مظلماً ليسد الحواس .

« ذلكم الله ربكم » اي - الله الذي جعل الليل والنهار هو ربكم « خالق كل شيء » ، « كل » ما هنا بمعنى البعض . وقيل : عام خص منه ما لا يدخل في الخلق . « لا اله الا هو فاني تؤفكون » اي - تصرفون عن الحق ؟

« كذلك » اي - كما افكم عن الحق مع قيام الدلائل كذلك « يؤفك الذين كانوا بآيات الله يصدون » .

« الله الذي جعل لكم الارض قراراً » اي - موضع استقراراً تستقرون عليها وتمشون فيها ، « والسماء مناً » سقفاً مرفوعاً فوقكم كالقبة ، « وصوركم فاحسن صوركم » - صورة الانسان احسن الصور ، لتوايه تعالى : « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » - قال مقاتل اي - خلقكم فاحسن خلقكم . وقال ابن عباس : خلق ابن آدم قائماً معتدلاً يأكل و يتناول بيده وغير ابن آدم يتناول بفيه . « ورزقكم من الطيبات » اللذيات الحلالات من غير رزق الدواب والطيور ، اي - جعل رزقكم اطيب . ثم دل على نفسه فقال : « ذلكم الله ربكم » اي - الذي صنع هذه الاشياء و انعم بهذا كله هو ربكم الذي يستوجب منكم العبادة ، « فبارك الله رب العالمين » .

« هو الحي لا اله الا هو » - معنى الحي هو الفعل الدراك حتى ان من لا فعل له اصلاً ولا ادراك فهو ميت ، و اقل درجات الادراك ان يشعر المدرك بنفسه فما لا يشعر بنفسه فهو الجماد الميت فالحي الكامل المطلق هو الله عز وجل فهو الذي يندرج جميع المدركات تحت ادراكه و جميع الموجودات تحت فعله حتى لا يشذ عن علمه مدرك ولا عن فعله مفعول و

كُلَّ ذَلِكَ اللَّهُ تَعَالَى فَهُوَ الْحَيُّ الْمَطْلُوقُ وَ كُلُّ حَيٍّ سِوَاهُ فَحَيَوْتُهُ بِقَدْرِ ادْرَاكِهِ وَ فَعَلُهُ . ثُمَّ قَالَ : « فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ » اِى - اَخْلَصُوا لَهُ دِينَكُمْ وَ عِبَادَتَكُمْ فَانَّهُ لَا يَقْبَلُ مِنَ الدِّينِ اِلَّا مَا اخْلَصَ لَهُ . « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » . قَالَ الْفَرَّآءُ : هُوَ خَيْرٌ وَفِيهِ اَضْمَارُ الْأَمْرِ ، مَجَازُهُ : فَادْعُوهُ وَاحْمَدُوهُ . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلْيَقُلْ عَلَى اثَرِهَا الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : « فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » .

« قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ » - رَوَى أَنَّ كَفَّارَ قُرَيْشٍ قَالُوا : يَا مُحَمَّدُ لَا تَنْظُرَ إِلَى مَلَأَةِ إِبْرِيكَ عَبْدَ اللَّهِ وَ مَلَأَةِ جَدِّكَ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ فَتَأْخُذُ بِهَا ؟ فَانْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ » اِى - الْأَصْنَامَ « لَمَّا جَاءَ نَبِيَّ الْبَيْتَاتِ مِنْ رَبِّي » اِى - الْقُرْآنَ وَالْوَحْيَ ، « وَ أَمَرْتُ أَنْ أَسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » اِى - اسْتَقِيمَ لَهُ وَ اخْضَعَ وَ اخْلَصَ لَهُ النُّوحِيْدَ . « هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ » اِى - خَلَقَ أَصْلَكُمْ مِنْ تَرَابٍ يَعْنِي آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ « ثُمَّ مِنْ نَظْفَةٍ » اِى - ثُمَّ خَلَقَكُمْ مِنْ مَاءِ الصَّلْبِ يَوْضَعُ فِي الرَّحِمِ ، « ثُمَّ مِنْ عِلْقَةٍ » اِى - يَصِيرُ النُّظْفَةُ دُمًا جَامِدًا ؛ « ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا » اِى - اَطْفَالًا . الْعَرَبُ تَوْحَّدُ الْجَمَاعَةَ كَثِيرًا كَالْأَرْضِ مَعَ السَّمَوَاتِ بِمَعْنَى الْأَرْضِينَ وَ كَالسَّمْعِ مَعَ الْإِبْصَارِ بِمَعْنَى الْأَسْمَاعِ . « ثُمَّ أَنْبَلَفُوا أَشَدَّكُمْ » اِى - مِنْتَهَى شَبَابَكُمْ وَقُوَّتَكُمْ . يُقَالُ : إِذَا بَلَغَ الْإِنْسَانُ أَحَدَى وَعِشْرِينَ سَنَةً دَخَلَ فِي الْأَشَدِّ وَ ذَلِكَ حِينَ اشْتَدَّتْ عِظَامُهُ وَ قُوَّتُ أَعْضَائِهِ ، « ثُمَّ لَتَكُونُوا شَيْوخًا » اِى - تُصِيرُوا إِلَى حَالَةِ الشَّيْخُوخَةِ . يُقَالُ : إِذَا ظَهَرَ الْبَيَاضُ بِالْإِنْسَانِ فَقَدْ شَابَ وَ إِذَا دَخَلَ فِي الْهَرَمِ فَقَدْ شَاخَ ، قَالَ الشَّاعِرُ :

فَمَنْ عَاشَ شَبًّا وَ مَنْ شَبَّ شَابَ وَ مَنْ شَابَ شَاخَ وَ مَنْ شَاخَ مَاثَا

رَوَى أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ شَبْتُ ، فَقَالَ : « شَبَّيْتَنِي هُوْدٌ وَ أَخْوَانُهَا » يَعْنِي سُورَةَ هُوْدٍ . وَ كَانَ الشَّيْبُ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) قَلِيلًا . يُقَالُ كَانَ شَابَ مِنْهُ أَحَدَى وَ عِشْرُونَ شَعْرَةً ، وَ يُقَالُ : سَبْعَ عَشْرَةَ شَعْرَةً . وَقَالَ النَّبِيُّ : لَمْ يَكُنْ فِي رَأْسِهِ وَلَحْمُهُ عِشْرُونَ شَعْرَةً بَيْضَاءَ . وَ قَالَ بَعْضُ الصَّحَابَةِ : مَا شَأْنُ اللَّهِ بَبَيْضَاءٍ ، وَ سُئِلَ آخَرُ مِنْهُمْ فَأَشَارَ إِلَى عُنُقِهِ ، يَعْنِي كَانَ الْبَيَاضُ فِي عُنُقِهِ وَ إِنَّمَا اخْتَلَفُوا لِقَلَّتْهَا ، يُقَالُ : كَانَ إِذَا أَدَهْنَ خَفِيَ شَيْبُهُ .

« وَ مِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَى مِنْ قَبْلِ » اِى - مِنْ قَبْلِ أَنْ يَشْمَخَ ، « وَ لَتَبْلُغُوا أَجْلًا مُسَمًّى »

ای - وقتاً محدوداً لانجاوزونه يريد اجل الحیوة الى الموت . و قيل : الاجل المسمى يوم القيمة یعنی تتاسلون الى ذلك الاجل ثم ينقطع ، « و لعلکم تعقلون » ای - ابقا کس لتفکروا فيما لکم وعلیکم ولکی تعقلوا توحید ربکم وقدرته .

« هو الذی یحیی و یمیت » لخالق للحیوة والموت الا الله فلا یحیی ولا یمیت الا الله ، « فاذا قضی امرأ » ای - اذا اراد امرأ کان فی علمه کونه ؛ « فانما یقول له کن فیکون » مرّة واحدة لا یشی قوله مرّتين . وقيل فیکون من غیر کلفة و عناء .

« الم تر الى الذین یجادلون فی آیات الله » یعنی القرآن لیس من عند الله . وقيل : انها نزلت فی القدیة . وقيل : نزلت فی المشرکین ، « انی یصرفون » ای - کیف یصرفون عن دین الحق ذکر الجدل مکرّر فی السورة فی اربعة مواضع فجاز ان یکون فی اربعة اقوام او اربعة اصناف ، وجاز ان یکون النکرار للتأكيد .

« الذین کذبوا بالکتاب » ای - بالقرآن الذی انزلت علیک یا محمد ، و بما ارسلنا به رسلنا ای - بالدين الحق الذی ارسلنا به رسلنا وقيل : « بما ارسلنا به رسلنا » یعنی سنّة النبی (ص) کان جبرئیل ينزل بهما جميعاً . ومثله قوله عزوجل : « ولا تمجّل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه » وقوله : « فاذا قرأناه فاتّبع قرآنه » ثم انّ علینا بیانه . « فسرف یعلمون » یعنی و بال فعلهم يوم القيمة .

« اذا اغلال فی اعناقهم والسلاسل » یعنی اذا اغلال فی ایدیهم الى اعناقهم ، کقوله . « انا جملنا فی اعناقهم اغلالاً » . قيل : « السلاسل » عطف علی « الاغلال » . وقيل : رفع بالابتداء و ما بعده خبره ، والتقدير : یسحبون بالسلاسل فی الحمیم - ایشان را بر رویها در آب جوشان دوزخ میکشند .

« ثم فی النار یسجرون » تسجر بهم جهنم - عذاب دوزخیان انواع است : یکی ازان سلاسل است در دست زبانیه ، زنجیرهای آتشین که دوزخیان را بدان ببندند هر زنجیری هفتاد گز هر گزی هفتاد حلقه ، اگر یک حلقه آن بر کوههای دنیا نهند چون از ریز بگدازد ، آن زنجیرها بدهن کافر فرو کنند و بزیرش بیرون کشند و بآن زنجیر ایشان را در حمیم کشند . حمیم آب گرم است جوشان ، اگر یک قدح ازان بدریا های دنیا فرو

ریزند همه زهر شود ، قدحی ازان بدست کافر دهند هرچه بر روی وی پوست و گوشت و چشم و بینی بود همه اندران قدح افتد ، اینست که رب العزة فرمود : « یشوی الوجوه » . چون حمیم بشکم رسد هرچه اندر شکم بود بزیر بیرون شود ، فذلك قوله : « سقوا ماء حمیماً فقطع امعاءهم » و ازان حمیم بر سر ایشان می ریزند تا پوست و گوشت و پی و رگ از ایشان فرو ریزد استخوان بماند سوخته ، ندا آید که « یا مالک جدد لهم العذاب فانی مجدّد لهم الابدان » . گفته اند که عاصیان مؤمنان را در دوزخ ده چیز نباشد روی ایشان سیاه نبود ، چشم ایشان ازرق نبود ، در کردن ایشان غل نبود ، در دست ایشان زنجیر نبود ، بر پای ایشان بند نبود ، کزیدن بار و کژدم نبود ، حمیم و زقوم نبود ، مقارنت دیو نبود ، نومیدی نبود ، جاوید فرقت و قطعت و لعنت نبود ، چون حرارت و زبانه آتش بایشان رسد ؛ ندا آید که : « یا نار کفی عن وجوه من سجدنی فلا سبیل لك علی مساجدهم » .

« ثم قيل لهم ، ای - يقول لهم الخزنة وهم فی ذلك العذاب : « اینما کنتم تشرکون من دون الله » - خازنان دوزخ ایشانرا گویند : کجا اند آن انبازان که می گرفتید فرود از الله ؟ ایشان دو گروه شوند ، گروهی بگناه و کفر خویش معترف شوند . لقوله : « فاعترفوا بذنبهم » جواب دهند و گویند : « ضلّوا عنا » ای - فقدناهم ولا نراهم ، یعنون عیسی و عزیراً و الملائكة . و گروهی انکار کنند گویند : « لم نکن ندعو من قبل شیئاً » ، همانست که جائی دیگر فرمود . « ما کنّا نعمل من سوءٍ والله ربنا ما کنّا مشرکین » . قال الحمین بن الفضل : « بل ام نکن ندعو من قبل شیئاً » ای - ضاعت عبادتنا لهم فلم نکن نصنع شیئاً ، كما يقول من ضاع عمله : ما کنت اعمل شیئاً . « كذلك یضلّ الله الکافرین » عن الرشد والایمان وعن طریق الجنة .

« ذلکم بما کنتم » - القول هاهنا مضر ، ای - یقال لهم : ذلکم العذاب « بما کنتم تفرحون » ای - تبطرون و تکبّرون « فی الارض بغیر الحق » ای - بالباطل ، « و بما کنتم تفرحون » ای - هذا جزاء فرحکم بتکذیب الانبیاء و اشراکم و کفرکم لئیم الله و استهزاءکم بالمؤمنین . یقال : الفرّح الشّرك و المرح العدوان و قيل : فرحوا بما کان یصیب رسول الله (ص) و المؤمنین من المصائب . و قيل : فرحوا بغیر ما کان یجوز لهم الفرّح به ، قال الله عزوجل :

« قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا » .

« ادخلوا ابواب جهنم » اى - يقال لهم ادخلوا الابواب السبعة ، « خالدين فيها » مقيمين لا تخرجون ، « فبئس مثوى المتكبرين » عن الايمان بالله .
« فاصبر ان وعد الله حق » اى - اصبر يا محمد على ما تلقاه من قومك من الاذى فان وعد الله فى الانتقام لك منهم حق ، « فاما نريدك يا محمد فى حيوتك » بعض الذى نعدهم ، من العذاب وهو القتل والاسر ، « او نتوفيتك » قبل ان نريك عذابهم فى الدنيا ، « فالينا يرجعون » فى الآخرة فنجزهم باعمالهم .

« ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك » اى - بعثنا الى الماضى رسلاً كما بعثناك الى قومك ، « منهم من قصصنا عليك » اى - سميناهم لك فانت تعرفهم ، « ومنهم من لم نقصص عليك » اى - لم نسمهم لك فصبروا على اذى القوم فتأس بهم واصبر . ذهب بعض المفسرين الى ان الانبياء معدودون و ان عددهم مائة الف و اربعة وعشرون الفاً ، وذلك فى خبر ابي ذر رضى الله عنه قال قلت : يا رسول الله كم الانبياء ؟ قال : « مائة الف و اربعة وعشرون الفاً » قلت : يا رسول الله كم الرسل من ذلك ؟ قال : « ثلثمائة و ثلثة عشر جثمٌ غفير » قلت : كثيرٌ طيبٌ ، قلت : من كان اولهم ؟ قال : « آدم » قلت : يا رسول الله انبى مرسل ؟ قال : « نعم خلقه الله عز وجل بيده و نفخ فيه من روحه » قال : « يا باذر اربعة سريانيون : آدم و شيث و ادريس و نوح و اربعة من العرب : هود و شعيب و صالح و نبيك ، يا باذر اول انبياء بنى اسرائيل موسى و آخرهم عيسى و اول الرسل آدم و آخرهم محمد » . و ذهب بعضهم الى ان عدد الانبياء ثمانية آلاف ، وفى ذلك ما روى عن النبى (ص) قال : « بعثت على اثر ثمانية آلاف نبى » . و ذهب بعضهم ان عددهم غير معلوم ولا يجوز حصرهم بل يجب الايمان بجملتهم . و عن على (ع) قال : « بعث الله رسلاً اسود لسم يقصه فى القرآن » .

« و ما كان لرسول ان ياتى بآية الا باذن الله » اى - بامر الله و ارادته ، « فاذا جاء امر الله » يعنى بالعذاب لهم وهو القتل ببدر « قضى بالحق » اى - اهلكوا بالحق ، يعنى علم ، استحقاق ، « و خسرونا لك المبطلون » اى - الكافرون ، والمبطل صاحب الباطل .

« الله الذى جعل لكم الانعام » - الانعام هاهنا الابل خاصة ، وفى قوله . « ومن الانعام حمولة وفرشاً » الابل والبقر و الماعزة والضائنة ، « لتر كبوا منها » اى - بعضاً منها ، « ومنها تأكلون » اى - وتأكلون بعضاً منها ، اى - منها ما يصلح للتر كوبر ومنها ما يصلح للاكل ، « ولكم فيها منافع » اى - الالبان والابوار والجلود ، « ولتبلغوا عليها حاجة فى صدوركم » اى - تحمل اثقالكم فى اسفاركم من بلد الى بلد وتستعملونها فى الزراعة والدياسة ، « وعلیها » اى على الابل فى البر « وعلى الفلك » فى البحر « تحملون » - هذا كقوله عز وجل : « وحملناهم فى البر والبحر » .

« ويریکم آياته » اى دلائل قدرته ، « فای آيات الله تنكرون » انہا ليس من عند الله ، هذا كقوله : « فبای آلاء ربكما تكذبان » .

ثم خوف كفار مكة مثل عذاب الامم الخالية ليحذروا فلا يكذبوا محمداً (ص) فقال : « افلم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم » فيعتبروا بما يشاهدونه من آثار الامم الماضية « كانوا اكثر من » اهل مكة عدداً « واشد قوة » فى الابدان والعدد « وآثاراً فى الارض » يعنى ما احدثوا من القصور والابنية ، « فما اغنى عنهم ما كانوا يكسبون » اى - ما كانوا يلدون ويبنون ويفرسون ويجمعون ، هذا كقوله : « ما اغنى عنه ماله وما كسب » اى - وما ولد وجمع .

« فلما جاء تهم رسلهم بالبينات فرحوا بما عندهم من العلم » - هذا كقوله : « كل حزب بما لديهم فرحون » . ومعنى العلم هاهنا الحيل كقول قارون : « انما اوتيته على علم عندى » . وقال مجاهد : هو قولهم : نحن نعلم ان لن نبعث ولن نعذب ، سمى ذلك علماً على ما يدعونه ويزعمونه وهو فى الحقيقة جهل . وقيل : فى الآية تقديم وتأخير ، تقديره : فلما جاء تهم رسلهم بالبينات من العلم فرحوا بما عندهم « وحق بهم » اى - احاط بهم - ولزمهم « ما كانوا به يستهزؤن » اى - جزاء فعلهم وقولهم .

« فلما رأوا بأسنا » اى - عاينوا العذاب عند الموت ، « قالوا آمنا بالله وحده وكفرنا بما كنا به مشركين » اى - تبرأنا من الاصنام و ما كنا نعبد بالله .

« فلم يك ينفعهم ايمانهم » اى - تصديقهم بالوحدانية اضطراراً « فلما رأوا بأسنا »

ای - عذابنا یعنی لم یأتوا به فی الوقت المأمور به فلم ینفعهم ذلك ، « سنّة الله » نصب علی المصدر ، ای - سنّ الله سنّة بینهم و هی عذاب الکفار و عدم الانتفاع بالایمان وقت البأس . و قیل : سنّة الله نصب علی الاغراء ، ای - احذر و اسنّة الله الّتی قد خلت فی عبادہ ، انهم اذا عاينوا العذاب لم ینفعهم الايمان ، هذا کقوله : « فانی لهم اذا جاءتهم ذکرتهم » . « و خسر هنالك الکافرون » بذهاب الدارين . قال الزجاج : الکافر خاسر فی کلّ وقت و لکنّه یبیین له خسرانه اذا رأى العذاب .

النوبة الثالثة

قوله : « وقال ربکم ادعونی استجب لکم » - خداوند مهربان کریم و لطیف و رحیم ببندگان ، مایه رمیدگان و پناه مضطربان و پادکار بیدلان ، جل جلاله و تقدست اسماءه و تعالت صفاته اندرین آیت بندگان را می نوازد و نواخت خود بره و مؤمنان می نهد و فضل و اطف خود بر ایشان عرضه می کند که « ادعونی استجب لکم » - میفرماید : بندگان مرا خوانید تا شمارا پاسخ کنم ، امیدها بمن بردارید تا امیدها تان وفا کنم ، کوشش از بهر من کنید تا کوششها تان جزا دهم . پاسخ کننده دعاها با عطا منم . پاسخ کننده امیدها بوفام منم ، پاسخ کننده کوششها بجزا منم . ادعونی بلا غفلة استجب لکم بلا مهلة . - مرا خوانید بی غفلت تا شما را پاسخ کنم بی مهلت ، مرا خوانید با اعتذار و تنصّل تا شمارا پاسخ کنم با کرام و تفضّل ، مرا خوانید بقدر طاقت تا شمارا پاسخ کنم بکشف طاقت ، مرا خوانید بدعا و سؤال تا شما را پاسخ کنم بعطا و نوال ، مرا خوانید بطاعات موقت تا شما را پاسخ کنم بمثوبات مؤبد . من آن خداوند که از بنده عمل خرد پذیرم و عطای بزرگ دهم ، آن عمل خرد بنده بزرگ دانم و عطای بزرگ خود اندک شمرم . کریم است آن خداوند که صد نعمت بر سر بنده نثار کند و ذره بی نشمرد و گاهی از بنده کوهی انکار د ، هر که نیاز باو بردارد توانگرش کند ، هر که ناز باو کند عزیزش گرداند .

« ادعونی استجب لکم » - ای عاصیان شکسته ، ای مفلسان درمانده و پای بکل فرو شده ، ای مشتاقان درد زده ، ای دوستان یک دله ؛ در هر حال که باشید غرقه لطف و عطا ، یا خسته تیر بلا ، همه ما را خوانید ، همه ما را دانید ، گردد در ما گردید ، عزّ از ما جوئید رونق مجمع عزیزان قرب ماست ، قرب ما خواهید ، جمال محفل دوستان حضور ماست

حضور ما جوئید، هر کجا سه کدا بهم فراز آمدند، قرب حضرت ما آنجا جوئید، «ما یكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم». هر کجا درد زده بی دمی گرم بر آورد؛ نسیم قرب حضرت از نسیم نفس او طلبید، هر کجا غمگینی آهی کرد؛ خود را در زیر آه آن غمگین تعبیه کنید. ای ملاء اعلی چندین هزار سال عبادت کردید و با آواز تقدیس خویش پاکی حضرت ما یاد کردید، لکن از نسیم وصال ما آگاهی ندارید. ای کدایان برهنه بی نوا عبادت فرشتگان ندارید، نوای کر و بیان ندارید، سرمایه روحانیان ندارید، لکن يك ذره سوز عشق دارید، آن يك ذره سوز و درد شما به عبادت هزار ساله فرشتگان و تسبیح فراوان روحانیان ندهیم، زبان حال بنده بنعت شکر از سر افتقار و افتخار میگوید:

اکنون باری بنقد دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم

«الله الذی جعل لکم الارض قراراً والسماء بناءً» - این باز نعمتی ولطفی دیگر است که با یاد بنده میدهد و راه بندگی بروی روشن میدارد و آثار کرامت و دلائل قدرت بوی می نماید و منت بروی می نهد می فرماید: آسمان و زمین که آفریدم از بهر تو آفریدم، زمین قرارگاه تو کردم، آسمان نظرگاه تو ساختم اگر گاه گاه نظر سوی آسمان نبودی آسمان این تشریف از کجا یافتی که «زینا السماء الدنيا بمصابیح». و اگر زمین مخیم جلال سلطنت تو نبودی، این نواخت کی دیدی که «والارض فرشناها فنعم الماهدون». نور قمر و ضیاء آفتاب و زینت ستارگان جمله برای تو است، آفتاب طبّاخ توماه شمع تو ستاره دلیل تو آسمان سقف تو زمین بساط تو، فردا که تو نباشی آن سقف فرو کشایند این بساط در نوردند، آن ستارگان فرو ریزانند. بساطی که از بهر دوست گسترده؛ چون دوست رفت ناچار برچینند. عبدی آسمان آفریدم تا ترا ساقی بود «وانزلنا من السماء ماء طهوراً» زیرا که امروز روز حجاب است، واسطه ناچار است، اما فردا که روز مشاهدت بود واسطه بکار نیاید، ساقی، لطف من بود «وسقیهم ربهم». زمین واسطه ساختم تا ترا طعام دهد «فانبتنا فیها حبّاً و غنّاً و قصباً و زیتوناً و نخلاً». فردا که روز مشاهدت بود واسطه بکار نیاید، خود گویم: «کلوا و اشربوا هنیئاً». آفتاب آفریدم تا ترا نور دهد که امروز در عالم صورت نور معارف در استار اسرار دلهای محبتان نهانست، فردا در عالم

صفت که نور معارف آشکار گردد ، آفتاب صورت چه بکار آید و او را چه محل بود ، برهان آن وقت باید که عیان نبود ، چون عیان آمد برهان چکند .

« وصورکم فاحسن صورکم » - جای دیگر فرمود : « لقد خلقنا الانسان في احسن تقویم » - از موجودات و مخلوقات هیچ کس را آن صورت و آن جمال ندادند که آدمی را دادند ، با هیچ مخلوق آن سر نبود که با آدمی بود نه با عرش نه با کرسی نه با فلک نه با ملک ، زیرا که همه بندگان مجرداند و آدمیان هم بندگان اند و هم دوستان ایشان را می فرماید : « ان الله كان عليكم رقیباً » . صاحب جمالی باید تارقیب را بروی کمارند ، حق جل جلاله نگفت من رقیب آسمان و زمینم ، نگفت من رقیب عرش و کرسی ام ، آدمیان را گفت من رقیب شما ام ، زیرا که رقیب شرط صاحب جمال است و بجمال آدمی هیچ مخلوق نیست ، هفت فیه خضرا بر کشید و بستار کان و اختران بنگاشت ، هفت دائرة غبرا پهن باز کشید ، جبال را سخات را سیات نصب کرد و صدهزار بدایع و صنایع از کتم عدم در وجود آورد ، خورشید عالم آرای را مدور کرد ، ماد آسمان پیمای را مصور کرد ، و کون را بجمال ایشان منور کرد ، و در حق هیچ موجود این خطاب نکرد و این تشریف نداد که « وصورکم » ، مگر این مشتی خاک را .

از جمله نیکوان و خوبان سپاه زیبای کمر توئی و زیبای کلاه

« ورزقکم من الطیبات » - چون میدانی که حق جل جلاله رزق تو پیش از وجود تو انداخته و سببهای آن ساخته و رسانیدن آنرا خود ضمان کرده ، نیکو نبود که تو خود را دست مال اطماع هر کس کنی و نیاز خود به مخلوق برداری . گفته ایشانست : « استعانة المخلوق بالمخلوق كاستعانة المسجون بالسجون » - یاری خواستن مخلوق از مخلوق چون یاری خواستن زندانی است از زندانی .

بشر حافی گفت : امیر المؤمنین علی (ع) را بخواب دیدم گفتم مرا پندی ده ، گفت : « ما احسن عطف الاغنیاء علی الفقراء طلباً لثواب الله و احسن من ذلك تیه الفقر آء علی الاغنیاء ثقة بالله » - چون نیکوست شفقت توانگران بر درویشان از بهر طلب ثواب ؛ و از آن نیکوتر تکبر درویشان است بر توانگران از غایت اعتماد بر کرم حق جل جلاله !!

استاد بوعلی دقاق گفت فرا دیگری که اعتقاد تو آنست که ترا از روزی چاره نیست و اعتقاد من آنست که روزی را از تو چاره نیست. آه! کجاست درویشی: میزر تجرید بر بسته، رداءِ تفرید برافکنده، سینه از غبار افیاز پاک کرده، از کون تبراً و بمکون تولّا کرده، تا از زیر قدم جمعیت وی بحکم لطف قدم چشمه طیبات رزق بر جوشد و ازین شربتهای جان افزای بر دارد و بدیدار دوست نوش کند!

«هو الحی» لا اله الا هو، - نگارنده صورتهای آدمیان، نماینده قدرتها در زمین و آسمان، رساننده روزیهای بندگان کیست؟ «هو الحی»، - آن زنده پاینده که همیشه بود و هست و خواهد بود، هستی ویرا اول نه، بود ویرا آخر نه، باقی پس جهانیان و جهان. میراث بر جهان از جهانیان، باز گشت کار خلق با اوست جاودان.

۴۱- سورة المصايح - (مكية) (۱)

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« حم (۱) تنزیل من الرحمن الرحیم (۲) ، حم فرو فرستاده‌ی است ازان خداوند

فراخ رحمت مهربان

« کتاب فصلت آیاته » نامه‌ایست پیدا کرده و باز گشاده‌وزوشن و درست آیات

وسخنان او ، « قرآناً عربیاً ، قرآنی تازی ، « لقوم یعلمون (۴) » ایشانرا که بدانند

« بشیراً و نذیراً » نامه‌ی شاد کننده و بیم نماینده ، « فاعرض اکثرهم » روی

گردانیدند بیشتر ایشان ، « فهم لا یسمعون (۴) » تا نمی شنوند و نمی پذیرند .

« وقالوا قلوبنا فی اكنة » گفتند اهای مادر غلافهاست و پوششها ، « مما تدعونا

الیه » از آنچه میخوانی ما را با آن ، « وفی آذاننا وقرء » و در گوشهای ما باری است

[کرانی است و کری] ، « ومن بیننا و بینك حجاب » و میان ما و میان تو پرده‌ای

است [که فرا پیغامبری تو نمی بینیم هیچ] ، « فاعمل اننا عاملون (۵) » تو همان

که میکنی میکن تا ما همان که میکنیم میکنیم .

« قل انما انا بشر مثلكم ، بگو نیستم من مگر مردمی همچون شما ، « یوحیی

الی انما الهکم اله واحد » بمن پیغام می فرستند که خدای شما خدائی است یکتا

« فاستقیموا الیه » بتوحید با او گردید و بران بیائید ، « واستغفروه » و ازو آمرزش

جوئید ، « وویل للمشرکین (۶) الذین لا یؤتون الزکوة » ای وای بران انباز کویان الله

را که زکوة نمی دهند ، « و هم بالآخرة هم کافرون (۷) » و برستاخیزنا کر وید کان اند .

«ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات» ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، «لهم اجر غیر ممنون»^(۸)، ایشانرا مزدی ناکاست. «قل انکم لتکفرون» بگو کافر می شوید^(۹) شما و نمی گروید، «بسالسی خلق الارض فی یومین» بآنکس که بیافرید زمین را در دو روز، «و تجعلون له انداداً» و او را درسخن می انبازان کنید، «ذلک رب العالمین»^(۹)، و او خداوند جهانیان است. «وجعل فیها رواسی من فوقها» و در زمین کوهها آفرید برزبر او، «و بارک فیها» و برکت کرد در زمین، «و قدر فیها اقواتها» و باز انداخت در آن روزیها، «فی اربعة ایام» در تمامی چهار روز، «سوآء للسائلین»^(۱۰)، یکسان میرسد آن روزیها آنرا که جوید و خواهد [و آنرا که خاموش بود و نخواهد] «ثم استوی الی السماء» آنکه پس آهنگ آسمان کرد: «وهی دخان» و آن نیز دود بود، «فقال لها وللارض» آسمانرا گفت و زمین را: «اتینا طوعاً و کرهاً» با فرمان برداری آئید و بایستید^(۱۱) خوش کامه یا بنا کام، «قالتا اتینا طائعتین»^(۱۱)، هر دو گفتند آمدیم خوش کامکان.

«ففضیهن سبع سموات» سپری کرد آنرا هفت آسمان، «فی یومین» در دو روز، «و اوحی فی کل سماء امرها» و فرمان داد در آسمانها بهر کار که خواست، «وزینا السماء الدنیا بمصابیح» و بیاوراستیم آسمان دنیا را بچراغها، «و حفظاً» و نگه داشت کردیم [آن چراغها را از دیو نیوشنده] «ذلک تقدیر العزیز العلیم»^(۱۲)، آن ساخته و باز انداخته آن توانای داناست.

«فان اعرضوا» اگر روی بر گردانند [از پذیرفتن این پیغام]، «قل انذرتکم» گوی آگاه کردم و بیم نمودم شمارا، «صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود»^(۱۳)، بانگی سوزان چون صاعقه که بعد و ثمود رسید.

«اذ جاء تهم الرسل» آنکه که بایشان آمد هود و صالح، «من ین ایدیههم و من خلفهم» پیشتر هود آمد به عاد و پس صالح به ثمود، «الا تعبدوا

« لا اله » که می‌پرستید مگر الله ، « قالوا لو شاء ربنا » گفتند اگر خداوند ما پیغام خواستی ^(۱) که فرستد ، « لانزل ملكا » فرشتگان را فرو فرستادی ، « فانا بما ارسلتم به كافرون ^(۱۴) » پس ما بآنچه شما را بآن فرستادند نا گروید گانیم .

« فاما عا - فامتكبروا في الارض » اما عاد کردن کشیدند در زمین ، « بغير الحق » به ناحق ^(۲) [که ایشانرا بود آن] ، « وقالوا من اشد منا قوة » و گفتند کیست از ما با نیرو تر ؟ « اولم يروا ان الله الذي خلقهم » ندانستند که آن خدای که ایشانرا آفرید ، « هو اشد منهم قوة » از ایشان سخت نیروی ترست ، « و كانوا باياتنا يجحدون ^(۱۵) » و بسخنان ما کافر می شدند و نمی گرویدند . « فارسلنا عليهم ريحا صر صرا » فرو گشادیم بر ایشان بادی سرد سخت بابانگ « في ايام نحسات » در روزهای نحس شوم ، « لنذيقهم عذاب الخزي » تا بچشانیم ایشانرا عذاب رسوائی ، « في الحياة الدنيا » در زندگانی این جهان ، « ولعذاب الآخرة اخزى » و عذاب آن جهان رسوا کننده تر ، « و هم لا ينصرون ^(۱۶) » و ایشانرا فریاد نرسند و یاری ندهند .

« و اما ثمود فهديناهم » و اما ثمود ما ایشانرا نشان راه دادیم ، « فاستجبوا العمی علی الهدی » بر گزیدند ایشان نادانی و نا دیدن راه بر راست راهی و یافتن راه ، « فاخذتهم » فرا گرفت ایشانرا ، « صاعقة العذاب الهون » بانگ عذاب با خواری ، « بما كانوا يكسبون ^(۱۷) » بآن کرده که می‌کردند .

« و نجينا الذين آمنوا » و رها نیدیم ایشانرا که بگرویدند ، « و كانوا يتقون ^(۱۸) » و [از شرك با من] می پرهیزیدند .

« و يوم يحشر اعداء الله الى النار » آن روز که با هم آرند و بدوزخ برانند دشمنان الله را ، « فهم يوزعون ^(۱۹) » پیشینانرا می نیاوند تا پسینان در رسند .

« حتی اذا ما جاؤها » تا آنکه که بدوزخ آیند ، « شهد عليهم » گواهی دهد بر ایشان ، « سمعهم و ابصارهم و جلودهم » گوشهای ایشان و چشمهای ایشان و فرجهای ایشان ، « بما كانوا يعملون ^(۲۰) » بآنچه در دنیا می‌کردند .

« وَقَالُوا الْجُلُودُ هُمْ » اندامان خویش را گویند : « لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا ، چرا گواهی دادید بر ما [که داورى شما مى داشتیم و عذاب از شما مى باز کردیم] ؟ »
 « قَالُوا انْطَقْنَا اللَّهَ » گویند الله ما را گویا کرد ، « الَّذِي انْطَقَ كُلُّ شَيْءٍ » او که هر چیز را گویا کرد ، « وَهُوَ خَلَقَكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ » و اوست که اول شما را آفرید ،
 « وَاليه ترجعون ^(۲۱) » و با او آورند شما را .

« وَمَا كُنْتُمْ تَسْتُرُونَ » و شما نتوانستید که باز پوشیده آئید ، « ان يشهد عليكم سمعكم ولا ابصاركم ولا جلودكم » تا گواهی ندهد بر شما گوشها و چشمها و اندامان خویش ، « وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرَ مَا تَعْمَلُونَ ^(۲۲) » و خود چنان می پنداشتید که الله نمی داند فراوانی از آنچه می کردید .

« ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ » و آن ظنّ که بخداوند خود می بردید که کردار مانمی داند ، « اَرَدِيْكُمْ » هلاك از شما بر آورد و به نیست بداد شما را ، « فَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَخْرُجَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ^(۲۳) » تا از زیانکاران کشتید .

« فَاَنْصَبِرْ وَاَقَالِ الْفِتْنَةَ لَمْ يَكُنْ شَكِيْبًا لِّىْ كُنْتُ جَايْ اِيْشَانِ آتَشِ اسْتِ »
 « وَاَنْ يَسْتَمْتَبِعُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمَعْتَبِينَ ^(۲۴) » و اگر خشنودی جویند ، از ایشان خشنود نشوند .

النوبة الثانية

این سوره را دو نام گفته اند : یکی حم السجده ، دیگر سورة المصايح .

سه هزار و سیصد و پنجاه حرف است و هفتصد و نود و شش کلمت و پنجاه و چهار آیت جمله به مکه فرو آمد و در مکات شمرند باتفاق مفسران . و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر يك آیت : « وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ » بآیت سیف منسوخ است .

بسم الله الرحمن الرحيم - « حم ، تنزيل من الرحمن الرحيم » ای - هذه الحروف تنزيل من الرحمن الرحيم نزل بها جبرئیل من عند الله ، میگوید : این حروف تهجی که حاویم ازان جمله است ، فرو فرستاده رحمن است ، چنانك كودك را كوئى : چه

می آموزی یا کوئی در لوح چه نبشته بی؟ گوید: الف و با، نه خود این دو حروف خواهد که جمله حروف تهجی خواهد. این همچنانست که جبرئیل از آسمان فرو آورد و بر محمد خواند صلوات الله وسلامه علیه، تا دانیان را معلوم شود که کلام خداوند جل جلاله بی حرف و صوت نیست، چنانکه قرآن کلام اوست نا آفریده؛ حروف در قرآن و غیر قرآن کلام اوست نا آفریده.

اشعریان گفتند: حروف در قرآن و غیر قرآن آفریده است، و گفتند: کلام خداوند معنی است قائم بذات او بی حرف و بی صوت، و این عقیده اهل سنت و اصحاب حدیث نیست، و اهل سنت را برایشان از آیات و اخبار دلیلهای روشن است، منها قوله تعالى: «وان احداً من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله» - میگوید: اگر از مشرکان کسی خواهد که بایناه و زینهار تو آید؛ او را بایناه و زینهار خود گیر تا کلام حق بشنود. خلاف نیست که آنچه می شنود حرف و صوت است نه آن معنی که بذات باری قائم است که آنرا مسموع نگویند، عرب معنی را فهم گوید و کلام را سماع، يقال: سمعت الکلام و فهمت المعنی، ولایقال: سمعت المعنی. حاصل سخن آنست که رب العزة کلام خود را مسموع گفت، و مسموع جز حرف و صوت نیست، دلیل شد که در کلام خداوند هم حرف است و هم صوت.

دلیل دیگر آنست که رب العزة فرمود: «یریدون ان یمدلوا کلام الله» - بیکانگان میخواهند که کلام خدا را تبدیل کنند و از نسق خود بگردانند. این تبدیل که رب العزة اضافت با ایشان کرد ناچار در کلامی است بایشان رسیده نه در معنی که بذات باری قائم است و بایشان نا رسیده، و آن کلام که بایشان رسید جز حرف و صوت نیست. سدیگر دلیل آنست که رب العالمین باموسی فرمود لیلة النار که «انی انا الله» اجماع است که موسی بحقیقت کلام باری شنید، و معلوم است که به سماع وی جز حرف و صوت نرسید.

چهارم دلیل آنست که الله فرمود: «قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن ..» - اهل لغت و ارباب صناعت متفق اند که «هذا» اشارت فرا حاضر است

اگر کلام خداوند آن معنی است که بذات اوقائم است نه این حروف که می بینند و می خوانند؛ پس اشارت باطل است و فایده آیت ضایع، و جلّ کلام الباری ان يحمل علی ما لا یفید.

ینجم دلیل خبر است از مصطفی علیه الصلوٰة والسلام فرمود قال: «ومن قرأ القرآن فاعربه فله بكل حرف خمسون حسنةً ومن قرأه ولحن فیہ فله بكل حرف عشر حسنات، اما انی لا اقول «الم» حرف بل الف حرف ولام حرف ومیم حرف».

وقیل: حم، اسم القرآن، ای - هذا القرآن «تنزیل من الرحمن الرحیم» ثم فسر فقال: «کتاب فصلت آیاته» بالامر والنهی والحلال والحرام والوعد والوعید وقیل: فصلت آیاته بفواصل فصاحة وبلاغة و اعجازاً وقیل: «فصلت آیاته» ای - انزلت متفرقة. «قرأنا عربياً» بلسان العرب، «لقوم یعلمون» العربیة، وقرأنا نصباً علی الدح. وقیل: علی التمییز. وقیل: نصباً علی الحال.

«بشیراً ونذیراً» صفتان للقرآن، ای - یشیر المؤمنین وینذر الکافرین بمافیہ من البشارة والنذارة. «فأعرض اکثرهم» ای - اعرض اکثر اهل مکة عن قبوله واتباعه. وقیل: اعرض اکثر العرب، «فهم لا یسمعون» ای - لا ینتفعون بسماعه ولا یعلمون به. وقیل: اذا تلا ما لنبی (ص) لا یصغون الیه تکبراً. وقیل: «لا یسمعون» ای - لا یقبلون کقوله: سمع الله لمن حمده، ای - قبل الله.

«وقالوا قلوبنا فی اکنة» ۱ - واحداً لا کنة کنان وهو الجعبة، «مما تدعوننا الیه» من التوحید فلانفهمه ولا نعبه، «وفی آذاننا وقر» ای - صمم فلانسمع ما نقول، و المعنی: انافی ترک القبول منك بمنزلة من لا یفهم ولا یسمع. «ومن بیننا وبينک حجاب» ای - خلاف فی الدین ومانع یمنعنا عن اتباع امرک. قالوا ذلک استهزاءً وان کان حقاً بدلیل قوله: «واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبين الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً» وقیل: انما قالوا ذلک لیؤسوا رسول الله (ص) عن قبولهم دینه. «فاعمل» انت علی دینک، «اننا عاملون» علی دیننا. وقیل: «فاعمل» فی ابطال امرنا، «اننا عاملون» فی ابطال امرک.

«قل انما انا بشر مثلكم» فی الطبع والجنس، یعنی انا کواحد منکم ولولا الوحی

ما دعوتكم ، « يوحى الى انما الهكم اله واحد » اى - لست بملك و لا ملك و لا اطلب بمقالتى رياسة ، كقول نوح : « و لا اقول اننى ملك » ، انما اعلمكم ما يوحى الى ان المعبود اله واحد . قال الحسن : علمه الله التواضع بقوله : « قل انما انا بشر مثلكم » . « فاستقيموا اليه » اى - توجهوا اليه بالطاعة و لا تميلوا عن سبيله ، « و استغفروه » اى - آمنوا به لتستحقوا مغفرته ، « و ويل للمشركين » .

« الذين لا يؤتون الزكوة » - قال ابن عباس يعنى الذين لا يقولون لا اله الا الله وهى زكوة الانفس ، والمعنى لا يطهرون انفسهم من الشرك بالتوحيد فانما المشركون نجس . وقال الحسن و قتادة : لا يعتقدون و جوب الزكوة . وكان يقال : الزكوة قنطرة الاسلام فمن قطعها نجا ومن تخلف عنها هلك . « و هم بالآخرة هم كافرون » يعنى بالبعث بعد الموت و الثواب و العقاب .

ذكر زكوة در قرآن بر دو وجه است : يا در نماز پيوسته يا منفرد گفته ، آنچه در نماز پيوسته چنانست كه « الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة » هذا و اشباهه . مراد باين زكوة مال است كه الله فرض كرده بر خداوندان مال . و آنچه منفرد گفته چنانست كه « وحناناً من لدنا و زكوة » « خيراً منه زكوة » ، « و ما آتيتهم من زكوة » « قد افلح من تزكى » - مراد باين پاكى است و زيادتى و دين دارى يعنى دين اسلام كه زكوة قطره آنست . « ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر غير ممنون » اى - غير مقطوع و لا منقوص و لا ممنون به عليهم . سدى گفت : اين آيت در شأن بيماران و زمنان و پيران ضعيف فرو آمد ، ايشان كه از بيمارى و ضعيفى و عاجزى از طاعت و عبادت الله باز مانند و باداء حق وى نرسند و بآن سبب اندوهگن و غمگين باشند . رب العالمين ايشانرا دران بيمارى همان ثواب مى دهد كه در حال صحت بطاعت و عبادت مى داد . مصطفى (ص) فرمود : « ان العبد اذا كان على طريقة حسنة من العبادة ثم مرض قيل للملك الموكل به : اكتب له مثل عمله اذ كان طليقا حتى اطلقه او اكتبه الى » ، و فى رواية اخرى قال (ص) : « ما من احد من المسلمين يصاب ببلأ في جسده الا امر الله عز وجل الحافظين الذين يحفظانه فقال : اكتبوا لعبدى فى كل يوم و ليلة مثل ما كان يفعل من الخير مادام فى وثاقى »

عبداله مسعود گفت : یا رسول خدا (ص) نشسته بودیم که رسول بر آسمان نگرست و تبسم کرد ، گفتیم : یا رسول الله از چه تبسم فرمودی و چه حال بر تو مکشوف گشت ، گفت : عجب آید مرا از بنده مؤمن که از بیماری بنالد و جزع کند اگر بدانستی که او را دران بیماری چه کرامت است و با الله چه قربت ؛ همه عمر خود را بیماری خواستی ، این ساعت که بر آسمان می نگرستم دو فرشته فرو آمدند و بنده بی که پیوسته در محراب عبادت بود او را طاب کردند دران محراب و نیافتند بیمار دیدند آن بنده را و از عبادت بازمانده ، فرشته گان بحضرت عزت باز گشتند گفتند بار خدایا فلان بنده مؤمن هر شب آن روزی حسنات و طاعات وی می نوشتیم اکنون که او را در حبس بیماری کردی هیچ عمل و طاعت وی نمی نویسیم ، از حق جل جلاله فرمان آمد که : « اکتبوا العبدی عمله الذی کان یعمل فی یومه ولا تنقصوا منه شیئاً فعلى اجر ما حبسته وله اجر ما کان صحیحاً » . « مجاهد گفت : « لهم اجر غیر ممنون » ای غیر محسوب یعنی که نعمت دنیا ایشانرا از ثواب آن جهان بیه انکارند . « قل ائتکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین » استفهام بمعنی انکار است و معنی آنست که : می کافر شوید بآن خداوند که قدرت وی اینست که زمین را بدو روز بیافرید ؟ یعنی روز یکشنبه و روز دوشنبه . اگر خواستی بیک لحظه بیافریدی ، لکن خواست که با خلق نماید که سکونت و آهستگی به از شتاب و عجلت ، و بندگانرا سنتی باشد بسکونت کار کردن و راه آهستگی رفتن . « و تجعلون له انداداً » شرکاء و اشباهاً ، « ذلک رب العالمین » خالق جمیع الموجودات و سیدها و مربیها . « وجعل فیها رواسی من فوقها » ای - جبالات ثوابت من فوق الارض ، « و بارک فیها » بما خلق فیها من البحار و الانهار و الاشجار و الثمار انبت شجرها من غیر غرس و اخرج زرعها من غیر بذر و جعل فیها معادن الذهب و الفضة و سائر الفلزات ، « و قدر فیها اقواتها » یعنی ارزاق العباد و البهائم : تقول : قاته یقوته ، اذارزقه و اجرى علیه ، و اقاته اذا جعله ذاقوت ، « والله عزوجل مقیت . قال الضحاک : قدر فی کل بلدة مالم يجعله فی الاخری لیمیش بعضهم من بعض بالتجارة من بلد الى بلد و قال الکلبی : قدر الخبز لاهل قطر و التمر لاهل قطر و الذرة لاهل قطر و السمک لاهل قطر و كذلك اخوانها .

« في أربعة أيام » اي - في تمة اربعة ايام - هذا كقول القائل : سرت من البصرة الى بغداد في عشر والى الكوفة في خمس عشرة . معنى آيت آنست كه : رب العزة زمين را بيافريد بدو روز روزيك شنبه و دوشنبه و تقدير اقوات و ارزاق كرد در تمامي چهار روز يعني روز سه شنبه و چهارشنبه . روى عن ابن عباس قال : سمعت رسول الله (ص) و انارديفه يقول : « خلق الله الارواح قبل الاجسام باربعة آلاف سنة و خلق الارزاق قبل الارواح باربعة آلاف سنة » « سَوَاءٌ » لمن سأل و لمن لم يسأل و انا من الذين لم يسألوا الله الرزق و من سأل فهو جهل منه . قراءت عامّة قرا « سَوَاءٌ » نصب است بر مصدر يعنى استوت سواءٌ . و قيل معناه : جعلنا الاقوات المقدرة محتومة سواءٌ لمن سأل اولم يسأل طلب اولم يطلب عاجزاً كان الانسان او حيواً . ابو جعفر « سواءٌ » بجر خواند بر نعت ايام ، و معنى آنست كه : تقدير ارزاق كرد در چهار روز راست نه بيش نه كم . آنكه فرمود : « للسائلين » - پرسندگانرا مى گويم كه مى پرسند كه چون بود . بر رفع نيز خوانده اند ، و معنى آنست كه : الرزق المقدر سواءٌ للمسترزق و الساكت .

« ثم استوى الى السماء » يعنى عمد و صعد « و هى دخانٌ » بعد . قال ابن عيسى الدخان جسمٌ لطيفٌ مظلم متفشٍ . و قيل : هو بخار الماء . يروى « انّ اول ما خلق الله عزوجل العرش على الماء و الماء ذاب من جوهره و هى كانت يا قوتةً بيضاء فاذا بها ثم القى فيها ناراً ففار الماء واجفأ غثاءً فخلق الارض من الغثاء لم يبسطها ثم استوى الى الدخان الذى ثار من الماء فسمكه سماءً ثم بسط الارض فكان خلق الارض قبل خلق السماء و بسط الارض و ارساء الجبال فيها و تقدير ارزاق و خلق الاشجار و الدواب و البحار و الانهار بعد خلق السماء » لذلك قال الله عزوجل : « و الارض بعد ذلك دحيها » هذا جواب عبد الله بن عباس ، لنافع بن الازرق الحرورى .

« فقال لها وللارض ائتيا طوعاً او كرهاً » - قال ابن عباس : قال الله عزوجل : « ايتيا » اي - جيئاً بما خلقت فيكما اما انت يا سماء فاطلعي شمسك و قمرك و نجومك و انت يا ارض فشقي انهارك و اخرجي ثمارك و نباتك و قال لهما : افعلما ما آمر كما طوعاً و الا الجانكما الى ذلكما حتى تفعلاه كرهاً فاجابتا بالطوع و « قالتا اتينا طائعين »

اى - جنبنا بما حدثت فينا مستجيبين لامرك . يقال اجابه - من الارض الاردن من بلاد الشام
فسمى لسان الارض . و قيل : اجاب ونطق من الارض موضع الكعبة ومن السماء ما بهذا آتيا
فجعل الله لها حرمة على سائر الارض .

« فقضين سبع سموات » اى - اتمهن وفرغ من خلقهن « فى يومين » اى - فى اليومين
الباقيين من الايام الستة يوم الخميس و يوم الجمعة . قال ابن عباس : ابتداء الله عز وجل
بخلق الارضين يوم الاحد فخلق سبع ارضين فى يوم الاحد ويوم الاثنين ، ثم جعل فيها رواسي
من فوقها و بارك فيها وقدر فيها اقواتها ، ارسى الجبال وشق الانهار وغرس الانجار و جعل
المنافع فى يومين يوم الثلاثاء و يوم الاربعاء ، ثم استوى الى السماء فخلقها سبع سموات
فى يوم الخميس و يوم الجمعة و خلق آدم فى آخر ساعة من يوم الجمعة وفيها تقوم الساعة
قال فلذلك سميت الجمعة لانه اجتمع فيها الخلق « و اوحى فى كل سماء امرها » اى -
امر اهل كل سماء امرهم من العبادة . وقال ابن عباس : خلق ما فى كل سماء خلقها من
الملائكة و ما فيها من الشمس والقمر والنجوم والبحار و جبال البرد و ما لا يعلم الا الله فذلك
امرها . وقال مقاتل : اوحى الى كل سماء ما اراد من الامر والنهى . « وزينا السماء الدنيا
بمصابيح » اى - بكواكب فتضىء فى الليل كالمصابيح . « و حفظاً » يعنى : وحفظناها
حفظاً ، اى - حفظناها بالكواكب من مسترقى السمع ، كقوله : « وحفظناها
من كل شيطان رجيم » « و حفظاً من كل شيطان مارد » « و جعلناها رجوماً للشياطين »
قيل : خلقت الكواكب للزينة و الحفظ جميعاً . « ذلك » الذى ذكر من صنعه « تقدير
العزير » فى ملكه « العليم » بخلقه .

« فان اعرضوا » عن الايمان بعد هذا البيان ، « فقل انذرتكم صاعقةً مثل صاعقة
عاد و ثمود » - الصاعقة عند العرب عذابٌ معه صوتٌ ، و اكثر ما يقولونه اذا كان مع الصوت
نارٌ . « اذ جاءتهم » يعنى عاداً و ثمود ، الرسل من بين ايديهم و من خلفهم ، اراد بقوله :
« من بين ايديهم » الرسل الذين ارسلوا الى آبائهم من قبلهم ، « و من خلفهم » يعنى و من
بعد الرسل الذين ارسلوا الى آبائهم ، الذين ارسلوا اليهم هود و صالح « فالكناية فى قوله :

« من بين ايديهم » راجعة الى عاد و ثمود في قوله : « ومن خلفهم » راجعة الى الرسل .
 « ان لاتعبدوا » يعنى بان لاتعبدوا « الا الله قالوا لو شاء ربنا » منا الايمان الذى تدعون
 انه يريد به بارسالكم « لاتزل ملكة » بدل هؤلاء الرسل فلم يتخالجناسك فى امرهم .
 « فانا بما ارسلتم به كافرون » اى - انا بما تدعون انكم ارسلتم به كافرون ، كقوله :
 « يا ايها الذى نزل عليه الذكر .. » وهذا واسع فى كلام العرب .

روایت کنند از جابر بن عبد الله و از محمد بن کعب القرظی که جمع قریش
 روزی بهم نشسته بودند با يك ديگر ميگفتند : اين کار محمد بر ما مشکل شد و نفری
 از عزيزان ما چون حمزة عبدالمطلب و عمر خطاب و ديگران با دين وی گشتند
 و کار وی روز بروز بالا ميگيرد ، کسی بايد که در کهنات و سحر دستي دارد و صنعت
 شعر نیکوداند تا باوی سخن گوید و باز داند که مادّت علم وی از کجاست و حاصل
 دعوی وی چیست . عتبة بن ربيعة برخاست گفت : کار منست که من شعر شنیدام و در
 سحر و کهنات بيگانه نباشم ، اگر سخن محمد از اين جنس است بر من پيوشيده نشود .
 و رسول صلوات الله و سلامه عليه تنها بمسجد نشسته بود عقبه بيامد و بارسول عليه السلام
 برفق و بحرمت سخن در گرفت گفت : يا محمد ما ترا از خويشتن دانيم و مکانت و منزلت
 خود در نسب قریش شناختد ايم : اما کاری عظيم با ايشان بر دست گرفته يی ، جمع
 ايشان پراکنده کردی ، پيران ايشان را حرمت برداشتی ، خدايان ايشان را عيب کردی ،
 دين پدران بباد بردادی ، اکنون چند سخن از من بشنو و دران نظری کن ، چند چيز
 بر تو عرضه کنم و اختياری بکن . رسول (ص) فرمود : قل يا بالواليد . هان بگو تا چه
 خواهی گفت ای بوالواليد . عتبة گفت : يا ابن اخي اگر اين کار که بيش گرفته يی
 و اين دين که تو آورده يی مقصود تو جمع مال است ما ترا چندان مال جمع کنيم که
 در قریش هيچ کس از تو توانگر تر نباشد ، و اگر شرف و سيادت و سروری ميخواهی
 ما ترا بر همه قریش لابل بر همه عرب سرور و مهتر کنيم ، و اگر غلّت شهوت ترا رنجه
 ميدارد ده زن از کرايم قریش بزنی بتو دهيم ، و اگر ربي بتو می آيد از روی کهنات
 ترا درمان ساز پديد کنيم ، اگر شعرست که در صدر تو ميجوشد ، عجب نيست که شما

بنی عبدالمطلب را در شهر آن قوت و قدرت هست که دیگران را نیست، و رسول خدا خاموش همی بود تا سخن با آخر راند. آنکه فرمود: یا بالولید همی بگفتی و از گفت خود فارغ شدی؟ گفت: نعم فارغ شدم حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام گفت اکنون از من بشنو تا من نیز خواندنی برخوانم، در گرفت گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم، حم، تنزيل من الرحمن الرحیم، کتاب فصلت آیاته قرآناً عربیاً...» تا آخر این آیت برخواند که «فان اعرضوا فقل انذرکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود» و گفته اند، تا آیت سجده برخواند و رسول علیه السلام سجود تلاوة کرد، و عتبه در شنیدن کلام حضرت خداوند جل جلاله چنان مبهوت و مدهوش گشت که جای سخن در وی نماند و با آخر دست بر دهن رسول نهاد و گفت: بحق رحم که نیز نخوانی که طاقتم برسد و درین سخن سرگردان و حیران شدم. برخاست و چون متحیرى بخانه خود باز شد و بانجمن قریش که در انتظار وی بودند باز نگشت. **بوجهل** گفت: ای معشر قریش عتبه بر ما باز نگشت ترسم که صابی شد و در طعام محمدش رغبت افتاد، همه برخاستند و بخانه عتبه شدند **بوجهل** او را گفت: ترانه بران صفت می بینیم که برفتی، همانا که بطعام محمد رغبت کردی و باو میل داری، اگر ترا حاجت است تا ترا چندان مال دهیم که از طعام محمد بی نیاز شوی. عتبه از آن سخن در خشم شد و سوگند یاد کرد که هرگز با محمد سخن نکوید، آنکه گفت: من سخن خویش با محمد بگفتم و او بجواب من سورتی برخواند، والله که هرگز مانند آن سخن نشنیدم! نه شهر بود و نه سحر و نه کهنات، کار بجائی رسید که دست بر دهن وی نهادم و او را سوگند دادم که بس کند خواندن آن که حیران شده بودم و دلم زیر زبر گشته. اکنون میگویم شمارا اگر فرمان من برید برای من آنست که این مرد را فرو گذارید با دین خویش و تعرض او نرسانید و بر عداوت او نکوشید که آن سخن که من از وی شنیدم ناچار آنرا عاقبتی است و دران بسته کاری و چیزی، او را بعرب باز گذارید، اگر عرب بدو دست یابند خود شغل شما کفایت کردند و اگر او بر عرب دست یابد ملک او ملک شماست عزّ او عزّ شما. **بوجهل** گفت: چنان می دانم که سحر او در تواتر کرد و تر از حال خود بگردانیده عتبه گفت رای من اینست، شما هر چه خواهید می کنید.

«فأما عادٌ فاستكبروا في الأرض بغير الحق، طلبوا العلو بغير وجهه لأنهم طلبوه بمخالفة الرسل وعاقبة ذلك الدّلّ والصّغار،» وقالوا من أشدّ منّا قوّةً، أي - نحن نقدر على دفع العذاب عنا بفضل قوّتنا، و كانوا ذوى اجسامٍ طوالٍ و خلقٍ عظيمٍ ينزعون الصخرة من الجبل ويدخلون اقدامهم في الأرض وكان طول كلّ واحدٍ منهم ثمانية عشر ذراعاً، قال الله تعالى ردّاً عليهم: « أولم يروا أنّ الله الذي خلقهم هو أشدّ منهم قوّةً » و اوسع قدرة . « وكانوا بآياتنا يجحدون » - هذه معطوفةٌ على قوله : « فاستكبروا » .

« فارسلنا عليهم ريحاً صرصراً » أي - عاصفاً شديداً الصوت، مشتق من الصرير وقيل:

هي الريح الباردة مشتق من الصرّ وهو البرد الشديد الذي يحرق كما تحرق النار وجاء في التفسير أنّها الدّبور . « في آياتٍ نحساتٍ » يقال : كانت آخر شهر صفرٍ أو لها يوم الاربعاء سبع ليالٍ وثمانية ايام . وقيل : كانت آخر شوال من الاربعاء و ماعدب قومٌ ألفا في يوم الاربعاء . قرأ ابن كثير و نافع و ابو عمرو و يعقوب : « نحساتٍ » بسكون الحاء . و قرأ الآخرون بكسر الحاء ، نحس ، أي - مشومات ذات نحوسٍ عليهم ليس فيها من الخير شيء . يقال : نحس ، أي - صار ذا نحس فهو نحسٌ والتسكين تخفيفه قال الضحاك : امسك الله عنهم المطر ثلث سنين و دامت الرياح عليهم من غير مطر . « لنذيقهم عذاب الخزي » أي - عذاب الهوان و الدّلّ « في الحياة الدنيا و لعذاب الآخرة اخزي » اشدّها هانةً و اكثر اذلالاً « و هم لا ينصرون » لا يمنع العذاب عنهم .

« واما ثمود فهديناهم » أي - دعوناهم و بينّا لهم سبيل الخير والشرّ و دلّلناهم الى طريق الرشد فعدلوا عنه الى طريق العمى ، هذا كقوله : « انا هديناه السبيل اما شاكراً و اما كفوراً » . وقوله : « فاستجبوا العمى على الهدى » أي - اختاروا الكفر على الايمان ، « فاخذتهم صاعقة العذاب الهون » أي - ذى الهوان . والهون - الهوان وهو الذي يهينهم و يخزيهم . قيل : هي صيحة كانت من السماء ، « بما كانوا يكسبون » باختيارهم الكفر « و نجّينا الذين آمنوا » يعني آمنوا بصالح أي - نجّيناهم من تلك الصاعقة ، « و كانوا يتّقون » الشرك .

« و يوم يُحشر اعداء الله » - قرأ نافع و يعقوب : « نحش » بالنون وفتحها وضمّ

الشين ، « اعداء » بالنصب . والباقون « يحشر » بالياء وضمها وفتح الشين ، « اعداء » بالرفع ، اى يجمع اعداء الله « الى النار فهم يوزعون » اى - يمنعون من التفرق . وقيل الوزع - الحبس ، يعنى يحبس اولهم على آخرهم ليتلاحقوا .

« حتى اذا جاءوها » اى - جاؤا النار ، « شهد عليهم سمعهم و ابصارهم وجلودهم » اى - بشراتهم « بما كانوا يعملون » - قال اهل التفسير : المراد بالجلود - الفروج ان الله عز وجل حى يكنى . روى عن عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال : يجادل المنافق عند الميزان و يدفع الحق و يدعى الباطل فيختم على فيه ثم تستنطق جوارحه فتشهد عليه ثم يطلق فيقول : بعداً لكن « وسحقاً ، فعنكن » كنت اناضل ، اى - اجادل . وفى الخبر : « اول ما يتكلم من الانسان فخذ من رجله الشمال » .

« وقالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذى انطق كل شئ » ناطق . « هو خلقكم اول مرة » غير ناطق ثم انطقكم ، « واليه ترجعون » اى كما احياكم كذلك يعيدكم . ويحتمل ان الكلام تم عند قوله : « انطق كل شئ » ثم استأنف فقال الله : « و هو خلقكم اول مرة » فى الدنيا « واليه ترجعون » فى العقبى .

« و ما كنتم تستترون » - قال عبد الله بن مسعود : كنت مستتراً باستار الكعبة فاذا ثلثة نفر كثير شحم بطونهم قليل فقه قلوبهم قرشيان وخن لهما ثقفى او ثقفيان وخن لهما قرشى فقال احدهم : هل يسمع الله ما نقول ؟ فقال احدهما : ارى انه يسمع اذا جهرنا و لا يسمع اذا سررنا ، وقال الثانى : ان كان يسمع اذا جهرنا فانه يسمع اذا سررنا ، فاتيت رسول الله (ص) فاخبرته فنزلت : « و ما كنتم تستترون » اى - ما كنتم تستخفون من ان يشهد عليكم سمعكم ولا ابصاركم ولا جلودكم ، « ولا فى الموضعين زائدة زيدها تأكيداً للنفى ، والمعنى : لم يكن يمكنكم ان تستروا اعمالكم عن اعضائكم لانها اعوانكم فجعلها الله شهوداً عليكم . وقيل معناه : ما كنتم تخافون فتحدروا ان يشهد عليكم سمعكم و ابصاركم و جلودكم . وقيل معناه : و ما كان قصدكم باستتاركم وقت المعاصى ان تستروها من الجوارح فان ذلك غير ممكن ، لكن ظننتم انكم تسترونها عن الله و هو قوله : « ولكن ظننتم ان الله لا يعلم كثيراً مما تعملون » . و ادخل الكثير لان الرجلين اتفقا على ان

الله يعلم ما يجهر به و اخترفافى علمه بما يسر به .

« و ذلكم ظنكم الذى ظننتم برّبكم ارديكم » اى - ظنكم ان الله لا يعلم ما تعملون اهلككم و طرحكم فى النار . يقال الظنّ ظنّان : ظنّ ينجى و ظنّ يردى ، فاما الذى ينجى فكقوله : « يظنون انهم ملاقوا ربهم » « ظننت انى ملاق حسابه » « و انّا ظننا ان لن نعجز الله فى الارض » واما الذى يردى فهو الذى هاهنا . « فاصبحتم من الخاسرين » الهالكين المغبونين .

ثم اخبر عن حالهم فقال : « فان يصبروا فالنار مثوى لهم » يعنى : ان يصبروا او يجزعوا فالنار مسكن لهم . وقيل : ان يصبروا على آلهتهم لقوله : « ان امشوا واصبروا على آلهتكم » . « وان يستعذبوا فما هم من المعتبين » يعنى : وان يستقيلوا فما هم من المقالين . وقيل : الاستعذاب طلب الرضا ، والمعنى : ان يطلبوا الرضا فما هم بمرضى عنهم . و قيل معناه : ان يسئلوا ان يرجع بهم الى ما يحبون لهم لم يرجع بهم . وقيل : ان يعتذروا . فما هم ممن يقبل عندهم . يقال : استعقبه ، اى - طلب منه الرجوع الى الرضا . واعتبه ، اى - ازال عنه المكروه و عادبه الى المحبوب . وقولهم : لك العتبى ، اى - الرجوع الى ما تحب . و قرىء فى الشّواذ : « وان يستعذبوا فما هم من المعتبين » يعنى : وان اقبلوا فما هم من التائبين المرضين ، كقوله عزوجل : « ولوردوا لادانهم و عنه » .

النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم

« بسم الله » اخبار عن وجود الحق بنعت القدم ، « الرحمن الرحيم » اخبار عن بقاءه بوصف العلاء و الكرم ، فالارواح دهشى فى كشف جلاله و النفوس عطشى الى لطف جماله . سماع نام الله موجب هيبت است و هيبت سبب فنا و غيبت است ، و سماع نام رحمن موجب حضور بحضور است و حضور سبب بقا و قربت است ، يكى بسماع نام الله در كشف جلال مدهوش يكى بسماع نام رحمن در بسط جمال بيهوش . الله اخبار است از قدرت او جل جلاله بر ابداع ، رحمن رحيم اخبار است از نصرت او بامتاع ، پس وجود مراد او بقدرة او ، و توحيد

عباد او بنصرت او .

قوله تعالى : « حم » ای - 'حَمّ' ماهو کائن - می فرماید : بودنی همه بود ، کردنی همه کردم ، راندنی همه راندم ، گزیدنی همه گزیدم ، پذیرفتنی همه پذیرفتم ، برداشتنی همه برداشتم ، افکندنی همه افکندم ، آنچه خواستم کردم آنچه خواهم کنم ، آنرا که پذیرفتم بدان نسکرم که از وجفا دیدم بلکه عفو کنم و در گذارم و از گفته خود باز نیایم « ما یبدّل القول لدی » .

پیر طریقت گفت : الهی ! همه عالم ترا می خواهند ، کار آن دارد که تانوکرا خواهی ، بنابر کسی که تو او را خواهی ، که اگر بر گردد تو او را در راهی . ای جوان مرد ! آنرا که خواست در ازل خواست و آنرا که نواخت در ازل نواخت ، کار هادر ازل کرده و امروز کرده می نماید ، سخنها در ازل فرموده و امروز فرموده می شنواید ، خلعتها در ازل دوخته و امروز می رساند « کلّ یوم هوفی شأن » . عبدی تو مرا امروز میدانی ، من نه امروزینم ، دانش تو امروز است ورنه من قدیم ام ، دیرست تامن با تورا ز گفتم ، تو اکنون می شنوی ، سمع قدیم در ازل نیابت تومی داشت در سماع کلام ازلی ، علم قدیم در ازل نیابت تو میداشت در دانش صفات ازلی . قیمّ که مال طفل دارد بنیابت طفل می دارد ، چون طفل بالغ شود آن مال بوی باز دهد ، شما اطفال عدم بودید که لطف قدم کار شما می ساخت و نیابت شما می داشت : ای منتظران وارد لطف ما ! ای نظار کیان شاهد غیب ما ! ولایت نراند در دل شما ، مگر سلطان سرّما ، حلقه در دل شما نکوبدمگر رسول برّما .

قوله : « تنزیل من الرحمن الرحیم » - این قرآن فرو فرستاده آن خداوند است که نامش رحمن و رحیم است ، رحمن است بمبار ، رحیم است بانوار ، رحمن است بنعمت ، رحیم است بمعصمت ، رحمن است بتجلی ، رحیم است بتولی ، رحمن است بتخفیف عبادت ، رحیم است بتحقیق حسنی و زیادت ، اذافاض بحر الرحمة تلاشی کلّ زلّة لان الرحمة لم تنزل والزلّة لم تکن مالم یکن ثمّ کان کیف یقاوم مالم یزل ولا یزال - چون دریای رحمت موج کرامت و مغفرت زند جمله زلل و معاصی منعدم و متلاشی گردد ، زیرا که زلّت صفت

لم یکن ثم کان است ورحمت صفت لم یزل ولا یزال ، لم یکن ثم کان کی مقاومت تواند با
لم یزل ولا یزال؟!

قوله : « قل انما انا بشر مثلكم » قال الحسن : علمه الله التواضع بقوله : « قل
انما انا بشر مثلكم » - حسن گفت : حق جل جلاله مصطفی راعلیه الصلوة و السلام
باین آیت تواضع در آموخت و او را بر تواضع داشت که بنده راهیج حلیت زیباتر از حلیت
تواضع نیست و بر قد خاك هیچ لباس راست تر و نیکوتر از لباس خشوع نیست . رسول
الله (ص) باین خطاب ربانی و تعلیم الهی چنان متادب گشت که کان یعود المریض و یشیع
الجنابة و یركب الحمار و یجیب دعوة العبد ، و کان یوم قریظة و النضیر علی حمار
مخطوم بحبل من لیف ، علیه اکاف من لیف . هر چند که سید صلوات الله وسلامه علیه منشور
تقدم کونین در آستین کمال داشت و خال اقبال بر رخساره جمال داشت و شب
معراج جبرئیل و میکائیل که از سادات فریشتگان اند پیش براق دولت او و مرکب عزت
او چاکر و ار ایستاده طر قوا می زدند ، با این همه کمال و جمال و حشمت و مرتبت در
کوی تواضع چنان بود که در عالم بندگی و در حالت افکندگی بر خر کی مختصر نشستی
و اگر غلامی او را بخواندی اجابت کردی ، روز قریظه و نضیر بر خر کی نشسته بود افسار
آن از لیف و بروی پالانی نهاده از لیف . عجب کاری است ! گاه مرکب وی براق بهشتی
بران صفت ، گاه مرکب وی خر کی مختصر برین حالت . آری ، مرکب مختلف بود ،
امادر هر دو حالت را کب یک صفت و یک همت و یک ارادت بود . اگر بر براق بود در
سرش نخوت نبود و اگر بر حمار بود بر رخسار عز نبوتش غبار مذلت نبود .

« قل انکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین ... » الآية - هر که اعتقاد
کرد که آفریدگار جهان و جهانیان خداست که یگانه و یکتاست و در کمال قدرت
بی همتاست و داند که بشریت محل "عجز و سرمایه ضعف است ، دامن از مخلوقات باز برد
و دل از معلومات و مرسومات بر گیرد ، و کار خود بکلیت تفویض برب الارباب کند ،
علاقی و خلائق بگذاشته و روی بدر گاه الله نهاده ، و حکم او را منقاد بوده و فرمان او را
گردن نهاده و زبان اعتراض بریده ، زیرا که مخلوق را بر خالق روی اعتراض نیست ، و ز

حکم او زهره اعراض نیست . آن عزیز را پرسیدند که: ما العبودیّة - بندگی چیست؟
قال : الاعراض عن الاعتراض - اعتراض در باقی کردن و قضا را برضا پیش آمدن ، و زهر
حکم مرّابندگان تسلیم خائیدن قال الله تعالی : « و امرنا لنسلم لرب العالمین » .

« وجعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها » - الجبال الرواسی اوتاد الارض فی
الصورة والاولیاء اوتاد الارض فی الحقيقة ، ببرکاتهم یأتی المطر من السماء و النبات من
الارض ، و بدعائهم یندفع البلاء عن الخلق - کوهها اوتاد زمین است از روی صورت و
اولیای خدا اوتاد زمین اند از روی حقیقت ، در جبال شامخات بسته نظام کار عالم ، واستقامت
احوال و اسباب خلق از روی معنی در دعوات و برکات ایشان بسته ، بتن با خلق حاضر اند
اما بدل از خلق غائب اند و با حق حاضر ، خلق ایشانرا حاضر میدانند و ایشان از خلق
غائب اند و با حق حاضر .

بویزید بسطامی گفت : چهل سال است تا من با خلق سخن نگفتم ، هر چه
گفتم با حق گفتم ، هر چه شنیده ام از حق شنیده ام . ازینجا مصطفی گفت علیه السلام
« ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی » ، اوصلوات الله علیه بشخص با خلق بود کز اردن شریعت
را و بسط ملت را ، و بسرّ با حق بود غلبات محبت را و دوام مشاهدت را . محبت از محبوب
جدا نکردد چون محبت غلبه گیرد .

استاد بوعلی دقاق گفت قدس الله روحه : لیس للجنة شغل معنوا ولا للنار سبیل
الینالانه لیس فی قلبنا الا السرور برینا - بهشت را با ما شغلی نیست و دوزخ را با ما کاری
نه ، زیرا که در دل ما جز شادی بقاء حق نیست .

هر چه جز یار دام او بشکن
هر چه جز عشق نام او غم کن
تعمّیت من حبّی بشیئة انسا
علی رمت فی البحر لیس لنا وفر

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « وقیضنا لهم قرآء » در ایشان ساختیم و بریشان بستیم هم نشینان
و هم سازان ^(۱) ، « فزینوا لهم » نامی آریند ایشانرا ، « ما بین ایدیهم » هر چه پیش

ایشان فاست از آخرت تا بآن کافر می شوند ^(۱) « و ما خلفهم » و هر چه پس ایشان فاست از دنیای ایشان تا کرد میکنند ، « وحق علیهم القول » و برایشان سخن خدا بتمه دید واجب گشت و راست شد ، « فی امم قد خلت من قبلهم » همچون گروهانی که پیش ایشان بودند و گذشتند ، « من الجن والانس » از پری و آدمی ، « انهم كانوا خاسرین ^(۲۵) » که ایشان زیان کاران بودند و از خویشتن در ماندگان .

« وقال الذین کفروا » نا کروید کان گفتند : « لاتسمعوا لهذا القرآن » مشنوید این قرآن را ، « والفوا فیه » و سخن نابکار در آن افکنید ^(۲) ، « لعنکم تغلبون ^(۲۶) » ، تا مگر او را از خواندن باز شکنید .

« فلنذیقن الذین کفروا » برستی که بچشانیم نا کروید کانرا ، « عذاباً شدیداً » عذابی سخت ، « ولنجزینهم اسوء الذی كانوا یعملون ^(۲۷) » ، و پاداش دهم ایشانرا بپتر پاداشی بر برترکاری که می کردند .

« ذلك جزاء اعداء الله » آنست پاداش دشمنان الله ، « النار » آن پاداش آتش است ، « لهم فیها دار الخلد » ایشانراست دران آتش سرای جاویدی ، « جزاء بما كانوا بآیاتنا یجحدون ^(۲۸) » ، پاداشرا بآنچه بسختمان مامی کافر شدند و از کرویدن می باز نشستند .

« وقال الذین کفروا » نا کروید کان گویند در آتش : « ربنا ارنا الذین اضلانا » خداوند ما با ما نمای آن دوتن که ما را بی راه کردند ، « من الجن والانس » از پری و آدمی ، « نجعلهما تحت اقدامنا » تا ایشانرا در زیر پای آریم ، « لیکونا من الاسفلین ^(۲۹) » ، تا از ما که فرودیم فروتر باشند .

« ان الذین قالوا ربنا الله » ایشان که گفتند خداوند ما الله است ، « ثم استقاموا » و آنکه بر آن بیایندند ، « تنزل علیهم الملائكة » می فرود آیند برایشان فریشتگان [بوقت مرگ] ، « الاتخافوا ولا تحزنوا » می گویند که مترسید و اندوه مدارید ، « و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون ^(۳۰) » ، و شاد باشید بآن بهشت که شما را وعده می دادند .

« نحن اولیاءکم » مادست کیران و یاری دهان شما ایم ، « فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة » درزندگانی این جهان و دران جهان ، « ولکم فیها ما تشتهی انفسکم » و شما را است در بهشت هر چه دلهای شما خواهد ، « ولکم فیها ما تدعون »^(۴۱) و شما راست در آن هر چه شما را آرزو خواهد .

« نزلانم غفور رحیم »^(۴۲) ، پیش آورده ایست از آمرز گاری مهربان .

« ومن احسن قولا » کیست نیکوتر سخن ، « ممن دعا الی الله » از آن کس که باخدای میخواند . « وعمل صالحاً » و کار نیک میکند ، « وقال اننی من المسلمین »^(۴۳) و میگوید که من از کردن نهاد گانم .

« ولا تستوی الحسنه ولا السيئة » هر گز یکسان نبود نیکوئی و بدی ، « ادفع بالتي هي احسن » جفا و سفه باز زن بپاسخ دادن و پاداش کردن هر چه آن نیکوتر ، « فاذا الذي بينك وبينه عداوة » که آنکس که میان تو و میان او دشمنی است ، « كانه ولي حميم »^(۴۴) ، گوئی که دوستی است یاری بدل نزدیک .

« وما يلقیها » و در دل و در دهن ندهند این خصلت و این حسنة و این عادت و خوی نیکو را ، « الا الذين صبروا » مگر شکیبایان را ، « وما يلقیها » و در دل ندهند آنرا ، « الا ذو حظ عظیم »^(۴۵) ، مگر کسی با بهر دبی نیکو از ایمان و از بهشت .

« واما ينز غنك من الشيطان نزع » و هر گاه که بتورسد از دیو کردن گشتنی و بسر برداشتنی و در خشم کردنی و وسوسه افکندنی^(۴۶) ، « فاستعذ بالله » فریاد خواه بالله ، « انه هو السميع العليم »^(۴۷) ، که او شنو است و دانا .

النوبة الثانية

قوله : « وقیضنا لهم قرناء » ای - الزمنا و سببنا لهم من حیث لا یجتنبون ، کقوله : « نقیض له شیطاناً » . يقال : هذا قیضه ، ای - مثله . وقیل معناه : بدلنا لهم شیاطین بدل هدی الله والطافه . والقیض - البدل ، ومنه قولهم : قایض فلاناً بكذا اذا بادله . وقیل : هذا التقیض هو احواله بعضهم الی بعض ، كالمراة الی الرجل والرجل الی المرأة والغنی

الى الفقير و الفقير الى الغنى يستعين بعضهم ببعض . و قيل معناه : هيأنا لهم فى الدنيا اولياء من الشياطين و قرناء السوء من الانس حتى اضلّوهم و سولوا لهم اعمالهم السيئة ، و هو قوله : « فزيّنوا لهم ما بين ايديهم » من امر الدنيا حتى آثروه على الآخرة « و ما خلفهم » من امر الآخرة فدعوهم الى التكذيب به و انكار البعث ، « و حقّ عليهم القول » اى - وجب عليهم العذاب . و قيل : حقّ عليهم القول انهم يكفرون فيعذبون ، « فى امم » اى - مع امم . « قد خلّت من قبلهم » اى - من قبل اهل مكة « من الجن و الانس » كانوا فى الدنيا عملوا بمثل معاصيهم ، « انهم كانوا خاسرين » مثلهم .

« وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه لعلكم تغلبون » - اين آيت در شأن بوجهل فرو آمد كه فراسفهاى اصحاب خویش گفت : چون محمد قرآن خواند ؛ شما باواز بلند شغبى و جلبى در كيريد ؛ دست كو بيد و صغير زديد و شعر و رجز كوئيد و سخنان نابكار بى حاصل در ميان قراعت وى افكنيد چنانك بروى غلبه كنيد تا او خاموش شود يا قراعت بروى شوریده گردد و فراموش كند . اللغو و الاغية من الكلام ملاحقة له و لا فائدة فيه ، يقال : لغى ياغى و لغايلغو ، و اللغو و اللغظ واحد .

« فلنذيقن الذين كفروا ، يعنى ابا جهل و اصحابه » عذاباً شديداً ، فى الدنيا و هو القتل ببدر ، « ولنجزينهم اسوء الذى كانوا يعملون » اى - نجزيهم فى الآخرة اقبح جزاء باقبح فعلهم و هو الكفر .

« ذلك » الذى ذكرت من العذاب الشديد « جزاء اعداء الله » ، ثم بين ذلك الجزاء فقال : « النار » اى - هو النار ، « لهم فيها » اى - فى النار « دار الخلد » دار اقامة لا ائنة ال منها « جزاء بما كانوا بآياتنا يجحدون » .

« وقال الذين كفروا » - يقولون فى القيامة حين صاروا الى النار : « ربنا ارنّا للذين اضلّا من الجن » يعنى ابليس « و الانس » يعنى ابن آدم الذى قتل اخاه و هو قابيل لانهما سنا المعصية . يروى ان قابيل شدّت ساقاه بفخذه يدور مع الشمس حيث دارت يكون فى الشتاء فى حظيرة ثلج و فى صيف فى حظيرة نار . و صحّ عن رسول الله (ص) : « ما من دم يسفك على وجه الارض بغير الحق الا و على ابن آدم منه كفل » لانه اول من سبّ القتل .

« نجعلهما تحت اقدامنا ، فی النار » لیكونا من الاسفلین ، ای - لیكونا فی الدرك الاسفل من النار . قال ابن عباس : لیكونا اند عذاباً ممتداً .

« ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا » - ابن عباس گفت : این آیت در شأن ابو بکر صدیق فرو آمد ، هر فرقتی « ربنا الله » میگفتند ؛ اما شرك در آن می پیوستند ، مشركان میگفتند : « ربنا الله » و با این کلمه میگفتند : « الملائكة بنات الله » ، جهودان « ربنا الله » میگفتند و « عزیر ابن الله » باوی میگفتند و انکار نبوت **مصطفی** (ص) میکردند ، ترسایان « ربنا الله » می گفتند و گفت « المسیح ابن الله » و انکار نبوت **مصطفی** (ص) در آن می پیوستند . **ابو بکر صدیق** بگفت : « ربنا الله » و آنکه بوفای کلمه باز آمد ؛ شرك از آن نفی کرد ؛ بر راه سنت و جماعت راست رفت ؛ در اداء فرایض بکوشید ؛ اخلاص و صدق در آن بجای آورد و بر آن پبائید تا بر الله رسید . استقامت لفظی جامع است مشتمل بر جمله این معانی : و هر یکی از مفسران در قول خویش باین معانی اشارت کرده . **مصطفی** فرمود در تفسیر این آیت : « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا » ، قال : من مات علیها فهو ممن استقام . **ابو بکر صدیق** گفت : « ثم استقاموا » ای - لم یشرکوا بالله شیئاً ولم یرجعوا عنها بعد ما قالوا **عمر خطاب** گفت : استقاموا علی الامر و النهی ولم یروغوا . **بیغان الثعالب** ، **عثمان بن عفان** گفت : « ثم استقاموا » ای - اخلصوا العمل لله . **علی مرتضی** (ع) گفت : « ادوا الفرأیض » . **ابن عباس** گفت : استقاموا علی اداء ، فرضه . **حسن** گفت : استقاموا علی امر الله فعملوا بطاعته واجتنبوا معصيته . **مجاهد** گفت : استقاموا علی شهادة ان لا اله الا الله حتی لحقوا بالله . **حسن بصری** هر که که این آیت بر خواندی گفتی : اللهم انت ربنا فارزقنا الاستقامة . **انس مالک** گفت : آن روز که این آیت فرو آمد ، رسول خدا شاد شد و از شادی فرمود : « امتی ورب الکعبة » . و خبر درست است از **سفیان بن عبد الله الثقفی** که گفت : یا رسول الله قل لی امرأ من الایمان لا اسئل عنه احداً بعدک ، قال : « قل آمنت بالله ثم استقم » قال : قلت یا رسول الله بماذا استقیم ؟ قال : فاشربیدم الی لسانه - گفت : یا رسول الله کلمه یی گوی مرا در مسلمانی که من دست در آن کلمه زنم ، اصلی بیان کن که بر آن اصل بروم ، رسول فرمود : بگو ایمان آوردن

بگرویدم آنکه راست باش و استوار باش و برجاده ایمان مستقیم باش، یعنی که چون این خبر از خود بازدادی بصورت؛ از روی حقیقت وفای این خبر بجای آر، و از روی روش داد این کلمه بده. اوّل او را بقبول دعوت کرد آنکه بعمل فرمود که استقامت عمل است با اخلاص نیت تا ترا معلوم گردد که ایمان هم قول است و هم عمل و هم نیت. و فی الخبر «لا یقبل قولٌ الا بعملٍ ولا یقبل قولٌ و عملٌ الا بنیّةٍ».

«تتنزل علیهم الملائكة» عند الموت. وقیل: عند الخروج من القبر، قائلین «الا تخافوا» من الموت و ما بعده «ولا تحزنوا» علی ما خلفتم فی الدنیا من اهل و ولد. فانّا نخلفکم فی ذلک کلمه. وقال عطاء بن ابی رباح: لا تخافوا ولا تحزنوا علی ذنوبکم فانی اغفرها لکم. «وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون» فی الدنیا علی لسان الرسل. قال وکیع بن الجراح: بشری المؤمن تكون فی ثلث مواطن: عند الموت و فی القبر و عند البعث.

«نحن اولیاءکم» - قیل: هذا من قول الملائكة الذين تنزل علیهم الملائكة بالبیارة، ای - نحن احبّاءکم و انصارکم فی الدنیا بالاستغفار و فی الآخرة بالشفاعة. و قیل: هم الحفظة، والمعنی: نحن قرناءکم الذین کما معکم فی الدنیا ولن نفارقکم فی الآخرة حتی تدخلوا الجنة. و قیل: هو من قول الله عزوجل، ای - نحن انصارکم کقوله: «من کان یظنّ ان لن ینصره الله فی الدنیا و الآخرة»، و کقوله: «انا لننصر رسلنا..» الآية. و قال بعض المفسّرين: کفی بالمؤمن فخراً ان یقول له الرب: «نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا، ارزقک و ابصرک» فی الآخرة «ارحمک و ادخلک جنتی»، و لکم فیها ما تشتهی انفسکم من الکرامات و اللذات و البقاء السرمّد، لان الناس یشتہون ذلک، و لکم فیها ما تدعون، یعنی: ما تتمنون. و قیل: «ولکم فیها ما تدعون» فی الدنیا انہا لکم فی الآخرة. و قیل: من ادعی شیئاً فی الجنة فهو له، لانّ الانسان فی الجنة لا یدعی ما لا یشترقه. قوله: «نزلنا من غفور رحیم» - النزل ما یهیء للضيف اذا نزل و انتصابه علی المصدر ای - انزلکم الله فیما تشتهون نزلاً. و قیل: هو جمع نازل و انشدوا: فانّا معشر نزل. فیکون حالاً عن الضمیر فی قوله: «تدعون».

« و من احسن قولاً ممن دعا الى الله » ای - الى طاعة الله و توحیده ، « و عمل صالحاً » اذی الفرائض ، « وقال اننی من المسلمین » تفاخراً بالاسلام و تمدحاً . قومی گفتند : حکم این آیت بر عموم است ، هر مسلمانی که خلق را دعوت کند بر خیری در تحت این آیت مندرج است ، اگر پیغامبر باشد که امت را بر اسلام و توحید دعوت کند ، یا عالم باشد که خلق را پند دهد و ایشان را بر طاعت و عبادت الله خواند ، یا مجاهد باشد که مؤمنان را بر غزو خواند . و قومی تخصیص کردند گفتند : مراد باین آیت **مصطفی** است صلوات الله و سلامه علیه فانه دعا الى شهادة ان لا اله الا الله ، کقوله : « ادعوا الى الله على بصيرة . انا و من اتبعننی » . و قوله : « اننی من المسلمین » ارادما امره الله تعالى بقوله : « و امرت ان اكون من المسلمین » . **عائشة صدیقه** گفت : در شأن مؤذنان اهل اسلام فرو آمد . **عمر خطاب** گفت : لو كنت مؤذنأ ما باليت ان لا اجاهد ولا احج ولا اعتمر بعد حجة الاسلام . قومی گفتند : در شأن **بلال** فرو آمده مؤذن **مصطفی** (ص) قال النبی (ص) . « الملك في قریش والقضاء في الانصار والاذان في الحبشة » وقال **ابو امامة الباهلي** رضي الله عنه : « و عمل صالحاً » ای - صلی رکعتین بین الاذان والاقامة . قال النبی (ص) : « بین کُل اذانین صلوة ثلث مرّاة » ، و قال : « فی الثالثة لمن شاء » ، و قال : « لا یردّ الدعاء بین الاذان والاقامة » . **فضیل رفیده** گفت : مؤذن بودم در روز کار اصحاب ، **عبد الله بن مسعود** و **عاصم بن هبیره** مرا گفت : چون از بانگ نماز فارغ شوی بگو : وانا من المسلمین ، نبینی که رب العالمین گفت : « وقال اننی من المسلمین » .

« ولا تستوی الحسنة ولا السيئة » - « لا » هاهنا زائدة دخلت للتأكيد كقول الشاعر :

ماکان یرضی رسول الله فعلهم والطیبان ابوبکر ولا عمر

ای - ابوبکر و عمر . و معنی الآية : لا يستوی الايمان والشرك والحلم والضجر والطاعة والمعصية والرفق والعنف . « ادفع بالتی هی احسن » - اشارت است بمکارم الاخلاق ای - احسن الى من اساء اليك و سلم علیه اذ الفیته - می گوید : کسی که ترا جفا گوید بهر چه نیکوتر او را پاداش کن ، چون او را بینی بروی سلام کن ، و جهل وی بحلم خود

دفع کن ، همانست که گفت : « خذ العفو و أمر بالعرف واعرض عن الجاهلین » ، و قال الشاعر :

تنح عن القبیح ولا ترد ومن اولیته حسناً فزده
ستکفی من عدوک کل کید اذا کان العدو ولم تکده

« فاذا الذی بینک و بینہ عداوة کانه ولی حمیم » ای - اذا دفعت بالاحسن خضع لک عدوک و لان جانبہ لک و مال الیک . مقاتل بن حیان گفت : این آیت در شأن یوسفیان بن حرب فرو آمد که اول دشمن بود و در دل عداوت داشت با رسول خدا و با مؤمنان و با خردوست گشت بآن مصاهره که میان وی و میان رسول خدا رفت و بهر کت حلم رسول و رفق وی مسلمان گشت تا بدین دوست بود و در نسب خویشاوند ، اینست که رب العالمین گفت : « کانه ولی حمیم » ای - ولی بالاسلام حمیم ، بالقرابة ، نظیره قوله : « عسی الله ان يجعل بینکم و بین الذین عادیتهم مودة » .

« و ما یلقیها » ای - ما یلقی هذه الخصلة هی دفع السيئة بالحسنة « الا الذین صبروا » علی کظم الغیظ و احتمال المکروه ، « و ما یلقیها الا ذو حظ عظیم » فی الخیر و الثواب . و قيل : الحظ العظیم الجنة ، ای - ما یلقیها الا من وجبت له الجنة .

« و اما ینز غنک من الشیطان نزع » ای - وسوسة و غضب و دعاک الی مقابله القبیح بالقبیح لیصدک عن الحلم ، « فاستعذ بالله » ای - اعتصم بالله و استعمل الحلم ، « انه هو السميع » لاستعاذتک « العلیم » بقصدک و یننک فیعینک علی ماترید . نظیر این آیت آنست که در سورة بنی اسرائیل فرمود : « و قل لعبادی یقول الّتی هی احسن ان الشیطان ینزع بینهم » ، و نزع شیطان در هر دو آیت سورة غضب است یعنی تیزی خشم که از حد اعتدال در گذرد و بتهور کشد و ازان خصلتهای بدخیزد چون کبر و عجب و عداوت ، اما اصل خشم از خود بیفکندن ممکن نباشد زیرا که آن در خلقت است و چون از حد اعتدال بکاهد بد دلی و بی حمیّتی بود و چون معتدل بود آنرا شجاعت گویند و ازان حلم و کرم و کظم غیظ خیزد ، و فی الخبر : « خلق الغضب من النار الّتی خلق منها ابلیس » ، و قال صلی الله علیه و سلم : « الغضب من نار الشیطان الا ترى الی حمرة عینه و انتفاخ اوداجه

و المتغاضبان شیطانان یهاثران و یتکاذبان ، و قال (ص) : « اذا غضبت و كنت قائماً فاقعد و ان كنت قاعداً فقم و استعذ بالله من الشیطان » ، و قال (ص) : « لیس الشدید بالصرعة انما الشدید الذی یملك نفسه عند الغضب » .

النوبة الثالثة

قوله : « و فیضنا لهم قرآن . . . » الآية - اذا اراد الله بعبد خيراً فیتض له قرآن خیر . یعینونه علی الطاعة و یدعونه الیه و اذا اراد الله بعبد سوءاً فیتض له اخدان سوء یمحلونه علی المخالفات و یدعونه الیه . قرین بد شیطان است که نقاب تلبیس بر بسته و در باطن بنده روش خود را راه یافته و بروی مساط کشته تا بدوام وسوسه او را در مخالفات می کشد و سیئات اعمال بروی می آراید و بنده را از راه هدی و طریق صواب بر میگرداند همانست که جای دیگر فرمود : « وزین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل » ، و از شیطان صعب تر قرین بدمر بنده را نفس اوست ، زیرا که شیطان اگر چه خصم است و قرین بد در مؤمن طمع ایمان نکند ، از وی طمع معصیت دارد ، اما نفس مر بنده را بکفر کشد و از وی طمع کفر دارد . به داود علیه السلام وحی آمد که : « عاد نفسك یا داود فقد عزمت علی معاداتك » - کارزار نفس خویش را کمر بند که او کارزار ترا کمر بست . این معادات آنست که مصطفی علیه السلام فرمود : « رجعنا من الجهاد الاصر الى الجهاد الاکبر » . جهاد نفس از جهاد دشمن بزرگتر گفت و صعب تر ، زیرا که دشمن بشمشیر از خود دور توان کرد و نفس را از خویشتن دور کردن روی نیست و از شروی ایمن بودن روی نیست ، با هر دشمنی اگر بسازی از شروی ایمن کردی و بانفس اگر بسازی هلاک شوی .

پیر بوعلی دقاق را در نفس باز پسین پرسیدند که خویشتن را چگونه می بینی ؟ گفت : چنان می بینم که اگر پنجاه ساله عمر مرا بر طبقی نهند و گرد هفت آسمان و هفت زمین بگردانند مرا از هیچ ملک مقرب در آسمان شرم نباید داشت و از هیچ آفریده بی در زمین حلالی نباید خواست . این مرد بدین صفت که شنیدی بوقت نزع کوزه بی آب پیش

وی داشتند گفتند : در حرارت جان دادن جگر را تبریدی بده ، گفت هنگام آن نیست که این دشمن اصلی را و این نفس ناکس را شربتی سازم ، نباید که چون قوت یابدم از من برآرد . وفي الخبر : « من مقت نفسه في ذات الله آمنه الله من عذاب يوم القيمة » .

قوله : « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا » اشارت است بتوحيد اقرار ، « ثم استقاموا » اشارت است بتوحيد معرفت . توحيد اقرار عامه مؤمنان راست ، توحيد معرفت عارفان وهدایان راست ، توحيد اقرار آنست که الله را یکتا گوئی ، توحيد معرفت آنست که الله را یکتا باشی . بویزد بسطامی وقتی بر مقام علم ایستاده بود از توحيد اقرار نشان میداد مریدی گفت : ای شیخ خدایرا شناسی ؟ گفت : در کلّ عالم خود کسی باشد که خدای را شناسد یا نداند . وقتی دیگر خریق بحر توحيد معرفت بود خریق نار محبت بود ، او را گفتند : خدایرا شناسی ؟ گفت : من که باشم که او را شناسم و در کلّ عالم خود کسی باشد که او را شناسد ؟

در عشق تومن که ام که در منزل من از وصل رخت کلی دمد بر گل من

توحيد معرفت که عبارت از ان استقامت آمد آنست که : در تصدیق بنهایت تحقیق رسد و در حدائق حقایق ایمان بقدم صدق و یقین بخرامد و برجاده صراط مستقیم قدم ثابت دارد ، قلاده تجرید بر جید تفرید بندد ، شراب محبت از دست ساقی صدق بکشد ، در باغ لطائف کل معارف ببوید ، عالم علوی و سفلی را برهم زند ، بزبان بی خودی گوید :

آدم علم عشق درین عالم زد صد عالم عالمان همه برهم زد

تا در نفس خویش زمانی دم زد در باخت بهشت و هر دو عالم کم زد

پیر طریقت گفت : صحبت باحق دو حرف است : اجابت و استقامت ، اجابت عهد است و استقامت وفا ، اجابت شریعت است و استقامت حقیقت است ؛ درك شریعت هزار سال بساعتی در توان یافت و درك حقیقت ساعتی بهزار سال در توان یافت .

« تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة ... » - این عزیزان

که براه استقامت رفتند و در میدان تسلیم گوی توحيد پیاپیان بردند ، ایشانرا بوقت نزع

خلعت کرامت پوشانند ، فرشتگان از آسمان فرو آیند و ایشانرا بشارت دهند که : لاتخافوا من عزل الولاية ولا تحزنوا علی ما اسلفتم من الجنایة و ابشروا بحسن العنایة فی البدایة - مترسید که شما را از عزل ولایت محبت بیم نیست ، اندوه مدارید که شما را بر جنایت مؤاخذت نیست ، شاد باشید که جز عنایت ازلی شما را بدرقه و همراه نیست . لاتخافوا فطال ما کنتم من الخائفین و لاتحزنوا فقد کنتم من العارفين و ابشروا بالجنة فلنعم اجر العاملين مترسید ای خائفان که روز ترس بسر آمد ، اندوه مبرید ای عارفان که وقت راحت در آمد ، شاد باشید و بنازید در بهشت که از دوست بشادی پیغام و خبر آمد .

ای جوانمرد ! نگر تا کمان نبری که فردا چون مستقیمان راه دین و مشتاقان درگاه رب العالمین و مستغرقان بحر یقین بمشاهده ذوالجلال رسند ؛ ذره بی از شوق ایشان کم گردد ، در جگر ماهی تبشی است که اگر همه بحار عالم جمع کنی ذره بی از تبش او کم نشود ، ایشان امروز در عین شوق اند و فردا در عین ذوق هم بر سر سوز شوق .

آهیم بها و جداً و ان دام وصلها و یحسن منها القول و هو معاد

فردا هر چه شرایع است همه را قلم نسخ در کشند ، نماز و روزه و حج و جهاد ، روا باشد که پایان رسد و منسوخ شود ، اما عقد محبت و عهد معرفت هرگز نشاید که منسوخ شود ، چون در بهشت روی ، هر روزی که بر تو بگذرد از شناخت حق سبحانه و تعالی بر تو عالمی گشاده شود که پیش از آن نبوده ، این کاریست که هرگز بسر نیاید و مبادا که بسر آید نیز .

تامن بزم پیشه و کارم اینست آرام و قرار و فمکسارم اینست

روزم اینست و روز کارم اینست جوینده صیدم و شکارم اینست

« نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة » ، فی الحیوة الدنیا بالایمان و فی الآخرة بالفقران ، فی الحیوة الدنیا بتحقیق المعرفة و فی الآخرة بتحصول المغفرة ، فی الدنیا بالرضا بالقضاء و فی الآخرة باللقاء فی دار البقاء ، فی الدنیا بالمحبة و فی الآخرة بالقربة ، فی الدنیا بالمشاهدة و فی الآخرة بالمعاینة .

اگر آدمی را عمر نوح دهند و جمله روز کار عمر خود در شکر این نعمت و این

کرامت بسر آرد که رب العزة در حق وی میفرماید : « نحن اولياؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة » عمرش برسد و هرگز بشکر این نعمت و شناخت این کرامت نرسد که میفرماید جلّ جلاله : ما دوست شما ایم و یار مهربان شما ایم و یاری دهنده شما ایم هم در دنیا و هم در عقبی ، در دنیا اندیشه کن که حق جلّ جلاله از بهر تو جواب فرشتگان چون داد : آنکه که گفتند : « اتجعل فیها من یفسد فیها » ، الله فرمود که ایشان فساد نکنند لکن فرمود : « انی اعلم ما لاتعلمون » - شما را بر اسرار الهیت ما اطلاع نیست و بر الطاف ربوبیت ما با آدمیان وقوف نیست .

ما حطّك الواشون من رتبة
عندی و لا ضرك مغتاب
كانهم اتنوا ولم يعلموا
علیک عندی بالذی عابوا

اگر نا اهل اند اهلشان کردانم ، اگر دوراند نزدیکشان کردانم ، اگر ذلیل اند عزیزشان کردانم ، اگر شما جنای ظاهر ایشان می بینید ؛ من صفای باطن ایشان می بینم ، اگر شما بمخالفت اعضا و جوارح ایشان مینگرید ؛ من بموافقت دلها و سرّهای ایشان می نگرم ، اگر شما در صدره طاعت اید ، ایشان در قرطه وصلت اند ، اگر شما در حله عبادت اید ؛ ایشان در کله مغفرت اند ، اگر شما دست بعصمت خود زده اید ؛ ایشان دست بر رحمت مازده اند ، چه خطر دارد عصمت شما اگر قبول ما نبود ؟ چه ضرر از معصیت ایشان چون عفو و مغفرت ما بود ؟ ایشان برداشته لطف ازل اند و نواخته فضل ابد ، والزلل لا یزاحم الازل .

بویزید بسطامی قدس الله روحه در راهی میرفت ، آواز جمعی بگوش وی رسید ، خواست که آن حال باز داند ، فراز رسید کودکی دید در لژن سیاه افتاده و خلقی بنظاره ایستاده ، همی ناگاه مادر آن کودک از گوشه یی در دوید و خود را در میان لژن افکند و آن کودک را بر گرفت و برفت ، بویزید چون آن بدید و قشش خوش گشت ؛ نعره یی بزد ایستاده و میگفت : شفقت بیامد آرایش ببرد ، محبت بیامد معصیت ببرد ، عنایت بیامد جنایت ببرد .

العذر عندی لك مبسوط والذنب عن مثلك محطوط

« و من احسن قولاً ممّن دعا الى الله ... » الآية - سخن در فضیلت و آداب مؤذنان

لختی رفت در سورة المائدة، اینجا نیز طرفی بگوئیم : حق جلّ جلاله و تقدّست اسماءه با مؤذنان امت احمد پنج کرامت کرده : حسن الثناء و کمال العطاء و مقارنه الشهاداء و مرافقة الانبیاء و الخلاص من دار الشقاء .

کرامت اول ثنای جمیل است و پسند خداوند کریم که در حق مؤذن میگوید : «ومن احسن قولاً ممّن دعا الی الله» - کدام سخن است نیکوتر و زیباتر از سخن آنکس که بندگان را بر نماز میخواند و بر حضرت راز « فان المصلی یناجی ربه » ، احسن بر لفظ مبالغت گفت همچنانک تعظیم قرآن را گفت : « الله نزل احسن الحديث » . قرآن احسن الآیات است و بانک نماز احسن الکلمات، در بانک نماز هم تکبیر است و هم توحید، هم تعظیم و هم تمجید ، هم اثبات وحدانیت خداوند اعلی هم اثبات نبوت محمد مصطفی (ص) و فی الخبر : « من کثرت ذنوبه فلیؤذن بالاسحار » - هر که گناهان بسیار دارد ، تا بوقت سحر بانک نماز گوید . عمر خطاب گفت : یا رسول الله این وقت سحر را باین معنی چه خاصیت است؟ فرمود : «والذی بعث بالحق محمداً انّ النصارى ضربت نواقیسها فی ادبارها فیثقل العرش علی مناکب حملة العرش فیتوقعون المؤذنون من امتی فاذا قال المؤذن : الله اکبر الله اکبر ، خفّ العرش علی مناکب حملة العرش » .

و اما کمال العطاء فما روی انّ النبی (ص) قال : « المؤذنون امناء المؤمنین علی صلواتهم وصیامهم ودمائهم لا یسئلون الله تعالی شیئاً الا اعطاهم ولا یشفعون لشیء الا شفّعوا فیه » قال : « ویغفر للمؤذن مدی صوته ویشهد له کل شیء سمع صوته من شجر او حجر او مدر او رطب او یابس ویکتب للمؤذن بکل انسان صلی معه فی ذلك المسجد مثل حسناته » . و اما مقارنه الشهاداء فما روی انّ النبی (ص) قال : « من اذن فی سبیل الله تعالی ایماناً و احتساباً جمع بینه و بین الشهاداء فی الجنة » .

و اما مرافقة الانبیاء فما روی انّ رجلاً جاء الی النبی (ص) فقال : یا رسول الله من اول الناس دخولاً الجنة ؟ قال : « الانبیاء » ، قال : ثم من ؟ قال : « الشهاداء » ، قال : ثم من ؟ قال : « مؤذنوا مسجدی هذا » ، قال : ثم من ؟ قال : « سائر المؤذنین علی قدر اعمالهم » . وقال (ص) : « من اذن عشرين سنة متوالية اسکنه الله تعالی مع ابرهیم علیه السلام فی درجته » .

وامّا الخلاص فى دار الاشقياء فماروى ابوهريرة ان النبى (ص) قال : « اذا قال المؤمن : الله اكبر الله اكبر ، غلقت ابواب النيران السبعة ، واذا قال : اشهدان لا اله الا الله فتحت ابواب الجنان الثمانية ، واذا قال : اشهدان محمد آ رسول الله ، اشرقت عليه الحور العين : و اذا قال : حى على الصلاة ، تدلت ثمار الجنة له ، واذا قال : حى على الفلاح قالت الملائكة : افلحت و افلح من اجابك ، واذا قال : الله اكبر الله اكبر ، قالت الملائكة كبرت كبير او عظمت عظيماً ، واذا قال : لا اله الا الله قال الله تعالى له : حرمت بدنك وبدن من اجابك على النار .

٣- النوبة الاولى

قوله تعالى : « و من آياته الليل والنهار والشمس والقمر » از نشانه‌هاى توانائى اوست شب و روز و آفتاب و ماه ، « لا تسجدوا للشمس ولا للقمر » سجود مبريد آفتاب و ماه را ، « واسجدوا لله الذى خلقهن » سجود او را بريد كه آن همه او آفريد ، « ان كنتم اياه تعبدون ^(٣٧) » اكر او را خواهيد پرستيد كه او خداى بسزاست . « فان استكبروا » اكر كردن كشنده از سجود الله را ، « فالذين عند ربك » ايشان بارى كه نزديك خداوند تواند از فرشتگان ، « يسبحون له بالليل والنهار » او را مى پرستند و مى ستايند بشب و روز ، « وهم لا يسأمون ^(٣٨) » و هيچ از پرستش و ستايش اوسير نيابند .

« و من آياته » و از نشانه‌هاى توانائى اوست ، « انك ترى الارض خاشعة » كه تو زمين را بينى فرو مرده ، « فاذا انزلنا عليها الماء » چون آب برو فرستاديم ، « اهترت » نبات را بجنبائيد ، « و ربت » و بردميد و برخنجيد ، « ان الذى احيها » آنكس كه زنده كرد آنرا ، « لمحيى الموتى » اوزنده كننده مردگان است ، « انه على كل شىء قدير ^(٣٩) » و او بر همه چيز تواناست .

« ان الذين يلحدون فى آياتنا » ايشان كه كثر مى روند در سخنان ما ، « لا يخفون علينا » پوشيده نمائند بر ما ، « افمن يلقى فى النار خيراً » آنكس كه فردا

آرند و افکنند در آتش به است؟ «**ا م من یأتی آمناً یوم الیمه**» یا آنکس که می آید
بی بیم روز رستاخیز؟ «**اعملوا ما شئتم**» می کنید هر چه خواهید، «**انه بما تعملون**
بصیر^(۴۰)» که او بآنچه کنید بینا و داناست.

«**ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم**» ایشان که کافر شدند بسخن و پیغام که
بایشان آمد [جزای کفر بایشان رسد ناچار]، «**وانه لکتاب عزیز**^(۴۱)»، و این قرآن
نامه ایست بشکوه و بی همتا و بردشمنان بزور.

«**لایأتیه الباطل**» نیاید بآن هیچ باطل، «**من بین یدیه ولا من خلفه**» نه از
پیش آن و نه از پس آن، «**تنزیل من حکیم حمید**^(۴۲)»، فرو فرستاده ایست از
دانای ستوده.

«**ما یقال لك**» نمی گویند ترا، «**الاما قد قبل للرب من قبلک**» مگر همان
که فرستادگان را پیش از تو، «**ان ربک لذو مغفرة**» خداوند تو با آمرز کار است،
«**وذو عقاب الیم**^(۴۳)»، و با گرفتارئی سخت.

«**ولو جعلناه قرآناً عجمیاً**» و اگر ما این نامه را بزبان عجم فرستادیمی
و آنرا پارسی کردیمی «**لقالوا لولا فصلت آیاته**» گفتندی چرا پیدا و گشاده نکردند
آنرا، «**ما عجمی و عربی**» گویندی باش نامه یی عجمی و رسولی عربی؟ «**قل هو**
للذین آمنوا هدی و شفاء» کوی این سخن گرویدگان را راه نمونی است و آسایشی،
«**والذین لایؤمنون فی آذانهم و قر**» و ایشان که نمی گروند بآن در گوشهای
ایشان گرانی است و کورئی، «**وهو علیهم عمی**»، و آن نامه برایشان کورئی، «**اولئک**
ینادون من مکان بعید^(۴۴)»، ایشانرا میخوانند از جای بس دور.

«**ولقد آتینا موسی الكتاب**» موسی را نامه دادیم، «**فاختلف فیه**» در
مخالفت^(۱) گفتن ایستادند دران، «**ولولا کلمة**» و گرنه سخنی بودی، «**سبقت من**
ربک» که پیشی کرد از خداوند تو اجلها و روزیها را، «**لقضی بینهم**» بر گزاردندی
میان ایشان کار و عذاب فرستادندی بایشان، «**وانهم لفی شک منه مریب**^(۴۵)»، و

ایشان از آن در گمانند و پنداره نمائی .

« من عمل صالحاً فلنفسه » هر که نیکی کند خویشتن را ، « و من اساء فعليهها » و هر که بد کند بر خویشتن کند ، « و ما ربك بظلام للعبيد »^(٤٦) و خداوند توستمکار نیست رهیکان را .

« اليه يردّ علم الساعة » بازو گردانند آخر دانستن هنگام رستاخیز ، « و ما اخرج من ثمرة من اكلها » و بیرون نیاید هیچ میوه از غلاف خویش ، « و ما تحمل من انثى » و باربر نکیرد هیچ ماده ، « و لا تضع الا بعلمه » و بار نهد مگر بدانش او ، « و يوم يناديهم » و آن روز که ایشانرا خواند و گوید : « این شر گائی » این انبازان من کجا اند ، « قالوا آذناك ما هنا من شهيد »^(٤٧) گویند بگفتیم ترا امروز از ما کس بر خویشتن بشرک گواهی دهنده نیست .

« و ضلّ عنهم ما كانوا يمدعون من قبل » و گم شد از ایشان هر چه می خدای خواندند پیش ازین^(١) ، « و ظنوا مالهم محيص »^(٤٨) و بدانند بدرست که ایشانرا باز گشت و جای آن نیست .

« لا يأمّ الانسان » سیر نیاید مردم هر گز ، « من دعاء الخير » از و ایستن جهان و خواستن خیر آن ، « و ان معه الشرّ فيوس قنوط »^(٤٩) و اگر بد بدورسد بداندیش بود نومید .

« و لئن اذقناه رحمة منا » و اگر او را بچشائیم بخشایشی از ما و فراخی و آسانی « من بعد ضراء مسته » پس تنگی و دشواری که بدو رسید ، « ليقولن هذا لي » گوید سزای من اینست و من این را ارزانی ام ، « و ما اظن الساعة قادمة » و نپندارم که رستاخیز بیای شدنی است ، « و لئن رجعت الي ربی » پس اگر مرا با خداوند من برند ، « ان لي عنده للحسنى » مرا بنزدیک اوست آنچه او نیکوتر ، « فلننبئن الذين كفروا بما عملوا » بخبر کنیم ناگرویدگانرا از آنچه می کردند ، « و لنذيقنهم من عذاب غليظ »^(٥٠) و بچشائیم ایشانرا از عذاب بزرگ .

«وإذا انعمنا على الإنسان» و آنکه که نیکوئی کنیم بامردم و نعمت گسترانیم برو ،
 « اعرض » روی گرداند از شکر و طاعت ، « و نأى بجانبه » و بیک سو بیرون شود و
 خویشتن در کشد ، « و اذا مضى الشر » و چون بدی بدورسد ، « فذودعاء عريض ^(۵۱) » ،
 بابانگ و خواندنی فراوان بود .

« قل ارأيتم » بگوی چه بینید ، « ان كان من عند الله ثم كفرتم به » اگر این
 پیغام که آوردم از نزدیک الله است و شما کافر می شوید بآن « من اضل ممن هو فى
 شقاق بعيد ^(۵۲) » ، آن کیست بی راه تر از آن کس که در ستیز بست از راستی دور .

« سفریهم آیاتنا » می نمائیم ایشانرا نشانهای خویش ، « فى الآفاق » در هر
 سوئی از جهان ، « و فى انفسهم » و در تنهای ایشان ، « حتى يتبين لهم » تا آنکه که
 پیدا شود ایشانرا ، « انه الحق » که قرآن و محمد و اسلام راست است ، « اولم يكف
 بربك » خداوند تو بسنده نیست ، « انه على كل شىء شهيد ^(۵۳) » ، که او بر همه
 چیز گواه است .

« الا انهم فى مریة » بدانید که ایشان در گمانند ، « من لقاء ربهم » از دیدار
 خداوند خویش و خاستن از کور ، « الا انه بكل شىء محيط ^(۵۴) » ، بدانید که الله
 بهمه چیز داناست .

النوبة الثانية

قوله : « ومن آياته » یعنی و من آیات قدرته و دلالات وحدانیته ، « الليل والنهار
 والشمس والقمر لا تسجد والشمس واللقمر » و ان کثرت منافعهما . و قيل : خصا بالذکر
 لعبادة المجوس ایاهما والصابئين . عن عكرمة قال : ان الشمس اذا غربت دخلت بحرأ
 تحت العرش فتسبح الله حتى اذا هی اصبحت استعفت ربها من الخروج فقال لها الرب جل
 جلاله : ولم ذلك ؟ والرب اعلم ، قالت : انی اذا خرجت عبت من دونك ، فقال لها الرب : اخرجی
 فليس عليك من ذلك شىء حسبهم جهنم ابعثها اليهم مع ثلاثة عشر الف ملك يقودونها حتى
 يدخلوهم فيها .

قوله : « واسجدوا لله الذي خلق هؤلاء الآيات ، ان كنتم ايّاه تعبدون »
 فاعبدوه وحده فان من عبد مع الله غيره لا يكون عابداً له . قال معدان بن طلحة : لقيت
 ثوبان مولى رسول الله (ص) فقلت : اخبرني بعمل يدخلني الله به الجنة ، فقال : سألت عن
 ذلك رسول الله (ص) فقال : « عليك بكثرة السجود لله فانك لا تسجد لله سجدةً الا رفعك الله
 بها درجةً وحطّ بها عنك خطيئة » . وقال ربيعة بن كعب الاسلمي : كنت ابيت مع رسول الله (ص)
 فاتي به بوضوءه وحاجته ، فقال لي : سل ، فقلت : اسألك مرافقتك في الجنة ، قال : او غير ذلك ،
 قلت : هو ذلك ، قال : « فاعنني على نفسك بكثرة السجود » . قال (ص) : « اقرب ما يكون
 العبد من ربه و هو ساجدٌ فاكثروا الدعاء » . وعن ابن عباس قال قال رسول الله (ص) :
 « ليس في امتي رياءٌ ان راؤا فبالاعمال فاما الايمان فثابت في قلوبهم امثال الجبال و اما
 الكبر فان احدهم اذا وضع جبهته لله ساجداً فقد برى من الكبر » .

« فان استكبروا » اي - تكبروا عن الاجابة الى ما تدعوهم اليه ولم يتركوا
 السجود لغير الله ، « فالذين عند ربك » يعنى الملكة « يسبحون له بالليل والنهار » اي -
 يسبحون و يمجّدون ويكبرون ويهللون دائماً وكلها تسبيح . وقيل : يصلون ، وهم لا يسأمون ،
 اي - لا تلحقهم سآمة ولا ملالة من التسبيح فان التسبيح منهم كالمنفّس من الناس . اختلفوا
 في موضع السجود ، اعنى سجود التلاوة من هاتين الآيتين ، فقال ابن عباس : السجود
 بالآية الآخرة . وكان عبد الرحمن السلمى ومجاهد يسجدان بالاولى . روى « ان الله
 سبحانه ملكاً يقال له حز قياثل له ثمانية عشر الف جناح ما بين الجناح الى الجناح خمس
 مائة عام فخطر له خاطرٌ هل فوق العرش شيء فزاده الله مثلها اجنحة اخرى فكان له ستة
 و ثلثون الف جناح بين الجناح الى الجناح خمس مائة عام ثم اوحى الله سبحانه اليه :
 ايّها الملك طر ، فطار مقدار عشرين الف سنة فلم ينل رأس قائمة من قوائم العرش ثم
 ضاعف الله له في الجناح والقوة وامره ان يطير ، فطار مقدار ثلثين الف سنة ، فلم ينل ايضاً
 فاوحى الله عز وجل اليه : ايّها الملك لو طرت الى نفخ الصور مع اجنحتك وقوتك لم
 تبلغ ساق عرشي ، فقال الملك : سبحانه ربى الاعلى فانزل الله عز وجل : « سبح اسم ربك
 الاعلى » فقال النبي (ص) : « اجعلوها في سجودكم » .

« ومن آياته انك ترى الارض خاشعة » اى - يابسة غير آلائبات فيها « فاذا انزلنا عليها الماء ، يعنى المطر « اهتزت » اى - تحرّكت وانفطرت لخروج النبات ، « وربت » اى - انتفخت عند نزول المطر . وقيل : فيه تقديم و تأخير ، اى - ربت و اهتزت « ان الذى احيها للمحى الموتى ، فى الآخرة » انه على كل شىء ، من الاحياء والاماتة « قد ير »

« ان الذين يلحدون فى آياتنا » اى - يميلون عن الحق فى ادلتنا ، قال مجاهد يلحدون فى آياتنا بالمكآء والتصدية واللغو واللفظ حين قالوا : « لاتسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه » . وقال السدى : يعاندون و يشاقون وقيل : يضعونها على غير معناها . « لا يخفون علينا » فتلقينهم فى النار . ثم قال : « افمن يلقي فى النار ، وهو ابل جهل » « خير ام من يأتى آمناً يوم القيمة ؟ » قيل : هو حمزة . وقيل : عثمان . وقيل : عمار بن ياسر ، « اعملوا ما شئتم » - هذا امر تهديد و وعيد ، اى - لا يضّر الله تعالى عملكم بما لا يرضيه و لا يخفى عليه فأتروا ما شئتم فانكم لاتضرون الا انفسكم ، « انه بما تعملون بصير » فيجازيكم عليه .

« ان الذين كفروا بالذكر » اى - بالقرآن « لما جاءهم » و هو حكاية عن الذين يلحدون فى آياته ، ثم اخذ فى وصف الذكر وترك الجواب على تقدير : ان الذين كفروا بالذكر يجازون بكفرهم . وقيل : خبره قوله : « اولئك ينادون من مكان بعيد » وانه لكتاب عزيز ، - قال ابن عباس : اى - كريم على الله : وقيل : عزيز لا يقدر احد ان يأتى بمثله . وقيل : عزيز من تمسك به اعزّه الله فى الدنيا والآخرة .

« لا يأتية الباطل من بين يديه ولا من خلفه » - قال قتادة : « الباطل » هو الشيطان اى - لا يستطيع الشيطان ان يغيره او يزيد فيه او ينقص منه . وقال مقاتل : لا يأتية التكذيب من الكتب التى قبله ولا يجىء من بعده كتاب فيبطله . وقيل معناه : لا يأتية الكذب فى اخباره عمّا تقدم و لا عمّا تأخر . « تنزيل من حكيم حميد » اى - منزل من حكيم يقع افعاله محكمة ، « حميد » اى - حامد لنفسه و حامد لعباده المؤمنين .

ثم عزى نبيه (ص) على تكذيبهم اياه فقال : « ما يقال لك الا ما قد قيل للرسل من

قبلك، یعنی: قد قیل للانبیاء قبلك من الساحر والمجنون والکاهن كما یقال لك وکذبوا كما کذبت، هذا کقوله: «کذلك ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا احراً او مجنوناً» وفيه وجه آخر: ای - ما یقول الله لك فی الوحي والتنزیل الا ما قال للرسول من قبلك فیما اوحى الیهم، هذا کقوله: «انا اوحینا الیک كما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده» و کقوله: «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً» و کقوله: «قل ما کنت بدعاً من الرسل» «ان ربک لذو مغفرة» للمؤمنین و ذو عقاب الیم، للکافرین.

ثم عاد الی وصف الذکر فقال: «ولو جعلناه قرآناً اعجمیاً» ای - لو جعلناه هذا الکتاب الذی تقرءه علی الناس قرآناً اعجمیاً بغیر لغة العرب؛ «لقالوا لولا فصلت آیاته، ای - هلمّا بیئت آیاته بالعربیة حتی نفهمها من غیر ترجمان» «اعجمی» و «عربی» یعنی: «ا کتاب اعجمی» و «رسول عربی»؟ وهذا استفهام علی وجه الانکار؛ ای - انهم کانوا یقولون المنزل علیه عربی و المنزل اعجمی. الاعجمی والاعجم - الذی لا یفصح وان کان عربیاً، و المعجمی الذی ولدته المعجم وان کان فصیحاً. والاعرابی هو الذی یفصح وان کان ولدته المعجم، والعربی الذی ولدته العرب وان کان لم یفصح.

بعضی مفسران گفتند. این آیت جواب آن کافرانست که رب العزة ایشانرا میفرماید: «کفروا بالذکر لَمّا جاء هم» - چون قرآن بایشان آمد کافر شدند گفتند: چرا نه قرآن بزبان عجم فرستادند تا بمعجزه نزدیک تر بودی و از شک و گمان دورتر که محمد زبان عجم نداند و بروی گمان نبرند که از ذات خویش می گوید و نتواند که بزبان عجم کتاب نهد، رب العالمین بجواب ایشان گفت: اگر ما این قرآن بزبان عجم فرو فرستادیم چنانکه اقتراح کردند؛ هم ایشان گفتندی: چرانه بزبان عرب فرستاد که لغت ماست تا ما بی ترجمان بدانستیم و دریافتیم^(۱). آنکه گفت: «قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء» بگوی مؤمنان را دران شک نیست که ایشانرا هدی و شفاست، هدی من الضلالة و شفاء من الشک. اگر شک است و گمانی کافران راست که کژی و کرانی در گوش دل دارند تا حق در نمی یابند، و قرآن برایشان پوشیده تا فرا حق نمی بینند. «اولئک ینادون من

مکان بعید ، ای - لایسمعون ولایفهمون کما ان من دعی من مکان بعید لم یسمع ولم یفهم - مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور خوانند و آواز خواننده نشنود، او را ازان ندایچه منفعت باشد و چه حاصل بود ؟

« ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فيه » - هذا الاختلاف هو اختلاف اليهود آمن به بعضهم بتصدیقہ محمدآ و کفر به بعضهم بتکذیبہ محمدآ ومنهم من حرّف وبدّل ، کقوله : « یحرّفون الکلم عن مواضعه » وقیل : اختلف اليهود فی کتابهم لما اختلف قومک فی القرآن . و تمّ الکلام علی قوله : « فاختلف فيه » ثمّ رجع الی القول فی العرب فقال : « ولولا کلمة سبقت من ربک » - قیل : هی الاجل المسمی ، وقیل : هی قوله : « کتب ربکم علی نفسه الرحمة » . وقیل : هی قوله : « بل الساعة موعدهم » . وقیل : هی قوله « وما ارسلناک الا رحمة للعالمین » . والمعنی : لولا کلمة سبقت من ربک فی تأخیر العذاب « لقضى بينهم » یعنی لفرغ من عذابهم وعجل اهل کهم ، « وانهم لفی شک منه » ای - من صدقک « مریب » موقع لهم الریبة .

« من عمل صالحاً فلنفسه » ثوابه « و من اساء فعليها » عقابه - هذا استغناء فيه طرف من الوعد ، « وما ربک بظلام للعبيد » ای - هو منزه عن الظلم یقال : من ظلم وعلم انه یظلم فهو ظلام .

« الیه یرد علم الساعة » ای - علم وقت الساعة عند الله فحسب کقوله : « ان الله عنده علم الساعة » . وقیل : من سئل عنها فعلمها مردود الی الله فیقول الله یعلم لایعلمه غیره . « وما یتخرج من ثمرة » - قرأ اهل المدينة و الشام و حفص : « ثمرات » علی الجمع . و قرأ الآخرون : « من ثمرة » علی التوحید ؛ « من اکمامها » ای - من اوعیتها یعنی الکفری قبل ان ینشق . وقیل : قشرها الاعلی من الجوز واللوز والفسق و غیرها . « و ما تحمل من انثی ولا تضع » حملها « الا بالعلمه » ای - الا والله عالم به ، والمعنی : یرد الیه علم الساعة کما یرد الیه علم الثمار و النتاج . « و یوم ینادیهم » ینادی المشرکین : « ابن شرکائی » الذین کنتم تزعمون انها آلهة ؟ « قالوا آذناک ما منّا من شهید » . « آذناک » ای - اعلمناک . وقیل : اسمعناک ، من قوله : « اذنت لربها » . « ما منّا من شهید » - فیہ قولان : احدهما انه من

قول الآلهة ، اى - مامنا من يشهد لنفسه انه شريكك . و قيل : هو من قول المشركين ،
 اى - مامنا من احدهم يشهد على نفسه بالشرك ، لانهم لما عاينوا القيامة و العذاب تبرؤا
 من الاصنام .

« و ضلّ عنهم ما كانوا يدعون » اى - يعبدون « من قبل » فى الدنيا « و ظنّوا » ايقنوا
 « ما لهم من محيص » مهرب .

« لا يسأم الانسان » اى - الكافر . وقيل : هو عام للجنس ، اى - لا يمل الانسان من
 مسألة المال و تمنى الفنى والصحة ، « وان مسّه الشر » اى - ناله الفقر ، « فيؤس قنوط »
 هما اسمان متغايران فى اللفظ معناهما واحد كالرؤف الرحيم ، والعفو والصفح ، والمعنى :
 يؤس من الخير قنوط من عود النعمة ، اى - ظن ان لن يرجع الى الخير ابداً . وقيل :
 يؤس قنوط من الرحمة والاجابة بسوء الظن .

« ولئن اذقناه رحمة منا » اى - اصنائه عافية و غنى « من بعد ضراء مسته » اى -
 من بعد شدة اصابته ، « ليقولنّ هذا لى » يعنى انا اهل لهذا ومستحقه ، اى - لا يرى ذلك
 تفضلاً من الله يجب عليه شكره له ، نظيره قوله تعالى حكاية عن آل فرعون : « فاذا جاءتهم
 الحسنة قالوا لنا هذه » . « و ما اظن الساعة قائمة » اى - ما اريها تكون ، « ولئن رجعت
 الى ربى ان لى عنده للحسنى » - هذا كقوله : « وتصف السنتهم الكذب ان لهم الحسنى »
 يعنى يفضلنى فى الآخرة كما فضّلنى فى الدنيا لان تفضيله ايتى يدل على رضاه عني ،
 « فلننبئن الذين كفروا بما عملوا » قال ابن عباس : لنفقهنهم على مساوى اعمالهم ، « ولنذيقنهم
 من عذاب غليظ » شديد لا يفتر عنهم .

« واذا انعمنا على الانسان اعرض » عن الشكر والطاعة متكبراً متجبّراً ، « و نأى
 بجانبه » تباعد بكيّته . وقيل : اعجب بنفسه . « واذا مسّه الشر فنودعاه عريض » اى - ذو صياح
 طويل . وقيل : « نودعاه عريض » اى - اقبل على الدعاء الكثير ، والمعنى : لا يشكر على
 النعم ولا يصبر عند فقد النعم ولا منافاة بين قوله : « يؤس قنوط » وبين قوله : « نودعاه عريض »
 لان الاول فى قوم والثانى فى قوم . وقيل : يؤس قنوط بالقلب دحاً باللسان . وقيل :
 يؤس قنوط من الصنم دعاء لله .

« قل أرأيتم ان كان هذا القرآن من عند الله ثم كفرتم به » الآن ، « من اضل ممن هو في شقاق بعيد » - معناه : الم تكونوا حينئذ مشاقين . و قيل : من اضل ممن صار في شق غير شق الحق .

« سنريهم آياتنا في الآفاق » - قال ابن عباس : الآيات في الآفاق هي منازل المهلكين خاوية بما ظلموا ، كقوله : « منها قائمٌ وحسيدٌ » وبئر معطلة ، وقصر مشيد . « وفي انفسهم » من انقلاب الاحوال و تداول الايام . و قيل : في انفسهم بالبلايا والامراض . و قيل : في انفسهم كانوا نطفاً ثم علقاً ثم مضغاً ثم عظاماً ولحمياً ثم صاروا من اهل التمييز والعقل . و قيل : في الافاق وقايح الله في الامم و في انفسهم يوم بدر . و قيل : في الافاق من فتوح البلاد و الامصار و في انفسهم من فتح مكة كقوله : « اولم يروا انا نأتى الارض ننقصها من اطرافها » . و قيل : « في آفاق » يعنى : اقطار الارض والسماء من الشمس والقمر و النجوم و النبات و الاشجار والانهار « وفي انفسهم » من لطيف الصنعة و بديع الحكمة و سبيل الغائط والبول حتى ان الرجل لياكل ويشرب من مكان واحد و يخرج ماياً كل ويشرب من مكانين . و قيل : في انفسهم احياء هم عند الصباح من النوم . و قيل : الآيات في الآفاق ، هو ما اخبرهم النبي عليه السلام بوقوعه من القتن وظهور الآيات في آفاق الارض بعده ولم يصدقوه ثم كان كما اخبره . و قيل : هي طلوع الشمس من مغربها . و قيل : هي انشقاق القمر . قال بعض المفسرين : ان **ابوجهل** قال للنبي (ص) : ائتنا بعلامة ، فانشق القمر بنصفين ، فقال ابو جهل : يا معشر قريش قد سحركم محمد فوجهوا رسلكم في الآفاق هل عاينوا القمر كذلك فان عاينوا شيئاً فهو آية والافذلك سحر ، فوجهوا رسلهم في الارض فاذا الناس يتحدثون في انشقاق القمر ، فقال **ابوجهل** : هذا سحر مستمر فنزل : « سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم ان » القرآن والاسلام ومحمداً « حق » . « اولم يكف بربك » يعنى : اولم يكفك ربك ناصرأ ، كقوله : « اليس الله بكاف عبده » . و قيل : اولم يكف بربك شهيداً لانجاز ما وعد . و قيل : اولم يكف الانسان من الزاجر والرادع عن المعاصي كون الله شهيداً عليه . و قيل : اولم يكفهم من الدلائل شهادة ربك ؛ « انه على كل شيء » من اعمالهم « شهيد » .

«الا انهم فى مربة من لقاء ربهم» - فى شك من البعث والحساب ، «الا انه بكل شىء محيط ، احاط بكل شىء علما ، اى - عالم بكل شىء قادر عليه حافظ له .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « ومن آياته الليل والنهار والشمس والقمر . . » الآية - كلام خداوندی که ملکش را عزل نیست و جدش را هزل نیست ، عزّش را ذلّ نیست و حکمش را ردّ نیست ، اوراند نیست و از وی بد نیست . خدائی که جز از وی ملک نیست و ملک وی سپاه و حشم نیست ، عزّت وی بطبل و علم و خیل و خدم نیست . پادشاهی که هفت آسمان رفیع ایوان در گاه او ، هفت بساط منیع مقرّ خاصگیان او ، خورشید عالم آرای چون جام سیماب بحکمت او ، هیکل ماه گاه چون نعل زرین و گاه چون درقه سیمین بقدرت او ، عالم علوی و عالم سفلی همه نشانست بر وحدانیت و فردانیت او .

بر صنع اله بی عدد برهانست در بر کک کلی هزار کون پنهانست
روز ارچه سپید و روشن و تابانست آنرا که ندید روز و شب یکسانست
کسی که خواهد تا ملکی را بسزا بداند و بشناسد ؛ نخست در ولایتش نکرد ، آنکه در سپاهش نکرد ، آنکه در صنع و فعلش نکرد ، پس آنکه درو نکرد تا او را بسزا بداند . چنانستى که رب العزة گفتی : عبدی اگر خواهی که در ولایتم نگری « الله ملک السموات و الارض » و گر خواهی که در سپاهم نگری « الله جنود السموات و الارض » و ر خواهی که در فعلم نگری « فانظر الى اثر رحمة الله كيف يحيى الارض بعد موتها » و ر خواهی که در صنعم نگری « ومن آياته الليل والنهار والشمس والقمر » و ر خواهی که فردا در من نگری ؛ امروز از صنع من بامن نگر بدیده دل « الم ترالى ربك كيف مّد الظّل » تا فردا بفضل من در نگری بدیده سر « وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة » .

ای جوانمرد ! هر که جلال حق بدانست و از صنع وی باوی نگرست ؛ مقصدش در گاه الله بود ، دست تصرّفش از کونین کوتاه بود ، پای عشقش همیشه در راه بود ، دلش در قبضه عزت پادشاه بود ، بر ظاهرش کسوت عبودیت بود ، در باطنش حلیه نظر

باسرار ربوبیت بود ، بروز در راز بود ، بشب در ناز بود ، این که رب العزة گفت : « و من آیاته الليل والنهار والشمس والقمر » نه آنرا گفت تا تو صورت آن به بینی و از آن در گذری ، لیکن آن را گفت تا تو در آن تفکر کنی و حقایق آن باز جوئی و بر رموز و اشارات آن واقف شوی ، بدانی که شب خلوتگاه دوستانست ، موسم و میعاد آشتی جویانست ، وقت نیاز نمودن مریدانست ، هنگام راز و ناز عاشقانست . بنده باید که با حق جل جلاله بروز در منزل راز بود ، بشب در محمل ناز بود ، بروز در نظر صنایع بود ، بشب در مشاهده صانع ، بروز با خلق در خلق بود ، بشب با حق بود در قدم صدق ، بروز در کار بود ، بشب در خمار بود ، بروز راه جوید ، بشب راز گوید ، تا حق لیل و نهار گزارده بود و از صورت بصف رسیده بود ، و آنچه گفت تعالی و تقدس : « والشمس والقمر » آفتاب عنایت فهم کند و ماه معرفت که از برج ازلیت تابد و از مطلع قربت بر آید و بر سینه دوستان تابد . آفتاب و ماه صورت زینت آسمان است که می فرماید جل جلاله : « زینا السماء الدنيا بمصابيح » آفتاب عنایت و ماه معرفت زینت دلهای مؤمنان است که میگوید : « وزیننه فی قلوبکم » ماه در آسمان گاه گاه بمیغ پوشیده شود لکن باطل نگردد ، اشارت است که معصیت گاه گاه معرفت را بیوشد لکن هرگز باطل نکند .

قوله : « لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن » - آدم صلوات الله علیه در آن حال که بزلّت مبتلا شد بسیار بگریست و بآخر سجده توبت بیاورد ، در آن سجده توبت وی بمحل قبول افتاد ، جبرئیل آمد و آدم را خبر کرد که توبت تو مقبول شد . آدم از آن سجده سر برداشت و این بشارت از جبرئیل بشنید ، بشکر این بشارت که یافت دیگر باره بسجده شتافت ، سجده دیگر بیاورد ، اول سجده عذر بود ، دوم سجده شکر بود ، تعلیم است مریدان را که در نماز دو سجده آرید یکی عذر زلّتها خواستن ، دیگر شکر نعمتها کردن ، و گفته اند : این دو سجده که بنده آرد در حال عبادت یکی حکایت حال ازلی است آن روز که رب العزة فرمود : « الست بربکم » همه بسجود در افتادند در آن حال که خطاب حق شنیدند ، دیگر سجده مثال حال ابدی است در وقت دیدار خداوند ذو الجلال اندر بهشت ، چنانکه در خبر است : « اذا سطع لهم نور فیخرون

سَجْدًا فَيَقَالُ لَهُمْ : لِمَ هَذَا اَوَان السَّجُود بَلْ هَذَا اَوَان الْوُجُود . يَكُ سَجْدَةٍ دَر حَال
وجود است ديگر سجده در حال شهود ، بنده مؤمن چون اين دو سجده بيارد بوقت نماز
و هنگام راز ، خويشتن را ازان عزيزان شمارد ، سجده اول حال وجود انگارد ، سجده
دوم حال شهود انگارد ، همچنان بود كه از ازل تا ابد در سجود گذارد . و گفته اند : دين
خداوند كه سبب رستگاري بندگان است و مايه آشنائي ايشان بنساي آن بر دو چيز است :
يكي نمايش از حق ، ديگر روش از بنده . نمايش آنست كه گفت جل جلاله : « سَنُرِيهِمْ
آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ » ، روش آنست كه گفت : « مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ » و تا از حق نمايش
نبود از بنده روش نيابد ، و آن نمايش هم در آيات آفاق است هم در آيات انفس ، در
آيات آفاق آنست كه گفت : « اَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ » ، و در آيات انفس
آنست كه گفت : « وَ فِي اَنْفُسِكُمْ اَفَلَا تَبْصُرُونَ » - ميگويد : خويشتن را نگرديد و اندیشه
نكنيد در نهاد خویش كه رب العالمين چندين دقايق حكمت و حقايق صنعت بقلم لطف
قدم بر لوح اين نهاد ثبت کرده و انوار اصطناع و آثار تكريم بروی نگاشته ، سری مدور كه
سر پرده عقل است و مجمع علم از وی صومعه الحواس ساخته ، اين نهاد معجوف و اين شخص
مؤلف ، قيمت كه گرفت بعقل و علم گرفت . قيمت آدمی بعقل است و حشمت او بعلم ،
كمال آدمی بعقل است و جمال او بعلم ، پيشانی چون تخته سيم آفريد ، دوا برو بر مثال
دو كمان از مشك ناب بروی بزه کرده ، دو نقطه نور چشم در دو پيكر ظلمت و ديعت نهاده ،
صد هزار گل مورد از گلشن دورخ او بر آورده ، سی و دودندان بر مثال در در صدف دهان
نهان کرده ، مهری از عقيق آبدار بروی نهاده ، از آنجا كه بدايت لب است تا آنجا كه
نهايت حلق است بيست و نه منزل آفريده و آنرا مخارج بيست و نه حرف گردانیده ، از
دل سلطانی در وجود آورده و از سينه او را ميدانی ساخته و از همت مر کبی تيزرو و از اندیشه
بریدی مسرع ، دودست گيرادوپای روا آفريده . اين همه كه رفت خلعت خلقت است و جمال
ظاهر ، و بالای اين كمال و جمال باطن است ، يكي تأمل كن در لطايف و عواطف ربانی
و آثار عنايت و رعايت الهی كه تعبيه اين مشتی خاك است ، و انواع كرامت و تخاصيص
قربت كه بر ايشان نهاده كه همه عالم بيافريد و بهيچ آفريده نظر محبت نكرد . بهيچ موجود

رسول فرستاد؛ بهیچ مخلوق پیغام نداد، چون نوبت بآدمیان رسید که بر کشیدگان لطف بودند و نواختگان فضل و معادن انوار، اسرار ایشانرا محل نظر خود گردانید، پیغامبران بایشان فرستاد، فرشتگانرا رقیبان ایشان کرد، سوز عشق در دلها نهاد، بواء شوق و دواعی ارادت پیایی کرد. مقصود ازین عبارت و اشارت آنست که آدمی مشتی خاک است، هر چه یافت ازین تشریفات و تکریمات همه لطف و عنایت خداوند پاک است. او جل جلاله عطا که دهد بکرم خود دهد نه باستحقاق تو؛ بجزود خود دهد نه بسجود تو؛ بفضل خود دهد نه بفعل تو، بخدائی خود دهد نه بکدخدائی تو.

پایان مجلد هشتم از تفسیر کشف الاسرار

(از اول سورة الاحزاب تا آخر سورة فصلت)

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل



مجلد هشتم

جزء بيست و يكم و بيست دوم ٣٣ - سورة الاحزاب (٧٣ آيه)

صفحه

٢٣	تفسير آية (١١) : « هذا لك ابتلى المؤمنون ... »
٢٤	تفسير آية (١٢) : « واذا يقول المنافقون ... »
٢٤	تفسير آية (١٣) : « واذا قالت طائفة منهم ... »
٢٥	تفسير آية (١٤) : « ولود خلت عليهم من اقطارها ... »
٢٥	تفسير آية (١٥) : « ولقد كانوا عاهدوا الله من قبل ... »
٢٥	تفسير آية (١٦) : « قل لن ينفعكم الفرار ... »
٢٥	تفسير آية (١٧) : « قل من ذا الذي يعصمكم ... »
٢٦	تفسير آية (١٨) : « قد يعلم الله المعوقين ... »
٢٦	تفسير آية (١٩) : « اشحة عليكم ... »
٢٦	تفسير آية (٢٠) : « يحسبون الاحزاب لم يذهبوا ... »
٢٧	تفسير آية (٢١) : « لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة ... »
٢٨	تفسير آية (٢٢) : « ولما رأى المؤمنون الاحزاب ... »

النوبة الثالثة

٢٩	تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله ... »
٣٠	تأويل آية « هنالك ابتلى المؤمنون ... »
٣١	سخن بير طريقت دراستقبال از بلا و دردد.

٣ - النوبة الاولى

٣٣-٣٢	ترجمة آيات ٢٣ تا ٣١ از سورة الاحزاب
	الجزء الثاني والعشرون
٣٦-٣٤	ترجمة آيات ٣٢ تا ٣٩ از سورة الاحزاب
	النوبة الثانية
٣٦	تفسير آية (٢٣) : « من المؤمنين رجال صدقوا ... »

صفحه

الف

مقدمه

١ - النوبة الاولى

٢-١	ترجمة آيات ١ تا ٨ از سورة الاحزاب
	النوبة الثانية
٣	تعداد آيات و كلمات و حروف و محل نزول و شرح آيات منسوخه و فضيلت سورة الاحزاب.
٣	تفسير آية (١) : « يا ايها النبي اتق الله ... »
٤	تفسير آية (٢) : « واتبع ما يوحى اليك ... »
٤	تفسير آية (٣) : « وتوكل على الله ... »
٤	تفسير آية (٤) : « ما جعل الله لرجل من قلبين ... »
٦	تفسير آية (٥) : « ادعوهم لآبائهم ... »
٦	تفسير آية (٦) : « النبي اولى بالمؤمنين ... »
٧	تفسير آية (٧) : « واذا اخذنا من النبيين ... »
٨	تفسير آية (٨) : « ليسئل الصادقين عن صدقهم ... »

النوبة الثالثة

٩	تأويل بسمله
١٠	تأويل آية « يا ايها النبي ... »
١١	تأويل آية « اتق الله ... »
١٢	تأويل آية « وتوكل على الله ... »
١٣	تأويل آية « ليسئل الصادقين ... »

٢ - النوبة الاولى

١٦-١٤	ترجمة آيات ٩ تا ٢٢ از سورة الاحزاب
	النوبة الثانية
١٦	تفسير آية (٩) : « يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله ... »
١٧	بيان قصة احزاب و وقعة خندق .
٢٣	تفسير آية (١٠) : « اذ جاءكم من فوقكم ... »

صفحه	النوبة الثالثة	صفحه	تفسير آية (۲۴): «ليجزى الله
۵۲	تأويل آية «من المؤمنين رجال...»	۳۸	الصادقين ...»
۵۵	تأويل آية «ليجزى الله الصادقين بصدقهم ...»	۳۸	تفسير آية (۲۵): «ورد الله الذين كفروا بفيظهم ...»
۵۷	تأويل آية «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ..»	۳۸	تفسير آية (۲۶): «وانزل الذين ظاهروهم ...»
۵۷	سخن پير طريقت در انواع نظر	۳۹	قصه حرب بابني قريظه و حكم سعد معاذ در باره آنها.
۵۷	تأويل آية «ان المسلمين والمسلمات ..»	۴۱	تفسير آية (۲۷): «واورثكم ارضهم...»
۵۸	سخن پير طريقت در مناجات و ياد الله	۴۱	تفسير آية (۲۸): «يا ايها النبي قل لازواجك ...»
۴ - النوبة الاولى		۴۱	تفسير آية (۲۹): «وان كنتن تردن الله ورسوله ...»
ترجمة آیات ۴۰ تا ۵۲ از سورة الاحزاب ۵۸-۶۱		۴۲	تفسير آية (۳۰): «يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشة...»
النوبة الثانية		۴۲	تفسير آية (۳۱): «ومن يقنت منكن لله ورسوله ...»
تفسير آية (۴۰): «ما كان محمد ابا احد من رجالكم ...»		۴۳	تفسير آية (۳۲): «يا نساء النبي لستن كأحد من النساء...»
۶۱	تفسير آية (۴۱): «يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ...»	۴۳	تفسير آية (۳۳): «وقرن في بيوتكن...»
۶۳	تفسير آية (۴۲): «و سبحوه بكرة واصيلا»	۴۴	تفسير آية «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ...»
۶۳	تفسير آية (۴۳): «والذي يصلي عليكم ...»	۴۵	تفسير آية (۳۴): «واذ كن من ما يتلى في بيوتكن ...»
۶۴	تفسير آية (۴۴): «تحيتهم يوم يلقونه سلام ...»	۴۶	تفسير آية (۳۵): «ان المسلمين والمسلمات ...»
۶۴	تفسير آية (۴۵): «يا ايها النبي انا ارسلناك شاهدا ...»	۴۶	تفسير آية (۳۶): «وما كان لمؤمن ولا مؤمنة ...»
۶۵	تفسير آية (۴۶): «وداعيا الى الله...»	۴۷	تفسير آية (۳۷): «واذ تقول للذي انعم الله عليه ...»
۶۵	تفسير آية (۴۷): «وبشر المؤمنين...»	۴۸	قصه نكاح رسول خدا زينب را پس از طلاق از زيد.
۶۶	تفسير آية (۴۸): «ولا تطع الكافرين...»	۴۹	تفسير آية (۳۸): «ما كان على النبي من حرج ...»
۶۶	تفسير آية (۴۹): «يا ايها الذين آمنوا اذا نكحتم المؤمنات ...»	۵۱	تفسير آية (۳۹): «الذين يبلغون رسالات الله ...»
۶۶	تفسير آية (۵۰): «يا ايها النبي انا احللت لك ازواجك ...»	۵۲	
۶۷	تفسير آية (۵۱): «ترجىء من تشاء منهن ...»		
۷۰	تفسير آية (۵۲): «لا يحل لك النساء من بعد ...»		
۷۱			

صفحه	تفسیر آیه (۶۲): «سنة الله في الذين
۹۰	خلوا ...»
۹۰	تفسیر آیه (۶۳): «يسئلك الناس
۹۰	عن الساعة ...»
۹۰	تفسیر آیه (۶۴ و ۶۵): «ان الله لعن
۹۰	الكافرين ...»
۹۰	تفسیر آیه (۶۶): «يوم تقلب وجوههم
۹۰	في النار ...»
۹۰	تفسیر آیه (۶۷): «وقالوا ربنا انا
۹۰	اطعنا سادتنا ...»
۹۰	تفسیر آیه (۶۸): «ربنا آت بهم ضعفين
۹۰	من العذاب ...»
۹۱	تفسیر آیه (۶۹): «يا ايها الذين آمنوا
۹۱	لا تكونوا كالذين آذوا موسى ...»
۹۲	تفسیر آیه (۷۰): «يا ايها الذين آمنوا
۹۲	اتقوا الله وقولوا ...»
۹۲	تفسیر آیه (۷۱): «يصلح لكم
۹۲	اعمالكم ...»
۹۲	تفسیر آیه (۷۲): «انا عرضنا
۹۲	الامانة ...»
۹۵	تفسیر آیه (۷۳): «ليعذب المنافقين
۹۵	والمنافقات ...»
	النوبة الثالثة
۹۶	تأويل آیه «يا ايها الذين آمنوا لا
۹۶	تدخلوا ..»
۹۷	تأويل آیه «ان تبدوا شيئاً او
۹۷	تخفوه ..»
۹۷	تأويل آیه «ان الله وملائكته يصلون ..»
۹۷	تأويل آیه «ان الذين يهودون الله
۹۸	ورسوله ..»
۱۰۰	تأويل آیه «انا عرضنا الامانة على
	السموات ..»

صفحه	النوبة الثالثة
۷۳	تأويل آیه «ما كان محمد اباً احد من
۷۴	رجالكم ..»
۷۵	سخن پير طريقت در ذکر دوست.
۷۵	تأويل آیه «تحيتهم يوم يلقونه سلام ..»
۷۵	سخن پير طريقت در نگرستن بدوست.
۷۵	تأويل آیه «يا ايها النبي انا
۷۶	ارسلناك ...»
۷۶	تأويل آیه «وسراجاً منيراً»
۷۶	تأويل آیه «وبشر المؤمنين ..»
	۵ - النوبة الاولى
	ترجمة آيات ۵۳ تا ۷۳
۸۱-۷۷	(پایان سورة الاحزاب)
	النوبة الثانية
۸۱	تفسیر آیه (۵۳): «يا ايها الذين
۸۴	آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي ...»
۸۴	تفسیر آیه (۵۴): «ان تبدوا شيئاً ...»
۸۴	تفسیر آیه (۵۵): «لا جناح عليهن
۸۴	في آبائهن ...»
۸۴	تفسیر آیه (۵۶): «ان الله وملائكته
۸۴	يصلون ...»
۸۶	تفسیر آیه (۵۷): «ان الذين يؤذون
۸۸	الله ورسوله ...»
۸۸	تفسیر آیه (۵۸): «والذين يؤذون
۸۹	المؤمنين ...»
۸۹	تفسیر آیه (۵۹): «يا ايها النبي قل
۸۹	لازواجك وبناتك ...»
۸۹	تفسیر آیه (۶۰): «لعن لم ينته
۸۹	المنافقون ...»
۸۹	تفسیر آیه (۶۱): «ملعونين اينها
۸۹	ثقفوا ...»

جزء بیست و دوم
٣٤ - سورة سبا (٥٤ آیه)

صفحه	١- النوبة الاولى	صفحه
١١٧	ترجمة آیات ١ تا ١١ از سورة سبا ٠٣ - ١٠٥	١٠٥
	النوبة الثانية	
	محل نزول و تعداد آیات وحروف و کلمات و آیات منسوخه و فضيلت سورة سبا .	١٠٥
	تفسير آية (١) : « الحمد لله الذى له ما فى السموات ... »	١٠٥
	تفسير آية (٢) : « يعلم ما يلج فى الارض ... »	١٠٧
	تفسير آية (٣) : « وقال الذين كفروا لا تأتينا الساعة ... »	١٠٨
	تفسير آية (٤) : « ليجزى الذين آمنوا ... »	١٠٩
	تفسير آية (٥) : « والذين سعوا فى آياتنا ... »	١٠٩
	تفسير آية (٦) : « ويرى الذين اوتوا العلم ... »	١٠٩
	تفسير آية (٧) : « وقال الذين كفروا هل ندلكم ... »	١٠٩
	تفسير آية (٨) : « افترى على الله كذباً ... »	١١٠
	تفسير آية (٩) : « افلم يروا الى ما بين ايديهم ... »	١١٠
	تفسير آية (١٠) : « ولقد آتينا داود منا فضلاً ... »	١١٠
	تفسير آية (١١) : « ان اءمل سابغات ... »	١١٢
	النوبة الثالثة	
	تأويل بسملة .	١١٣
	تأويل آية « الحمد لله الذى له ... »	١١٣
	تأويل آية « يعلم ما يلج فى الارض ... »	١١٤
١١٧	تأويل آية « ولقد آتينا داود منا فضلاً ... »	١١٧
	٢- النوبة الاولى	
	ترجمة آیات ١٢ تا ٢٣ از سورة سبا .	١٢٠-١١٧
	النوبة الثانية	
	تفسير آية (١٢) : « ولسليمان الريح ... »	١٢٠
	شرح قدرت سليمان عليه السلام .	١٢١
	تفسير آية (١٣) : « يعلمون له ما يشاء ... »	١٢٢
	تفسير آية (١٤) : « فلما قضينا عليه الموت ... »	١٢٥
	تفسير آية (١٥) : « لقد كان لسباء ... »	١٢٧
	تفسير آية (١٦) : « فاعرضوا فارسلنا عليهم ... »	١٢٧
	تفسير آية (١٧) : « ذلك جزيناهم بما كفروا ... »	١٢٩
	تفسير آية (١٨) : « وجعلنا بينهم و بين القرى التى ... »	١٢٩
	تفسير آية (١٩) : « فقالوا ربنا باعدين اسفارنا ... »	١٢٩
	تفسير آية (٢٠) : « ولقد صدق عليهم ابليس ... »	١٣٠
	تفسير آية (٢١) : « و ما كان له عليهم من سلطان ... »	١٣٠
	تفسير آية (٢٢) : « قل ادعوا الذين زعمتم ... »	١٣٠
	تفسير آية (٢٣) : « ولا تنفع الشفاعة عنده ... »	١٣١
	النوبة الثالثة	
١٣٢	تأويل آية « ولسليمان الريح ... »	١٣٢

- 79 -

صفحه	النوبة الثالثة	صفحه	تفسير آية (٥١) : « ولوترى اذفرعوا ... »
١٥٣	تأويل آية « قل انما اعظكم بواحدة .. »	١٥٢	تفسير آية (٥٢) : « وقالوا آمنا به ... »
١٥٤	تأويل آية « قل جاء الحق .. »	١٥٢	تفسير آية (٥٣) : « وقد كفروا به من قبل ... »
١٥٥	تأويل آية « وحيل بينهم وبين ما يشتهون ... »	١٥٣	تفسير آية (٥٤) : « وحيل بينهم وبين ما يشتهون ... »

جزء بیست و دوم

٣٥ - سورة الملائكة (٤٥ آیه)

١ - النوبة الاولى

ترجمة آیات ١ تا ١١ از سورة الملائكة .

١٥٩-١٥٧

النوبة الثانية

دروجه تسميه و محل نزول و تعداد آیات و كلمات و حروف و آیات

١٥٩ منسوخه و فضيلت سورة الملائكة .

تفسير آية (١) : « الحمد لله فاطر

١٥٩ السموات و ... »

تفسير آية (٢) : « ما يفتح الله للناس ... »

١٦٢

تفسير آية (٣) : « يا ايها الناس

١٦٢

اذكروا نعمة الله ... »

تفسير آية (٤) : « وان يكذبوك

١٦٢

فقد ... »

تفسير آية (٥) : « يا ايها الناس ان

١٦٢

وعدا لله حق ... »

تفسير آية (٦) : « ان الشيطان لكم

١٦٣

عدو ... »

تفسير آية (٧) : « الذين كفروا لهم

١٦٣

عذاب ... »

تفسير آية (٨) : « افمن زين له

١٦٣

سوء عمله ... »

تفسير آية (٩) : « الله الذي ارسل

١٦٤

الرياح ... »

تفسير آية (١٠) : « من كان يريد

١٦٤

العزة ... »

تفسير آية (١١) : « والله خلقكم

١٦٥

من تراب ... »

النوبة الثالثة

تأويل بسمله .

١٦٥

تأويل آية « الحمد لله فاطر السموات .. »

١٦٦

تأويل آية « جاعل الملائكة رسلا .. »

١٦٧

تأويل آية « يزيد في الخلق ما يشاء .. »

١٦٨

تأويل آية « ما يفتح الله للناس ... »

١٦٩

سخن پير طريقت در علم نا آموخته .

١٦٩

٣ - النوبة الاولى

ترجمة آیات ١٢ تا ٣١ از سورة

الملائكة .

١٧٢-١٦٩

النوبة الثانية

تفسير آية (١٢) : « و ما يسوى

١٧٢

البحران ... »

تفسير آية (١٣) : « يولج الليل

١٧٣

في النهار و ... »

تفسير آية (١٤) : « ان تدعوهم

١٧٣

لا يسموا دعاءكم ... »

تفسير آية (١٥) : « يا ايها الناس انتم

١٧٤

الفقر آء ... »

صفحه	النوبة الثانية	صفحه	تفسير آية (۱۶ و ۱۷) : د ان يشأ
۱۷۴	تفسير آية (۳۲) : د ثم اورثنا	۱۷۴	يذهبكم ...
۱۸۴	الكتاب ...		تفسير آية (۱۸) : د ولاتنزلوا زرة
	تفسير آية د فمنهم ظالم لنفسه ومنهم	۱۷۴	وزر اخرى ...
۱۸۶	مقتصد ومنهم سابق ...		تفسير آية (۱۹ و ۲۰ و ۲۱) : د و
	تفسير آية (۳۳) : د جنات عدن	۱۷۵	ما يستوى الاعمى والبصير ...
۱۸۸	يدخلونها ...		تفسير آية (۲۲ و ۲۳) : د وما يستوى
	تفسير آية (۳۴) : د وقالوا الحمد لله	۱۷۵	الاحياء و ...
۱۸۸	الذى ...		تفسير آية (۲۴) : د انا ارسلناك
	تفسير آية (۳۵) : د الذى احلنا	۱۷۵	بالحق ...
۱۸۸	دار المقامة ...		تفسير آية (۲۵) : د وان يكذبوك
	تفسير آية (۳۶) : د والذين كفروا	۱۷۶	فقد ...
۱۸۹	لهم نار جهنم ...		تفسير آية (۲۶) : د ثم اخذت الذين
	تفسير آية (۳۷) : د وهم يصطرون	۱۷۶	كفروا ...
۱۸۹	فيها ...		تفسير آية (۲۷) : د الم تر ان الله
	تفسير آية (۳۸) : د ان الله عالم غيب	۱۷۶	انزل من ...
۱۹۰	السموات ...		تفسير آية (۲۸) : د ومن الناس و
	تفسير آية (۳۹) : د هو الذى جعلكم	۱۷۶	الدواب ...
۱۹۰	خلائف ...		تفسير آية (۲۹) : د ان الذين يتلون
	تفسير آية (۴۰) : د قل ارأيتم	۱۷۷	كتاب الله ...
۱۹۰	شر كآء كم ...		تفسير آية (۳۰) : د ليوفيهم اجورهم ...
	تفسير آية (۴۱) : د ان الله يمسك	۱۷۸	تفسير آية (۳۱) : د والذى اوحينا
۱۹۱	السموات ...		اليك ...
	تفسير آية (۴۲) : د واقسموا بالله جهد	۱۷۸	النوبة الثالثة
۱۹۱	ايمانهم ...		تأويل آية د وما يستوى البحرين ..
	تفسير آية (۴۳) : د استكباراً فى	۱۷۸	سخن پير طريقت در موعظة ..
۱۹۱	الارض ...	۱۷۹	سخن پير طريقت در تقدير ازلى
	تفسير آية (۴۴) : د اولم يسيروا فى	۱۸۰	تأويل آية د يا ايها الناس انتم
۱۹۲	الارض ...		الفقر آء ..
	تفسير آية (۴۵) : د ولويؤاخذ الله	۱۸۰	سخن پيران طريقت در بنائى
۱۹۲	الناس ...		دوستى .
	النوبة الثالثة	۱۸۰	تأويل آية د انا ارسلناك بالحق
۱۹۳	تأويل آية د ثم اورثنا انكتاب ..		بشيراً ..
	تأويل سه فرقة ظالم و مقتصد وسابق	۱۸۱	
۱۹۳	بخيرات .		۳ - النوبة الاولى
۱۹۶	تأويل آية د جنات عدن يدخلونها ..		ترجمة آيات ۳۲ تا ۴۵ (پايان
۱۹۶	تأويل آية د وقالوا الحمد لله الذى ..	۱۸۴-۱۸۱	سورة الملائكة)

جزء بیست و دوم و بیست و سوم

٣٦ - سورة يس (٨٣ آیه)

صفحه	النوبة الثانية
٢٠٨	تفسير آية (١٢) : « انا نحن نحيى الموتى ... »
٢٠٩	تفسير آية (١٣) : « واضرب لهم مثلاً ... »
٢٠٩	تفسير آية (١٤) : « اذ ارسلنا اليهم اثنين ... »
٢١٢	تفسير آية (١٥) : « قالوا ما انتم الا بشر ... »
٢١٣	تفسير آية (١٦ و ١٧) : « قالوا ربنا يعلم انا ... »
٢١٣	تفسير آية (١٨) : « قالوا انا تطيرنا بكم ... »
٢١٣	تفسير آية (١٩) : « قالوا طائر كم معكم ... »
٢١٥	تفسير آية (٢٠) : « وجاء من اقصى المدينة ... »
٢١٦	تفسير آية (٢١ تا ٢٧) : « اتبعوا من لا يسئلكم ... وقصه حبيب نجار . »
٢١٧	تفسير آية (٢٨) : « وما انزلنا على قومه ... »
٢١٧	تفسير آية (٢٩) : « ان كانت الاصيحة ... »
٢١٧	تفسير آية (٣٠) : « يا حسرة على العباد ... »
	النوبة الثالثة
٢١٨	تأويل آية « انا نحن نحيى الموتى ... »
٢١٨	سخن پير طريقت در مناجات .
٢١٨	تأويل آية « و نكتب ما قدموا و آثارهم ... »

صفحه	١ - النوبة الاولى
١٩٨-١٩٧	ترجمة آيات ١ تا ١١ از سورة يس .
	النوبة الثانية
١٩٨	تعداد حروف و کلمات و آیات و محل نزول و آیات منسوخه و فضيلت قرائت سورة يس
١٩٨	تفسير آية (١) : « يس »
١٩٩	تفسير آية (٢ و ٣) : « والقرآن الحكيم ... »
١٩٩	تفسير آية (٤) : « على صراط مستقيم »
١٩٩	تفسير آية (٥) : « تنزيل العزيز الرحيم »
١٩٩	تفسير آية (٦) : « لتنذر قوماً ... »
٢٠٠	تفسير آية (٧) : « لقد حق القول على ... »
٢٠١	تفسير آية (٨) : « انا جعلنا في اعناقهم ... »
٢٠٢	تفسير آية (٩) : « وجعلنا من بين ايديهم ... »
٢٠٣	تفسير آية (١٠) : « وسواء عليهم ... »
٢٠٣	تفسير آية (١١) : « انما تنذر من اتبع ... »
	النوبة الثالثة
٢٠٣	تأويل بسملة .
٢٠٤	تأويل آية « يس »
٢٠٥	تأويل آية « تنزيل العزيز الرحيم »
٢٠٥	سخن پير طريقت در بعضی از صفات الله .
٢٠٥	تأويل آية « لتنذر قوماً ما انذر ... »
	٢ - النوبة الاولى
٢٠٧-٢٠٦	ترجمة آيات ١٢ تا ٢٧ از سورة يس
	الجزء الثالث والعشرون
٢٠٨	ترجمة آيات ١٨ تا ٣٠ از سورة يس .

تفسير آية (٥٠) : « فلا يستطيعون » صفحة

٢٣٠ توصية ... »

تفسير آية (٥١) : « ونفخ في الصور... » ٢٣٠

تفسير آية (٥٢) : « قالوا يا ويلنا من

بعشنا ... » ٢٣١

تفسير آية (٥٣) : « ان كانت الاصيحة... » ٢٣١

تفسير آية (٥٤) : « فالיום لا تظلم

نفس ... » ٢٣١

النوبة الثالثة

تأويل آية « الم يروا كم اهلكنا .. » ٢٣١

تأويل آية « وان كل لما جميع .. » ٢٣٢

تأويل آية « سبحان الذى خلق

الازواج .. » ٢٣٣

تأويل آية « وآية لهم الليل .. » ٢٣٣

سخن بير طريقت در حالات مختلف . ٢٣٤

تأويل آية « والقمر قدرناه منازل .. » ٢٣٤

٤ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ٥٥ تا ٨٣ (بايان

سورة يس) ٢٣٥ - ٢٣٨

النوبة الثانية

تفسير آية (٥٥) : « ان اصحاب الجنة

اليوم ... » ٢٣٨

تفسير آية (٥٦) : « هم و ازواجهم

فى ظلال ... » ٢٤٠

تفسير آية (٥٧) : « لهم فيها فاكهة... » ٢٤١

تفسير آية (٥٨) : « سلام قولامن... » ٢٤١

تفسير آية (٥٩) : « وامتازوا اليوم

ايها ... » ٢٤١

تفسير آية (٦٠) : « الم اعهد اليكم يا

بنى آدم ... » ٢٤١

تفسير آية (٦١) : « وان اعبدونى

هذا ... » ٢٤٢

تفسير آية (٦٢) : « ولقد اضل منكم... » ٢٤٢

تفسير آية (٦٣) : « هذه جهنم التى... » ٢٤٢

صفحة

تأويل آية « واضرب لهم مثلاً .. » ٢١٩

٣ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ٣١ تا ٥٤ از سورة يس ٢٢١ - ٢٢٤

النوبة الثانية

تفسير آية (٣١) : « الم يروا كم

اهلكنا قبلهم... » ٢٢٤

تفسير آية (٣٢) : « وان كل لما

جميع ... » ٢٢٤

تفسير آية (٣٣) : « وآية لهم الارض... » ٢٢٥

تفسير آية (٣٤) : « وجعلنا فيها جنات... » ٢٢٥

تفسير آية (٣٥) : « لياكلوا من ثمره... » ٢٢٥

تفسير آية (٣٦) : « سبحان الذى خلق

الازواج ... » ٢٢٦

تفسير آية (٣٧) : « وآية لهم الليل... » ٢٢٦

تفسير آية (٣٨) : « والشمس تجري

لمستقر ... » ٢٢٦

تفسير آية (٣٩) : « والقمر قدرناه

منازل ... » ٢٢٧

تفسير آية (٤٠) : « لا الشمس ينبغي

لها ... » ٢٢٧

تفسير آية (٤١) : « وآية لهم انا

حملنا ... » ٢٢٨

تفسير آية (٤٢) : « وخلقنا من مثله

ما... » ٢٢٨

تفسير آية (٤٣) : « وان نشأ نفرقهم... » ٢٢٨

تفسير آية (٤٤) : « الارحمة منا... » ٢٢٨

تفسير آية (٤٥) : « و اذا قيل لهم

اتقوا ... » ٢٢٩

تفسير آية (٤٦) : « و ما تأتئهم من

آية ... » ٢٢٩

تفسير آية (٤٧) : « و اذا قيل لهم

انفقوا ... » ٢٢٩

تفسير آية (٤٨) : « و يقولون متى

هذا ... » ٢٣٠

تفسير آية (٤٩) : « ما ينظرون الا

صيحة ... » ٢٣٠

صفحه	تفسير آية (٦٤) : « اصلوها اليوم »	صفحه
٢٤٧	بما ... »	٢٤٢
٢٤٧	تفسير آية (٦٥) : « اليوم نختم على افواههم ... »	٢٤٢
٢٤٧	تفسير آية (٦٦) : « ولونشاء لطمسنا ... »	٢٤٣
٢٤٨	تفسير آية (٦٧) : « ولونشاء لمسخناهم على ... »	٢٤٣
٢٤٨	تفسير آية (٦٨) : « و من نعمه ننكسه ... »	٢٤٤
٢٤٨	تفسير آية (٦٩) : « و ما علمناه الشعر ... »	٢٤٤
٢٤٨	تفسير آية (٧٠) : « لينذر من كان حياً ... »	٢٤٥
٢٤٨	تفسير آية (٧١) : « اولم يروا انا خلقنا ... »	٢٤٦
٢٤٩	تفسير آية (٧٢) : « و ذلناهم ... »	٢٤٦
٢٥٠	تفسير آية (٧٣) : « ولهم فيها منافع ... »	٢٤٦
٢٥٠	تفسير آية (٧٤) : « واتخذوا من دون الله ... »	٢٤٦
٢٥١	تفسير آية (٧٥) : « لا يستطيعون نصرهم ... »	٢٤٦
٢٥٢	تفسير آية (٧٦) : « فلا يحزنك قولهم ... »	٢٤٦
٢٥٣		
٢٥٣		

النوبة الثالثة

جزء يست و سوم

٣٧ - سورة الصافات (١٨٢ آيه)

تفسير آية (٥) : « رب السموات والارض ... »	٢٥٨
تفسير آية (٦) : « انا زينا السماء الدنيا ... »	٢٥٩
تفسير آية (٧) : « و حفظاً من كل شيطان ... »	٢٥٩
تفسير آية (٨ و ٩) : « لا يسمعون الى الملاء الاعلى ... »	٢٥٩
تفسير آية (١٠) : « الامن خطف الخطفة ... »	٢٦٠
١. النوبة الاولى	
ترجمة آيات ١ تا ٢٣ از سورة الصافات .	٢٥٥-٢٥٧
النوبة الثانية	
تعداد آيات و كلمات و حروف و محل نزول و آيات منسوخه و فضيلت سورة الصافات .	٢٥٧
تفسير آية (١) : « والصافات صفاً »	٢٥٧
تفسير آية (٢) : « فالزاجرات زجراً »	٢٥٧
تفسير آية (٣) : « فالتاليات ذكراً »	٢٥٧
تفسير آية (٤) : « ان الهكم لواحد »	٢٥٨

تفسير آية (١١) : « فاستفتهم أهم اشد خلقاً ... »	٢٦٠	تفسير آية (٣١) : « فحق علينا قول ... »	٢٧١
تفسير آية (١٢) : « بل عجبت ويسخرون »	٢٦٠	تفسير آية (٣٢) : « فـ لا غويناكم انا كنا ... »	٢٧٢
تفسير آية (١٣) : « و اذا ذكرـوا لا يذكرون »	٢٦١	تفسير آيات (٣٣ و ٣٤ و ٣٥) : « انا كذلك نفعل ... »	٢٧٢
تفسير آية (١٤) : « و اذا رأوا آية ... »	٢٦١	تفسير آيات (٣٦ تا ٣٩) : « ويقولون ائنا لتار كوا ... »	٢٧٢
تفسير آية (١٥) : « وقالوا ان هذا الا ... »	٢٦١	تفسير آيات (٤٠ تا ٤٥) : « الاعباد الله المخلصين ... »	٢٧٢
تفسير آية (١٦ و ١٧) : « ائذا متنا وكناتراباً ... »	٢٦١	تفسير آية (٤٦) : « بيضاء لذة للمشاربين »	٢٧٣
تفسير آية (١٨) : « قل نعم و انتم ... »	٢٦٢	تفسير آية (٤٧) : « لافيها غول و ... »	٢٧٣
تفسير آية (١٩) : « فانما هي زجرة واحدة ... »	٢٦٢	تفسير آية (٤٨ و ٤٩) : « و عندهم قاصرات الصرف ... »	٢٧٣
تفسير آية (٢٠) : « و قالوا يا ويلنا هذا ... »	٢٦٢	تفسير آية (٥٠) : « فاقبل بعضهم على ... »	٢٧٤
تفسير آية (٢١) : « هذا يوم الفصل ... »	٢٦٢	تفسير آية (٥١ و ٥٢) : « قال قائل منهم ... »	٢٧٤
تفسير آية (٢٢ و ٢٣) : « احشروا الذين ظلموا و ... »	٢٦٢	تفسير آية (٥٣) : « ائذا متنا و كنا تراباً و ... »	٢٧٤
النوبة الثالثة		تفسير آيات (٥٤ تا ٥٧) : « قال هل انتم مطلعون ... »	٢٧٤
تأويل بسملة .	٢٦٢	تفسير آيات (٥٨ تا ٦١) : « افما نحن بميتين ... »	٢٧٥
تأويل آية « والصفات صفاً »	٢٦٣	تفسير آية (٦٢) : « اذلك خير نزلأ ... »	٢٧٥
تأويل آية « ان الهكم لواحد »	٢٦٤	تفسير آية (٦٣) : « انا جعلنا هافتنة ... »	٢٧٥
تأويل آية « رب السموات والارض .. »	٢٦٤	تفسير آية (٦٤) : « انا شجرة تخرج ... »	٢٧٥
٢ - النوبة الاولى		تفسير آية (٦٥) : « طلوعها كانه رؤس ... »	٢٧٦
ترجمة آيات ٢٤ تا ٨٢ از سورة الصفات.	٢٦٩-٢٦٥	تفسير آيات (٦٦ تا ٧٤) : « فانهم لا يكون منها ... »	٢٧٦
النوبة الثانية		تفسير آية (٧٥) : « ولقد نادينا نوح ... »	٢٧٦
تفسير آيات (٢٤ و ٢٥ و ٢٦) : « وقفوهم انهم مسئولون ... »	٢٦٩	تفسير آية (٧٦) : « وونجيناه واهله ... »	٢٧٧
تفسير آية (٢٧) : « و اقبل بعضهم على بعض ... »	٢٧١	تفسير آية (٧٧) : « و جعلنا ذريتهم ... »	٢٧٧
تفسير آيات (٢٨ و ٢٩) : « قالوا انكم كنتم تأتوننا ... »	٢٧١		
تفسير آية (٣٠) : « وما كان لنا عليكم من ... »	٢٧١		

تفسير آية (٧٨ و ٧٩) : «وتر كنعان عليه»	صفحة	تفسير آية (١٠٢) : « فلما بلغ معه	صفحة
في الآخرين ... »	٢٧٧	السعى ... »	٢٨٧
تفسير آية (٨٠) : «انا كذلك نجزي ...»	٢٧٨	قصة ذبيح وشرح اختلاف علماء دراصل	
تفسير آية (٨١ و ٨٢) : « انه من		ذبيح و موضع ذبيح .	٢٨٧
عبادنا ... »	٢٧٨	تفسير آية (١٠٣) : «فلما اسلما ...»	٢٩١
النوبة الثالثة		بقية قصة اسماعيل ذبيح الله .	٢٩١
تأويل آية «وقفوهم انهم مسؤولون»	٢٧٨	تفسير آية (١٠٤ و ١٠٥) : « و نادينا»	
سخن پير طريقت در حالات خود .	٢٨٠	ان يا ابراهيم ... »	٢٩٢
تأويل آية «لمثل هذا فليعمل ..»	٢٨٠	تفسير آية (١٠٦) : « ان هذا لهو	
٤ - النوبة الاولى		البلاء ... »	٢٩٣
ترجمة آیات ٨٣ تا ١٣٨ از سورة		تفسير آية (١٠٧) : «وفديناه بذبح ...»	٢٩٣
الصافات .	٢٨٤-٢٨١	تفسير آیات (١٠٨ تا ١١١) : «وتر كنا	
النوبة الثانية		عليه في ... »	٢٩٣
تفسير آية (٨٣) : «وان من شيعته ...»	٢٨٤	تفسير آية (١١٢) : « و بشرناه	
تفسير آية (٨٤) : « اذ جاء ربه		باسحق ... »	٢٩٣
بقلب ... »	٢٨٥	تفسير آية (١١٣) : « و بار كنا عليه	
تفسير آية (٨٥) : « اذ قال لاييه ...»	٢٨٥	وعلى ... »	٢٩٣
تفسير آية (٨٦) : «افكا آلهة ...»	٢٨٥	تفسير آیات (١١٤ تا ١١٨) : « ولقد	
تفسير آية (٨٧) : « فما ظنكم برب		مننا على موسى ... »	٢٩٤
العالمين »	٢٨٥	تفسير آیات (١١٩ تا ١٢٢) : « و	
تفسير آية (٨٨ و ٨٩) : « فنظر نظرة		تر كنا عليهما في ...»	٢٩٤
في النجوم ... »	٢٨٥	تفسير آية (١٢٣ و ١٢٤) : « وان	
تفسير آية (٩٠) : « فتولوا عنه		الياس لمن ... »	٢٩٤
مدبرين »	٢٨٦	قصة الياس وقوم وى .	٢٩٤
تفسير آية (٩١ و ٩٢) : « فراغ الى		تفسير آية (١٢٥) : «اتدعون بعلا ...»	٢٩٦
آلهتهم ... »	٢٨٦	تفسير آية (١٢٦) : «الله ربكم ورب ...»	٢٩٧
تفسير آية (٩٣) : «فراغ عليهم ضرباً ...»	٢٨٦	تفسير آیات (١٢٧ تا ١٢٩) : «فكذبوه	
تفسير آية (٩٤) : « فاقبلوا اليه ...»	٢٨٦	فانهم ... »	٢٩٧
تفسير آية (٩٥) : «قال اتعبدون ما ...»	٢٨٦	تفسير آیات (١٣٠ تا ١٣٢) : « سلام	
تفسير آية (٩٦) : « و الله خلقكم		على الياسين ...»	٢٩٧
وما ... »	٢٨٦	تفسير آیات (١٣٣ تا ١٣٧) : « وان	
تفسير آية (٩٧) : « قالوا ابنوا له ..»	٢٨٦	لوطاً لمن ...»	٢٩٧
تفسير آية (٩٨) : «فارادوا به كيداً ...»	٢٨٧	تفسير آية (١٣٨) : « وبالليل افلا	
تفسير آية (٩٩ و ١٠٠) : « وقال انى		تعقلون »	٢٩٨
ذاهب ... »	٢٨٧	النوبة الثالثة	
تفسير آية (١٠١) : «فبشرناه بغلام ...»	٢٨٧	تأويل آية « وان من شيعته لا يرهيم»	٢٩٨

صفحه	تفسیر آیه (۱۶۰ و ۱۵۹) : « سبحان	صفحه	تأویل آیه « اذ جاء ربه بقلب سليم »
۳۰۹	الله عما ...	۲۹۸	سخن پیر طریقت در اقسام جویندگان
۳۰۹	تفسیر آیه (۱۶۱) : « فانکم و ما	۲۹۹	حق .
۳۰۹	تعبدون »	۲۹۹	تأویل آیه « فلما بلغ معه السعی .. »
۳۰۹	تفسیر آیه (۱۶۲) : « ما انتم علیه	۳۰۱	تأویل آیه « وان الیاس لمن .. »
۳۰۹	بفاتنین »	۴ - النوبة الاولى	
۳۱۰	تفسیر آیه (۱۶۳) : « الامن هو	ترجمة آیات ۱۳۹ تا ۱۸۲ (پایان	
۳۱۰	صالی ... »	سورة الصافات)	
۳۱۰	تفسیر آیه (۱۶۴) : « وما منا الا له .. »	۳۰۵-۳۰۲	تفسیر آیه (۱۳۹) : « وان یونس لمن ... »
۳۱۰	تفسیر آیه (۱۶۵ و ۱۶۶) : « واننا لنحن	۳۰۵	تفسیر آیه (۱۴۰) : « اذ ابق الى الفلك ... »
۳۱۰	الصابون و ... »	۳۰۵	قصه یونس علیه السلام .
۳۱۱	تفسیر آیات (۱۶۷ تا ۱۶۹) : « وان کانوا	۳۰۵	تفسیر آیه (۱۴۱ و ۱۴۲) : « فساهم
۳۱۱	لیقولون ... »	۳۰۶	فکان من ... »
۳۱۱	تفسیر آیه (۱۷۰) : « فکفروا به ... »	۳۰۶	تفسیر آیه (۱۴۳) : « فلولوا انه کان
۳۱۱	تفسیر آیه (۱۷۱ و ۱۷۲) : « ولقد سبقت	۳۰۶	من ... »
۳۱۱	کلمتنا ... »	۳۰۶	تفسیر آیه (۱۴۴) : « دللبث فی بطنه
۳۱۱	تفسیر آیه (۱۷۳) : « وان جندنا لهم ... »	۳۰۶	الی ... »
۳۱۱	تفسیر آیه (۱۷۴) : « فتول عنهم	۳۰۶	تفسیر آیه (۱۴۵) : « فنبذناه بالعرآء ... »
۳۱۱	حتى ... »	۳۰۶	تفسیر آیه (۱۴۶) : « وانبتنا علیه
۳۱۲	تفسیر آیه (۱۷۵) : « و ابصرهم فسوف ... »	۳۰۶	شجرة ... »
۳۱۲	تفسیر آیه (۱۷۶) : « افعذا بنا	۳۰۶	تفسیر آیه (۱۴۷) : « وارسلناه الی
۳۱۲	یستمعلون »	۳۰۷	مائة ... »
۳۱۲	تفسیر آیه (۱۷۷) : « فاذا نزل ... »	۳۰۷	تفسیر آیه (۱۴۸) : « فآمنوا فمتعناهم ... »
۳۱۲	تفسیر آیه (۱۷۸ و ۱۷۹) : « وتول عنهم	۳۰۷	تفسیر آیه (۱۴۹) : « فاستفتحهم الربک ... »
۳۱۲	حتى ... »	۳۰۷	تفسیر آیه (۱۵۰) : « ام خلا قنا
۳۱۲	تفسیر آیه (۱۸۰) : « سبحان ربک ... »	۳۰۷	اللائکة ... »
۳۱۳	تفسیر آیه (۱۸۱) : « وسلام علی ... »	۳۰۷	تفسیر آیه (۱۵۱ و ۱۵۲) : « الا انهم
۳۱۳	تفسیر آیه (۱۸۲) : « والحمد لله	۳۰۸	من افکهم ... »
۳۱۳	رب ... »	۳۰۸	تفسیر آیه (۱۵۳) : « اصطفی البنات
النوبة الثالثة		۳۰۸	علی ... »
۳۱۳	تأویل آیه « وان یونس لمن .. »	۳۰۸	تفسیر آیات (۱۵۴ تا ۱۵۶) : « مالکم
۳۱۵	تأویل آیه « وما منا الا له مقام .. »	۳۰۸	کیف ... »
۳۱۵	تأویل آیه « ولقد سبقت کلمتنا .. »	۳۰۸	تفسیر آیه (۱۵۷) : « فأتوا بکتابکم ... »
۳۱۶	سخن پیر طریقت در اشتیاق بحال روز ازل	۳۰۸	تفسیر آیه (۱۵۸) : « وجعلوا بینه
۳۱۶	بین ... »	۳۰۸	و بین ... »

جزء بیست و سوم

۳۸- سورة ص (۸۸ آیه)

صفحه النوبة الثانية

صفحه	تفسیر آیه (۱۸) : « انا سخر نـ... »
۳۳۲	الجبـال ... »
۳۳۲	تفسیر آیه (۱۹) : « والـطیر محشورة... »
۳۳۳	تفسیر آیه (۲۰) : « وشددنا ملکـه... »
	تفسیر آیه (۲۱) : « و هل اتيك
۳۳۴	نبؤا الخصـم... »
۳۳۴	قصـة داود و ابتلاء او .
	تفسیر آیه (۲۲) : « اذ دخلوا على
۳۳۶	داود ... »
۳۳۷	تفسیر آیه (۲۳) : « ان هذا اخي... »
۳۳۷	تفسیر آیه (۲۴) : « قال لقد ظلمك... »
۳۳۸	تفسیر آیه (۲۵) : « فغفر فـالـه ذلـك... »
۳۳۸	تفسیر آیه (۲۶) : « يا داود انا جعلناك... »
۳۳۹	تفسیر آیه (۲۷) : « وما خلقنا السماء... »
	تفسیر آیه (۲۸) : « ام نجعل الذين
۳۴۰	آمنوا ... »
۳۴۰	تفسیر آیه (۲۹) : « كتاب انزلناه... »

النوبة الثالثة

۳۴۰	تأويل آیه « انا سخرنا الجبال معه... »
۳۴۱	سخن پیر طریقت در ناز و نیاز .
۳۴۱	تأويل آیه « و هل اتيك نبؤا الخصـم... »

۳- النوبة الاولى

۳۴۷-۳۴۳	ترجمة آیات ۳۰ تا ۶۶ از سوره ص .
---------	---------------------------------

النوبة الثانية

۳۴۷	تفسیر آیه (۳۰) : « ووهبنا لـداود... »
۳۴۸	تفسیر آیه (۳۱) : « اذ عرض عليه... »
۳۴۷	تفسیر آیه (۳۲) : « فقال اني احييت... »
۳۴۹	تفسیر آیه (۳۳) : « ردوها على فطـفـق... »
۳۴۹	تفسیر آیه (۳۴) : « ولقد فتننا سليمان... »
۳۴۹	قصـة حضرت سليمان و ابتلاء او .
۳۵۲	تفسیر آیه (۳۵) : « قال رب اغفر لـي... »

صفحه ۱- النوبة الاولى

۳۱۷-۳۱۹	ترجمة آیات ۱ تا ۱۷ از سوره ص .
---------	--------------------------------

النوبة الثانية

تعداد آیات و کلمات و حروف و محل نزول

و آیات منسوخه و فضیلت قرائت

سورة ص .

۳۱۹	تفسیر آیه (۱) : « ص والقرآن ذی... »
۳۲۰	تفسیر آیه (۲) : « بل الذين كفروا... »
۳۲۰	تفسیر آیه (۳) : « کم اهلكنا من... »
۳۲۱	تفسیر آیه (۴) : « و عجبوا ان جاءهم... »
۳۲۱	تفسیر آیه (۵) : « اجعل الالهة الهـا... »
۳۲۲	تفسیر آیه (۶) : « و انطلق الملاء منهم... »
۳۲۳	تفسیر آیه (۷) : « ما سمعنا بهذا... »
۳۲۳	تفسیر آیه (۸) : « انزل عليه الذکر... »
۳۲۳	تفسیر آیه (۹) : « ام عندهم خزائن... »
	تفسیر آیه (۱۰) : « ام لهم ملک
۳۲۳	السموات ... »
۳۲۴	تفسیر آیه (۱۱) : « جند ما هنالك... »
۳۲۴	تفسیر آیه (۱۲) : « کذبت قبلهم قوم... »
۳۲۵	تفسیر آیه (۱۳) : « و ثمود و قوم لوط و... »
۳۲۵	تفسیر آیه (۱۴) : « ان کل الاکذب... »
۳۲۵	تفسیر آیه (۱۵) : « و ما ينظر هؤلاء... »
	تفسیر آیه (۱۶) : « و قالوا ربنا عجل
۳۲۵	لنا ... »

تفسیر آیه (۱۷) : « اصبر على

ما يقولون ... »

النوبة الثالثة

تأويل بسمـله .

سخن پیر طریقت در صفت دوستی .

تأويل آیه « و عجبوا ان جاءهم... »

۴- النوبة الاولى

ترجمة آیات ۱۸ تا ۲۹ از سوره ص .

۳۳۲-۳۳۰

صفحة

تفسير آية (٦٦): «رب السموات و...» ٣٥٩

النوبة الثالثة

تأويل آية «ووهبنا لداود سليمان...» ٣٦٠

تأويل آية «اذ عرض عليه...» ٣٦١

قصة بر كشتن آفتاب از برای حضرت

سليمان و حضرت علي عليهما السلام ٣٦١

تأويل آية «قال رب اغفر لي

وهب لي...» ٣٦١

تأويل آية «فسخرنا له الريح» ٣٦٣

تأويل آية «واذ كر عبدنا ايوب...» ٣٦٣

تأويل آية «واذ كر عبادنا

ابراهيم...» ٢٦٣

سخن پير طريقت در مناجات . ٣٦٤

تأويل آية «هذا ذكر...» ٣٦٤

تأويل آية «جئات عدن...» ٣٦٤

٤ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ٦٧ تا ٨٨ (پایان

سورة ص) ٣٦٥-٣٦٧

النوبة الثانية

تفسير آية (٦٨ و ٦٧): «قل هو نبي

عظيم...» ٣٦٧

تفسير آية (٦٩): «ما كان لي من علم...» ٦٣٧

تفسير آية (٧٠): «ان يوحى الي

الا انما...» ٣٦٧

تفسير آية (٧١): «اذ قال ربك

للملائكة...» ٣٦٨

تفسير آية (٧٢): «فاذا سويته و

نفخت فيه...» ٣٦٨

تفسير آية (٧٣): «فسجد الملائكة

كلهم اجمعون» ٣٦٨

تفسير آية (٧٤): «الا ابليس استكبر و

كان...» ٢٦٩

تفسير آية (٧٥): «قال يا ابليس

ما منعك ان...» ٣٦٩

تفسير آية (٧٦): «قال انا خير منه

خلقتني من...» ٣٦٩

صفحة

تفسير آية (٣٦): «فسخرنا له الريح...» ٣٥٣

تفسير آية (٣٧): «والشياطين

كل بناء...» ٣٥٣

تفسير آية (٣٨): «وآخرين مقرنين...» ٣٥٣

تفسير آية (٣٩): «هذا عطاؤنا...» ٣٥٣

تفسير آية (٤٠): «وان اعندنا...» ٣٥٣

تفسير آية (٤١): «واذ كر عبدنا

ايوب...» ٣٥٤

تفسير آية (٤٢): «ار كض برجلك...» ٣٥٤

تفسير آية (٤٣): «ووهبنا له اهله...» ٣٥٤

تفسير آية (٤٤): «وخذي بيدك ضعفا...» ٣٥٤

قصة ايوب عليه السلام . ٣٥٥

تفسير آية (٤٥): «واذ كر عبادنا

ابراهيم...» ٣٥٥

تفسير آية (٤٦): «انا اخلصناهم...» ٣٥٦

تفسير آية (٤٧): «وانهم عندنا لمن...» ٣٥٦

تفسير آية (٤٨): «واذ كر اسمعيل

واليسع...» ٣٥٦

تفسير آية (٤٩): «هذا ذكر و...» ٣٥٦

تفسير آية (٥٠): «جئات عدن...» ٣٥٧

تفسير آية (٥١): «متكئين فيها...» ٣٥٧

تفسير آية (٥٢): «واذ كر اسمعيل

واليسع...» ٣٥٧

تفسير آية (٥٣): «هذا ما توعدون...» ٣٥٧

تفسير آية (٥٤): «ان هذا الرزق لنا...» ٣٥٧

تفسير آية (٥٥): «هذا وان للطاغين...» ٣٥٧

تفسير آية (٥٦): «جهنم يصلونها...» ٣٥٧

تفسير آية (٥٧): «هذا فليذوقوه...» ٣٥٨

تفسير آية (٥٨): «واخر من شكله...» ٣٥٨

تفسير آية (٥٩): «هذا فوج مقتحم...» ٣٥٨

تفسير آية (٦٠): «وقالوا بل انتم...» ٣٥٨

تفسير آية (٦١): «وقالوا ربنا من...» ٣٥٩

تفسير آية (٦٢ و ٦٣): «وقالوا ما لنا...» ٣٥٩

تفسير آية (٦٤): «ان هذا الحق...» ٣٥٩

تفسير آية (٦٥): «قل انما انا

منذر...» ٣٥٩

صفحه	تفسیر آیه (۷۷) : « قال فاخرج منها فانك رجيم ... »	صفحه	تفسیر آیه (۸۶) : « قل ما اسئلكم عليه من ... »
۳۶۹		۳۷۱	
تفسیر آیه (۷۸) : « وان عليك لعنتی الى يوم الدين »	۳۷۰	تفسیر آیه (۸۷) : « ان هو الا ذكر للعالمين ... »	۳۷۱
تفسیر آیه (۷۹ و ۸۰ و ۸۱) : « قال رب فانظرنی الى يوم ... »	۳۷۰	تفسیر آیه (۸۸) : « و لتعلمن نبأه بعد حين »	۳۷۱
تفسیر آیه (۸۲ و ۸۳) : « قال فبعزتك لاغو بينهم ... »	۳۷۰	النوبة الثالثة	
تفسیر آیه (۸۴ و ۸۵) : « قال فالحق و الحق اقول ... »	۳۷۰	تأویل آیه « قل هو نبأ عظیم »	۳۷۱
		تأویل آیه « اذ قال ربك للملائكة انی ... »	۳۷۳

جزء یست و سوم و یست و چهارم

۳۹ - سورة الزمر (۷۵ آیه)

۱ - النوبة الاولى

ترجمة آیات ۱ تا ۸ از سورة الزمر .

۳۷۸-۳۷۶

النوبة الثانية

تعداد کلمات و حروف و آیات و محل نزول و آیات منسوخه و فضیلت قرائت

سورة الزمر .

تفسیر آیه (۱) : « تنزیل الكتاب من الله ... »
۳۷۸		۳۷۹	
تفسیر آیه (۲) : « انا انزلنا اليك الكتاب ... »	۳۷۹	تفسیر آیه (۳) : « الا الله الدين الخالص و ... »	۳۷۹
تفسیر آیه (۴) : « لو اراد الله ان يصخذ ولداً ... »	۳۸۰	تفسیر آیه (۵) : « خلق السموات والارض ... »	۳۸۰
تفسیر آیه (۶) : « خلقكم من نفس واحدة و ... »	۳۸۱	تفسیر آیه (۷) : « ان تكفروا فان الله غنى ... »	۳۸۲

بیان آنکه چگونه تمام افعال بندگان از نیک و بد بحکم الله و تقدیر ازلی است .

۳۸۲

تفسیر آیه (۸) : « و اذا مس الانسان ضر و ... »

۳۸۴

النوبة الثالثة

تأویل بسمله .

۳۸۵

تأویل آیه « انا انزلنا اليك الكتاب ... »

۳۸۵

تأویل آیه « فاهد الله مخلصاً له الدين »

۳۸۶

تأویل آیه « الا الله الدين الخالص »

۳۸۶

تأویل آیه « خلقكم من نفس واحدة »

۳۸۷

سخن پیر طریقت در کشش و کرم

۳۸۸

دوست .

۳۸۸

۲ - النوبة الاولى

ترجمة آیات ۹ تا ۲۱ از سورة الزمر .

۳۸۹-۳۹۱

النوبة الثانية

تفسیر آیه (۹) : « امن هو قانت آناء ... »

۳۹۱

تفسیر آیه (۱۰) : « قل يا عباد الذين آمنوا اتقوا ... »

۳۹۲

تفسیر آیه (۱۱ و ۱۲) : « قل انی امرت ان اعبد الله ... »

۳۹۳

۳۹۳

تفسیر آیه (۱۳) : « قل انی اخاف ان عصیت ربی ... »	صفحه ۳۹۴
تفسیر آیه (۱۴ و ۱۵) : « قل الله اعبد مخلصاً له دینی ... »	۳۹۴
تفسیر آیه (۱۶) : « لهم من فوقهم ظلل من ... »	۳۹۴
تفسیر آیه (۱۷) : « الذين اجتنبوا الطاغوت ... »	۳۹۴
تفسیر آیه (۱۸) : « الذين يستمعون القول ... »	۳۹۵
قصه ازدواج عثمان با رقيه دختر رسول الله (ص) .	۳۹۵
تفسیر آیه (۱۹) : « افمن حق علیہ کلمة العذاب ... »	۳۹۷
تفسیر آیه (۲۰) : « لكن الذين اتقوا ربهم ... »	۳۹۷
تفسیر آیه (۲۱) : « الم تر ان الله انزل من ... »	۳۹۷
النوبة الثالثة	
تأویل آیه « امن هو قانت آناء الليل ... »	۳۹۸
سخن پیر طریقت در دوستی .	۳۹۸
تأویل آیه « قل هل يستوی الذین یعلمون ... »	۳۹۹
تأویل آیه « قل یا عباد الذین آمنوا ... »	۳۹۹
تأویل آیه « الم تر ان الله انزل من السماء ... »	۴۰۰
۳ - النوبة الاولى	
ترجمة آیات ۲۲ تا ۳۲ از سورة الزمر .	
۴۰۰ - ۴۰۲	
النوبة الثانية	
تفسیر آیه (۲۲) : « افمن شرح الله صدره للاسلام ... »	۴۰۲
تفسیر آیه (۲۳) : « الله نزل احسن الحديث ... »	۴۰۳
تفسیر « کتاباً متشابهاً مثانی »	۴۰۳
تفسیر « تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ... »	صفحه ۴۰۴
تفسیر آیه (۲۴) : « افمن يتقى بوجهه سوء العذاب ... »	۴۰۴
تفسیر آیه (۲۵) : « كذب الذین من قبلهم ... »	۴۰۵
تفسیر آیه (۲۶) : « فاذاقهم الله الخزی فی ... »	۴۰۵
تفسیر آیه (۲۷) : « ولقد ضربنا للناس فی هذا ... »	۴۰۵
تفسیر آیه (۲۸) : « قرآننا عربياً غیر ذی هوج ... »	۴۰۵
بیان آنکه قرآن مخلوق نیست .	۴۰۵
تفسیر آیه (۲۹) : « ضرب الله مثلاً رجلاً فیہ ... »	۴۰۶
تفسیر آیه (۳۰) : « انک میت و انهم میتون »	۴۰۷
شرح قصه وفات حضرت آدم علیه السلام .	۴۰۷
تفسیر آیه (۳۱) : « ثم انکم يوم القيمة عند ... »	۴۱۰
تفسیر آیه (۳۲) : « فمّن اظلم مّن کذب علی الله ... »	۴۱۱
النوبة الثالثة	
تأویل آیه « افمن شرح الله صدره للاسلام »	۴۱۱
سخن پیر طریقت در حقیقت دوستی .	۴۱۲
تأویل آیه « وهو علی نور من ربه »	۴۱۲
سخن پیر طریقت در سبب محبت .	۴۱۳
تأویل آیه « فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله »	۴۱۳
تأویل آیه « الله نزل احسن الحديث کتاباً ... »	۴۱۳
الجزء الرابع و العشرون	
۴ - النوبة الاولى	
ترجمة آیات ۳۳ تا ۵۲ از سورة الزمر .	
۴۱۴ - ۴۱۷	

صفحه	النوبة الثالثة	صفحه	النوبة الثانية
٤٢٣	تأويل آية «والذى جاء بالصدق و...»	٤١٧	تفسير آية (٣٣) : «والذى جاء بالصدق و...»
٤٢٤	بيان اقسام صدق .	٤١٨	تفسير آية (٣٤) : «لهم ما يشاؤون عند ربهم ...»
٤٢٦	تأويل آية «اليس الله بكاف عبده»	٤١٨	تفسير آية (٣٥) : «ليكفر الله عنهم اسوء ...»
٥ - النوبة الاولى		٤١٨	تفسير آية (٣٦) : «اليس الله بكاف عبده ...»
ترجمة آیات ٥٣ تا ٧٥ (پایان سورة الزمر)		٤١٨	تفسير آية (٣٧) : «ومن يهدى الله فماله من ...»
٤٣٠ - ٤٢٧	سورة الزمر	٤١٩	تفسير آية (٣٨) : «ولئن سألتهم من خلق السموات ...»
النوبة الثانية		٤١٩	تفسير آية (٣٩ و ٤٠) : «قل يا قوم اعملوا على ...»
٤٣٠	تفسير آية (٥٤ و ٥٣) : «قل يا عبادى الذين اسرفوا ...»	٤١٩	تفسير آية (٤١) : «انا انزلنا عليك الكتاب ...»
٤٣٢	تفسير آية (٥٥) : «واتبعوا احسن ما انزل ...»	٤٢٠	تفسير آية (٤٢) : «الله يتوفى الانفس حين ...»
٤٣٢	تفسير آية (٥٦) : «ان تقول نفس يا حسرتى ...»	٤٢٠	تفسير آية (٤٣ و ٤٤) : «ام اتخذوا من دون الله ...»
٤٣٢	تفسير آية (٥٧ و ٥٨) : «او تقول لو ان الله هدانى ...»	٤٢١	تفسير آية (٤٥) : «و اذا ذكر الله وحده ...»
٤٣٣	تفسير آية (٥٩) : «بلى قد جاءتك آياتى ...»	٤٢١	تفسير آية (٤٦) : «قل اللهم فاطر السموات والارض ...»
٤٣٣	تفسير آية (٦٠) : «و يوم القيمة ترى الذين ...»	٤٢٢	تفسير آية (٤٧ و ٤٨) : «ولوان للذين ظلموا ما فى ...»
٤٣٤	تفسير آية (٦١) : «وينجى الله الذين اتقوا ...»	٤٢٢	تفسير آية (٤٩) : «فاذا مضى الانسان ضر ...»
٤٣٤	تفسير آية (٦٢ و ٦٣) : «الله خالق كل شىء و...»	٤٢٣	تفسير آية (٥٠) : «قد قالها الذين من قبلهم ...»
٤٣٤	تفسير آية (٦٤) : «قل اغفیر الله تأمرونى ...»	٤٢٣	تفسير آية (٥١) : «فاصابهم سيآت ما كسبوا ...»
٤٣٤	تفسير آية (٦٥) : «ولقد اوحى اليك والى ...»	٤٢٣	تفسير آية (٥٢) : «اولم يعلموا ان الله ييسط ...»
٤٣٥	تفسير آية (٦٦) : «بل الله فاعبد و...»		
٤٣٥	تفسير آية (٦٧) : «و ما قدروا الله حق ...»		
٤٣٥	تفسير آية (٦٨) : «و نفخ فى الصور فصعق ...»		
٤٣٦	تفسير آية (٦٩) : «واهرقت الارض بنور ربها ...»		
٤٣٦			

صفحه ۴۳۹	تفسیر آیه (۷۵) : « وترى الملائكة حافين من ... »	صفحه ۴۳۷	تفسیر آیه (۷۰) : « ووفيت كل نفس ما ... »
۴۳۹	النوبة الثالثة	۴۳۷	تفسیر آیه (۷۱) : « وسيق السذين كفروا الى ... »
۴۳۹	تأويل آیه « قل يا عبادى السذين اسرفوا على ... »	۴۳۷	تفسیر آیه (۷۲) : « قيل ادخلوا ابواب جهنم ... »
۴۴۰	تأويل آیه « وانيبوا الى ربكم ... »	۴۳۷	تفسیر آیه (۷۳) : « وسيق السذين اتقوا ربهم ... »
۴۴۱	واقسام انابت .	۴۳۷	تفسیر آیه (۷۴) : « وقالوا الحمد لله الذى صدقنا ... »
۴۴۱	سخن پير طريقت در مناجات .		
۴۴۲	تأويل آیه « ان تقول نفس يا حسرتى ... »		
۴۴۲	تأويل آیه « واشرقت الارض بنور ربها »	۴۳۸	

جزء بيست و چهارم

۴ - سورة المؤمن (۸۵ آيه)

۴۵۳	تفسیر آیه (۸) : « ربنا و ادخلهم جنات عدن ... »
۴۵۴	تفسیر آیه (۹) : « وقهم السيآت ومن ... »
۴۵۴	تفسیر آیه (۱۰) : « ان الذين كفروا ينادون ... »
۴۵۴	تفسیر آیه (۱۱) : « قالوا ربنا امتنا اثنتين و ... »
۴۵۴	تفسیر آیه (۱۲) : « ذلكم بانه اذا دعى الله وحده ... »
۴۵۵	تفسیر آیه (۱۳) : « هو الذى يريكم آياته و ... »
۴۵۵	تفسیر آیه (۱۴) : « فادعوا الله مخلصين له الدين ... »

النوبة الثالثة

۴۵۵	تأويل بسمله .
۴۵۶	تأويل آیه « حم »
۴۵۶	تأويل آیه « غافر الذنب وقابل التوب .. »

۴ - النوبة الاولى

۴۵۸-۴۶۲	ترجمة آیات ۱۵ تا ۳۷ از سورة المؤمن .
---------	--------------------------------------

۱ - النوبة الاولى

ترجمة آیات ۱ تا ۱۴ از سورة المؤمن . ۴۴۵-۴۴۷

النوبة الثانية

۴۴۷	تعداد حروف و کلمات و آیات و محل نزول و آیات منسوخه و فضيلت سورة المؤمن .
۴۴۸	تفسیر آیه (۱) : « حم »
۴۴۸	تفسیر آیه (۲) : « تنزيل الكتاب من الله ... »
۴۴۸	تفسیر آیه (۳) : « غافر الذنب و قابل التوب ... »
۴۴۸	تفسیر آیه (۴) : « ما يجادل فى آيات الله الا ... »
۴۴۹	در بيان نهى از مجادله در قرائت قرآن .
۴۵۰	تفسیر آیه (۵) : « كذبت قبلهم قوم نوح و ... »
۴۵۱	تفسیر آیه (۶) : « و كذلك حقت كلمة ربك على ... »
۴۵۱	تفسیر آیه (۷) : « الذين يحملون العرش و ... »
۴۵۲	شرح فرشتگان حامل عرش و تسبیح ایشان .

صفحه	النوبة الثانية	صفحه
٤٦٨	تفسير آية (١٥) : « رفيع الدرجات ذوالعرش ... »	٤٦٢
٤٦٨	تفسير آية (١٦) : « يوم هم بارزون لا يخفى على ... »	٤٦٣
٤٦٨	تفسير آية (١٧) : « اليوم تجزى كل نفس بما ... »	٤٦٤
٤٦٩	تفسير آية (١٨) : « وانذرهم يوم الآفة اذ ... »	٤٦٤
٤٦٩	تفسير آية (١٩) : « يعلم خائنة الاعين و... »	٤٦٤
٤٦٩	تفسير آية (٢٠) : « والله يقضى بالحق والذين ... »	٤٦٤
	تفسير آية (٢١) : « اولم يسيرا في الارض فينظروا ... »	٤٦٤
	تفسير آية (٢٢) : « ذلك بانهم كانت قاتيهم ... »	٤٦٥
	تفسير آية (٢٣) : « ولقد ارسلنا موسى بآياتنا و ... »	٤٦٥
	تفسير آية (٢٤) : « الى فرعون وهامان وقارون ... »	٤٦٥
	تفسير آية (٢٥) : « فلما جاءهم بالحق من عندنا ... »	٤٦٥
	تفسير آية (٢٦) : « وقال فرعون ذروني اقتل موسى ... »	٤٦٥
	تفسير آية (٢٧) : « وقال موسى اني عدت بربي وديكم ... »	٤٦٦
	تفسير آية (٢٨) : « وقال رجل مؤمن من آل ... »	٤٦٦
	تفسير آية (٢٩) : « يا قوم لكم الملك اليوم ظاهرين ... »	٤٦٧
	تفسير آية (٣٠) : « وقال الذي آمن يا قوم اني ... »	٤٦٧
	تفسير آية (٣١) : « مثل دأب قوم نوح و عاد و ... »	٤٦٧
	تفسير آية (٣٢) : « يا قوم اني اخاف ان ياتيكم يوم لا تدعونني ولا استجيب لكم ... »	٤٦٧
	تفسير آية (٣٣) : « يوم تولون مدبرين مالكم من ... »	٤٦٨
	تفسير آية (٣٤) : « ولقد جاءكم يوسف من قبل ... »	٤٦٨
	تفسير آية (٣٥) : « الذين يجادلون في آيات الله ... »	٤٦٩
	تفسير آية (٣٦) : « وقال فرعون يا هامان ابن لي ... »	٤٦٩
	تفسير آية (٣٧) : « اسباب السموات فاطلع الى اله ... »	٤٦٩
	النوبة الثالثة	
	تأويل آية « رفيع الدرجات ذوالعرش ... »	٤٧٠
	سخن بير طريقت دراهم يدبوصال دوست	٤٧١
	تأويل آية « لينذروكم التلاق ... »	٤٧١
	تأويل آية « اليوم تجزى كل نفس بما ... »	٤٧٣
	تأويل آية « يعلم خائنة الاعين وما ... »	٤٧٣
	٣ - النوبة الاولى	
	ترجمة آيات ٣٨ - ٥٩ از سورة المؤمن .	٤٧٤-٤٧٧
	النوبة الثانية	
	تفسير آية (٣٨) : « وقال الذي آمن يا قوم ... »	٤٧٧
	تفسير آية (٣٩) : « يا قوم انصا هذه الحيوه الدنيا ... »	٤٧٧
	تفسير آية (٤٠) : « من عمل سيئة فلا يجزى ... »	٤٧٨
	تفسير آية (٤١) : « يا قوم مالي ادعوكم الى ... »	٤٧٨
	تفسير آية (٤٢) : « تدعونني لا كفر بالله و ... »	٤٧٨
	تفسير آية (٤٣) : « لا جرم ان ما تدعونني اليه ... »	٤٧٨
	تفسير آية (٤٤) : « فستذكرون ما اقول لكم و ... »	٤٧٩

صفحة	٤ - النوبة الاولى
	ترجمة آيات ٦٠ تا ٨٥ (يسايان
٤٩١-٤٨٧	سورة المؤمن)
	النوبة الثانية
	تفسير آية (٦٠) : «وقال ربكم ادعوني
٤٩١	استجب لكم ... »
٤٩١	اقوال مختلف در باره دعاواستجابت.
	تفسير آية (٦١) : «الله الذى جعل لكم
٤٩٣	الليل ... »
	تفسير آية (٦٢) : «ذلكم الله ربكم
٤٩٣	خالق كل شيء ... »
	تفسير آية (٦٣) : «كذلك يؤفك
٤٩٣	الذين كانوا ... »
	تفسير آية (٦٤) : «الله الذى جعل لكم
٤٩٣	الارض ... »
	تفسير آية (٦٥) : «هو الحى لا اله الا
٤٩٣	هو فادعوه ... »
	تفسير آية (٦٦) : «قل انى نهيت ان
٤٩٤	اعبد الذين ... »
	تفسير آية (٦٧) : «هو الذى خلقكم
٤٩٤	من تراب ثم من ... »
	تفسير آية (٦٨) : «هو الذى يحيى
٤٩٥	و يميت فاذا قضى ... »
	تفسير آية (٦٩) : «الم ترالى الذين
٤٩٥	يجادلون فى آيات ... »
	تفسير آية (٧٠) : «الذين كذبوا
٤٩٥	بالكتاب وبما ارسلنا ... »
	تفسير آية (٧٢ و ٧١) : «اذ لا غلال فى
٤٩٥	اعناقهم والسلاسل ... »
	تفسير آية (٧٣ و ٧٤) : «ثم قيل لهم اينما
٤٩٦	كنتم تشر كون من ... »
	تفسير آية (٧٥) : «ذلكم بما كنتم
٤٩٦	تفرحون فى الارض ... »
	تفسير آية (٧٦) : «ادخلوا ابواب
٤٩٧	جهنم خالدين فيها ... »
	-٧١-

صفحة	تفسير آية (٤٥) : «فوقه الله سيآت
٤٧٩	مامكروا و ... »
	تفسير آية (٤٦) : «النار يعرضون
٤٧٩	عليها غدوا و ... »
	تفسير آية (٤٧) : «واذ يعرجون
٤٨٠	فى النار ... »
	تفسير آية (٤٨) : «والذين استكبروا
٤٨٠	انا كل ... »
	تفسير آية (٤٩) : «وقال الذين فى
٤٨٠	النار لخزنة ... »
	تفسير آية (٥٠) : «قالوا اولم تك
٤٨١	تأتيناكم رسلكم ... »
	تفسير آية (٥١) : «انا لننصر رسلنا
٤٨١	والذين آمنوا ... »
	تفسير آية (٥٢) : «يوم لا ينفع الظالمين
٤٨١	معدتهم ... »
	تفسير آية (٥٣ و ٥٤) : «ولقد آتينا
٤٨١	موسى الهدى و ... »
	تفسير آية (٥٥) : «فاصبر ان وعد الله
٤٨١	حق و ... »
	تفسير آية (٥٦) : «ان الذين يجادلون
٤٨٢	فى آيات ... »
٤٨٢	بيان ظهور دجال در آخر زمان .
	تفسير آية (٥٧) : «لخلق السموات
٤٨٤	والارض اكبر من ... »
	تفسير آية (٥٨) : «وما يستوى الاعمى
٤٨٤	و البصير و ... »
	تفسير آية (٥٩) : «ان الساعة لآتية
٥٨٤	لارىب فيها و ... »
	النوبة الثالثة
٤٨٤	تاويل آية «وقال الذى آمن يا قوم ... »
٤٨٥	قصة مؤمن آل فرعون .
	تاويل آية «ان الذين يجادلون فى
٤٨٦	آيات ... »

تفسير آية (٧٧) : « فاصبر ان وعد الله حق فاما ... »	صفحه ٤٩٧
تفسير آية (٧٨) : « ولقد ارسلنا رسلا من قبلك ... »	٤٩٧
تفسير آية (٧٩ و ٨٠) : « الله الذي جعل لكم الانعام لئلا تكبوا ... »	٤٩٨
تفسير آية (٨١) : « ويرىكم آياته فآيات الله تنكرون »	٤٩٨
تفسير آية (٨٢) : « افلم يسيروا في الارض فينظروا ... »	٤٩٨
تفسير آية (٨٣) : « فلما جاءتهم رسلهم بالبينات ... »	٤٩٨
تفسير آية (٨٤) : « فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا ... »	٤٩٨
تفسير آية (٨٥) : « فلم يك ينفعهم ايمانهم لما ... »	٤٩٨
النوبة الثالثة	
تأويل آية « وقال ربكم ادعوني استجب لكم ... »	٤٩٩
تأويل آية « الله الذي جعل لكم الارض قرارا ... »	٥٠٠
تأويل آية « وصوركم فاحسن صوركم »	٥٠١
تأويل آية « ورزقكم من الطيبات »	٥٠١
تأويل آية « هو الحي لا اله الا هو »	٥٠٢

جزء يمت و چهارم

٤١ - سورة المصاييح (فصلت)

(٥٤ آية)

تفسير آية (٨) : « ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات ... »	صفحه ٥٠٩
تفسير آية (٩) : « قل ائنيكم لتكفرون بالذي ... »	٥١٠
تفسير آية (١٠) : « وجعل فيهما رواسي من فوقها و ... »	٥١٠
تفسير آية (١١) : « ثم استوى الى السماء وهي ... »	٥١١
تفسير آية (١٢) : « فقضينهن سبع سموات في ... »	٥١٢
تفسير آية (١٣) : « فان اعرضوا فقل انذرتكم ... »	٥١٢
تفسير آية (١٤) : « واذ جاءتهم الرسل من بين ايديهم و ... »	٥١٢
قصة مشورت قريش باهم و فرستادن عتبه را بمجادله بارسول خدا (ص) وشكست او .	٥١٣
تفسير آية (١٥) : « فاما عبادنا فاستكبروا في الارض ... »	١٥٥

١ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٢٤ از سورة فصلت . صفحه ٥٠٣ - ٥٠٦

النوبة الثانية

تعداد حروف و كلمات و آيات و محل نزول و آيات منسوخة سورة فصلت .

تفسير آية (٢٠١) : « حم ، تنزيل من الرحمن الرحيم »

٥٠٦

بيان آنکه قرآن مخلوق نيست . ٥٠٧

تفسير آية (٣) : « كتاب فصلت آياته »

٥٠٨

قرآنا ...

تفسير آية (٤) : « بشيرا و نذيرا »

٥٠٨

فاعرض اكثرهم ...

تفسير آية (٥) : « وقالوا قلوبنا في اكنة ... » ٥٠٨

تفسير آية (٦) : « قل انما انا بشر مثلكم ... » ٥٠٨

تفسير آية (٧) : « الذين لا يؤتون »

٥٠٩

الزكاة و هم ...

صفحة	تفسير آية (٤٨) : « وضل عنهم ما كانوا يدعون من ... »	صفحة	تفسير آية (٣٧) : « ومن آياته الليل والنهار والشمس ... »
٥٤١	تفسير آية (٤٩) : « لا يسأم الانسان من دعاء الخير و ... »	٥٣٦	تفسير آية (٣٨) : « فان استكبروا فالذين عند ربك ... »
٥٤١	تفسير آية (٥٠) : « ولئن اذقناه رحمة منا من بعد ... »	٥٣٧	تفسير آية (٣٩) : « ومن آياته انك ترى الارض خاشعة ... »
٥٤١	تفسير آية (٥١) : « واذا انعمنا على الانسان اعرض ... »	٥٣٨	تفسير آية (٤٠) : « ان الذين يلحدون في آياتنا ... »
٥٤١	تفسير آية (٥٢) : « قل ارايتم ان كان من عند الله ... »	٥٣٨	تفسير آية (٤١) : « ان الذين كفروا بالذکر لما جاءهم ... »
٥٤٢	تفسير آية (٥٣) : « سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم ... »	٥٣٨	تفسير آية (٤٢) : « لا يأتیه الباطل من بين يديه و ... »
٥٤٢	تفسير آية (٥٤) : « الا انهم في مرية من لقاء ربهم ... »	٥٣٨	تفسير آية (٤٣) : « ما يقال لك الا ما قد قيل للرسل من ... »
٥٤٣	تفسير آية (٥٥) : « ولقد آتينا موسى الكتاب فاختلف فيه ... »	٥٣٨	تفسير آية (٤٤) : « ولوجعلناه قرآناً اعجمياً لقالوا ... »
	تأويل آية « ومن آياته الليل والنهار والشمس والقمر .. »	٥٣٩	تفسير آية (٤٥) : « ولقد آتينا موسى الكتاب فاختلف فيه ... »
٥٤٣	تأويل آية « لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا .. »	٥٤٠	تفسير آية (٤٦) : « من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء ... »
٥٤٤	تأويل آية « سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم .. »	٥٤٠	تفسير آية (٤٧) : « اليه يرد علم الساعة وما تخرج من ... »
٥٤٥	تأويل آية « سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم .. »	٥٤٠	
٥٤٦	تأويل آية « سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم .. »		

النوبة الثالثة

خلاصة فهرست

٣١٧	سورة ص	١	سورة الاحزاب
٣٧٦	سورة الزمر	١٠٣	سورة سبأ
٤٤٥	سورة المؤمن	١٥٧	سورة الملائكة
٥٠٣	سورة فصلت	١٩٧	سورة يس
		٢٥٥	سورة الصافات